• تمام شد •

• حرف نون •

• حرف کاف •

• حرف گاف •

• حرف دال •

• حرف راء •

• حرف چ •

• حرف حاء •

• حرف خاء •

• منظر دوم در اسماء مواضع و قلعجات و آنها وغیره •

• حرف الف •

● حرف یاء ●

* حرف کاف *

• حرف شین •

[illegible]

• حرف دال •

• حرف خاء •

◉ حرف حاء ◉

• حرف جیم •

• حرف چ •

* حرف باء *

• بسم الله الرّحمن الرّحيم •

فهرستِ نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در دومین دفترِ اکبرنامه اندراج یافته‌اند)
بترتیبِ حروفِ هجاء مرتّب بر دو منظر- اوّلین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره • • شعر •
• حسبي الله العالمین فانّه • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسامیِ مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •

سلطان آدم گکهر برادر سلطان سارنگ ۲۲ - ۹۳
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴
آرام جان (زن لوای) .. .. ۸۳ - ۸۴
آدم ملازم بازبهادر ۱۳۶
آدم پسر فتح خان ۱۳۹
میرزا آفاق ۱۶۶
آصف خان عبدالمجید (شف عین) ۱۸۳ - ۲۰۹
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۸
۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۴
آق محمد .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۳
آواز خان پسر سلیم شاه .. ۲۱۹ - ۲۶۹
آپ روپ (فیل) ۲۲۹
آهوی حرم توچی ۲۵۹
امام ابوالمحامد غزنوی ۷
ابوالفضل مولّف پسر مبارک ۱۰ - ۴۳ - ۸۰ - ۱۱۴
.. ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۹۲
سلطان ابوسعید میرزا پدر سلطان محمود ۱۴
.. .. ۲۱ - ۹۴

شاه ابوالمعالی ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۷۰ - ۱۰۰
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۳۷
.. .. .. ۲۴۲ - ۳۲۶
میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان ۲۲ - ۲۳ - ۱۲۳
.. .. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶
ابراهیم افغان سور ۲۶ - ۸۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵
.. .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
سلطان ابراهیم والیِ سابق هندوستان .. ۴۴
ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان ۵۹
ابراهیم خان اوزبک ۶۸ - ۱۳۸ - ۲۱۹ - ۲۴۹
.. ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۸۱ - ۳۲۶
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران .. ۹۴ - ۹۶
ابوالفتح پسر فضیل بیگ و برادرزادهٔ منعم خان ۱۱۴
.. ۱۲۲ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۸۷ - ۲۰۵
ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر .. ۱۱۴
شیخ ابراهیم مجذوب قنهوزی .. ۱۵۴
ابراهیم ادهم ۱۵۴
امام ابواللیث سمرقندی ۱۵۴
خواجه ابراهیم حصّشی ۱۶۳
ابوالمعالی توچی ۱۸۸

INDEX

OF

NÁMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. II.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY 57, PARK STREET.

1881.

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. II.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:
PRINTED BY J. W. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS,
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY 57, PARK STREET.
1881.

گرم همّت امّید واری دهد • فلک فرصت و بخت یار

بااین جنبشِ کلکِ گردون خرام • بپایان برم این گرامی کلام

• تمام شد •

تاریخ طبع دفتر دوم از اکبرنامه

• قمری هجری •
۱۲۰

• شمسی عیسوی •
۱۸۷۹

• انتهت بترفیق الموفق الواسع •
۱۸۷۹

که گوناگون سرورِ عالم در محنت‌کدهٔ او راه نیابد - رجائی گشادهٔ پیشانی که بفراخیِ انبساطِ غمگساریِ جهانیان بردوشِ همّت برگیرد - آن تیز رو هشیار خرام که از گلخنِ بیم و بستانچهٔ امّید و تابشگاهِ بستگی و نزهت‌جای گشادگی فرا ترک شدهٔ پلی‌بندِ شادی و غم نبود - هر لحظه منشورِ اقامت بمنزلی میرسد - و هنوز جای گرم نکردهٔ از درِ دیگر میخوانند •

• مصرعه • • من بوقلمونِ روزگارِ خویشم •

با چنین آویزشِ درونی بحکمِ ارادت ملتزمِ نگاشتنِ گرامی نامه است - و مخلصانِ بزمِ عقیدت بکارِ دیگر نمی‌گذارند - و چرا نباشد - و چگونه شگفت نماید - از پرستاریِ ملکِ آگهی زخارفِ دنیا در میزانِ همّت وزنی ندارد - و رنگ‌آمیزیِ عالمِ صورت را در پیشگاهِ بینش قدری نه - ناگزیر بسپاسِ موهبتِ کبری کلکِ سرائی کردهٔ جوشِ مدحت میزند - و دل را لختی بگذارشِ داستانِ حقیقت جلائی تازه می‌بخشد - نه آنکه هوسمندانه آب بپرویزن می‌پیماید - و باد بهاون می‌کوبد بهتر که سرپوشِ خاطرِ بوالعجب برنگرفته رازِ درون برملا نیندازد - و آنچه گوشِ زمانیان و بچشمِ عادتیان درنگنجد واگویه نسازد • • شعر •

گر بگویم آنچه از اندیشه درجانِ منست • یا چو من حیران بمانی یا نداری باورم

تفضلِ مبارک ضمیرِ دانش‌پژوه از زمزمهٔ پنهانی و گفتارِ خاموشی چرا سیر آمد - حالِ خویش را کاهِ ظهور می‌آری - و در خلوتگاهِ دل راهِ بیگانه میدهی - چشمهٔ بینش از صفوتکدهٔ باطن تراوش میکند - شُراب[۲] را سرانجام دادن آئینِ کدام هوشیار است - بر همان نطعِ بندگی پای همّت فشردهٔ نیایشِ ایزدی از ستایشِ پادشاهی بجای آور - و رازگوئیِ تقدّس بداستانِ سرائیِ تعلّق برگذار - پیامِ حقیقت دل را از هرزه گرائی بازآورد - عزیمت را تنومندی داد - نیروی کار افزود و گوهرِ فطرت را فروغِ دیگر بخشید - للّه المنّة کتابهٔ (که از پیشطاقِ سرنوشتِ من روزگار بر خواند و وهی را رهینِ منّت گرداند) آنست که مرا بستهٔ فتراکِ دولتِ ابدی‌اعتصام ساخته سوانحِ نگار بدائع طراز دارد - و از حسنِ طالع این کوکبِ افقِ معارف و اخترِ آسمانِ معانی (آنچه بزبانِ قلم می‌آید - و بر صحیفهٔ بیان رقم می‌پذیرد) روز بروز بسمعِ همایون میرسد - و دست‌آویزِ آفرینِ روز افزون و نوازشِ گوناگون می‌گردد - سعادتمند بندهٔ که خدمتِ او پسندِ شاهنشاهِ افتد و نشانِ قبول از درگاه یابد • • شعر •

بحمد الله این داستانِ نخست • بطرزِ فریبندهٔ کردم درست

درین دم که دورانِ سخن خواه بود • سخن از من و همّت از شاه بود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سراب •

اما لعبت آرائیِ آن خودستای خویشتن بین است - و رتبهٔ والا آنست محمدت‌گوی را (که سرمایهٔ رونت انتظام میدهد) بآئینِ دشمنان پیش‌آید - و نکوهندهٔ عیب نمای را بدوستی بردارد بو که بدین طرزِ آگهی بر فرازِ مقصود جای‌گیرد - و از گزندِ دشمنِ دانای خانگی رستگاری یابد بدستیاریِ فطرت و پای انشاریِ دل به کمتر زمانے ازان نفرت بازآمده با خود در آویخت و جنگِ بے آشتی در میان آورده کار از سر گرفت ● ● شعر ●

دست و گریبان بخودم چون‌کنم ● سر ز گریبانِ که بیرون کنم

چاک زدم پردهٔ سامانِ خویش ● بو که زنم دست بدامانِ خویش

همواره لطمهٔ نکوهش بر خویشتن میزند - و بسیه‌زبانی نفرینِ‌خود می‌سراید - [هرگاه یکتا شاهدِ وجود (که باستانیان به نیروی شهودی دریافته اند) ترا از سعادت منشی و بیدار بختی بچراغ ِلیل روشن] چگونه و چرا تنگدلی - از که گریخته کنجِ خمول میطلبی - و کرا مانده کجا بسه[٢]

خواهش میگشائی - گرفتم ازان آگهی نصیبه نداری یا نیّرِ شناسائی فروغِ کردار نمی از نیک اختری و تنومندیِ دل آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که معامله آرائی و نصلِ خصومات دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند - تا خوشنو دالی و نارضامندیِ جهانے دران عزیست غبار نتواند انگیخت - و همنگان بآزرم جوئی کام برنتو گرفت - تا بدیگران چه رسد - بملکِ تنهائی شتافتن چیست - و از گم نامی چه می‌اندر چه گوید - و چه اندیسد[٣] ● ● شعر ●

دلم دامن و آستینِ بلا را ● چو وامق سرِ زلفِ عذرا گرفته

ز آمیزشِ عالم و اهلِ عالم ● همان نفرتِ طبع عنقا گرفته

حقیقت، کار آنست که تکاپوی‌آدمی سودمند نیاید - تا نگاشتهٔ پهشطاقِ سرنوشت چه بود و گردشِ انجم و افلاک بر چه رفته باشد - به نیرنگیِ آمیزهٔ اجرامِ علوی و اجسامِ سفلی علاج نتوانند اندیشید - تیراندازیِ آسمان را سپر نتوان دوخت ● ● شعر ●

زان سوی جوشن‌است گشادِ خدنگِ چرخ ● خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم

اکنون با نفسِ هزار فنه معرکهٔ مصارعت آراسته دارد - و هوا خواهان یکدیگر پای حمایت افشرده‌اند زمان زمان شعبدهٔ بازیِ تازه بکار میرود - و آفت و خیزِ شگرف چهرهٔ عبرت می‌افروزد - نمیدانند که انجام کار چه خواهد بود - و آسایش در کدام منزل روی نماید - و ازین سه تنِ ایزد شناس با که جاوید پیوندی دست دهد - و شادخوابِ واپسین بکدام افسانه قرار گیرد - خوفی گرد بر ابرو

---

(٢) نسخهٔ [ز] قندیل (٣) نسخهٔ [ب] و لیکن چه گوید ●

ازانجا (نه عزیمت درست بود - وعقیدت پایدار) حیله اندوزان نافرجام زبان زدهٔ چهار سوی صورت و معنی گشتند - و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته درخوی شرمندگی فرو شدند - آنروز (که تا آشنای نشیب و فراز عالم صحبت این طایفه میخواست) راه نفرت می‌سپردند - اکنون آن‌گروه نفوده خود بدلجوئی حیران آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند - و او در بار استنکاف - دربن (۲) تیرگی وحشت نیّر سعادت بدرخشید - و از دم گیرای گیهان‌خدیو بفرهنگاه صلح‌کل درآمد - نفس شوریده در صفوت‌جای آرامش نشیمن ساخت - و برین ترانهٔ حقیقت دامن نشاط بر گرفت - اگر جهانیان ترا نکوهیده پیغولهٔ دشمنی می‌گزینند باندازهٔ دانش راه عبادت می‌سپرند - تو چه نهمیده میخروشی - و اگر نیک دانسته آن‌هنجار پیش‌می‌گیرند همانا بیمار حسد اند - از رنجور کار تندرست چه میجوئی - ازنقصان بشری وکوتهی‌امکان از سراپای‌خاطر زمزمهٔ خواهش سرائیدے و جوش این‌آرزو از درونهٔ سر بر زدے - چه بودے که دشمن‌نارسا (۳) دریافتی که چه‌مایه آسوده ام - و دل از بادافراه چگونه واپرداخته - تا تن چاپلوس و زبان لابه‌گر بعذرخواهی بفرستادے - وبرون همرنگ دون ساخته از کشاکش دوروئی بازرستی - کاش خیراندیشی (که در حقّ بدخواه دارم) حق‌پرستی مرا (که راه مداهنه ندانَد (۴)) دوست طفل مشرب حقیقت‌مدان من بدانستی - تا بنقد دوستی رنج نبردے •

• شعر •

آتش بدو دست خویش درخرمن خویش • چون خود زده‌ام چه‌نالم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست منم دشمن خویش • اي واي من ودست من و دامن‌خویش

در حال ستایش کنندگان وبدگویان خویش از درم منزل گذشته بسیوم گذاره میکند - امّید که دیگر باز نگردد - و بقلاوزی بخت بیدار بر نزهتگاه چهارم شرف اختصاص یابد - و دم آسایش برگیرد و از انباز گیری ایزد برهمال یکسو شود - بیشترے با نخستین‌گروه درستی ورزند - و با پسینیان (۵) برخلاف‌آن گرایند - طایفهٔ صورت را در ظهور این‌دو روش بشادی و اندوه بیالایند - به نداگری درون را نشاط آمود گردانند - وبنکوهش آزردگی را پرورش دهند - برخے تائید یافتگان سماوی‌را نیرنگی ابداع در نظر آید - آن هر دو را یکسان‌انگاشته پذیرای دگر گونگی نشوند - و بسا باشد که نفس بوقلمون اشکلی درمیان آرد - وچنان را نماید که ناسزا گوئی تو (که راه حق می‌سپری) ناخوشنودی ایزدی با خود دارد - ناچار فریب خورده بکین تباه سرایان برخیزد - و از شاه راه سعادت بر کناره افتد و چون امّاره نوبسیِ روزگار خویش کند پدید آید که بسا باطل‌اندوزان بدکار تر را آویزشی ندارد

---

(۲) نسخهٔ [ز] تیرگی نیرسعادت (۳) در [بعضی نسخه] ناساز (۴) نسخهٔ [ب] ندانند
(۵) نسخهٔ [ز] برخلاف گرایند •

بدرستداري برخاست - و اختلافِ گروهاگروه مردم دل را از شغلِ شگرف باز نتوانست داشت
و در نزهتگاه باطن گردِ نفورے نیارست انگیخت - چندے در همایون محفلِ کشور خدای هنگامهٔ
دانائي گرمي پذیرفت - تنقیحِ مقاصد و تشخیصِ دلائل را روز بازار دیگر شد - از ناشناسائیِ مراتبِ
حکمت و تهي دستیِ علومِ حقیقي سخن سرایانِ روزگار را (که بتزویر پیشگي و چرب زباني در پایهٔ
بلند آگهي جای داشتند) کار دشوار گشت - گاه بخاموشیِ زبان و جنبشِ ابرو و گردشِ چشم
حیله مي‌اندوختند - و گاه به تعمیه گوئي و هرزه درائي پاسخ مي‌آراستند - از نیروی تائیداتِ
آسماني چنان کاربند شدے که آن طلسمِ بدگوهري درهم شکستي - ناگزیر دست ازان باز داشته
بیانه گذاري پیش‌آمدند - معقولات را مخالفِ دین شمرده برخي سادهٔ لوحانِ ترک نژاد را راه زدند
و از یاوریِ آن ناشناسانِ بیخرد بچیره دستي سر برآوردند - بدستیاریِ روشن‌ستارگي گشاده پیشاني
ازان پایهٔ والا فروتر شده در سرائرِ منقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد - و بآئینِ آن گروه در
قراردادهای پریشان و اندوختهای ناسره ناخن زدن گرفت - گفت و گوی مذهب و ملّت دراز شد
باز پرسِ اشتباهات را مکامنِ معتقدات پنداشته بکین توزي نشستند - چندے بوین تلبیسِ عبر (۲)
بد نفسي میکردند - کهن‌آشنایان و دیرین دوستان دامنِ اختلاط برچیدند - و در شهرستانِ ـه
گرد آمودِ غربت گشت - گاه ازین خلوت درکثرت ترانهٔ نشاط برکشیدے - و نتیجهٔ خیر بسیچي
دانسته در نیایشِ ایزدي افزودے - و گاه از کوتهیِ امکان و تفکرِ حوصله باخود سرائیدے که این
چه بوالعجبي‌ست - با جهانیان بساطِ نیک‌اندیشي و خیرسگالي گسترده دارد - و باخود حریفانه
نقشِ ششدر مي‌اندازد - عالمیان درکمینِ دشمني چرا نشسته اند - ازتائیدِ آسماني و روشن‌ستارگي
یا شگرفیِ روزگار و نا روائیِ حق پژوهي سرزنشهای آشنا و بیگانه و یاوه سرائیِ دور و نزدیک و آویزشِ (۳)
بدگوهرانِ کوتاه بین تفرقه در جمعیّت‌آبادِ ضمیر نینداختي - از بازار کساديِ حقیقت تازه شادابي
چهرهٔ نشاط افروختي • • شعر •

بصدف مانم و خندم چو مرا درشکنند • کارِ خامان بود از فتح وظفر خندیدن

چون سپهر گردان چندے برین بگذشت درهای دولت گشودند - و چهرهٔ اعتبار را افروختگیِ دیگر
پدید آمد - زر بندگانِ دنیا ستیزهٔ حسد را ببغضِ دیني فروخته باندیشهٔ تباه فرو رفتند - و از
تنگ‌چشمي و ناتوان‌بیني به پیکارِ ایزدِ توانا برخاسته خسرانِ جاوید اندوختند • • شعر •

این دو سه بدنام کن مهدِ خویش • مي‌شکنندم همه چون مهدِ خویش
من بصفت چون مهِ گردون شوم • نشکنم از بشکنم افزون شوم

---

(۲) نسخهٔ [ز] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] با شگرفيِ •

با جهانیان پیوندِ آمیزش گسیخته داشتی - و از نارواییِ دکانچهٔ دنیا ناخواسته بسیجِ تجرّد گزیدن دل گرفتی - و اندیشهٔ غربت‌گرایی بشورشِ تازه رهنمون گشتی - سراسیمگیِ جنون نبود که از فرمانِ خرد سرتابیده بےراهه شتابد - آشفتگیِ بیمروّتی نداشت که راهِ آزارِ خدایانِ مجازی سپرد - در نشیبِ آبادِ اندوه و شادیِ با دلِ پژمان و خاطرِ دژم بسر می‌برد - و تخیّلِ آزادیِ لختی بآسایش می‌درآورد از پست‌فطرتی (که در من بود) و کم‌همّتی (که در نهادِ خود داشتم) با کمالِ دل‌گرفتگی از مدینه و فرطِ بیابان‌دوستی بلند پایگیِ نگارخانهٔ سیمیایی آشوبِ درون‌آمدے - و از نیرنگیِ کشاکشِ باطنی در شگفت زار افتادے - تا رضامندیِ پیرِ نورآگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک - و بازماندنِ شوریده ازان سگالشهای باهم‌اخشیج بسیار دور - نفسِ نفسِ فرمان پذیریِ آن یکتای ملکِ آگهی در افزونی - و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر • شعر •

بختی نه که با دوست در آمیزم من • صبرے نه که از عشق بپرهیزم من

دستی نه که با قضا درآویزم من • پائی نه که از میانه بگریزم من

تا آنکه آسمان در محفلِ همایونِ شاهنشاهی داستانِ مرا برخواند - و ستارهٔ بختِ بیداری افقِ اقبال بدرخشید - چارشانِ دولت پی‌هم رسیدند - و فرمانِ طلبِ شکوهِ سطوت انداخت نیرنگیِ نفسِ ابوالبدائع نقشِ اعتبار پژوهی از پیشطاقِ ضمیر سترده شد - و بسیجِ تجرّد چیره‌دستی نمود - و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشتِ دیوانگی در نوردد - و دیواربندِ آمیزش درهم شکسته راهِ آزادی پیش‌گیرد - آن روحانی طبیب (چون پادشاهِ روزگار را قافله سالارِ ایزد پرستان میدانست و از سرنوشتِ چهره گشایانِ تقدیر قدرے آگهی داشت) بچاره گری روی آورد - و بدرسِ آموزهٔ تعلّق درجِ گوهر برگشود - بسحرطرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستانِ دولتم شتافت و بسجودِ آستانِ اورنگ نشینِ فرهنگ‌آرای نامیهٔ بختِ مندی جلا افزود - بے آنکه نوادرِ حرص‌اندوزی دامن‌آلای همّت شود و در فراخنای آزستان قدمِ جست وجوی فرساید و پیشتر ازانکه شرمسارِ انتظار آید و آبرو بردرها ریخته گردد بے میانجیِ سفارشِ آن و این و منّت پذیریِ فلان و بهمان الطافِ شاهنشاهی مرا فرو گرفت - و از نشیب‌گاهِ گمنامی برفرازِ بلند پایگی برآورد کیمیای نظرِ خداوندِ صورت و معنی همّت را فروغِ دیگر بخشید - و دل را فراغِ تازه پدیدآورد ازان بیماریِ دشوار دوا (که پدر با آن سترگ پزشکی چاره نتوانست کرد) لختی رهائی یافت از نیروی آگهی با عالمیان نطعِ یکجهتی و یکسان نسبتی(۲) گسترده در کمینِ خویش منافقانه نشسته بسا عیوبِ نفسانی چهره افروخت - و توانائیِ سفردنِ برخی بدست افتاد - و در رستخیزِ دشمنی

---

(۲) در [چند نسخه] نشیني •

فراهم آوردنِ کامها و به سپهر دوزی حوادث ستاره گزینِ کج گرای ست - بزفانِ حق‌سرایانِ تعمیه‌گو ازو بکنیز این عربده آرای بےوفا ایما رود ●

● هر صدر نشینانِ محفلِ انصاف پیداست که حالِ جویای آرامیدگی در شورش‌کاهے (که خوی گزیدهای او چنین بود) چگونه باشد - اگر در نمایشِ این گفتارِ آگهی از گروهاگروهِ باستانی و گوناگون زمانیان نوپسند کار برخنه فراهم آید - و قلمِ رهٔ گرای را در اوّلین منزل پای تکاپو فرسوده گردد اکنون از داستانِ من لختی برگیر - و در چارهٔ گزینیِ خود پای همّت بیفشار ●　● شعر ●

حدیثِ خویش اگر گویم ز آغاز ● روم چندان که نتوان آمدن باز

پدر بزرگوار بگوشهٔ انزوا خرسندي داشت - و از آشوبگاهِ دنیا برکناره میزیست - و با من نظرِ عاطفت افزون تر از برادران کردے - و به نیروی دانش و کردار از سرآغازِ نشو و نما بکج‌گرایانِ دامن‌آلود راه ندادے - و همواره بصفای باطن و نظافتِ (۲) ظاهر و زبانِ فصیح و بیانِ دلکش باندرزهای حقیقت تاق داری نمودے ●　● بیت ●

زابتدا سر مامک ربابک نبازیدم چو طفل ● زانکه هم مامک رقیبم بود و هم بابای من

● چنانکه علومِ مکتسبي نقابِ جمالِ معنوي داشت از مهر گزیني شوریده را نیز بدان نمط خواه و مرا از پنج سالگي روی در حیرت بود - و بدان گفت و شنود هیچ‌گونه خاطر فرود نیامدے - هم رهبری (۳) آن رهبرِ منزل‌طلبانِ کمال شمسهٔ پیشطاقِ فطرت بوده باشد - و خطرهای سترگِ بادیهٔ سردرگم (که مردانِ مرد را از پای درآرد) بصفوتکدهٔ باطني جایگیر - چون سال مي‌افزود و شعور میبالید نفرتِ دلگزا افزایش مي‌یافت - و زمان زمان آویزشِ بےآشتي گرمتر میشد - و از همه را پرداخته بدمسازیِ جنون راهِ نشاط مي‌سپرد - و بخیالِ فرو شدن دمِ آسایش بر میگرفت - کششِ درونی قافله‌سالارِ حقیقت آشفتهٔ بے سر و دل را پای‌بندِ دانشگاهِ رسمي گردانیدند - و در پانزده سالگي (که همگنان را گران خوابِ غفلت دارد) عرصهٔ پهنای حکمت و فراخنای قرارداد چندین‌گروه پیموده آمد - مدارجِ شناسائي رعونت افزود - و مستیِ آگهي شورش‌افزای گشت - با چنین رهنمایِ تنومند و دیدبانے بردوام سرکشیِ (۴) نفسِ امّاره افزوني گرفت - بطرزهای گوناگون چهره‌آرای هنگامهٔ خود بیني شد - بمیامنِ سرچشمهٔ نظر واله (۵) بسیارے اسرارِ اشراقیان و نوادرِ خفایای صوفیه و بدائعِ شناختهای مشّائین اندوخت - هنگامِ آن بود که با چنین دانشِ بزرگ نخوت افزائی ان نیرنگ‌سازِ بوقلمون روی درکمي نهد - برهمان آئینِ خویشتن نمائي و خود پرستي افزودے

(۲) نسخهٔ [ب د] لطافت (۳) در [بعضے نسخه] رهزني (۴) در [بعضے نسخه] نفس نفس سرکشیِ نفس اماره (۵) در [چند نسخه] و ناله - والله اعلم ●

قدم فراترک نهاده) در پرستشِ ایزدي گرم‌روي دارد - و از گریوهٔ اضافات و نسبت بیرون شده بپایهٔ والای آگهي آرامش گزیند - و ازکشاکشِ این دیولاخِ جان‌گزا برآمده بخلوتگاهِ تقدّسِ جاوداني عشرت اندوزد ● ● شعر ●

رخت بردار زین‌سرای که هست ● بامِ سوراخ و ابرِ طوفان بار

کلبهٔ کاندرو نخواهي ماند ● سالِ عمرت چه ده چه صد چه هزار

پرده بردار تا فرود آرند ● هودجِ کبریا بصفّهٔ بار

لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پروازانِ عرصهٔ شناسائي را بالِ همّت فرساید - تا بهوسِ گزیدنِ خویشتنِ دوست چه رسد - از خارستانِ راهِ خطرناک گوید - یا از شرِّ رهزنانِ بادیهٔ پُر آشوب اندوه نایافتِ ماندگانِ مراحلِ[۲] مراد نگارد - یا دردِ شتردلیِ همراهانِ خودبین - در نگارین سرای اسباب خرد بکنجِ خمول - و طبیعت بر فرازگاهِ ظهور - رنگ‌آمیزیِ جهانِ صورت دل شکر - و انفس پزشک پرده گزین - و جان‌گزائیِ بدگوهرانِ فرومایه سرباري - لختي بچرب زباني و برخي بخاموشي نارهیدگي را به نیکوکاري فروخته در لباسِ رهنموني رهزني کنند - و بیشترے از فریب خوردگي اندوزي بکارِ یکدیگر برند - و آزردنِ آدمیان (تا بدیگر جانوران چه رسد) سرمایهٔ افتخار دانند - دادادهای عشرهٔ این جافِ جافِ دانا ربای تهمتی‌مال را کجا شماره - شعبده ناکي و فسون سازیِ کارشناسانِ زبان اندوز که اندازه تواند برگرفت - مهینِ ایشان پست‌فطرتے ست که بگروگانیِ مهرِ این دوست کُشِ دشمن نواز پای‌بند است - در اقبالِ این موجهٔ سیمابیِ سرابِ کامروای خرسندي و غفلت‌آمودِ شادماني ست - در ادبارِ این گندم‌نمای جو فروش پایمالِ اندوه و دست‌فرسودهٔ غم نباشد - ازین‌جهت او را فروهیدگانِ فرهنگ افروز در رموزستانِ شناسائي پذیرِ آن لعبتِ بازِ زود زوال خوانند - دوم آن بے‌مایه دانشي که بشدآمد این پیرِ فرتوت گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حیرت زدهٔ شادي و اندوه است - نه از بسیاریِ لذّاتِ این نمودارِ بے بود حوصلهٔ نشاطِ او سیر - و نفسِ آرزوی او در نشیمنِ آرام - و نه از کمیِ این‌نیستِ هست نما معدهٔ ماتمِ او پُر و پای خواهش لنگ - این را در معمّای حقیقت به پسروی آن بوقلمونِ معربد گذارش دهند سیوم آن کم‌بینِ فرومایه که با تیرگیهای پیشینِ در گرد آوریِ خواستهای اینجهاني (که در رهگذرِ تندِ بادِ فنا افتاده) از شاه راهِ راستي برکناره نمیشود - و در چارهٔ سگانیِ فاملایمِ روزگارِ تزویر آمود دست بدامانِ مکر و حیله میزند - و بدستان‌سرائي خود را بساحلِ بیتکاري میرساند - اورا بزرگان در اشارات خویش بندهٔ آن نیرنگ‌سازِ هزار فنه گویند - چهارم آن غنودهٔ بخت شوریده رای که د

(۲) در [اکثر نسخها] نایافت نمایندگان ●

[illegible]

(دفتر دوم) ... در سرآغاز ... فرو برده - و سر بجیب هوشمندی

دیدهٔ آهو شناس بدست آمد - به پژوهش آن پیشوای سخن سرایان ... حسن انجام

ان بود که (چون داستان داستان ذکاوت‌مند) که کس را ... مشو - چنانچه

سر گیرد - ناگاه مصیبتِ جان گزا روی آورد - و مرا آن پیش آمد

از بیمایگی و کم‌حوصلگی صفیرے بپیشانه زد - و بر خامکاری خود آگهی داد ● ● شعره

سخن پناها در خامی سخن منگر ● که سوخته دلم از مرگ قدوة الحکما

شکسته‌دل‌تر ازان ساغرِ بلورینم ● که در میانهٔ خارا کنی ز دور[۲] رها

تا سالِ دهم نگاه برنگاشتهٔ هیچمدانِ محفلِ دانائی فرموده بودند - لیکن نه‌چنان که دلِ آسمان‌پیوندِ ایشان تسلّی داشت - و این حیرانِ دبستانِ هوشمندی خرسند - که زمانه چندین نیرنگی نمود و بروزِ جانکاهی نشانده - مرا زندگی دشوار و دل از رنگینیِ اسباب افسرده تر گشت - افسونِ مهربانیِ خدیوِ آگهی و طلسمِ دانائیِ قافله‌سالارِ صورت و معنی ازان رمیدگی باز گرفته از سر پایِ بندِ تعلّق گردانید - و با شورشِ ضمیر و برهمزدگیِ باطن بنگاشتنِ گوهرین نامه همّت برگماشت - لیکن از دشوارکاری و تلخ‌کامیِ زمان زمان تازهٔ پریشانیِ دلِ شوریده را پراگنده‌تر ساختی - و نونو[۳] سراسیمگیِ شورستانِ اندیشه را بویرانی آوردے - چرا گردِ تفرقه برنخیزد - و عزیمت را پای نلغزد - با گوناگون آشفتگی و اختلافِ عزائم والا دانشی (که از همه رو چهرهٔ دستی نماید) ناپدید - و همزبانی (که در مراتبِ آگهی نسبتِ نه‌ذهنی داشته باشد) نقاب گزین - کلکی در قحط سالِ مردمی دستیارے بودے که زمانِ افسردگیِ خاطر و شولیدگیِ دل صفحهٔ[۴] توانست نگاشت که آلودهٔ رسم زارِ پیشین نباشد اگر این مایه دانشی نبود شناسندهٔ ناگزیر که در نوشتهای دلِ پراگنده ناخنی بند کند - و بر سترد نقشی و آوردنِ لفظی و پیدا ساختنِ معنی توانا باشد - و اگر زمانه باین هم زفتی کند چندین کسی ناگزران که از فروغِ آگهی و نیروی دلیری آهو شناس گرداند - (هرگاه در سکاهی ضمیر آهنگِ وارستگی روز افزون - و گوناگون مشاغلِ باهم اخشیج هنگامه آرای صورت - و دمسازِ مهرآمود پرده نشین) آنچه دل بدست سپارد و لو بقلم باز نویسد چه مایه ارج داشته باشد - ازانجا (که اندیشه صافی بود و سپاسِ ایزدی در افزایش - و ارادت درست - و همّتِ شاهنشاهی دستگیر) دران تیرگیِ کشاکش نیّرِ اقبال پرتو انداخت - و نیروی گرم‌روی کرامت فرمود ● ● شعره

اینکه مرا هست بخاطر درون ● نقدِ معانی ز نهایت برون

نی ز خود این ملکِ ابد یافتم ● کز نظرِ منعمِ خود یافتم

غرّهٔ آذر ماه سالِ چهلمِ آلهی کدورتکدهٔ خویش را در فراز کرده بیرون‌سو در نگاشتنِ گرامی نامه

(۲) در [بعضی نسخه] زدست (۳) در [بعضی نسخه] لمحه لمحه (۴) در [بعضی نسخه] باطن ●

و بسیچ خود ستائی نه) همان بهتر پیکر غرور آسا از صفحهٔ هستی بزدوده آید - و باطن صافی باین ناسزا گفت دامن آلود نگردد • • شعر •

مشو غرق آب هنرهای خویش • نگهدار بر جایگه پای خویش

درین ورطه کشتی فرو شد هزار • که پیدا نشد تختهٔ بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیارئ سخن و والا رتبگی او دران دانند که درین بارگاه شگرف پنج چیز گران ارز فراهم آید - نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته نزول صعودی فرماید - دوم گزیده پیوند اخشیجی پردگیان صفوت سرای ضمیر را به پرنیان حروف درآورد و آن روحانی نژادان را باین عنصری پیکر طرزے بر آمیزد که بسان جان و تن بوالعجب معجونی آغشته گردد - سیوم تازه نمطی دلپذیر غم زدا گوش را بر افروزد - و جان را ببالاند - چهارم نخلبندی و مرتبه آرائی معنی را بگزیده جای باز دارد - و لفظ پهلو جوها مرا گذارد - و داستان را په بایستگی آورد و بآرایش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد - پنجم لفظ پیرائی عبارت را از دیر فهم و نکوهیده تکرار دوردارد - و خنک رو و گران پیکر دران انجمن راه نیابد - و همچنانکه دست فرسود روزگار نباشد بگرم خوئی و آشفاروئی گلگونه آراید - و این هنگامهٔ نیکوئی زمانے انتظام گیرد و سخن را والا پایگی وقتی دست دهد که عزم درست و یکتائی اندیشه و جستجوی سخت و یاوری تنومندی [۲] - بیکجای فراهم آیند - و نیازمندی بر دوام و عنایت دادار بیهمال دوشادوش باشد - و هر کدام شرائط بسیار و لوازم فراوان باخود دارد - شمارهٔ آن این گرامی نامه برنتابد - و گزارش آن در تنگنای فرصت نگنجد - لیکن دمساز دستیار ناگزران وقت [۳] که از فروغ آگهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید و از راه درستی بچاره سگالی همت گمارد - همانا صحبت چنین فروهیده مرد اکسیر دانائی و یکجا ماز آن شعر گوهر گرانمایه تواند شد - امروز (که دل پراگنده - و خاطر کوه هزار جا - وگذارنده بطرز فارسی کم آشنا - و رهنمای حقیقت نایاب) چگونه آرزوی دل بانجام رسد - و کجا امید شایستگی داشته آید خاصه درین هنگام که معانی آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی (که پایهٔ بدیی داشت) ازین آشوب کدهٔ عنصری بآرامگاه قدسی چالش فرمود - و ناظورهٔ سخنوری بسوگواری نشست - مرا حال سراسیمه تر شد - و دل سلسلهٔ هوشمندی گسیخت - از پیام ایزدی بیداری روی نمود - و در پشیمانی دراز افتاد • • شعر •

وای برین دانش اندیشه پیچ • سینه پر از علم و ز معلوم هیچ

هیچم و اندیشهٔ من هیچتر • نیست ز من گرچه سخن پیچ تر

(۲) در [اکثر نسخه] تنومندان (۳) در [بعضی نسخه] ناگزیر آن وقت •

در جان‌کاهي و دل‌گزائي نشستند - و زبانِ طعن(۲) گشوده غبار آمای ساده‌دلها گشتند • • شعر •

من خاکِ رهِ گهرشناسان • کامروز برغمِ ناسپاسان

این گنجِ گهر چو برگشادند • انصاف گزین نظر گشادند

دیده ورے را با من نظرِ خیراندیشي بود - و بچشمِ درستي نگرسته - باندرز گوئي درآمد - و ازروی مهرباني برگفت - چندین زحمت چه می‌بري - و سخن بدین گونه چرا مي‌نگاري - از هزاران یکے پدید آید که این شگرفنامه درست بر خواند - و به نیرنگِ تازه نمط آگاهي پذیرد - تا نیروی حقیقت‌شناسي از که امّید داشته آید - وکی دانای بلند(۳) پایگي پرده ازروی‌کار بردارد - همان به که این نوآئین بساط درنوردیده بزبانِ روزگار سراید - و مایدهٔ افضال برای عمومِ مردم سرانجام دهد ازین کارشناسي نفسے بر آسود - و ازان مهرگزینی جوشِ نشاط بر زد - فرّخیِ ذاتِ او مرا بپاسخ آورد درِ حقیقت برگشادم - راتبه خوارانِ عوام را روزيِ فراوان است - قدسي نزل برای یگانهٔ وقت آماده میگردد - مرا با هنگامه چه‌کار - کالای آسماني ارمغانِ یکتای ملکِ آگهي آرایش مي‌یابد باگروها گروهِ عامّه چه پیوند • • بیت •

غلیواز را با کبوتر چه کار • به بازِ ملک درخوراست این شکار

گذارهٔ حکمت پژوهانِ دیده‌ور نیز باور مي‌افتد - و عزیمت را سترگ‌تنومندي مي‌بخشد - مردم‌زاد ز چهار گونه نگذرد - نخست آن عناد گزینِ ظلمت آمود که واگویه را آمیختهٔ شنوائي نگرداند و از دریچهٔ گوش بشفوتکدهٔ دل نبرد - و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد - و اگر بپذیرد بکارکرد نپامیزد دوم آن تیره سرشتِ بدگوهر که بیدانشيِ خود را دانائي انگارد - و در رنجوريِ دشواردرا عشرتِ تندرستي نماید - سیوم آن روشني جوی سعادت منش که از دیوبندِ ناتوان بیني و سیه‌چالِ ناداني وارسته بدرد جویائيِ تنومندي دارد - لیکن از واژونيِ بخت ونیلگونيِ اختر ادراکِ معانيِ بلند نتواند و پردگیانِ شبستانِ خرد بدو کمتر روی نمایند - چهارم آن فروهیده مردِ فرخنده طالع که با ذخیرهٔ شناسائي فطرتِ بالادست و همّتِ عالي دارد - و بزرفائیِ دریافت پیشاپیش میرود - دانائیِ روزگار با آن سه کس جز خموشي نگزیند - و درجِ گویائي جز بدین جوهريِ حقیقت پژوه نگشاید تا چراغِ دانش افروخته گردد - و فروغِ آگهي همگنان را در گیرد - پیرِ خرد چه ژاژ مي‌خائي - و هرزه چرا مي‌درائي - ازین (که سخن‌را بدست بافيِ تازه درآوردي - و نه بر عیارِ زمانیان سرائیدي) این همه زبان فروشي چیست - و سرِ استکبار برافراشتن چرا - (هرچند راستي گذارش مي‌یابد

---

(۲) در [بعضے نسخه] طنز (۳) نسخهٔ [ز] بلند طرح پایگی - اما اغلبکه این از نسخِ کاتب است و صحیح طرح بلند پایگی‌ست •

[illegible]

سرانجام یابد - و سپس آن سلسلهٔ چند (که پای‌بند باد پیمای سیمابی تواند شد) فراهم آید و خدا جویان محال پژوه را از کاهش روز افزون بر کناره مانده نیروی پیرایهٔ نفس نیرنگ ساز دست دهد - و خدایابان بهیچ خرسند از اندیشهٔ نا روا باز آمده بنارسائی[2] گرایند - و شناسا گردند که آستانهٔ کبریای ایزدی بالاتر ازانست که طایران بلند پرواز اوج امکانی بآهنگ آن بال گشایند و معامله اندوزان چهار سوی دنیا سود و زیان را بران اساس نهاده از سراسیمگی بے سر و بن برآیند و پا از گلیم حوصله بیرون نفهاده هرزه کار و یافه درا نشوند - لیکن از هشیار خرامی و زمانه سازی (که نا گزیر سعادت پژوهان بیدار بخت است) با خود می‌سرائید - هفت هزار سال سپری شد که شورش بےتمیزی بلندی گرای است - و آشوب ناشناسائی که و مه را سرگردان دارد - امروز (که سر آغاز دورهٔ دیگر است) بزم آرای ابداع برسم پیش نقاب بانی گروها گروه میکند - یا پردهٔ بیراهی برداشته رهنمای نزهتگاه حقیقت میگردد - از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش مینمود - و از کتابهٔ روزگار نقش آگهی میجست - ناگاه خط نومیدی از ناصیهٔ زمانه برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر مشعبد را دورے چند دیگر در کار است - از کج گرائی و برازش امل در کمین آنوقت نشست - ناگاه نیّر سعادت پرتو انداخت - و خاطر از هرزه سگالی باز آمد - روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر نگشته - و مرا پزشک خود گردانیده اند ناتهان طبیعت گفت چون خموشی تهی‌میان و هشیاری جنون‌آسا حلقه‌خای در است - هوش (که کلید کاردانی خطاب اوست) قفل دولتخانهٔ حق پژوهی و سعادت هر گروه در گرو اندیشهٔ درست و نیّت خیرسگال او - خاطر ازان بسیچ برگرفته در خیال آن شد که (اگر همّت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد) بر مزاج زمانیان نامهٔ بر طرازد - و رموز حقیقت بزبان گومگو برگذارد بو که آویزهٔ گوش صاحبدلے گردد - و توتیای چشم سرانجام یابد ● ● شعر ●

بود در اندیشهٔ من دیربار ● کز دل دانندهٔ اندیشه سار

حکمت پوشیده بصحرا نهم ● رخت گرانمایه بسودا دهم

بیخبران را دهم آگاهیئے ● تازه کنم شرط نکو خواهیئے

درین هنگام فرمانروای اعظم شاهنشاه عالم بنگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد - و بطرز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افتاد آداب فرمان‌پذیری بجای آمد - و لختے سپاس نعمت رسیدگی گذارش[3] یافت ● ● شعر ●

گرچه همی خواست سخن کام خویش ● لیک گرو بود بهنگام خویش

(۲) نسخهٔ [ب ن] بناسازی (۳) در [بعضی نسخه] بتقدیم رسید ●

رزهش نماید - بدین هنگامهٔ داستان طرازي (که بهین دست‌آویزِ تعلّقیان است) کجا فرود آید و چگونه حسنِ مطلق را در مظاهرِ علائق نظّارگي شود - امروز (که از آویزشِ دروني باز داشته بنزهتگاهِ ملکِ کل مي‌برند - و از نشیب‌لاخِ تقیید بر فرازگاهِ اطلاق میخوانند) اگر نویدِ شناسائي بگوشِ سعادت رآید چه دور باشد - و دل ازان رمیدگي باز ایستد چه شگفت ●

حقیقتِ کار آنست (هرچه دل بزبان گذارد - و خامه[۲] بکاغذ سپارد) همه زادگانِ ابوالآبای قل اند - و نیرنگیِ این بیرنگِ بدائع نگار - لیکن آن گوهرِ نورانیِ تکوین را بسرنوشتِ آسماني ز همنشینیِ خشم و آز و هم‌آغوشیِ غفلت (که فرزندِ رشیدِ این دو غولِ راهِ سعادت است) زنگهای ابدي مفشور تو بر تو نشست - و مي‌نشیند - و ازین نکوهیده آمیزشِ جانگزا گوناگون امها بر آورده حیرت‌آمای آسوده دلها گشت - و میگردد - آن تیرگي گاه از دیدنِ حق باز دارد گاه نیّرِ دریافت را پردهٔ باف نتواند شد - لیکن کارگرانِ کردار را از پای افکند - آنچه زادهٔ عقل دردهٔ زنگ است و ستردگي دران پایه (که پردگیانِ شبستانِ تقدّس دریابد - و از صفای گوهر و فروغِ[۳] دلِ بینای سرائر آید) آن نتائجِ عقل را مکشوف شمرند - و اگر زنگ زدائي بآن متابه (که نیرنگِ آبای عُلوي و امّهاتِ سفلي بگفت و گوی دلپذیر گزین مجملی بر خواند - وچون و چرا در بایستگاهِ آن بشایستگي بر گذارد) بزبانِ روزگار آنرا معقول نامند - و ثمراتِ رنگینِ خرد را مفقول نام نهاده از پیشگاهِ اعتبار بیرون افکنند - هیهات خاک ذرّهٔ امکان را کدام نیرو که دستِ تصرّف برگشاید - و عقلِ بندگي پژوه را کجا یارا که از خلوتِ سرای سلطاني باز گوید - شگرفکاریِ ایزدِ بی‌همال و رنگ‌آمیزیِ چهره گشای تقدیر است - هشوار مرد شناسد که شرّ و خیر برابر - و شرِّ غالب بسانِ شرِّ خالص در خلوتکدهٔ محال بُاند[۴] - هستي (که خیرِ محض و نورِ بحت است) جز بر خیرِ غالب نتابد - خاطرِ سودائیِ کج‌گرای ازان اندیشه بر آمد - و زبانِ هرزه لای را بشگرف پای‌بندي باز داشت ●

پس از درازیِ داستان و کوتهیِ سخن خاطر از گوناگون آویزشِ قدرے آرمیده تنگیِ حوصله را چاره‌گر آمد - و ازان نفرت بر کناره شده به پزشکیِ مردم روی آورد - و بمشّاطگیِ صورت و معني پای همّت افشرد - و ستردنِ نقشِ ناسزا ناگزیر رقت اندیشید - عزیمت چنان بود که در آئینِ دانش‌آموزي نمطِ چند پرداخته آید - تا شناسائي فروشان و آگهي طلبان هنگامهٔ گفت و شنود را بدان بر آرایند - و ریاضت کیشانِ زنجیر جوی نفسِ سرکش را نخست گزین اسبابِ آهنگري

(۲) نسخهٔ [د] و زبان بخامه و خامه بکاغذ (۳) در [اکثر نسخه] فروغ دیدگان دل بینای سرایر
(۴) حاصلش اینکه شرِ خالص و شرِ غالب معدوم است - و خیرِ خالص و خیرِ غالب موجود ●

سر آلایند) راهِ بےدانشي مي‌سپري - و ژرف نگهي بکار ميبرود - اگر فروغِ حکایت و پرتوِ نقل نبودے چه‌دین چراغِ دانش کجا افروخته شدے - و تدسیانِ عقلیِ خرد پژوهانِ باستاني بنا کي رسیدے سخن (که نقشےست برهوا - و بادےست گره زده) کوتاه عمر بودے - و فیضِ سابق بلاحق پیوند نیافتے - کار شناسانِ دور بین از مشغلهٔ نیایشِ این والا بخشش بران عیوب نگاهے نیفکنند تا بگفت و شنود چه رسد ●

● شعر ●

کمالِ صدق و محبّت به بین نه نقصِ گناه ● که هرکه بے هنر افتد نظر بعیب کند

و چرا بر پیشگاهِ خاطر (که چشمه‌سارِ فیضِ ایزدي‌ست) سرآمیختگیِ[۲] معقول با منقول پوشیده ماند و هشیار دلِ ملال برگرفته زبانِ بیغاره برگشاید[۳] - آگاه نهٔ که همّتِ بلند و فطرتِ عالي پیوسته کمیاب - بل حکمِ نایاب دارد - اگر در اساطیرِ پیشینیان همگي[۴] دور دست حقائق نگاشته آمدے میانه روانِ دشتِ دریافت و واپس ماندگانِ بادیهٔ جویائي (که جهانِ هستي مالامال ازین گروه است) چاشنیِ لذّت برنگرفتے - و باستاني نوشتها در نهانخانهٔ خمول فرسوده گشتے - همانا نادره پرداز ایجاد چنین شگرف آمیزشے بروی کار آورد - و نیرنگ‌سازِ قدرت بر تختهٔ ابداع چنان بیرنگ دلفریب نقش بست - تا هم خالِ عین الکمالِ حورا نژادانِ[۵] معنوي باشد - و هم راحله روای پردگیانِ غیبي تواند شد - مدارجِ بزم و رزم و مراتبِ جدّ و هزل و اقسامِ لطف و قهر و انواعِ پیرویها در شناختِ آدمي و طرقِ معموريِ ملک و راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فرازِ گوناگونِ عالم و سلیم‌دلیهای بزرگانِ روزگار و حلقهٔ اقبالِ ناممکن جنبانیدن و بهیچ خرسند بودنِ بسیارے از دودمانِ عقل و شهادت و سایرِ طرفگیهای جهانِ بوالعجب و فراوانِ آزمون بگذارشے روح‌افزا و روشے دلنشین تاریخ‌نامها باز گوید - اگر دیده وري بکار رود و نگاهے بسزا کرده آید عمرِ دوم (که دانش پژوهانِ کردار دوست در آرزوی آن فرو شده اند) بدست افتد - و سرمایهٔ جاوید زندگاني فراهم آید - و نیز شاهدِ عرفان اگرچه بےفروغِ خرد بر منصّهٔ پیدائي ننشیند و پردگیِ شبستانِ معني بے پرتوِ آن گوهرِ شب‌تاب رخ برنگشاید لیکن آن کار پردازِ حقیقت مایهٔ روشني از راهِ حواس برگیرد - خاصه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ گوش پذیرای فراوان نور گردد - و از دید و شنود آثارِ پیشینیان افروزش یابد - و پیرایهٔ حسن روز افزون اندوزد - و نیز در عطّار خانهٔ روایت گوناگون درمانِ ملال و داروی غم بدست افتد - و چنین معجونِ دلگشا ناگزیرِ نشأهٔ تعلّق - همانا سرتابیِ همّت ازان بود که بوالعجب خاطر همواره جوشِ وارستگي برزند و بدستِ تهي و دلِ خالي

---

(۲) در[بعضی نسخه] برآمیختگي (۳) در[اکثر نسخه] برگشاید - و برای تقدیر مانده نیز بصیغهٔ ماضي باشد (۴) در[بعضی نسخه] همگي همت دور دست (۵) در[چند نسخه] حور نژادان ●

ناسزا فروشد - آزمندانِ تباه سرشت و هرزه لایانِ شوریده سر بکامروائیِ خود نادرست گفتارها در آوردند - و شرم از روشنانِ ابداع بر گرفته بدانستگي حق را باطل آمیز گردانیدند - و پزشکانِ نا آزمون و چاره گزیفانِ بےسرانجام در پذیرائیِ نیکوئي و پرهیز از تباه کاري داستانهای بیم و امّید در ساختند - و تلخ داروی ناراستي و آمیزه زهرگیای نادرستي مداوای نفسِ بوقلمون و مالیخولیای[۲] خشیجي انگاشته در فراخنای غم درآمدند - و بسا کَفَب گرفتارانِ خیال پرست اندیشهای تباه را ارداتِ آسمانيْ پنداشته یاوه درای آمدند • و از تاراجِ آگهي و شورشِ درازنفسي تخیّلاتِ بےآزرم گفتارِ دلاویز حقیقت برآمیختند - و فراوان راستي پیشگانِ سعادت آموده و ساده لوحانِ خیراندیش سخن سرا سرِزلفِ[۳] دژم گذاشته از کوتاه بیني و ناشناسائي یاوه سرائي نمودند - و بتکاپوی سلیم[۴] دلانِ حق نشناس حکایتهای ترفند درمیان آمد - و از سپري شدنِ دورها و کهن گشتنِ نامها و پیغوله گزیني خرد و هنگامه آرائيِ طبیعت طوفانهای فتنه برخاست - و سیلابهای آشوب برجوشید و رها گروه مردم و گوناگون آدمي از بر خواندنِ فرسوده کتابهای باطل آمیز نکالهای سترگ اندوختند و در زیانِ زدگيِ جاوید افتادند - و از غنودگيِ بخت و خوابیدگيِ خرد بجای گوهرِ یکتای شناسائي (که شورش‌گاهِ صورت و معني ازو آرام پذیرد - و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغِ او روشني فرا گیرد) آمیزهٔ[۵] تباه بر گزیدند - و بخس پوشي و خاک افشاني آن نیّرِ نورافروز را غبار اندود ساخته مصرِ سعادت خراب گردانیدند - و شگفت‌تر آنکه دران تفسیده دشتِ بےتمیزي (که پناه آرامشي پدیدار نیست) بخواهشِ سخت سمومِ جان‌فرسای او را سرمایهٔ شادخواب مي‌سازند - و در ظلمتگاهِ غفلت فرو شده بنیادِ شادي و غم را بر خوابهای پریشان مي‌نهند • • شعر •

هیهات چگونــه سرکند کس • ره بر دمِ تیغ و پای از خس

هم پاشنه ریش و هم کف آماس • چون پای نهم بدشتِ الماس

دریں تیرگيِ دل و کشاکشِ خاطر کوکبِ حقیقت بدرخشید - و بیاوریِ فطرت گوشِ هوش گسوده آمد طنزِ آسماني[۶] لطمهٔ هر نفسِ کج گرای زد - و بزبانِ بےزباني اندرز سرائي فراپیش نهاد - پورِ مبارک ترا (که در آزرمستانِ نیک اندیشي گزین منزلے داده اند) در سر چه افتاد - و چشمِ آهو بین چرا باز شد - تا چند خرده گیري - و ناسزا گوئي - و گوهرِ نیکوئي خاکپوشِ ناشناسائي گردد - از ینکه در[۷] صنعتگري دستے نیست عامّه وار (هر چه ندانند بکین توزي بر خیزند - و زبان و دل بنکوهش

(۲) نسخهٔ [ب ج د] مالخولیای - و هر دو صحیح است (۳) نسخهٔ [ب] سرزلف گذاشته (۴) نسخهٔ [د] لئیم - و در [اکثر نسخه] سلیم دلان نشناس (۵) نسخهٔ [نه] دبیرهٔ نهاد - و نسخهٔ [د] آمیزش نهاد (۶) نسخهٔ [د] که ای پور مبارک (۷) نسخهٔ [ج] دریں •

و بالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کُبری روزِ اسفندارمذ پنجم مهر ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه نهم جمادی‌الاولی نهضتِ موکبِ شاهنشاهي شد - و ظاهرِ قصبهٔ ناگور مضربِ خیام معلّی گشت •

• خاتمه •

المنّة لله هفتم اردي بهشت سالِ چهل و یکم الٰهي مطابقِ جمعه بیست و هفتم شعبان (١٠٠٤) هزار و چهار شکرنگارئ قرنے از دولتِ ابدي اعتصام و برخے نیرنگ سازئ اقبالِ سي‌سالهٔ کشور خدای •

• شعر •

شمعِ شش طاق و شاهِ[2] نه خرگاه • پادشاهِ زمانـــه اکبر شاه

کز رخش روزِ بخت روشن باد • وز بهارش زمانه گلشن باد

به نیروی اندیشهٔ سخن‌سنج و تکاپوی خامهٔ آسماني‌خرام حسنِ انجام پذیرفت - بسا فرمانروایانِ والا شکوه را بطفیلِ آن یکتای‌آفرینش یاد آورده بستانچهٔ داستان‌سرائي شاداب گردانید - و آسودگانِ دخوابِ نیستي را زندگانئ جاوید چهرهٔ نشاط افروخت •

• شعر •

صد شکر که این نگارخانه • بگـــرفت نگارِ جاودانـــه[3]

آنرا که سرے بفکندداني‌ست • داند که چه ریزشِ معاني‌ست

اگر نگاهِ بینشِ شوریدهٔ بخویشتن افتادے خود را شایانِ این کارِ بزرگ ندانستے - و گفتارِ دانا پذیرفته از سرانجامِ شغلِ شگرف دل برگرفتے •

• شعر •

چو طبعے نداري چو آبِ روان • مبر دست زي[4] نامهٔ خسروان

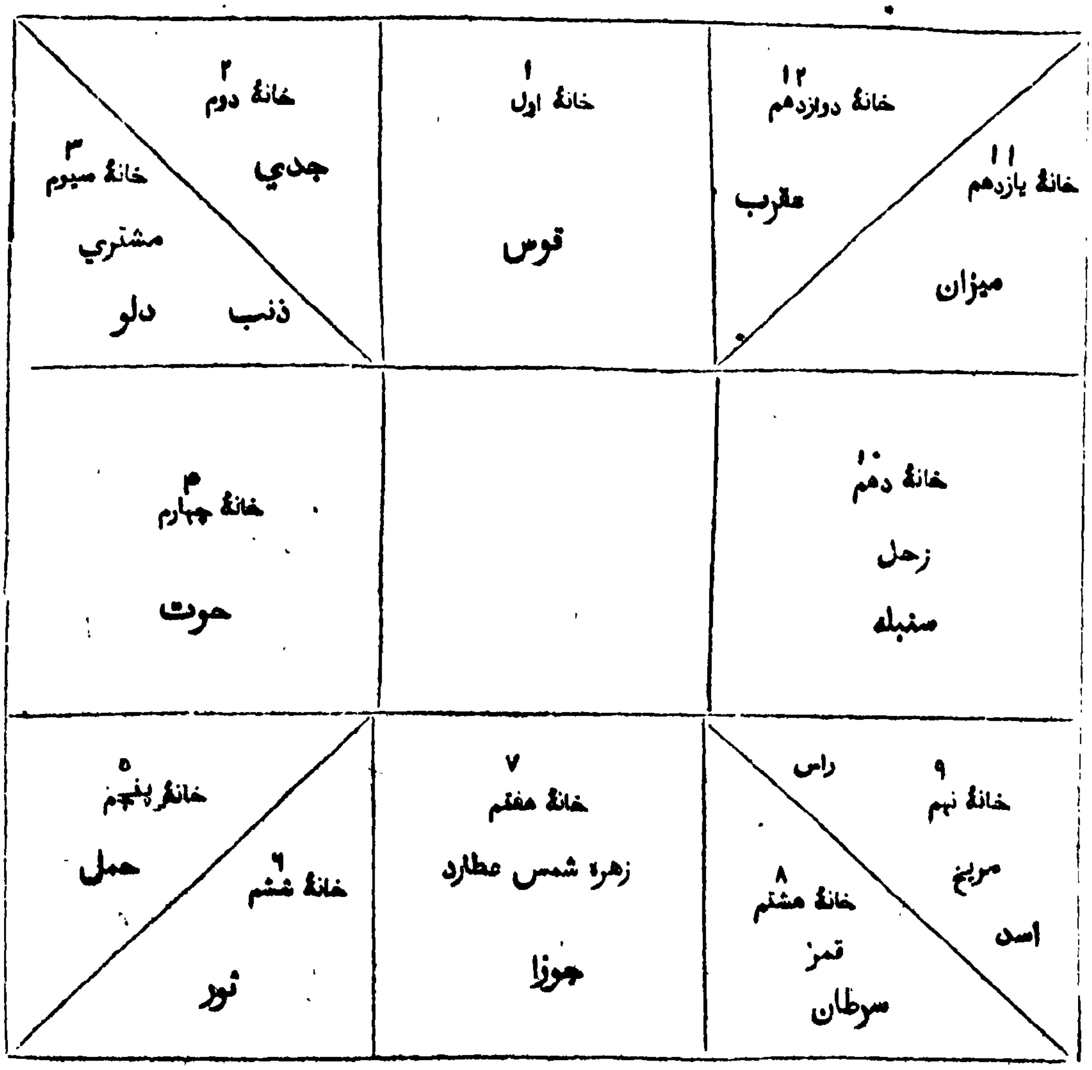
دهان گر بماند زخوردن تهي • ازان بِه که ناساز خوانے نهي

لیکن فرمایشِ شاهنشاهي و نیرنگئ والا اخلاص نظرِ فطرت را بر منظرِ اقبال گشودند - و بچیره دستي مرا از من برگرفتند - آغازِ آگهي بتازي زبان خوی‌گرفت - زبانِ پارسي کمتر سرائیدے - گلگشتِ[5] بهارِ معنوي و تماشاي سرابستانِ حکمتِ نظري و عملي[6] از همه پرداخته دل گردانید - خامه از شنودنِ دیو افسانهای کهن بر کناره زیستے - و نقدِ حال بفسهای فرسوده دادن زبانِ سترگ اندیشیدے - دران فروغِ شناسائي کاخستانِ نقل خراب در نظر آمد - و فراخنای تاریخ سزاوار جولان‌گاهِ فارسانِ حقیقت چه که شایستهٔ نگاهِ سعادت‌گزینانِ عالمِ صورت نمي‌نمود - ناگزیر مردم‌زاده آنست که جواهرِ گرانمایهٔ انفاس رایگان از دست ندهد - و سپنجي‌سرای زندگاني بفرمان پذیرئ خدایگانِ خرد آباد دارد - نه آنکه روزگار ببدمستي گذارد - و بے بها گوهرِ زندگي بخزف ریزهای

---

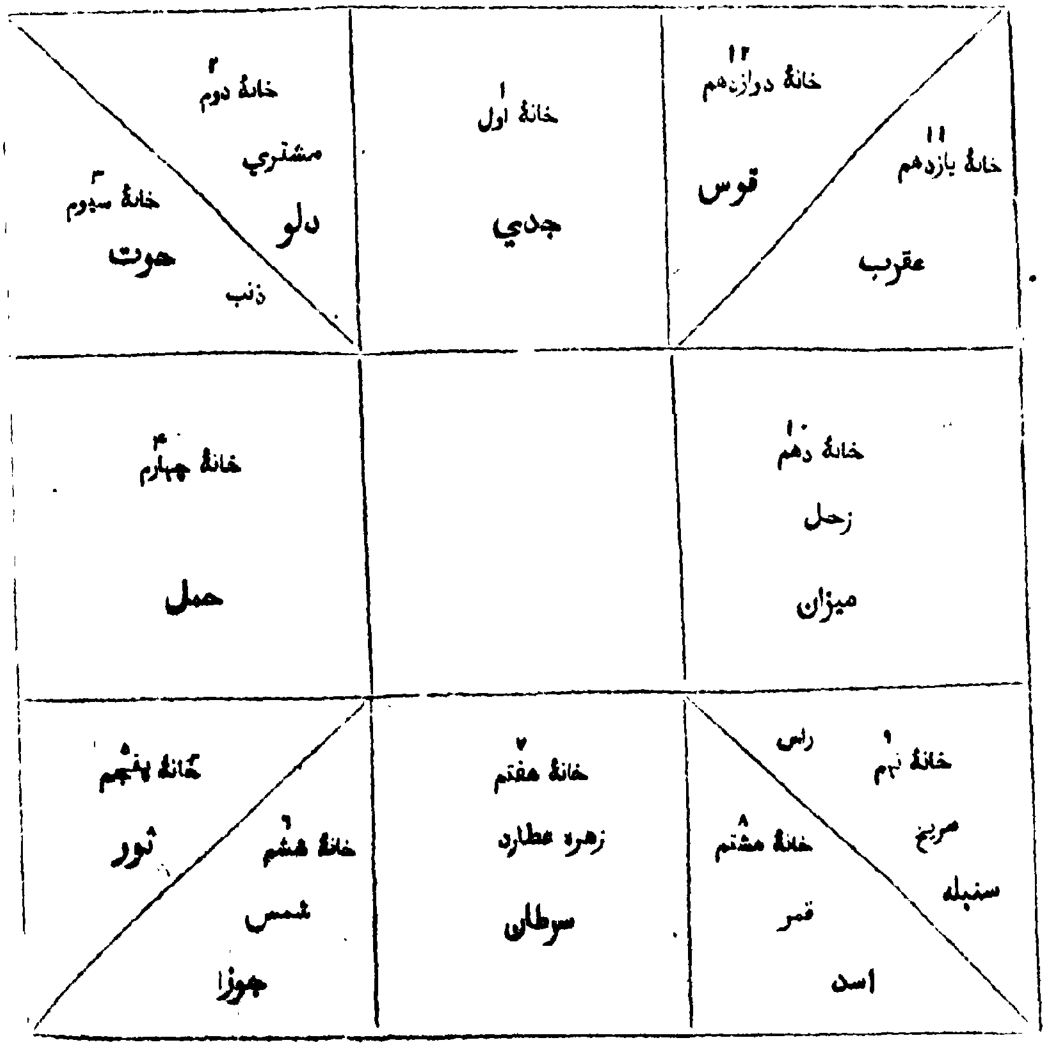
(٢) نسخهٔ [٥] ماه (٣) در [بعضی نسخه] جاودانه (٤) زي بمعنی سوی و جانب (٥) نسخهٔ [د] وبه گلگشت (٦) نسخهٔ [د] عملي پرداخته از همه دل بگردانیدے •

زایچهٔ طالع سعادت‌افزا بحساب خرد پژوهان هندوستان



احوالِ هدایت‌انتمای حضرتِ شاهنشاهي مرا از قلمِ من بیقرار تر میدارد) صورتِ زایچهٔ سعادت‌ارقامِ
این مولودِ مسعود را بحسابِ یوناني و هندي درین دیباچهٔ اقبال نگاشتهٔ خامهٔ تحقیق کرده
استخراجِ احکامِ آنرا بر دیده‌وران دقائقِ اخترشناسي میگذارد ۰

زایچهٔ طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس



ز نعمت‌سرشت برنمي‌تابيد[۲] - تيمّن و تبرّک جسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منيفه[۳] و اعزّ منتميان بقعهٔ قدسيّه دانيال نام (که نور صلاح و فلاح از ناصيهٔ حالِ او مي‌تافت) خالي ساخته زانجا گذاشته بودند - موکبِ اقبال‌پيوند درحوالي پهلود[۴] از مضافات رني از سرکار ناگور نزول اجلال نموده بود که قاصدانِ خجسته مقدم از اجمير رسيدند - و نويدِ نصرت بخش مسرّت افزای آوردند بعد از گذشتنِ چهل و يک پل از شبِ آسمان بيست و هفتمِ شهريور ماهِ الٰهي موافقِ شبِ چهار شنبه دوم جمادی الاولی بحسبِ رويت و شبِ سيوم بحسبِ امرِ اوسط (بطالعِ حمل محاسبهٔ حکمای يونان - و بطالعِ حوت بحسابِ دانايانِ هندوستان) در خطّهٔ فيض انتمای اجمير که طولش صد و يازده درجه و پنج دقيقه - و عرضش بيست و شش درجه است) دادار جان آفرينِ جهان آرا حضرتِ شاهنشاهي را فرزندے بلند اختر کرامت فرمود - و بطلوعِ اين کوکبِ نوراني منّت بر انفس و آفاق نهاد - گيهان خديو از استماعِ اين نويدِ سرور پيشانيِ صبح پرتو را زمين‌سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستايشِ الٰهي کاميابِ دولت گشتند - وظهورِ اين امر را مبشّرِ فتوحات بے اندازه دانسته و جشنهای عالي ترتيب داده انجمن‌پيرای[۵] عشرت شدند - خلائق بصلای عام نشاطِ تازه از سر گرفتند - و نقودِ افضال در دامنِ آمالِ عالمے ريخته آمد • شعر •

گلے بشکفت جان‌پرور درين باغ • که بويش صد گلستان را کند داغ
ازين شمشادبُن کازاد برخاست • ز هفت اختر مبارکباد برخاست
خديو از سر طرب را بال و پر داد • صلای مي بهفت اقليم در داد
نشاط آويخت از تارِ ترانـــه • نوا پيچيد در مغزِ زمانـــه
کرم کز همّتِ والا نظر داشت • تمنّا را حجاب از پيش برداشت

مولدِ گرامي را (که خانهٔ شيخ دانيال بود) منظور داشته و استمدادِ تائيد از حضرتِ دانيال اکبر در نظرِ مقدّس آورده نامِ نامیِ آن نونهالِ گلشنِ اقبال را سلطان دانيال بر لوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته‌پرداز تهنيت نامهای دلپسند[۶] در رشتهٔ نظم کشيدند - و تاريخهای نادر بر زبانِ ارباب فهم گذشت - و کامیابِ صلات گشتند - و حکمِ اقبال‌پيوند شرفِ نفاذ يافت که (چون آن کوکبِ آسماني قدس يک‌ماهه شود) مهدِ دولتش بقصبهٔ آنبير برده بحضانتِ سعادت‌منش راني کوچ راجه بارهمل در آرند - امّيد که اين سرو بُنِ خلافت تا امتدادِ ادوار در ظلالِ تربيت و عاطفتِ شاهنشاهي شاداب دولتِ ابد پيوند باشد - اکنون (که توفيقِ ازلي بدرقهٔ راهِ منِ حيرانِ انجمنِ هستي گشته در شرحِ

(۲) در [اکثر نسخه] نمي‌تافت (۳) نسخهٔ [ا] معينيه (۴) نسخهٔ [ا] پيلو - و نسخهٔ [ه] پهلود
(۵) نسخهٔ [ی] آرای (۶) در [بعضے نسخه] دلپذير •

نظر بر شهرتِ ظاهر انداخته استمدادِ همّت فرمودند - و روز روزِ امرداد[۲] ماهِ الهي موافقِ سه‌شنبه دوم ربیع‌الثّاني خانِ کلان را با بسیارے از اُمرا (چون اشرف‌خان و شاه قلي‌خان محرم و شاه بداغ‌خان و سیّد محمود خان و قلیچ‌خان و صادق خان و شاه فخرالدّین و حیدر محمّد خان آخته بیگي و سیّد احمد خان و قتلق‌قدم خان و محمّد قلي‌خان توقبای و خرّم‌خان و بیگ نورین خان و بیگ محمّد خان و محمّد قلي‌خان دامادِ خان کلان و مهرعلي خان سلدوز و سیّد عبدالله خان و میر زاده علي‌خان و بهادر خان) برسمِ منقلای بصوبِ گجرات رخصت فرمودند - و روز فروردین نوزدهمِ شهریور ماهِ الهي موافقِ درشنبه بیست و دومِ ربیع‌الثّاني خود بدولت و اقبال از خطّهٔ فیض اساسِ اجمیر نهضت فرمودند - تا هم انبساط شکار بتقدیم رسد و هم اُمرای پیش در کار طلبي جوهرِ خویش را بهتر ظاهر کنند - و هم گجرات بزود ترین اوقات در حیطهٔ تصرّفِ اولیای دولت در آید - و به بهترین وجهي تدارکِ احوالِ ستم رسیده‌های آن‌دیار صورت بندد - مواکبِ نصرت‌لوا در دو منزلیِ ناگور رسیده بود که نویدِ ولادتِ فرزندِ والا گوهر رسید - و نویدِ فتح و فیروزي رساند •

ولادت سعادت‌افزای گلدستهٔ بهار اقبال شاهزاده سلطان دانیال

بر ضمائرِ دقیقه‌سنجانِ ضوابطِ عناصر و اجرام و باریک بینانِ روابطِ اصلاب و ارحام مخفي نیست که ناظمانِ سلسلهٔ علوي و سفلي (چون گیتي خدیوِ[۳] را باقبالِ روز افزون و دولتِ ابدپیوند اختصاص بخشیده کامیابِ مطالبِ صوري و معنوي و سعادت‌پذیرِ مقاصدِ دیني و دنیوي گردانند) هر صبح تازه گلي همیشه بهار از حدائقِ امّیدِ او بشگفانند - و هر شام خجسته اخترے عالم افروز از مشارقِ آرزوی او طالع سازند - ازانجا [که تائیدِ یزداني در بارهٔ شاهنشاهِ عالم افروز از اندازهٔ دریافتِ بشري ست - چه ایزد تعالی جمیعِ مکارم و معالي را (که در مکامنِ مشیّتِ ازلي ست) فراهم آورده در کنارِ اقبالِ قدسي اعتصامِ او نهاده است] ناخواسته چندین عطیّاتِ کُبری مخصوصِ ذاتِ مقدّسِ او ساخته - حواستها را چه گنجایشِ آنکه پرده نشینِ جلبابِ توقّف گردد و لهذا (چون باطنِ قدس طالبِ فرزندانِ رضامندِ حق‌جوی حقیقت‌شناس بود) ایزدِ توانا این نعمتِ بے‌انتزاع و دولتِ بے انقطاع را (که انجادِ مثل عبارت ازانست) بموجبِ دلخواه مکرمت فرمود و مرتبه مرتبه گوهرے بے بها از محیطِ بطون بر ساحلِ ظهور جلوه‌گر[۴] میکند •

دران هنگام (که موکبِ معلّی از اجمیر نهضت میفرمود) یکي از پردگیانِ سرادقِ عصمت را زمانِ دولتِ ولادت و وقتِ انکشافِ صبحِ سعادت نزدیک رسیده بود - و نقل و حرکت را مزا-

---

(۲) نسخهٔ [د ﻫ] و روز امرداد (۳) در [چند نسخه] خدیو را (۴) نسخهٔ [ح ط] جلوه گري •

[illegible]

امرای آن دیار خصوصاً سیّد مبارک و اعتماد خان و عمادالملک در خودکامی شدند - و برای آنکه بمعنی حکومتِ ایشان باشد یکی از فرزندانِ سلطان احمد پیدا کرده اسم سری برو اطلاق کردند و چون او بسنِّ رُشد رسید از هم گذرانیدند - و نَتّو[۲] نام پسرکے بے جوهر را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) برداشته بفرزندیٔ سلطان محمود شهرت دادند - و خطابِ مظفّرشاهی بنامِ او بسته در لوازمِ خواهشِ طبیعت اهتمام نمودند - احمد آباد (که دارالملکِ گجرات است) و کنبایت و بسیارے از ولایت بتصرّفِ اعتماد خان درآمد - و سرکارِ پتّن بموسی خان و شیرخان فولادی قرار گرفت - و سورت و بروچ و برودہ و چانپانیر بچنگیز خان پسرِ عماد الملک مقرّر شد - و دندوقه و دولقه[۳] و غیرِ آن به سیّد حامد نبیرهٔ سیّد مبارک رسید - و جونه گدهه[۴] و ولایتِ سورتهیه[۵] بامین خان غوری معیّن گشت - و اعتماد خان بگریزت آن سفلهٔ خرد سال را پیشِ خود داشته روزے میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلّبه موردِ انواعِ ظلم گشت - و با یکدیگر این سران بے سر مفازعت کردند ذریدولا (که چنگیز خان در گذشت) باغوای شیرخان فولادی نتّو از احمد آباد گریخته پیش آمد و شیرخان فولادی با جمعے از اوباش بگرفتنِ احمدآباد لشکر کشید - اعتماد خان در احمدآباد متحصّن شده بمیرزایان التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - و بازارِ فتنه و فساد رواج گرفت خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهی تسخیرِ گجرات را اهمّ مهام دانسته در انتظامِ اسبابِ این یورش توجّه عالی گماشت - میرزا یوسف خان و قتّو و راجه بیربر و جمعے کثیر را به پنجاب فرستادند - که کمکِ حسین قلی خان بوده آمادهٔ کار باشند - که مبادا حکیم میرزا بافولی کوته اندیشان موکبِ مقدّس را دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهرِ دماغِ خود را فاسد گرداند - و فرمانِ مُطاع باسم حسین قلی خان شرفِ نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدهیچند[۶] زمیندارِ آنجا از بد خدمتی و بد نیتی مقیّد است - و (اگر مردمِ او متانتِ قلعه و استحکامِ جا را سرمایهٔ نخوتِ خود گردانند) با اکثرِ عساکرِ اقبال (که درآن نلجیهت تعین اند) محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتے مردمِ هوشمندِ اخلاص گزینِ جدّ آور تعین فرموده روزِ بهرام بیستمِ تیر ماه الٰهی موافقِ سه شنبه بیستمِ صفر از دارالخلافهٔ فتحپور بتسخیرِ گجرات نهضتِ عالی فرمودند - حوالیِ دابر[۷] مخیّمِ سرادقاتِ نصرت گشت ●

و از معدلتهائے (که درین روز ظهور یافت) تنبیه فرمودنِ بابا خانِ قاقشال است - و همچنے

---

(۲) نسخهٔ [ح] بنو (۳) در [بعضی نسخه] دوادہ - و در [بعضی] دوار (۴) در [بعضی نسخه] چوناگدهه
(۵) نسخهٔ [ح ی] سورتهه (۶) نسخهٔ [ع] بدنچند - و در [چند نسخه] بدهچند (۷) نسخهٔ
[ا ه و] دابر - و نسخهٔ [ح] دابرة - و نسخهٔ [ی] دائره

...زاني بشري آسايش خود را در آسودگي جهانيان ميداند - و همواره اهم را از مهم شناخته
...ر فراهم آوردن پراگندگيهاي روزگار توجّهِ والا ميگمارد - و در تسخير بلدان و تفتيحِ ممالک انديشهٔ
...تحسين غور رسي و غمخوارئ ستم‌رسيدهاي روزگار ميفرمايد - ولهٰذا در هر ناحيتي (که فرمان‌روايانِ
...حدود بهشيار دلي و رعيّت پروري همّت گماشته اند) با وجودِ حصولِ اسبابِ تسخيرِ آن
...ل دران نمي‌بندد - و هر چند بر پيشگاهِ خاطرِ اقدس (که جلوه‌گاهِ حقيقت است) پيدا ست
...ر که هر مقدار وسعت در ملک افزايد هرآئينه کثراتِ جهان روی در وحدتِ قهرمانِ يکي از والا نژادانِ
...اد گر درآرد - و عبادتِ کُبراي اين نشاه بمنصّهٔ اعلان شتابد) ليکن (وجهِ همّتِ حقيقت اساس
...چون تيمارِ حالِ عمومِ برايا و شمولِ خصوصِ خلائق است - که ودائعِ بدائعِ ايزدي اند) باين عبادت
وجّه نميفرمايد - امّا (چون ايزدِ بيچون در افزايشِ دولت و ارتفاعِ مبانيِ سلطنت است)
مرتبه بمرتبه ولايات را از فرمان‌روايانِ عدالت دوست خالي ميگرداند - تا شهريارِ حقيقت پژوه
آنصوب توجّهِ پادشاهانه گمارد - و آن حدود را بفروغِ معدلتِ خويش روشني بخشد - تا هم تفسيدگانِ
...بادیهٔ حوادث در ظلالِ عاطفت درآيند - و هم وحدتِ قهري[2] (که توأمِ وحدتِ ارادي‌ست) دلخواه
صورت بندد - و هم در ظاهر بينان (که عالم ازان پُرباشد) مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد - چه
در استعداداتِ طبقهٔ انام تفاوتِ عظيم دست نهادهٔ قدرتِ ايزدي ست جلّ جلاله - طايفهٔ از ديدنِ
فروغِ خردمندي و طرزِ نشست و خاست و بخشش[3] و بخشايش و اغماضِ نظر از زلّتِ مردم
و آگاه دلي پی ببزرگئ خديوِ جهان برده اورا يگانهٔ درگاهِ الٰهي مي‌شمارند - و خدمتِ اورا
عبادتِ ايزدي شمرده در عقيدت و اخلاص مي افزايند - و گروهے را (که نظر برين کردارها نمي‌افتد)
از فزونئ سطوتِ صوري و افزايشِ ملکِ ظاهري بربزرگئ معنوئ او گرويده کمندِ ارادت در گردنِ جان
انداخته خود را از زمرهٔ مخلصانِ جان‌سپار ميگردانند - ولهٰذا درين‌هنگام (که ملکِ دهلي از غبارِ
مگس‌طينتانِ[4] شور انگيز پاک شد - و کور دلانِ فتنه اندوز در گو نيستي و ناکامي فروشدند)
همّتِ جهانگشاي شاهنشاهي در تسخيرِ ملکِ گجرات و اصلاحِ نقرات آنحدود مصمّم شد - که
ستمزدگئ عمومِ رعاياي آن‌ديار بکمال رسيده بود ●

ازان باز [که سلطان محمود از بے‌پروائي دشمنانِ چرب زبانِ هنگامه آرای را بدوستي
برگرفت - و از بد درونئ ملازمانِ تيره رای (که سودِ خود را در زيانِ صاحب و منعم ميدانند)
رختِ هستي بر بست - چنانچه مجملے ازان در حالِ صوبهٔ گجرات نگاشتهٔ قلمِ تحقيق شده است]

---

(۲) در [چند نسخه] قسري (۳) در [اکثر نسخه] از بخشش (۴) در [چند نسخه] طينتان
و در [بعضے] طبعان ●

بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناصیهٔ سعادت شد - وبذریعهٔ شفاعتِ او جرائمِ اربابِ ندامت بخشیده آمد و بنوازشِ شاهنشاهي اختصاص گرفتند - و در اندک زمانے خانخانان را بفنونِ عواطف معفوف ساخته رخصتِ ممالکِ شرقیّه ارزاني داشتند - و سکندر خان را سرکارِ لکهنؤ مکرمت فرموده همراهِ او گردانیدند •

و از سوانحِ این ایّام (که بهارِ اقبال و دولت است) آنکه فرمان‌روای توران عبدالله خان اوزبک از صیتِ سطوت و شکوهِ این سلطنتِ عُظمیٰ حاجي التمش را برسالت بدرگاهِ والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبّت و تنسوقاتِ آن‌دیار سعادتِ بار یافت - همگيِ مضمونِ آن مفاوضه آنکه رابطهٔ خویشيِ باستاني را بیاد داده درستيِ جدید پیرایهٔ آن گرداند - تا بنقدِ از استظهارِ چنین فرِ ایزدي با سلاطینِ توران چیره دستي روی دهد - و ثانیاً از صدماتِ افواجِ گیتي‌گشا بر بامِ عافیت خوابِ گوارا تواند کرد - و برای مزیدِ احتیاط و اهتمام بجهتِ منعم خان خانخانان و خانِ اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود - تا این‌منظورانِ درگاهِ خسرواني در تاسیسِ مبانيِ مودّت و ترصیصِ آن توجّه گمارند - شهریارِ هشیار خرام دوربین فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزاني داشت - و از نفائسِ هندوستان برسمِ ارمغاني همراه گردانید •

و از سوانح از نظر افتادنِ مظفّرخان است - در هر زمانے با وجودِ طلوعِ نیّرِ هدایتِ شاهنشاهي بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ یگانگي بر جمالِ جهان آرای خویش فرومي‌هلند - درین ایّام بساطِ چوپربازي را نقابِ حسنِ معنوي گردانیده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته‌بودند - و آئینهای خاص درین بازي (که صد حکمت در ضمنِ آن مندرج است) انتظام فرموده جمعي از ملازمانِ عتبهٔ اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند - و جشنهای عالي و بزمهای دلکش ترتیب مي‌یافت - اگرچه بظاهر بازارِ بازي گرم بود امّا در معني عیارِ مردم گرفته میشد - و خدیوِ دانش در لباسِ لعب و هزل کارِ جدّ کرده شناسای جوهرِ طبقاتِ مردم میگشتند - روزے مظفّرخان از بد مستيِ دنیا و تنگ‌حوصلگي درین معرکهٔ بازي (که معیارِ حوصلها بود) از بسیاریِ پای[2] دادن و دوامِ حضور مصدرِ حرکاتِ روستائیانه شد - آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار انداخته رخصتِ سفرِ حجاز فرمودند - تا در خمارِ بےاعتباري و غربت حالِ فساد یافتهٔ او باصلاح انجامد •

نهضت موکبِ جهان‌نورد شاهنشاهي بتسخیرِ دیارِ گجرات

گیتي خدیوِ خداپرست پیوسته نظامِ نشأهٔ ظاهر را پیرایهٔ مالکِ معني دانسته بےغبار آر[3]

(۲) نسخهٔ [ب] پای دادن درحضور - و نسخهٔ [د] پای دادن دوام حضور (۳) نسخهٔ [ه] بےغبار اغراض •

باد سحر مست وزیدن گرفت • غنچه لب صبح مکیدن گرفت
دایره بستند صبوحی کشان • شیشه گشادند شکر آتشان
نکهت گل نقنقهٔ گلزار شد • بلبل ازین رایحه بیدار شد
جنبش سنبل شکن اندر شکن • جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن
بوی گلِ صد چمن انگیخته • خمکده در کام قدح ریخته
میکده در میکدهٔ مستان عشق • دایره در دایرهٔ دستان عشق

رنگ‌زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دوساعت و ۸۰ دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نهم ظلّ نور ببرج حمل انداخت و آغاز سالِ هفدهمِ الٰهی از جلوسِ مقدّسِ شاهنشاهی یعنی سالِ امرداد از دورِ دوم شد - امّید که بمیامنِ عدالتِ شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد •

از سوانحی (که در آغازِ این سالِ خجسته بظهور آمد) آوردنِ منعم خان خانخانان است سکندر خان را بدرگاهِ والا - و بموجبِ التماسِ او تقصیراتِ او را بخشیدن - در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان ازبک از بےسعادتی ذاتی (که طالعِ واژگون خوانند) ازین دولتِ خدا داد روی گردانید - و با علی‌قلی‌خانِ بد نهاد همداستان شده سر بشورش برداشت - (چون علی‌قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد - و آن شورش فرو نشست) اسکندر خان از تبه رائی و بد سرشتی پیشِ سلیمان افغان رفت - و چندگاه دران حدود بسر می‌برد - افغانانِ کوته حوصله بودنِ او را درمیانِ خویش مناسب ندانسته درکمینِ او شدند - او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان التجا آورد - که از من بغادانستگی شد آنچه شد - ازان خجلت زده ام افغانانِ نا درست پیمان سلیمان ازبک را از هم گذرانیدند - اکنون در خیالِ من اند - اگر شفاعتِ این عاصی سیه بخت را بدرگاهِ والا نمایند هم حیاتِ این جهانی و هم زندگانی باقی بدست می‌افتد منعم خان نوشتهٔ او را با عرض‌داشتِ خویش بپایهٔ سریرِ اعلی ارسال‌داشته استمزاج نمود - خدیوِ عالمیان از فرطِ عاطفت منشورِ امتنان (۲) فرستاده او را امّیدوار گردانید - خانخانان (که از بزرگی گناه امّیدِ بخشش و بخشایش نداشت) ازین رافتِ عالی سجودِ شکر بجای (۳) آورد - و اسکندر خان را پیشِ خود طلب داشت - سکندر خان ازین نویدِ سعادت یوسف ولدِ سلیمان ازبک را همراه گرفته بے خبرِ افغانان بایلغار از میانهٔ ایشان برآمد - خانخانان لوازمِ اکرام و احترام بجای آورد - و برای ملّیِ خاطرِ این بغادانتها را همراه گرفته عزیمتِ درگاهِ مقدّس نمود - و در اوائلِ تیر ماهِ الٰهی

(۲) نسخهٔ [د ط] الحمینان (۳) در [اکثر نسخه] بظهور آورد •

بخشند - و اورا باین عاطفت والا مباهات مؤبّد کرامت فرمایند - چون این داعیهٔ دولت افزا بموقف عرض مقدّس رسید (ازانجا که کام بخشي و بنده نوازي شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهي ست) ملتمس او رفعت قبول گرفت - و روز دیبادین بیست و سیوم دی ماه الٰهي از فتحپور متوجّه دارالخلافهٔ آگره شدند - و منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهي نور افزای صورت و معني گشت - و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد - افزایش انبساط شد - و نشاط در بالش آمد - و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت‌روای شدند - و مستعدّان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بے سفارش احدے کامیاب صورت و معني شدن گرفتند - للّه الحمد که دور بیني و ژرف نگاهي و کمال آگاهي خدیو معلّی بازار بد گوهران طمع اندوز را درکساد دارد - هم این گروه بدنهاد بگو بے اعتباري فرو میشوند و هم طایفهٔ (که بچرب زباني راه سخن پیدا میکنند) نوبت بسخن ایشان نمیرسد - بلکه نیک‌ذاتان سعادت سرشت را (که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند) فرط توجّه شاهنشاهي نیز بے‌کار دارد - و از فروغ نور جهان‌افروز خاطر مقدّس گیتي خدیو دکانچهٔ ریا و بازارچهٔ تزویر کساد یافته - چرا گویم که آن گروه بچنین مشعل هدایت بر حقیقت بد کرداری خود آگاهي یافته در سلک سعادت‌منشان درآمده اند - و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایهٔ حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند - و شهریار خرد پژوه بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هرمرتبه باندازهٔ هرکس سلوک فرموده سلطنت صوري را با ولایت معنوي همراز ساخته اند ● ● شعر ●

همچو روان ناگزیر[۲] همچو خرد کام‌بخش ● همچو قضا کامران همچو قدر کامگار

آغاز سال هفدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو (که زمان افزایش معني داشت) بالش صورت نیز روی نمود کوکبهٔ موکب بهار زنگ زدای آئینهٔ زمین و زمان شد - و نو روز جهان‌افروز اعتدال بخش شب و گشت - فیض ربیع دررگ و ریشهٔ حیات سرایت کرد - نسیم صبح بارواح نباتي هم‌آغوشي نمود سایبان ابر مدرار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد - لشکر ریاحین ازکوه راه رسیده بر جویبار افضال آبرو یافت - هوای گلستان کیفیت باده در طبائع انگیخت - زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از زخمهٔ بریشم زنان آزاد ساخت ● ● شعر ●

(۲) نسخهٔ [د] کامریز ●

نظر دوربینِ او را از مراتبِ بزرگی باز دارند - و تشنگیِ(۲) رضامندیِ الٰهی افزون پدید آید - و از فراخیِ حوصله و فرطِ عطشِ معنوی دریای محیط او را سراب را نموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند و باین طرزِ حق‌پسند از فیضِ بے‌منتهای مبدای فیّاض هر زمان او را رابطهٔ تازه رسد - چنانچه این‌حالتِ والا طراز حالِ گیتی‌خدیوِ زمانِ ما ست - و بعد از تقدیمِ مراسمِ داد و دهش و کامروائیِ منتظرانِ این روضهٔ روح افزا بصوبِ دارالخلافه توجّه فرمودند - و بههمرکابیِ دولت و همعنانیِ اقبال روزِ آسمان بیست و هفتمِ امرداد ماهِ الٰهی موافقِ پنجشنبه هفدهمِ ربیع‌الاوّل ظاهرِ فتحپور مهبطِ انوارِ ظلّ اللّٰهی گشت - و آنحضرت خود در منازلِ شیخ سلیم نزولِ برکات فرمودند - طبقاتِ انام (که ستم رسیدهٔ انتظارِ دریافتِ آستان‌بوس بودند) کامیابِ سعادت گشتند ●

و از سوانحِ دولت‌افزا آنست که سیکری را (که از مضافاتِ بیانه بود) مصرِ جامع ساختند خدیوِ جهان که معمارِ عالمِ صورت و معنی ست (چنانچه پیوسته ارتقای(۳) مدارجِ افرادِ انسانی فرموده اساسِ معدلت را استحکام می‌بخشند - و مستعدّانِ زمان را کامیابِ دولت میگرداند) همچنان در افزونیِ رونقِ(۴) زمین کوشیده هر جا را باندازهٔ حالِ آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرماید - ازان باز (که فرزندانِ رفعت پیوند در سیکری سعادتِ ولادت یافتند - و نفسِ عارفِ ربّانی شیخ سلیم گیرا شد) خاطرِ اقدس میخواست که این سر زمین را (که میمنتِ معنوی دارد) عزّتِ صوری بخشند - درینولا (که رایاتِ جهان‌گشا درین‌مقامِ گرامی رسید) همان عزیمتِ سابق پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که کار پردازانِ سلطنت عماراتِ عالی و منازلِ دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهی اساس نهند - و جمیعِ طبقاتِ امرا و طوائفِ انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند - و حصارے آسمانی‌ارتفاع بر دورِ آن از سنگ و آهک کشند - در اندک فرصتی شهرے بزرگ شد - و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاعِ خیر از خانقاه و مدرسه و حمّام انتظام گرفت - و بازارے بزرگ سنگین احداث شد - و باغهای ریب در اطرافِ شهر صورتِ ابداع پذیرفت - و سوادے اعظم درهم آمد که رشکِ معمورهٔ عالم کشد - آنحضرت نامِ آنرا فتح‌آباد خیال فرموده بودند که بر زبانِ عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیحِ شاهنشاهی بلند آوازه شد ●

و از سوانحِ(۵) آنکه مظفّرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرتِ شاهنشاهی در منازلِ او (که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود) ورودِ دولت فرموده میمنت

(۲) نسخهٔ [ی] شایستگی (۳) در [چند نسخه] ارتفاع (۴) در [بعضے نسخه] و رونق
(۵) نسخهٔ [ی] سوانحِ این ایام ●

انتظام یافت - و مظفّر حسین (که در سلک ملازمان میرزا بود) این مصرعه تاریخ این هنگامهٔ شادي افزا یافت ٭

٭ مصرع ٭

٭ میهمانان عزیزند شه و شهزاده ٭ ۹۷۸

و ازانجا متوجّه پیش شدند - و شکار کنان و معدلت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الٰهي موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی‌الحجّه ظاهر دارالسّلطنت لاهور مستقرّ رایات اقبال گشت - حسین قلي خان لوازم بندگي و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید - و بموجب التماس او آنحضرت بمنازل ا (که بتازگي ساخته بود) قدوم گرامي ارزاني داشتند - و سرمایهٔ افتخار جاوداني او را میسّر شد و چون مهمّات این ملک در پردهٔ سیر و شکار بآئین شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق مآثر شاهنشاهي خواست که از راه حصار عزیمت فرمایند - تا بذریعهٔ ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود - و هم ذرین سیر حقیقت مناط(۲) طواف روضهٔ معینیّه بتقدیم رسد بنابرین داعیهٔ حق اساس اواخر خرداد ماه الٰهي موافق اوائل محرّم سال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هلالي متوجّه آنصوب شدند - و روز ماه دوازدهم تیر ماه الٰهي موافق یکشنبه غرّهٔ صفر حوالي حصار فیروزه مضرب خیام مقدّس گشت ٭

و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهي سیاست لشکرخان فرمود - و باوجود منصب میربخشي و میر عرضي و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را محض حقّانیت ازان باز نداشت - و مجمل ازین سانحهٔ هدایت بخش آنست که لشکرخان را مستیء دنیا از منهج اعتدال باز برد - و مصدر اعمال ناخوش گشت - و از بیخردي در روز روشن مست بدرگاه عالي (که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است) آمده عربده ناکي بظهور آورد - چون حقیقت حال بمسامع قدسیّه رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و بهچندین نکوهش بزندان فرستادند - و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را باو مکرمت فرمودند و ازانجا (که مدارج تربیت شاهنشاهي ست) در اندک فرصتی آن مسجون اعمال خویش در دارالخلافهٔ فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصي یافت - و خدیو عالم با آنکه موسم بارار بود هر روز بمقتضای عزائم پادشاهانه کوچ میفرمودند - و شکار کنان بصوب اجمیر مي‌شتافتند روز رش یازدهم امرداد ماه الٰهي موافق سه‌شنبه غرّهٔ ربیع‌الاوّل بآن خطّهٔ دلگشای نزول اقبال فرمودند - و از فراواني حق طلبي و حق اندیشي بطواف روضهٔ معینیّه توجّه فرموده استمداد همّت نمودند - و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندي را با سربلندي همقرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختري را خواهند (که دولت صوري و معنوي اورا روز افزون گردانند

---

(۲) نسخهٔ [ی] مناظره ٭

محبّ علي‌خان و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند - و سلطان‌محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود - بتائیدِ ایزدي (که کافلِ مهمّاتِ منسوبانِ این دولتِ ابد پیوند است) این گروهِ اندک بعد از گرمیِ هنگامهٔ پیکار نصرت یافتند - و آن‌شکست‌یافتها رفته قلعهٔ مذکور متحصّن شدند - و این بهادرانِ فیروزمند بمحاصرهٔ آن پرداختند - و درونیان از سطوتِ عظمتِ این دولتِ[۲] والا امان گرفته برآمدند - و (چون آن‌قلعه به نیروی شجاعتِ بهادرانِ اخلاص‌مند بدست آمد - و اسبابِ جمعیّت منتظم گشت) کمرِ همّت بسته متوجّهِ تسخیرِ بکر شدند اقبالِ شاهنشاهي تفرقه در جمعیّتِ مخالفان انداخت - ازانجمله مبارک خان خاصه خیلِ سلطان محمود (که مدارِ معاملهٔ او بود) با هزار و پانصد سپاهي محبّ‌علي‌خان را آمده دید - و باعثِ دوري آن بود که بدنژادانِ آن‌دیار بیگ اوغلي پسرِ او را بیکی از خلوتیانِ حرم‌سرای سلطان محمود متّهم گردانیدند - و آن ساده لوحِ بے تشخیصِ معامله در مقامِ استیصالِ خاندانِ او شد - او را خلاصِ درست نبود - از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست - و محبّ علي خان طمعِ مال و منال او را از هم گذرانید - و مردمِ او را (که سگ مگسانِ آلایش بودند) تسلّي نموده بمحاصرهٔ بکر پرداخت - و بمحضِ انتسابِ این‌دولتِ روزافزون آن‌قلعه مفتوح گشت - چنانچه در جای‌خود مجملی نگاشته آید ●

و چون قدرے مزاجِ مقدّسِ شاهزاده شاه مراد از منهجِ اعتدال انحراف داشت چند روزے دران شهرِ فیض‌اساس توقّف فرمودند - و چون بمیامنِ توجّهاتِ شاهنشاهي صحّت روی داد روزِ خرداد ششمِ اردي بهشت ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه بیستمِ ذي‌قعده کوسِ مراجعت بلند آوازه کردند - هر روز بطرزے خاص طرحِ شکار میشد - و بروشِ مخصوص در نقابِ مسرّت آئینِ عبادت بجا مي‌آمد - روزے در اثنای راه قراولان خبرِ چیتهٔ چند آوردند - خاطرِ عشرت پیرای شاهنشاهي متوجّه شکارِ آنها شد - و هرشش چیته را آنروز بطریقِ شکارِ کهیده در دامِ قید درآوردند ازانجمله مدن‌کلي بود که سرآمدِ چیتهای شاهنشاهي گشت - و چون راياتِ اقبال بحدودِ دیپالپور نزولِ اقبال فرمود خان‌اعظم میرزا کوکه (که این محال بجاگیرِ او مقرّر بود) التماسِ قدومِ عالي نمود - شهریارِ جهان‌آرای ملتمسِ آن پروردهٔ جویبارِ عقیدت را بموقفِ قبول داشته منزلِ او را موردِ نور و مهبطِ سرور گردانیدند - و او بمقتضای اخلاصِ خویش در آرایشِ جشن و افزایشِ پیشکش تکاپوی نمود - و ازانجا (که درستیِ نیّت طرازِ عقیدتِ او بود - و میدانست که ضیافتِ بندهای معامله دان عبارت ازانست که اندکے از دادهٔ او را پیشِ او آورند) این بزمِ عشرت دلخواه

---

(۲) نسخهٔ [د] دولت ابدپیوند ●

محب‌علي‌خان بود) رخصت گرفته بديدنِ والدهٔ خود حاجي بيگم شتافت - پيشتر از وصولِ او ميرزا عيسي رختِ هستي بر بسته‌بود - و محمّد باقي بجاى او انتظام دهِ آن ديار بود (۲) - از غفلت فطري (كه قدر نشناسي ازنتائجِ اوست) قدومِ بيگم را مغتنم ندانست - بلكه بحاجي بيگم سلوك ناملائم كرد - بيگم آزرده شد - و بد گوهرانِ آن ديار (كه عمدهٔ آنها خان (۳) بابا و مسكين ترخان باشند) باتفاقِ بيگم در مقامِ گرفتنِ محمّد باقي شدند - او ازين آگاهي يافته در استيصالِ اين طايفه كوشيد خان بابا و حاجي بيگم بدست افتادند - خان بابا را بكوِ نيستي فرستاد - و حاجي بيگم محبوس شد تا در گذشت - و ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير ازانجا برآمده ببكر (۴) شتافت - و سلطان محمود بكري سخنانِ يكجهتي درميان آورد - و گفت اگر محب‌علي خان و مجاهد خان پسرِ او با اندك‌كس باين‌حدود آيند من همراه ميشوم - و تتّه مسخّرِ اولياى دولت ميشود - بيگم سخنانِ مداراتِ دفع‌الوقت را راست انگاشته بدرگاهِ والا آمد - و التماسِ رخصتِ اين نام بردها نمود - چون الحاحِ بسيار كرد رخصت يافته متوجّهِ تتّه شدند ●

ناهيد بيگم دخترِ قاسم خان كوكه است كه از درستيِ اخلاص فداى حضرتِ گيتي ستاني فردوس‌مكاني شد - همانا كه در محاربهٔ عبيدُ اللّه خان (۵) (كه دران زمان ظهورِ مطلب در جلوه‌گاه باقي بود - و بظاهر براى امرے بزرگ آينده) زمان مساعدت ننمود - حضرتِ فردوس‌مكاني بدستِ غنيم مي‌درآيند - اين مردانهٔ حقيقت‌مند پيش‌آمده ميگويد كه پادشاه منم - اين نوكر مرا بچهٔ تقريب گرفته ايد - باين نيرنگِ وفا پادشاه را ازان خطرگاهِ جان خلاص مي‌سازد - چون ناسپاسان او را از هم گذرانيدند آنحضرت اهل و عيالِ او را در ظلالِ عاطفت در آوردند - حاجي بيگم (كه دخترِ مقيم ميرزا پسرِ (۶) مير ذوالنّون است) بميرزا حسن پيوست - و بعد ازان بميرزا عيسي و دخترِ او را بعواطفِ بزرگانه تربيت فرمودند - و بمحبّ علي خان مهر خايفه (كه مخلصانه آدابِ خدمت بجاى آوردے) عقدِ يگانگي بستند ●

القصّه چون نزديكِ بكر رسيدند سلطان محمود پيغام فرستاد كه حرفے بود بر زبان رفته دربن‌كار همراهي نمي‌توانم معاودت نمايند - و اگر بجد شد (كه به تتّه روند) از راهِ جيسلمير متوجّه شوند - محبّ علي‌خان را حال دگر گون شد - نه روى برگشتني بود - و نه (۷) ياراى پيش‌شدن (چون سعادت در نهادِ شان بود - و اعتضادِ چنين بزرگ تسلّي بخش) همّت در تسخيرِ بكر و دل در محاربه با سلطان‌محمود بستند - و درحدودِ قلعهٔ ماتيله (۸) هردو لشكر بهم پيوستند - كدام دو لشكر

---

(۲) نسخهٔ [د] شد (۳) در [اكثرنسخه] جان‌بابا (۴) در [بعضي‌نسخه] ببهكر (۵) در [چندنسخه] عبدُاللّه‌خان (۶) نسخهٔ [هـ ى] پسر ذوالنون (۷) در [اكثرنسخه] و نه راى (۸) نسخهٔ [ب] ماتهيله ●

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در پی آن می‌شتافتند - چنانچه سیزده گورخر را آنروز شکار فرمودند - در هر مرتبه (که یکی شکار میشد) دیگران دورتر میشدند - دریں‌هنگام عطش بر مزاج مقدّس غالب آمد - از آب نشان پدید نبود - چون پیاده عزیمت نخچیر افکنی داشتند نزدیکان شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظهٔ صیدگاه قدم از جایگاه خود بر نداشته‌بودند - و خدیو جهان چندین کروه راه آمد بار یافتهای حضور هرچند تکاپو می‌نمودند نه از آبداران خاصهٔ شاهنشاهی خبر می‌یافتند - و نه از آب نشان - غریب حالتی پدید آمد - و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدّس را یارای گفتار نماند - و در چنین هنگام (که زهرهٔ مخلصان آب میشد) راه نمایان بارگاه تقدّس آبداران خاصه را در بیابان بےسر و بن رهنمونی کردند - و سپاس ایزدی بتقدیم رسید - و دل مخلصان بنشاط آمد - و همانا که پیغام الٰهی بزبان حال خاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدّس گشته، پاسبانی خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانی عموم خلائق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الٰهی ست ●

● شعر

نخستین فطرت پسین شمار ● توئی خویشتن را ببازی مدار

و از سوانح آنکه ... خان را جلال زمیندار بهنبهر[2] از روی بدطینتی از هم گذرانید - او بفروغ شمشیر متمرّدان آن‌ناحیت را ایل ساخته بود - و این زمیندار از حیله‌اندوزی که داشت خود را دولتخواه وا نمود - و آن تُرک ساده لوح (بے آنکه نگاهے ژرف در معاملهٔ او نماید - و تفرّس دور از خطوط پیشانی او کند) بمجرّد حرفهای زراندود بیگانهای آشنا رو از راه رفت - و بصلاح‌دید آن زمیندار سپاهیان او بجاهای دور رفتند[3] - و یادگار حسین پسر او بحدود نوشهره رفت - هرچند دوربینان راست بین گفتند (که همه مردم را از خود جدا نباید کرد) چون امرے مقدّر بود سودمند نیامد - پسر او را از راه گریزت از نوشهره به تنگنائی برد - و مخالفان سر تنگی گرفته بسیارے از مردم را عرضهٔ تلف گردانیدند - و یادگار حسین زخمی در حساب مردها افتاد - زمینداری مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد - و همان زمان (که آن‌مردم دریں بلیّه گرفتار شدند) جلال مذکور بر سر قبول خان آمد - و او (از شجاعتی که داشت ، و تدبیرے که نبود) کثرت غنیم و قلّت خویش را منظور نداشته روز رام بیست و یکم بهمن ماه الٰهی موافق چهار شنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد - و مردانه فرو شد - و چون این‌معنی بموقف عرض مقدّس رسید حسن‌جهان منشور والا عزّ اصدار یافت که همّت در استیصال آن‌تیره‌نهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان نبرد درست تعین‌نماید - بموجب حکم معلّی پیکار گزینان چابکدست بآن ناحیت شتافتند

(۲) در[چند نسخه] نبهر (۳) در[اکثرنسخه] شتافتند ●

سلطنت خسرواني اختصاص داشت) باین خدمت رخصت یافت - و در هنگام مراجعت
بین‌جانب راجه این کار را بانجام رسانده ناصیه‌سای عتبهٔ دولت گشت - و آن قدسیّهٔ نیک‌اختر
در حرم‌سرای عزّت (۲) افتخار دایمي پذیرفت • و چون خاطر جهان‌آرای خدیو معدلت (۳) ازین حدود
راهم آمد از فرط ایزد شناسي و اخفای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش
شیخ فرید شکرگنج (که در پتن پنجاب است) مصمّم شد - صادق‌خان و بیگ نوربی (۴) خان و جمعی
کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن این‌حدود نموده بآن‌صوب نهضت فرمودند •

ذکر (۵) مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکرگنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس امّاره بود - گویند از اولاد فرّخ شاه
کابلي ست که اورا شاه کابل گفتندے - در زمان خان بزرگ و قاآن والا چنگیز خان یکے از اجداد
ایشان قاضي شعیب نام بلاهور آمد - و در قصبهٔ قصور اقامت کرد - و سلطان ملّتی (۶) مقدم ایشان را
گرامي داشته احترام نمود - شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفهٔ دیارهند اشتغال داشت - خواجه
قطب‌الدّین اوشي خلیفهٔ خواجه معین الدّین را (که از کتابت بمکتوب و از نقش بنقّاش روی آورد
بود) گذر برو افتاد - و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمي و نیایش معارف حقیقي فرموده
رو براه ساختند - شعلهٔ طلب افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت - دست از همه باز داشته دل
در ملازمت خواجه بست - از میامن اخلاص و دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق
عادات شد - و خدیو خداشناسان (بظاهر نشاط شکار در سر - و بباطن شوق خداشناسي در دل)
متوجّه مقصد شدند •

در اثنای راه در حدود تلوندی رای علاءالدّین نزدیک دریای ستلج (که آنرا دران سرزمین
هرهاري نامند) سانحهٔ عبرت بخش روی‌داد - و مجملی ازان قصّه (۷) آنست که قراولان خبر گلّهٔ گورخر
آوردند - شهریار شیر شکار با سه‌چهارے از شکاریان خاص متوجّه صید افکني شدند - چون آن صحرا
نزدیک رسید پیاده شده توجّه فرمودند - و بےخطا در اوّل بار یک گورخر را زدند - از صدمهٔ
صیت بندوق آن گلّه رمیده بدور دست شتافت - آن جهان‌پهلوان الٰهي بندوق در دست پیاده
با همان سه‌چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین گرم رفتن شدند - و باقدام همّت در اندک فرصتی
آن افروخته ریگستان را طي فرموده خود را بآن گلّه رسانیدند - و یک‌یک را بهبندوق از هم میگذرانیدند

---

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) نسخهٔ [ب] دولت (۴) نسخهٔ [ا ی] نوري (۵) در نسخهٔ
[ج د ه ی] این‌عنوان نیست (۶) در [بعضے نسخه] ملبن (۷) نسخهٔ [ه] قضیه •

چون مرکبِ معلّی شاهنشاهي نظام بخش و معدلت آرای این نواحي گشت بزرگان و زمینداران این‌حدود بفرقِ ادب شتافته بسجدهٔ درگاهِ مقدّس سربلندي یافتند - ازانجمله چندرسین پسرِ مالدیو (که از اعاظمِ زمینداران هندوستان است) باین‌دولتِ والا رسیده موردِ الطافِ خسرواني گشت - و رای کلیان‌مل رای بیکانیر با پسرِ خود رای رایسنگ نیز از سعادتمندي که داشت ادراکِ این عطیّهٔ کُبری نمود - و در ظلالِ عاطفتِ شاهنشاهي آسودگي و بزرگي یافت - و از بختوري بوسیلهٔ بار یافتهای سخن معروض داشت که نظر بر عمومِ عاطفتِ شاهنشاهي و عقیدتمندیِ خویش آرزو آنست که صبیّهٔ برادرِ من کهان داخلِ پرستارانِ عصمت‌سرای پادشاهي گردد - خدیوِ سلطنت برای انبساطِ خاطرِ او و اطمینانِ گروهِ انبوه ملتمسِ او بمحلِّ قبول پیوستند - و آن هودج‌نشینِ عفّت را بآئینِ بزرگان بسرادقاتِ عصمت درآوردند •

و از سوانحِ مسرّت افزا آنکه باز بهادر بتارکِ اقبال شتافته زمین‌بوسِ عبودیت بتقدیم رسانید - و بتوجّهاتِ شاهنشاهي از گردآلودیِ ادبار برآمده پرتوِ سعادت یافت - بلکه او را ولادتِ تازه روی‌نمود - ازان باز که از مالوه برآمد (چون روی از اقبال برتافته بود) آبروی او ریخته آمد و عمرے در بدر شد - اوّل پیشِ بهرجي[۲] زمیندارِ بگلانه رفت - و ازانجا پیشِ چنگیزخان شد بعد ازان بشیر خان فولادي توسّل جست - و از پیشِ او بنظام الملکِ دکني روی امّید آورد و از همهجا خسران‌زده برانا پناه برد - و (چون سرگرداني و خاکساریِ این‌خمار آلودِ بادهٔ دنیا بمسامعِ شاهنشاهي رسید) عاطفتِ ذاتي بران داشت که یکے از ملتزمانِ عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند - بنابران حسن خان خزانچي باین‌خدمت مامور شد - و بنویدِ عواطفِ پادشاهي امّیدوار ساخته بدرگاهِ مقدّس آورد - و محفوفِ انواعِ مراحمِ خسرواني گشت •

و از سوانحِ آنکه یکے از بار یافتهای محفلِ مقدّس بموقفِ عرضِ همایون رسانید که راولِ هررای بزرگِ جیسلمیر[۳] غایبانه نطاقِ ارادت بر میانِ جان بسته خواهشِ آن دارد که دخترِ او (که پرده نشینِ عفّت است) در سلکِ خدمت گزینانِ مشکوی اقبال سربلندي یابد - و (چون خود بواسطهٔ موانع سعادتِ حضور را احراز نمي‌تواند نمود) خاطرِ عقیدت پیوندِ او آن میخواهد که یکے از منظورانِ بارگاهِ معلّی رخصت یابد - تا بآن دیار رسیده او را بنویدِ توجّه و التفات کامروای دولت گرداند - و آن خلوت‌گزینِ عصمت را بآئینِ بزرگي بدولت سرای تقدیس آورد - فرهنگ افزای اورنگ نشین را (ازانجا که کامروائیِ حاجتمندان وگره گشائیِ بسته‌کاران خوی و عادت است) این ملتمس بدرجهٔ قبول رسید - و راجه بهگونت داس (که از ثابت قدمانِ بزمِ عقیدت بمزید

(۲) نسخهٔ [و] بهرجو (۳) در [چند نسخه] جلمیر •

که در آئینهٔ خیالِ مهندسانِ جادوکار تمثالِ آن صورت نتواند بست - و حضرتِ شاهنشاهي بعد طرحِ[۲] اساسِ این عمارتِ شگرف بجهتِ مصلحتِ ملک و نیّتِ معدلت و دریافتِ حقائقِ حوال و مالشِ ستمکاران و غمخواریِ مظلومان[۳] و برآوردنِ مستعدّان و معموریِ عالم (که خلاصهٔ عبادات نشأهٔ تعلّق است) سیر و شکار را پردهٔ این کار ساخته روزرام بیست و یکم آبان ماهِ الٰهي موافقِ جمعه چهارم جمادی‌الاخری بدولت و اقبال نهضتِ والا فرموده متوجّهِ صوبِ ناگور گشتند - و روزِ ردي بهشت سیومِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ چهار شنبه شازدهم جمادی‌الاخری عرصهٔ[۴] شهرِ ناگور را مخیّمِ اجلال ساختند - و خان‌کلان حاکمِ آن ناحیت مقدمِ شاهنشاهي را سرمایهٔ سعادت دانسته بلوازمِ خدمت و مراسمِ ضیافت پرداخت - و آنحضرت نوازش فرموده منزلِ او را بورودِ مقدّس سربلندي دادند - و گنجینهٔ مباهاتِ دایمي در دامنِ آرزوی او نهادند ●

و در همان‌روز نظرِ دریاگشای حضرتِ شاهنشاهي بر کولابِ افتاد - بعضی از اعیانِ شهر (که بدولتِ استقبال برآمده بودند) رقت یافته بموقفِ عرض رسانیدند که معموریِ این شهر سه کولاب بار بسته‌است - یکی کیداني نام دارد - و دیگرے شمس تلاو - و این بکوکر تلاو مشهور است . چون بمرورِ ایّام اکثرے بخاک انباشته شد در هنگامِ کمیِ آب بهیارے از اهلِ شهر مساکنِ خود گذاشته باطراف میروند - بنا بر عمومِ شفقت حکمِ مقدّس بر حفرِ کوکر تلاو (که در اصل فسحت تمام داشت) شرفِ نفاذ یافت - بخشیانِ سعادت‌اساس باتّفاقِ کاردانانِ دولت پیوند مساحتِ[۵] آن نموده بامرا و سایرِ ملازمانِ درگاه قسمت نمودند - و دانشورانِ جدّ آور باهتمامِ این‌کار تعین شدند و بذرّهٔ توجّهِ خاطرِ دریا مقاطر آن چشمهٔ سراب دریائی[۶] شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن‌منبعِ عذب را شکرتلاو نام نهادند - و وجهِ تسمیهٔ اوّل آنست که کوکر بزبانِ هندي سگ است و این حوض را باو نسبت کنند - و سرگذشتِ او چنین گویند که سوداگرے از تنگیِ معیشت آن‌سگ را (که پیکرِ هوش بود) پیشِ یکی از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی همّت اسبابِ بهروزي آماده و ابوابِ روزي گشاده گردد - فرصتی دراز بران گذشت - روزے آن‌سگ از مردمي که داشت بر سرِ راه رفت - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود - آن سگ آگاهي یافته لابه‌کنان در قدمِ صاحبِ خود آمد - و از غایتِ شوق جان‌فشاني نمود - و بحقیقت و وفا مشهورِ آفاق گشت - و آن سوداگر از حقیقت‌مندي دران زمین حوضی اساس نهاده بآن منسوب گردانید ●

---

(۲) در [اکثر نسخه] طرح و اساس (۳) نسخهٔ [د] مغلوبان (۴) نسخهٔ [ج ه] عرصهٔ ناگور را
(۵) نسخهٔ [ا] مساحت آن پیموده (٦) در [چند نسخه] دریاچهٔ شد ●

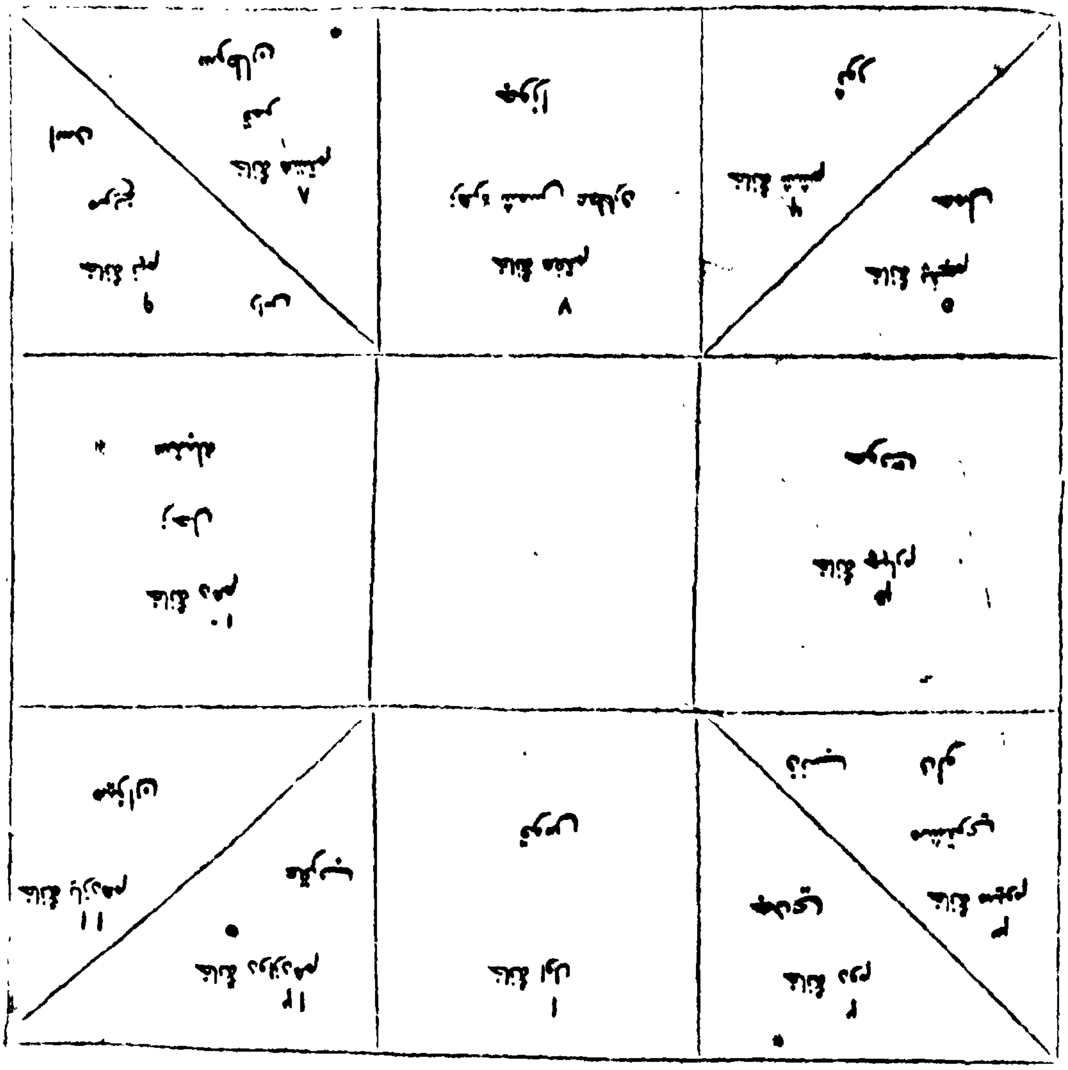
و بجهتِ تقدیمِ آدابِ تهنیت و انصرامِ مهمّاتِ ممالکِ شرقیّه درین ایّام منعم‌خان خانخانان از جونپور بطریقِ ایلغار دولتِ آستان‌بوس دریافت - و بلوازمِ عبودیت پرداخت ●

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب اجمیر

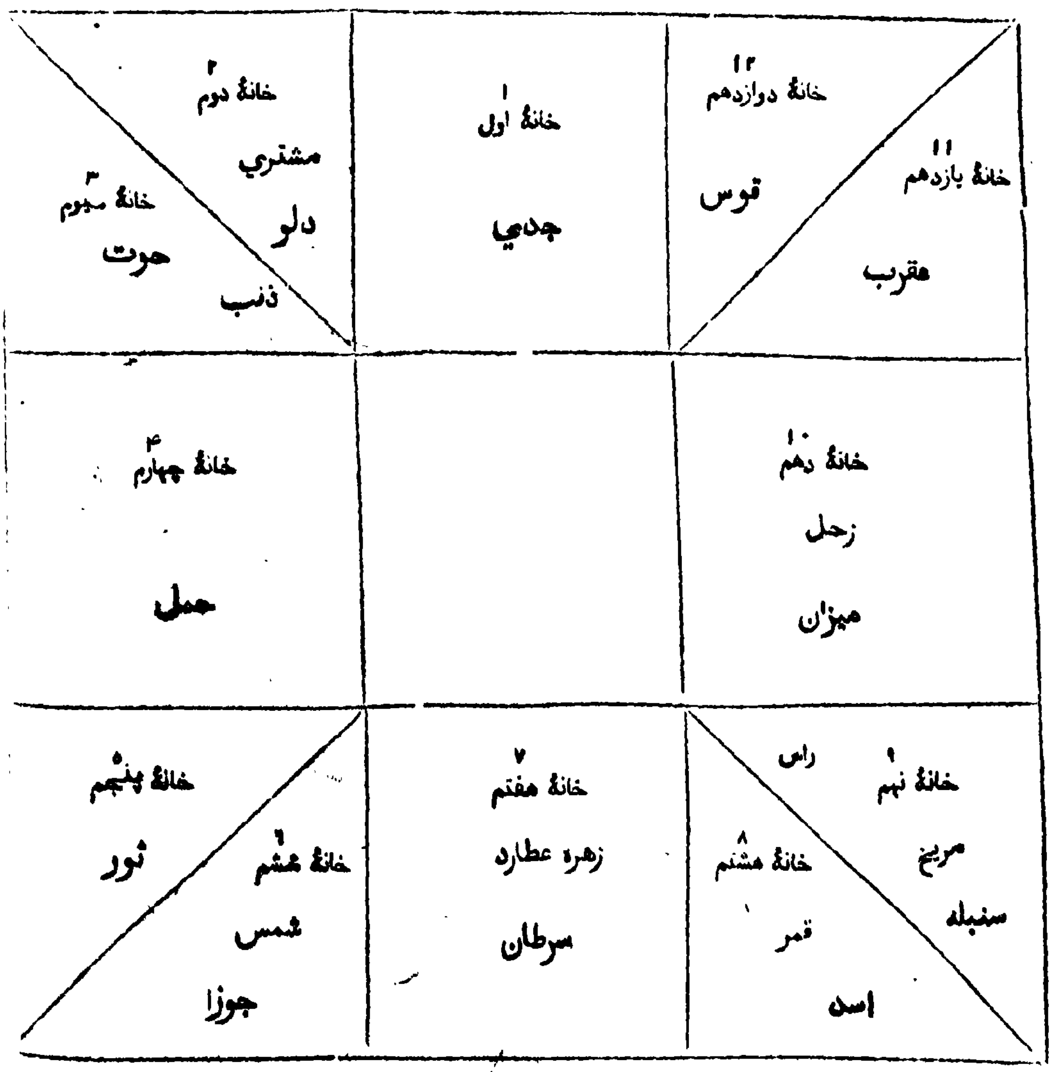
و دیگر سوانح اقبال‌مآثر

[چون در اواخرِ ایّامِ بهار (که هنوز روائحِ ریاحین در گریبانِ روزگار پیچیده بود - و نسائمِ بساتین از دامانِ سپهر آویخته) گلبنی نو از سرابستانِ سلطنت شکفت - و سرو بنی تازه از بهارستانِ خلافت بردمید] بجهتِ اتمامِ مراسمِ شکرگذاریِ این عطیّهٔ عُظمی زیارتِ روضهٔ مقدّسهٔ خواجه معین‌الدّین (قدّس سرّه) مصمّمِ ضمیرِ مقدّسِ شاهنشاهي شد - و روزِ آبان دهمِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ شنبه بیست و دومِ ربیع‌الثّاني بعزمِ دریافتِ این کرامت نهضتِ موکبِ معلّی روی نمود - و موضعِ مندهاکر مخیّمِ اقبال شد - و منعم خان خانخانان برای انتظامِ مهمّاتِ دیارِ شرقي رخصت یافت - و خدیوِ معلّی ازان منزل تا اجمیر کامیابِ بدائعِ نشاط خصوصاً عشرتِ پیرای شکار بوده منزل بمنزل بوادي و مراحل بقدمِ شوق طی میفرمودند - چون عرصهٔ اجمیر بظلِّ چترِ اقبالِ شاهنشاهي نور پذیر شد روزے چند آدابِ زیارت بتقدیم رسانیده معتکفانِ آن حواشي و منتسبانِ آن دیار را بجلائلِ ادرار و انعام توانگر ساختند - و صلای افضال چنان عام شد که هیچ فردے ازین سماطِ احسان محروم نماند ●

و در همین ایّامِ سعادت انتظام حکمِ رفعت اساس بایجاد و احداثِ حصارِ شهرِ اجمیر ازمکمنِ الهام شرفِ ارتفاع یافت - بنّایانِ کاردان و معمارانِ دانشور طرحِ عالي کشیده بنظرِ سپهر صعود درآوردند - و در ساعتِ مسعود (که ثباتِ کار را شایسته باشد) آن عمارتِ والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند - و تمامِ منازل و مساکنِ خواصّ و عوامِ شهر را احاطه نموده در اندک فرصتي کارِ بسیار پیش برده موردِ آفرینِ شاهنشاهي گشتند - و بجانبِ شرقیِ شهر دولتخانهای فلک‌اساس ابداع یافت - و بفرّخي و فیروزي در عرضِ سه سال جمیعِ عماراتِ قلعه و منازلِ شاهنشاهي صورتِ اتمام یافت - و در سالِ آینده (که درین شهر نزولِ اجلال فرمودند) آن منازلِ رفعت پیوند بورودِ مقدّسِ شاهنشاهي مطارحِ انوارِ قدسي شد - و همچنین بموجبِ حکمِ معلّی جمیعِ اعیانِ دولت و ارکانِ خلافت و سایرِ ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام بقدرِ اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند - و از میامنِ قدومِ اشرف در فرصتے قلیل چنان شهرے عظیم صورت نمود پیدا کرد



زایچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

است) توجّه فرموده عبرت‌پذیر[۲] گشتند - و بر خاک‌نشینانِ آن اطلال زرفشاني کردند - و ازانجا بزیارتِ مرقدِ معطّرِ[۳] حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني (که قبله‌گاهِ ارواح و اشباحِ پاکان است عنانِ توجّه تافته استفاضهٔ انوارِ ملک و ملکوت نمودند - و از همان منظرِ قدسي عزیمتِ دارالخلافه آگره نموده از دریای جون عبورِ دولت فرمودند - و ساحتِ قریات و قصباتِ آنروی آب جولانگاه مرکبِ معلّی شد - و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکارِ آهو فرمودند - و بهزاران شوق و انبساط قطعِ منازل میشد - تا آنکه روزِ باد بیست و دومِ اردي‌بهشت ماهِ الهي موافقِ روزِ سه‌شنبه بیست و ششمِ ذیقعده دارالخلافهٔ آگره موردِ سریرِ اقبال گشت - و اهلِ شهر بظلالِ دولت بساطِ عشرت گستردند - و در مفتتحِ این سالِ فرخنده‌آثار شجاعت خان (که از اعاظمِ اُمرا[۴] بشرائفِ قرب اختصاص داشت) وسائلِ دولت انگیخته داعیهٔ ضیافتِ شاهنشاهي نمود و باین طریق طلبکارِ آئینِ بزرگي شده پایهٔ اعتبارِ خود افزود - و چون اُمنیّتِ او بمسامعِ اجلال رسید (ازانجا که بنده‌نوازي و کام‌بخشي سجیّهٔ علیّهٔ شاهنشاهي ست) قبولِ مسئول فرموده در زمانِ مسعود منزلِ اورا مطرحِ انوارِ اقبال ساختند - و او سجداتِ اخلاص بتقدیم رسانیده در آدابِ انجمن‌آرائي نهایتِ اهتمام نمود - و از فرطِ عقیدت و اخلاص جشنِ دلپذیر ترتیب داد - و آنحضرت یک شب و یک روز دران مجلسِ بهار آئین بعیش و عشرتِ صوري و معنوي کام ستان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند ●

ولادتِ سعادت‌افزای واسطهٔ عقدِ دولت و رابطهٔ ملکِ اقبال شاهزاده شاه مراد[۵]

ازانجا (که آبای عُلوي و اُمّهاتِ سفلي درکامروائي حضرتِ شاهنشاهي اند) در هر بهارے گلِ تازه از چمنِ اقبال مي‌شکفد - و در هر دورے اخترے سعادت‌گستر از افقِ خلافت طلوع میکند چون شهنشاهِ مفضل (که ابوالآبای دولت و اقبال است) خواهشِ فرزندانِ رفعت‌پیوند داشت ایزدِ بیچون دراین عطیّه را گشوده رانتِ خاصِ بظهور آوردن گرفت - و تواتر و توالیِ این نعمتِ روزافزون (که اعظمِ عطیّاتِ آسماني‌ست) بهجت پیرای باطنِ اقدس شد - و تازه بتازه اعتضادِ قوي و استظهارے عالي (که معینِ سلطنت و ظهیرِ خلافت تواند بود) از منظرِ قدس ارتفاع فرمو

---

(۲) نسخهٔ [ی] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] مطهر (۴) نسخهٔ [ب‌ه] امرا بود و بشرائف قرب (۵) نسخهٔ [ی] سلطان شاه مراد ●

استکشافِ احوالِ نفس‌الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از قرارِ واقع تحقیق نموده عرضِ اشرف رسانند - بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت - بنابران ولایتِ آن محلِّ مقدّس بشیخ محمّد بخاری (که از اکابرِ ساداتِ هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود) تفویض فرمودند - و در تنسیقِ مناظمِ بقعهٔ متبرّکه و ترویجِ مآثرِ مراعاتِ آینده و رونده اهتمامِ تمام فرموده عماراتِ عالی‌بنا از مسجد و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساسِ عبادت نهادند - و بالجمله بعد از فراغِ خاطر از مستودعاتِ نذور قدمِ عزیمت در مسالکِ مراجعت نهاده بعزمِ طوافِ مراقدِ اولیای دهلی رایتِ نهضت افراختند - و عنانِ توجّه بصوبِ آن دارالملک معطوف گردانیدند - و در اسفندارمذ ماهِ الٰهی موافقِ رمضانِ این سال ظاهرِ دهلی مخیّمِ سرادقاتِ اردوی عالی گردید - و چند روز دران خطّهٔ دلگشا بزیارتِ اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرّت پیرای خاطرِ خویش و بیگانه شدند ●

آغاز سال پانزدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال خرداد از دور دوم

درین هنگامِ فیض‌ارتسام (که موکبِ مقدّسِ شاهنشاهی در عرصهٔ دهلی استفاضهٔ انوارِ غیبی و استفارهٔ فیوضِ سماوی میفرمود) بهارِ جان‌پرور در رسید - و نوروزِ فیض‌گستر پرده از چهره بر انداخت - اعتدالِ هوا روحِ تازه بکالبدِ خاک در دمید - قوّتِ نامیه نو رسیدگانِ عالمِ نباتات را ببالش درآورد - بادِ صبحگاهی چون دمِ روشن‌ضمیرانِ هدایت‌اثر بگره‌کشائی دلها جنبید - ابرِ بهاری چون سینهٔ دریا دلانِ والا گوهر بترشّحِ فیضِ علوی غبارِ ساحتِ جانها فرو نشاند ●

● شعر ●

کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید ● که جان بچشم[۲] دوید و نظر بگوش آمد

اسیرِ نشأهٔ مرغم که در نظارهٔ گل ● دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد

معاشرانِ چمن را چه جای پیغام است ● که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و بانوارِ سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روزِ شنبه سیومِ شوّال (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفتم سلطانِ جهان‌آرای خاور ظلِّ تحویل بر برجِ حمل انداخت - و سالِ پانزدهمِ الٰهی از مبدای جلوسِ شاهنشاهی (که سالِ خرداد است از دورِ دوم) آغاز شد - و اقبال را ز بازارِ دیگر بتازگی نمودار گشت - و درین عنفوانِ بهار بجهتِ تقدیمِ حق‌گذاری و ادای سپاسداری ترج و نظّارهٔ منازل و مبانیئی (که در سوالفِ ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایانِ خیر اندیش

(۲) نسخهٔ [ج ه ی] بچشم ●

[illegible]

[illegible]

عبادتِ حقیقي اشتغال میفرمایند - ازانجمله بشکارِ چیته بیشتر خاطرِ اقدس توجّه دارد - و بجهتِ صید کردنِ او اودیها ترتیب یافت - و روش چنان بود که (چون خبرِ افتادنِ چیته در اودي میرسید) در ساعت بر گاگونِ باد سرعت سوار شده بآن سرمنزلِ شوق میرسیدند - و بآئینِ مناسب چیته را ازان مغاک برآورده بماهرانِ این فن مي‌سپردند - دریننولا بدبساطِ نشاط خبر رسانیدند که اودیئی (که در حدودِ گوالیار است) چیتهٔ زبردست دران افتاده - روزِ اورمزد غرّهٔ آذر ماهِ الٰهي موافقِ روزِ یکشنبه چهارمِ جمادی‌الاخری برسمندِ دولت سوار شده تا گوالیار عنانِ توجّه باز نکشیدند - و بر سرِ چاهِ اودي رفته خود بنفسِ نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم دریننولا خبر رسید که در حرم‌سرای مقدّس دخترِ والا گوهرِ خجسته اختر روزِ دیبادر هشتمِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه یازدهمِ جمادی الاخری از بارگاهِ کمون بنزهت سرای ظهور آمد نامِ آن‌خجسته ورود را خانم نهاده مسرّتها و شادیها فرمودند - امّید که آثارِ سعادتِ او روز افزون باشد و موجبِ زیادتیِ عمر و دولتِ خدیوِ عالم گردد - و بعد از چند روز (که انبساطِ شکار فرموده نشاط‌پیرای خواصّ و عوام شدند) رایتِ معاودت بمستقرِّ سلطنت افراشتند - چون موکبِ مقدّس بحوالیِ دارالخلافهٔ آگره رسید بعرضِ اقدس رسانیدند - که دیو سلطان پسرِ دربار خان (که چون دیو و دد بخونریزي و فتنه انگیزي انگشت نما بود - و همواره موردِ شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح‌پذیر نمي‌شد) در حدودِ قبرِ پدرِ خود (که ممرِّ رایاتِ عالي بود) مسلّح و مکمّل در کمین نشسته اندیشهٔ تباه در سر دارد - بموجبِ حکمِ جهان‌مطاع[۲] در همان‌نواحي گرفتار ساخته بچنگالِ پذوار سپردند - و در محبس بعدم‌خانه شتافت - و عالمیان از شرِّ او[۳] نجات یافتند و بساعتِ مسعود دارالخلافهٔ آگره موردِ نزولِ مقدّس گشت - و اورنگ آرای جهانِ صورت و معني بداد و دهش اشتغال[۴] نموده در لوازمِ جهانباني و آدابِ جهانداري اهتمام فرمودند ●

توجه فرمودنِ حضرتِ شاهنشاهي پیاده از دارالخلافه باجمیر - و کامیاب شدنِ آن شهسوارِ عرصهٔ اقبال بمطلبِ صوري و معنوي

چون شعارِ اقدسِ پادشاهي استمدادِ همّت از بزرگان است درین هنگام (که جوهای فرزندِ ارجمند بودند) معامله با ایزدِ خود رفته بود که (چون این امنیّت بحصول انجامید) از ابوابِ شکرِ عملي (که بنفسِ مقدّسِ متعلّق شود) آن بوده باشد که از دارالخلافهٔ آگره پیاده بزیارتِ روضهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] گیتي مطاع - و نسخهٔ [ز] بموجبِ حکمِ مطاع (۳) نسخهٔ [د ه] از شرارتِ او.

(۴) در [بعضی نسخه] مشغول بوده ●

مطابق این عطیهٔ دولت‌بخش گردانید - و خواجه حسین مروی قصیدهٔ بنظر اقدس درآورد که مصراعِ اوّلِ هر بیتِ آن گرامی انتظام تاریخ جلوسِ شاهنشاهی ست - و مصراعِ آخر تاریخِ ولادتِ این گوهرِ درجِ سعادت - و باوجودِ التزامِ چنین دو تاریخِ غریب سلکِ نظمش خالی از جودتی نبود - بیتی چند ازان نوشته آمد • شعر •

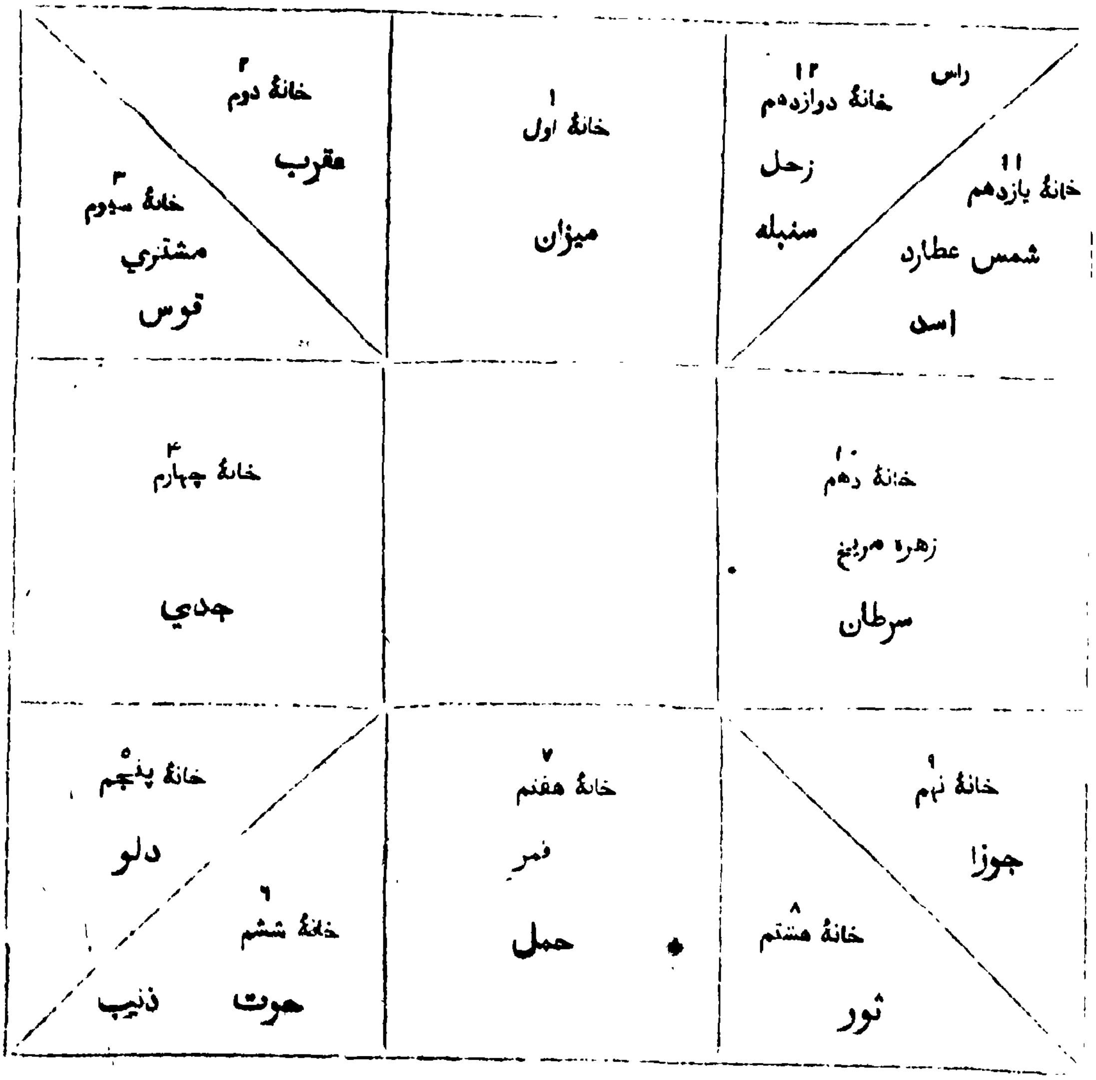
۹۷۷ — ۹۶۳

للّه الحمد از پیِ جاه و جلالِ شهریار • گوهری چون از محیطِ عدل آمد در کنار
طایری از آشیانِ جاه و جود آمد فرود • کوکبی از اوجِ عزّ و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه ننمودند بر دورِ چمن • لالهٔ زین گونه نگشود از میانِ لاله زار
شاد شد دلها که بار از آسمانِ عدل و داد • بار دنیا زنده شد کز مهر ایّامِ بهار
آن هلالِ برجِ قدر و جود و جاه آمد برون • وان نهالِ آرزوی جانِ شاه آمد ببار
شاهِ اقالیمِ وفا سلطانِ ایوانِ صفا • شمعِ جمعِ بیدلان کامِ دلِ امّیدوار
عادلِ کاملِ محمّد اکبر صاحب قران • پادشاهِ نامدارِ کامجوی و کامگار
کاملِ دانای قابل اعدلِ شاهانِ بدهر • عادلِ اعلی[۲] عاقل بیعدیلِ روزگار
سایهٔ لطفِ الله آن لایقِ تاج و نگین • پادشاهِ دین پناه آن عادلِ عالم مدار
مجلسِ ویرا سپاهِ چارمین دان عود سوز • موکبِ ویرا سماکِ رامح آمد نیزه‌دار
نیّرِ برجِ وجودی گوهرِ دریای جود • از هوای اوجِ دلها شاهباز و جان شکار
پادشاها سلکِ لولوی نفیس آورده ام • هدیهٔ کان گرامی بار جویان گرشدار
کس نیارد هدیهٔ زین بهْ اگر دارد کسی • هرکه آرد گو بها چیزی که دارد گو بیار
مصرعِ اوّل ز وی سالِ جلوسِ پادشاه • از دویم[۳] مولودِ نورِ دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقی حسابِ روزهای ماه سال • وان حساب از سال و ماه و روزِ دوران پدیدار
شاهِ ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم • روزهای[۴] بیحساب و سالهای بیشمار

و از سوانحِ بهجت افزا توجّه فرمودنِ حضرتِ شاهنشاهی بشکار چیته است - گیتی‌خدا همواره در مدارجِ مختلف و مشاربِ متنوّع اگرچه بظاهر مسرّت پیرای خاطرِ اقدسِ خود میباشد لیکن بباطن پرستشِ ایزد را اسبابِ سرانجام میفرمایند - هم عیارِ جوهرِ مردم گرفته میشود - و خبایای ملک منکشف میگردد - و بجهتِ این نیّت (شکار را وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته

(۲) در همین رسم خط تاریخ می‌برآید - اما املای صحیح بوقت التفاف چنین است (اَعلای) (۳) این چنین رسم‌خط مساعدت تاریخ میکند - اگرچه خلاف اختیار جمهور است (۴) ازین مصراع (۹۷۸) برآید - و در عمارات زیادتی یاکمی یک یا دو جایز است نه در وفیّات •

زایچهٔ[۲] طالع مسعود بروش اهل‌هند



و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصائد پرداخته صلات بزرگ یافتند - یکی از دانش‌مندشان[۳] ع • • در شهوار لجّهٔ اکبر • تاریخ این ولادت میمنت ابتسام[۴] یافت - و شخصی از فضلا (دری برج شهنشاهی) را موافق این لایحهٔ[۵] بهجت‌بخش اندیشید - و عزیزی (گوهر درج اکبرشاهی) را

---

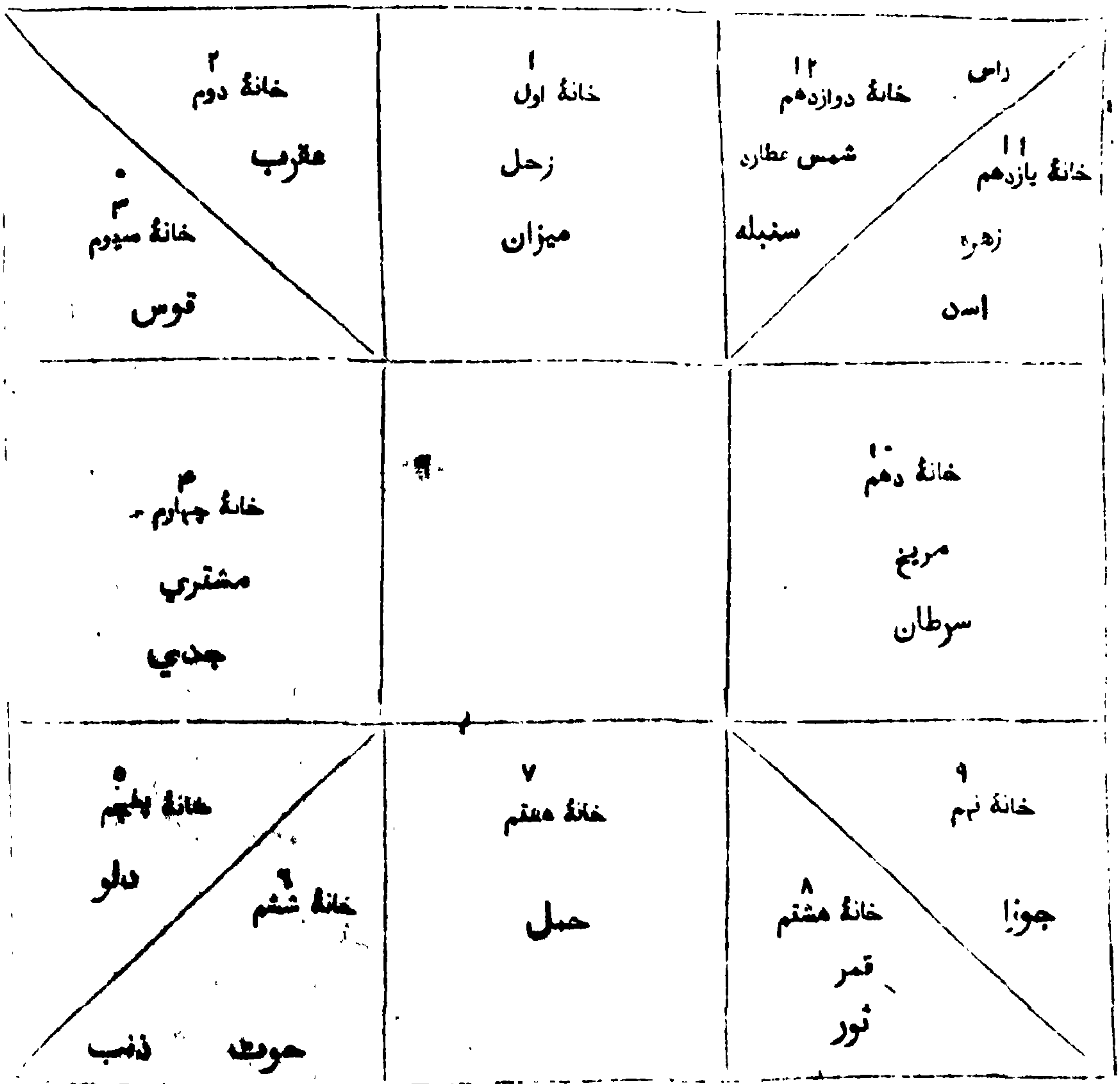
(۲) در [اکثر نسخه] زایچهٔ دیگر بطرز دیگر (۳) نسخهٔ [ع ۵] السام - و در [اکثر نسخه] ارتسام

(۴) در [جملگی نسخها] چنین است - اما سنه ۹۷۷ (که مطلوب است) ازان نمی‌براید - غالباً از کتّاب سهو و اتباع راه یافته است - کاش چنین بودے (نوماه برج شهنشهی) تا تاریخ صحیح برآمدے

(۵) نسخهٔ [ا ب ح ط ی] زایچهٔ •

و دانایان صناعت تنجیم (قوای آبای عُلوی و موادِ امّهاتِ سفلی بروجهِ احتیاط ارتباط داده زایچهٔ طالعِ همایون بموقفِ عرضِ مقدّس رسانیدند - و (چون درمیانِ منجّمانِ یونان و هندوستان قدر اختلافی در اصول و فروعِ نجوم واقع است) بهر دو روش زایچهٔ سعادت‌امتزاج را رقم زدهٔ کلکِ سخن‌آرا می‌سازد - اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطرِ همچنان گرمِ نشأهٔ تعلّق باشد بفرمانِ مقدّسِ شاهنشاهی و(۲) بقوّتِ دریافتِ خود از سرِنو استخراجِ زایچهٔ مذکور نموده بموجبِ قوانینِ یونانی و هندی احکامِ این دیباجهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد - تا دستورالعملِ زایچه نویسانِ روزگار شود . و اکنون [که بفرضِ وقت و واجبِ نظرت (که خدمتِ حضرتِ شاهنشاهی ست) (با آنکه شبازوزی اوقاتِ خوب مصروفِ آن دارد) چنانچه دل میخواهد نمی‌تواند پرداخت] کجا فرصتِ آنست که بمشاغلِ دیگر پردازد - و چون زایچهٔ (که مولانا چاند منجّم موافقِ قوانینِ یونانی استخراج نموده است) اعتماد را شایسته‌تر بود او را پیشتر ایراد نمود ●

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان



(۲) در [اکثر نسخه] واوعطف نیست ●

[illegible]

فرزندے چند عنایت کرده برای هزاران حکمت (که یکے ازان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل ان گوهرِ بےبها باشد) بر گرفته بود - و عوام تهمتِ آنرا بر مکان انداخته حرف‌سرائی و هرزه درائی میکردند] آن پیشوای ملکِ صوری و معنوی خواست که بتغیرِ مقام و تبدیلِ مکان مهر خموشی بر رازخایانِ هنگامهٔ عام نهاده آید - بنابرین اندیشهٔ نظام بخشِ حق اساس (چنانچه بخاطرِ اقدس راه یافته بود) تحقیق[۲] پذیرفت - و همواره از خدای بسیار بخشِ خود امّیدوار بوده انتظارِ مقدمِ دولت‌افزای آن گوهرِ یکتای خلافت می‌بردند - تا آنکه در دارالخلافهٔ فتحپور بطالعِ بیست و چهار درجهٔ میزان بعد از گذشتنِ هفت گهری[۳] از روزِ رشن هیزدهمِ شهریور ماهِ الٰهی این سالِ فرخنده موافقِ غرّهٔ ماهِ آب سالِ (۱۸۸۰) یکهزار و هشتصد و هشتادِ رومی مطابقِ یازدهمِ بهمن ماه سالِ (۹۳۸) نهصد و سی و هشتِ قدیمیِ یزدجردی مصادقِ روزِ دین بیست و چهارمِ شهریور ماه سالِ (۴۹۱) چهارصد و نود و یک جلالی و موافقِ سالِ (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفتِ هلالی (که رز بهجت‌افروزِ غرّهٔ غرّای دولت و اقبال بود) بساعتی سعادت اندوز گوهرِ یکتای خلافت از نهان‌خانهٔ صدفِ بطون بساحلِ وجود قدم نهاد - و اخترِ سعادت از افقِ اقبال طلوع نمود • • شعر •

بباغِ مجد و معانی گلِ نشاط شکفت • نهالِ دولت و دین را برے پدید آمد

مُنهیانِ اقبال و مبشّرانِ فرّخ‌فال این نویدِ دولت افزا را در دارالخلافهٔ آگره بمسامعِ عزّ و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاطِ عام در داد - و نغمهٔ انبساط در مغزِ زمانه بپیچید • • شعر •

دوران بنشاط مجلس آراست • ساقی بنشست و شیشه برخاست

بزمے زبنای عمر خوشتر • ساقی ز حریف جرعه کش تر

بستند بروزگار آئین • شد انجمنی بهار آئین

گل سرزد و بوستان برافروخت • شمع آمد و گردمان برافروخت

شد بخت چو مغزِ عقل هشیار • برخاست جهان به بخت بیدار

جنبید صبا بگل‌فشانی • برخاست زمین بآسمانی

شاه آمد و در ستکام بنشست • در بزم[۴] بنقل و جام بنشست

هم تاج بر آسمان بیفکند • هم نامیه کرد بر زمین بند

در داد صلای کامرانی • بر خواند جهان بمیهمانی

ساقی سر آبگینه بگشاد • گنجور سر خزینه بگشاد

---

(۲) در [چند نسخه] تحقق (۳) نسخهٔ [ج د ه ی] گری بلهجهٔ فارسی (۴) نسخهٔ [ج] با شیشه و رود و جام بنشست •

این شایستگی خطاب خود (که در ملک تعلّق ازان گزیر نباشد) جویای فردے از بنی‌نوع شد چند بیشتر جست و جوی نمود کمتر یافت - مبشّران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هرکدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند که این‌چنین شخصے (که همزبانی آن خلاصهٔ مکوّنات را سزد) از خود پدید باید آورد - و بتکاپوی همّت از ایزد جان بخش جهان‌آرا فرزندے التماس کرد - تا هم رموزدان بزم مقدّس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را درخور باشد و هم دریای فیض ایزدی (که از چندین هزار ادوار تربیت یافتهٔ انظار قدسیّهٔ الٰهی بذات اقدس بادشاهی رسیده است) سر[2] در ملک تکوّن[3] نهد - و این سلسال اتصال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد - و طبقات انام درخور استعداد خود از موائد فوائد صوری و معنوی بهره‌مند گشته در عادات[4] و عبادات سرگرم باشند - پادشاه خدا پرست (که از ایزد جز او مسألت ننمودے) در مقام خواهش این عطیّهٔ والا شد - دادار بزرگ (که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده - و آنچه در حوصلهٔ روزگار نگنجد بهایی یکتا بندهٔ خود بخشیده است) دانای دوربین داند که این‌چنین یگانهٔ جهان اگر ازان همه دار مهربان خود طلبد چگونه گوهرے والا کرامت خواهد فرمود در اندک زمانے دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد - و ازانجا که شیمهٔ کریمهٔ این شاهنشاه حقائق‌پناه آنست [که باوجود گنجوری خزائن بے‌منتهای معرفت ایزدی از درویشان و تجرّد گزینان و خدا شناسان (که دست از همه باز داشته عمدهٔ مرضیّات الٰهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند) استمداد می‌فرمایند - و لوازم نیازمندی (که از بزرگان گوهرے‌ست گرامی) بجای آورده همواره گرد دلهای غبار آلود صحرای‌طلب گشته هنگامهٔ افاضه و استفاضه را گرم دارند] دریفولا [چون انوار خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی[5] و حقیقت‌ورزی شیخ سلیم در قصبهٔ سیکری (که از فر مقدم شاهنشاهی دارالخلافه گشته مسمّی بفتحپور است) می‌تافت - و بوسیلهٔ شیخ محمّد بخاری و حکیم عین‌الملک و جمعی دیگر از مقرّبان سریر خلافت (که راه سخن دلشتند) بمسامع اقبال رسیده بود] رای جهان‌آرای برای قرار گرفت که مطلع نیّر اقبال را با بعضے از مقسوران سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب و جوار شیخ آرامش دهند - و دران فضای رفیع محلّ پادشاهی اساس عالی یابد - تا شیخ بزرگوار نیز همّت بسته در حصول این دولت عظمی متوجّه مبدای فیّاض شود - و برکات قرب و جوار او در ظهور این مطلب معین گردد - و نیز [چون حضرت واهب‌العطایا جلّت آلاؤه پیشتر ازین شهریار داد گر را

---

(۲) نسخهٔ [د] سر در ملک کمون منهد - و نسخهٔ [ه] سر در کمون نهد (۳) نسخهٔ [ی] کون
(۴) نسخهٔ [ی] در عبادات و طاعات (۵) در [بعضے نسخه] کیشی ٭

آخر کار خواهي‌نخواهي آن سعادت‌مند بهزار گونه سعي رخصت گرفته متوجه شد - راجه گفت اگرچه بهترین متاع عالم (که اخلاص حقیقي ست) بران درگاه میرسانم لیکن اداي حقوق[2] نشأة تعلّق ناگزیر است - و اگر تمام جواهر[3] و اموال مرا بدان درگاه برند چه نماید - و چه داشته باشد - خصوصاً آنچه (تو درینصورت تحفه تواني برداشت - و از مهالک و اخطار طریق محفوظ ماند) چه مقدار خواهد بود - لیکن پیش من کاردستی ساختهٔ حکماي پیشین این‌دیار که بطلسمات و نیرنجات[4] کار پردازیها کرده آنرا بانجام رسانده اند - اگرچه بحسب ظاهر نمودي و مالیّتي ندارد امّا خاصیت او آنست که هرگاه اورا بآماسي مساس نمایند دفع شود - این نادرا وقت را بتو مي‌سپارم که در جوف عصا مخفي کرده همراه بري - تا وسیلهٔ یادکرد من گردد آن ایلچي حق‌گذار بآن راه آمد - و مدّتها دور دور در بساط عزّت مي‌بود - و راه عرض نمي‌یافت تا آنکه بوسیلهٔ راجه بیربر حقیقت او بعرض اقدس رسید - و آن مسکین نواز غریب پرور اورا طلبداشته کامروا ساخت - و او بعد از زمین‌بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس درآورد - و محفوف عاطفت گشت - و بعد ازان رخصت گرفته متوجّه موطن[5] شد - و آن کارد امروز در خزینهٔ عامره موجود است - و بارها از زبان اقدس شاهنشاهي شنیده‌ام که میفرمودند از دویست کس متجاوز اند (که کار شان بمردن افتاده بود) بسبب مساس این کارد صحت یافتند و مبدع جهان‌آرا چنین قدرت کاملهٔ خویش را بارنگ ظهور کشید - کسي را (که نیّت والا و همّت عالي باشد) ایزد جهان‌بخش[6] جان‌آفرین آرزوئي (که در باطن فیض‌مآثر او نرسد) بي منّت کسي در کنار دولت او نهد - چه جاي دولتي که خواهان آن باشد - دانا داند که چگونه آن مراد را آراسته باین بزرگي صورت و معني روزي گرداند - چنانچه وجود سعادت افزاي فرزند گرامي‌ست که شهریار گیتي‌آرا همواره به‌نیّت[7] نیازمندي از درگاه الهي دریوزه مي‌نمود - و درین سال آن فرخنده امنیّت بظهور آمد - و خدیو جهان و جهانیان کامیاب خرّمي و شادکامي شدند •

ولادت سعادت‌پرتو درّي جهان‌افروز برج دولت و اقبال
گوهر شب‌تاب درج عظمت و اجلال
شاهزادهٔ عالمیان سلطان سلیم •

خدیو جهان نگارندهٔ صورت برآرندهٔ معني چون نشأة ظاهر و باطن را کامروا گشت

(۲) در[چندنسخه] حق (۳) نسخهٔ [د] اسباب و اموال (۴) نسخهٔ [ب] نیرنگیات (۵) در[بعضي‌نسخه] وطن (۶) در[چند نسخه] جان‌بخش جهان‌آفرین (۷) در [بعضي نسخه] بهیمنت نیازمندي •

محاصره کردند - و کار بر قلعه‌نشینان تنگ گرفتند - چنانچه هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمي‌توانست کرد
ون طنطنهٔ فتحِ قلعهٔ چیتور و رنتهپور در گوشِ گردن‌کشانِ آفاق پیچیده‌بود هر کرا دیدهٔ دوربین
بینای هوش قدرے بینائي داشت بغیر ازانکه سرِ استکبار بر زمینِ اطاعت نهد گزیر نبود
راجه رام‌چند (که پرتو[۲] از جوهرِ شعور داشت) خبرِ وصولِ موکبِ مقدّس بمستقرِ خلافت شنیده
امان طلبید - و قلعه را بملازمانِ عتبهٔ اقبال سپرد - و مقالیدِ قلعه را با جلائلِ پیشکش مصحوبِ وکلای
معتمد بآستانِ معلّی ارسال داشته آدابِ مبارک‌بادِ فتوحاتِ عالیه (که بتازگي از مکمنِ غیب
روی نموده بود) بتقدیم رسانید - و این دور اندیشي و پیش‌بیني او بموقعِ استحسان پیوست
و وکلای راجه مشمولِ الطاف گشتند - و حکومت و حراستِ آن قلعه بمجنون‌خان قاقشال مقرّر شد
و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي اینچنین قلعه (که عقابِ اندیشهٔ فرمانروایانِ پیش هرگز بر فرازِ کنگرهٔ
علوّ او ننشسته) بے‌صعوبتِ نبرد و پیکار مسخّرِ اولیای دولت شد ●

و از سوانح آنکه رسولِ راجهٔ کهجلي[۳] (که در اقصای هندوستان بنزدیکِ ولایتِ ملیبار[۴] است)
بزمین‌بوسِ درگاهِ والا سربلند شد - و انواعِ اخلاص‌مندیِ آن را بموقفِ عرضِ مقدّسِ شاهنشاهي
رسانید - این راجه بمال و ملک در میانِ زمینداران آن ناحیت علمِ تفرّد افراشته (بواسطهٔ آنکه
وقتي از تجرّد نژادانِ عالمِ انفراد بیکي از فرقهٔ جوگیان سعادت یافته است) در سالي یکبار بلباس
آن گروه درآمده در احترامِ این طبقه اهتمام میکند - این راجه در عالمِ مثال شکوهِ صوري و معنوي
حضرتِ شاهنشاهي را مشاهده نموده در سلکِ مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران
احوالِ گرامي پرسیدے - و همواره در مقامِ آن بودے که نفائسِ اسبابِ آن دیار و خلاصهٔ اموالِ
خویش را بدرگاهِ معلّی فرستاده عرضِ عقیدت نماید - لیکن بواسطهٔ بُعدِ مسافت و توسّطِ جزائر
و جبال و سنگ راه شدنِ مدّعیان و اعدا او را این امنیّت دست ندادے - و کسي از مردمِ او این سفر
دور را (که در میانِ دشمنان براه آزار رود) اختیار نکردے - دریتوا وزیرزادهٔ او از درست‌بیني
و بے‌تعلّقي به هستیِ[۵] موهومِ خویش این خدمت را متکفّل شد - که اگرچه بسامان و سرانجامِ
اسباب و اموال قطعِ این راه بالفعل صورت نمي‌یابد امّا مجرّدانه همّت درین کار مي‌گمارم
و بتکاپوی هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم - هم حقِ خدمتِ صاحبِ خود گذارده
شرحِ ارادتِ او میکنم - و هم خود را بنظرِ حقیقتِ اساسِ شاهنشاهي رسانده اسبابِ سعادتِ
جاوید سرانجام میدهم - چون وزیرزاده پیشِ پدر و مادر عزیز بود رخصتِ[۶] عزیمت نمیدادند

(۲) نسخهٔ [ه] پرتوے (۳) نسخهٔ [ط] کهچلي (۴) در [بعضي نسخه] ملیبار (۵) نسخهٔ [ی]
به هستي (۶) در [بعضے نسخه] رخصت فرصت - و نسخهٔ [ح] رخصت نمیدادند ●

شاهنشاهي گشتند - ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص‌درست را بقرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبارِ ملال پیرامونِ ضمیرِ همیشه بهارِ او نگذاراد[۲] ● شعر ●

خدایا تا مدارِ[۳] است آسمان را ● مکن زین پادشهٔ خالي جهان را

فلک چون خاتمش زیرِنگین باد ● کلیدِ عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طيِّ منازل و قطعِ مراحل روزِ سي ویکمِ اردي بهشت ماهِ الهي موافقِ چهارشنبه بیست و چهارمِ ذی‌القعده بردارالخلافهٔ آگره ظلالِ جلال گستردند - و در موکزِ ارکِ شهر در بنگالي محل (که مجدّدًا اساسش بمعماریِ همّتِ بلند سر بفلک کشیده - و ارکانش بمهندسیِ حکمِ معلّی مرصوص‌البنا گشته بود) نزولِ اقبال فرمودند - و ابوابِ معدلت و مکرمت بر عالمیان گشوده بهجت آرای گشتند ●

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاریِ اولیای دولت قاهره

نسائمِ نصرت (که از مهبِّ اقبال وزیدن گیرد) گلهای بساتینِ مراد در تبسّم آید و اغصانِ فتح باثمارِ افضال گران بار شود - و اذواقِ عشرت کامیاب گردد - از چهار رکنِ دولت منادي کنند - و از شش‌جهتِ اقبال نویدِ شادي رسانند - و مصداقِ این‌معني آنکه در روزِ سي و دومِ امرداد ماهِ الهي موافقِ سه‌شنبه[۵] بیست و نهمِ صفر (٩٧٧) نهصد و هفتاد و هفت منهیانِ اقبال نویدِ فتحِ قلعهٔ کالنجر بمسامعِ اجلال رسانیدند - و آن قلعه ایست بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت با نیلي‌حصارِ سپهر همسنگ ● شعر ●

راه جوید اجابت از پیِ آن ● بر فرازش اگر کنند دعا

تا ببالا ز رفعتش بینند ● همه امروزش از پسِ فردا ●

و این قلعه را راجه رام‌چند والیِ ولایتِ پنه متصرّف بود - در ایّامِ ادبارِ افغانان از بجلي خان پسرخواندهٔ بهار[۶] خان بنقدے گران‌مند بدست آورده در تحتِ تملّک و تسلّطِ خود داشت درینولا (که افواجِ ظفرلوا بتسخیرِ قلعهٔ رنتهپور نهضت مهفرمود) فرمانِ گیتي‌مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر آمرا (که بسمتِ شرق جاگیردار بودند) رفعتِ نفاذ یافت که باستظهارِ اقبالِ جهان‌گشای شاهنشاهي بهمّتِ عالي و خاطرِ خرسند تسخیرِ قلعهٔ کالنجر نمایند - آمرای دولتِ ابد پیوند امتثالِ منشورِ مقدّس نموده باهتمامِ عظیم قلعه را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نگرداناد (۳) در [چند نسخه] مراد بسته (۴) در [بعضي نسخه] سي و یکم
(۵) نسخهٔ [ط] یکشنبه - و در [چند نسخه] شنبه (۶) در [بعضي نسخه] بهادرخان ●

...سر نشده بود - و سلطان علاؤالدین یکسال مشقّت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرّف بران یافت) عمرت شاهنشاهي را بتائید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد - روز دیگر آنحضرت سوار دولت ...ان قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند - و غلغل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچید و نوای مبارک بادي از مقدّسان عالم علوي بلند شد ● 　　● شعر ●

در هرطرف (که چشم گشائي) نشان فتح ● در هرطرف (که گوش نهي) مژدهٔ ظفر

چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر بأوج عیّوق رسید - و انتظام مهمّات قلعهٔ ...تهپور و انتساق آنحدود بر طبق مراد صورت بست) بموجب حکم گیتي مطاع خواجه جهان مظفّر خان با اردوی بزرگ از راه راست روانهٔ مستقرّ خلافت شدند - و حضرت شاهنشاهي خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس روی توجّه بخطّهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ منوّرهٔ[۲] فیض بخش معینیه آوردند - و هر روز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند - تا آنکه عرصهٔ دلگشای آن شهر متبرّک بمیامن نزول اجلال مورد وفود برکات شد - و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدّس موده استفاضهٔ انوار فرمودند - و نقود گرامي در دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند همچنین تا یک هفته (که موکب معلّی دران دارالکرامت بود) هرروز بزیارت و استمداد همّت توجّه مینمودند - و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند - بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دارالخلافهٔ آگره تافتند ●

چون عرصهٔ قصبهٔ آنبیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگونت داس (که آن قصبه موطن و مسکن او بود) بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت - و بجلائل پیشکش سربلند سعادت گشت - و موکب معلّی ازان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود - درا‌ثنای راه ...بر پدرود کردن دربار خان جهان گذران را بمسامع اجلال رسید - در هنگام توجّه بصوب اجمیر ...اشتداد بیماري رخصت دارالخلافه گرفته بود - بسرنوشت آسماني دران مصر اقبال درگذشت و ازانجا (که باطن اقدس آنحضرت معدن مروّت و مردمي ست - و فطرت اشرف بقدرداني مراتب اخلاص مجبول) ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند - و بر خاطر مهربان گران آمد و (چنانچه در عالم تجرّد و تفرّد صبر و سکون در امثال این امور شیمهٔ ستوده است) همچنین ...ا شکیبائي و بے آرامي در عالم تعلّق پسندیده - آنکاه از چنین پادشاه بسیار صفاتی هرآئینه ...ن معني زنگ زدای جوهر عقیدت است[۳] - و آن مخلص وفاکیش نزدیک بهای سلک پادشاهي (که سابقًا گنبدے بر سرآن بنا یافته بود) بموجب وصیّتش مدفون شد - و فرزندان او مشمول عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ج] روضهٔ متبرّکهٔ منوّرهٔ (۳) در [اکثر نسخه] شد ●

درآمد که کار من سهل است - آشنای یکدیگریم - ازین شورش بگذر - که غلط دانستهٔ - و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه بار متقیّد نشده بجانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید - و پورنمل پسر کان سجاوت[۲] را شمشیر رساند - و یک دو کس دیگر را نیز زخمي ساخت - و شیخ بهاءالدّین مجذوب بداوني را (که دران حواشي از نظارگیان جمال اقدس بود) بزخم شمشیر دو نیم کرد - درین اثنا یکی از نوکران مظفّرخان رسیده اورا از هم گذراند - حضرت شاهنشاهي را سنوح این قضیّه موجب تعجّب شد - پسران سورجن اگرچه تقصیرے نداشتند و معاتب نشدند امّا لختی در بار گران خجالت فرو رفتند - و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهي شده مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند - و ببشارت اقبال گوش هوش او را شاهراه قوافل سرور ساختند - سورجن حوصلهٔ خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزّت گردد معروض داشت که (اگر یکی از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان‌بوس سربلند سازد و کلاه‌گوشهٔ[۳] مرا از حضیض مذلّت باوج عزّت رساند) موجب افتخار روزگار من خواهد بود - حضرت شاهنشاهي نظر بر عواطف ذاتي فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندي بخشیدند و حسین‌قلي‌خان را باین خدمت مامور ساختند - حسین‌قلي‌الخان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت - و بآئین آداب بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجای آورد - و بالتفات شاهنشاهي استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهي موافق سه‌شنبه سیوم شوّال از قلعه برآمده ناصیهٔ نیاز بآستان معلّی آورد - و پیشکش گران با کلیدهای قلعه (که از زر و سیم ساخته بود) نثار درگاه معلّی ساخت - و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهي شده در حصار امن و امان درآمد و بوسیلهٔ خاصان بساط عزّت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود برآرد - آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امّید براه دارالخلافه گذارد - و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدّس باشند - آنحضرت بنده نوازي فرموده ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون ساختند - و بانواع تفقّدات دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند - ز حکم معلّی به برخاستن عساکر نصرت‌اعتصام نافذ شد - و سورجن لبریز دعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز اموال و احمال[۴] و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه‌داری بموجب حکم معلّی بمهتر خان (که از خاصان عتبهٔ عبودیت است - و در سلک امرای عظام انتظام دارد) سپرد - و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع (که فرمانروایان والا شکوه را بامتداد ایّام و شهور

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنجاوت - و در [بعضی] نجاوت (۳) در [چند نسخه] کلاه گوشهٔ سعادت مرا
(۴) در [چند نسخه] احمال منتسبان •

و از سوانح ایّامِ محاصره آمدنِ مهدي قاسم خان است بدرگاهِ معلّی از سفرِ حجاز - از شورشِ دماغي که پیدا کرده بود بے رخصتِ عالي از ولایتِ گڈهه (که حکومتِ آنجا داشت) این سفر اختیار کرد - و خجلت‌زده از راهِ عراق بقندهار آمد - و ازانجا درحوالیِ رنتهپور بدولتِ بساطِ بوس استسعاد یافت - و اسپانِ عراقي و دیگر نفائسِ امتعه بنظرِ اقدس درآورد - و ازانجا (که شیمهٔ کریمهٔ حضرتِ شاهنشاهي آنست که در برابرِ گناهکاران خود شرمگین مي‌باشند) آثارِ مروّت و فتوّت بظهور آورده بتفقّداتِ گرامي خلعتِ امتیاز بخشیدند - و سرکارِ لکهنؤ و آنحدود بجاگیرِ او مقرّر ساخته بار مرتبهٔ امارت بار مفوّض داشتند ●

آغازِ سالِ چهاردهم الٰهي از جلوسِ مقدّسِ شاهنشاهي

یعني سالِ اردي‌بهشت از دورِ دوم

درین هنگام (که رایاتِ اشراق پذیرِ شاهنشاهي در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهپور بود) کوکبهٔ لشکرِ بهار بلند شد - و عطرِ نوروزِ عالم را فرو گرفت ● دهنِ غنچه باز شد - و آتشِ گل شعله فشان گشت ● شعر ●

نو بهارے چو طبعِ برنایان ● تازه‌تر از دماغِ دانایان

آتش‌افشان زگل حصارِ چمن ● تازه جولان سپاهِ سرو و سمن

سنبلستان ز هر طرف انبوه ● طرب انگیزتر ز سایهٔ کوه

لاله در دشت چون بدست لوا ● رعد در ابر چون بکوه صدا

بادِ لبریزِ فیضِ صبحگهان ● عطر پیچیده در دماغِ جهان

از میامنِ شاهنشاهي ملکِ ظاهر طراوت و نزاهتِ عالمِ باطن گرفت - و نیّرِ اعظم عطیّه بخشِ عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شبِ جمعه بیست و دوم رمضانِ (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش شعشعهٔ شگفتگي بشرفگاه انداخت - و سالِ چهاردهم (که سالِ اردي بهشتِ الٰهي ست از دورِ دوم) بخرّمي و خجستگي آغاز شد - و نسیمِ بهار از شگفتنِ گلِ اشارتِ نویدِ فتح بعالمیان درداد مرغانِ چمن بمرغولهٔ نشاط زمزمهٔ اقبال بر خواندند - چون بعد از تعمّق و امعانِ نظر یقیني شد که صعود بر مدارجِ فتح و عروج بر معارجِ نصرت جز بتوسّلِ ساباط (که سرکوبِ ... شان باشد امکان‌پذیر نیست بااندیشهٔ اقبال‌اساس قاسم خان میرِ برّ و بحر بتاسیسِ مبانیِ آن عظمت مامور شد و راجه تودرمل (که[2] حلّ و عقدِ وزارت باو مفوّض بود) نیز بجهتِ مزیدِ اهتمامِ این امرِ خطیر

---

(۲) نسخهٔ [٥] که در حلّ و عقدِ وزارت بود ●

در انیران سیم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه بیست و یکمِ شعبان ساحتِ ظاهرِ قلعهٔ رنتنبهور را خیمِ سرادقاتِ اقبال ساختند - و این قلعه در میانِ کوهستان واقع شده - و باین تقریب میگویند همه‌قلعها برهنه‌اند - و این جوشن پوش - و نامِ اصلِ این‌قلعه رنتهپور(۲) است - و رن نامِ کوچه ایست بلند سرکوبِ آن - و باین ترکیب نامزدِ زبانِ شهرت گشت - و این قلعه ایست در غایتِ رفعت و رصانت که کمندِ اندیشه بکنگرهٔ ارتفاعِ او نرسیده - و منجنیقِ وهم بدیوارِ تصاعدِ او اگر نیفتاده ● شعر ●

یکی کوه دیدند سر بر سماک ● نه از رنجِ دستِ کس و آب و خاک
برو بر(۳) حصارے که از روزگار ● نکرده برو مرغِ فکرت گذار
ثریّا درو پایهٔ اوّلین ● ندیده بگیتي حصارے چنین(۴)

و دران ایّام رای سرجن‌هاڏا بران قلعه دستِ تسلّط(۵) داشت - و بانواعِ وجوه و جهاتِ استحکامِ آن نموده و سامان و سرانجامِ آن داده و از تبه‌رائي آمادهٔ جنگ شده مدارِ نخوتِ خود را بران سنگ‌پاره نهاده بود - حضرتِ شاهنشاهي روزِ دیگر از نزولِ اجلال از بیرونِ تنگی (که مضربِ خیامِ اقبال بود) برآمده با معدودے از مقرّبانِ بساطِ قدس بتماشای کوهستان توجّه فرمودند - و بر بالای(۶) آن شتافته فراز و نشیبِ قلعه را بچشمِ دوربین نظّاره کردند - و صورتِ فتحِ آن را در آئینهٔ خیال در آورده نطاقِ همّت بر تسخیرِ آن بستند ● شعر ●

چنین گفت خاقانِ روشن روان ● که ای نامورِ یادگارِ جهان
بتوفیقِ یـزدانِ جان آفریـن ● در اندازم این حصن را بر زمین

و بموجبِ حکمِ گیتي‌کشای بخشیانِ کارآگاه دورهٔ آن‌کوه را (که قلعه بر قلّهٔ آن آساس یافته بود) مورچل بمورچل بر عساکرِ نصرت تقسیم نمودند - و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد کرده موج‌خیزي و سیلاب‌ریزي نمودن گرفت - و راه درآمد و برآمد بر اهلِ قلعه بحدّے بسته شد که باد را دران تنگنای مجالِ گذر نبود - متحصّنان سرگرمِ توپ‌اندازي شدند - هنگامهٔ آتشبازي گرمي پذیرفت - و صواعقِ قهر بر خرمنِ هستیِ مخالفانِ سیه‌بخت اشتعال گرفت ●

---

(۲) نام این قلعه پیش ازین حسب تحقیق جناب بلخمن صاحب رنتنبهور نوشته آمد اما ازینجا معلوم میشود - که رنتهپور است - زیراکه میگوید که رن نام کوچهٔ است سرکوب آن قلعه - یعني قلعه اسفل آن کوه واقع است - لهذا رنتهپور میگویند - یعني شهریکه ته کوهِ رن است - و بعد ازین هرجا که تذکرهٔ نام این قلعه خواهد آمد رنتهپور نگاشته خواهد شد (۳) در [بعضي نسخه] بُد (۴) در [اکثر نسخه] جز این (۵) نسخهٔ [ی] تصرف (۶) در [چند نسخه] بالای رن شتافته ●

زمان زمان عرصهٔ دلگشای هندوستان از خس و خاشاکِ مفسدانِ تمرّد پیشه صافتر جلوه می‌نماید (چون قلعهٔ رفعت‌اساسِ چیتور بسطوتِ سلطنت مفتوح شد - و سرکشانِ فتنه سرشت فیل‌ عساکرِ اقبال کشتند) توجّهِ اسفی بر تسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور که عدیلِ اوست پرتو انداخت - و [چ مکرّر آمرای نصرت‌اعتصام بفتحِ آن تعین شده بودند - و هر مرتبه امری (که سببِ توقّفِ این کار شگرف باشد) پیش‌آمد - و همانا که مسبّبانِ کارگاهِ تقدیر مطیّهٔ فتحِ آنرا بنهضتِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي بار بسته بودند] لاجرم بالهامِ دولت نیّرِ این مطلبِ ارجمند درین هنگامِ سعادت پیوند از مطلعِ توجّهِ آنحضرت سر برزد - و روزِ آذر نهمِ دی ماهِ الهي موافقِ دوشنبه غرّهٔ رجب نهضتِ راياتِ عاليه بتسخيرِ اين حصارِ والا شكوه اتّفاق افتاد - و بجهتِ استمدادِ همّت از بواطنِ خلوتیانِ حظائرِ قدس مرور از راهِ دارالملکِ دهلي روی نمود - و دران امکنهٔ متبرّکه استفاضهٔ انوار فرمودند - خصوصًا بمرقدِ معطّرِ سریر نشینِ سلطنتِ صوري و معنوي حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني مشرّف شده معتکفانِ حواشیِ آن مکانِ معلّی را تفقّداتِ خسروانه فرموده و همچنین مجاورانِ جمیعِ مراقد و بقاعِ رفیعه را بجزائلِ خیرات و مبرّات امتیاز بخشیدند - و دامانِ امّیدِ تهي‌دستانِ شهر را بعطایای نبیله گرانبار ساختند - و در حوالیِ قصبهٔ پالم (که در نواحیِ شهر واقع است) طرحِ شکارِ قمرغه فرموده بصیدِ عشرت پرداختند - و دران عرصهٔ نشاط صورِ انواعِ انبساط گشته دادِ شکارِ صوري و معنوي دادند - و ازانجا شکارکنان براهِ ولایتِ میوات نهضت فرمودند و در شهرِ الور ظلالِ معدلت گسترده سمندِ نهضت پیشتر جولان دادند ٭

و از قضایای عبرت‌بخش آنکه در حدودِ قصبهٔ لال‌سوت فیلِ منسکهه[۲] (که از فیلانِ نامیِ حلقهٔ خاصه بود) بر فیلِ شیخ محمّد بخاري از روی مستي دوید - و آن فیل را بدر دندانِ خود چنان برداشت که موجبِ تعجّبِ نظّارگیان شد - و اثرِ زور بسینهٔ آن فیلِ نامي رسید - و به از دو روز رختِ هستي بر بست - مادهٔ فیلِ او تا سه روز ازین واقعه[۳] گردِ آب و دانه و علف نگشت هرچند سعي بیشتر شد میل او کمتر یافتند - تا آنکه روزِ سیوم از فرطِ اندوهِ جدائیِ مصاحبِ خود جان داد - رابطه را هرگاه در حیوانات[۴] این چنین تاثیر باشد در آدمي خود چه کارها که بظهور نیاید امّا کسی را سلسلهٔ قیاس بآدم‌صورتانِ بیمعني نکشد - که این گروه را پایه از جمادات فروتر است و بالجمله اربابِ معني را از دیدِ این سانحه چراغِ هوش افروخته شد - و سادهٔ لوحِ عقیدت‌نهادِ اخلاص را لوحِ تعلیمِ عقیدت بدست افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي بعد از طیِّ منازل و قطعِ مراحل

(۲) در [بعضی نسخه] منسک (۳) در [اکثر نسخه] ازین روگرد (۴) در [چند نسخه] در چنین حیوانات این تاثیر باشد ٭

جایگیرِ میر محمّد خان اختصاص گرفت - و سرکارِ مالوه بقطب‌الدّین محمّد خان مکرمت شد سرکارِ قنّوج به شریف خان مخصوص گشت - و جمیع فرزندانِ رفعت‌پیوند و منتسبانِ این قبیلهٔ نبیله را بجایگیرهای شایسته ممتاز ساختند - و چون میرزا کوکه پیوسته ملازمِ بارگاهِ حضور بود جایگیرِ اورا در پنجاب بحالِ خود گذاشتند - و آن ولایت را بحکومتِ حسین‌قلي‌خان مقرّر ساخته از سرکارِ ناگور طلب فرمودند - دران هنگام (که موکبِ جهان‌کشای بعزیمتِ فتحِ قلعهٔ رنتنبهور داعیهٔ نهضت داشت) از گردِ راه رسیده غبارِ آستانِ معلّی را سرمهٔ دیدهٔ اقبالِ خود ساخت - و دریں یورشِ دولت‌افزای بدوامِ خدمت همعنانِ سعادت بود - و چون موکبِ مقدّس بعد از فتحِ قلعه و تسخیرِ آن ولایت بمستقرِّ سریرِ خلافت ورودِ اقبال فرمود او را با برادرش اسمٰعیل قلي خان انتظام‌بخشیِ پنجاب رخصت فرمودند ●

و دریں سالِ اقبال‌پیرای شهاب‌الدّین احمدخان بموجبِ حکمِ مقدّس از سرکارِ مالوه رسیده دولتِ زمین‌بوس دریافت - و رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که (چون مظفّر خان را اشتغالِ مهمّاتِ ملکي و مالي از اندازهٔ اقتدار بیرون است) بخالصاتِ شریفه چنانچه باید نمي‌تواند رسید لایقِ دولت آنست که یکی از کاردانانِ رعیّت‌پرور و دیانت‌مندِ جدّ آور را مخصوصِ این خدمتِ عالي گردانند - که همگي همّت را مصروفِ این کار ساخته انتظامِ شایسته نماید - بنابرین اندیشهٔ دولت‌افزا شهاب‌الدّین احمد خان را (که از صفاتِ مذکوره بهرهٔ عظیم داشت) بخدمتِ خالصه نامزد فرمودند - و او بسعيِ شایسته این خدمت را دلخواه انتظام داد - و (چون خالصات بسیار و دیانت کیشان بل عنان‌گرفتهی کم تصرّف کم پیدا میشوند) او ضبطِ هرساله را (که متضمّنِ اخراجاتِ فراوان و مشتملِ تصرّفاتِ مردم بود) برطرف ساخته نسقی قرار داد - و بجزو را رسیده متغلّبان را از پای انداخت ●

نهضتِ موکبِ مقدسِ شاهنشاهي بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور

مالشِ گردن‌کشانِ عصیان سرشت (که کلاهِ گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغِ شوریدگي در سر دارند) چون تربیتِ فرمان‌برداران اطاعت‌منش (که زیرِ بارِ انقیاد خمیده قامت گرم رفتار اند) بر ذمّهٔ اقتدارِ سلاطینِ والا شکوه (که در انتظامِ عالم کمرِ اجتهاد بسته اند) گزیده تربیتِ[۲] عباداتِ نشأهٔ تعلّق است - والمنّة‌لله که خاطرِ ملک‌آرای مملکت پیرای شاهنشاهي این فیدنِ ستوده را همواره پیش‌نهادِ همّتِ جهانگشای دارد - چنانچه بسیماي اقبالِ روزافزون آنحضرت

(۲) در [بعضی نسخه] آئین ●

(سنه ۹۷۹)

و از سوانح آنست که اُمرای اتکه خیل را از حدودِ پنجاب تغیر ...
به حسین قلي‌خان (که از نیکو خدمتي بخان‌جهاني ممتاز شده بود) تفویض ...
دیده ورانِ دور بین مخفي نماند که خداوندانِ معاني پادشاهي را بپاغباني ...
چنانچه [باغبان آرایشِ باغ را به پیرایشِ درخت و برداشتنِ آن از جائي و نشاندن بجائي
و ناپسندیدنِ انبوه و شاداب داشتن بقدرِ اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدارِ ... و استیصا
اشجارِ بد سرشت و قطعِ اغصانِ نا راست و تفریقِ درجاتِ عظیمه و پیوند کردنِ بعضي ببعض
و تمتّع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال‌نمودن در هنگامِ حاجت و امثالِ آ
(که در علمِ فلاحت مقرّر شده) انتظام مي بخشد] همچنان(۲) پادشاهانِ دوربینِ دادگر بتهذیب(۳)
و تادیب و سیاست مراعاتِ احوالِ ملازمان فرموده چراغِ حکمت مي‌افروزند - و لوای هدایت
مي‌افرازند - هرگاه (جمعي با هم یک‌دل و یک‌زبان بوده فراهم آیند - و کثرتِ هجوم و وفورِ ازدحا
ظاهر شود) اوّلا بجهتِ اصلاحِ احوالِ خود شان و ثانیًا بجهتِ رفاهیتِ عمومِ سکنهٔ ملک آن اجتماع
متفرّق مي‌سازند - هرچند امرے ناملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرما
جمعیّت است - چه از آشوبِ بادهٔ مردافکنِ دنیا و بدمستيِ تنک شرابانِ این خمخانهٔ دوش ...
ایمن نتوان نشست - خصوصًا وقتي که فتنه اندوزان و سخن‌سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت
در نهادِ بشریّت مرکوز - بنابرین تمهیدِ دانش تائید رای مملکت آرای شاهنشاهي اقتضای آ
فرمود که اُمرای اخلاص منشِ اتکه خیل را (که مدّتے مدید در پنجاب فراهم‌آمده انتظام بخشِ
آنحدود بودند) تغیرِ محال نموده و بدولتِ بساط بوس سربلند ساخته بانتظامِ ولایتي دیگر
کامیاب سازند - هرچند [در سوابقِ ایّام (چه دران وقت که خان‌کلان بکابل رفته بود - و چه دران
زمان که میرزا حکیم با معدودے محاصرهٔ لاهور نموده) سخنانِ غریب دربارهٔ این عقیدتمند
مذکور ساختند] در پیشگاهِ باطنِ مقدّس (که جامِ جهان‌نمای اسرارِ کوني و الٰهي ست) هم
آن سخنان بفروغِ صدق روشنائي نه پذیرفت - لیکن بمقتضای همان قانون (که واجبِ دینِ سلطنت است
قرار یافت که مجموعِ اُمرای پنجاب و جایگیر دارانِ آن سرکار را طلبیده دارائيِ آن ولایت را ب
بعضي دیگر از مخصوصانِ بساطِ قرب تفویض فرمایند - دران هنگام (که موکبِ مقدّس فتحِ قلعهٔ
چیتور کرده بمستقرِ اورنگِ سلطنت رسیده) منشورِ اقبال بطلبِ اُمرای پنجاب شرفِ اصدار یافت
و این سعادت‌اساسان بتارکِ ادب شتافته در شهریور ماهِ الٰهي موافقِ ربیع‌الاول (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه
و شش در دارالخلافهٔ آگره بسعادتِ زمین‌بوس کامیاب شدند - و بعد از اندک فرصتي سرکار ...

(۲) نسخهٔ [ب ج] همچنین (۳) نسخهٔ [ی] بتهدید ٭

بی‌تاب گشتند - و در عینِ اشتدادِ باران عرصه‌پیمای همّت شدند - و حضرتِ شاهنشاهي چندے سرای گرامي مثلِ قلیچ‌خان و خواجه غیاث‌الدّین‌علي قزوینی‌را (که ببخشي‌گریِ جنودِ اقبال تصاص یافته بود) از بِساطِ حضور جدا ساخته ضمیمهٔ عساکرِ نصرت‌قرین فرمودند ●

چون افواجِ قاهره بسرونج رسید شهاب‌الدّین احمد خان (که جایگیردارِ آنجا بود) بسامانِ ایسته بأمرا پیوست - و در سارنگپور شاه بداغ خان (که حکومتِ آنجا داشت) ملحق شد میرزایان از استماعِ سطوتِ افواجِ قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بِز و روزگارِ سیاه مندو روبه فرار نمودند - مرادخان و میر عزیزالله دیوان و سایرِ آمرای‌عظام عنانِ همّت عاقب مصروف داشتند - میرزایان از مهیبِ قدومِ لشکرِ منصور از مندو برآمده سراسیمه ود را بآبِ نربده زدند - و جمعے کثیر از همراهانِ آن گروه ادبارمند رختِ زندگاني بموج‌خیزِ فنا دند - و دران نواحي خبرِ قتلِ چنگیزخان بغدرِ جهجهار خان حبشي و تفرقهٔ گجرات شنیده را مفرے[۳] عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند - آمرای نصرت پیوند تعاقب نموده ساحلِ نربده رسیدند - و چون تسخیرِ گجرات در گروِ وقتِ دیگر بود بے حکمِ مقدّس زیاده پی اقدام ننموده طریقِ مراجعت پیمودند - جاگیرداران مالوه بجایگیرِ خود ماندند - و دیگر آمرا مثلِ اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث‌الدّین علي) همعنانِ نصرت و اقبال متوجّهِ آستان بوسِ مقدّس شدند - و در دارالخلافهٔ آگره بزمینِ بوسِ معلّی سربلندي یافتند و بواسطهٔ آنکه بمسامعِ علیّه رسانده بودند (که در رفتن و تعاقب نمودنِ مخالفان تکاسل[۴] و تساهل نموده اند) روزے چند معاتب گشتند - و چون پرتوِ ظهور یافت (که سخن‌سازانِ فتنه اندوز برغیرِواقع اشتهار داده بودند) مشمولِ مراحمِ خسرواني شدند - و میرزایان رانده و مانده فانِ جوقے اوباش بگجرات رسیدند - و ولایتے از حاکم خالي یافته قلعهٔ جانپانیر و سورت را جنگ و جدل گرفتند - و ابراهیم حسیني میرزا بقلعهٔ بروچ رسید - رستم خان غلام ترک (که اهرِ چنگیزخان در خانهٔ او بود) قلعه را مضبوط ساخته متحصّن شد - و اهلِ فتنه محاصره کرده سال بر دورِ آن نشستند - و رستم خان همواره از قلعه برآمده مي‌تاخت - و کارنامهای نمي بجا مي‌آورد - چون بے‌سر بود و از امداد و اعانت ناامّید در صلح‌زده قلعه داد - و بغدر بر اربابِ شرارت جانش نیز از حصارِ بدن برآمد - و ماجرای میرزایان و عاقبتِ کار ایں هرزه درایان شگرفنامهٔ اقبال بجای خود رقمِ توشیح و نقشِ توضیح خواهد پذیرفت ●

) نسخهٔ [۱] بروزگار سیاه (۳) نسخهٔ [ا ح] مفرے عظیم - ۴ در [بعضی نسخه] فوزِ عظیم

) در [بعضی نسخه] تکاهل و تساهل ●

نبوده اند - یا دیر تر رسیده) بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور (که سنگِ راهِ موکبِ امن بوده) نامزد فرم
بمقتضای این اندیشهٔ صایب صادق‌خان و باباخان قاقشال و سمانجي‌خان و صفدرخان و بهادره
و دوست‌خان سهاري و دیگر اُمرای عظام را بسرکردگیِ اشرف خان باین خدمتِ دولت پیرا
رخصت فرمودند - عساکرِ اقبال قدرے راه طی کرده پیش و پس میرفت - مسرعانِ جهان نو
خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آو
از دیارِ گجرات بمملکتِ مالوه رسیده اند - و حصارِ اُجین را (که معظمِ امصارِ آن ولایت است
در محاصره دارند - و ازین ممر غبارِ تفرقه ازساحتِ جمعیّتِ آن بلاد سر برکرده •

و سرگذشتِ این مشتی شرارت‌انگیز آنکه [چون در هنگامِ نهضتِ موکبِ مقدّس بتسخ
قلعهٔ چیتور از نواحیِ قلعهٔ کاگرون شهاب‌الدّین احمدخان‌را با بسیارے از اُمرای عظام (مثل مرادخا
و شاه بداغ خان) بر سرِ میرزایان فرستادند] میرزایان نهیبِ کوکبهٔ اقبالِ شاهنشاهي شنید
و مصاف بافواجِ قاهره از حوصلهٔ طاقتِ خود بیرون دیده بصوبِ گجرات شتافتند - و بچنگیز خا
غلامِ سلطان محمود گجراتي (که بعد از شهادتِ سلطان بر قلعهٔ جانپانیر و سورت و بروچ(۲) کوسِ تسا
و استقلال میزد) پیوستند - و او دران‌وقت قصدِ گرفتنِ احمدآباد کرده بر سرِ اعتمادخان میخواست
لشکر کشد - آمدنِ میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیّتِ تمام برسرِ او رفت - و در حوالیِ شه
معرکهٔ نبرد گرم کرد - و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرّف شد - چون از میرزایان
درین پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تفقّد نموده در حوالیِ بروچ ایشان را بجایگیرهای
مناسب ممتاز ساخت - و چون آب و گلِ اینها بغبارِ فتنه سرشته بود آنجا نیز دستِ تطا
دراز کردند - و از خود سري بعضے محال و مواضع تصرّف نموده آن عرصه را بقدمِ بےاعتدالي
پیمودن گرفتند - چنگیز خان بدفعِ اینها لشکرے گران فرستاد - در مصاف بر لشکر غلبه نمود
و چون تابِ مقابله بچنگیزخان نداشتند گردِ حوادث انگیخته بولایتِ خاندیس رسیدند - و آنجا
بساطِ امنیّت نوردیده بقصدِ مالوه برآمده درحواشیِ اُجین نطعِ فتنه گستردند - مرادخان جایگیر
اُجین و میرزا عزیزالله دیوانِ سرکارِ مالوه پیش ازان بدو روز برمفاسدِ خیالِ اربابِ فتنه اطلاع یا
در تعمیر و تاسیسِ قلعهٔ اُجین اهتمام نموده پایِ ثبات محکم کردند •

چون خبرِ این فتنه و فساد بموقفِ عرض رسید بمقتضای شکوهِ سلطنت و قانونِ عدال
منشورِ اقبال ازمکمنِ عظمت اصداریافت که افواجِ قاهره (که بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور پیش شتافته اند
دفعِ این فتنه را مقدّم داشته متوجّهِ مالوه شوند - اُمرا کاربندِ حکمِ پادشاهي شده بصوبِ م

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهروج •

مانِ رکابِ معلّی شده - از عقبِ حضرت از هم تیر و کمان در دست روان شد - شیر متوجّهِ عادل ت - چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد - و بمقتضای سرنوشت خطاکرد - شیر آمده پنجهٔ خود برو انداخت - آن زبردستِ توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت - و دستِ چپ ود را در دهنِ او انداخته دست دیگر بخنجر برد - چون تقدیر در امرے دیگر رفته‌بود خنجر بندِ نیام مستحکم شد - تا گسیختنِ بند شیر دستِ عادل فرو خائید - بعد ازان خنجر کشیده زخم بر دهنِ شیر انداخت - بارِ دوم دستِ راستِ او را بدهن گرفت - دریں‌اثنا دلاورانِ بساط ضور از هر جانب شتافته بشمشیر کارِ شیر تمام ساختند - و درین میان بعادل هم زخمِ شمشیرے ید - و آن بهادرِ شیردل مدّتِ چهار ماه بر بسترِ رنجوري افتاده در جانکندن بود - عاقبت بهمان مهایِ عنیف و سرایتِ سمّیّت باعضای رئیسه در دارالخلافهٔ آگره در گذشت - و همانا که این کافاتِ بے‌ادبی‌ست [۲] که با پدرِ خود کرده بود - و مجملے ازین سرگذشت آنکه آن بے‌حفاظ با زنِ وانِ پدر سروکار داشت - و آن عفّت‌منش دل بمرگ نهاده تن باو نمیداد - و پدر او را ازین کار شایسته باز میداشت - روزے آن بے اعتدال از نصیحتِ پدر بشورش درآمده شمشیرے بلو واله کرد - فی‌الواقع اگر در بازپرسِ الٰهي و در انصاف‌گاهِ ایزدي عادل بهمین سزا از وبالِ آن کردار آید سود بردٰشته‌باشد - آنچنان جریمهٔ عظیمه را کجا امثالِ این‌امور پاداش تواند شد •

القصّه بعدِ فراغ از انبساطِ شکار اردوی معلّی را (که در نواحیِ الور نزولِ سعادت فرموده بود) روانه ساختند - و خود بدولت و اقبال از راهِ نارنول جولانِ اقبال فرموده بمعسکرِ اقبال پیوستند زانجا شکار کنان روزِ اسفندارمذ پنجمِ اردي‌بهشت ماهِ الٰهي موافقِ چهار شنبه پانزدهم شوّال للِ اجلال بر دارالخلافهٔ آگره انداختند - و جهانیان بنشاطِ ابد و عشرتِ پاینده کامیابِ صورت و معنی شدند - و درین سالِ فرخنده قدسي‌القاب حاجي بیگم بعد از زیارتِ حرمین شریفین و ایصالِ برات و مبرّاتِ عظیمه بمستحقّانِ آن امکنهٔ گرامي رجوع بممالکِ محروسه نموده بدیدارِ مقدّس ـهٔ جان و دل و پادشاهِ صورت و معني مسرّت‌افزای شدند •

و از سوانحِ انتهاضِ عساکرِ منصوره است بتسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور (که در رصانت و استحکام ی‌الثنین قلعهٔ چیتور تواند بود) و بموجبِ حکمِ مقدّس از میانهٔ راه عنان‌تاب شدن و بدفعِ فتنهٔ رزایان رو بولایتِ مالوه آوردن - و تفصیلِ این سرگذشتِ اقبال طراز آنکه (چون موکبِ جهانگشای از فتحِ قلعهٔ چیتور بمرکزِ خلافت رجوع فرمود) بر ضمیرِ مقدّسِ شاهنشاهي بالهامِ دولت چنان انداخت که بعضے از سران و سرداران را (که در یورشِ چیتور بسعادتِ خدمت دولت‌پذیر

۲) نسخهٔ [ح] بے اعتدالي‌ست •

(که سالِ اوّل است از دورِ(۲) دوم) شد - امّید که هزاران دور و قرن بعدلِ این خدیوِ صورت و معنا خاصیتِ بهار داشته باشد - آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمامِ لوازمِ طوف(۳) و انصرام جشن نوروزی روزِ اسفندارمذ پنجمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ روزِ دو شنبه پانزدهمِ رمضان لوای مراجعت از خطّهٔ اجمیر بمستقرّ اورنگِ سلطنت ارتفاع دادند - و از راهِ میوات بانبساطِ شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولانِ رکابِ اقبال نشانِ بیشهٔ شیر دادند - سلسلهٔ شوقِ حضرتِ شاهنشاهي بشکار آن مفترس بجنبش درآمد - شیر شکارانه توجّه فرمودند - چون نزدیکِ نیستان رسیدند ناگاه شیرِ مهیب بیرون دوید - مقرّبانِ بساطِ عزّت عنانِ اختیار از دست داده بخدنگِ جان‌ستان بزمین دوختند حضرتِ شاهنشاهي آن تیز دستي را نه پسندیدند - و حکم فرمودند که دیگر هر درنده (که از بیشه برآید) بےحکمِ مقدّس کس گردِ او نگردد - حضرت درین حرف بودند که شیرے دیگر بهزار سهمگینی شیرِ(۴) نخستین برآمده رو بروی حضرت خرامنده گشت - ملتزمانِ رکابِ دولت را از مشاهدهٔ این حال موی بر تن علم شد - امّا بموجبِ حکمِ مقدّس هیچکس یارای اقدام بر دفعِ او نداشت و آنحضرت سواره بچشمِ(۵) شیر نگریسته تیرے برو زدند - و شیر از فرطِ تهوّر زخمي شده همچنان بصلابت خرامان خرامان بر بلندي برآمده خشمگین نشست - آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند - و دلاورانِ شیر افکن بر دورِ او دایره کشیدند - و حضرت بندوقي سر راست کرده بجانبِ او انداختند که بکنجِ دهان خورده از بناگوشِ او پوست‌مال رفت - درینوقت شیر خشمگین شده پیش آمد - آنحضرت در صددِ آن شدند که تیرے دیگر حواله کنند - و قابو مي‌طلبیدند و بهرجانب (که آنحضرت توجّه میفرمودند) شیر همان جانب نگاه(۶) میکرد - و قابو چنانچه باید دست نمي‌داد ○

از زبانِ مقدّسِ شاهنشاهي(۷) شنیدم (که از حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني نقل میفرمودند که عادتِ ایزدي چنان رفته جمعي (که بشکارِ شیر برآمده اند) هرکس (که تقدیر برای رفته است که از دستِ او شیر شکار شود) پیوسته نگاهِ شیر بجانبِ او مي‌بود - میفرمودند چندین مرتبه (که بنفسِ مقدّس متوجّهِ شکار شدیم) این معني مشاهده شد - و بتجربه پیوست - القصّه چون قابو بدست نمي‌افتاد بدستم‌خان فرمودند که پیشتر رو - تا به نگاه کردن بجانبِ تو قابو بدست افتد - عادل پسرِ شاه محمّد قندهاري (که معاتب(۸) شده بود) دانست که پنهانا حکمِ پیش رفتن

---

(۲) در [چند نسخه] دورهٔ (۳) در [چند نسخه] طواف (۴) در [بعضي نسخه] از شیر نخستین
(۵) در [چند نسخه] بچشم شیر شکار (۶) نسخهٔ [ا] میکردید (۷) نسخهٔ [ج] حضرت شاهنشاهي
(۸) نسخهٔ [د] معاتب بود ○

(که رایاتِ جهانگشا بتسخیرِ قلعهٔ چیتور متوجّه بود) بوسیلهٔ لودي محرّکِ سلسلهٔ یکجهتي که خاطر ازو جمع سازد - و طرحِ مصافات انداخت - و بعد از مراسلاتِ اتّحاد و مفاوضاتِ یکتادی قرار داد که خانخانان بدیدنِ او آید - تا در مواجهه اساسِ رابطه را استحکام دهد - و خط و سکّه را بالقابِ گرامیِ شاهنشاهي مزیّن گرداند - خانخانان را رای بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشتهٔ ظاهر را انتظام بخشد - هرچند خیرخواهانِ دوربین ازین اندیشهٔ نا صواد ممانعت نمودند گوش نکرده با سه‌صد کسِ گزیدهٔ خود و محبّ علي خان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشي و کوچک علي‌خان پسرِ میر سلطان ویس قبچاق و میرهاشم برادرِ ابوالمعالي و هاشم خان و متعلّقانِ این مردم (که مجموع هزار کس باشند) به پتّنه روان شد - لودي آمد رسمِ تعظیم و احترام بجای آورد - و بعد ازان بایزید پسرِ کلانِ سلیمان آمد - و پنج شش کروه (که از پتّنه ماند) سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت - اوّل خانخانان جشن داشته سلیمان بمنزلِ خود طلبید - و محفلِ آراسته ترتیب داد - روزِ دیگر سلیمان لوازمِ مهماني بجای آورد و منبر را بنامِ مقدّس سربلند گردانید - و نقود را بسکّهٔ اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعے از اعیانِ او شورانگیز بوده تحریکِ گرفتنِ منعم‌خان کردند - که رایاتِ عالي بتسخیرِ چیتور مشغول است - و اکثرِ آمرای بزرگ درخدمتِ حضور اند - خانخانان را (که کارش بانجام رسانیدیم تا پای‌تخت کسے (که مدافعه نماید) نیست - لودی چون ازین غدر آگاهي یافت سخنانِ هوش‌افزا درمیان آورده گفت که با چنین صاحب‌اقبالی (که سال بسالِ لمعاتِ دولت‌افزائیِ او بر ممالک مي‌تابد) درمخالفت زدن از عقلِ دوراندیش دور است - و دیگر آنکه خانخانان یکي از بندهای تربیت‌کردهٔ او ست - بزرگانِ تائیدیافتهٔ ایزدي امروز بر هر مسکین (که نظرِ عاطفت اندازند) خانخانان میشود - از قصدِ این مردمِ معدود چه گشاید - دیگر مثلِ ابراهیم صفاتي درکمین داریم - چگونه این ارادهٔ تمشیت خواهد یافت - اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت گشته بود امّا سایرِ افغانان (که مدهوشِ بادهٔ جهل بودند) این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند - منعم‌خان این خبر شنیده بلطائف‌الحیل اردوی خود گذاشته بکنگشِ لودي با معدودے جریده براه شد بعد ازانکه بسیارے از راه طي شد افغانانِ تیره رای اطّلاع یافتند - و چون کار از دست رفته بود به از طرزِ ملائمت کارے دیگر پیش نگرفتند - بایزید و لودي جریده پیشِ خانخانان آمده اعزاز واکرام بجای آورده برگشتند - و منعم‌خان از آبِ گنگ گذشته در سه منزل آمده بود که فتح‌نامهٔ چیتور رسید - ز موجبِ هزار گونه تقویتِ اولیای دولت شد - و سلیمان با فوجِ جمع روی بجهنگاله آورده در انصرامِ مهمّاتِ خود اشتغال نمود - و ملکِ آدیسه (که بتخانهٔ جگنّاته درآنجا ست

نم بنگاله بداري خطبه بنامِ نامیِ حضرتِ شاهنشاهي خواند - و بمنعم خان خانخانان ملاقات ودہ کرگ آشتي کرد - و شرحِ این‌سرگذشت آنست که ازان باز [که مبارز خان (که بعدلي نامزد ابِ شهرت است) کافر نعمتي نموده مدّعیِ فرمان‌روائي شد] تاج خان کرراني با برادران گریخته ه بهار آمد - و (چه دران ایّام که محمّدخان حاکمِ بنگاله سرِ شورش داشت - و چه بعد ازو زمانِ بهادر) پیوسته گریزت و نفاق را رواج بخشیده - تا آنکه بعد از کشته شدنِ عدلي ر جنگِ بهادر بعد از مدّتي بهادر نیز بمرگِ طبعي در گذشت - و برادرِ خردِ او جلال الدّین عوضِ ریاستِ بنگاله و بهار کرد - تاج خان و برادرِ او که در مخالفت و که در موافقت سر مي‌بردند - وطرحِ آشتي و آشنائي بخان‌زمان انداخته نفاق آرای بودند - و بعد از رگذشتِ بسیار جلال الدّین نیز در گذشت - و ریاستِ بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت بعد از اندک فرصتي (که بفنونِ رنگ وریو تاج‌خان بر ولایتِ بنگ و بهار استیلا یافته بود) بتِ هستي بربست - و سلیمان برادرِ خردِ او بحکومتِ بنگاله و بهار و آنحدود استقلال یافت با خان‌زمان طرحِ دوستي انداخته در ثباتِ کارِ خود کوشیده - و استقلالِ غریب بهم رساند غانانِ بے سر همه گردِ او فراهم آمدند - و خزینه جمع کرد - و فیلِ فراوان بدست آورد (چون خان‌زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید - و حضرتِ شاهنشاهي حکومتِ جونپور و آن نواحي بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند - چنانچه پیش ازین نگاشتهٔ قلمِ وقائع‌نویس شده) زمانیه (که اساس‌نهادهٔ خان‌زمان بود) اسد الله‌خان حراستِ آن از جانبِ خان‌زمان داشت - دریغولا (که کرسیِ حیاتِ او ریخته شد) اسد الله از سخافتِ رای کس پیشِ سلیمان فرستاده حاکمے طلبداشت - که زمانیه را باو سپرده خود در حرام‌نمکي شود - خانخانان چون برین‌معني اطّلاع یافت کسان فرستاده او را مستمال گردانید - و چون سعادتِ ذاتي بهره داشت نصیحت‌پذیر گشته آنجا را بقاسم مشکي گماشتهٔ خانخانان سپرد خود پیشِ خانخانان آمد - و لشکرِ افغانان (که بخیالِ زمانیه آمده بود) بے بهره بازگشت دي (که بعقل و تدبیر و سعادت در زمرهٔ افغانانِ مذکور اشتهار داشت - و وکیلِ مطلقِ سلیمان کنارِ آبِ سون بود) چون خانخانان را مردِ آهستهٔ صلح‌جوی مصالحه‌طلب دانست طرحِ متي افکنده ایمنيِ ملکِ خود را از آسیبِ صدماتِ امواجِ شاهنشاهي بایں رنگ اندیشید بانِ او و منعم خان بتحف و هدایا و رسل و رسائل مبانيِ رابطهٔ رسمي استحکام گرفته یافت ین وقت (که رایاتِ جهانگشا به تسخیرِ چیتور نهضت فرمود) سلیمان در مقامِ استیصالِ . آدیسه و ابراهیم شد - و چون از منعم‌خان خانخانان خاطرجمع نداشت در چنین هنگامِ فرصت

و گردن‌کشانِ هندوستان را یکبارگي سودای نخوت از سر بدر رفت - و بروشي خاص بند از سر گرفتند - و از عساکرِ اقبال درین روز بغیر از ضربِ[۲] علي تواچي هیچ یکی جامِ شهادت نه [چشید] و حضرتِ شاهنشاهي اداي سجداتِ شکر نموده همعنانِ نصرت و همرکابِ فتح بعد از نیمروز بارهٔ مقدّس متوجّه شدند - و تا سه روزِ دیگر بتقریبِ انتظامِ بعضي امور توقّف نموده تمامیِ آن سرکار به خواجه عبد المجید آصف‌خان مکرمت فرمودند - و چون در مبادیِ این عزیمتِ والا نذر فرموده بودند [که بعد از حصولِ فتح پیاده متوجّهِ روضهٔ منوّرهٔ خواجه معین‌الدّین چشتي قدّس سره (که در اجمیر نورگستر است) توجّه فرمایند] زمانی (که از قلعهٔ چیتور مراجعت فرمودند پرتوِ ضمیرِ آن شهسوارِ دولت بایفای نذری (که از صدقِ عقیدت مرکوزِ خاطرِ اقدس بود) تافت و تا اردوي ظفرقرین پیاده آمدند - و روزِ فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ شنبه[۳] بیست و [سیوم] شعبان کوسِ مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوي معلّی همچنان پیاده قدمِ صدق در راه نهاد و منزل بمنزل در شدّتِ حرارتِ هوا و تفسیدگيِ ریگِ بیابان بقدمِ شوق راه قطع میشد - و با آن حکمِ عالي بود (که عساکرِ اقبال سواره مي‌آمده باشند) امّا مقرّبانِ بساطِ اخلاص را از سعادتِ موافقت گزیر نبود - چندی از خاصانِ حریمِ عزّت در سایهٔ حضرت پیاده میرفتند - چون قصبهٔ ماندل مضربِ خیامِ اقبال شد شگونه قراول (که پیشتر باجمیر رفته نویدِ آمدنِ راياتِ اقبال رسانیده بود) بسرعت آمد - و از منزویانِ تجرّد گزینِ آن روضهٔ مقدّسه عرائض بدرگاهِ جهان‌پناه آورد که حضرتِ خواجه درخواب درآمده فرمودند که پادشاهِ صورت و معني از حق‌اندیشي و خداپرستي حسنِ ظن بمنِ مسکین کرده پیاده عزیمتِ زیارت دارد - بهر روشي (که دانند) آن قافله سالارِ راهِ حقیقت را ازین اندیشه باز دارند - که اگر او قدرِ بزرگيِ خود دانستي کجا نظر بر منِ خاک‌نشینِ کوی طلب انداختي - چون این عرائض بمسامعِ اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوارِ دولت شد و روزِ آسمان بیست و هفتمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه هفتمِ رمضان خطّهٔ اجمیر از ورودِ اقدس مطلعِ اقبال گشت - و از یک‌منزلي پیاده بدستورِ معهود متوجّهِ زیارت شدند - و بعد آن بدولت‌سرای مخیّمِ اقبال نزول فرمایند از گردِ راه بطوافِ روضهٔ قدسیّه توجّه فرموده آدابِ زیارت بتقدیم رسانیدند - و جمیعِ مجاوران و معتکفانِ آن حوالیِ قدس را بمراسمِ اشفاق و افضال کامیاب ساختند - و تا ده روز دران خطّهٔ فیض‌انتما متوجّهِ مبدأ فیّاض بوده باستفاضهٔ انوارِ صوري و معنوي استلذاذ داشتند ●

و از جملهٔ سوانحِ اقبال (که در ایّامِ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور روی‌نمود) آن بود که سلیم

---

(۲) نسخهٔ [۱] حرب علي (۳) در [همگي نسخها] سه شنبه - اما همه غلط مینماید ●

ید اصنام قدم افشرده منتظرِ جانفشاني بودند - و بعضی در مساکن و منازلِ خود برسرِ جهل
اده ترصّد هلاک میبردند - و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته
بغازیانِ نصرت‌پیوند مي‌آوردند - و این بهادرانِ غزا پیشه بخاوکِ دلدوز و تیغِ معرکه‌سوز
مقابلِ صف‌شکاف کارِ آن سیه‌بختان‌را تمام مي‌ساختند - و جمعی (که به بتکدها و خانها قدمِ جهل را
ت داده بودند) غازیانِ اقبال‌مند را دیده بپای تهوّر بیرون میدویدند - و به بهادرانِ نارسیده
دماتِ قهر بخاک و خون برابر میشدند ● ● شعر ●

چنین رزمها در جهان کس ندید ● نه از کاردانانِ گیتی شنید
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار ● که[۲] یک شمّه نتوانم از صد هزار

ز اوّلِ صبح تا نصف النّهار (که وقتِ زوالِ این بد اختران بود) بسطوتِ قهرمانِ کبریا ارواح
شباحِ این مُدبران میسوخت - و قریبِ سي‌هزار کس برخاکِ هلاک افتادند - و سببِ
یار کشته شدن آن بود که درزمانِ پیش بتاریخِ سیومِ محرم هفتصد و سیوم هلالي (که سلطان
ءُالدّین در شش ماه و هفت روز گرفته بود) چون رعایا بجنگ نمي پرداختند از قتلِ ایمن
انده بودند - و درینولا نهایتِ ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند - بعد از ظهورِ تباشیرِ استیلا و غلبه
مدرتِ این گروه فایده‌مند نیامد - حکمِ قتلِ عام شد - و جمعی کثیر در بند هم افتادند ●

و از غرائب آنکه قهرِ شاهنشاهي به بندوقچیانِ قدر اندازِ کم‌خطای قلعه فراوان بود - هرچند
فحّصِ بسیار شد ازانها نشانی نیافتند - آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباسِ مکر و تزویر
از قلعه جان بسلامت برده اند - و طریقِ برآمدن چنان بود که (چون عساکرِ نصرت‌اعتصام دستِ غارت
کشاده در بستن و تاراج کردنِ اهلِ حصار سرگرم شدند) این بندوقچیان (که تا هزار کس بودند)
ل و عیالِ خود را چون اسیران مقیّد ساخته روانه شدند - و بر جویندگانِ آنها حقیقتِ حال پوشیده ماند
چنان دانستند که پیادهای عساکرِ اقبال بند کرده جمعی را میبرند - و در چنان هنگامِ جنون
بیرون شایسته کرده نجات یافتند - اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذری نبود (که
کشتها پشتها نداشت) امّا در سه‌جا مخالفان بسیار کشته‌شدند - جمعی کثیر از راجپوتان درخانهٔ
ا (که دران قلعه بود) گرد آمده فرو شدند - و این بدنهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس برآمده
فشاني میکردند - و جمعی انبوه در بتخانهٔ مهادیو (که معبد و مقصدِ بزرگ ایشان بود)
ماع نموده تن بشمشیر سپردند - و در دروازهٔ رام پوره نیز گروهی انبوه شده گردِ همتی خود
ان دادند - و فتحی عظیم (که طرازِ فتحهای دولت افزای تواند شد) بیاریِ معنیِ اقبال بظهور آمد

۲) نسخهٔ [ج] نه از رستم آمد نه اسفندیار ●

در گذشت - تاسي‌کس مردانهٔ نامي را پیشتر از شمشیر رهیدن انداخته بود - و پانزده کس بعد از زخم رسیدن - و از فیلِ مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد - و مردانگیهای غریب و از غرائبِ امور آنکه فیلِ کادرهٔ (۲) چون درونِ قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخته و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه رو بروی جمعی کثیر از خون‌گرفتها (که تن بهلاکت داده بجانبِ شکاف مي‌آمدند) دوید - کوچه تنگ بود - همه را بحالِ تباه پایمال کرده متفرّق ساخت - و بقائ غیبي چنین مرهبتی عظیم روی داد - و عظمت خان (که برو سوار بود) زخمي شد - و بعد چند روز ازان زخم درگذشت - حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوارِ قلعه ایستاده نظّاره تائیداتِ ایزدي بودیم - فیلِ سبدلیهٔ درونِ قلعه درآمده در کشتن و انداختنِ راجپوتان متوجّه راجپوتی بجانبِ او دویده شمشیر انداخت - اندکی بر روی رسید - و او پروا نکرده اورا بخرطوم پیچیده انداخت - در همین اثنا دیگری روبروی او شد - و سبدلیه باو روی‌آورد - و شخصی از چنگالِ او خلاص شده باز از روی تهوّر شمشیری از عقبِ او انداخت - والحق بسیار خوب جنگید و آنحضرت میفرمودند که در عینِ زد و گیر ازبهادران (که من او را نمي‌شناختم) بنظر درآمد که راجپوتی از مفاصلهٔ دیوارِ خرد اورا بجنگِ خود طلبید - و او نیز گشاده‌پیشاني متوجّهِ او یکی از دلاورانِ لشکرِ منصور (که آنرا هم نمي‌شناختم) بمعاونت و امدادِ آن بهادرِ دیگر روان شد - و باهتمام منع کرد که رسمِ دلاوري و آئینِ مروّت نیست که او مرا به‌پیکار خواسته‌باشد - و تو بمددکاری من بیائي - بصد اهتمام او را از آمدن باز داشت - و خود کارزار نموده کارِ او را تمام کرد - میفرمودند که هرچند ازین مردانهٔ بامروّت نشان جستم پدید نیامد - همانا که از مردانِ غیب بود که بتائید این بزرگِ صورت و معنی پیکرِ جسماني پوشیده بخدمت قیام داشت - اوائلِ نقب تا بنجاه فیل و اواخر تا سعصد فیل درونِ حصار درآمده اعدا را پایمال ساخت - میفرمودند که نزدیک به بنه گریند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل‌سوار شخصی را پایمالِ فیل ساخته و در خرطوم بحضورِ اقدس آورد - و بعرضِ اشرف رسانید که نامِ این را نمیدانم - امّا از سرانِ این حصار می‌نماید جمعی کثیر در گردِ او جانفشانیها کردند - آخر ظاهر شد که پتا بود - که پایمالِ مذلّت و هلاک گشت - درین هنگام (که بملازمت آورده بودند) رمقی باقي مانده بود - بعد از زمانی درگذشت راجپوتانِ جنگ جوی (که دران قلعه فراهم آمده بودند) قریب بهشت‌هزار کس بودند - امّا از (که آنها هم در مراسمِ نگاهباني و خدمت‌گذاري دقیقهٔ فروگذاشت نمیکردند) از چهل هزار زیاده بودند - زمانی (که راباتِ والا بقلعه درآمد) اهلِ قلعه بعضی در بتکدها بحیالِ شرافت

(۲) نسخهٔ [ه ز] کاژره - و نسخهٔ [د ح] کاکره •

در خانهٔ راتهوران (که سردار صاحب خان بود) و در منزل چوهانان بسرکردگی ایسّرداس هم عظیم شد - و تا سه صد زن در آتش ادبار آن سرکشان سوخت - و (هرچند آن شب در شگافگاه نماند - و از کشتهشدن جیمل هریک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشید) امّا لوازم قیاط مرعی داشته بهادران صف‌شکن و غازیان جان بناموس‌داده را از هرطرف آماده ساخته فرمودند هنگام ظهور بوارق صبح باعتضاد جنود اقبال درون قلعه درآیند - و چون سفیدهٔ سحر دولت دمید اطراف مورچلهای خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه درآمده در کشتن و بستن تلاش نمودند - و راجپوتان سررشتهٔ تدبیر از دست داده جنگ کرده[٢] کشته میشدند - و حکم معلّی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان چابک‌دست آزموده را درآورند - اوّل گردباز[٣] دهوکر تا سر دیوار رسیده ایستاد - و بعد ازان مدهکر درآمد - و پس ازان فیل جنگیا و سبدلیه و کادره درآمدند و هر کدام کارے چند کرد که از خیال بیرون باشد ۞ شعر ۞

دو لشکر سنانها برافراختند ۞ کمینها گرفتند و صف ساختند
همه آهنین چنگ و فولاد خای ۞ همه نامداران آهن قبای
یلانرا ز خون لعل تیغ ستیز ۞ یکی جان سپار[۴] و یکی در گریز
بپاشید خرطوم فیلان به‌تیغ ۞ تو گفتی همی مار بارد ز میغ
سپهدار بر زنده پیل دمان ۞ همی تاخت آورد برزه[۵] کمان
به تیغ و سنانها یکی کینه توخت ۞ گهی دل درید و گهی سینه سوخت
ز خنجرش لاله نگارنده بود ۞ ز درع یلان حلقه بارنده بود

و هنگام سفیدهٔ سحری (که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود) حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان‌شکوه سوار دولت متوجّه قلعه شدند - و چندین هزار کس از جانفشانان دلاور رکاب عزّت پیاده بودند - و از غرائب آنکه ایسّرداس چوهان (که از دلیران قلعه بود) فیل مکر را دیده پرسید که این چه نام دارد - چون نامش گفتند در ساعت بهادرانه تیزدستی نموده بدست دندان او گرفته - و بدست دیگر جمدهر زد - و گفته مُجرای من پیش آن قدردان جهان‌آرای خواهید کرد - و از فیل جنگیا کارنامها بظهور آمد - ازانجمله راجپوتے دوید شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد - و او باوجود خرطوم بریده (که زندگی دشوار است) عربدهای آسمانی برانگیخته

---

٢) در [چند نسخه] کرده کردهٔ (٣) در [بعضی نسخه] گرد باز و هکر - و در [بعضی] گردباز و هرکر
۴) نسخهٔ [ج و] سپارد یکی - و نسخهٔ [ی] سپار و دگر - و نسخهٔ [ب ط] سپارد دگر (۵) در
[بعضی نسخه] زه بر کمان - و در [بعضی] و برزد کمان ۞

جا کرده تماشای دلیرانِ پُردل و شیرانِ زنجیرگسل میفرمودند - و درین دوشب و یک این شجاعت‌مندان بمثابهٔ مشغولِ پیکار بودند که خواب و خور پیرامونِ شان نمي‌گشت - و طاقهٔ متردّدانِ طرفین طاق شده بود - تا آنکه سحرِ دی‌بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماهِ الهي موافقِ سه‌شنبه بیست و پنجمِ شعبان آن قلعهٔ فلک‌اساس مفتوح شد - و شرحِ این‌سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا (که فتح‌نامهٔ اقبال تواند بود) آنست که در شبِ گذشته (که صبحِ نصرت در پی داشت) از اطراف و جوانبِ قلعه هجوم آورده جنگ انداختند - و چندین جا رخنه در دیوارِ قلعه افتاد - و علامتِ شکستِ حصار ظاهر شدن گرفت - و نزدیکِ ساباط دلیرانِ صف‌شکن از لشکر منصور پیشدستي کرده بسیارے از دیوارِ استوارِ قلعه را ویران ساختند - و دادِ جانفشاني و جان‌ستاني [۲] دادند - و نصفي از شب گذشته بود که متحصّنانِ قلعه در شگافِ دیوار هجوم آورده یکطرف جان ببادِ فنا مي‌دادند - و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُر مي‌ساختند که در حینِ رسیدنِ غازیان تند خوی آتش داده نگذارند که کسي عبور تواند کرد - درین‌اثنا بنظر اقدس آمد که شخصے جیبهٔ هزارمیخي در بر (که علامتِ سرداري با وی بود) دران شگاف‌گاه آمده اهتمام مي‌نمود امّا معلوم نمیشد که کیست - دران هنگام حضرتِ شاهنشاهي بندوقِ سنگرام (که از بندوقهای خاصه است) گرفته بجانبِ او انداختند - و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادي و سبکیِ دست (که در حینِ زدنِ نخچیر ظهور مي‌یابد) در مي‌یابم که غالبًا بندوقِ من باین مرد رسیده باشد - خانجهان بعرضِ اشرف رسانید که این مرد امشب مکرّر اینجا آمده اهتمام میکند - اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است - ساعتي ازین واقعه نگذشته بود که جبّار قلي دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کسي نمانده است و مقارنِ این‌حال از درونِ قلعه از چند جا آتش برخاست - ایستادهای پایهٔ سریرِ اعلی دران باب خیالها میکردند - راجه بهگونت داس معروض داشت که این‌آتش جوهر است - چه رسمے است در هندوستان که (چون کارے چنین پیش مي‌آید) خرمني از صندل و عود و غیرِ آن در خورِ مکنت سرانجام میدهند - و اقسامِ هیمهٔ خشک و روغن مهیّا مي‌سازند - و معتمدانِ سخن شنو و سنگدل برجا را برعوراتِ خود میگذارند - همین (که شکست متیقّن میشود) مردان کشته میشوند و آن سنگین‌جانان آن بےگناهان را در آتشِ آن آتشکده خاکستر مي‌سازند - و آخرِ آن شب (که نسیمِ فتح و دولت وزید) مشخّص شد که بندوقِ شاهنشاهي بجیمل سردارِ قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود - و آن آتشِ جوهر بود - و در خانهٔ پتّا از قومِ سیسودیه از خاصانِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] جان سپاري •

ر میانِ گوشتِ او گذشت - و چندان آسیبی نرسید - بر زبانِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي گذشت
جلال‌خان آن قدرانداز خود بنظر درنمي‌آید - اگر خودرا بنماید انتقام ترا ازو بکشیم - و بجانبِ
ـورقِ او (که از روزنه ظاهر بود) بندوق سرراست کرده انداختند - و فرمودند که عجالة الوقت
ـقام ترا از بندوقِ او میگیریم - انداختنِ همان بود و ازان روزنه گذشته باو رسیدن همان - اگرچه
اینوقت بیقین نه پیوست (که آن بندوق بآن بندوقچي رسید) لیکن از طرزِ فروهشتنِ بندوق
یدن بصاحبِ او قیاس میکردند - و بعد ازکاوشِ احوال بظهور پیوست که بندوقِ پادشاهي
آن مُدبر را ساخته بود - و آن بندوقچي اسمٰعیل نام سردارِ بندوقچیان بود - و باقبالِ روز افزون
لِ آن مورچل ازین کارنامهٔ پادشاهي آسودند - و همچنین همواره آنحضرت بسیارے از نامداران
صاررا از پاي انداخته بخراب‌آبادِ هلاکت مي‌فرستادند - و روزے در مورچلِ جانبِ چیتوري
که کوچهٔ ایست نزدیک بقلعه) بنفسِ مقدّس آمده اهتمامِ اتمامِ کار داشتند - و در صحالّ
که بندوق و توپِ کلان مي‌آمد) آهسته آهسته میگذشتند - چون اعتمادِ کلّي بر محافظت
معاونتِ ایزدي بود غبارِ اندیشه بخاطرِ اقدس راه نمي‌یافت - ناگاه توپے بزرگ نزدیک آنحضرت
ـاد که بآن توپ بیست کس از مجاهدانِ صفوفِ اقبال بشهادت رسیدند - روزے بندوقے بجان عالم
که نزدیک آنحضرت ایستاده بود) رسید - و از جیبهٔ[(۳)] او گذشته چون بجامهٔ پایان رسید بصیانتِ
لهي از رطوبتِ عرق سرد شد - و موجبِ تقویتِ بواطنِ اربابِ جهاد گشت - و روزے بندوق
بمظفّرخان رسید - و بخیر انجامید - و درین شغلِ دولت‌پیرای بسیارے ازامثالِ این حمایاتِ دادار
جهان بظهور آمد که باعثِ هدایتِ ساده‌لوحانِ انجمنِ ظاهر شد - و سرمایهٔ مزیدِ عقیدتِ
اصحابِ اخلاص گشت ٭

چون همّتِ عالي مفتاحِ معاقدِ مقصود و مصباحِ مکامنِ تقدیراست علی‌الخصوص
رگاه چنین صاحبِ اقبال دل در کارے دشوار بندد هرچند از اندیشهٔ اهلِ روزگار بیرون باشد
یامنِ بدائعِ قضا و قدر آن‌کار بآساني برآید - ازانجمله بمقتضای همّتِ والای شاهنشاهي (که
جمانِ تائیدِ ازلي مست) کارِ ساباط باهتمامِ راجه تودرمل و قاسم خان میربرّ و بحر بخوبتریں وجه
مام یافت - و بربالای ساباط منازل و مواقفِ دلگشا ساخته شد - آنحضرت بیش از اتمامِ آن
شب و یک روز در همانجا بوده بتوجّهاتِ عالي اهتمام میفرمودند - و مجاهدانِ اقبال‌مند
ـبر قلعه‌کشائي بسته دیوارِ قلعه را ویران میکردند - و ازانجانب نیز دلیران دلاوریها مي‌نمودند
حضرت بنفسِ مقدّس[(۴)] دل در پیکار بسته دادِ بندوق‌اندازي مي‌دادند - و بنشیمنِ سطحِ ساباط

(۱) در[چند نسخه] جیبه جامهٔ او (۳) نسخهٔ [ج] نفیس - و نسخهٔ [ط] نفوس مقدس ٭

قریب چهل کس (که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند) خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت - و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این سهاد چنین از هم گذشتند - و از جانب مخالف بآتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند - و چون بدیگر مبارزان نبرد آرای[۲] این سانحه معلوم شد خود را بسا در زد و گیر گشادند - و مخالفان تیره رای از یکطرف جان می‌سپردند - و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند - تا آنکه در اندک فرصتی دیوارے عریض بهمان ارتفاع برآوردند - و در همین در مورچل آصف خان نقب افروختند - آتش خوب درنگرفت - و از مخالفان تا سی کس بعدم فروشد و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید امّا کارے هم نتوانستند از پیش برد - هرچند جز آن بود (که قلعه‌نشینان ادبار چشم عبرت گشوده توسّل بعجز و زاری نمایند) لیکن [چون در لشکر اقبال امرے (که بظاهر سرمایهٔ شماتت کوتاه بینان تواند شد) بوجود آمده بود] این معنی دستاویز نخوت و استکبار ساختند - و همّت خسروانی این‌را باعث مزید توجّه دانسته بیش از پیشتر توجّه فرمود - این طبقه اگرچه درنفس امر باجل خود فروشدند و پیمانهٔ هستی این گروه پُر شده بود امّا پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادت ایشان افزود - اگرچه اهل قلعه شماتتها بظهور آوردند امّا توجّه حضرت شاهنشاهی (که در گرفتن آن قلعه نه بتدبیر و تدریج بود) اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را هدایتی شد - که تیزدستی در امثال این امور بر نتابد - صبر و سرانجامی باید - چه مضبوطی آن کوه والا یکطرف - و محکمی قلعه یک‌جانب - و آذوق بکسر و مردان جنگی جدا - رای شاهنشاهی بانتظام مهامّ ساباط (که بهترین روشهای قلعه‌گیری ست) قرار گرفت - و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت - و آنحضرت بارها بساباط و نزدیک بقلعه شتافته بندوق‌اندازی فرمودے - و نمایان نمایان زدے - ازانجمله روزے آن شیر بیشهٔ عظمت گرد حصار میگشت - چون نزد مورچل اکهوته عبور اقدس افتاد غازیان نصرت‌اعتصام پناهها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند - آنحضرت در پناه دیوارے ایستاده از روزنهای دیوار بندوق‌اندازی میفرمودند - و ملازمان عتبهٔ دولت کمر خدمت بسته شرف حضور داشتند - و بدر وازه جلال خان ایستاده بود - و سپر[۳] خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه میکرد و فدائیان درگاه (که درین مورچل اهتمام داشتند) از قدر اندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه (که در مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود) شکوه میکردند - که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانده است - ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر[۴] جلال خان را پیش نظر داشته بندوق انداخت

(۲) در [چند نسخه] آزمای (۳) در [بعض نسخه] سرخون را (۴) نسخهٔ [ع] نیست ؞

کوشیدند - و از دیگر طرف نقبچیان فولادچنگ کار پیش برده از دو جا نقب را بپای حصار رسیدند - و از قلعه دو جا را متّصل باهم مجوّف ساختند - در یک مجوّفه صدوبیست من باروی تفنگ انداخته بودند - و در مجوّفهٔ دیگر هشتاد من - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که مجاهدانِ خدمت‌گزین و بهادرانِ کارطلب مسلّح و مکمّل مترصّد بایستند - که (چون آتش دهند - و دیوار از هم پاشد) تیز دستي نموده قلعه را بتصرّف درآرند - روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهي موافقِ چهارشنبه پانزدهمِ جمادی‌الاخری باروتها را آتش دادند - آن برج از بنیاد کنده با تمامیِ سپاهِ آن سیه‌بختان (که بر سرِ آن بجنگ سرگرم بودند) هوا گرفته متفرّق الاشیا شد - و فتیلهٔ مجوّفهٔ دوم آتش نگرفته بود که افواجِ ظفرپناه دیوارِ قلعه را پراگنده دیده تشخیص و ملاحظه از پیش رو برو گرفته بر منفذِ آن دویدند که خود را اندرون اندازند - بیکبار مجوّفهٔ دوم نیز آتش درگرفت - و آن فوجِ سعادت پیوند (که روی بدرآمدنِ قلعه داشت) روبه از مخالفانِ تبه رای (که آمادهٔ مدافعه بودند) همه یکبارگي دران صدمات در آمدند تند بادِ حادثه تفرقه در جمعیّت‌آبادِ ارواح و ابدانِ شان افتاد - و سررشتهٔ انتظامِ اعضا یکدیگر گسیخته روی در پراگندگي آورد - و سنگها بفرسنگها رفت - و آوازِ این قلعِ عنیف تا به پنجاه کروه و بیشتر رسیده موجبِ تعجّبِ مستمعان شد - و منشای این خطا آن بود که راهِ فتیلهٔ این دو جای مجوّف یکی ساخته از یکجا آتش‌دادن قرار داده بودند - و همچنان کردند - یکی دیرتر آتش خورده بهادرانِ نبرد سررشتهٔ ملاحظه از دست داده تاختند - و پیشتر ازان (چون حقیقتِ مهیّا شدنِ نقب بمسامعِ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهي رسید) برزبانِ اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادنِ هر دو تا ساخته شود - مبادا فتیله بیکی دیرتر رسد - و آسیبی روی نماید - و همین قضیّهٔ مقبله را بچشمِ دوربین دیده بودند - کهیرخان و سایرِ متصدّیانِ این مهم اندیشیدهٔ خود را تصویر کردند - و بسرعت از یکجا بدو محل آتش دویده - لیکن در وقتِ کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سودمند نیامد - و روی‌داد آنچه روی داد - قریبِ دویست کس از لشکرِ منصور عروج بملکِ تقدّس کردند - ازانجمله صد کس نامي بوده باشند - و ازین صدکس نزدیکِ بیست کس پادشاه شناس از نامورانِ این مردم سیّد جمال‌الدّین[۲] پسرِ سیّد احمد از ساداتِ بارهه بود - که از منظورانِ عاطفتِ اثرِ آنحضرت امتیاز داشت - دیگر میرک بهادر و محمّد صالح پسرِ میرک خان کولابي از رعنفوانِ جواني در جرأت شعلهٔ آتش بود - دیگر حیاتِ سلطان و شاه‌علي ایشک‌آقا و یزدان قلي بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادرانِ شیر بیگ یساولِ باشي و میرک بهادر - و جمعی

(۲) نسخهٔ [ب ح] جلال الدین (۳) نسخهٔ [ز] که از

قلعه‌را از ته برج و دیوار مجوّف سازند - و پُرداروی تفنگ ساخته آتش درزنند - و برج و دیوا
بر بادِ هوا دادهٔ مردانِ کارطلب درآیند - و از یک‌طرف به ثباتِ تدبیر اساسِ ساباط ن
فرمانِ پذیرانِ بارگاهِ سلطنت باین دو امرِ بدیع کمرِ همّت بستند - اگرچه مورچل بسیار
(چنانچه دورِ آن را غازیانِ عقیدتمند جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند) لی
سه مورچل عمده بود - اوّل مورچلِ خاصهٔ حضرتِ شاهنشاهی که محاذیِ دروازهٔ لاکهوته ب
و صاحبِ اهتمامانِ این‌مورچل حسن‌خان چغتا و رای پتّرداس و قاضی‌علی بغدادی و اختیارخ
فوجدار و کبیرخان بودند - و نقّابانِ خارا تراش ازین طرف بازوی همّت بنقب قوی ساخة
و مورچلِ دیگر بکاردانیِ شجاعت‌خان و راجه تودرمل و قاسم‌خان میربرّ و بحر مقرّر بود - و
مورچل از یک تیرانداز مسافت درعینِ بارندگی از کمرِ کوه (که قلعه بر قلّهٔ آن بود) اسا
ساباط نهادند - و مورچلِ سیوم بعهدهٔ اهتمامِ خواجه عبدالمجید آصف‌خان و وزیرخان و جمعی د
از بهادرانِ سعادت‌منش نامزد بود - و (چون درآوردنِ دیگهای بزرگ از محالّ خود کار بطول میکش
دیگیِ بزرگ[۲] (که نیم من غلولهٔ او بود) بحضورِ اشرف ریختند - چون [اهلِ قلعه بران حال (که ه
در وهم و خیالِ ایشان نگذشته‌بود) مطّلع شدند] دردِ حیرت در دماغِ آشفتهٔ ایشان پیچید - و دانس
که اساسِ استیصالِ ایشان است - که روزبروز سامان می‌پذیرد - بناچار دست در حیله و تزویر زد
دفعهٔ سانگا سلاحدار و مرتبهٔ صاحب‌خان را فرستادهٔ آئینِ تضرّع و زاری پیش گرفتند - که خود
در سلکِ فرمان‌بردارانِ درگاهِ معلّی دانسته پیشکشِ هرساله قرار میدهیم - بعضی اولیای دولت ر
این‌سخن مستحسن آمدهٔ بعرضِ اقدس رسانیدند - و باین قرارداد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند
لیکن غیرتِ سلطنت قبولِ این‌معنی نفرموده خلاصی‌را منحصر در آمدنِ رانا ساخت - هرچند
(بزرگانِ اردوی معلّی از تردّدِ دایمی بتنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند
فایده‌مند نیفتاد - و آن بد نهادان قدرِ دولتِ ملازمت ندانسته با تمامیِ اسیرانِ سجنِ قلعه بر با
برج و بارهٔ جمع شدهٔ هنگامهٔ نبرد گرم ساختند - توپچیانِ چابکدست در میانِ ایشان فراوان بود
همواره بر سرِ گلکاران و مزدوران تیرباران میکردند - و کارگذارانِ سپرها از چرمِ خام تعبیهٔ پنداه ب
در ساختنِ ساباط تیزدستی و پخته‌کاری می‌نمودند - و با این‌همه احتیاط هرروز قریبِ دوبیست
بخاکِ فنا می‌افتاد - روزبروز ساباط پیش می‌بردند - و نقب سرانجام میدادند - و فعلهٔ و
این اساسِ نصرت را نقودِ انعام در دامنِ امّید میریختند - و زر و سیم خاک‌بها شده بود - و از دوط
بطوریکه توپ کار نکند دیوارِ گلینِ عریضِ مارپیچ برآوردهٔ برای هلاکِ آن افاعیِ منشانِ عقارب سر

(۲) نسخهٔ [ح] خرد •

صمعی از اورا بر شهر رام پور تعین فرمودند - و او رفته آنرا بعلیه ...
نشاهي گشت - و چون رانا را بجانب آدیپور و کوملیز[2] نشان میدادند ... را
شکرے گران بدستگیر کردن او فرستادند - حسین قلي‌خان بشهر آدیپور (که دار ... رانا بود)
ده بقتل و نهب دمار از روزگار گردن‌کشان برآورد - و هرجا انبوهے از متمردان ... نواحی
پور و کوهستان کوملیز شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش‌بار سوخت - و غنیمت فراوان ... آورد
ر جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود - چون اران کم گشتهٔ تیهٔ ادبار نام و نشانی ...
جب حکم معلّی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد •

و دربنولا (که موکب والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت) بمسامع[3] عزّ و جلال رسید که اعتماد خان
تي از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدونگر پور[4] آمده - و مقارن آن حال عرضداشت
اد خان با پیشکشهای لایق بپایهٔ سریر اعلی رسید - ازانجمله فیل دریائي بود که گوشهای دراز مفرط
ت - و حرکات عجیب ازو سر میزد - حضرت شاهنشاهي آینهارا بنوازش تلقي فرموده
ن‌خان خرانچي را بامنشور استمالت همراه آن‌جماعت ساخته رخصت دادند - و دربنوقت
سعادت راهبري نکرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد - و حسن خان در دارالخلافهٔ آگره
نجرات رسیده بزمین‌بوس سعادت‌پذیر شد •

چون [عزیمت خسرواني در گرفتن آن قلعه (که در رفعت و استحکام انگشت‌نمای
در بینان است) بیشتر شد] بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه بے‌جلوي بآن قلعهٔ آسماني‌شکوه
سیده مي‌تاختند - و داد دلیري و دلاوري میدادند - چون خان عالم و عادل خان - لیکن همان‌طور
که زمینیان را دست بآسمانیان نمیرسد) سود مند نمي‌آمد - و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام
مران تیز جلورا منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند - بلکه داخل تهوّر است
رباب دانش آنرا از اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه مي‌شمارند - لیکن این مردم
ه مغلوب تهوّر بودند) گوش بر نصائح خرد افزای نکرده[5] پیوسته بر گرد قلعه میدویدند
یارے از مردان نبرد گلگونهٔ زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند - و بسیارے درین انجمن
آزمائي جام خوشگوار شهادت میکشیدند - چه تیر و تفنگ (که این صفدران مي‌انداختند)
باره و کنگره خراشیده میگذشت - و آنچه ازان سوء بختان مي‌آمد باسپ و مردم مي‌رسید
ے ساخته نمیشد - بنابران حکم معلّی شرف نفاذ یافت که جاهاي مناسب اندیشیده

) نسخهٔ [ح] کوملیر (٣) نسخهٔ [ا] بمسامع علیه رسید (٤) نسخهٔ [ح] بقونکر پور - و در
ي نسخه] بدونکر پور (٥) نسخهٔ [د] نداشته •

منصوره کمتر همراه بود) سرّتائید الٰهي دریافته و بجنود معنوي اکتفا نموده بچکتر [illegible]
که شاید رانا کمیِ عساکرِ اقبال شنیده از شعابِ جبال بیرون آید - و کارِ او بآساني ساخته
و آن سیه بخت چون دانسته بود (که از اسباب قلعه گیري همراهِ موکبِ معلّی کمتر است
(بخیالِ آنکه پرتوِ توجّهِ مقدّس بتسخیرِ تلاع نخواهد تافت) برین خیالِ فاسد اساس نه
قلعهٔ چیتور را (که بگمانِ کوتاه بینان کمندِ استیلا بکنگرهٔ رفعتِ او نتواند رسید) مضبوط ساخته آذو
چند ساله ترتیب داد - و پنج هزار راجپوتِ شجاعت سرشت را از ناموران ناموس پرس
دران قلعه گذاشت - و اطراف و نواحي را ویران کرد - تا آنکه گیاه در صحرا نماند - و خود را به‌تنگنا
کوهستان کشید - چون موکبِ معلّی بنواحیِ قلعهٔ چیتور نزولِ اقبال فرمود رای جهان گش
دربین[۲] (که سر بدنبالِ آن خون‌گرفته نهند - و بکوهستان قلب درآیند) صلاحِ دولت ندیده با
اقبال تسخیرِ قلعهٔ چیتور را (که اساسِ قوّت و مدارِ دولتِ او بود) پیش‌نهادِ همّتِ والا ساخ
و روزِ آبان دهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ روزِ پنجشنبه نوزدهمِ ربیع‌الآخر بحدودِ قلعه رسیده سرادق
نصرت نصب فرمودند - و درین وقت شدّتِ عواصف و ریاح و صدماتِ بوارق و صواعق زم
و زمان را متزلزل ساخته بود - و غریوِ ابر و رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته - و ب
از ساعتی هوا صاف شد - و عالم انکشاف یافت - و قلعه از دور نمودار گشت ● ● شعر ~

یکی قلعه بر روی آن کوهسار ● برآورده سر تا بچرخِ چهـــار
برو مرغِ اندیشه را راه نی ● کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گیتي گشای بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانی ارتفاع و حصولِ موادّ تضییقِ متحصّنان قرار گرفت
بنا برین اندیشهٔ بلند روزِ دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامنِ کوه (که
این قلعهٔ والا شکوه بر قلّهٔ آن اساس یافته) نزولِ اجلال فرمودند - و با چندے از مقرّبانِ بساطِ عز
سوارِ دولت شده دورهٔ کوه را بنظرِ بلند بین (که ادوارِ افلاک را احاطه نموده) نظّارگی گشت
و اربابِ مساحت (که همیشه در رکابِ نصرت‌اعتصام مي‌باشند) آنرا زیاده از دو کروه پیمود
و از مابینِ کوه (که آمد و شدِ خلائق میشد) به پنج کروه میکشید - توجّه بتسخیرِ آن گماشت
بخشیانِ عظام را حکم بر تقسیمِ مورچلها فرمودند - جمعی (که در رکابِ دولت رسیده بودند
بمورچلهای خود فرود آمدند - و از عساکرِ اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلی جدا مي‌یافت[۳]
و بدین اسلوب در مدّتِ یک ماه تمامیِ دورِ قلعه را جنودِ نصرت فروگرفت - و در همین هنگام بر
از آمرا را بنهب و غارتِ ولایتِ او و تادیب و تنبیهِ سرکشانِ آنحدود [illegible] ساختند - آصف خا

(۲) در [اکثر نسخه] ازین که (۳) نسخهٔ [ط ی] مي‌ساخت ●

ـمت عالي فرموده متوجّهِ تنبیه و تادیبِ رانا [illegible]

ملکِ مالوه ساخته عرصهٔ آنرا از غبارِ بغي و عنادِ [illegible]

ـهٔ این‌خدمت بنامِ شهاب‌الدّین احمدخان افتاد - شاه [illegible]

ـستاني و امثالِ ایشان‌را در صوبهٔ مالوه جایگیر کرده سامانِ [illegible]

ـجوع داشتند - و این‌مردم از حوالیِ قلعهٔ کاگرون رخصت [illegible]

ـجولانِ همّت شتافته تا حواليِ اُجین عنان‌کشِ عزیمت [illegible]

ـهٔ عساکرِ فیروزي‌مند بآن‌حدود آید) فرار اختیار نموده [illegible]

در وقتی (که خبرِ نهضتِ موکبِ عالي باینشان رسید [illegible] (۲)

ـ مي آید) الغ میرزا (که برادرِ مهین بود - و سرِ تجبّرش [illegible]

ـزا و محمّد حسین میرزا (که در اُجین بودند) رفت - [illegible]

ـش نمایند - و (چون بآن شوربختان خبرِ وصولِ موکب [illegible]

ـهٔ سراسیمگي درآمده روی بمندو آوردند - و درانجا الغ میرزا [illegible]

ـی کرد - و دیگر برادران طاقتِ مقابله و مقاومت با عساکرِ منصور [illegible]

ـمِ ادبار بجانبِ گجرات فرار نمودند - و بچنگیزخان [که [illegible] گجراتي بود

بعد از واقعهٔ محمود دستِ استیلا بر بعضی از قلاعِ گجرات ([illegible]) یافته

حکومت‌راني میکرد] متوسّل شدند - و آنجا هم سلوکِ [illegible] تفرقه بودند

آنکه بعد از فتحِ گجرات خاکِ هلاکت بر فرقِ خود [illegible] این کارنامهٔ اقبال

[illegible] خود نگارش خواهدیافت - و بالجمله انواعِ [illegible] سیه روزگاران

[illegible] بجایگیرهای خود رحلِ اقامت انداختند - [illegible] مقتضيِ ادبار

[illegible] و آوارگي [illegible] از ممالکِ محروسه [illegible]

[illegible]

[illegible] توقّف افتاد)

[illegible] قلعهٔ ماندل را

[illegible] اقبالِ

[illegible] از عساکرِ

[illegible]

چه گویم آنکه ز گنجینهای انعامش • سفید و سرخ چه اندوختم بهمیانی
چه گویم آنکه زلطفش چه‌طرف بربستم • ز هرچه لازمهٔ خانی‌ست و ترخانی
دو دولت از درِ اقبال تا بمن رو کرد • کشید طالعِ انکیسیم بلجیسانی
یکی معلّمیِ شاهزادهای عظام • که برنهالِ ادب میکنند اغصانی
نخست حضرتِ سلطان سلیم دریادل • که جلوهٔ خردش موجه ایست عمّانی
دگر طرازِ پرندِ امید شاه مراد • که دامنِ فلکش میکند گریبانی
دگر جهانِ ادب دانیال کز شفقت • کواکبِ شرفش میکنند اخوانی
ولی ز روی حقیقت به نزدِ شان بودم • چو پیشِ پیرِ ادب کودکِ دبستانی
زهی فلک‌منشان کز کمالِ عقل کنند • در انتظامِ جهان با سپهر اقرانی
بلوحِ عقل کسی‌را که چشمِ دل باز است • خطاست دیده بسوی حروف بستانی
چرا بجای سویدا نهد سوادِ مداد • دلی که از لمعاتِ هدا ست لمعانی
درم سجودِ ارادت که از میامنِ آن • بانحطاط کشیدم قوای حیوانی
بآسمانِ کرم هر یکی ازان در شرف • بفرقِ طالعِ من منّتی ست مفتانی
جهان‌پناه شها آفتاب قدر مها • که جانِ عالمی امروز و عالمِ جانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را • همین نه‌جانی وجانی که جانِ جانانی
بفرِّ بخت و شکوهِ نهاد و رفعتِ قدر • زهرچه عقل بسنجد هزار چندانی
بروزِ عیدِ ظهورِ ولادتت زیبد • که بُختیانِ فلک را کنند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا • ز آفتاب چه آید بجز درخشانی
زمامِ دولت آنکس که بارِ محمل بست • بفرقِ منّت بار آردش پشیمانی
گران نیاید اگر بر مسامعِ اجلال • حدیثِ تازه کنم با وثوقِ ایمانی
بآن‌خدای که در ذاتِ شاه تعبیه کرد • لطافتِ مَلَکی با کمالِ انسانی
بآسمان که ز روی ارادتِ حرکت • حکیمِ تیز نظر گیردش بحیوانی
بارتسامِ کواکب ز ثابت و سیّار • همه به بحرِ فلک قطرهای امکانی
بانتظامِ عناصر که بر صحیفهٔ کون • همی‌کنند بنظمِ وجودِ ارکانی
باجتماعِ موالید کز تقلّبِ حال • همی‌کنند بهم انتزاعِ ولدانی
بهیکلِ تنِ آدم که عالمی ست صغیر • کزان حواس و قُوی را رسید بُلدانی
بکسوتِ نفسِ صادقان که ننمودند • بعهدِ روزِ ازل تا درخت پیمانی

بجرم کلب فروماندهٔ درنگ و درحرص • بخاک ریخته صد آبرو ز بی‌نانی
بچشم خیره سیه کار نقش مطرودی • بنفس تیره گل اندود چاه خذلانی
بچارسوی ملامت که خاک دهر برو • اسیر بیع و شرای متاع خسرانی
گهی درشت‌ادائی ز لب برون کرده • که لفظ برتن معنی نموده خفتانی
گهی خیال خنک برده در عبارت گرم • چو آب سرد بگرمابهٔ زمستانی
تراش کرده خزف ریزهای خام برو (٢) • نهاده قیمت فیروزهٔ بدخشانی
چنان درشت که هرگز بدل نه‌پیوندد • حدیث شان بسریشم اگر بچسپانی
چو ریگ خاک نشان همچنان برآید خشک • بهفت دریا گر نظم شان بجنبانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر • که در شمار نیاید متاع قاآنی
سواد نسخهٔ گفتار شان بچشم خیال • سیه گلیمی خر سیرتان ملتانی
بکلک آهن فی‌نی بخامهٔ الماس • کشیده بر ورق حق خطوط بطلانی
دلی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید • ز خیزران طلبد الهای نعمانی
بروی شان در گلزار بسته به کین قوم • بخاک ریخته گلها ز چاک دامانی
چو کس نماند بعالم من آنکسم امروز • که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
غریب ملک معانی درین رباط منم • ز کاروان سخن با تمام سامانی
کنون کلید سخن آسمان سپرد بمن • ز دل گشایش و از من کلید جنبانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را • معانیم همه حوری کنند و غلمانی
نگاهداشته صورت نگار لوح و قلم • زبان کلک مرا از صریر بهتانی
حدیث من بشهنشاه بنده‌پرور بود • چو با خدای کلام کلیم عمرانی
بگفت خیز (٣) و علم از قلم بکش کامروز • مسلم است ترا کشور سخن‌دانی
زبان بنکته بجنبان که در بدائع نظم • فرودتی بتو ارزانی است و حسانی
چه جادوئیست برشح رشاشهٔ قلمت • که رنگ میبرد از کارنامهٔ مانی
رسید حکم که از نکته‌سنجی شعرا • بعرض ما برسان آنقدر که بتوانی
زبان‌وری که دگر با تو در سخن پیچد • سزد بدست ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آنکه بزرین لباس دارائی • بزر گرفت سراپای من ز عریانی
چه گویم آنکه چو از خاک برکشید مرا • سرم بلند شد از بادپای چوگانی

(٢) نسخهٔ [د] ور برو

[illegible]

بگونه گونه تفقّد شهنشهم بنواخت • که پایه پایه فرود آمدم ز [illegible]
زبان بپرسش من برگشود کای طوطی • ریاض نطق ترا از که بود [illegible]
سواد شهر خیال ترا که داد ضیا • اساس نظم بلند ترا که شد بانی
پس از ادای زمین‌بوس بندگی گفتم • که ای سپهر مطیعت بامر [illegible]
امان عهد تو (۲) استاد مهربان منست • که لوح ابجد آداب او ست طولانی
وگر سبب طلبی اوستاد من پدر است • چه حق که نیست بمن زان بزرگ خاقانی
زبان بذوق سخن تا مرا بجنبیده است • بنعمت پدرم بوده تیز دندانی
زمبدأ مرض جهل تا نقاهت طبع • بدردهای درونم نموده درمانی
دگر بگفت کزین ناظمان معنی‌سنج • به پلّه که نهادند جنس رجحانی
کدام پی بره راست برده‌است ز نظم • که نیست در قدمش خطرهای (۳) حرمانی
کدام راه‌نورد است ملک معنی را • که بینیش متحیّر به تیه هیمانی
بعرض شاه رساندم که ای پناه سخن • حدیث طایفهٔ شعر نیست پایانی
سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند • که سرزد از لب شان نکته‌های امعانی
همه حکیم مزاجان پاک‌دل بودند • وجود داده طهارت ز لوث عصیانی
کشیده نقش حقائق بدور اندیشی • نموده درک دقائق به تیز اذهانی
همه بمشهد جان حاضر و بتن غایب • همه بذات خدا باقی و ز خود فانی
علی‌الخصوص سخن‌آفرین خطّهٔ طوس • که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی
قیاس کار ز شهنامه‌اش بگیر که نیست • بزور بازوی او رستم سجستانی
درو جزاین نتوان یافت هیچ نقص که بود • بروزگار غلامان نوح سامانی
اگر بدور شهنشاه نکته‌دان بودی • به تیرگی نشدی روز او شبستانی
دگر قدح‌کش غزنی که میدهد جان را • شراب معرفتش نشئه‌های (۴) ادمانی
مپرس ازان چمن‌آرای گلشن معنی • که در حدیقهٔ او نقطه کرده رمّانی
حدیقه‌ایست ملوّن که گر بود امکان • بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی
سزا بود بسویدای دل رقم کردن • لطیفه‌های حقائق‌نگار شروانی
نثارهٔ سخنش تحفة العراقین است • سزد که دست بدستش چوگل بگردانی

---

(۲) در [بعضے نسخه] زمان (۳) نسخهٔ [د ح] خطرهای (۴) نسخهٔ [ب] اذهانی - و ن
[ط] یزدانی •

چو نوح گشتم طوفان‌نوردِ دریائی • چو خضر بودم تنهـا روِ بیابانی
ز فرطِ شوق چنان می‌شتافتم که مگر • شدم چو روحِ مجرّد ز ثقلِ جسمانی
روان چو شخصِ تمنّا بشاهراهِ ادب • ز پای دل گسلانیده بندِ کسلانی
درینکه تا بچه صورت قرار گیرد کار • همه تصوّر و تصدیقِ من هیولانی
بنوکِ خامهٔ اندیشه ام دران ره یافت • نسیمِ مدحِ شهنشه طرازِ سحبانی (۲)
سوادِ موکبش از دور ناگهان بنمود • که گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی
خبر ببارگهِ شهریار شد کایفـک • رسید بر درِ فردوس مرغِ بستانی
خطاب شد که تلطّف‌کنان رسانندش (۳) • بآسمانِ سعادت ز تیـهِ ظلمانی
کشید قایدِ دولت زمامِ طبعِ من • بسوی بارگـهِ حضرتِ جهانبانی
نخست بوسه زدم خاکِ آستان یعنی • بچشمه‌سار رساندم شفاهِ عطشانی
جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین ماندم • همین نه با وضوی‌تن بغسلِ روحانی
چه گویم از درِ دولت‌سرای اقبالش • نمونهٔ عجب از بارگاهِ یزدانی
نه بارگه جهانے که بود در شهرش • متاعِ لطف و عنایت بصد فراوانی
مجاورانِ حواشیِ آن رفیـع مقام • بهاکنانِ سماوات کرده جیرانـی
ز اهلِ دانش و بینش ستاده گرد بگرد • نشسته خسروِ والا به تختِ یونانی
فروغ بخشِ شبستانِ هند اکبرشاه • چراغِ بارگـهِ دولتِ تمـرخانی
تبارک الله ازان مُلک کز لطافتِ طبع • درخت و خاک درو کرده عودی و ریحانی (۴)
اشاره رفت که در پیشگاهِ مجلسِ انس • شگفته‌دل بنشینی و شوق بنشانی
به پیشِ پایهٔ اورنگِ شاه بنشستم • زبانِ ناطقه لبریز از ثنا خوانی
فشاند گوهرِ احسنت بر سرِ سخنم • سخنورانِ چه عراقی و چه خراسانی
یکی ز روی تحیّر که کیست این ساحر (۵) • که میکند سخنش لؤلؤی و مرجانی
یکی براهِ تعجّب که این شگرف گهر • پدید شد ز کدامین سحابِ نیسانی
کدام مرغِ نواگر بتازگی برخاست • که تازه کرد صفیرِ هزار دستانی
زبانِ پست‌خیالان دراز شد بر من • که داشت کلکِ ضمیرم بلند بنیانی
طراوتِ نفس از گرمیِ جواب نرفت (۶) • که بود بر لبِ فیضی زلالِ فیضانی

) در [اکثر نسخه] سبحانی (۳) نسخهٔ [ا] بیارندش ـ و نسخهٔ [ب] بپاریش ـ و نسخهٔ [ه و]
دش (۴) نسخهٔ [ب] کانی (۵) نسخهٔ [د] شاعر (۶) در [چند نسخه] برفت ٭

کدام رو برباضی که از ریاضت آن • شوم دقیقه شناس سپهر گردانـــی
چراست گنبد پنجم سریر بهرامی • چراست منظر هفتم رواق کیوانـــی
گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظـــم • زلفظ و معنی پر کفّتین میزانـــی
دماغ طبع معطّر بعطر فردوسی • صماخ فهم مشرّف بصیت خاقانی
گهی تامّل انشای نثر رفتـــه فرو • بمغز جان زده گلدستهٔ گلستانـــی
گهی بفکر معمّا باین گمان که مگـــر • کند بجوهر اولاد طبع سوهانـــی
زبان پُر از سخن معرفت ولی یکدم • سرم تهی نه ز ماخولیای پنهانی
نمود جلد مرا عقل زهد طیفوری • نهاد مغز مرا داغ عشق صنعانی
نظر طلایه فرست جناح مجنونـــی • خرد مقدّمه ساز قیاس برهانی
بوارق نظـــر عشق در ورق سوزی • نسائم گل دانش بصفحه گردانی
ز جان چه گویم یک جان و صد گرفتاری • ز دل چه لافم یک عشق و صد پریشانی
خلید در جگرم همچو موی شیر همان • که گرد چشم غزالان کنند مژگانی
پدر که دیر بماناد ظلّ عاطفتش • نمیگذاشت مرا از سر سبق خوانی
دران مقام که از اهتمام تربیتش • چو او شوم مگر از عالمان ربّانـــی
نصیحتش همه کای ناشنای صبح وجود • بگیر لقمهٔ حکمت ز خوان لقمانی
مکن هوای پری پیکران حسن مباد • ز بازوی تو بروید جناح شیطانی
خوی از جبین مفشان دمبدم کزین سیلاب • بنای پنبه در(۲) آتش کشد بویرانی
چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا • جفا مکش که اید ز شیشه سفدانی
ز عشق هند نژادان دل ترا چه گشاد • کلید کعبه مجوی(۳) از صلیب رهبانی
میان عقل و جنون بود سیوم القصّه • که بود دانشم آمیخته بنادانـــی
ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری • سماع صیت قدوم برید سلطانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن • دلم برست ز اندیشهای نادانی
تبارک الله ازلی جذبهٔ که روح مرا • ز سنگلاخ غم افکنده بر لب آسانی
بسوخت اینهمه خار و خس هوا و هوس • به نیم لامعهٔ بارقات سبحانـــی
شدم سوار سبک گام توسن چالاک • که کرده از سر دانش سپهر جولانی

---

(۲) نسخهٔ [د] ز آتش . و در [بعضی نسخه] پنبه و آتش . و گمان برم که بمعنی پنبه الخ باشد (۳
[اکثر نسخه] بجوئی صلیب .

[illegible]

بسیارے از هم پیشها بوسیلهٔ آن گروهِ انبوه از ثروتمندانِ صورت حسد برده افتراها کردے - و شور اندوختنی - و از فنونِ دریافتِ شهریارِ حقیقت‌پژوه در کوِ ناکامی فرو شدے) املا خاه باختلاط نیک‌اندیشانِ بارگاهِ تعلّق مایل نشدے - و در چارهٔ این‌کار راهِ اسباب نرفتی ●

درینولا (که خدیوِ جهان بتسخیرِ چیتور عزیمت داشت) ذکرِ نور افزائی[۲] چراغِ بینش اشرفِ برادران بمسامعِ همایون رسید - اشارتِ عالی باحضارِ آن‌گلدستهٔ هنرمندی شد - طَ از بد نهادانِ کوته‌اندیش برحقیقتِ حال آگاهی نیافته این طلبِ عاطفت‌را بعنوانِ مطالبهٔ مؤ را نموده یرلیغِ مُطاع بحاکمِ دارالخلافه ارسال داشتند - شبِ آبان دهِ مهرماهِ الٰهی موا شبِ چهار شنبه بیستم[۳] ربیع‌الاوّل (برخے ازان نیلی‌قبا سپهری شده بود - و آن دیده ور بتماشا نوخاستگانِ بزمِ چمن تشریف برده) جمعے از تُرکان آمده حوالیِ منزل‌گاهِ ما را قبل کر و همانا طایفهٔ از بدگوهرانِ فرومایه (که تفسیده دلانِ ریگستانِ حسد اند) ضمیمهٔ خباثت ش آن عوانِ[۴] نادان را بران داشته‌باشند - که شیخ فرزندِ خود را پنهان خواهد ساخت - و در فرستِ معذرت خواهد جست - و همگی اندیشهٔ این فرومایگان آنکه زمانے آزار برسد - چون معلوم و از حقیقتِ کار آگهی آمد حیرت افزود - و از دیر حاضر شدنِ آن فیض‌پذیرِ مایدهٔ فیّاضِ علی‌الاط نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت‌افزائی صورتِ راستی گیرد - و رو به بے‌آزرمی آ درین اثنا آن برادرِ گرامی رسید - و شورش تسکین پذیرفت - و آن گروه غرقِ خجالت شدند چون ابوابِ مکاسب مسدود بود سرانجامِ سفر دشوار شد - و سعیِ تلامذه و اهلِ ارادت این‌دشوار نیز آسان گشت - و در همان دامنِ شب سنگِ تفرقه افتاد - منسوبانِ این دودمان عموماً و خصوصاً در گردابِ غم فرو شدند - بدلدهیِ آن رموزدانِ آفرینش چارهٔ ناشکیبائی دست داد - فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطرِ من بمقتضای نشأهٔ بشریّت از سخن‌سازانِ بدگوهر غبارآلود گشت ومگرنه خاطرِ حقیقت‌آمود شگفتگی دارد - و جز فرخندگی و نشاط چیزے ازین سانحه خ متفرّع و مترتّب نخواهد شد - عنقریب نویدِ سربلندی آید - و قفلِ شادمانی کشوده نخستین جرعهٔ دردے (که بکامِ این نادانِ[۵] محفلِ دانش رسید) این بود - و پس از سپهری روزے چند مژدهٔ غریب‌نوازیِ خسروِ آفاق رسید - و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست اف

---

(۲) یا (نور افزائیِ چراغِ بینشِ اشرفِ برادران) (۳) نسخهٔ [ه ع] نوزدهم (۴) نسخهٔ [ب] عوانانِ نادان را - و نسخهٔ [ه] آن عوانان را - بهر حال بر تقدیرِ افراد مراد ازان حاکمِ دارالخلافه است و بر تقدیرِ جمع ترکان (۵) در [بعضی نسخه] این نادانانِ محفلِ دانش - پس مراد ازان حاسد و سخن‌سازان باشند - و بر تقدیرِ افراد مولف مراد است ●

ل دوازدهم)
بور بهرست که قلعه خالي ست - پیش از نزولِ اجلال کسانِ سورجن حاکمِ قلعهٔ رنتنبهور
وحّش شده با رعایا خود را برکناره کشیده اند - حضرتِ شاهنشاهي خلوِّ قلعه را تفاؤل بر فتوحات
همه گرفته دو روز دران ساحتِ دلگشا نزولِ اجلال داشتند - و از نواحي و حوالي آذوقه بآن قلعه
مان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراستِ آن تعین فرمودند - و ازانجا بشش منزل قصبهٔ
ه را (که از مواضعِ محکمِ آنحدود است) مخیّمِ سرادقاتِ فتح ساختند - و حکومتِ آن قلعه
بت بشاه محمّد قندهاري مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند - و ازانجا بفتح و نصرت
مت نموده بظاهرِ قلعهٔ کاگرون نزول فرمودند ◦

و از سوانحِ آنکه نکته‌طرازِ حکمت‌اندوز سحرپردازِ بدائع‌نگار برادرِ سترگِ عنصري و معنوي
ابوالفیض فیضي از خلوتکدهٔ عزلت ببارگاهِ خدمتِ گیهان خدیو بلندي‌گرای آمد - و بفنونِ
طفِ شاهنشاهي اختصاص یافت - آن نوبادهٔ گلستانِ دانش پیوسته (در ملازمتِ قافله‌سالارِ
لِ ملکوت - فهلبند نگارستانِ کثرت در وحدت - پدرِ بزرگوار) تحصیلِ مراتبِ دانائي کرده
اندک فرصتي در دبستانِ حقیقت‌آموزِ او (که مجمعِ بحرینِ نظر و اشراق - و مرجعِ حکمت‌شناسانِ
لهِ علم و عمل است) بپایهٔ والای آگهي جلوهٔ ظهور فرموده - و از نتائجِ آن صحبت
نِ او بسحرکاریِ سخن‌طرازانِ (۳) نظم‌پردار گشایش یافته - و صیتِ کمالاتِ او جهانِ صورت را
چون عالمِ معني فرو گرفت - و ازانجا (که سجیهٔ (۴) قدسیِ والدِ بزرگوار آن بود که پای در دامنِ عزلت
کشیده در پاسِ انفاس همّت گماشتي - و بجهتِ پرده نشیني درسِ علومِ عقلي و نقلي گزیده
راهِ اختلاط بطبقاتِ مردم بسته داشتي) بیمامنِ نفسِ گیرای (۵) او در شهرستانِ باطنِ فرزندانِ
سعادت‌پیوند (۶) خواهشِ طبیعت و تماشای رنگینیِ این عالمِ ناپایدار آبروئي نداشت - و همگي
تِ گرامي به نفس‌پیرائي و دانش‌گزیني و آراستگیِ (۷) کردار گذشتي - و آن پیرِ نوراني (باآنکه
کاخِ مقدّسِ خدیوِ صورت و معني پی برده از اعتقادِ گزینانِ اخلاص‌گرای بود) گوهرِ یکتای
نت را ببازار نیاوردے - و با گران‌بهائیِ آن متاعِ گزین و گرم بازاریِ این جنسِ فاخر و ممیّز
وی بجلوه‌گاهِ فروخت نیاوردے - و ازانجا (که دیدنِ او دیدنِ کثرت از روی وحدت بود)
کثرت وحشت گزیدے - و منتسبانِ آن یکانه‌پرستارِ ایزدي (۸) را ازین چشمه‌سارِ حقیقت راتبه
بدے - و ازین رو هرگز با اعیانِ دولت و ارکانِ درگاهِ مقدّس راه آمد و شد نبوده - و (باآنکه

---

۲) نسخهٔ [د] کوته - و در [چند نسخه] کوته (۳) نسخهٔ [ی] سخن‌پردازانِ نظم‌طراز (۴) نسخه
۳] سجیهٔ رضیهٔ قدسي (۵) نسخهٔ [ج] گرامیِ او (۶) نسخهٔ [ج] سعادت مند (۷) نسخهٔ [ج]
متکي کردار و وارستگي از دام روزگار گذشتي (۸) در [بعضي نسخه] آن یگانهٔ پرستارانِ ایزدي را ◦

و اگر بهادران پادشاه شناس جمع شوند احصای آنرا که تواند کرد - و هرگاه نوکرِ نوکر هم گرد آ
آندازهٔ آنرا که تواند گرفت ●

چون دهولپور مخیّم سرادقات عزّت گشت سکت(۲) سنگهه پسرِ رانا آدیسنگهه در ر
نصرت‌قباب ایستاده بود - آنحضرت (چه از روی انبساط - و چه ازان رهگذر که مغرورانِ فتنه‌ا
مالوه بخواب غفلت روند) خطاب کرده فرمودند رانا تا حال (که اکثرِ زمینداران و بزرگان ●
بآستان‌بوس سرافراز شده‌اند) آمده احرازِ این دولت ننموده است - میخواهم که برسرِ او ایلغار فرمایم
و سزای او را درکنارِ او نهیم - تو چه خدمت خواهی‌کرد - زمانے امثالِ این مقدّمات از رو
شگفتگی به پسرِ رانا میفرمودند - و او منافقانه تقبّلات مینمود - و آخر آن کج‌فهم بیدولت ،
معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود - و از بےدانشی از بدنامیِ ظاهری گریخته
و در رسوائیِ حقیقی افتاد - چه آن نادان را این تصوّر شد که بندگانِ حضرت در پردهٔ این ش
سزای رانا خواهند داد - و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سرِ پدرِ خود آورد - و ندانسته
که جز صورتِ مطایبه نیست - و این دولتمندِ خدا پرورد کَیْ بدفعِ امثالِ این زمینداران بےسعا
خود متوجّه شود - و در نیافت که برتقدیرِ تحقیقِ این‌معنی گریختن از چنین اقبال خود
در هاویهٔ ادبار انداختن و از بدنامی بیدذاتی شناختن است - و چون خبرِ گریختنِ این مخا
بمسامعِ اقبال رسید غضبِ شاهنشاهی در حرکت آمد - و هزل صورتِ جد گرفت - و الحق
چنین بایستے - که از آغازِ جلوس بر اورنگِ شاهنشاهی اکثرے از سرافرازانِ هندوستان (که کلاهِ نخوت
کج‌نهاده سرِ اطاعت بهیچ یکے از سلاطین فرود نیاوردند) تارکِ عبودیت بزمین‌بوس(۳) انقیاد آوردند
مگر رانا آدیسنگهه که دریں‌ممالک رائے ازو تبه‌رای‌تر و خود آرای‌تر نبود - آن تهوّرسرشت
بےاعتدال (که شوریدگیِ آبای او ضمیمهٔ بدمستیِ او شده بود) بکوهستانِ محکم و قلاعِ م
مغرور گشته سرِ فرمان‌برداری از درگاهِ معلّی تافت - وبفزونیِ مال و ملک و بسیاریِ راجپوتان
و سایرِ اسباب دنیا دماغِ نخوت و استکبار گرم کرده راهِ سعادت گذاشت - همّتِ جهان‌گشا
بتادیبِ او مصمّم شد - و اوائلِ مهرماهِ الٰهی موافقِ اواسطِ ربیع‌الاوّل نهضتِ عالی اتّفاق ا
و بتائیدِ اقبال روی توجّه بتسخیرِ ولایتِ هنداوره(۴) آورده بجولانِ نصرت بولایتِ او درآمده
[چون عرصهٔ ظاهرِ قلعهٔ سیوپی(۵)سوپر (که صیتِ شهرتِ او درآن‌ولایت بلند است) مخیّمِ اقبال شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] سهل سنگهه (۳) نسخهٔ [ه] بزمین انقیاد نهادند (۴) در [بعضی نسخه] هندوره
و نسخهٔ [ب] بندرماره (۵) نسخهٔ [ا ه] سوپی سور پر - و نسخهٔ [ج د ی] سوپی سوپر - و نسخهٔ [
سوپی سوهره ●

[illegible]

[illegible]

بر ساحلِ دریا درمیان آورده پیغام نا درست داد - چون اولیای دولت دریافتند (که از حیله‌سازی و روباه بازی ازین بیدولت امری دیگر بوقوع نمی‌آید) از دریا عبور نموده سر در آن بی‌سعادت نهادند - و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ گورکهپور رسانید - و سلیمان قلی نامی از اوزبکان (که از علی‌قلی خان گریخته پیشِ افغانان رفته بود - و از افغانان حکومتِ آن گذر داشت) کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردمِ او بسرعتی هرچه ت گذرانید - و از موج‌خیزِ قهرمانِ اقبالِ شاهنشاهی او را نجات داد - آمرای عظام بسرحدِ و افغانان رسیده (چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاهِ مقدّس اصدار نیافته بود) توقّف نم و عرضداشتی متضمّنِ ظهورِ سواطعِ اقبال و التماسِ درآمدن بآن ولایت بدرگاهِ معلّی ارسال نم و روزی (که دارالخلافهٔ آگره مهبطِ انوار نزولِ اجلال شده بود) عرضداشتِ اولیای دولت رسیده ب اقبال پیوست - و منشورِ سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیّة السّیف را از ممالک م برآورده اند دریں هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظامِ پراگندگیهای آن ولایت کوشند - و سرکارِ ا بجاگیرِ محمّد قلی‌خان برلاس تفویض نموده دیگر آمرا متوجّه آستانه بوس گردند - چون مثالِ باولیای دولت رسید محمّد قلی‌خان را بداراتی آن سرکار نصب کرده روی توجّه بمستقرِ خلافت آ و در دارالخلافه ادراکِ زمین‌بوس نموده کامیابِ سعادت گشتند ●

نهضت[۲] موکبِ گیتی‌گشای شاهنشاهی بفتحِ قلعهٔ چِتور

سرکشانِ گردن فراز را از پای در انداختن وحدتِ انتظامی را (که گزیده ترینِ عبادات پیه کثرت تواند بود) رونق بخشیدن و نقدِ آسودگی و آسایش را رواج دادن است - و خدیوِ زمان توفیقِ این‌معنی یافتن پایهٔ خلافتِ الٰهی بظهور آمدن[۳] - و سرمایهٔ سعادتِ طبقاتِ انام عطا و للّٰه الحمد که حضرتِ شاهنشاهی بتوفیقِ عنایتِ ازلی و مساعدتِ جنودِ غیبی راحتِ خ در آسایشِ عالمیان دانسته همواره درمعالجهٔ مالیخولیای سرورِ گردن‌کشان ناسد دماغ روز افزون دارند - و تائیدِ الٰهی قرینِ ذاتِ مقدّس بوده باندازهٔ حق‌پرستی و خدا اندیشی ه کامیابِ صورت و معنی میگردند - درینولا (که ساحتِ دارالخلافه بنورِ عدالتِ شاهنشاهی آسمانی یافت) هنوز عساکرِ اقبال از گردِ راه و ترددِ گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبرِ طغیانِ پ محمّد سلطان میرزا و غبارِ فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامعِ اجلال رسید - که ازان باز (

(۲) نسخهٔ [ی] خبرِ طغیانِ پسرانِ محمّد سلطان میرزا - و غبارِ فساد انگیختن در مالوه (نسخهٔ [ب] آوردن ●

خلق (از بسکه این بیدولتان را سرِ خَر[٢] می پنداشتند) این‌خبر را ساختگی میدانستند - و چون
اریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راهِ مکر و تزویر درآمده رحمان‌قلی
بیگی را طلب کرد که بعضے سخنان میخواهم که بگویم - اولیای دولت قبولِ این‌معنی
د - آخر حاجی اوغلان را (که از معتبرانِ او بود) پیشِ آمرا فرستاد - آمرا ردّ[٣] و بدل نموده
ند - و قرار یافت که رحمان‌قلی همراهِ حاجی‌اوغلان رفته و قرار داده او را خاطر نشان کرده
- و همان روز هر دو باتّفاق رفته باز گشته آمدند - و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد
رصّداشت نه بوسیلهٔ اولیای دولت احراز سعادتِ آستان بوس نماید - و میخواهد که اوّل تنها
بالیکه قرار یابد بیکدیگر را دیده سر رشتهٔ پیمان‌را بسوگند محکم گردانند - و قرار یافت که صباح
؛ قُربان است - این امنیّت بحصول انجامد ●

و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت - و خود
اه از دروازهٔ قلعه (که بجانبِ دریا بود) بدر رفته بکشتی چند (که برای روز ادبار خود آماده
ت) از دریا عبور کرد - و نیم‌جانے ازان گرداب خطر بیرون برد - چون صبح اولیای دولت
ر اسکندر خبردار شدند فی‌الفور بشهر درآمده کوسِ نصرت بلند آوازه کردند - و چون کشتیها را
در این طرف نگذاشته بود بتقریبِ جمع کردنِ کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب
تعویق افتاد - دریں اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد
تاده ام - و عبورِ من از آب بتقریبِ ترسِ مردم بود - اکنون استدعا آنست که محمّد قلی‌خان
مظفّر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته درمیانِ آب آیند - و من هم با دہ‌کس آمده درباهم
آنچه قرار یابد خود بشنوم - و خاطرِ خود را مطمئن ساخته روی بدرگاهِ عالم پناه آورم - این‌سه بزرگ
من او را بقبول مقرون ساختند - و ازانجانب اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدانِ خود
ی درآمده صورتِ ملاقات را نقشے برآب و گرهے برباد زد - و اولیای دولت سوگندان خوردند
لوازمِ استمالت باشد درمیان آوردند - امّا اسکندر بر قولِ خود نایستاد - و گفت دریغولهٔ
مصدرِ تقصیرات شده‌ام دلیری در بساط بوسِ درگاهِ معلّی نمیتوانم کرد - مناسب آنست
وسیلهٔ استعفای جرائم جایگیرِ مرا احالِ خود گذارند - و بخدمتی دریں صوبه نامزد سازند
ست‌آویزِ نیکوخدمتی خود را مستحقّ سعادتِ حضور گردانم - چون زبانی او با دل موافقت نداشت
ـ را بحرف و حکایت گذرانده با وجودِ بازلدگی براهِ ادبار دو منزل دورتر رفت - و عذرِ طُغیانِ آب

) سر خر بمعنی بیحیا - و نسخهٔ [ج] خرخیز (٣) در همگی نسخها سوای نسخهٔ [ب]
دل نموده ●

منعم خان خانخانان بموجبِ حکمِ اقدس از دارالخلافهٔ آگره به مخیّمِ اقبال (که در حـ
قصبهٔ کُره بود) رسیده بزمین‌بوس سربلند شد - و از فرطِ عنایت تمامیِ محالِ جایگیرِ علی
و بهادر (از جونپور و بنارس و غازی‌پور تا کنارِ آبِ چوسا) باو تفویض یافت - و او کامیابِ دوا
گشته متوجّهِ جونپور و آنحدود شد - و موکبِ معلّی بدولت و اقبال روزِ مهر شازدهمِ تیر ماهِ ا
موافقِ شنبه بیستمِ ذی‌الحجّه بمستقرِّ خلافت توجّه فرموده کوچ بکوچ نهضتِ عالی مـ
و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطعِ منازل میفرمودند - و بهر شهر و ولایت (که ممرِّ مو
مقدّس میشد) بافاضتِ عدل و احسان موردِ سرور میگشت - و در قصبهٔ کُره[(۲)] (که در جا
فرحت خان بود) بالتماسِ او جشنِ عالی ترتیب یافت - و در قصبهٔ اتاوه شجاعت خان را باین
کامیاب ساختند - و همچنین جا بجا اربابِ اخلاص باین مقصدِ ارجمند فایز میگشتند - تـ
روزِ خرداد ششمِ امرداد ماهِ الٰهی موافقِ شنبه یازدهمِ محرّم (۹۷۵) نهصد و هفتاد و
ظلالِ اقبال بدارالخلافهٔ آگره انداخته کام‌بخشِ عالمیان شدند - جهان طراوتِ خاص گرفت - و جها
نشاطِ مخصوص از سر گرفتند - و عالم موردِ امن و معدلت گشت •

و احوالِ افواجِ قاهره (که بر سرِ اسکندر بسرکردگیِ محمّد قلی خان برلاس رفته بـ
برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روزِ اردی‌بهشت سیومِ تیر ماهِ الٰهی موافقِ یکشنبه هـ
ذی‌الحجّه بساحتِ شهرِ اوده رسید - اسکندر از استماعِ رسیدنِ عساکرِ اقبال در قلعهٔ اوده متحصّن
آمرا محاصرهٔ آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند - در پهلوی شهر تلی بلند (
سرگ‌دواری نام دارد - و سرکوبِ شهر و قلعه است) اسکندر جمعی از هواخواهانِ خود را با انبوهِ
از بندوقچیان برآن بلندی داشته بود - که بضربِ تیر و تفنگ هیچکس را پیرامونِ شهر نگذارد
محمّد قلی خان برلاس نخستین همّت بر گرفتنِ آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعین
که بحملهای مردانه برآن بلندی دست یافتند - و بپایمردیِ جلادت آن گروه خود سر را پست کرد
و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد - چنانچه احدی سر از روزن نمیتوانست بر
و از بکانِ خون‌گرفته سراسیمه دست و پای میزدند - درین اثنا خبرِ فتحِ موکبِ عالی و
علی‌قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت - و این معنی موجبِ استظهارِ اولیای دولت .
و کمرِ اعدا شکست - اگرچه [پیشتر از آنکه (بحدودِ اوده لشکرِ فیروزی‌اثر رسد) نوشتهٔ رای پترداس[(۴)]
مشتمل بر اخبارِ فتح و فیروزی و کشته شدنِ علی‌قلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود]

(۲) در [بعضی نسخه] کور - و در [بعضی] کوره (۳) نسخهٔ [ی] پنج (۴) در [بعضی نسخ
بتر داس - یا نبرداس باشد •

ں فرمودند - و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومتِ جونپور فرستادند - و قلیچ خان
هٔ را بسرهرپور تعین کردند که بنه و بارِ بعضی از اوزبکان آنجا بود - و بعد ازانکه سه روز بنارس
م سرادقاتِ اقبال گشت عنانِ توجّه را بجونپور انعطاف دادند - روزِ دوم ساحتِ آن شهر مورد
ب معلّی شد - و مردمِ علی قلی (که دران بلده فراهم بودند) انوارِ سلامت بر ساحت
لِ آنها تافت - و در ظلالِ عاطفتِ شاهنشاهي در آمدند - و سه روز جونپور مهبطِ لمعاتِ اقبال بود
یلی آنحدود (که لکدکوب آشوب بودند) مستمالِ عواطفِ شاهنشاهي شده سر بفارغبالي
شتند - و ازانجا آن شهسوارِ رخشِ اقبال بطریقِ ایلغار بولدهٔ کُره نهضت فرمودند - اردوی بزرگ
پود - بسه روز این راه طی فرموده بر ساحلِ گنگ بگذرِ کُره رسیدند - دران هنگام بیش
ار پنج کس در رکابِ نصرت‌اعتصام نرسیده بودند - بدولت و اقبال بکشتي عبور فرموده دریر
کره را بفرِ نزولِ اجلال رفعتِ آسماني بخشیدند - نزدیکِ مانکپور خواجه عالم گریخت - و باز
ت افتاد - و دران شهر منشورِ طلبِ منعم خان خانخانان از پیشگاهِ عاطفت اصدار یافت
ایگیرداران آنحدود بجایگیرهای خود رخصت یافتند - و برعیّت پروري نصیحت‌پذیر گشتند
ندے از بد نهادانِ فتنه‌سرشت [که از آستانِ مقدّس گریخته پیشِ این مدبرانِ نخوت‌مند رفته
اره در شورش میزدند - و بکمندِ اقبال گرفتار شده بودند - مثلِ خان‌قلي اوزبک - و یار علي
خوشحال بیگ (که یکچند در سلکِ قورچیانِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني انتظام داشت)
عالم شاه بدخشي - و میر شاه بدخشي - و یحیی بخشي - و چلمه خان کوکهٔ میرزا عسکري]
همهٔ این فتنه‌جویان عرضهٔ عرصهٔ قهر شده پایمالِ فیلانِ مست گشتند - و میرزا میرک مشهدي را
که در مخصوصانِ علي‌قلي انسلاک داشت - و از اردوی مقدّس گریخته در کره گرفتار شده بود)
مجرمانِ دیگر با کُنده و دو شاخه (۳) در میدانِ معدلت آورده تمامی آن فتنه‌اندوزان را بحضور او
ست فرمودند - بعد ازان فیلي را باو سر دادند - فیل او را بخرطوم بپیچیده با کنده و دوشاخه
برِ دست و پا مالش گونه میداد - و ازین‌سو بآن‌سو مي‌انداخت - و چون اشارهٔ صریح بسیاست او
. بود فیل بمساهله و ملاعبه میگذرانید - و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاست‌گاه تعذیب
داشتند - آخر بتقریبِ انتسابِ سیادت و شفاعتِ مقرّبانِ بساطِ عزّت رقمِ جان‌بخشي بر حالِ او
یدند - و در همان ایّام جي‌تواچي شاه ناصر خواجه را (که سرآمدِ بدولتان بود) بدرگاهِ معلّی
. - و بپیاسا رسید ●

۳) در [چند نسخه] علم شاه (۳) در [اکثر نسخه] باکندهٔ دوشاخه اما بالعطف صحیح مي‌نماید
واکه کُنده چوبِ بزرگ باشد که برپای مجرمان گذارند - و دوشاخه را بر گردنِ گنهکاران مي‌نهند ●

جهانباني جنّت آشياني بود) بجانبِ دارالخلافهٔ آگره و دهلي و مُلتان و ديگر ممالکِ •
با فتحنامها فرستادند - هم سرمايهٔ مزيدِ شکرِ اولياى دولتِ قاهره شد - و هم پيرايهٔ عبرت و ه
واقعه‌طلبانِ گمراه گشت - و اين فتحِ شگرف (که کارنامهٔ اقبالِ روز افزون تواند بود) در عر
سکراول[۲] از مضافاتِ الهاباس روى نمود - و آنرا مصرِ جامع ساخته فتحپور نام نهادند - و
فتحِ اکبرِ مبارک ۹۷۴ تاريخِ اين فتحِ دولت آئين است •

و از شرائفِ سوانحِ آنکه (چون راياتِ اقبال بدفعِ اين حرام نمکان نهضت فرمود - و منعم
بحکومتِ دارالخلافهٔ آگره گذاشتند) بازارِ هرزه گويانِ تهي‌مغز گرم شد - و متمرّدانِ مفسد از
سر کشيدند - منعم خان (که به پدر و استاد و مرشدِ راقمِ اين شگرفنامه ابوالفضل عقيدت داة
آمده استمدادِ همّت نمود - آن معدنِ شهود سخنانِ بلند در بزرگيِ خديوِ زمان فرموده در
استيصالِ مخالفانِ اين دولت اشارهٔ بديع فرمودند - و بموجبِ استدعاى او مقرّر شد که امـ
بطريقِ خاصِ صوفيّهٔ عليّه توجّه نموده شود - و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آيد - صبـ
بشاشتِ غريب در جبههٔ شريفِ ايشان ظاهر بود - و فرمودند که سرِ علي‌قلي و بهادر را بز
آورند که امشب چنان نموده اند - منعم خان از استماعِ اين مژدهٔ دلگشا خوشوقت
آدابِ شکر بجاى آورد - و اندک فرصتي نگذشته بود که سرِ اين دو حرام نمکِ شور انگيز آو
آرے از متوجّهانِ درگاهِ ايزدي و مرتاضانِ اين راه عجيب ظهورِ اين معني چه دور •

و [چون بميامنِ تائيداتِ سماري (که در سفر و حضر قرينِ جنودِ اقبالِ حضر
شاهنشاهي ست) چنين فتحِ دولت پيراى روى نمود] همان روز موکبِ معلّي بصوبِ الهابادر[۳]
(که بعضے بيدولتان درانحدود غبار انگيزِ فتنه بودند) نهضتِ والا فرمود - شامگاهان ساحتِ آن سرزم
بورودِ مقدّسِ گيتي خديو صبحِ دولت دريافت - شب دران عرصهٔ دلگشا منزل فرمودند - م
مطرودانِ دولت (که گريخته بعلي‌قلي پيوسته بودند) مثلِ شيخ يوسف چولي دستگير
و دو روز به بعضے مهمّاتِ آنجا پرداخته روزِ سيوم روى توجّه بجانبِ بنارس آوردند - و آنجا بسي
از لشکريانِ علي‌قلي و بهادر مثلِ مرتضى[۴] قلي زمين‌بوسِ والا نمودند - و از فرطِ مکارمِ د
جرائمِ اين جماعه طرازِ عفو يافت - و زنان و پاتّرانِ بهادر خان بدستِ اولياى دولت در آمد
و خواجه‌عالم خواجه‌سرا آنجا اسيرِ فتراکِ سعادت شده بمدارجِ قُربِ ترقّي نمود - و چون مـ
بنارس از ناداني و بيدولتي دروازه بسته بودند از سطواتِ غضبِ حکمِ تاراج شد - و بزود

---

(۲) در [چند نسخه] شکراول - و نسخهٔ [ح] شکرولي از مضافاتِ الهاباد (۳) نسخهٔ [ح] الهابا
(۴) نسخهٔ [د و] مير مرتضى قلي •

د چندین فتنه و آشوب او نمي خواستند که به نشیب[۲] نیستي فرستند - بعد از شدّت
، و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهبازخان و بنسي[۳] داس کنبو مامور شدند تا بدم
ِ گردنش از بارِ سر سبک ساختند - و مقارنِ این‌حال بهادرانِ نصرت قرین شهریار کل را
از معتبرانِ علي‌قلي بود) گرفته آوردند - و بسعيِ ملازمانِ رکاب معلّی سرِ آشفتهٔ او نیز
افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي از ماجرای علي‌قلي‌خان مي پرسیدند - جمعي میگفتند
عرصهٔ نبرد بدر رفته است - و طایفهٔ بران بودند که خرمنِ هستيِ او سوخته شد - دریں‌اثنا
فوجدارِ آن سیه بخت را آوردند - چون کارشِ احوالِ او شد بزبان آمد که من دیدم اورا
یک دندانِ پادشاهي کشت - و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد - بموجبِ حکمِ معلّی
ی فیلانِ فوجِ هراول حاضر ساختند - و آن شخص فیلِ یک‌دندانِ نین‌سکهه نام را دیده گفت
یل است که علي‌قلي را کشت - آنگاه حکمِ مقدّس شد که هرکه سرِ مغلي از حرام‌نمکان بیارد
مُهرِ طلا بیابد - و هرکه سرِ هندوستانیئی آورد یک‌روپیه بگیرد - عوام از پیِ سرها بسر دویدند - سرها
وردند - و زرها میگرفتند[۴] - و چهره شناسان ملاحظه میکردند - تا آنکه یکی سرِ علي‌قلي را (که
ی درختي افتاده بود) آورد - و باایں طایفهٔ شبهه و شک میکردند - دریں میان ارزاني نام
یکي (که صاحبِ اختیارِ علي‌قلي بود - و در خیلِ اسیرانِ حبلِ قهرمانِ اقبال سراسیمگي
مت) چشمش که بر سرِ آن تیره بخت افتاد آهِ سرد از سرِ درد برکشید - و پیش آمده آن سررا
رفت - و سخت بر سرِ خود زد - و چنان بوضوح پیوست که بآن مدبرِ بخت برگشته تیری
غیب رسید - و میرزا بیگ قاقشال مدّعي آن بود که تیرِ من بعلي‌قلي رسید - القصّه از رسیدنِ
آن مُدبر بحالِ تباه درجان‌کندن بود که سومنانهه فیلبانِ فیلِ نین سکهه را بقصدِ او راند
قلي فیلبان‌را گفت که من از اعیانِ سپاهم - مرا زنده بحضورِ بندگانِ حضرت ببر - که ترا رعایت
ند کرد - فیلبان حرفِ اورا از ژاژ خائي دانسته فیل برو راند - و اورا در زیرِ دست و پای فیل
، در زیرِ بارِ عصیانِ او - و کفرانِ نعمتِ پادشاهي) پایمال ساخت - یکي از پاجیان بگرفتنِ
ِ سرِ اورا جدا کرده مي‌آورد - در راه آن سررا غلامِ غالب ازو کشیده خود بنظرِ اقدس درآورد
نام گرفت - آنگاه حضرتِ شاهنشاهي بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده روی نیاز
جبینِ شکر نهادند - و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را (که دراں مصافِ مرد آزمائي
سپاري و حق‌گذاري کرده بودند) بازدیادِ مناصب و اعتلایِ مراتب سربلند و کامیاب ساختند
علي‌قلي و بهادر را مصحوبِ عبدالله پسرِ خواجه مراد بیگ قزویني (که والي دیوانِ حضرت

) نسخهٔ [م ن] به نشیب‌آباد نیستي (۳) در[بعضی‌نسخه] بیني داس (۴) نسخهٔ [ج] مي‌یافتند •

از دنبال شتافته خود را تا[۲] مجنون خان رسانید - و درین میان اسپش تیرے خورده چراغ و بهادرخان را برزمین انداخت - دلاورانِ عساکرِ اقبال بر سرِ او ریختند - وزیر جمیل او را و از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندے از مجنون خان خود را بر سرِ او انداخته دستگیر کرد - و افواجِ قاهره همراهانِ بهادرخان را د گرفته تیر دوز کردند ●

و درین زمانِ ابتهاج (که گیتي خدیو بر رخشِ نصرت سوار شده گرمِ رفتن بودند - و مه دست بگریبان رسانیده جان‌ستاني میکردند - و علي‌قلي‌خان مغرورِ ادبار بر جای خود ا از حالِ بهادرخان مي‌پرسید) فیلِ مست چترانند نام از فیلانِ پادشاهي بر فیلِ گج‌بهنور، خامه (که از مستي فرود آمده بود) دوید - گج بهنور طاقتِ صدمهٔ او نیاورده رو بگریز و چترانند از دنبال درآمد - فیلبانِ گج‌بهنور فیلِ خود را در میانِ صفوفِ مخالفان کشید - و مد فیلِ اودیه نام را برابرِ چترانند دوانیدند - چترانند گج بهنور را گذاشته بر اودیه دوید - و بیک ه کوه شکن آنرا بر خاکِ هلاکت انداخت - و شکستي عظیم بران مُدبرانِ نمک حرام روی اکثرِ اعیان و ارکانِ شرارت علفِ شمشیرِ خونخوار شده برزمینِ ادبار افتادند - و خس و خاش هستيِ ایشان بآتشِ قهرِ الٰهي و برقِ سطوتِ شاهنشاهي سوخته خاکسترِ آن بباد فنا رف و گروهے (که گریخته ازان نبردگاهِ اقبال بدر رفتند) در راهها بدستِ رعایای زبون (که بآتش تعدّیِ این نمک حرامان جگر کباب بودند) بخاک و خون افتادند - و بادِ بهارِ فتح بر نهالِ اقبا وزیدن گرفت - و ابرِ نیسانِ ظفر بر حدیقهٔ دولت بگوهر افشاني درآمد - و عرصهٔ ناورد از غبارِ ف اربابِ طُغیان تصفیه یافت - و از تتقِ عواطفِ الٰهي پیکرِ فتح و نصرت بر ساحتِ اعلا جلوه گر گش و حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال سواره از سرگذشتِ علي قلي و بهادر مي پرس درین هنگام نظر بهادر بهادر خان را دستگیر کرده ردیفِ خود سوار ساخته به بساطِ حضورِ اقدس حضرتِ شاهنشاهي زبانِ تفقّد بر گشادند - که بهادر ما بشما چه بد کرده بودیم - که این همه باد فتنه و فساد شدید - او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود - سر در پیش انداخته زبانِ نداشت - و بیانِ عذر نبود - بعد از پرسشِ بسیار بر زبانِ ناحق‌شناسِ او گذشت که الحمد علی کلّ حالٍ - همانا آن بیدولت را در نَفَسِ اخیر حقیقتِ حرام نمکي و سیه‌بختيِ خود مع نشده بود - و الّا بایستي حرفِ ندامت بر زبانِ او گذشتي - و هر که (از چنین بزرگ کرده روی گرداند) هرآئینه دین و دنیا ازو پشت دهد - و خرابِ ظاهر و باطن گردد - و حضرتِ شاهنش

(۲) در[بعضي نسخه] بمجنون خان ●

تائیدِ غیبي در آمدند - و مغفرِ اقبالِ آسماني برفرقِ عظمت نهادند - و تمامي بهادرانِ
معلّی آمادهٔ جنگ شدند - قول بوجودِ اقدسِ شاهنشاهي رفعتِ آسماني یافت - و در برانغار
، خان قاقشال مقرّر گشت - و در جرانغار آصف خان قرار گرفت - و محبّ علي خان
ن از بهادران از پیش قدمانِ هراول شدند - آنحضرت بر فیلِ بال سندر نام سوار شده
ن فرمودند - و میرزا کوکه را در عماریِ همین فیل جا داده تارکِ عزّتِ او از آسمان گذرانیدند
ئ طلوعِ نیّرِ اعظم راياتِ اقبال بمحلِّ اردوی خان زمان رسید - ظاهر شد که مخالفانِ تیره رای
برگشته کوچ کرده روان شده اند - برلیغِ مُطاع مزّ نفاذ یافت که مجنون خان با فوجِ خود
مبادرت نماید - و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند - و این فوج باعتضادِ چنین
شت شده طلبکارِ نبرد گشت - و بمردمِ عقب بقدرِ جنگ شدن گرفت - و بعد از زمانے
خان را نیز حکم شد که با جمعیّتِ خود بسرعت متوجّه پیش شود - و چون هوا بسیار گرم شد
ن در رفتن ماندگي نمودند شهریارِ جهانگیر از فیل بر بارهٔ نصرت سواري فرمود - و آن بیدولتان
دانستند که حضرتِ شاهنشاهي بنفسِ مقدّس دران لشکر ورودِ اقبال دارند - و مقدّماتِ
ه را بر تهوّرِ آصف خان و مجنون خان فرود مي آوردند - چون محاربه بسیار شد و شکوهِ
ر و هجومِ فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکبِ اقبالِ شاهنشاهي ست - و خود بدولتِ
ب ظفر در رکابِ نصرت آورده اند - علي قلي خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدانِ
یان ایستادند - و بخذلانِ ابدي قرار بجنگ دادند - و باین خیالِ فاسد صفها راست کرده جمعی
ردانِ معرکهٔ ادبار را بر هراول و اوقچي[2] لشکرِ نصرت پیوند فرستادند - و درین اثنا از عساکرِ اقبال
ي قریب بپانصد کس همراهِ موکبِ شاهنشاهي شدند - و تا پانصد فیل هم رسید - و مقابلهٔ
این فوجِ پیش و موکبِ مقدّس کمتر ماند - باباخان قاقشال (که سردارِ مردمِ اوقچي بود)
بجماعت پیوست - و معرکهٔ تیغ و تیر گرم شد - و بتائیدِ اقبالِ شاهنشاهي لشکرِ مخالفان را
برداشته برد - و افواجِ قاهره از پی درآمده این مدبران را تا صفِ علي قلي خان رسانید
ادبار در گریختن سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس نمي شناختند - و از شواهدِ اقبال آنکه
گریختن اسپِ یکے ازان مخذولان چنان بر اسپِ علي قلي خان خورد که دستار از سرِ شوریدهٔ او
ین افتاد - علي قلي خان حیرانِ کار شده بهادر خان را در برابرِ باباخان قاقشال فرستاد
رخان خود را بسپاهِ اوقچي رسانیده سرگرمِ کارزار شد - و زمان زمان علي قلي از بهادر خبر گرفته
تازه کومک روانه میکرد - و باباخان غنیم را پُر زور دیده عنان گردانید - و بهادر خان

(۲) اوقچي بمعنی تیر انداز - از لغت ترکي .

[illegible]

وازدهم)

نزدیک بود) با وجودِ آنکه بے آب نشان میدادند اختیار فرمودند - و از چشمه سارِ تائیداتِ

۱ که فیض‌بخشِ موکبِ شاهنشاهي ست) آبِ فراوان درراهها پیش آمد - چه پیشتر ازان

همت باریده کولابها پُر ساخته بود - تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزولِ اقبال فرمودند

ـعلي خان جایگیردارِ آنجا بلوازمِ خدمت بپرداخت - وعساکرِ فیروزیمند بواسطهٔ آنکه (اوّلِ

کوچ شد - و کم کسے را ازین ایلغار آگاهي بود - و درخت‌زار در میان آمد) متفرّق شده از راهِ

بر کرانه افتادند - و قلیلے در رکابِ نصرت‌اعتصام توانستند رسید - آنکس را (که ایزد تعالي

حش باشد) اورا از کمیٔ ملازم چه اندیشه - و درآثنای راه نزدیکیٔ مانکپور آصف‌خان بسجدهٔ

ت نوراني‌ِناصیه گشت - و همان‌زمان رخصتِ پیش یافت - تا باردوی خود (که در برابرِ

ان است) شتابد - و زمانے نگذشته بود که هنوا[2] میوره (که از قاصدانِ تیزرو و مسرعانِ اعتباري

خبر آورد که علي‌قلي و بهادر در حدودِ پرگنهٔ سنگرور[3] دریای گنگ را پُل بسته گذشتند

این خبر بمسامعِ اجلال رسید درساعت سوارِ دولت شده (با آنکه معدودے بملازمت رسیده بودند)

بر جنودِ الطافِ ایزدي نموده پیشتر متوجّه شدند - راجه بهگونت داس و خواجه جهان

را بر سرِ اردوی معلّی گذاشتند - که بعرصهٔ قصبهٔ کره برده نگاه دارند - و از ده شیخان (که از

مات مانکپور است) آمده آخرهای روزِ یکشنبه از دریای گنگ فیل سواره گذشتند - و (چون

بِ موسمِ باران و فصلِ طُغیانِ آب بود) دران هنگام (که بندگانِ حضرت فیل درآب راندند) جوش

روشِ غریب از عالمیان برخاست - چه گذر از چنین آبِ خونخوار از محالات بود - و بمحضِ[4]

تِ شاهنشاهي این بحرِ زخّار آن معدنِ ولایت را گذر داد - و بے دغدغه از پایاب گذشتند

تبصران این‌معني را از دلائلِ نصرت و مقدّماتِ اقبال دانستند - دران زمان (که موکبِ معلّی

با عبور فرمود) زیاده از یازده کس از مقرّبانِ بساطِ اقدس در رکابِ مقدّس نبودند - میرزا کوکه

ـخان کوکه - دستم خان - شجاعت خان - خان عالم - خواجه عبدالله - دریار خان - شهباز خان

جمال الدّین - عادل خان - دلاور خان - و چند حلقهٔ فیل همراه رسید - و درین روز (که موکبِ

ي از آبِ گنگ عبور فرمود - و قعرِ دریا باقدامِ فیلان پیموده شد) از فیلانِ خاصه خدا بخش

ـ سندر[5] با طوفانِ مستي در رکابِ دولت جوشان و خروشان بودند - و این دو فیل در پُردلي

روي و جنگ آوري و صف شکني انگشت‌نمای دیده وران بودند ●

---

۱) نسخهٔ [ا] دنهوا میورة (۳) در [بعضے نسخه] مکرور (۴) نسخهٔ [ح ک] و بعضے کرامت

نشاهي بود که این بحر - و نسخهٔ [ط] و از محض (۵) نسخهٔ [ب] بالسندر - و گمان بود که

سمندر باشد ●

منعم‌خان خانخانان را بدارالخلافهٔ آگره و حراستِ آنحدود مقرّر فرمودند - و دو هزار فیلِ
بهمراهیِ موکبِ معلّی انتخاب نمودند - و پیشتر ازانکه موکبِ مقدّس نهضت فرماید
و مُظفّر[۲] مغل و میرزا قلي و قلیچ‌خان و سیّد محمّد موجي و حاجي یوسف را فرمان‌شد که ب
شتافته معاونتِ میرزا یوسف (که در قنّوج متحصّن است) نمایند - و خود بدولت ،
روزِ اشتاد بیست و ششمِ اردي‌بهشت ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه بیست و ششمِ شوّال پای ه
در رکابِ دولت آوردند - و بدستِ اقبال عنانِ نصرت گرفته سمندِ همّتِ جهان‌گشا را جولان
شکوهِ عساکرِ والا زمین و زمان را فروگرفت ه

و چون ساحتِ قصبهٔ سکیته مخیّمِ موکبِ نصرت شد علي‌قلي خان (که بر ساحلِ
بگذرِ قنّوج غبارِ بغي و عصیان انگیخته و بشقاق و عُدوان آویخته بود) باستماعِ صیتِ نهضتِ
روی گریز بجانبِ مانکپور (که برادرِ او بهادرخان در برابرِ آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز
آورد - موکبِ نصرت ازسکیته بکنارِ گنگ پیوست - و روزِ دیگر ازان دریای زخّار عبورکرده کوچ ب
نهضت میفرمود - و (چون عرصهٔ قصبهٔ موهان[۳] مضربِ خیامِ ظفر پیکر گردید) محمّدقلي‌خان برلا
سردار ساخته و مظفّرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطّلب خان و حسن
و قیاخان و حاجي‌محمّد خان سیستاني و عادل خان و خواجه غیاث‌الدّین علي بخشي و
بهادرانِ نامور و دلاورانِ کار گذار را همراهِ او کرده روزِ دیبادین بیست و سیومِ خرداد ماهِ الٰهي موا
روزِ سه شنبه بیست و چهارمِ ذی‌القعده از همین منزل بر سرِ اسکندر خان (که در اوده دستِ فت
گشاده بود) فرستادند - و خود بدولت و اقبال روی توجّه بجانبِ کره و مانکپور آو
و چون قصبهٔ رای بریلي مخیّمِ اقبال شد عرائضِ آصف خان و مجنون خان بعتبهٔ مقدّس ،
باین مضمون که علي‌قلي و برادرش عزیمتِ حدودِ گوالیار دارند - و میخواهند که از آب ؛
عبور کنند - بمجرّدِ استماعِ این‌خبر رای جهان‌آرای بر ایلغار قرار گرفت - و بیشتری از ه
موکبِ معلّی (چه از روی پست‌فطرتي - و چه از جهتِ کسالت - و چه بواسطهٔ تن‌پرو
و چه بجهتِ آنکه کارِ آن تبه‌رایان بانجام نرسد - تا بازارِ خود فروشی آن سعادت‌نا
باین ایلغار راضي نبودند - و شاهنشاهِ دانادل پرده از کارِ هیچکس بر نداشته عنانِ توجّه ب
توکّل سپرده شبِ زمیاد بیست و هشتمِ خرداد ماهِ الٰهي موافقِ شبِ یکشنبه بیست
ذی‌القعده از قصبهٔ مذکور ایلغار فرمودند ه

و از غرائبِ آنکه از رای‌بریلي راهِ متعارف را بواسطهٔ بُعدِ گذاشته

(۲) در[چند نسخه] مظفر خان (۳) نسخه [۵] نوهان - و نس

[illegible]

آن سلسلهٔ حقیقت کیش - و سایرِ سپاهیانِ جان‌سپار) تقسیم نمودند - و مهمّاتِ کلّي و جزويِ آن سرحد را برای رزینِ میر محمّد خان مفوّض داشته روزِ تیر سیزدهمِ فروردین ماهِ الهي[٢] موافقِ روزِ دوشنبه دوازدهمِ رمضان رایتِ مراجعت بجانبِ دارالخلافه ارتفاع فرمودند - عرصهٔ سرای دولت‌خان مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شده بود که فیلِ گجگجن[٣] و فیلِ پنجهایه (که فیلانِ نامي بودند) دریک روز سقط شدند - جمعے از ظاهر پرستان را دل گزیده شد - آنحضرت بر زبانِ مقدّس گذرانیدند که ما ازین سانحه فالِ نیک گرفتیم - که آن دو برادرِ بخت برگشته درین‌یورش بگوِ نیستي خواهند شتافت - سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دید است ●

و (چون رایتِ اقبال بحدودِ سهرند نزولِ اجلال فرمود) از مظفّرخان بیحوصلگي چه گویم بیخردي بظهور آمد که موجبِ حیرتِ همگنان گشت - و شرحِ این‌سرگذشت آنست که حضرتِ شاهنشاهي پیوسته از احوالِ سپاهي و رعیّت آگاه بوده در اصلاحِ اطوار و اوضاعِ مردم بر مسندِ جهان‌آرائي عطوفتِ پدري و رافتِ اتالیقي بظهور مي‌آرند - و مردم را از امورِ ناشایسته نگاهداشته در ارتفاعِ مدارجِ احوالِ جهانیان کوشش میفرمایند - درینولا بمسامعِ علیّه رسید که مظفّرخان بساده روئِ قطب‌خان نام علاقهٔ خاطر پیدا کرده عنانِ دانش از دست داده است - آنحضرت بموجبِ عاطفتِ فطري او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند - که مبادا مظفّرخان ازین دامِ فریب در بلیّهٔ عظیم افتد - آن فریفته خرد از کوته‌حوصلگي و معامله ناف‌همي لباسِ فقر پوشیده راهِ صحرا پیش‌گرفت - و قدرِ مرحمت و تربیتِ پادشاهي ندانست - و حضرتِ شاهنشاهي (که میزانِ تمیز و قدرداني بدستِ قدرتِ کاملهٔ خود دارند) این‌همه ناداني و بےتمیزئ اورا منظور نداشته بتفقّداتِ خسرواني امتیاز بخشیدند - و آن خدمتگار را پیشِ او فرستادند - و بنصائحِ گرامي هدایت فرمودند - و تمامیِ این راه بنشاطِ شکار پرداخته مسرّت پیرای عالمیان بودند ●

و چون عرصهٔ قصبهٔ تهانیسر مخیّمِ موکبِ اقبال شد درآن منزل منازعه و مجادلهٔ طایفهٔ سنّاسیان بخونریز انجامید - و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولے‌ست که درباچه توان گفت سابقًا آنجا فضائے بود وسیع کورکهیت نام - که مرتاضانِ هندوستان از زمانِ قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوائفِ این‌طبقه از اقصایِ هند در اوقاتِ معیّن مي‌آیند - و تصدّقات[٤] بظهور مي‌آرند - و مجمعِ عظیم انتظام مي‌یابد - و درین سال پیش از ورودِ رایاتِ اقبال آن جمعیّت فراهم آمده بود و درمیانِ سنّاسیان دو طایفه اند - یکے را کُر نامند - و دیگرے را پوري - بر سرِ جائي نشستن درمیانِ این دو طایفه گفت و گو شده‌بود - تجرّد گزینئِ اکثرِ این مردم بواسطهٔ آنست که دنیا از ایشان

---

(٢) در[بعضے نسخه] عرصهٔ دولتخان (٣) در[بعضے نسخه] گجکنهن (٤) نسخهٔ[د] و تصدقات و نذور مي‌آرند ●

[illegible]

موکبِ اقبال بمستقرِ اورنگِ سلطنت مراجعت فرماید) دولتِ زمین‌بوس دریافته معمورِ عوارفِ بے‌منتهای شاهنشاهي گردد •

و بالجمله موکبِ معلّی بعد از انصرامِ مهمِّ عشرت‌انجامِ شکارِ قمرغه معاودت فرموده بدریای راوي (که لاهور بر ساحلِ آن واقع است - و بمهابتِ عماني میگذرد) رسید - حضرتِ شاهنشاهي رخشِ هامون‌گردِ جیحون‌نورد را عنانِ توکّل بدست داشته بدریا سردادند - و آن باد پای آتش‌خوی چون نسیم (که برآب بگذرد) سبک بگذشت - و ملازمانِ موکبِ والا و ملتزمانِ رکابِ مقدّس (که ناگزیرِ حواشیِ رایاتِ اقبال بودند) اسپِ سوارهٔ خود را بآب زدند - و همه عبور نموده بساحلِ سلامت رسیدند - مگر خوشخبر خان یساول و نور محمّد ولدِ شیر محمّد که غریقِ گردابِ فنا شدند و چون رایتِ کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرائفِ اوقات بانتظامِ مهام و ترویجِ قواعدِ معدلت (که وجودِ اقدس بآن مفطور است) مصروف بود •

و از سوانح گریختنِ محمّد امین دیوانه است - و تفصیلِ این اجمال آنکه او از یکّه‌جوانانِ موکبِ[۲] معلّی ببسالت و تهوّر علمِ امتیاز مي‌افراخت - و پیمانهٔ بدمستي برداشته بے اعتدالانه معاشرت میکرد - درین ایّام (که عرصهٔ لاهور معسکرِ اقبال بود) در عالمِ بیخودي[۳] بیکے از فوجداران (که بر فیلِ خاصه سوار بود) دو چار شد - و تیرے از کمان‌خانهٔ بے اعتدالي پرکش کرده بجانبِ او انداخت - چون این جرأت معروضِ بساطِ اقدس گشت از بارگاهِ عدالت حکمِ قتلِ او صادر شد مقرّبانِ حریمِ قدس در موقفِ شفاعت آمده زبانِ تضرّع برگشادند - و حضرتِ شاهنشاهي بموجبِ استدعای اربابِ اخلاص جان‌بخشي فرموده بچوبِ ادب تنبیهِ آن بیخرد فرمودند - و او از ادبارِ بختِ خویش بیراههٔ سعادت همان‌شب فرار نموده پیشِ علي‌قلي خان (که پیشوای فتنه اندوزان بود) رفت •

و از سوانح آنست که جنید کرراني (که سعادتِ ملازمت یافته مشمولِ مراحمِ خسرواني بود) از هندون[۴] (که بجاگیرِ او مقرّر بود) بتوهّمِ باطل فرار نموده بگجرات رفت - آنانکه (در نهادِ بیدولت آمده اند) هرائینه از بارگاهِ دولت و اقبال دوري گزینند - بزعمِ خود در افزایشِ خویش میکوشند - و بمعني بر کاهشِ خود افزوده خود را بچاهِ بیدولتي مي‌اندازند - درین هنگام (که همّتِ جهانگشای از تنظیمِ مهمّاتِ پنجاب پرداخته پرتوِ توجّهِ اقدس بر مراجعت میتافت) عرائضِ دولتخواهان خصوصًا عرضداشتِ منعم خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره ببارگاهِ معلّی رسید

---

(۲) در [اکثر نسخه] اردوی معلّی (۳) در [چند نسخه] مستي (۴ م) نسخهٔ [ز] مندول و نسخهٔ [ح] هندین •

و از سوانحِ ایّامِ شکار رسیدنِ مظفّرخان است - و آوردنِ وزیرخان برادرِ آصف خان را در بساطِ مقدّس و درخواستِ گناهانِ او و برادرش نمودن - و بذروهٔ قبول پیوستن - و تفصیلِ این اجمال آنست که (چون آصف‌خان باضلالِ بخت درکمندِ خدیعت و دامِ صحبتِ علی‌قلی‌خان و بهادرخان افتاد) آصف خان را صحبتِ او خوش نیامد - و از تکبّر بیجا و ترفّعِ بی‌معنی خاطرِ او رمیده شد و بالانفعال علی‌قلی دراموالِ او چشمِ طمع داشت - آصف‌خان منتهزِ وقت بوده فرصت میجست که از وی جدا شود - دریں‌اثنا علی‌قلی آصف خان را همراهِ بهادر خان فرستاد - و وزیرخان را پیشِ خود نگاهداشت - وزیرخان حقیقت را به برادرِ خود نوشته موعدِ فرار قرار داد - آصف خان بموجبِ قرارداد شبی از بهادرخان جدا شده راهِ کره و مانکپور پیش‌گرفت - و وزیرخان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود - بهادرخان از حالِ آصف‌خان آگاه شده تعاقب کرد - و نزدیک بقلعهٔ چفانه بآصف خان رسید - و میانِ ایشان جنگ درپیوست - آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را بر فیلِ عماری‌دار انداخته روان شد - و مردمِ بهادرخان از پیِ آنچه و غنیمت متفرّق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان بسراو میرسند - و خبرِ گرفتاریِ آصف خان شنوده خود را [۲] آراسته کردند - و دریں هنگام (که مردمِ بهادرخان پراگنده شده بودند) رسیده دادِ جلادت دادند بهادرخان تابِ مقاومت نیاورده فرار نمود - و اشارت کرد که آصف خان را (که بر فیل می‌آوردند) از هم بگذرانند - نگاهبان یک‌دو شمشیر حوالهٔ او کرد - سرانگشتِ دستِ او جدا شد - و [۳] سربینیِ او را زخم رسید - که ناگاه مردمِ وزیرخان زور آورده آصف خان را خلاص کردند - و بجدودِ کره آمده آرام گرفتند - و دریں کارزار بهادرخان پسرِ وزیرخان دادِ مردانگی داد - و بایں لقبِ گرامی بهمین‌تقریب [۴] افتخار یافت - آصف‌خان از زمانِ گذشته ندامت کشیده و این‌همه حوادث و [۵] نکایت را از مآثرِ حرمانِ آستانِ معلّی دانسته با گردِ خجالت عزیمتِ دولتخواهیِ درگاهِ والا از صمیمِ دل اختیار کرد - و وزیرخان برادرِ خود را پیشِ مظفّرخان (وقتیکه بموجبِ اشارتِ عالی از دارالخلافه آگره متوجّهِ پنجاب میشد) فرستاد - وزیرخان بدهلی آمد - و مظفّرخان او را بعواطفِ خسروانی مستمال گردانیده همراهِ خود آورد - و در محلّی (که حضرتِ شاهنشاهی بشغلِ صید انکنی منشرح و منبسط بودند) مجالِ عرض یافته در خواستِ تقصیراتِ آصف خان نمود - آنحضرت ذیلِ عفو بر زلّاتِ او و برادرش انداخته منشورِ عنایت بنامِ آصف خان اصدار فرمودند - که کمرِ استظهار بسته در حدودِ مانکپور باتّفاقِ مجنون خان قاقشال در آدابِ دولتخواهی ثابت قدم باشد - و (چون

---

(۲) نسخهٔ [د] آراسته کردند (۳) در [اکثرنسخه] سرو بینیِ او را . (۴) نسخهٔ [د] اختصاص و افتخار (۵) با نکابت •

بودند) انحضرت در اکثر اوقاتِ گرامي بمعموريِ ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس مي‌ساختند - تا آنکه بر وجهِ دلخواه جمعیّتِ شکاریانِ جرگه و انبوهیِ جانورانِ قمرغه بهم رسید - و صیدگاه دستِ اجتماع فراهم داد - اوّل حضرتِ شاهنشاهي بآئینِ شایسته بشکارگاه رسیده بر دورِ جرگه گردیدند - و بنظرِ شمول آن دایرهٔ انبساط را از محیط تا مرکز نظّاره فرمودند و هر کس از بزرگانِ دولت و سایرِ ملازمانِ بساطِ عزّت (که درین خدمتِ نشاط پیوند بقدمِ اهتمام شتافته بود) نوازشِ آفرین یافته کُله‌گوشهٔ مباهات بر اوجِ اعزاز رسانید - آنگاه پای دولت در رکابِ سعادت آورده توسنِ شیرصید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند - و بزخمِ تیر و دمِ شمشیر و نوکِ سنان و ضربِ بندوق بنیادِ شکار کردند - در آغازِ عزیمتِ شکار دورِ جرگه پنج کروه بود - روز بروز قمرغه پیش مي‌آمد - و دایره تنگ‌تر میشد - درین میان گاه بجولانِ رخشِ گرم رو شکار را از زمین مي‌ربودند - و گاه بکمند اندازي آهوانِ برق پای را بند میکردند - و از انبساطِ طبیعت نشاطِ پیرای انواعِ شکار افگني بظهور آوردند - از خاصانِ بساطِ قرب میرزا عزیز کوکلتاش در میانِ قمرغه درآمده در رکابِ سعادت بود - و آمرا در پیشِ مورچلهای خود سراپردها کشیده (روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب) پاسِ شکار میداشتند - و از صبح تا شام و شام تا صبح محفلِ شوق و هنگامهٔ طرب گرم بود - بعد ازان (که حضرتِ شاهنشاهي پنج روز متوالي خود بدولت و اقبال باقسامِ شکار کامیاب عشرت گشتند) بامرای عظام و مقرّبانِ حریمِ قُدس پرتو اشارت تافت که در صیدگاه درآمده شکارِ مراد کنند - و مرتبه بمرتبه ملازمانِ عتبهٔ والا بموجبِ حکمِ اقدس درمیان آمدند تا آنکه کار بحدّے رسید که آحاد و افراد از پیاده و سوار درآمده کامیابِ عرصهٔ شکار گشتند ●

و از عجائبِ سوانح (که در ایّامِ شکار بوقوع پیوست) آن بود که حمید بکري[۲] از یساولانِ بارگاهِ مقدّس بدمستي کرده بیکے از ملازمانِ درگاهِ والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود - و آن کس در کمینِ فرصت بوده در شکارگاه معروض‌داشت - سطوتِ جلالِ پادشاهي[۳] اقتضای سیاست فرمود و از کمالِ غضب شمشیرِ خاصه را بقلیچ خان دادند - که این خود سرِ بے اعتدال را از بارِ گردن نجات دهد - مشارٌالیه دو مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت - و سر موئے آزرده نشد - و بر زبانِ تقدیر بیان گذشت ●

● بیت ●

اگر تیغ عالم بجنبد زجای ● نبرّد رگے تا نخواهد خدای

و ازین معني سرِّ قضا دریافته جان‌بخشي فرمودند - امّا بجهتِ تنبیه و عبرتِ بےاعتدالان سرش تراشیده خرسوار برگردِ صیدگاه گردانیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ی] بهکري (۳) نسخهٔ [ی] سطوت پادشاهي ●

میرزا - چهارم عاقل حسین میرزا - و ازانجا (که شمولِ الطافِ حضرتِ شاهنشاهي از بدوِ نظرت از دور و نزدیک کافلِ مهامِ طبقاتِ عالمیان است) هرکدام ازین میرزایان را بقدرِ قابلیّت جایگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند - و در جمیعِ یورشها قرینِ موکبِ معلّی کامیابِ سعادت میگشتند - خصوصاً در یورشِ جونپور ملتزمِ رکابِ مقدّس بودند - بعد ازانکه رجوعِ رایاتِ والا ازان یورشِ اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجایگیرهای خود (که در سرکارِ سنبل بود) رفتند - و درین هنگام (که موکبِ معلّی بجهتِ اطفای نایرهٔ شورافزائی میرزا حکیم از دارالخلافهٔ آگره بممالکِ پنجاب نهضت فرموده) الغ میرزا و شاه میرزا باتّفاقِ ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا لوای بغي و طغیان[۲] افراشتند و گروهی از اوباشِ تیره بخت را با خود متّفق کرده در ولایتِ سنبل و آن نواحي دست بتاراج دراز کردند - جایگیر داران آنحدود جمعیّت نموده بر سرِ ایشان رفتند - و چون ایشان را طاقتِ مقابله نبود روی گریز بجانبِ خان زمان و سکندر خان نهادند - و صحبتِ این خود سرانِ کج رو بآن بد نهادانِ شورش طلب راست نیامد - چه از فسادِ جوهرِ عقل هرکدام را سري و سروري دردِ سر میداد - ازانجا باز گشته قصدِ میانِ دوآب نمودند - گذرِ شان بپرگنهٔ نیمکار[۳] افتاد - پارشاهي خواهرزادهٔ حاجي خان سیستاني (که جایگیر دارِ آنجا بود) بمدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدي چون درمقامِ سخت گیریِ ایشان بود هلاکتِ این گروه درگروِ وقتِ دیگر شد و پارشاهي جنگِ مردانه کرده شکست یافت - واسبابِ فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدستِ این بیدولتانِ بے راهه رو افتاد - و همچنان تاراج کنان بحدودِ دهلي آمدند - تاتارخان دهلي را مضبوط کرد - و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد - آن بخت برگشتگان مالوه را خالي دانسته بآن صوب شتافتند - در حدودِ قصبهٔ سنپت بمیر معزّالملک (که به پنجاب احرامِ ملازمت بسته میرفت) دوچار شدند - و اسبابِ او را غارت نمودند - و منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندید - برگشته بدارالخلافهٔ آگره آمد - و این جماعت رفته مالوه را متصرّف شدند - و درین وقت مالوه بمحمّد قلي خان برلاس مقرّر شده بود - و او بجهتِ بعضی مهمّات در سلکِ معتصمانِ رکابِ دولت انتظام داشت - دامادِ او خواجه هادي (که بخواجه کلان اشتهار داشت) اجین را استحکام داد - امّا بے حقیقتی چند (که همراه او بودند) برآمده بمیرزایان ملحق شدند - و آنچه در بساطِ خواجه بود بغارت رفت - و خواجه بملاحظهٔ بزرگ زادگي بسلامت ماند - و در هندیه قدم خان برادرِ مقرّب خانِ دکني بود - محمّد حسین میرزا رفته آنرا محاصره نمود - و مقرّب خانِ دکني در قلعهٔ ستقواس بود و حسین خان خواهرزادهٔ مهدي قاسم خان از مشایعتِ مهدي قاسم خان (که بسفرِ حجاز میرفت)

(۲) نسخهٔ [ی] عصیان (۳) نسخهٔ [د] نیمکهار ه

که قدم از حدِ خود بیرون ننهد - و از حدودِ متعلّقهٔ باقي خان عنانِ خیال کشیده دارد - و ایلچیان کامیابِ عنایتِ شاهنشاهي شده قرینِ رخصت گشتند ●

و از (۲) سوانح آنست که همای چترِ سپهرظلالِ حضرتِ شاهنشاهي بر ممالکِ شمالي سایه‌گستر بود عرضداشتِ منعم‌خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره بدرگاهِ معلّی رسید - باین‌مضمون که پسرانِ محمّد سلطان میرزا و اُلغ میرزا (که بنظرِ تربیت از سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال ممتاز بودند - و در سرکارِ سنبل جاگیر داشتند) راهِ عصیان سپرده و پای‌طُغیان فشرده بر قصبات (۳) حواشیِ دهلي درازدستي نمودند - و بنده بقصدِ استیصالِ آن گروه تا دهلي برآمد که آن مُدبران را بدست آورد - کوته‌بینان این‌معني را شنیده براهِ مندو فرار اختیار کردند - این محمّد سلطان میرزا فرزندِ رشیدِ سلطان ویس میرزا بنِ بایقرا (۴) بنِ منصور بنِ بایقرا بنِ عمر شیخ بنِ حضرتِ صاحبقراني امیر تیمور کورگان‌است و والدهٔ محمّد سلطان میرزا دخترِ سلطان حسین میرزا ست - و میرزا در زمانِ فرمانروائیِ (۵) خود محمّد سلطان میرزا را (که نبیرهٔ او بود) در ظلِّ تربیت میداشت - بعد از واقعهٔ ناگزیرِ سلطان حسین میرزا چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمّد سلطان میرزا بملازمتِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني پیوست - و منظورِ نظرِ عنایت و رعایت شد - و چون اکلیلِ سریر آرائي بحضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني رسید آنحضرت نیز بدستورِ سابق در ظلالِ مراحم و عواطف میداشتند و اورا دو پسر بودند - یکی اُلغ میرزا و دیگرے شاه میرزا - و هر دو در سلکِ ملازمانِ آنحضرت کامیابِ دولت بودند - باوجودِ آن چند دفعه آثارِ خلاف و عصیان ظاهر کردند - و آنحضرت بموجبِ مکارمِ ذاتي رقمِ اغماض کشیدند - تا آنکه الغ میرزا در تاختِ لشکرِ هزاره مکافات یافت - و ازو دو پسر ماندند - سکندر میرزا - و محمّد سلطان میرزا - وبعد از کشته شدنِ الغ میرزا حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني سایهٔ تربیت بر پسرانِ او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمّد سلطان میرزا را شاه‌میرزا خطاب عنایت فرمودند - و (چون اورنگِ خلافت بشکوهِ جلوسِ بخایپوندِ حضرتِ شاهنشاهي مملکت آرای شد) آنحضرت بر محمّد سلطان میرزا با نبائر و عشائرِ او نظرِ عنایت انداخته کامروائي فرمودند - چون محمّد سلطان میرزا را پیري در یافته بود از سپاهیگري معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکارِ سنبل (۶) بخرجِ معیشتِ او مکرمت فرمودند - که در همان‌جا آسوده بوده باشغالِ دعا مشغول باشد و ازو در کبرِ سن چند پسر شد - اوّل ابراهیم حسین میرزا - دوم محمّد حسین میرزا - سیوم مسعود حسین

---

(۲) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام (۳) نسخهٔ [ا] قصبات حوالیِ دهلي - و در [بعضی نسخه] قصبات و حواشیِ دهلي (۴) یا بایسنغر در هر دوجا (۵) نسخهٔ [د] فرمان فرمائیِ خود (۶) در [بعضی نسخه] سنبهل ●

بود) درآورده خود را مضبوط ساخت - و اهلِ کابل محمّد قلي را گرد کرده خبر بمعصوم خان فرستادند - که اگر گرم مي‌شتابي و مدد میرساني اینها را (که در شکنجه کرده ایم) دستگیر کردن آسان است - او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک بایشان از آئین ادب بعید است - و کسانِ خود را طلبداشت - میرزا سلیمان از سنجد دره از غدرے (که بمیرزا حکیم اندیشیده بود) محروم و مایوس باز بحواشیِ قلعهٔ کابل آمده در مقامِ محاصره شد - و معصوم هر روز فوجِ شایسته از قلعه بیرون میفرستاد - و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد - در میانِ نهره سپاه برهِ برخاست - و وبا گونه در مردم و اسپ نیز افتاد - ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیلهٔ قاضي خان بدخشي محقّر چیزے (که دست‌آویزِ مراجعت و روکشِ معاودت باشد) گرفته اوّل حرمِ محترمِ خود را ببدخشان روانه ساخت - و از عقبِ او خود هم بشتافت - و مقارنِ این حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد - و کوته‌اندیشانِ آنجا سر در گریبان فرو برده شرمسارِ خیالاتِ فاسد نشستند - و موکبِ معلّی کوکبهٔ ابّهت و اجلال در لاهور برافراشته سایهٔ عدل و رافت بر اطرافِ ممالک انداخت - و فروغِ رایاتِ نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد - و جشنِ والای وزنِ مقدّس نیز در همان ایّام بمعهودي ترتیب یافت - و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستورِ معهود وزنِ عالي شد - و خیرات و مبرّات بخرد و بزرگ رسید - و فرمان‌روایانِ اطراف و اکناف خصوصًا حکم‌رانان و زمینداران سمتِ شمالي فرقِ ضراعت و جبههٔ اطاعت برخاکِ آستان نهاده بقدرِ حالتِ خود نثارهای گرامي مي‌افشاندند - و گروهے (که درانِ فرصت سعادتِ آستان بوس ادراک نتوانستند کرد) فرزندان و خویشان‌را[3] با ایلچیانِ کاردان فرستاده عرضِ اطاعت مي‌نمودند ●

و در همین ایّام محمّد باقي ولدِ میرزا عیسی ترخان والیِ تتّه عرضداشتي متضمّنِ بر وفورِ بندگي و فرمان‌برداري با پیشکشِ شایسته مصحوبِ معتمدانِ ارسال‌داشت - و خلاصهٔ مضمونِ آنکه پدرِ من از حلقه بگوشانِ درگاهِ معلّی بوده بر بساطِ اخلاص و اطاعت جان سپرد - اکنون من بر آستانِ عبودیت تارکِ ادب نهاده از ثابت‌قدمانِ ذروهٔ انقیادم - درینولا سلطان محمود بکري بخلافِ نورِ حکمِ معلّی باستظهارِ میرزایانِ قندهار سپاه بجانبِ بنده کشید - و بواسطهٔ وثوقِ اعتصام بفتراکِ دولتِ ابد قرین دستي برین‌حدود نتوانست یافت - و پراگنده برگردید - امّید وارم که بمیامنِ عقیدت و اخلاصِ خود در خیلِ بندگانِ هوا خواه ممتاز باشم - چنانچه غبارِ تفرقهٔ بیگانه بر ساحتِ جمعیّت من نه نشیند - عرضداشتِ او بوساطتِ مقرّبانِ بساطِ اقدس بمسامعِ اجلال رسید - و موافقِ ارادهٔ والتماسِ او فرمانِ جهان‌مُطاع بنامِ سلطان محمود خان از مکمنِ سطوت و اجلال صادر شد

(۲) نسخهٔ [ی] مایوس شده (۳) نسخهٔ [ی] فرزندان و فرزند زادها و خویشان را ●

[illegible]

اقبالِ جاودانیِ بود) دولت پذیر شده آدابِ تسلیم و ارکانِ تعظیم بجای‌آورد - و بعد از چند روز فریدون (که پیش از خوشخبرخان بموجبِ رخصتِ عالی آمده بود) رسید - آن کوتاه فکر بمقدّماتِ دور از کار (که در واهمهٔ هیچ‌خرد مندے راه نیابد) میرزا را (که رانده و مانده بآنجا آمده بود) ممالکِ پنجاب در چشمِ اعتبار بلباسِ غیرواقع جلوه داد - و سبیلِ گرفتنِ لاهور بآسانی خاطر نشان کرد - و باین‌قدر اکتفا ننموده میرزایِ خرد سال را بگرفتنِ خوشخبرخان اغوا نمود میرزا اگرچه از حرمانِ دولتِ دانش خیالِ فاسدِ فریدون را دانست (که راهٔ[2] بجائی دارد) امّا رضا بگرفتنِ خوشخبرخان نداد - و شبے طلبداشته وداع کرد - و دران‌هنگام یکے از نویسندهای بیدولت سلطان‌علی‌نام (که از مستقرِّ خلافت مردود شده بکابل رفته بود - و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند) و حسن‌خان از برادرانِ شهاب الدّین احمد خان (که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می‌برد) آن دورے‌سعادت سخنانِ شور انزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می‌جستند تا آنکه میرزا حکیم (که نه عقلِ دوربین داشت - و نه دلِ حقیقت‌گزین) از سخنانِ این گزاف‌گویان از نیلاب گذشته پای جرأت و روی‌عصیان بسمتِ لاهور آورد - و مردمِ میرزا در بهیره و آن نواحی دست اندازی کردند - و چون این‌خبر بأمرای پنجاب رسید مُهر محمّدخان و قطب‌الدّین خان و شریف خان در لاهور اتّفاق نموده در مرمّتِ حصار کمرِ همّت بسته شهررا استحکام دادند و صورتِ حال را بعتبهٔ مقدّس عرض داشتند - و نایرهٔ غضبِ حضرتِ شاهنشاهی از استماعِ این‌سانحه زبانه زدن گرفت - و باجتماعِ بعضے از عساکرِ اقبال پرتوِ اشارت تافت - و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب (که شاید بفریب و فسون آمرای پنجاب را تواند بجانبِ خود کشید) از بهیره روی بلاهور آورد - و بیرونِ شهر در باغِ مهدی قاسم خان فرود آمد - و روزِ دیگر بکنارِ قلعه رسیده صفوف ترتیب داد - آمرای‌پنجاب اقبالِ ابد پیوندِ شاهنشاهی را حصارِ خود ساخته دادِ[3] جلادت داده از فرطِ بُردلی بضربِ توپ و تفنگ هیچ متنفّسے را پیرامونِ قلعه گشتن ندادند - و هر روز بهمین نمط آئینِ قلعه داری استحکام داده کمالِ شجاعت و حقیقت بجا می‌آوردند - و حضرتِ شاهنشاهی منعم خان خانخانان را بحکومتِ دارالخلافهٔ آگره (که مرکزِ دایرهٔ سلطنت بود) تعین فرموده مظفّر خان را بانتظامِ مصالحِ دیوانی گذاشتند - و در روزِ شهریور چهارمِ آذر ماهِ الٰهی موافقِ شنبه سیوم جمادی‌الاولی (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکابِ نصرت‌اعتصام آورده سمندِ اقبال را جولان دادند - و تمامیِ آن راه بنشاطِ شکار پرداخته انبساطِ بهار می‌نمودند بعد از ده روز دارالملکِ دهلی بظلالِ راياتِ اقبال نور پذیر شد - و بطریقِ معتاد و آئینِ معهود

(۲) در[بعضے نسخه] راهے بجائی (۳) در[چند نسخه] داد جلالت و جلادت داده ه

و چون عزیمت ملاقات مصمّم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بے شائبهٔ مکر و فریب در میان آرند - چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد - و زبان با دل یکے دارد - و عمل بقول موافق گرداند - مردم میرزا (که از بیگم سوگندان شنیدند) از کوته اندیشي مقرّر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند - و عقد فرزندي و عهد یگانگي را بکمال وثوق بر بندند ٭

بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد - که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام - صلاح آنست که شما اردو و بعضے سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودے از سپاه یایلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده درکمین‌گاه[2] باشید - که چون میرزا برسد شما ازآن[3] جا برآمده دستگیر کنید - میرزا سلیمان از استماع این خبر محمّد قلي شغالي را (که از امرای معتبر او بود) با جمعے بر سر اردو بمحاصرهٔ کابل گذاشته شباشب خود را رسانید - و قریب قراباغ در پس پشتهٔ کمین کرده ایستاد - و فرستادهای میرزا حکیم (که از پیش بیگم سوگندان غلاظ شنیده بازگشتند) نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند - و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم جد شدند مگر باقي قاقشال که از رفتن مانع بود - و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد - و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد - و بسوگندان دروغ (که دام فریب است) در کمند دشمن اندازد - و آنچه آن غدر اندیش اندیشیده بود باقي قاقشال پوست کنده میگفت - و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندے از ملازمان معتمد خود روانهٔ قراباغ شد - در اثنای راه یکے از کابلیان (که باتّفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود) از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید - و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصّد ایستاده است - و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام - میرزا بشنیدن این سخن روی توجّه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت - و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم برین خیال مطّلع شده خود را بر کناره کشید) تعاقب نموده ببعضے از مردم میرزا رسیده چندے را دستگیر کرد - و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت - باقي قاقشال با برادران عقب[4] سر میرزا داشته بتعجیل میراند - و کار بجائی رسید که بعضے بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند - و ملاحظهٔ آن بود که دست یابند - باقي قاقشال

(٢) در [اکثر نسخه] در کمین‌گاه وقت باشید (٣) نسخهٔ [ج] ازین کمین‌گاه برآمده (٤) نسخهٔ [ا ج] عقب میرزا داشته ٭

چنین صاحب اقبال ضمیمهٔ حال او باشد - و چون این معنی بموقف عرض مقدّس رسید بر بیغوردی او
نخشوده فکر آن ملک فرمودند - و شاه قلی خان نارنجی و کاکر علی خان را با جمعی از بهادران
اخلاص گزین بآنحدود تعین نمودند - و فرستادها رفته پراگندگیهای آن ملک را نظام دادند - و مورد
مراحم خسروانی گشتند •

نهضت[۲] موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنهٔ میرزا محمد حکیم و دیگر وقائع[۳] اقبال

دریفولا (که نگرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود) بمسامع اقبال رسید که محمّد حکیم
میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدّل ساخته متوجّه لاهور است - و شرح
آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان ازان باز (که از نهیب صدمهٔ افواج شاهنشاهی
فرار اختیار کرده ببدخشان مراجعت نموده) همیشه اندیشهٔ آمدن کابل داشت - دریفولا چون یقین
میرزا سلیمان شد (که از اُمرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دانسته
با حرم بیگم بارِ چهارم لشکرها را فراهم آورده روی امّید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد - و چون خبر
آمدن او بمیرزا محمّد حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم (که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی
ممتاز بود) سپرده خود باتّفاق خواجه حسن نقشبندی (که وکیل کُل بود) از کابل برآمده
بنکرده و غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - و بعد از چند روز
کمند قدرت خود را از کنگرهٔ تسخیر قلعه کوتاه دید - و بر حال میرزا اطّلاع یافت که در غوربند
و آن نواحی ست - خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت - بایین رای ناصواب
حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجّه شد - و مردم
سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی
عزیز تر بودید - خصوصًا که نسبت وصلت ضمیمهٔ آن شده باشد - همگی خاطر متوجّه آنست که
کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد - و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد - دریں مرتبه غرض
از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید - و بنیان ارتباط استحکام یابد - و عهد و میثاق (که
از اختلال و انحلال مصون باشد) در میان آید - میرزا حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرّر ساخت
که در قریهٔ قراباغ (که در دوازده کروهی کابل است) او را در یافته قواعد ارتباط محکم سازد

---

(۲) نسخهٔ [ی] آمدن میرزا سلیمان و محاصرهٔ نمودن قلعهٔ کابل و کناره کشیدن میرزا حکیم
(۳) نسخهٔ [د] سوانح •

بے خرد از راه رفته باتّفاقِ برادرِ خُود[۲] وزیرخان بجونپور شتافته علي‌قلي خان را دریافت و مهدي قاسم خان ناظمِ اشتات[۳] ولایت کرده شد ●

و از سوانح آنکه (اگرچه حضرتِ شاهنشاهي درپردهٔ بے‌توجّهي سیر میفرمایند - و هرزمان برای خود پردهٔ لطیف سرانجام میدهند) دریذولا (که معمورهٔ نگرچین تخت‌نشینِ دولت و اقبال شد) هم بجهتِ مصالحِ ملکي (که دانا داند) و هم برای نشاطِ صوري (که عامّه فهمد[۴]) رای جهان آرای بچوگان‌بازي (که دو معني مشقِ جهانگیري و اقلیم ستاني‌ست) اشتغال فرمود - و در هنگامِ انبساطِ خاطر گوی عشرت از عرصهٔ روزگار مي‌ربودند - بظاهر بزمِ نشاط و هنگامهٔ بازي آراستن بود و بباطن مشغولِ حق بودن - و کارِ جهان ساختن - و دربن کارِ شگرف اختراعاتِ بدیعه فرموده نشاط آرای بودند - ازانجمله گوی‌آتشین بود - بوسیلهٔ لمعانِ انوارِ آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان‌بازي دست میداد - و بچوگانِ هلالي گوی از کواکب مي‌بردند - بظاهر اسباب بازي بکمال میرسید - و بمعني اسپان‌را دست و پا راست میشد - و مردم را توانائیِ قطره و تردّد (که ناگزیرِ نشاهٔ سپاهي‌گري ست) بهم میرسید ●

و از سوانح درگذشتنِ یوسف محمّد خان کوکلتاش است برادرِ کلانِ میرزا عزیز ازین جهانِ گذران - از فرطِ بادهٔ پیمائي روزِ خور پانزدهمِ خورداد ماهِ الٰهي موافقِ پنجمِ ذیقعده پنج روز مزاجِ او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت - و از غرائب آنکه روزِ دیگر (که نعشِ او را از نگرچین بدارالخلافهٔ آگره آوردند) بدنِ او گرم بود - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای مراحمِ ذاتي و موجبِ مروّت و مردمي متأسّف شده بفنونِ نصائح و اقسامِ مهربانیها چاره‌گرِ ناشکیبائیِ ماتمیان دل های داده شدند - و لوازمِ رافت و عاطفت بظهور آوردند ●

و از سوانح رفتنِ مهدي قاسم خان است بسفرِ حجاز - و شرحِ این واقعه آنکه پیشتر سمتِ تحریر یافت که او بحراست و حکومتِ گذهه تعین شده بود - که آصف خان را ازان حدود برآورده بران دیار متصرّف شود - چون آن ملک بے منّتِ سعي بدستِ او افتاد از درازیِ ملک و خرابیِ آن نتوانست سامان کرد - وحشت بر مزاجِ او غالب آمد - تا آنکه در اواسطِ این سال بے رضای پادشاهي برخاسته از سرحدِ دکن عازمِ سفرِ حجاز شد - هرگاه [بے مناسبتِ معنوي قربِ بزرگانِ دین (که صاحبانِ نفوسِ قدسیّه اند) سودمند نیامد] نزدیکیِ اماکنِ شریفه (که بوسیلهٔ آن بزرگانِ معني[۵] صورتِ عزّت و اعتبار یافته اند) چه گشاید - سیّما که باین بے مناسبتي نارضامندي

---

(۲) در [بعضي نسخه] خرد (۳) نسخهٔ [ب] مهمات (۴) نسخهٔ [ذ ح ط] فهمند (۵) نسخهٔ [ا ج ه] معني و صورت ●

بمقتضای قرار داد (که مصحوب حکیم عین‌الملک معروض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش خود راند - و او از بیدولتي متنبّه نشده سرگردانِ بادیهٔ ضلالت شد - و باز بحدودِ مالوه آمده سربشورش برداشت - شهاب‌الدین احمد خان (که پیشتر ازین بسرانجامِ مهامِ ولایتِ مالوه نامزد شده بود) لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سرِ او رفت - و نزدیک بود که آن شورِ بخت را دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بعلي‌قلي خان و سکندر خان رسانید - و ازانجا بدستیاریِ ادبار بگوِ نیستي فرو رفت •

و از سوانح فرار نمودنِ جلال خان قورچي‌ست - و شرحِ این سرگذشت آنکه چون ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي عفیف و پاک‌نهاد آمده است جمیعِ طوائفِ عالم خصوصًا مقرّبانِ بساطِ عزّت را میخواهد که ازین دولت نصیبه[2] داشته باشند - چون بمسامعِ اقبال رسید (که جلال خان جوانے صاحب‌حسن نگاه داشته در مقامِ بےاعتدالي‌ست) این‌معني برمزاجِ اقدس گران آمد اورا ازو جدا ساختند - و آن سبک‌سر از جادهٔ خرد رفته شبے آن جوان را همراه گرفته راهِ فرار پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمعے کثیر بتعاقبِ او نامزد شدند - و آن گرفتارِ هوا و هوس را باجوان مقیّد کرده بدرگاهِ معلّی آوردند - و تادیبِ لایق بحالِ او فرمودند - مدّتے در جلوخانه افتاده لگدکوبِ خرد و بزرگ بود - و باز بمقتضای عواطفِ خسرواني ندیمیِ او را (که دران وادي بے بدل بود) یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند •

و از سوانح تعین نمودنِ مهدي قاسم خان است بحراستِ ملکِ گدهه - پیش ازین در مطاویِ احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگامِ خدمت و وقتِ کار کفرانِ نعمت ورزیده سالکِ مسالکِ بےحقیقتي شد - و درین ایّام (که موکبِ عالي از جونپور مراجعت نموده بسریرگاهِ خلافت رسید) ضمیرِ ممالک‌آرای اقتضای آن کرد که مهدي قاسم خان را (که از کُبرای اُمرا و ندیمانِ صاحب اعتبارِ این دودمانِ عالي بود) بحکومتِ ولایتِ گدهه فرستادند - که انتظامِ آن ولایت نموده آصف خان‌را (که مرتکبِ چنان قباحتے گشته بود) بدست آرد - مهدي قاسم‌خان بآئینِ شایسته کمرِ عزیمت بسته قدمِ همّت در راه نهاد - و پیشتر ازانکه عساکرِ اقبال رسد آصف‌خان خبردار شده بچندین تحسّر و تاسّفِ دل ازان ولایت برکَنَد - و آوارهٔ صحرای بیدولتي شده چون وحشیان پناه بَبیشه برد - و مهدي قاسم خان بآن ولایتِ معمورهٔ درآمد - و باستقلال متصرّف[3] شده بدنبالِ آصف خان شتافت - و علي‌قلي خان (که همیشه در تدبیرِ موافق ساختنِ آصف خان بخود بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقضِ عهد نمود - و آن سادهٔ لوحِ

(۲) در [اکثر نسخه] نصیبی (۳) در [اکثر نسخه] تصرف نموده •

و بالجمله چون حضرتِ شاهنشاهي خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافه توجّه فرمودند منعم‌خان و مظفّرخان در کره تا آمدنِ فرستادها توقّف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلي‌قلي رسیدند او مراسمِ استقبال و لوازمِ تعظیم بجای‌آورده بزبانِ تزویر پیش آمد - و روشی (که مخلصانِ درست را سزد) پیش‌گرفته تسلّیِ اینها نمود - و بعهد و قسم (که دست‌آویزِ اربابِ نفاق و نمودارِ دو رویانِ سیاه درون است) بر جادهٔ دوامِ عبودیت آورده مراجعت نمودند - و منعم‌خان و مظفّرخان از مهمّاتِ آنحدود پرداخته کوچ‌بکوچ متوجّهِ استلامِ عتبهٔ علیّه شدند - و چون بقصبهٔ اتاوه آمدند مظفّرخان بتوهّمی (که از جانبِ منعم‌خان درو راه یافته بود) ایلغار نموده پیشتر بآستانبوسي استسعاد یافت - و منظورِ نظرِ عاطفت گشت - و شرحِ دو روئیِ این بزرگانِ زمان‌را به بیانے واضح خاطرنشان ساخت - بعد ازان منعم‌خان و سایرِ امرا بدرگاهِ معلّی پیوستند - لشکرخان را از بخشي‌گري معزول گردانیدند - و خواجه جهان معاتب شد - و مُهرِ مقدّس‌کلان (که حوالهٔ او بود) ازو گرفته رخصتِ سفرِ حجاز فرمودند - و تنبیهِ ایشان (که مکافاتِ اعمالِ شان بود) سرمایهٔ مزیدِ هُشیاریِ منعم‌خان شد - و پایهٔ اعتبارِ مظفّرخان بلند گشت - و بوسیلهٔ مقرّبانِ درگاه گناهِ خواجه جهان بخشیده آمد - و حضرتِ شاهنشاهي خود بذاتِ اقدس متوجّهِ انتظامِ مهمّات و انتساقِ معاملات شدند - و بمیامنِ توجّهِ عالي و افاضتِ انوارِ عدالت عالم طراوتے دیگر پیدا کرد ●

و(۲) از سوانح آنکه حضرتِ شاهنشاهي عاطفتِ جهان‌آرا را بنسبتِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال ظاهر ساخته توجّه درجمعِ پرگنات انداختند - و بحکمِ والا مظفّرخان جمعِ رقمي‌قلمي را (که در زمانِ بیرام‌خان بواسطهٔ کثرتِ مردم و قلّتِ ولایت بنام افزوده برای مزیدِ اعتبار میدادند - و آن‌همه در دفاترِ عُلیا مثبت مانده‌بود - و دست‌افزارِ تغلّبِ متغلّبانِ زر بنده شده) برطرف ساخت - و قانون‌گویان و دانایانِ جمیعِ ممالکِ محروسه بزعمِ خود حال‌حاصلِ ولایات را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرارداده اگرچه در نفسِ امر حال‌حاصل نبود امّا نسبت بجمعِ پیش اگر آنرا حال‌حاصل نام نهند دور نیست - و [چون(۳) سررشتهٔ داغ (که در آخرین دفترِ این دیباجهٔ اقبال بشرحِ سمتِ تحریر یافته) بظهور نیامده‌بود] درینولا بجمیعِ اُمرا و ملازمانِ عتبهٔ اقبال تعیینِ نوکر مقرّر گردانیدند که هرکدام چند کس را نگاه داشته منتظرِ خدمت باشد - و عوامِ سپاهي که بأمرا مقرّر شد سه قسم بود قسمِ اوّل را چهل و هشت هزار دام سالي تعیین شد - و قسمِ دوم را سي و دو هزار دام قرار یافت و قسمِ سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرّر گشت ●

و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک (که ادبار یافته بگجرات رفته بود) چنگیز خان

(۲) نسخهٔ [ح] و از وقائعِ این سالِ فرخنده فال آنکه (۳) در [چند نسخه] و چون رشتهٔ داغ ●

بآئینِ لایق عبور فرمود - و درین ایّام (که رایاتِ اقبال مراجعت فرموده متوجّهٔ دارالخلافه بود) جنید کررانی برادر زادهٔ سلیمان(۲) پسرِ عماد بشرفِ عتبه بوسی استسعاد یافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانی گشت *

آغاز سال یازدهم الٰهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهارِ دولت تازه(۳) شد - و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت - مزاجِ عالم بتازگی روی باعتدال آورد - و طبیعتِ عنصری قوّتِ نو گرفت * * شعر *

خاکِ چمن شد ز ابرِ مشکِ تتاری * آتشِ گُلِ تیـــز کرد بادِ بهاری
قرصهٔ کافور بست شاخِ شگوفـــه * سنبلِ مشکین بسوخت عودِ قماری
از پیِ دوشیزگانِ حجلـــهٔ گلشن * آب صفت خاک کرد آئینه‌داری
دَورِ نظر بازی‌ست و حسن‌پرستی * وقتِ گُل‌افشانی‌ست و باده گساری
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم * کوش که دل را بدستِ دیده سپاری

نسیمِ بهار چون سروشِ غیب نویدِ جدید از نصرت و اقبال داد - درهای فیضِ یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد - و بمژدهای فتحِ آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند - و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روزِ دوشنبه هیزدهمِ شعبان (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم قمری تحویلِ نیّرِ اعظم و منوّرِ عالم ببرجِ حمل سعادتِ ظهور یافت - و آغازِ سالِ بهمن یعنی سالِ یازدهم از مبدای جلوسِ شاهنشاهی از دورِ اوّل بوقوع پیوست - و تا دو سه روز عرصهٔ شهر کره جولانگاهِ موکبِ اقبال بود - و دران فضای جان‌فزا مراسمِ جشنِ نوروزی و آدابِ عشرتِ بهار زنگ زدای طبائع شد - آنجا خانخانان منعم‌خان و مظفّرخان و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ اقبال را بجهتِ اهتمامِ مهمِّ خان‌زمان و آمدنِ جمعی (که پیشِ خان زمان رفته‌بودند) گذاشته بکالپی نهضتِ موکبِ اقبال اتّفاق افتاد - و ازانجا برهنمونیِ عنایتِ الٰهی روی‌عظمت و اقبال بمستقرِّ جاه و جلال آوردند - و بخرّمی و خوشحالی روزِ فروردین نوزدهمِ فروردین ماهِ الٰهی موافقِ جمعه هفتمِ رمضان ظلالِ چترِ والا بر دارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال گسترده پایهٔ آن زمینِ سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند - و چندگاه دران مرکزِ عدل کامیابِ عشرت گشته بمعمورهٔ نگرچین (که دران ایّام بتوجّهِ نشاط اساس تعمیر یافته بود) روی توجّه آوردند و آن منازلِ عشرت‌بنیان را بپرتوِ نظرِ سعادت پیرای جلای سپهر بخشیده زنگ‌زدای روزگار گشتند

(۲) نسخهٔ [ی] عثمان (۳) نسخهٔ [ج] تازه و کوکبهٔ *

تا بیخ و بنیادِ طبقهٔ باغیه برآید - و آسودگی در عالمیان شیوع یابد - و بموجبِ حکمِ مقدّس اعیانِ مملکت و ارکانِ دولت طرحِ منازلِ رفیع‌اساس و عماراتِ عالی‌بنیان انداختند - و بر زبانِ اقدس گذشت که (تا غبارِ هستیِ این ظلمتیان از دامنِ اینحدود بر نخیزد) پای‌تختِ اقبال همین شهر خواهد بود - و بجمعی از آمرا (که مرخّص شده در محالِّ جایگیرِ خود بفراغت گذرانده اند) چار[۲] رسانیدند که ببُلجارِ[۳] معهود داخلِ موکبِ معلّی گردند - و بتازگی افواجِ تازه زور بتعاقبِ مدبران تعین فرمودند - و حکمِ معلّی شد که تا علی‌قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند ●

چون حقیقتِ احوال بعلی‌قلی خان رسید میرزا میرک رضوی را (که از همنشینانِ خاصِ او بود) بآستانِ معلّی فرستاده اظهارِ عجز و درماندگیِ خود نمود - و برای هرکدام از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبانِ مکر و چاپلوسی منعم‌خان خانخانان را بران داشت که باز در مقامِ استشفاع شود - خانخانان (که مزاجدانِ بساطِ اقدس بود) جرأت برین امرِ عظیم نتوانست کرد بنا برین جمعی از اربابِ عزّت را (که حضرتِ شاهنشاهی از ونورِ خداپرستی احترامِ آن طبقه میفرمودند - مثلِ میر مرتضی شریفی - و ملّا عبدالله سلطانپوری - و شیخ عبد النّبی صدر) بخود متّفق ساخته پیش آورد - و این‌جماعت بنا بر وثوق برعاطفتِ شاهنشاهی در پایهٔ سریرِ معلّی زبانِ شفاعت گشاده بعرضِ مقدّس رسانیدند - و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند - و آن معدنِ مروّت هرچند میدانست (که باطنِ ایشان صاف نشده است - و ازین مقدّمات مقصودِ اصلیِ این ارباب بغی وقت گذراندن است) خاطرِ این معامله‌فهمان را رعایت فرموده مجدّداً تقصیراتِ ایشان ببخشش یافت - بشرطیکه از قبائحِ اعمال و ذمائمِ افعالِ خود توبهٔ نصوح نموده می‌بعد خلافِ رضای اقدس را در خیال راه ندهند - و همواره بر شاهراهِ دولتخواهی و جانسپاری ثابت‌قدم باشند - و چون آثارِ آن ظاهر گردد محالِّ جایگیرهای ایشان بدستورِ سابق مکرمت شود خانخانان و سایرِ اکابر آدابِ شکر بتقدیم رسانیدند - و حکمِ معلّی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین‌خان فرنخودی نزدِ علی‌قلی‌خان رفته ندامتِ اورا بتوبه استحکام دهند - و بنویدِ بخشش و بخشایش اطمینان بخشند - و خود بالهامِ دولت و اقبال فسخِ عزیمتِ اقامتِ جونپور فرموده موکبِ دولت را بعزیمتِ معاودت مصمّم گردانیدند - و روزِ دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الٰهی موافقِ دوشنبه یازدهمِ شعبان نهضتِ رایاتِ والا از جونپور بدارالخلافهٔ آگره اتّفاق افتاد - و اردوی معلّی بیک هفته از جونپور ببلدهٔ مانکپور آمده ساحلِ دریای گنگ مخیّمِ سرادقاتِ اقبال ساخت - کارگذارانِ بارگاهِ سلطنت بحکمِ مقدّس در یک روز بر آنچنان دریای عظیم پُل بستند - تا اردوی معلّی

---

(۲) چار بمعنی منادی (۳) بلجار بضمّهٔ با بمعنی وعده ●

مادرِ خود را خلاص کرده است - و اشرف‌خان را مقیّد ساخته قصد آن دارد که باردوی معلّی رفته دستبردے نماید - بنا بران موکبِ مقدّس از ساحلِ آبِ سروار بجانبِ مُعسکرِ اقبال (۲) عطفِ عنان فرمود ه

و تفصیلِ این‌مجمل آنکه چون (طنطنهٔ ایلغارِ موکبِ عالي بتعاقبِ علي‌قلي خان بسکندر خان و بهادر خان رسید - و قضیّهٔ گرفتاریِ والدهٔ علي‌قلي در جونپور بدستِ اشرف خان معلوم کردند - و دانستند که اشرف خان لشکرے چندان ندارد - و گرفتنِ قلعهٔ جونپور بغایت آسان‌است) از جای خود گرم‌روي کرده بجونپور رسیدند - و (چون اشرف خان در استحکامِ مبانیِ قلعه‌داري اهتمام ننموده بود) دروازه را سوخته درون شدند - و طایفهٔ نردبانها بر دیوارِ قلعه نهاده بر آمدند - اشرف‌خان وقتے خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند - بهادر خان اشرف‌خان‌را گرفته مقیّد ساخت - و والدهٔ‌خود را خلاص کرده همراه برد - و (باوجود آنکه جونپور عمرے در جایگیرِ او و برادرش بود - و چندین روابط باهلِ شهر و حقوقِ خدماتِ ایشان) همه را پایمالِ افساد کرده دست اندازِ غریبے نمود - و بسیارے از تاجران‌را تاراج کرده به بنارس شتافت - و آنجا هم قدرتِ دست بغارت برد - و ازانجا بمدنِ بنارس (که بزمانیه مشهور بود) رفت - و دران حالت (۳) خبر رسید که رایاتِ عالي از تعاقبِ علي‌قلي معاودت نمود - سکندر و بهادر راهِ گذرِ نرهن (که معَرِّ معهودِ ایشان بود) پیش‌گرفته از آبِ گنگ عبور کردند - چون (علي‌قلي از صدماتِ عساکرِ اقبال بدر رفت و شورشِ سکندر و برادرِ او چنانچه گذارش یافت بمسامعِ اقبال رسید) موکبِ مقدّس از کنارِ آبِ سروار عنانِ معاودت منعطف گردانیده متوجّهِ اردوی معلّی شد - که مبادا غبارِ آشوبِ این‌مفسدان بر حاشیهٔ بساطِ جمعیّتِ آن رسد - و شوربختان باستماعِ توجّهِ رایاتِ اقبال فرار نموده بودند - اهلِ اردوی‌مقدّس را اطمینانِ دیگر بهم رسید - و ازانجا پرتوِ توجّه بجانبِ جونپور تافت - و روزے (که قصبهٔ نظام‌آباد مستقرِّ موکبِ جلال بود) محفلِ وزنِ اشرفِ اقدس ترتیب یافت - و جشنِ دلکش (۴) فراهم آمد - و نقودِ گرامي بر دامنِ اُمّید ریخته شد - و جهانیان از فیضِ عامِ شاهنشاهي احتظاظ یافته بدعای‌مزیدِ عمر و خلودِ دولت سیرابِ زبان شدند - و بعد از تقدیمِ مراسمِ جشنِ معلّی ازان منزل نهضت فرمودند - و عرصهٔ جونپور از فرِ نزولِ موکبِ والا پایهٔ بلند یافت - چون (این شهرِ فیض‌بهر از مقدمِ شاهنشاهي زیب و زینت گرفت - و تساهلِ عظیم از ملازمانِ عتبهٔ اقبال در استیصالِ اربابِ بغي بظهور آمد) رای عالم‌آرای درین شهر طرحِ اقامت انداخت

(۲) نسخهٔ [ا] عسکر اقبال - و نسخهٔ [ج] اردوي معلی (۳) در [چند نسخه] وقت (۴) در [بعضے نسخه] دلگشا ه

شدند - قدرے از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند - آن بد نهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود - تا پهرِ سیوم راه میرفتند - فیلِ بخت‌بلند[2] او مست بود - بدست درآمد و ازانجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعے را پیشتر رخصت فرمودند - روز بیگاه شده بود که ازین پیش‌فرستادها خبر رسید که علي‌قلي در مقامِ گذشتن از آبِ سروار است - چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده‌بود سواري موقوف شد - سحر بدولت شبدیزِ اقبال‌را تیز راندند دَرین روز آزاز[3] خان پسرِ اسلام خان و برادرِ فرّخ‌حسین‌خان از غنیم جدا شده بموکبِ اقبال پیوستند و فوجِ پیش از دنبالِ آن مُدبر بساحلِ آب رسید - کشتیها پر از اشیا و اموال (که علي‌قلي‌خان و کسانِ او روانه ساخته بودند) ارمغانیِ فتح دانسته گرفتند - و از اهلِ کشتي سرگذشتِ علي‌قلي‌خان تحقیق کرده موکبِ معلّی ساحلِ آبِ سروار گرفته نهضت فرمود - و عساکرِ نصرت همگي بوادي و براري را در نوردید - و ازان گم‌گشتهٔ صحاریِ ادبار نشانے پیدا نشد - و چنان از ثقات استماع افتاد که علي‌قلي‌خان بے خبر در محمّد آباد بود - اگر [همان شب (که رایتِ اقبال بآن‌حدود رسیده بود) راست رانده به محمّدآباد میرفت] آن مُدبر بدست مي‌افتاد - و همانا که منعم‌خان این‌نردِ دغل باخت - و برای رواجِ بازارِ خود نخواست که او بدست افتد - اوّل نگذاشت که همان‌شب بر سرِ او بروند - ثانیًا او را خبردار ساخته گریزاند - و معلوم شد که علي‌قلي از راهہای پُر درخت بقلعهٔ جلوپاره[4] رفته فرودآمده است - شهریارِ دانش‌پژوه اغماضِ نظر فرموده بروی نیاوردند - و روزِ دیگر موکبِ مقدّس بواسطهٔ آنکه (کشتي پیدا نشد - و گدرگاه معلوم نبود - که آن دریای زخّار را عبور توان کرد) ازین رویِ آب در برابرِ جلوپاره نزولِ اجلال فرمود - و بندوقها از طرفین سردادند چون علي‌قلي دانست (که گیتي‌خدیو خود بدولت پرتوِ اقبال انداخته اند) بودن را بخود قرار نداده پیشتر روان‌شد - و روزِ دیگر موکبِ اقبال ازان منزل کوچ نمود - و کنارِ دریا گرفته بقصبهٔ مؤ نزولِ اجلال فرمود - دربن‌راه غریب درخت‌زارے پی‌سپرِ مواکبِ جهان‌نورد شد - انواعِ سباع و وحوش از برّ و بحر نمایان میشدند - و جوانانِ صاحب قبضه صید میکردند - و اقسامِ جانور بنظرِ اشرف مي‌درآمد - و بسپاهیانِ سخت‌انداز اشارتِ عالي میشد که بخدنگِ سندان‌دوز و سنانِ شعله‌کردار از پا مي‌انداختند - و در وقتِ مرورِ اردوی عالي‌شکوه جانورانِ دریائي مثلِ نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحلِ دریا نمایان‌میشدند - و چون از دور گردِ عساکر بر میخاست بآب میخزیدند - و بعضے جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ برآنها کارگر نمي‌آمد - بالجمله موکبِ معلّی در حدودِ آن‌قصبه بود که خبر آوردند که بهادر خان دربن‌فرصت بجونپور رسیده

---

(۲) در [بعضے نسخه] رنجیت (۳) نسخهٔ [ح] سردار خان (۴) نسخهٔ [آ ح] جلوبارا ●

جرائم علي‌قلي خان میکرد) بر زبانِ تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرمائیم - امّا عجب
که او بر آدابِ عبودیت ثابت‌قدم ماند - و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد - چه دران هنگام
(که بموجبِ استدعای خانخانان بعلي‌قلي خان و بهادر خان جایگیر مکرمت میشد) قبولِ
التماسِ او مشروط باین بود که تا موکبِ اقدس درین حدود باشد خان‌زمان از آب عبور نکند
و چون رایاتِ اقبال بمرکزِ اورنگِ خلافت رسد وُکلا بدرگاهِ معلّی آمده مناشیرِ دولت از دفاترِ عالیه
بگذرانند - و بر جایگیرهای خود متصرّف گردند - درین وقت (که رایاتِ عالي بجانبِ بنارس
و چنادهٔ ظلالِ ارتفاع بر سمتِ معاودت انداخت) علي‌قلي‌خان همان روز از آب گذشته به محمّدآباد
رسید - و کسان را به غازي‌پور و جونپور روانه کرد - موکبِ معلّی از شکار مراجعت نموده
بساحتِ بنارس نزولِ اجلال فرموده بود که بعرضِ مقدّس رسید که آن بی‌سعادت بر خلافِ شرط
رفته عدول از جادهٔ حکمِ اشرف نموده از آبِ گنگ گذشته است - قهرمانِ قهرِ جهانگدازِ شاهنشاهي
بجوش درآمد - و رقمِ بیدولتیِ این سیه بختان (که اغماضِ نظر ازان شده بود) بر پیشگاهِ باطنِ
اقدس (که آئینهٔ گیتي‌نمای دولت است) جلوه‌گر شد - و در مقامِ سطوت منعم خان را
مخاطب ساخته ماجرای سیه‌بختیِ آن تیره روزگاران را بر زبانِ اقدس آوردند - خانخانان از کمالِ
انفعال سر در پیش نهاد - و زبانِ گفتار بسته و رشتهٔ جواب گسسته یافت - و خواجه‌جهان
و مظفّر خان و راجه بهگونتداس و جمعی دیگر از آمرای حقیقت اساس را بر اردوی نصرت طراز
گذاشتند - که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند - و خود بنفسِ نفیس بعزیمتِ تادیب و تنبیهِ
علي‌قلي‌خان شبِ دیبادین بیست و سیوم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ شبِ شنبه یازدهمِ رجب
پای توجّه در رکابِ دولت آورده بطریقِ ایلغار راه نوردِ نصرت شدند - و قربِ گزیدگانِ بساطِ اقدس
و سایرِ فدائیانِ موکبِ معلّی (گرد و پیشِ چترِ والا بوده - و بر یکدیگر مسابقت نموده) گوی سرعت
از شمال و صبا ربودند - جعفرخان تکلو و قاسم‌علي خان را بر سرِ غازي‌پور تعین فرمودند - این بهادران
چون بدروازهٔ قلعهٔ غازي‌پور رسیدند بیدولتانِ انجا آگاه گشته از برجی (که متّصل بدریای گنگ
بود) خود را در آب انداختند - و به محمّدآباد رسیده علي‌قلي‌خان را ازین واقعه آگاه ساختند
علي‌قلي‌خان دست و پا گم کرده از کمالِ سراسیمگي گریخته چون برلبِ آبِ سروار[۲] رسید بکشتیِ
چند (که بر کنارِ آب برای چنین روز آماده[۳] میداشت) با جمعی (که با او بودند) در آمده
جانِ سراسیمه را بساحلِ سلامت برد - و موکبِ مقدّس آن شب که روان شد از قریهای جونپور
بر فیل سواره عبور فرمودند - و آخرهای شب زمانی بر فیل توقّف نمودند - و سحر باز گرمِ رفتن

(۲) نسخهٔ [د و] سرو - و در [بعضی نسخه] سروا (۳) نسخهٔ [ب] نگاه ٭

بحضرت مشغول بود - رسیدن ملا نورالدین شنوده و ازان [illegible] صفویه او شد و بفوج ملا تاخت - در اثنای تاختن اسپش بخنة درچست [illegible] و جمعی پیاده رفته اورا دستگیر کردند - و ملا آن دیوانهٔ بدپیشه‌را بقتل رسانید - و وجود [illegible] شد ●

و از سوانح[2] آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چناده[3] [illegible] - ازانجا (که فطرت قدسی‌مآثر حضرت شاهنشاهی برعفو جرائم و صفح زلّات گناه‌پیشگان [illegible] است) بوسیلهٔ اِلحاح و شفاعت منعم‌خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرائم و آثام علی‌قلی‌خان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چناده (که از [illegible] هندوستان است) از خاطر جهانگشای سرزد - و بموجب این عزیمت دولت‌افزا روز [illegible] بهمن ماه الٰهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرف‌خان‌را بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود - و [چون بمنزل شهر بنارس (که برساحل دریای گنگ [illegible] است) ظلّ اجلال پرتو انداخت] افاضهٔ انوار عدالت برخواص و عوام آن ناحیهٔ سعادت‌پژوه واقع شد - و ازینجا مظفررا[4] [illegible] توقف درانجا نبوده با خاطر [illegible] مقدس بتفرج چناده توجه فرمودند - و [illegible] قلعه‌را نظر [illegible] انداخته مسرت [illegible] گشتند - [illegible] پیام نوید عشرت آورده [illegible] شکاررا پیش‌نهاد [illegible] در ان بیشها [illegible] پرتو اشارت عالی [illegible] که [illegible] بساط حضور از هرجانب درآمده [illegible] - و بدستوریکه ([illegible] صیدگاه اقبال بود) ده فیل والا شکوه‌را درمیان گرفتند - و [illegible] طبیعتان بطناب مدارا بستند - و با فیلان اهلی همتگ ساخته بحصار چناده [illegible] - و ازانجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی معلّی (که منتهی [illegible] اقلیم) ورود سعادت فرمودند ●

و از سوانح[5] ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی ست برسر خان‌زمان - ازانجا (که وجود مقدّس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام‌آگاهی‌ست - و از مبدای فطرت [illegible] تقدیر و بیان مشیّت آمده) هرچه (از حقائق کونی و الٰهی‌ست) پیش ازانکه (جلوهٔ ظهور یابد) انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می‌اندازد - چنانچه دران وقت (که منعم‌خان [illegible] کشیده شفاعت

---

(۲) نسخهٔ [ح ط ی] سوانح عبرت بخش (۳) نسخهٔ [ح] چنادگدهه (۴) در [بعض نسخه] [illegible] مظفررا
(۵) نسخهٔ [ح] سوانح دولت افزا ●

مجتوی بر حقائقِ سرگذشت بآستانِ معلّی روانه ساختند - آنحضرت (که معدنِ مروّت و مردمی اند) چون بر حقیقتِ حال مطّلع شدند ازانجا (که مجدّدًا از جرائمِ ایشان گذشته بودند) جریمهٔ عظیمهٔ چنین را نا شده انگاشته اُمرا را طلب داشتند - جمعی (که آثارِ نفاق از حرکاتِ ناسزای ایشان ظهور یافته بود) در حجابِ خجالت مانده از سعادتِ کورنش محروم گشتند - و یکجهتانِ اخلاص‌مند باوجودِ ظهورِ چنین حالتی بعنایاتِ خاص مخصوص شدند ●

و از سوانحِ این ایّام آنست که درین هنگام (که راياتِ جلال در جونپور انتظام‌بخشِ جهانیان بود) شیرمحمّد دیوانه در حدودِ سامانه سرِ بیمغزِ خود را بر داشته در مقامِ تاخت و تاراج شد و زود سزای کردارِ خود را یافت - این مُدبرِ بےسعادت از خدمتگارانِ خواجه معظّم بود - و بعد ازان به بیرام‌خان پیوست - و بیرام خان بواسطهٔ حسنِ صورت این بیخرد را (که از زمرهٔ ادانی بود) بتقرّبِ خود امتیاز داد - و در زمانِ اقبالِ او اعتبار یافت - و در ایّامِ ادبار سالکِ مسالکِ بےحقیقتی گشت - چنانچه مجملی ازان درجای خود گذارش یافت - وچون ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی مصدرِ انوارِ عدالت است هرچند آن بےحقیقتی در[۲] دولتخواهی آنحضرت بود امّا چون این سجیّهٔ دنیّه در آدمی نکوهیده ترینِ صفات است پسندِ طبعِ حق‌پسند نیامد - و منظورِ رعایت[۳] نگشت چندے در قصبهٔ سامانه بسر می‌برد - درین ایّام (که علی‌قلی خان و جمعی کافرنعمتی نموده بغی ورزیدند - و راياتِ اقبال متوجّهِ اطفای نایرهٔ افساد شد) این خون‌گرفتهٔ بیدولت جمعی از اوباشِ فتنه‌اندوز را فراهم آورده دستِ فتنه بگشاد - ملّا نورالدّین محمّد ترخان (که فوجدارِ آنحدود بود) میر دوست محمّد نام شخصی را در سامانه گذاشته بود که سرانجامِ مهمّاتِ آن پرگنه می‌نموده باشد - روزے آن بخت برگشتهٔ ناهموار این دوست محمّد را برسمِ مهمانی بخانهٔ خود آورده در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد - و مجلس میداشت که ناگهانی تیر را در خانهٔ کمان نهاده برسینهٔ آن بےگناه زد - و کارِ او تمام کرد - و اسباب و اموالِ او که دران پرگنه بود بدست آورده بجانبِ پرگنهٔ مالیر[۴] شتافت - و شقدارِ آن پرگنه را (که بخالصهٔ شریفه منسوب بود) نیز کشته از اموال آنچه دران پرگنه بود بدست آورد - و اوباشانِ حادثه‌دوست واقعه طلب گرد او بیشتر شدند و در میانِ ولایتِ محروسه تاخت میکرد - تا آنکه ملّا نورالدّین جمعی را با خود متّفق ساخته کمرِ همّت بدفعِ او بست - در موضعِ ونهوری[۵] (که در حدودِ سامانه است) آن دیوانهٔ بےسامان

---

(۲) در [بعضی نسخه] در دولتخواهی (۳) نسخهٔ [ه] عنایت و رعایت - و نسخهٔ [ط ی] عنایت
(۴) نسخهٔ [ه] مالدیر - و در [بعضی نسخه] مالیر (۵) نسخهٔ [ا] دسکوری - و در [چند نسخه] دهوری - و نسخهٔ [ی] دلهوری ●

و چندے از دلیران نظام پذیرفت - و هراول بمحمّد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودي و قتلق[۲] قدم خان و شاه فنائي و صدرحمت اوزبک و قلماق بهادر و طایفهٔ از مردانِ کار رونق گرفت و التمش بخانِ عالم و هندو بیگ مغل و رای سال درباري و رای پتّرداس[۳] و داوُدخان[۴] فوجدار و طبقهٔ دیگر از مبارزان استحکام یافت - و ازانجانب باغیان سه فوج شده بودند - فوجي باهتمامِ بهادرخان و فوجي بسرداري اسکندر خان - و فوجی بسربراهی محمّد یار برادرزادهٔ سکندر در هراول مقرّر ساخته آمادهٔ جنگ شدند - درمیانِ هردو هراول هنگامهٔ جنگ گرم شد - قدرے هراولِ مخالف غلبه کرده[۵] جسته بود که مردمِ التمش دادِ دلاوري داده هراول را برداشتند.- محمّد یار (که پیشانی لشکرِ ظلماني او بود) بشمشیرِ برق‌لمعان برخاکِ هلاک افتاد - و بسیارے از مخالفان پایمالِ فنا شدند - وسکندر (که با فوجي گزیده از دنبالِ این فوج آمادهٔ عربده بود) گردِ ادبار بر روی دولتِ خود بیخته و پشت بر عساکرِ منصوره داده رو بهزیمت آورد - و افواجِ قاهرهٔ کامیابِ نصرت و اقبال از دنبالِ هزیمتیان درآمده بهرکس ازان تیره‌روزگارانِ بخت برگشته میرسیدند خونش بخاک میریختند - تا برلبِ سیه آبے رسیدند - سکندر از بیمِ جان خود را در سیه آب زده از خاکِ سیاه سر بیرون کرد - و بسیارے از سپاهِ کار آمدنی او دران ظلمت‌آباد فرو شدند - و افواجِ قاهره (که سکندر را هزیمت دادند) بقصدِ غارت و تاراجِ لشکرِ ادبار پراگنده شدند - بهادرخان (که باجمعي در کمین بود) دررین زد و گیر بفوجِ جرانغارِ لشکرِ اقبال رسید - و جنگ در پیوست - شاه بداغ‌خان از اسپ جدا شد - و بقیدِ مخالف درآمد - و عبدالمطّلب پسرش توفیقِ نیکوخدمتي نیافت و ناصرقلي وجمعي از کافرنعمتانِ تباه‌خرد خاکِ بے حقیقتي برفرقِ روزگارِ خود ریخته بغنیم پیوستند بهادر این افواج را برداشته متوجّهِ قول شد - و قول بے جنگ سررشتهٔ نبرد را از دستِ داده عارِ فرار اختیار نمود - محمّد باقي‌خان ببهانهٔ حفظِ اسباب و ابقای اموال خود را بکناره کشید و بعضے از روی نفاق و حرام‌نمکي جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند - و از شومیِ اینها لشکرِ فتحکرده را شکست افتاد - راجه تودرمل و قیاخان و اعتمادخان و مردمِ التمش جمع[۶] شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کارے بسرانجام نشد - غرور را این نتیجه است - این معامله‌نافهمان نمي‌بینند که خدیوِ زمان با علمِ یقیني چگونه مُدارا میفرمایند - هرکرا کردار چنین باشد آنچه بیند از خود بیند - و روزِ دیگر سپاهِ پراگنده فراهم آمده بجانبِ قنّوج متوجّه شد - و سرانِ لشکر عرضداشتی

(۲) در[چند نسخه] قل قدم خان - و نسخهٔ [ی] کل قدم خان (۳) در[بعضے نسخه] تهرداس
(۴) در[بعضے نسخه] داد خان - و در[بعضے] دادن خان (۵) در [اکثر نسخه] غلبه گونه جُسته بود
(۶) در[بعضے نسخه] جدا شده ،

بیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابلهٔ عساکرِ منصوره آمده خیالِ محالِ جنگ داشته باشیم
استدعا آنست که واسطهٔ شفاعتِ زلّات و جرائمِ ما گردید - و فیلانِ نامي (که باقبالِ بادشاهي
بدست آمده - و طبعِ اقدس بدان رغبت دارد) روانهٔ درگاه معلّی میسازیم - و چون بظهور رسد
(که از دریای مکرمت زلّاتِ ما بزلالِ عفو پاک شده‌است) ما هم بدرگاهِ جهان‌پناه رفته سجدات
عذرخواهي بتقدیم خواهیم رسانید - میر معزّالملک و سایرِ اُمرا (چون رنگ آمیزي و تزویرِ این گروه
عاقبت نامحمود میدانستند) داغِ رد بر پیشانیِ خواهشِ آن مُدبران نهاده جواب نوشتند که رقائم
آثام و جرائمِ شما ازان قبیل نیست که جز بطوفانِ خونیِ شمشیرِ آبدار از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت
بهادرخان بار بمیر معزّالملک پیغام داده در خواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی
چند مناسبِ وقت بمشافهه گفته شود - میرمعزّالملک قبولِ این‌اراده نموده با معدودے از اردو
برآمده رفت - و بهادرخان ازانجانب با چندے پیش آمده میر را دریافت - و مقدّمات از جانبین
در میان آمد - چون آثارِ حیاه در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورتِ صلح قرار نگرفت - لیکن
بحرف و حکایت روزگار میگذرانیدند ●

چون سرگذشتِ حال بمسامعِ اجلال رسید حکمِ والا بشرفِ نفاذ پیوست که لشکرخان
و راجه تودرمل بامردمِ خود در لشکرِ منصور رفته اگر صلاحِ حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمهٔ
عساکرِ عالیه باشند - و اگر صلاح در قبولِ التماسِ آن جماعت باشد از فضل و رحمتِ بیقیاسِ ما
ناامید نسازند - این دو دولتخواه بسپاهِ نصرت‌قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که آنچه
از حرفِ عقیدت و اخلاص برزبانِ شما میرود اگر از لوامعِ صدق ضیائی دارد بعزمِ درست و خاطرِ مطمئن
متوجّهِ آستانه‌بوس گردید - و اگرنه وقت گذرانیدن و دست در حیله زدن کارِ مردان نیست
و چون دلِ شان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمونِ شان نشد - و دولت یاوري نکرد
از مُدبریِ خود در نواحیِ خیرآباد پای ضلالت‌پیمای جرأت را در دلیري افشردند - و عساکرِ دولت را
چون (حقیقتِ الحاحِ علي‌قلي و ملاطفت فرمودنِ شاهنشاهي معلوم نبود - و لشکرِ پیش در مبارزت
مساهلت نموده بود) راجه و لشکرخان قرارِ جنگ داده بترتیبِ صفوف و تسویهٔ افواج همّت
گماشتند - قول بمیر معزّالملک و اعتماد خان خواجه‌سرا و میر علي‌اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان
و دولت خان فوجدار و جمعي از بهادرانِ نامورِ انتظام گرفت - و برانغار بجلادت قیاخان و حسن آخته[۲]
و شیرسلطان و راجه مترسین و کرمسي و مهر علي ولدِ استاد یوسف و برخي از جان‌سپاران دیگر
ترتیب یافت - و جرانغار بدائي‌خان و شاه بداغ خان و مطّلب خان و نقو و ناصروالي اوزبک

(۲) در [بعضی نسخه] حسن خان آخته (۳) نسخهٔ [ج] آخته بیگي ●

بآستان‌بوسي قرار نتوانست‌داد - و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد - درین‌مرتبه والدهٔ خود و ابراهیم خان را (که ریش‌سفید ما ست) میفرستم و بعد از تقدیمِ خدماتِ لایقه باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف خواهم شد - بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی قرار یافت ٭

روز دیگر علي‌قلي والدهٔ خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامیِ خود مثلِ بال‌سندر و اچپله[۲] (که از فیلانِ مستِ زبردستِ مشهور بودند) با دیگر فیلان برسمِ پیشکش همراهِ میرهادي و نظام آقا فرستاد - و حاجي خانِ سیستاني را (که مقیّد طور بود) نیز فرستاد - خانخانان و خواجه‌جهان افواجِ قاهره را برکنارِ آب در مقابله گذاشته والدهٔ علي‌قلي و ابراهیم‌خان را باپیشکش همراه گرفته رو بدرگاهِ معلّی نهادند - و ببارگاهِ مقدّس رسیده خانخانان ابراهیم‌خان را (تیغ و کفن در گردن انداخته - و سر و پا برهنه ساخته) در بساطِ حضور آورد - و بوسیلهٔ شفاعتِ او بر جرائمِ گوناگونِ این شور بختان قلمِ عفو کشیده آمد و بر زبانِ اقدس گذشت که اگرچه ظاهر آنست (که این واژگون طالعان بعهدِ خود وفا نمایند) امّا چون خاطرِ تو عزیز است تقصیراتِ ایشان بخشیده آمد - و جایگیرهای ایشان بدستورِ پیش مرحمت شد - باید که تا زمانی (که راياتِ اجلالِ شاهنشاهي درین‌حدود بسیر و شکار مسرّت پیرای خاطر باشد) علي‌قلي از آبِ گنگ باین‌طرف عبور نکند - و چون دارالخلافهٔ آگره مستقرِ رایاتِ اقبال شود وُکلای اینها آمده اسنادِ جایگیرِ خود را درست نمایند - و بموجبِ آن مناشیرِ اقبال محالِ جایگیرِ خود را متصرّف شوند - خانخانان از ظهورِ عنایاتِ پادشاهانه تارکِ مفاخرت باوجِ عزّت رسانید و حکمِ معلّی شد که تیغ و کفن را از گردنِ ابراهیم خان فرود آورند - و مژدهٔ عفوِ گناهان را بوالدهٔ علي‌قلي‌خان (که در حریمِ حرم سرای شاهنشاهي روی برخاکِ تضرّع و زاري نهاده منتظرِ نوید بخشایش بود) رسانند - و[۳] (چون معاملهٔ این نا برخورداران بیدولت بر تلبیس بود چنانچه بر آگاه‌دلانِ معامله‌رس پوشیده نیست) ایزدِ جهان‌آرا خواست که حقیقتِ بد درونیِ این طایفهٔ کافرنعمت بر ساده‌لوحانِ زمان خاطرنشان شود - بعد از چندروز (که اینها بسعادتِ زمین‌بوسِ عزِّ امتیاز یافته‌بودند) خبرِ جنگِ میرِ معزّالملک و اُمرای کبار ببار یافتگانِ درگاهِ معلّی رسید - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه (چون بهادرخان و سکندرخان باغوا و صلاح‌دیدِ علي‌قلي‌خان گردِ خلاف و عناد بسرکارِ سروار انگیختند - و در مقامِ بغي و عصیان ایستاده دست بفتنه و فساد گشادند) ناگاه درین اثنا بآئینِ شایسته فوجی بزرگ از مواکبِ عالي رسید - از استماعِ شکوهِ این فوج دست و پا گم کرده خود را مردِ این میدان نیافتند - و بے اختیار شده درِ مکر و تزویر زدند - از روی ظاهر بمیرِ معزّالملک و اُمرا

---

(۲) در [چند نسخه] اجپله (۳) در [بعضی نسخه] رسانیدند ٭

و یک قورچی او (که آهوی حرم نام کرده‌بود) سوار شده متوجّه اردوی خانخانان شد - و ازین طرف خانخانان نیز برکشتي سوار شده با سه کس میرزا غیاث‌الدّین علي و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان‌محمّد رفیق[۲] (که پیش منعم‌خان اعتبار داشت) متوجّه ملاقات علي‌قلي خان شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه‌آرای بودند - چون کشتیها در میان جزیرهٔ آب نزدیک بهم رسید علي‌قلي‌خان برخاست - و گفت کیفیت[۳] لیغ سلام علیکم - و جسته تنها خود را بکشتيِ منعم خان انداخت - و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند - زمانی صحبت بگریهٔ سالوس گذشت - و پارهٔ در ذکر خدمت‌فروشي گذراند - و لختی در عهود و ایمان زباني صرف شد - بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث‌الدّین علي بملازمت حضرت شاهنشاهي رفته حقیقت حال‌را عرضداشت نماید - که آنحضرت خواجه‌جهان را (که مدار مهمّات سلطنت برای رزین او بود) نیز فرستند - تا خاطر علي‌قلي‌خان بالکلّیه جمع شده پیمان دولتخواهي را از صمیم جان[۴] استحکام دهد - و باین قرارداد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد - و این واقعه در اوائل دي ماهِ الٰهي بظهور پیوست - میرزا غیاث‌الدّین علي بشرف ملازمت رسیده سرگذشت‌را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدّس رسانید - حضرت شاهنشاهي بموجب التماس منعم‌خان خواجه‌جهان‌را فرستادند - بعد از ملاقات علي‌قلي‌خان روز دیگر منعم خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علي‌قلي‌خان رفت - شاهم‌خان جلایر و میرمنشي و حیدر محمّد خان آخته‌بیگي و کوچک علي خان و تیمور یکه و جمعی همراه بودند - علي‌قلي خان جشنِ بزرگانه داشت - و مراسم مهماني بجای آورد - بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم‌خان بمنزلِ خود آمد - و بعد ازان خواجه‌جهان آمده منعم‌خان خواست که باتّفاق خواجه‌جهان باز بمنزل علي‌قلي‌خان رود - خواجه‌جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علي‌قلي جوان بے‌اعتدال است - و بمن ناخوش - رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم - اگر بسیار بجدّ ید گروی برای ما بگیرید - تا بهم برویم - منعم‌خان ابراهیم خان اوزبک را بگروي از علي‌قلي‌خان طلبیده آورد - روز دیگر منعم‌خان و خواجه‌جهان رفته در منزل علي‌قلي‌خان صحبت داشتند - و روز دیگر در منزل ابراهیم‌خان صحبت داشتند - و مجنون‌خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند - و میان ایشان و علي‌قلي‌خان آشتي دادند هرچند سخن در رفتن علي‌قلي‌خان دراز کشید فایده نکرد - و از حیله و تلبیس (که در سر داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] قبق (۳) در [اکثر نسخه] همچنین است - یعني کیفیت چیست ای صاحب چه لیغ بمعنی صاحب آمده . و نسخهٔ [ح] کیف اخي . و شاید کیف لیغ باشد . یعني کیف یا صاحب (۴) نسخهٔ [اح] دل •

[illegible]

راسخ گرداند - و مقرّر سازد که (چون رایاتِ عالي بحدودِ جونپور نزولِ اقبال فرماید) متوجّه ملازمت گردد - و فیلِ بختِ بلند را همراه آورد - دریندولا (که جونپور مقرّ رایاتِ اجلال شد) بجهتِ مهمّ مذکور باز قلیچ‌خان را فرستادند که او را بشاهراه سعادت رهنموني نماید - و باعثِ مجدّد آنکه قبل‌ازانکه (رایاتِ والا از دارالخلافه بنهضت درآید) سلیمان فرجی بقلعهٔ رهتاس فرستاده بود - تا بمعاضدت و مُساعدتِ علي‌قلي‌خان تواند بدست آورد - لشکرِ سلیمان باستظهارِ علي‌قلي‌خان کار بر فتح‌خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبرِ توجّهِ موکبِ والا[۲] بلشکرِ سلیمان (که بمحاصره مشغول بود) رسید - دست از محاصره باز داشته پا از دایرهٔ قلعه‌گیري بازکشید - فتح‌خان (که جز دورویی و تزویر کارے نداشت) چون حوالیِ قلعه را از مزاحمتِ لشکرِ سلیمان خالي یافت در گرد آوریِ ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام‌روا شد - و مخفي کس پیشِ برادرِ خود حسن خان (که همراهِ قلیچ‌خان بملازمت آمده بود) فرستاده بیغام داد که من از ممرِّ آذوق و ذخیره دل بیغم ساخته‌ام - اکنون تو بهر روشے (که میسّر شود) خود را بقلعه برسان که وقت است - حسن‌خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله‌اندوزي انداخت - و بعرضِ واقفانِ بساطِ اقدس رسانید که یکے از خاصانِ درگاهِ معلّی بمن همراه سازند - که آنجا رفته باستمالتِ پادشاهي برادر را با کلیدهای قلعه بآستانِ عالي آرم بنابران قلیچ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند - قلیچ‌خان حکمِ والا را کاربند شده برهتاس پیوست - فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمتهای منافقانه بتقدیم آورد امّا بمقتضای شقاوتے (که در سر داشت) بمواعیدِ کاذبه وقت میگذرانید - قلیچ خان حرفِ ناصواب از پیشانیِ احوالِ او خوانده مراجعت نمود - چون (فتحِ آن قلعه و جمیعِ ولایاتِ شرقي تعلّق بوقتِ دیگر داشت) دران هنگام توجّه بر تسخیرِ آن پرتو نینداخت ●

و از سوانحِ این یورش آنکه (چون مدّتے مدید علي‌قلي‌خانِ حق‌ناشناس در برابرِ لشکرِ فیروزیِ‌اثر نشست - و جز خاکِ خذلان بر سرِ خود نه‌بیخت) دریَنوقت (که زمانِ پشیماني و شرمندگي ست) آن مدبرِ مخذول در بغي و عناد (که سرمایهٔ بیدولتي ست) بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعے را از خود جدا ساخته بولایتِ سروار فرستاد - که ازان طرف این شوربختانِ فتنه‌اندوز در میانِ ولایت درآمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند - چون این خبر بسمعِ اقدس رسید شاه‌بداغ خان و سعید خان و قیاخان و حسین خان و باقي خان و مطّلب‌خان و معصوم‌خان فرنخودي و چلمه‌خان و محمّد امین دیوانه و بیگ نورالدّین[۳] و سلیم خان و فتّو افغان را بسرکردگیِ میر معزّالملک تعین فرمودند - و پرتوِ حکمِ معلّی بران تافت که لشکرِ منصور سرراه براربابِ

(۲) نسخهٔ [هـ ی] عالي (۳) نسخهٔ [ح] نوربیگ ●

رشوتها فرستاد) امّا ازانجا (که معدهٔ طمعِ[۲] این حریصان‌را جز خاکِ پُر نسازد) سودمند نیامد - همواره سخنانِ تباه‌معانی برمز و ایما میگفتند - دریندولا (که لشکرِ شایسته بنظرِ اقدس آورده منظورِ انظارِ عاطفتِ شاهنشاهی گشت) حسدِ بزرگانِ بیمغزی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند - و دوستانِ ناقص‌درک معامله‌نافهم و فتنه اندوزانِ سخن‌سازِ دورویه یکی را هزار ساخته بآصف خانِ بیدل میرسانیدند - تا در شبِ سیومِ مهرماهِ الٰهی موافقِ یکشنبه بیستمِ صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بخیالِ فاسد و رهنمونیِ مالیخولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردمِ موافق بقصدِ ولایتِ گدهه (که پناهی‌ست قوی) خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود - و یکسر تا بمقصد عنان باز نتافت - صباح دولتخواهانی (که همراهِ او نامزد بودند) از صورتِ حال مطّلع شده معروضِ درگاهِ والا ساختند - و عرضداشتِ این مردم درصحرای دلگشای جونپور وقتیکه (حضرتِ شاهنشاهی بانشراحِ شکار کام‌ستان بودند) بوسیلهٔ ملازمانِ رکابِ دولت بذروهٔ عرض رسید - حضرت باقتضای رایِ ممالک‌آرای[۳] منعم‌خان خان‌خانان را بباشلیقیِ آن‌لشکر نامزد ساختند - و شجاعت خان‌را با چندی از بهادرانِ کارطلب بتعاقبِ آصف‌خان تعین فرمودند - شجاعت‌خان بمانکپور رسیده متفحّصِ احوالِ آصف‌خان شد - آنجا خبر یافت که بقصبهٔ کره رسیده در صددِ آنست که خودرا بگذه‌رساند - شجاعت‌خان کشتیهارا گرد آورده خواست که از آب بگذرد - سپاهِ منصور بر کشتیها برآمد و ازانجانب آصف‌خان از آمدنِ شجاعت خان خبردار شده بالشکری (که همراه داشت) برگشت که برلبِ آب سرِراه بر شجاعت‌خان بگیرد - کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند - آصف‌خان راهِ ممانعت پیش‌گرفت - در میانِ او و جمعی (که در کشتی بودند) هنگامهٔ نبرد گرم شد - و آنروز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود - و چون حجابِ ظلمانیِ شب پرده‌کشِ عالمیان شد آصف خان فرصتِ هزیمت را غنیمت شمرده شهاشب راهِ گریزاگریز پیش گرفت - و بامداد پگاه (که شجاعت خان خبرِ گریختنِ آصف خان شنید) بسرعتِ تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز درپیِ او تاخت - و بگروهی از عقب‌ماندهای آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو در کمالِ تعسّر است - عنانِ مراجعت تافته متوجّهِ زمین‌بوسِ والا شد - و در جونپور باستلامِ عتبهٔ قدسیّه سربلندی یافت ●

و از سوانحِ[۴] فرستادنِ قلیج خان‌است بارِ دیگر برهتاس - سابقًا[۵] سمتِ تحریر یافت که بندگانِ حضرتِ شاهنشاهی بجهتِ استمالتِ فتح خان قلیج خان را فرستادند که اورا بر لوازمِ بندگی

---

(۲) در [بعضی نسخه] طمعِ حریصان (۳) نسخهٔ [د] عالم آرای (۴) نسخهٔ [ج] سوانح این ایام
(۵) نسخهٔ [ه] سابقًا گذارش یافته بود که ●

کشنند - راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهي بتارک ادب سعادت استقبال فرستادها دریافت و بمراسم[۲] تعظیم و تکریم واردان دولت را بشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد - و بخدمات لایقه اقدام نمود و کمر بندگي بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان (اگر حلقهٔ غلامي آن درگاه والا در گوش هوش نکشد - و پایهٔ آداب عبودیت نگاه ندارد - و اساس ارتباط و اسعاد بعلي‌قلي‌خان درمیان نهد) من باجمعیت خود ابراهیم را (که خصم دعوي‌دار اوست) پیش‌کرده روی به بنگاله مي‌آرم و کار پردازیها بروزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شور بختان فتنه‌انگیز شود - راجه بعد از سه‌ماه (که با حسن‌خان و مها پاتر آداب خدمتکاري و مهمانداري بتقدیم رسانیده بود) فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گران‌مایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلّی ساخت - و دران هنگام (که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ نگرچین معدلت‌آرای بود) حسن خان و مها پاتر همراه ایلچي راجه مکند دیو (که رای پرمانند نام داشت) بسعادت زمین‌بوس سربلند شدند •

و از سوانح[۳] (در هنگامیکه رایات اقبال در جونپور استقرار داشت) گریختن خواجه عبدالمجید آصف خان است - سبحان الله مستان دنیا (که خرد صلاح‌بین ندارند) بسعي خود درهلاک خود میکوشند - و آنرا تدبیر مي‌نامند - و یکی از اعاظم بلیّات آنست که (با وجود مستي و مدهوشي و قدرنعمت ناشناسي) بر دولت خود چون بید مي‌لرزند - و باندک توهّمی از جای رفته کاری (که هزار دشمن برای‌شان نتواند اندیشید) بیک چشم‌زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را از شتاب‌زدگي و سبکسري واقعهٔ پیش‌آمد که رفع خجالت آنرا تدبیر مدبّران روزگار مفید نیاید - و اگر مکارم شاهنشاهي بعفو آن زلّت رخسارهٔ خجالت او را از غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقي[۴] ماند - غرض از تمهید این مقدّمهٔ صواب‌مشحون آنکه آصف خان (که[۵] از درگاه والای شاهنشاهي بمنصب ارجمند و پایهٔ عالي اختصاص یافته مجدّداً بباشلیقي لشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود) ازانجا (که خیانت گزینان را خوف دامن‌گیر میباشد) بحرف و حکایت فتنه‌اندوزان تهي‌مغز ازجای رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده بتوهّمی واهي گریخته بجانب گذهه رفت - و مجمل این قضیّه آنکه ازان‌هنگام [که آصف‌خان ولایت گذهه مسخّر ساخته بر خزائن چوراگذهه متصرّف شده و از کوتهي خرد و خسّت نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربّي و ولي‌نعمت (که بدولت او از قلم بعلم رسیده‌بود) پوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبار خود ساخته بود] همیشه بخود توهّمی راه میداد - و هرچند (آن معامله ناتهم بمتصدّیان اشغال سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [د] و مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده (۳) نسخهٔ [ا ح] سوانح این سال فرخنده
(۴) نسخهٔ [ی] باقي عمرها ماند (۵) در [اکثر نسخه] نیست •

او را از رفتنِ بنگاله مانع آمده پیشِ علي‌قلي‌خان روانه ساختند - و چون حاجي‌محمّد خان را با علي‌قلي‌خان سوابقِ روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم و بطمعِ آنکه از موافقانِ باشد یا شود بعزّت و حرمت پیش‌آمد - چون آثارِ ناامّیدي از نقوشِ پیشانیِ او خواند ازانجا (که بیدولتي دامن‌گیرِ او بود) اورا مقیّد طور گردانید - و حاجي‌محمّد خان سررشتهٔ حقیقت و بندگي از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوشِ هوشِ او زدے - و انصاف[۲] آنکه توقّفِ حاجي‌محمّد خان در میانِ باغیان بجهتِ تخویف و تحذیر از ارتکابِ امورِ محظور و دلالت برجادهٔ مستقیمِ اطاعت دخلِ عظیم داشت - چنانچه عاقبتِ کار اورا بوالدهٔ خود همراه ساخته بعتبهٔ والا روان ساخت چنانچه بعدازین نگاشتهٔ خامهٔ عرض گردد ●

و از سوانح فرستادنِ حسن‌خان خزانچي‌ست بولایتِ آدیسه که در اقصیِ سمتِ شرقي[۳] و جنوبیِ سوادِ اعظمِ هندوستان واقع شده - ازان هنگام (که هندوستان فتح شده) پرتوِ لوای هیچ یک از سلاطینِ بران‌سواد نتافته - و همواره فرمان‌روایانِ ولایتِ آدیسه باعتبارِ اقتدار ممتاز بوده اند خصوصًا راجهٔ که درین‌هنگام فرمان‌روای آدیسه بود - و ازان مدّت (که فرقهٔ افغانان دستِ استیلا بربنگاله دراز داشتند) پیوسته نخابنِ تمنّای فتحِ آدیسه در ریاضِ همّتِ خود مي‌نشاندند - و لیکن درختِ امّیدِ شان بارور نمیگشت - چه در حواشیِ آن عقباتِ خطرناک و کوههای بلند و پست و شکفتهای[۴] بے حد و مر و بیشهای سخت‌دشوار چندانست که دستِ تصرّفِ پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذّر - و خاکِ آن‌زمین پی‌سپرِ عساکر شدن متعسّراست - بلکه هرگاه کسے از معارضانِ ولایتِ بنگاله پناه براجهٔ جگنّات میبرد والیِ بنگاله را بروِ دستے نمي‌بود - چنانچه ابراهیم سور (که در وقائعِ سابق نامِ او مذکور است) براجهٔ جگنّات پناه آورد - و آن راجه ناحیتي از آدیسه را بطریقِ مساعدت داد - هرچند سلیمان کرراني با آن تسلّط جهد نمود دفعِ او نتوانست‌کرد - بلکه پیوسته ازو هراس‌مند مي‌بود - و درین هنگام (که بلدهٔ جونپور موردِ موکبِ والا گردید) ضمیرِ صواب‌نمای حضرتِ شاهنشاهي (که فهرستِ حسابِ فردا را از روزنامچهٔ امروز استخراج مینماید) چنان اقتضا فرمود که یکے از طرزدانانِ پایهٔ قرب را پیشِ راجهٔ آدیسه فرستاده[۵] آید - تا بحبائلِ الطاف مستظهر گردانیده در سلکِ حلقه‌بگوشانِ درگاهِ والا انتظام دهد - حسن خان خزانچي (که جوهرِ اخلاص از ناصیهٔ احوالِ او پیدا بود) باین‌خدمت اختصاص یافت - و مہاپاتر را (که در فنونِ شعرِ هندي و موسیقي عدیلِ خود نداشت) باو رفیق ساختند - و این هردو باتّفاقِ عازمِ آدیسه

(۲) نسخهٔ [د] و انصاف حق آنکه (۳) در [چند نسخه] شرقيِ جنوبي (۴) در [اکثر نسخه] شکستهای
(۵) در [بعضے نسخه] باید فرستاد ●

ازانجمله پیشکش آصف خان (که مشتمل بر نفائس آن ولایت بود) با فیلانِ مست و اسپانِ عراقي و ترکي منظورِ نظرِ قبول و استحسان شد - و شعشعهٔ توجّهِ شاهنشاهي بر ساحتِ امّیدِ او تافت و ازان وقت (که آصف خان به نیروی اقبالِ شاهنشاهي تسخیرِ ولایتِ گڈهه کرده - و بر خزائن و دفائنِ چوراگڈهه متصرّف شده) سپاهيِ گزین ترتیب داده بود که توجّهِ اشرف را شاید - بجهتِ عرضِ خدمت التماس نمود که آن سپاهِ رزمخواه بنظرِ اقدس درآرد - و ازانجا (که اجابتِ ملتمساتِ اربابِ ارادت شیوهٔ مرضیّهٔ حضرت است) استدعای او پایهٔ قبول گرفت - و انوارِ افضال بر ساحتِ حال و عرصهٔ آمالِ او بخوبترین صورتے تافت ٭

روزِ دیگر (که خسروِ خاور بر سریرِ چهارم نور افزای عرصهٔ غبرا شد - و سپاهِ ظلمت شباشب راهِ گریز گرفت) آصف خان لشکرِ خود را قریبِ پنجهزار سوار (در عرصهٔ چون کفِ همّتِ صاحبدلان فراخ - و چون پیشانیِ دولتِ اربابِ کرم گشاده) بنظرِ جهان‌افروز جلوه داد - و موردِ الطافِ شاهنشاهي شد - و فردای آن روز (که سي و دوم تیر ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه چهاردهمِ ذي‌الحجّه بود) لوای موکبِ والا ظلالِ سعادت بر ساحتِ جونپور انداخت - و منازلِ رفعت اساسِ درونِ ارکِ بورودِ اقدس درلتخانهای سعادت و اقبال شد - و توجّهِ عالي بر اصلاحِ آن ممالک (که از دستبردِ ظلمِ آن مفسدانِ بے‌اعتدال خراب‌آبادِ فتّن شده بود) پرتو انداخت - و (چون علي‌قلي‌خان و دیگر اهلِ بغي و عصیان از صدماتِ سطواتِ موکبِ والا روی بفرار آورده از آبِ گنگ گذشتند) آصف خان را با بعضے از آمرای نامدار و سپاهِ کارطلب (چون مجنون‌خان - و شاه‌محمّدخانِ قندهاري) بتعاقبِ آن بخت برگشتگان فرستادند - و بجهتِ مزیدِ احتیاط و حفظِ سطوتِ سلطنت قورِ پادشاهي باهتمامِ وزیرِ جمیل مقرّر گشت - که تائیدبخشِ عساکرِ منصوره باشد - تا آمرا لوازمِ کورنش و آدابِ تسلیم بتقدیم رسانده سرگرمِ خدمت باشند - علي‌قلي‌خان و آمرای ادبار بانند نزدیکِ حاجي‌پور روبروی آب جای‌قلب رفته مستحکم شدند - و بافغانانِ سیه‌بخت [چون سلیمان کرراني (که حکومتِ بنگاله بار رسیده بود) و فتح‌خانِ پتّني[۲] و حسن‌خان برادرِ او که ایالتِ رهتاس داشتند] استظهار نمودند - و این طبقهٔ سیه‌روز[۳] در مقامِ استمداد شده برگزیرهٔ عناد و طُغیان ایستادند - رای دولت‌افزا مقتضیِ آن شد که یکی از معتمدانِ بساطِ عزّت را نزدِ سلیمان کرراني به بنگاله فرستاده اورا از معاضدت و مظاهرتِ علي‌قلي‌خان تخویف نمایند - لاجرم حاجي محمّد خان سیستاني را باین خدمت روان کردند که بکاردانيِ و سخن پردازي الّتصاقِ دولت چون او بنواحیِ قلعهٔ رهتاس رسید جمعے از خود سرانِ افغان (که باین طائفه ضمیمهٔ همچشمي میزدند)

(۲) در [بعضے نسخه] پتني (۳) نسخهٔ [ح ي] سیه روزگاره

ازان بیدولتان روی گردانید) بوسیلهٔ شفاعتِ خانخانان ببساط‌بوسِ پایهٔ سریرِ والا استسعاد یافت ازانجا (که شیوهٔ جان‌بخشی فطریِ آنحضرت است) چراگِ جرائمِ او بگردابِ عفو انداخته بپرسشهای تفقّد آمیز نوازش فرمودند - و از بارگاهِ تفضّل دل دادهٔ بپایهٔ اعتبارِ سابق رسانیدند و ازانجا بعرصهٔ ساحلِ‌گنگ فرود آمده ده روز بتقریبِ گذشتنِ اردوی معلّی از آب مقام شد - درینوقت منهیانِ دولت خبر آوردند که اسکندرِ سیه بخت (با آنکه طنطنهٔ نهضتِ موکبِ والا در گوشِ او پیچیده) همچنان قدمِ شقاوت افشرده در لکهنو بر جای خود است - از استماعِ این جرأت و جسارت قهرمانِ قهرِ شاهنشاهی وسطوعِ سطوتِ ظلّ‌اللّهی بدین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته‌را خود بنفسِ نفیس درکنارِ او نهند - بنا برین‌اندیشهٔ صواب خواجه جهان و مظفّر خان و معین خان و جمعی دیگر از اُمرا را بر سرِ اردوی معلّی گذاشته نیم شب بجولانِ اشهبِ جهان‌نوردِ گیتی خرام ایلغار فرمودند - و یک شبانه روز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت - و روزِ آینده (که سپیدهٔ صبح از اُفقِ شرقی برآمد) غبارِ موکبِ والا از عرصهٔ لکهنو بر خاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد - و حکمِ والا شرفِ ارتفاع یافت که یوسف محمّد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادرانِ اخلاص‌گزین بمنزلهٔ هراول بوده پیشتر میرفته باشند - و اسکندر خان (که از تهی‌مغزی و بُردلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود) از خبرِ ایلغارِ پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوعِ کوکبهٔ موکبِ والا خاکِ ادبار بر فرقِ سعادتِ خود بیخته راهِ گریز پیش گرفت - بندگانِ حضرتِ شاهنشاهی بر سوادِ لکهنو ظلالِ اقبال انداخته سریرِ آسایش گزیدند - و چند سر از بهادرانِ کارطلب را بتکامشی نامزد فرمودند - و این شجاعت‌پیشگان از دنبال شتافته بهر که ازان مدبرانِ برگشته‌بخت می‌پیوستند بشمشیرِ آبدار خاک در کاسهٔ سرِ او میکردند - سکندر خان نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی‌قلی خان و بهادر خان رسانید - و بهادران را ماندگیِ اسپان باعثِ بر ایستادن شد علی‌قلی‌خان و بهادر خان (که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند) ازین واقعه آگاه شده پای ثباتِ خود را متزلزل یافتند - از محاصرهٔ مانکپور برخاسته از کمالِ اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند - و بنه و بارِ خود پیش انداخته از گذرِ فرهی از دریای گنگ عبور کردند - و آنروی آب بزمینهای قلب پناه بردند - و موکبِ موید آن قهر در عرصهٔ لکهنو قرار گرفت که اردوی معلّی رسید - و جنبشِ موکبِ منصور مقارنِ آن اتّفاق افتاد - راياتِ نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طیِّ مراحل مینمود - آصف خان و مجنون خان و دیگر اُمرا (که با علی‌قلی‌خان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله داشتند) چون سنگِ راه از میان برخاست در شاهراهِ ارادت بتارکِ اخلاص شتافته در دو منزلیِ جونپور بسجدهٔ درگاه سربلندی یافتند - و پیشکشهای شایسته بنظرِ اقدس در آوردند

با افواج علی‌قلی خان نبرد مردانه میکردند - و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال بوسیلهٔ قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند - و در هنگامی (که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود) عرائض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید - چون (دفع فتنه و فساد شور بختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلائق است) هرآینه عزیمت این کار شگرف و آنرا بعمل مقرون داشتن بر ذمهٔ والای فرمان روایان عالی‌شکوه بموجب فرمودهٔ سلطان خرد (که نایب دارالقدرت الٰهی‌ست) امریست از جمیع فرائض مفروض‌تر - و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده‌تر ●

چون مضمون عرائض امرا متضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بذروهٔ عرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی (که کلید جهان‌گشائی‌ست) چنان اقتضا فرمود که درخت خاردار اهل بغی و عصیان را پیش ازانکه (سر بهوا کشد - و پای استحکام فرو برد) بصدمهٔ تند باد بطش و صرصر طیش از بیخ و بن باید برکند - بنابرین حکم عالم مطاع باحضار[۲] و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار یافت - و بمقتضای آنکه (تاخیر در امثال این امور نگنجد) پیش ازانکه (سامان یورش مقدس شاهنشاهی انتظام یابد) منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران برسم منقلا تعین فرمودند - و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر بنفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تائید داده تهیهٔ حشم نصرت‌پیوند می‌نمودند در اندک فرصت لشکری آراسته شد که شبدیز نیز کام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایهٔ سنجق گردون‌سای فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصهٔ عرض در آمدند - و بنظر دوربین ازانجمله دو هزار[۳] زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند ●

و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دارالخلافهٔ آگره بترسون خان تفویض فرموده روز تیر سیزدهم خورداد ماه الٰهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند - و چون موسم گرمای مفرط بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکرد - تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد - و منعم خان خانخانان (که بطریق منقلا پیشاپیش میرفت) دران منزل رسیده بسعادت زمین‌بوس سربلندی یافت - و قیا خان (که از طالع ناخوش ... زمرهٔ عاصیان در آمده بود) دلیلی هنگام (چون دولت

(۲) نسخهٔ [ح] شگرف را بعمل (-... نسخهٔ د] حکم عالی باحضار - و در [اکثر نسخه] حکم عالم مطاع
(۳) نسخهٔ [ز] ده هزار ●

ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را بربی سودای فاسد آورد اشرف خان را در میانِ خود بآئینِ مجرمان پاس میداشتند - و بابن راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان سمتِ لکهنو و علی‌قلی‌خان و بهادر خان بجانبِ کره و (۲) مانکپور شتافتند •

و [چون صیتِ عصیانِ حرام نمکان و اتّفاقِ این شوره‌بختان با یکدیگر آمرای آن سرحد (مثلِ شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمّد امین دیوانه - و سلطان قلی خالدار - و چلمه تواچی - و شاه طاهر بدخشی - و برادرش شاه خلیل الله - و گدا علی تولکچی و خان‌قلی ساربان - و یوسف تغائی - و دیگران) شنیدند] سامانِ جمعیّت نموده سرِ راه (۳) بر باغیان گرفتند - و میانِ ایشان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحیِ قصبهٔ نیمکار (۴) آتشِ کارزار بالا گرفت و محمّد امین دیوانه بر قولِ سپاهِ بیراهه تاخته چندے را بر زمینِ ادبار انداخت - و در عینِ تاخت و باخت اسپش سکندری (۵) خورد (۶) - و او از پشتِ زین بر روی زمین افتاد - و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند - و شاهم خان و شاه‌بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حالِ محمّد امین قدرے دل بباد داده بودند امّا چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدمِ جلادت پیش نهند - و کوشش (۷) و کشش نمایند - بے‌اختیار پیش‌آمده نبردے (۸) مرد آزمای نمودند - چنانچه (۹) دلاورانِ کار طلب از جانبین در جنگاه افتادند - و چون نمک‌حرامان در عدد زیاده بودند آمرای عظام بموجبِ صلاحِ وقت متوجّه قلعهٔ نیمکار گشته بدان تحصّن جستند - و صورتِ ماجرا را معروضِ عتبهٔ والا داشتند - و علی‌قلی‌خان و بهادر خان عنانِ عناد بصوبِ مانکپور تافته دستِ فتنه درانحدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال (که مردِ معرکه دیدهٔ تجربه‌کار بود) جنگِ صف با مخذولان لایقِ حال ندیده بقلعهٔ مانکپور متحصّن شد - و قاصدان نزدِ آصف خان فرستاده اورا طلب داشت - آصف خان بعد از اطّلاع برین قضیّه گروهے از سپاهیانِ خود را بحراستِ ولایت گذاشته مانده و بسیارے را از مردمِ کار کرده همراه گرفته در کره رسید - و درانجا از اموال و اشیا (که در چوراگذهٔ بغنیمت یافته بود) بر سپاهیان بخش کرد - و مجنون خان را نیز چندے (۱۰) گرانمایه مساعدت نمود - چون مجنون خان باعانتِ آصف خان قوی‌دل گشته بیشتر اوقات مردمِ جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد

---

(۲) در [چند نسخه] کره مانکپور (۳) نسخهٔ [ج] سرِ راه باغیان (۴) نسخهٔ [د] نیمکهار (۵) در [همگی نسخها] چنین است اما در برهان آورده که سکندر بمعنی سرنگون و اسپیکه بسر درآید گویند سکندر خورده - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ه] خورده اورا از پشت زین بر روی زمین انداخته (۷) در [اکثر نسخه] کوشش در کشش (۸) در [بعضی نسخه] نبرد آزمائی نمودند (۹) در [بعضی نسخه] چنانکه (۱۰) در [بعضی نسخه] گرانمند •

ولي‌نعمت دانند - در خورِ حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذرانند - و گاه پردهٔ از روی‌کار برداشته بظاهر و باطن دمِ بغي و طُغیان زند - و مصداقِ این‌حال احوالِ خسران مآلِ علي‌قلي خان‌زمان است از آغازِ[۲] درآمدِ هندوستان و زنگ‌زدائی این سوادِ اعظم (که بنورِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي وقوع یافت) بمجرّدِ اعتبار یافتنِ صوري پیوسته مصدرِ حرکاتِ شنیع گشتی - و از تنگ ظرفي آثارِ بدمستي بظهورآوردے - چنانچه نبذے ازان رقم‌زدهٔ کلکِ وقائع نگار شد - و همواره حضرتِ شاهنشاهي بفراخیِ حوصله گذرانده از صفوتِ ذات رقمِ زلّاتِ ضلالتِ اورا بآبِ عفو و صفح شستے - و آن تیره بختِ حق‌ناشناس قدرِ این‌مرحمت را ندانسته اسبابِ شورش و آشوبِ سرانجام دادے *

چون بمسامعِ اقبال رسید (که اسکندر خان اوزبک سرِ بیمغزِ بغي و طُغیان را میخارد) ازان اغماض فرموده درهنگامے (که راياتِ منصور بتقریبِ شکارِ فیل بسمتِ نرور نهضتِ والا میفرمود) اشرف خان را مصحوبِ فرمانِ قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقّد نزدِ اسکندر خان فرستادند - تا او را بشرائفِ الطافِ شاهنشاهي امّیدوار ساخته بآستان‌بوسِ والا سر بلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته سالکِ شاه‌راهِ سعادت گرداند - اشرف خان چون بغواحئ اوده (که جایگیرِ اسکندر خان بود) رسید اسکندر خان باستقبالِ منشورِ مُطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسمِ احترام دریافت - و بآدابِ تعظیم پیش آمده بمنزلِ خود برد - و چون بر فحوای مثالِ عالي وقوف یافت در مقامِ فرمان‌برداري آمده از روی ظاهر در استعدادِ دریافتِ ملازمت شد و مدّتے ممتد بدین‌حیله گذرانید - و در باطن با نفاق‌پیشها خیالِ دیگر مي‌پخت - عاقبتِ کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق‌سقّال[۳] یعني ریش‌سفیدِ ماست - و قربِ[۴] و جوار دارد - رفته او را مي‌بینم - و باتّفاقِ او بدرخانه متوجّه میشوم - و بدین‌عزیمت از اوده بسرهرپور (که جایگیرِ ابراهیم‌خان بود) رسیدند[۵] - و ازانجا پیشِ علي‌قلي خان شتافتند - و مجموعِ این جماعهٔ تیره باطن خیالاتِ دور از کار پیش گرفته و عزیمتِ مخالفت مصمّم ساخته و باعلانِ عصیانِ خفي و اظهارِ طغیانِ ضمیر مبادرت نموده از حجابِ حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند - و با خود در میان آوردند که درین ایّام موکبِ معلّی مسافتِ بعید طي‌کرده بشکارِ فیل توجّه دارد - ما دوجوق میشویم - اسکندر خان و ابراهیم‌خان از راهِ لکهنؤ بقنّوج شتافته درانحدود خلل مي‌انگیزند و علي‌قلي‌خان و بهادر خان برادرش از جانبِ مانکپور بر سرِ مجنون خانِ قاقشال (که جایگیردار انجا ست) رفته نایرهٔ شرارت اشتعال میدهند - و باین‌تدبیر شاید کاری از پیش رود - چون فکرِ

(۲) نسخهٔ [ج ي] که از (۳) در [اکثرنسخه] آق سقالو (۴) در [بعضي نسخه] قرب جوار
(۵) در [بعضي نسخه] رسید *

واقع نشود - و هرکدام درخورِ استعداد اعتبار یافته درمقامِ افزایشِ کارِ خود گردد - سیوم میرزا طبیعت نباشد - تا اوقاتِ شریف را ببطالت و کسالت گذراند - و مهمّاتِ فُقرا در پردهٔ توقّف افتد - بلکه جدّآوری باشد که روز از شب نشناخته انجاحِ مهامِّ مسکینان و محتاجان را گزیده‌ترینِ عبادت شناسد چون [این اندیشهٔ حق‌اساس پیرامونِ خاطرِ مقدّس گذشت و جویای اینچنین شخصی (که بصفاتِ مذکوره آراسته باشد - یا آهنگِ آراستگي داشته در تکاپوی اهلیّت بیقرار باشد) شدند] مظفّرخان (که حلّ و عقدِ مهمّاتِ سلطنت باستصوابِ او میشد) از سخنانِ مدّاحانِ نادرست و حرفِ سرایانِ ظاهر بین از جای رفته باین‌کارِ بزرگ شیخ عبد النّبي را مقرّر ساخته بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و آن خدمتِ شریف را برای او التماس نمود - خدیوِ زمان از حسنِ نیّت و نیکِ ذاتي (که در حقِّ مردم بغیر از گمانِ نیک نمیفرمایند) بر دانشِ مظفّرخان اعتماد فرموده این خدمت را بار نامزد کردند - و او دکّانِ خود را بتلبیس و تزویر آراست - و خدیوِ زمان (که بدارالامنِ حسنِ ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند) توجّه فرمودند - و در اندک فرصتي بهجومِ خوشامد گویانِ غرض آلود و استیلای نادانانِ کوتاه بین طالب‌العلمیِ او بملّائي فروخته آمد - و علمِ ظاهرِ او بعلمِ باطن تبدیل یافت - او بیب واسطه پسرِ شیخ عبدالقدّوس است که اهلِ هند را باو گمانِ ولایت بود و (چون اینهٔ جهان‌آرا ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي را محکِّ جوهرِ عالمیان ساخته است) عیارِ این مرد نیز گرفته آمد - و پرده از کارش برداشته شد - چنانچه در جای خود گذارش یابد ●

نهضت موکبِ موید شاهنشاهي بدفعِ فتنهٔ بغیِ خان‌زمان علي‌قلي - و دیگر سوانحِ اقبال که دران یورشِ عالي روی نمود ●

بر دُرد کشانِ خُمخانهٔ هوش پوشیدهٔ نیست که دنیا حکمِ باده دارد ●

● مصرعه ● ● کانچنان را آنچنان‌تر میکنند(۲) ●

اگر آدمي سعادت‌مند است فراهم آمدنِ امورِ دنیوي در وی موجبِ افزایشِ سعادت و مهرِ آرایشِ ذاتِ او شده هموارهٔ اسبابِ دنیوي را سرمایهٔ هزار نیکي میسازد - و برای زینتِ حال و ذخیرهٔ سفرِ آخرین اسباب ترتیب میدهد - و اگر (پیشانیِ بخت یکی سیاه باشد - و در فطرت بدگوهر و تیره درون) هرائینه دنیاداریِ او سببِ هزاران خسرانِ [illegible] گردد - و آن بدنهادِ مُدبر پیوسته ذخائرِ دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند - و [illegible] [illegible] آثارِ جهانیان سازد روز بروز دلِ تیره‌اش تیره‌تر شود - و پای ضلالتش افسرده‌تر گردد - نه قدرِ نعمت شناسد - و نه حقّ

(۲) نسخهٔ [ب] بفرمودند (۳) نسخهٔ [د] پرمیکند ●

که قلعهٔ پیشین (که بر ساحلِ دریای جون در سمتِ شرقیِ شهر واقع بود - و بواسطهٔ توالیِ نوائبِ زمان و تصادمِ حوادثِ روزگار ارکانِ آن باختلال انجامیده) بر دارند - و دران محلِّ منیع حصنِ حصین و حصارِ رصین از سنگ تراشیده اساس نهند - [illegible] دولتِ این دودمانِ عالي استوار - و چون اساسِ رفعتِ این اقبالِ مویّد پایدار باشد - بنا برین در ساعتی (که ثباتِ کار و اساسِ حصار را مختار بود) مهندسانِ علوي قیاس و معمارانِ دانش‌اساس طرحِ این بنای اعظم کشیده و کارِ حفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند - عرضِ دیوار سه‌گزِ پادشاهي مقرّر شد - و ارتفاعِ آن بشصت گز رسید - مشتمل بر چهار دروازه که بمیامنِ آن درهای دولت بر چهار رکنِ عالم گشاده شد و هر روز سه‌هزار و چهار هزار کس از بنّایانِ چابک دست و مزدورانِ قوي‌بازو و دیگر عمله و فعلهٔ عمارت بر دوام کار میکردند - و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیدهٔ سرخِ آتشین (که هر یکی در صفا آئینهٔ گیتي‌نما و در رنگ گلگونهٔ رخسارِ اقبال تواند بود) بهمچنان باهم وصل یافت - که سر موئی را در درزِ آن راه نبود - و این حصارِ عالي (که مثالِ آن مهندسِ خیال ندیده) در عرضِ هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ‌انداز باهتمامِ مخلصِ حقیقت پیوند قاسم خان میرِ برّ و بحر بفرّخي[2] و فیروزي صورتِ ارتفاع و نقشِ اختتام گرفت [3] ●

و درین سال رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که بمنصبِ جلیل‌القدرِ صدارت شخصی (که بدانش و بینش و راستي و درستي و معامله‌داني ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد) نامزد گردد - تا همواره بوسیلهٔ او اصحابِ فقر و فاقه و اربابِ استحقاق و احتیاج باستلامِ عتبهٔ علیه استسعاد یافته درخور حالت و استعداد بوظائف و ادراراتِ شاهنشاهي کامیابِ دولت شوند و باین طریق خواطرِ این طبقهٔ قناعت گزین (که لشکرِ دُعا اند) بجمعیّت گراید - و بدلجمعی در اطوار[4] عادات و عباداتِ خود ثابت قدم بوده جویای حقیقتِ کار باشند - و در تحصیلِ مطالبِ حقیقي فتوری در راهِ ایشان نیفتد - اگرچه (این گروه در هر ملکی باشند - و هیچ اقلیمی ازین طایفه خالي نباشد) امّا در بلادِ هندوستان از همه‌جا بیشتر اند - ناگزیر کسیکه (متصدّیِ مهمّاتِ این طبقه باشد) اوّل باید که سیر چشم[5] بود - تا این منصبِ عالي را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد - و در مالِ دیگران دلی نه بندد چه برحقِ هرکس نظر از داشتن خود را سخرهٔ عام و خاص گردانیدن است - و چه سعادت که ازین راه معدهٔ حرصِ خود را خواهد که سیر کند - دوم باید که کاردانی مردم شناس و شناسای مراتبِ دانش باشد - تا بسفارشِ ستمگران و مشاطگیِ مردم و ناقهمیدگی خود ترجیحِ مرجوح

---

(۲) نسخهٔ [ی] کرند (۳) در [بعضی نسخه] میر بحر و بر (۴) در [بعضی نسخه] اطوار و عادات
(۵) نسخهٔ [و] بر چشم ●

[illegible]

آغاز سال دهم از جلوس اقبال‌قرین شاهنشاهي - یعني سال دي از دور اول

درین شگفته زمان و خجسته زمین (که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود) نشاط بهاري در دماغ روزگار افتاد - و مقدم نوروز جهان‌افروز که خجستگي فیض‌بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن در آمد - و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت * شعر *

گل بران شد که پر از برگ برون آرد[۲] بار * تا کند بال فشان همره بلبل پرواز
غنچهای سحري نیم شگفت از سر شاخ * بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز
از تماشاگري سبزه و گل مي‌یابند * که ره عشق بهر گام نشیب‌است و فراز
بندهٔ حوصلهٔ غنچهٔ این باغ شوم * صد زبان در لب و آنگه بخموشي دمساز
گوییا شاه[۳] است که انداخته‌اند * از پرند گل و دیبای سمن پای‌انداز

بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دوم هلالي تحویل نیر اعظم و منور عالم ببیت الشرف روی نمود - و آغاز سال دهم از جلوس سعادت پیوند (یعني سال دي از دور اول) بخرمي و شگفتگي شد - و بر بهار طبع اعتدال‌سرشت شاهنشاهي بهار دیگر افزود - و آنحضرت در همان مرغزار دلگشا (که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند) کامیاب سرور و حضور صوري و معنوي بودند که روز دیگر قراولان بیشه‌نورد هامون‌پیما رسیده مژدهٔ عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه‌ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهي ازین خبر مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان آئین و دستور شتافته صید آرزو فرمودند - و فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند - و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشه کام‌ستان شوق بودند - و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند - در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در هشت کروهي موکب عالي بیشه‌ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخودکامي دران میگردد - بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان‌تاب گشته آخر روز بچراگاه آن کوه‌پیکران رسیدند - بموجب اشارت عالي جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بیانوه[۴] راندند - و نیمی از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند - و بحکم اقدس (که بطریق عموم جریان یافت) عامهٔ موکب عالي حوضي بزرگ (که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد) کنده از آب زلال مالامال ساختند - و آن گرم‌خویان دریا آشام را از چشمه‌سار فیض (که از پشه تا فیل را افاضهٔ او کفیل است) شاداب گردانیدند - و این وحشي‌نهادان را بعطوفت رفق و کمند مدارا

(۲) نسخهٔ [ز] آید (۳) نسخهٔ [ب ه ح] شاهی‌ست (۴) نسخهٔ [ج] پیاوه - و نسخهٔ [د] پیانوه - و نسخهٔ [ح] سانوه - و نسخهٔ [ي] سالوه - و در [چند نسخه] بیانوه *

ایشان بر کنف ظهور آمده بود) بموجب رخصت شریفه متوجّه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند - هرچند خاطر اقدس مفارقت ازان قدسي سرشت نمیخواست امّا ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدّم داشته تجویز این معني فرمودند - و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این آمنیّت شدند ●

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم (که همواره باقسام شکار و انواع مستلذّات و اقسام مشاغل ظاهري مي‌پردازند) بینندهٔ چنان خیال میکند که مگر جزاین کار اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد - و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطن اند - همیشه ظاهر را (چون ظاهر پرستان صورت بین) و باطن را (چون خرد منشان معني‌قبله) آراسته میدارند - درینولا نقاب آرائی خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الٰهي موافق رجب رایات عالي را بجانب نرور و کرهره نهضت دادند - و بجاذبهٔ سلطان شوق بجانب دهول‌پور شتابان گشتند - چون در آب و هوا اعتدال بود فیل‌سوار از دریای چنبل با مواکب عالي بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت - چون عرصهٔ حواشی نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشهٔ نرور چند گلّهٔ فیل میگردد - امر عالي شرف صدور یافت که اردوی معلّی در همان ساحت دلگشا مقام نماید - و حضرت شاهنشاهي با بعضے از ملتزمان رکاب عزّت بآن بیشه در آمده و دو روز دران بیشهٔ بے سر و بن تکاپو نموده بگلّهٔ فیل رسیدند - و آنرا بآئین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشي را درمیان گرفته باردوی عالي در آوردند - و از پیرایهٔ شکار نشاط قرین آنست که روزے در مفاوز حدود نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدّس بر اژدهائے (که قریب بهفت گز اکبرشاهي بود) افتاد که بعضے از چیتل را (که نزدیک بمادهٔ آهو باشد) فرو برده بود - و مابقي را در فرو بردن بود - ازین صورت بدیع نظّارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذي را از هم گذرانیدند - و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت - و دو روز دران عرصهٔ دلگشا منتظم امور جهانباني بوده لشکرخان میربخشي را بولایت گڈهه[۲] پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگي و دیگر نفائس امتعه (که به نیروی اقبال پادشاهي در جنگ راني بدست او افتاده بود) آنچه لایق درگاه معلّی باشد بیارد - و فرمان عالي شد که خواجه غیاث‌الدّین علي قزوینی تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم رساند - و خود بسعادت سرگرم شکار شدند - و بساط شکارگاه را بورود نشاط پیرای آئین بستند ●

---

(۲) نسخهٔ [د] کره ●

که از روی مزاج‌دانیِ روزگار و نبض‌شناسیِ عالم خواجه حسن (۲) و یار محمد آخوند و فیروز (۳) و چندے دیگر را مصحوبِ آمرا بهندوستان میفرستاد - تا هم کارِ میرزا بفساد نمیرسید - و هم خود بچنین‌حال معاودت نمیکرد - لیکن چون مشیّتِ الٰهي بر امرے میرود پیشتر ازان عُقلای دوراندیش را بنادانی منسوب میگردانند - و آن مکنونِ عالمِ مشیّت در جلوه‌گاهِ ظهور مي‌شتابد - و الحق پیش‌بینانِ ملکِ دانائي را در امثالِ این امور جز تماشائي بودن و برفنونِ تقادیرِ الٰهي آگاه شدن چه کار باید کرد ●

و از سوانحِ فرستادنِ قلیچ‌خان است برهتاس باستمالتِ فتح خان - مجملش آنکه در صوبهٔ بهار از قلاعِ والا ارتفاعِ هندوستان قلعه‌ایست از بدائعِ صنائعِ آفریدگار رهتاس نام - مصون از وهمِ اختلال بر زبرِ کوهی (۴) بغایت بلند واقع - عرض و طولِ آن از پنج‌کروه زیاده است - و از زمینِ هموار تا سطحِ آن‌قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و از غرائب آنکه بالای‌قلعه بآن بلندي هرجا که دوگز بکاوند آبِ شیرین مي برآید - و از مبادیِ بنای این‌قلعه هیچ فردے از فرمان‌روایان بران استیلا نیافته - مگر شیرخان - که بتزویر در لباسِ زنان جمعی را در آورده متصرّف شد - چنانچه مجملے پیش‌ازین گذارش یافت - و ازان باز بدستِ فتح خان پتّني (که از سردارانِ بزرگِ شیرخان و سلیم‌خان بود) افتاد - و به پشت‌گرمیِ آنچنان قلعه با سلیمان (که حکومتِ بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و از دور بینیي پیوسته بارسالِ عرائض خود را از درلتخواهانِ این دولت (۵) مي‌شمرد دربنولا (که آثارِ بےسعادتیي از احوالِ علي‌قلي خان‌زمان بدور و نزدیک معلوم میشد) آنحضرت قلیچ خان را پیشِ فتح خان (که پیوسته بارسالِ عرائضِ فوازِ اظهارِ بندگي میکرد) فرستادند - که برچگونگیِ احوالِ او آگاهي یافته اورا برجادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گرداند - و مقرّر سازد که چون راياتِ اقبال بحدودِ جونپور رسد احرازِ دولتِ ملازمت نموده نقدِ عقیدت خود را بمعیارِ حضورِ اشرف رسانده سرگیِ جوهرِ خود را خاطرنشانِ دور و نزدیک نماید - قلیچ‌خان بسرعتِ هرچه تمامتر برهتاس رفت - و او را بر جادهٔ مستقیمِ بندگي راسخ گردانید - و حسن خان پتّني برادرِخود او را بملازمت آورد که برای‌العین جلائلِ مراحمِ خسرواني را دریابد - دران ایّام [که موکبِ مقدّس از شکارِ فیل از کرهره و نرور (که شرحِ آن عنقریب گذارش یابد) مراجعت نموده بمستقرّ سلطنت نزولِ اجلال فرموده بود] بزمین‌بوسِ معلّی سرافراز شدند - و حسن خان مشمولِ عواطفِ شاهنشاهي گردید - و در اوائلِ این سال عفّت‌قباب حاجي بیگم (که از ازواجِ مطهّرهٔ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني - و دخترِ تغائیِ والدهٔ حضرتِ ایشان بودند - و الامانِ میرزا از بطنِ مطهّرِ مقدّس

(۲) نسخهٔ [ی] حسین (۳) نسخهٔ [و] فیروز خلیفه ؛ و در [اکثرنسخه] فیروزهٔ (۴) نسخهٔ [د ح] برکوهی (۵) نسخهٔ [ی] دولتخانه ●

برگشت - و بعد از انتظام مهمّات کابل خان کلان از لیعزائی وکالت میرزا را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقّف نمود - و باقی[۲] اُمرا را وداع کرد - و بهندوستان معاودت نمودند - و سکینه بانو بیگم همشیرهٔ خردِ میرزا محمّد حکیم بجهتِ ادای شکرِ الطافِ شاهنشاهی و استسعادِ ملازمتِ اقدس متوجّهِ هندوستان شد - و ببدرقهٔ قطب الدّین محمّدخان باستلامِ عتبهٔ علیّه سعادت‌پذیر شد ●

و (چون سعادتِ ذاتی در طینتِ[۳] میرزا محمّد حکیم ننهاده بودند) نه اورا عقلِ مصلحت‌بین می‌افزود - و نه ملازمانِ اخلاص‌مندِ سعادت منش بهم میرسیدند - دربنولا (که بمهامیِ توجّهاتِ نظام بخشِ شاهنشاهی مهمّ کابل انتظام یافت - و خان کلان بسربراهیِ مهامِ آنجا اشتغال داشت) متفتّنانِ[۴] کابل بمقتضای خوی بدِ خود در مقامِ فتنه انگیزی[۵] شدند - و محمّد حکیم میرزا (که باوجودِ حداثتِ سن از عقلِ معامله‌رس بهرهٔ وافر نداشت) همواره گوش بر سخنانِ واهی میکرد - و میر محمّد خان (که بحدّتِ[۶] مزاج و درستیِ اخلاص موصوف بود) براهِ مدارا نمیرفت و باندک چیزے طبیعتش متغیّر میشد - و کار بشدّت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقشِ سازگاری ننشست - و میرزا محمّد حکیم نیز اگرچه اظهارِ تبعیّت گونه میکرد امّا بسیارے از مهمّاتِ بزرگ بے استصوابِ خان کلان سرانجام میداد - ازین‌قسم یکی آن بود که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر می‌برد - میرزا همشیرهٔ خود را (که سابقًا والده‌اش در عقدِ ازدواجِ شاه ابوالمعالی آورده بود) بے استصوابِ حضرتِ شاهنشاهی و بے گفت[۷] و مصلحتِ خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه چون بچنین نسبتِ عالی افتخار یافت مهمّاتِ درخانهٔ میرزا را از پیشِ خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے که بلو مناسب نبود میساخت - و اکثرِ مردمِ درخانهٔ میرزا سخنانی (که ملایمِ طبعِ خان‌کلان نبود) میگفتند - و میر محمّد خان (که باوجودِ شورشِ طبع مردے مزاجدانِ دقیقه‌سنجِ باریک‌غور بود - و در روز نامچهٔ امروز فهرستِ روزِ آینده مطالعه میکرد) از ناسازگاریِ بخت برای آسایشِ خود چون خلافِ حکمِ شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانسته آنچنان روز بد پیشِ او آمد - و چون دانست که عاقبت بناخوشی خواهد کشید نظر پیش‌بینی انداخته در شبی از شبها بے‌آنکه کسے وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاه راهِ هندوستان پیش گرفت - و عرضداشتی متضمّنِ حالاتِ دار و گیر درخانهٔ میرزا و وقائع هست و نیستِ کابل بشرح و بسط در سلکِ تحریر کشیده بدرگاهِ معلّی ارسال داشت - خان کلان اگر برای آسودگیِ خویش چنان بیراهه وقت بایستی

(۲) در [اکثر نسخه] و باقی امرا وداع کرده بهندوستان (۳) در [بعضی نسخه] نهاد (۴) نسخهٔ [ج ه ح] مفتنان - و نسخهٔ [د] متفنیان (۵) در [اکثر نسخه] انحوزی (۶) نسخهٔ [ط] بصلاحیت (۷) نسخهٔ [ه] بے گفتگو و مصلحت ●

(که همراهِ او بودند) هدفِ سهامِ سیاست و علفِ تیغِ هلاکت گشت - و دو نفر ازان اجل رسیدها را بر رهگذرِ صفر سر دادند - تا واقعهٔ احوالِ قنبر و تمامِ بلا رسیدگانِ بےدولت را یک‌بیک چنانچه دیده‌اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند - و سرِ قنبر[۲] را بارمغانِ کنگرهٔ قلعهٔ کابل فرستادند - و بباقیِ قاقشال و مردمِ کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصولِ لشکرِ اقبال خوشوقت گردانیدند - و (چون خبرِ عنایت و دستگیریِ حضرتِ شاهنشاهي نسبت بمیرزا و مژدهٔ فتحِ حصارِ جلال‌آباد بکابل رسید) غلغلهٔ شادي بلندآوازه شد - و سرِ قنبر را زیبِ کنگرهٔ قلعهٔ کابل ساختند - و از آوازهٔ فتحِ جلال‌آباد و صیتِ طنطنهٔ وصولِ سپاهِ ظفرآئین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت امّا بتکذیبِ این خبر دلهای برهمزدهٔ مردمِ خود را تسلّي میداد - که این حرف[۳] و صوتِ کابلیان است - اصلی ندارد - تا آنکه آن دو بدخشي آمده از حقیقتِ استیلای افواجِ قاهره خاطر نشان نمودند - میرزا سلیمان و حرم بیگم را ازان خبر سررشتهٔ صبر از دست رفت - و سلکِ جمعیّت از هم گسست - پریشان و بدحال در بابِ جنگ با لشکرِ ظفرقرین یا مراجعت بصوبِ بدخشان کنکاش نمودهٔ بعد از ردّ و بدل قرار بر فرار دادند *

روزِ دیگر میرزا سلیمان نعلِ وارژگون زده از گردِ حصارِ کابل برخاست - و بجانبِ قلعهٔ جلال آباد رونهاده بخواجه ریواج آمد - و شهرت داد که بجنگِ میرزا میروم - و چون شب درآمد سراسیمه بحالِ غریب روی عزیمت ببدخشان آورد - و در هنگامِ گذشتن از آبِ پروان[۴] سیلی عظیم آمد و بسیارے از اسباب و پرتالِ بدخشیان را برد - و بهزاران محنت بحالی (که[۵] کس مبیناد) خود را ببدخشان رسانید - عساکرِ نصرت‌اعتصام بجگدلک رسیده بود که خبرِ گریختنِ میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتّفاقِ آمرای اقبال‌قرین بکابل درآمد - و اهالیِ آن خطّهٔ سعادت کامیابِ دولت از مضیقِ قلعه‌بندي و محاصره خلاص گشته غلغلهٔ شادي و طنطنهٔ آزادي بسپهرِ والا رسانیدند - و عمومِ خلائق و جمهورِ رعایا آئینِ بیغمي تازه کرده بدعای دوامِ انتصابِ رایاتِ اقبال (که ظلالِ دولتش بردور و نزدیک سایهٔ عدل گستر است) ترانه سنجِ عشرت گشتند - و آمرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام‌ستانِ عیش شدند - بعد از چند روز قطب‌الدّین خان بمسیرِ غزنین (که وطنِ مانوسِ او بود) رفت - و کمال خان را همراهِ خود برد - و دران خطّه (که مولد و منشای او و تمامِ قبیلهٔ سعادت نژادِ او بود) بخوشي و خرّمي بسر آورد - و تمامِ اقوام و احبابِ دور و نزدیک را تفقّدات کرد - و از منزل و باغ و دیگر بقاعِ خیر (که از آثارِ سعادت و اسبابِ ذکرِ جمیل است) طرح انداخته

---

(۲) در[بعضے نسخه] قنبر کوتوال را (۳) نسخهٔ [و] حرف صوت (۴) نسخهٔ [ا] باران - و نسخهٔ [ی] روان (۵) نسخهٔ [ی] که نصیب کس مباد *

یافت - که گرم شتافته بر کنارِ آبِ نیلاب بمیرزا ملحق شوند - و بهمراهیِ او بر سرِ میرزا سلیمان رفته مزاحمتِ او را از کابل دفع نمایند - و عاطفتِ شاهنشاهي سرانجامِ لشکرِ بزرگ فرموده نقدے وافي[۲] از خزانهٔ عامره با دیگر اسبابِ شوکت و اجناسِ فراغت ترتیب نموده همراهِ ایلچیان روان ساخت ●

چون مناشیرِ اقبال بامرا رسید کمرِ اطاعت بر میانِ اخلاص بسته با عساکرِ نصرت قرین متوجهِ ملازمتِ میرزا شدند - قطب الدین خان و کمال خان و فاضل محمد خان و محمد قلي خان و جمعي پیشتر آمده بمیرزا پیوستند - و بوصولِ[۳] تفقداتِ پادشاهي و مراحمِ خسرواني احوالِ میرزا زیب و فرِ دیگر یافت - و از گذرِ اتک بنارس گذشته متوجهِ کابل شدند - و میر محمد خان و سایرِ امرا با سامانِ شایسته نزدیکِ دولت آبادِ پیشاور بمیرزا رسیدند - و هریک از امرا فراخورِ حالتِ خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانید - و از انوارِ تفقداتِ پادشاهانه (که بر وجناتِ احوالِ میرزا تافته بود) مهماتِ میرزا رونق و طراوت (که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود) پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزمِ درست روی امید بجانبِ کابل آورد - و تا جلال آباد عنانِ مبادرت باز نکشید - و (چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال آباد را بقنبر نامي از کسانِ خود سپرده بود) میر محمد خان اولاً ساقي ترنابي و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد - او از بیدولتي گردن از طوقِ اطاعت بپیچید - و چون آن خون گرفتهٔ جاهل بر جانِ خود نبخشود بهادرانِ لشکرِ منصور بتسخیرِ حصار متوجه شدند - یلانِ قلعه گیر بفتحِ آن قلعه کمر بستند - و بقوتِ سرپنجهٔ مردي و زورِ بازوی مردانگي این عقدهٔ مشکل آسان بگشودند - و از هر طرف دادِ مردانگي دادند - و بقدمِ همت و عامِ نهمت بر معارجِ قلعه گشائي طریقهٔ عروج پیش گرفته نردبانهای وسیعِ رفیع مرتب ساختند - و بر دیوارِ آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند - اگرچه (بدخشیان بقدرِ قوت و توانائي در مقامِ مدافعه شده دقیقهٔ از دقائقِ قلعه داري نامرعي نگذاشتند - و بضربتِ تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگانِ قلعه گشا حمله مي آوردند - و خاک و خاکسترِ عناد بر سرِ صاعدانِ ذروهٔ فتح مي ریختند) اما آن پردلان را غبارے بر آئینهٔ دل نمي نشست - و احیاناً اگر عارج این منابر را زخمي ساخته پایان مي انداختند آن چنان شوقِ قلعه گشائي نداشتند که از ملاحظهٔ حالِ آن متوهم گشته ممتنع شوند - بلکه جرأت بر عزیمتِ خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سرِ او نهاده بالا میدویدند - و باقبالِ شاهنشاهي آن قلعه در فرصتِ یکساعتِ نجومي مفتوح شد - و قنبرِ مذکور با سه صد جوان

---

(۲) نسخهٔ [ج] نقد وافر - و نسخهٔ [ی] نقد وافر و وافي (۳) نسخهٔ [ی] بوصولِ رایاتِ تفقداتِ پادشاهي و لوای مراحم ●

باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان ارجی[۲] بدرگاه گیتی‌پناه حضرت شاهنشاهی فرستاده - و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروض‌داشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود - و خود بر کنار سند ساگر توقف کرد - و (چون دران ایام حکومت صوبهٔ پنجاب برای رزین و عهدهٔ اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان مفوض بود) میرزا خواجه بیگ محمود[۳] دیوان خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید - میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نموده - و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند - میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پیشاور[۴] برگشت - و از راه کربه[۵] متوجه جلال‌آباد شد - و در اثنای راه بانغانان شغواری جنگ روی‌نمود - جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند - و بعضی اسباب اردو بازاری بتاراج رفت - و هارون شغواری (که کلانتر این قوم بود) بعدم‌خانه شتافت - و در جلال‌آباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه کابل شد - و از روی استیلا رفته محاصرهٔ کابل کرد - متحصنان قلعهٔ کابل لوازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای‌آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند - و در هنگامی (که نگر چین از فرورود حضرت شاهنشاهی قبله‌گاه هفت اقلیم بود) ایلچیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیلهٔ واقفان پایهٔ سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیه رسید - و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشهٔ نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد - و (چون خلاصهٔ اسباب تفرقهٔ میرزا نابودن اتالیق خرد منش خیراندیش بود) حضرت شاهنشاهی از فرط دانش (که انتظام بخش شهرستان مروت و مردمی ست) نکر اتالیق فرموده قطب الدین خان را (که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت) بدین منصب والا اختصاص بخشیدند - و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک[۶] متمکن سازند - و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین[۷] خان در کابل توقف نماید - و امرا بجایگیرهای خود باز گردند - و مناشیر مطاعه (بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلی خان برلاس حاکم ملتان - و قطب الدین خان - و مهدی قاسم خان - و حسین صوفی سلطان - و جان محمد بهسودی - و کمال‌خان گکهر - و فاضل[۸] محمد خان - و محمد قلی خان - و کلانتران آن دیار) عز اصدار

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] اوجی - و نسخهٔ [د ه] اردجی (۳) نسخهٔ [ی] نهست (۴) نسخهٔ [و] پرشاور
(۵) نسخهٔ [ح] کریه - و نسخهٔ [ط] کهرته - و نسخهٔ [ی] کهریه (۶) نسخهٔ [ی] ولایت (۷) در
[چند نسخه] قطب الدین محمد خان (۸) در [چند نسخه] فاضل خان ٭

در معالجهٔ کار اهتمام نمودند - و عمدهٔ ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سیوندک
و علی‌محمّد اسپ و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمّد آخوند
و فیروز و خلیفه عبدالله بودند - حقیقت معامله را بمیرزا حکیم (که بسنّ تمیز رسیده بود) رسانیدند
میرزا (که از تنگی معاش و بد سلوکی بدخشیان بتنگ بود) این اندیشه را مستحسن دانسته
در اخراج بدخشیان اهتمام نمود - ولایت غزنین (که میرزا سلیمان بقرا بهم و ابن حسین کابلی
داده بود) آنرا تغیر داده بقاسم بیگ پروانچی داد - و بنگش و آنجدرود را از مراد خواجه کشیده تنخواه
ملازمان خود نمود - و جلال‌آباد و آنجدرود را تا نیلاب (که میرزا سلیمان بقاضی‌خان و سعید خان
و مبارز خان و بهاؤالدین خان داده بود) گرفته بخالصهٔ خود مقرّر ساخت - و بتدریج کمند تسلّط
بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را ازان ولایت بیرون آورد - و اهل بدخشان منکوب و مخذول[2]
گشته بخدمت میرزا سلیمان رفتند - و غازی‌خان در کتل هندو کوه بمیرزا سلیمان (که متوجّه تدارک
کار کابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت - میرزا سلیمان سرعت نموده متوجّه
کابل شد - و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمّد حکیم رسید قلعهٔ کابل را بباقی قاقشال سپرد
و طایفهٔ از مردم کار کردهٔ تجربت یافته (که محلّ اعتماد بودند) همراه او ساخت - و خود با جمعی
از هواخواهان بطرف جلال‌آباد و پیشاور روی عزیمت نهاد - میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید
سه چهار روز دران منزل مقام کرد - که لشکر از تردّد سفر برآساید - و چون معلوم او شد (که میرزا
بجلال‌آباد رفته) فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف
جلال‌آباد حرکت نمود - و چون میرزا محمّد حکیم بدکه[3] رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان
از عقب نمی‌آید - میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت - و دختر میرزا سلیمان (که در جلال‌آباد
بمقتضای نقصان عقل مانده بود) پشیمان شده متوجّه همراهی میرزا محمّد حکیم شد - و در حدود
پسارل آمده ملاقات کرد - و عذر تقصیر خواست - و در همین منزل بعرض پیوست که میرزا سلیمان
متوجّه انجدرود است - و آن خبر غلط بود - میرزا بسرعت تمام بخریب خانه رسید - و ازانجا به
علی مسجد و ازانجا به پیشاور در نواحی قبیلهٔ حبیب فرود آمد - و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان
پیش میرزا حکیم رسید - که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود - میرزا سرسواری او را دیده رداع کرد
و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجّه حدود ایلاب شد - ورین الله خاکی
گلّه بان (که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود) آمد - و خبر رسانید که میرزا سلیمان بجلال‌آباد
رسیده حرم بیگم را با جمعی در جلال‌آباد گذاشته خود متوجّه انجدرود است - میرزا محمّد حکیم

(۲) در[اکثر نسخه] مخذول روساخته (۳) نسخهٔ [ی] بدکی (۴) در[چند نسخه] تقصیرات ٭

بنّایانِ چابک‌دست و معمارانِ کارگذار بطوریکه (مرکوزِ نگارخانهٔ ضمیرِ انور بود) تمام کردند - و همچنین جمیعِ اعیانِ مملکت و ارکانِ خلافت و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ علیّه بمقدارِ حال و فراخورِ رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند - و در ایّامِ معدوده معمورهٔ جلوه نمود که خالِ رخسارِ شهرهای آفاق تواند شد - و حضرتِ شاهنشاهی آن معمورهٔ قدسی و باکورهٔ غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهرِ آرامش و آسودگی - و بیشترے دران ایّام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال[۲] میربودند و بسیر و شکار دادِ خوشدلی و کام ستانی میدادند ●

و دریں سال ایلچیِ فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ با گلدستهٔ یکجهتی در رسید - و تنسوقاتِ آن دیار بر سمِ ارمغانی آورد - سلطان محمود بکری (که همواره اظهارِ بندگی کردے) در آرزوی آن افتاد که منصبِ[۳] خان‌ار خانی (که خانخانانی باشد) از درگاهِ معلّی یابد - و چون آمرای کلانتر ازو بودند (که از مرتبه شناسی و دیدِ حالِ پیش‌قدمانِ خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیدندے) کامروایی این آمنیّت نگشت - مبلغهای زر برسمِ پیشکش بشاهِ غفران‌پناه فرستاد - که شاید بوسیلهٔ سفارشِ شریفِ ایشان این دولت روزی گردد - شاه ملتمسِ او را قبول فرموده اشارتِ گونه بدان رقم‌پذیرِ کلکِ محبّت ساخته بودند - لیکن (چون خدیوِ عالم بر مسندِ مرتبه‌دانی و معدلت‌آرائی بودند) رواجِ استحقاق بود - نه رواجِ سفارش - خصوصًا که مثلِ منعم خان باین منصبِ والا اختصاص داشت بنابراین استدعای شاهی را معذرتے خجسته فرموده آمده را بآئینِ بزرگان رخصت فرمودند ●

التجای[۴] میرزا محمد حکیم بدرگاهِ گیتی‌پناه شاهنشاهی - و استخلاص کابل از میرزا سلیمان - و دیگر سوانحِ اقبال

در مطاویِ احوالِ فرخندهٔ مآل پیشتر صورتِ گذارش یافت که میرزا سلیمان کارِ ابوالمعالیِ تیره بخت خسران[۵] عاقبت[۶] را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت - و قدرِ حقوقِ نعمتِ این دودمانِ مقدّس ندانسته در لباسِ دوستی کارِ دشمنی را ترتیب میداد - و همواره در مقامِ آن بود که کابل را بتصرّفِ خود در آورد - و میرزا محمّد حکیم را در یکی از محالِّ بدخشان داشته باشد کابلیانِ حقیقت شناس اگرچه (بقدرے پی بر ارادهٔ میرزا سلیمان می‌بردند) امّا چون امرے دور از کار بود یقین‌شان نمیشد - تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردمِ پیش اکتفا نکرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت - دفعهٔ عبدالرّحمٰن بیگ پسرِ مهر قولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعهٔ تنگری‌بردی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت - کابلیان گمانِ خود را یقین دانسته

(۲) نسخهٔ [ا] از میدانِ اقبال (۳) نسخهٔ [ی] که منصب ترخانی (۴) نسخهٔ [ای] التجا آوردن
(۵) نسخهٔ [ط] خسران زدهٔ عاقبت را (۶) نسخهٔ [ح] مآل را ●

و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ عشرت را تفاؤل بر سعادات دو جهانی گرفته آداب شکرگذاری بتقدیم رسانیدند - یکی را میرزا حسن و دیگری را میرزا حسین تسمیه فرمودند - قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت ● ● شعر ●

شد شاه یگانه را دو فرزند خلف ● آمد دو گهر ز درج مقصود بکف
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت ● بنمود دو ماه روی از اوج شرف
۹۷۲

و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعد یک ماه از ولادت بار بخلوت‌سرای عالم قدس و نزهت‌آباد مقام غیب خرامیدند - و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند - و آنحضرت از رحلت این دو[2] یا کورا قدسی‌سرشت قدری قرین هموم و احزان گشته گلگشت[3] بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه دور بینان بارگاه[4] کبریا را در قضای مبرم ربّانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چارهٔ دیگر متصوّر نیست ●

و از سوانح[5] طرح معمورهٔ نگرچین انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانهٔ بدائع عظمی و مهندس نگارین‌سرای صنائع کبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی را بمشیّت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هرآنی مظهر کمال آسمانی گرداند و در هر مکانی خیال جمالی را مطرح ایجاد آثار ممالک‌آرائی سازد - بنا برین مقدّمهٔ حقیقت اساس خاطر جهان‌آرای آنحضرت بآراستن و پیراستن موضع عالی‌ککرالی[6] توجّه فرمود - آن کل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد - و ازان مقام تا دارالخلافهٔ آگره یک فرسنگ راه است - و درینولا بیشتر چنان بود که (هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از شهر بصحرا می‌برآمد) دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیهٔ دلگشا میکشید - و دران سرزمین بی‌قدمی بساط شکار گسترده میشد - و بصید[7] وحش و طیر دران مرغزار نهض تعیش خاطر اشرف می‌پرداخت - درین هنگام (که رایات اقبال از سیر ممالک منیع مراجعت فرموده بمستقرّ خلافت متمکّن شد) معمار همّت عالی‌اساس اقتضای آن فرمود که دران فضای دولت‌پیرا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند - بنابران در ساعت مسعود و طالع ثابت (که اساس عشرت و بنیان نشاط را زیبد) مهندسان سحر پرکار و طرّاحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات خاطرنشین (که قوالب ارواح شوق توانند شد) طرح انداختند - و در اندک فرصتی

(۲) نسخهٔ [ح] دو تازه گوهر (۳) نسخهٔ [ج] سیر گلگشت (۴) نسخهٔ [ا] کارگاه (۵) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام دلگشا (۶) نسخهٔ [ج و ط] ککراتی - و نسخهٔ [ه] ککرایی - و نسخهٔ [ز] ککرالی - و نسخهٔ [ی] علی ککرانی (۷) در [اکثر نسخه] بقید ●

که آن فیل را (که مانده شده است) مقیّد گردانند - و خود بنفسِ نفیس توجّهٔ عالي بر بستنِ گلّهٔ نیل گماشتند - و فیلبانانِ قوي‌دست از هر جانبِ نیلِ صحرائي در آمدند - و اشارتِ عالي برانِ نافت که فیلِ رن بهیرون[۲] را (که از فیلانِ مستِ زبردست بود - و در حلقهٔ فیلانِ خاصه اختصاص داشت) برده سرِ راه بران فیل بگیرند - باز این دو کوه‌پیکر یکجا شده درهم آویختند - و چون فیلِ صحرائي جنگِ عظیم کرده‌بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود - فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختي بزرگ رسانیدند - و از هرطرف طنابهای زنجیرِ قویتر[۳] را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند - و بآهستگي رام کردند - و رفته رفته در حلقهٔ فیلانِ خاصه انتظام یافت - و گج‌پتي نامِ او شد و بعد از فراغِ خاطر از شغلِ شکار و استیفای انبساط از لوازمِ آن کار نهضتِ راياتِ نصرت‌ارتسام بمستقرِّ خلافت گرمتر فرمودند - و ممرِّ موکبِ والا بر سمتِ نرور و گوالیار اتّفاق افتاد - و تمامیِ عُظما و کُبرای دارالخلافه طنطنهٔ قربِ موکبِ عالي را (که نوای ارغنونِ عشرتِ ابدي ست) شنیده مسرّت کنان بلوازمِ استقبال شتافتند - و بقواعدِ اکرام و اجلال ادراکِ ملازمت نمودند - و بانظارِ عواطفِ شاهنشاهي کامیابِ سعادتِ صوري و معنوي گشتند - و بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي بسعادت و اقبال روزِ زمیاد بیست و هشتمِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه سیوم ربیع‌الاوّل ظلالِ ورود بر دارالخلافه آگره گستردند - و از مقدمِ اقدس اشاعتِ انوارِ فضل و افضال بر عالمیان فرمودند - و خلائق را بشکرِ این نعمتِ عُظمیٰ ابتهاج و استبشار روی نمود •

• و از سوانحِ آنست که درین هنگامِ عشرت‌ارتسام (که مقدمِ سعادت توأمِ حضرتِ شاهنشاهي بدارالخلافه اشاعتِ انوارِ عدالت فرمود - و آنحضرت بر وسادهٔ عیش و متّکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخشِ عالمِ صورت و معني و پایه افزای دین و دولت بودند) از مآثرِ الطافِ دادارِ جان‌بخشِ جهان‌آفرین دو گوهرِ نایاب از یک منبع ظهور کرد - و در اخترِ جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود - دو چشمِ سرور جلا یافت - و در گوشوارهٔ اقبال اعتلا گرفت - دو عقدِ ثریّا درخشید و دو بازوی قوّت پدید گشت - و دو پارهٔ مقصود ظهور نمود - دو ابروی حسن باشارت درآمد و در گوشِ بشارت باز شد - یعني دو شاهزادهٔ قدسي پیکرِ روحاني منظر بطریقِ توأمان سعادتِ ولادت یافتند - جهان جهان شگوفهٔ دولت شگفت - و چمن چمن گلِ عشرت خندان شد - بساطِ انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند - آوازِ کوسِ شادي در نه گنبدِ گردان پیچید و نوای ارغنونِ کامراني در شش جهتِ عالم افتاد • • شعر •

چنان گلبانگِ نوشانوش برخاست • که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست

---

(۲) در [چند نسخه] فیل بهیرون را (۳) در [اکثر نسخه] قوی . و نسخهٔ [ط] نیست •

حاصل‌گردد - چون نزدیک آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظرِ اقدس درآمدند - ازانجمله یک فیلِ کلانِ خوش شبم[۲] پدید آمد - شیرانِ عرصهٔ شجاعت تمامیِ آن بیشه را احاطه کردند و بدستورِ مقرّر و آئینِ معهود در راندنِ آن گلّه بجانبِ اردوی ظفرقرین اشارتِ عالی رفت - پارهٔ راه رانده آمدند - مادهٔ فیلی ازان میان از گلّه برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخرالدّین رسیده او را از اسپ انداخت - و متوجّهِ اسپ شد - و میرزا[۳] افتاده گذاشت - دربن‌اثنا بهادرانِ تیزدست در رسیدند - میر از غایتِ اضطراب سررشتهٔ عقل از دست داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدّتے این ادای میر موجبِ انبساطِ طبائع بود - آن روز گلّهٔ فیل از میان بدر رفت - و همگی توجّهِ مقدّس بگرفتنِ فیلِ مذکور شد - تا آنکه اورا بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمتِ خداداد شکوهِ فیل را اعتبار ننموده بران فیلِ سرکشِ تازه شکار سوار شدند - مصوّرِ این کارنامهٔ قدرتِ ایزدی ابوالفضل از زبانِ گوهرنثارِ آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیلِ صحرائی نهود از حکّامِ آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرتِ شاهنشاهی نامِ آنرا کهیری‌سنگ[۴] نهادند - روزِ دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبالِ گلّهٔ فیل تکاپو فرمودند - ناگاه پنج مادهٔ فیل نمودار شد - و متوجّهِ صید و قیدِ آن شدند - و بتوجّهِ عالی سه مادهٔ فیل را ازان میان بروشِ معهود بسته مسرّت‌پیرای خاطرِ مقدّس شدند - چون ساحتِ قصبهٔ سپهری مستقرِّ اردوی معلّی شد حکمِ نافذ شرفِ صدور یافت که قراولانِ گرم‌رو لوازمِ تکاپو و دیده‌وری بجای آورده در پیدا کردنِ آن گلّهٔ فیل (که باین حدود پی آن گرفته اند) کمالِ اهتمام نمایند - آخرِ روز بود که یکی از وحشی‌نژادانِ آن صحرا (که بزبانِ آنجا بهیل گویند) نزدیکِ دولتخانهٔ مقدّس آمده ازان گلّهٔ فیل نشان داد - و این کسِ راجه جگمنِ راجهٔ دهندهیره[۵] بود - بجهتِ آنکه اردوی جهان‌پیما را گذر بر ولایتِ او نیفتد آن گلّه را ازانجا رانده بود و نیز مقرّر ساخته که اگر بحسبِ تقدیر گذرِ موکبِ عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند که جگمن از روی دولتخواهی قراولان بتقریبِ شکار گذاشته‌است - چون این خبرِ انبساط‌بخش رسید حضرتِ شاهنشاهی در ساعت سوارِ دولت شده روی بقطعِ مسافتِ آن‌حدود آوردند - تا آنکه آن کوه‌پیکران بنظرِ اقدس درآمدند - قریبِ بهفتاد فیل در رفتار بود - دران میان فیلِ مست در غایتِ شوخی و رعنائی خرامان میرفت - بهادرانِ سحاب‌هجومِ برق‌کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایتِ مستی و غرور نگاه نمیکرد - و مادهٔ فیلی از گلّه جدا شده قصد

(۲) در [بعضی نسخه] سپنجی - و در [بعضی] سنجی - و سنجی رنگی باشد - پاسگونه - و سنبع بمعنی بلندی راستی - یا شنجی - و شنج بمعنی سرین (۳) نسخهٔ [ی] میرزا را (۴) نسخهٔ [۱ ب] کهری سنگ - و نسخهٔ [ب] اکهری سنگ (۵) در [اکثر نسخه] دندیره - و در [چند نسخه] دهندهیره ٭

موافق باشد - یعني اواسطِ شهریور ماهِ الٰهي موافقِ اواخرِ محرّم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافهٔ آگره عنانِ توجّه تافتند - چون ساحتِ قصبهٔ نعلچه مخیّم موکبِ عالي شد قرابهادرخان را با دیگر اُمرای عظام و ملازمانِ اخلاص پرورد بحکومتِ مندو مقرّر ساختند - و فرمانِ اقبال مطاع شرفِ صدور یافت که از ملازمانِ بارگاهِ والا هرکس (که درین ایلغار از همراهیِ موکبِ اقدس محروم و متقاعد بوده غبارِ تقصیر بر چهرهٔ خدمت پسندیده است) مجازات و مکافاتِ او همان است که در مندو همراه قرابهادرخان بوده بخدمتِ آنحدود قیام نماید - و چندگاه از بساطِ حضور محروم ماند - و روزِ دیگر بتقریبِ انتظامِ این مهم دران منزل توقّف اتّفاق افتاد - و روزِ سیوم در عینِ بارندگي بدولت و اقبال کوسِ مراجعت بسمتِ دارالخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سیلابها ممرِّ موکبِ عالي شد و دراثنای راه بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي اکثرے بر فیلانِ مست سوار میشدند - و این کوه پیکرانِ چیره دست را مغلوبِ نیروی عظمتِ صوري و معنوي میداشتند - روزے بر فیلِ کهاندی رای (که در بدمستي و زبردستي و خود سري و بد خوئي سهیم و عدیل نداشت) سوار شده عزیمتِ منزلِ پیش فرمودند - و آن فیلِ آسمان شکوه را (که فیلبانانِ قوي‌دست را در هنگامِ سرکشي و گردن‌فرازي پای ثبات بر جای نمي‌ماند) از روی اختراعِ عالي کجک[۲] بر سر زده نوکِ آنرا در سر فرو بردند و دستهایش بر پشتِ فیل استحکام دادند - و کجکِ دیگر بر دستِ تائید یافتهٔ خود داشته در وقتِ سرکشي بر سرِ او میزدند - و باین در تعبیهٔ قدرت اورا از حملهای بدمستي باز داشته روی براه مي‌آوردند - و باین فر و شکوه قطعِ مسافت نموده بمنزلِ نزولِ اقبال فرمودند - و حاضرانِ صفوفِ عزّت (که ناظرانِ بدائعِ قدرت بودند) در مقامِ حیرت آمده و این‌معني را محضِ تائیدِ الٰهي (که آن فیلِ نامور فرمان‌پذیرِ تقدیرِ اوست) دانسته زبانِ اخلاص بدعای دوامِ دولتِ ابدقرین گشودند بعد از قطعِ چندین مراحلِ طوفان‌خیز و طيِّ جبالِ سیلاب‌ریز عرصهٔ اُجیین مخیّمِ عساکرِ فتح شد و ازانجا چهار منزل کرده بسارنگپور نزولِ اجلال فرمودند - و یکهفته دران بساطِ نشاط بخشِ کامیابِ عیش و عشرت بوده ازانجا ساحتِ قصبهٔ کهیوار را موردِ موکبِ گیتي‌نورد ساختند - و در دو منزلِ آن کوهستانے غریب و بیشهٔ انبوه پیش آمد - و دو روز آن خدیوِ جهان‌شکار را دران بیشه ماده فیلے چند در کمندِ مقصود درآمد - و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدودِ قصبهٔ سپهری نهضتِ موکبِ عالي فرمودند - و دران منزلِ شوق‌فزا قراولانِ عرصهٔ شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکي بیشه ایست عظیم - و دران گلهٔ فیل میگردد - حضرتِ شاهنشاهي بشوقِ شکار در هنگامي (که خسروِ خاورانِ بخیطِ ابیضِ صبح در پیچید) متوجّه این صید شدند - تا هم اسبابِ سلطنت افزون شود - و هم انبساطِ طبیعت

(۲) در [اکثر نسخه] گجباک •

حوادثِ ابدی سازد - ازآنجا (که کام بخشیِ شیوهٔ حضرتِ شاهنشاهی ست) ملتمسِ میران را درجهٔ قبول داده فرمانِ عنایت‌نشانی اصدار فرمودند - و اعتمادخان خواجه سرا را (که از معتمدانِ بارگاهِ قرب بود) همراهِ ایلچیانِ میران باین‌خدمتِ خاص نامزد فرموده با جلائلِ تشریف و شرائفِ انعام روانهٔ آنحدود کردند - اعتماد خان چون قریب بقلعهٔ آسیر (که نشیمنِ میران بود) فرود آمد میران بتارکِ ادب شتافته بسعادتِ استقبالِ منشورِ عالی بیرون آمد - و اعتمادخان را باعزاز و اکرام[۲] بدرونِ قلعه برد - و این عاطفتِ والا را از سرنوشتِ سعادتِ ازلیِ خود دانسته صبیّهٔ عفیفهٔ خود را بآئینِ گزین و آرایشِ شایسته روانهٔ سرادقِ عظمت ساخت - و جمعی از اکابر و اعیانِ ولایت را همراه کرد - و آدابِ فرمان‌پذیری و لوازمِ خدمتگاری بتقدیم رسانید - اعتماد خان در هنگامی (که مرکبِ والا از مقدمِ نهضت فرموده بیک منزل نزولِ اقدس نموده بود) بزمین‌بوسِ عتبهٔ علیّه سربلندی یافت و آن صبیّهٔ قدسیّه را بسرادقاتِ عصمت رسانید - و شرحِ اطاعت و عبودیتِ میران معروض داشت و حسنِ نیّت[۳] و صفای عقیدتِ او مستحسنِ بارگاهِ قبول افتاد •

و از جملهٔ سوانحِ آنکه ازانجا (که عنصرِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهی مفطور[۴] بر جرم‌بخشی و غریب‌نوازی ست) حسن‌خان خزانچی و پاینده محمّد پنج بهیّه و خدا بردی یتیم[۵] را با منشورِ عاطفت بحدودِ دونگرپور فرستادند - که باز بهادر حاکمِ مالوه را (که دران‌نواحی سرگردانِ بادیهٔ حیرت و غربت است) مستمال ساخته بدرگاهِ معلّی آورند - چون فرستادها نویدبخشِ نوازشِ پادشاهی شدند باز بهادر این‌معنی را از بیداریِ بخت دانسته عزیمتِ ملازمت نمود - و کمرِ سعادت چست کرد که متوجّهِ آستان‌بوس گردد - دربن‌اثنا خواجه‌سرایِ بی‌عقلِ او از دارالخلافهٔ آگره آمد و بعضی سخنانِ دور از کار (که شعارِ هرزه‌[۶]گویانِ بی‌دولت است) گفته اورا از شاهراهِ دولت بازداشت و (چون سوادِ سیه‌گلیمی هنوز از طالعِ او بر نداشته بودند) بی‌اختیار شده بمعذرتی چند نامسموع از احرازِ سعادتِ زمین‌بوس محرومی اختیار کرد - و میعادِ حصولِ این مقصدِ عالی را بوقتِ دیگر باز بست - و واردانِ اقبال را با عرضداشتی مشتمل برشرحِ خجلت و تقصیر روانهٔ درگاهِ معلّی ساخت و این فرستادها در دارالخلافهٔ آگره بشرفِ آستان‌بوس استسعاد یافتند •

القصّه قریبِ یکماه قلعهٔ مذکور در ظلالِ رایاتِ عالی مهبطِ انوارِ جاودانی گشت - و (چون ضمیرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهی از عمدهٔ ضوابط و روابطِ این ممالک مطمئن شد - و بمیامنِ اقبالِ ابدپیوند مهمّاتِ این‌صوبه انتظامِ جدید پذیرفت) در ساعتِ مسعود (که سعادتِ معاودت را

---

(۲) نسخهٔ [ج] احترام (۳) در [بعضی نسخه] وبحسن نیت (۴) نسخهٔ [و ج] مفطور (۵) نسخهٔ [و] بیگ را (۶) نسخهٔ [ی] هرزه سرایان •

اطاعت آوردند - و جمیع رایان و زمینداران بزمین‌بوس والا تارکِ سعادتِ خود را افسرِ دولت دادند و درین مقرّ جلال معروضِ بارگاهِ معلّی شد که عبدالله خان منهزم شده پیشِ چنگیز خان (که درانولا در گجرات سربزرگي برداشته بود) رفته است - رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کاردانانِ بارگاهِ مقدّس را پیشِ چنگیز خان فرستاده شود - تا آن مُدبرِ منکوب را بسته بدرگاهِ معلّی فرستد - یا ازان ملک نیز آواره سازد - لاجرم حکیم عین‌الملک را با منشورِ جهان‌مُطاع فرستادند - چنگیز خان منشورِ عالي را [۲] تا قریبِ جانپانیر استقبال نموده اقسامِ چاپلوسي بجای‌آورد و پیشکشِ لایق با عرضداشتِ تذلّل مصحوبِ بعضی از معتمدانِ خود بدرگاهِ والا ارسال داشت - مضمون آنکه من بندهٔ پادشاهم - و از فرمان‌پذیري گزیر ندارم - ازانجا (که حضرت خطا پوشِ عطا پاش‌اند) اگر (درین مرتبه گناهِ او را بخشیده نوازش فرمایند - تا اورا بدرگاهِ عالي فرستم) از بنده‌نوازي دور نیست - و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آن‌زمان ناگزیر آن بی‌سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد - بعد از یک روز (که رایاتِ اقبال ازین سفرِ سعادت‌اثر بفتح و فیروزي مراجعت فرموده - بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمود) حکیم عین‌الملک با پیشکشِ چنگیز خان ادراکِ زمین‌بوسِ والا نمود ●

و از جملهٔ سوانح [۳] آنکه خان قلي نام یکی از معتمدانِ شجاع عبدالله خان (که اورا در سرکارِ هندیه گذاشته بود) معروض شد که هنوز همانجا در ورطهٔ امّید و بیم مانده است - اگر بنوید جان‌بخشي سربلندي یافته در سلکِ غلامانِ درگاه درآید موجبِ سعادتِ او ست - لاجرم فرمانِ استمالت از مکمنِ افضال صادر شد - و او آن منشورِ دولت را حرزِ حیات و تعویذِ نجات ساخته با جمعیّتِ خود متوجّهِ آستان‌بوس شد - و سعادت‌پذیرِ بندگي گشت ●

و از جملهٔ وقائع آنکه مقرّب خان (که یکی از اُمرای دکن بود) از راهِ ولایت برار کمرِ بندگي بر میانِ جان بسته و بفرقِ اخلاص شتافته سعادتِ زمین‌بوس دریافته - و بانظارِ عواطفِ شاهنشاهي اختصاص گرفت - و سرکارِ هندیه بجاگیرِ او مقرّر شد ●

و از جملهٔ سوانح آنکه میران مبارک شاه والیِ ولایتِ خاندیس (که از قدیم الایّام بامتدادِ سنین و ادوارِ آبا و اجدادِ او ایالت و ریاستِ آن ولایت داشتند) از کمالِ اطاعت و اخلاص عرضداشتی مصحوبِ ایلچیانِ کاردان فرستاده شرائفِ پیشکش را نثارِ موکبِ عالي ساخت - و بوسیلهٔ مقرّبانِ بساطِ قدس معروضِ پایهٔ سریرِ والا شد که غایتِ مطلب و مقصدِ میران آنست که صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در سلکِ پرستارانِ حرم‌سرای اقدس درآورده بسعادتِ این نسبت ظلّ عنایتِ آنحضرت را مایهٔ

(۲) نسخهٔ [ب ج ط] تا جانپانیر (۳) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام ●

مینمود) بر اردوی عبداللّه خان میریزند - و آن سیه‌روی بے‌حمیّت سراسیمه شده زنانِ خود را در صحرا گذاشت⁽²⁾ - و پسرِ خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت - امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلانِ او را گرد آورده دران‌منزل توقّف نمودند - و میر معزّ الملک باتّفاقِ جمعے از آمرا ازین فوج جدا شده تا پنج‌کروه دیگر این بیدولتان را تعاقب نمود - و این مؤیّدانِ اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند - و بسیارے از مردمِ او را جدا ساختند - و میر معزّ الملک و چندے زخمي شده سرخ‌روی گشتند - و آن بے‌سعادت خایب و خاسر نیم جانے ازان مهلکهٔ مردآزمائي بیرون برد - و چون هنوز نفسے چند ازان تیره‌بخت باقي بود بروزِ سیاه و روزگارِ تباه خود را بسرحدِّ گجرات انداخت - و چون حکمِ گیتيِ‌مُطاع نبود (که آن عرصه جولانگاهِ جنودِ اقبال گردد) لاجرم عسکرِ منصور بفتح و اقبال دران نصرت‌گاه توقّف نمود - چون این بشارت بمسامعِ علیّه رسید بهمعنانیِ اقبال و همرکابیِ نصرت متوجّهِ پیش شده بآن سرزمین (که موردِ فتح بود) رسیده شکرِ الٰهي بجای آوردند - و آمرای اخلاص اندیش به بساط بوسِ حضور سربلندي یافتند - و غنائمِ فراوان از حرم و فیل و اسپ⁽³⁾ و دیگر نقود و اجناس و نفائسِ اسباب و اشیا (که بدستِ اولیای دولتِ قاهره افتاده بود) بتمام و کمال از نظرِ اشرف گذشت - ازانجمله فیلِ آپ روپ و کج گجهن⁽⁴⁾ و سمن بود که هرکدام مقتضای کمالِ توجّهِ عالي شد - و الحق هر یکے کار نامهٔ آفرینش بود •

حضرتِ شاهنشاهي شکرِ مواهبِ ایزدي نموده از همان‌منزل بدولت و اقبال کوسِ مراجعت بجانبِ مندو بلند آوازه کردند - و آن مسافت را سه‌منزل کرده بتاریخِ روزِ مار اسفند بیست و نهم امرداد ماهِ الٰهي موافقِ روزِ پنجشنبه دوم محرّم (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو قمري منازلِ دلگشای قلعهٔ مندو را بمیامنِ نزولِ عالي موردِ وفورِ سعادت ساختند - و ازانجا فتحنامها بممالکِ محروسه خصوصاً بدار الخلافهٔ آگره (که خواجه جهان و مظفّر خان آنجا بانتظامِ کارگاه سلطنت اشتغال داشتند) فرستادند و قریبِ یک ماه دران مصرِ سعادت دوستکام بوده انتظامِ آن ممالک بر طبقِ مُلهِمِ اقبال فرمودند و ملازمانِ درگاه معلّي را بقدرِ تردّد و خدمت پایهٔ⁽⁵⁾ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند - ازانجمله مقیم خان (که درین یورشِ اقبال تردّدهای پسندیده کرده‌بود) بخطابِ شجاعت خاني خلعتِ افتخار پوشید - و (چون طنطنهٔ انتصاب⁽⁶⁾ رایاتِ نصرت‌آیات در ولایتِ مالوه بلند شد - و صدای کوسِ اقبال گوشِ زمین و زمان را باز کرد) تمامی سران و سرورانِ آنحدود جبینِ ضراعت بسجده که

---

(۲) در [اکثر نسخه] پرتافت - و در [بعضے] برتافت (۳) نسخهٔ [ب] اسپ و نقود و دیگر اجناس (۴) نسخهٔ [ا] کهنجن - و نسخهٔ [ج] کجهن - و نسخهٔ [ه] کهن - و نسخهٔ [و] کجهن (۵) نسخهٔ [ی] پایه افزوده (۶) نسخهٔ [ا] انتهاض و نسخهٔ [ی] ظهور •

حضور را در خور بود لایقِ بساطِ عزّت نباشد - و هرکه سزاوارِ بساطِ اقبال باشد درخورِ نشست نتواند بود - و هرکه بدولتِ مجالست امتیاز یابد رخصتِ سخن ندارد - و آنگاه بخدیوِ عالم - و هرکه رخصتِ حرف‌سرائی(۲) یافته باشد شایسته نیست که در مطالبِ پادشاهی مخالفت نماید - مجملاً جرأت(۳) در نقیضِ مقاصدِ ارجمندِ پادشاهان و خلافِ رای این بزرگانِ رزین ناستودهٔ خرد و ناپسندیدهٔ خردمندان است - مگر وقتی (که این بزرگانِ عالی‌نهاد یکی از دوربینانِ بساطِ عزّت را بدریافتِ خویش این پایهٔ عالی دادهٔ اورا در ملازمانِ خود ممتاز فرموده باشند) آن‌زمان اگر حقیقتِ حال را در لباسِ نیازمندی بموقفِ عرض رساند هرآئینه حقِّ خدمت بجای آورده باشد ●

وبالجمله حضرتِ شاهنشاهی رایاتِ اقبال را (که طرازِ فتح و نصرت بران معقود(۴) و مربوط بود) حرکت داده ظلالِ اقبال بر مبارزانِ اخلاص‌پیشه گستردند - و خود بدولت و سعادت بجولان‌گاهِ نصرت درآمده بجائی رسیدند نه تیرِ مخالف از بالای سرِ حضرت میگذشت - و محافظتِ ایزدی از سهامِ حوادث سپری میکرد - بدستِ راستِ حضرت خانخانان منعم خان و بدستِ دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند - و درین هنگام (که نایرهٔ پیکار اشتعال داشت) بالهامِ غیبی حکمِ عالی شد که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقّف نیست - بر سرِ غنیم باید تاخت - و در مقامِ آن شدند که عنانِ رخشِ اقبال سبک بگذارند - خانخانان بزبانِ عجز عرضداشت که خوب بخاطرِ اقدس رسیده است - امّا جای یکّه تازی نیست - اینک مجموعِ ملازمانِ فدائی یکجا شده می‌تازیم - درین اثنا حضرت خشم آلوده در مقامِ تاختن شدند - اعتماد خان از فرطِ اخلاص جلوِ حضرت گرفت - و حضرت برو اعتراضی شده پیشتر توجّه فرمودند - درینوقت غنیم شکوهِ پادشاهی و حملهٔ معرکه‌ربای شاهنشاهی (که کوه تابِ آن نیارد) برأی العین دیده پای از جای و دل از دست داد - فرِ الٰهی و شکوهِ ایزدی (که همعنانِ این شهسوارانِ میدانِ همّت بود) آن سیه‌درونانِ سیه‌گلیم را برداشته زیر و زبر کرد - و چندے از مردمِ معتبرِ عبدالله خان بقتل رسیدند - و بسیارے ازان تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری دستگیرِ قوی دستانِ معرکهٔ اقبال شدند - و فتحی (که کارنامهٔ ازمان و ادوار است) بمحضِ جنبشِ اقبال بظهور پیوست - درین روزِ فتح معآی آنچه (از ملازمانِ عتبهٔ اقبال و اعیانِ عقیدت گزین همپائی کرده همراهِ موکبِ منصور رسیده بودند) از سه صد کس زیاده نبود - مثلِ منعم خان خانخانان - و میرزا عزیز کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش - و مقیم خان - و محمّد قاسم خان نیشاپوری - و میر معزّ الملک - و میر علی اکبر - و شاه فخر الدّین - و اشرف خان - و اعتماد خان

(۲) نسخهٔ [ی] سخن سرائی (۳) نسخهٔ [ی] اجرأت (۴) نسخهٔ [ی] مقصوره

فرنخودي و قتلق قدم خان و خرّم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و چغتي خان و چندے دیگر را برسمِ هراول پیشتر روان فرمودند - تا گرم شتافته سرِ راهِ آن گمراه بگیرند - و خود نیز بذاتِ اقدس با چندے از مقرّبانِ سریرِ اعلی در ایلغار شتابنده‌تر گشتند - و آخرِ روزِ دین بیست و چهارمِ امرداد ماهِ الٰهي موافقِ شنبه بیست و ششم ذي‌الحجّه وقتِ شام بموضعِ لواني نزولِ اجلال فرمودند آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود - شب بدولت و اقبال درانجا توقّف فرمودند - و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان (که برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده‌بودند) رخصت یافتند که آن گم‌شدهٔ بیابانِ ناداني را بنصائحِ هوش‌افزا سالکِ مسلکِ شاهراهِ سعادت گردانند - و صبحِ آن از لواني پیشتر نهضت واقع شد - در اثنای راه فرستاده‌ها برگشته آمدند - و بموقفِ عرض رسانیدند که ازانجا که روزِ ادبارِ اوست حرفِ موعظت را خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است - اتّفاقاً قایدِ فتح و نصرت نام‌برده‌ها را (که برسمِ منقلا نامزد شده بودند) بموضعِ باغ هدایت نمود - و ازانجا معلوم شد که آن شوریده بخت بنه و بارِ خود را پیشتر فرستاده - و خود توقّف نموده است - قضا را مردمِ هراول بواسطهٔ نشیب و فرازِ زمین از پیش یکسو افتادند - و معدودے (مثلِ محمّد قاسم خان نیشاپوري - و خانِ‌عالم - و شاه قلي خان محرم - و سانجي خان - و خواجه عبدالله - و میرزادهٔ علي خان - و سیّد عبد الله) پیش رفته کارطلبِ نبرد شدند - و غنیم را بشهٔ تهر گرفتند و عبدالله خانِ تیره رای غافل از جنودِ غیبي از بخت برگشتگي برگشته بجنگ آمد - و با همراهانِ خود گفت که موکبِ عالي در چنین وقتے از راهِ دور ایلغار کرده - و بکس‌کم رسیده است - و ما مردمِ بسیاریم و پُرزور - همّت بسته متوجّهِ پیکار شوید - و باین اندیشهٔ ناصواب روی بجنگ آورد و باین جماعت راهِ ستیزه و کارزار پیش گرفت - و این مویّدانِ اقبال دادِ دلاوري و جانسپاري داده معرکهٔ نبرد آراسته بودند که منهیانِ چابک‌دست حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسانیدند - و رایاتِ اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود - درین روز خاکسارِ سلطاني از نامعامله فهمي و غرورِ دانشِ ناقصِ خود حرفِ باز ایستادن از ایلغار بموقفِ عرض رسانید - قهرِ پادشاهي در جوش آمده دست بشمشیر کردند - و از کمالِ غضب بجانبِ او متوجّه شدند - و آن بے‌عقل از اسپ پیاده شده در دست و پای اسپانِ لشکرِ اقبال پنهان شد - و حضرت نیز بدولت از اسپ فرود آمده باو رسیدند و شمشیر برو انداختند - چون آن تیغ کهانڈهٔ هندي بود تا بدم نرسید - و مهرِ پادشاهي چون او را بر خاکِ مذلّت افتاده دید دیگر محافظت فرمود - و دست ازو باز داشت - و الحق این غضب لطف سرشتِ پادشاهي بر جای خود بود - تا هر کس رتبهٔ خود دانسته در خورِ آن عرض نماید چه مقرّرِ خردِ دوراندیش است - هرکه نوکري را شایسته باشد خدمتِ حضور را نسزد - و هرکه ملازمت

موکبِ والا (که درین یورشِ نصرت فرجام بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سعادت پذیر شد - و هنگامِ طهورِ سفیدهٔ صبح (که محلِّ اشراقِ نور - و رفعِ حجابِ ظلمت است) بدولت سوار شده متوجّه آجین (که در سوالفِ ایّام تختگاهِ ملوکِ مالوه بود) گشتند - و عرصهٔ آن شهر بمیامنِ قدومِ موکبِ عالي غیرت افزای آسمان شد - و چون هوای دهار (۲) بورودِ موکبِ والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزدِ عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند - و بظهور پیوست که هرچند این مخلصان دانشور گرم‌نفسي کردند بباطنِ نفاق‌گرای (۳) او در نگرفت - و بهیچ گونه تسلّي نیافت و بنه و بارِ خود از قلعه بیرون فرستاد - و تا شام توقّف نموده از دنبالِ مردمِ خود شتافت - و از روی ظاهر بعضی ملتمساتِ واهي گفته ایشان را از سرِ خود وا کرد - مثلِ آنکه ضررِ مالي و جاني باو نرسد و ولایتِ مندو بدستورِ سابق باو مفوّض باشد - و تنگري‌بردي و خان‌قلي و انسان‌بخشي (۴) را باو همراه گذارند - منعم خان خانخانان ورق بر عفوِ شامل و حلمِ کامل نموده التماسِ عفوِ تقصیراتِ او کرد حضرتِ شاهنشاهي از فرطِ عاطفت رقمِ عفو بر جرائدِ جرائمِ او کشیده ملتمساتِ اورا بموقفِ قبول داشتند - و منشورِ عالي متضمّنِ میثاق و عهدِ (۵) انجاحِ مقاصد و مطالبِ او باز مصحوبِ اعتماد خان و دربار خان مقرّر ساختند ●

و درین هنگام (که ظلالِ جلال بر متوطّنانِ قصبهٔ دهار گستردند - و ظاهرِ این قصبه معسکرِ والا گشت) یکی از عوراتِ ستم‌رسیده بفریاد آمد که محمّد حسین قور بیگیِ عبدالله خان انواعِ ستم بر دخترِ نابالغِ من کرده و خانهٔ مرا بتاراج برده است - حضرت بزبانِ قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظرِ ظهورِ انوارِ معدلت باش - که عنقریب اورا بسیاستِ عظیم خواهیم رسانید - از غرائبِ دور بیني حضرتِ شاهنشاهي آنکه اوّل کسی (که گرفتار شد - و بسیاستگاهِ عدالت سزای خود یافت) او بود - و درین شهر بموقفِ عرضِ معلّی رسید که چون خبرِ ایلغارِ موکبِ عالي بعبدالله خان رسید ازانجا (که خاین خایف است) هلاکِ خود را بیقین پنداشت - و خویشتن را مخذول و مقیّدِ شحنهٔ قهرمانِ غضبِ شاهنشاهي دیده روی براهِ گریز آورد - و از مندو بجانبِ لوانی (۶) شتافت - و حضرتِ خدایگاني بدولت و اقبال توجّهِ اقدس از صوبِ مندو مصروف فرموده همّت بر تعاقبِ آن مدبر گماشتند - جمعی از امرای اخلاص‌نهاد مثلِ میر معزّالملک و مقیم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوري و شاه فخرالدّین و شاه قلي خان محرم و رستم خان و معصوم خان

---

(۲) نسخهٔ [ط ي] آن دیار (۳) نسخهٔ [ه] نفاق اندوز (۴) در [بعضی نسخه] ایشان بخشي - و در [اکثر نسخه] ایسان‌ابختي - یا ایسا باشد - که نام پدر مجبوب بود (۵) در [اکثر نسخه] عهد و انجاح (۶) نسخهٔ [ی] نواقي - و در آئین اکبري لواني ●

[illegible] کو[۲] و مغاک (که در زمین مالوه می باشد) [illegible]
[illegible] اسپان آبی شنا کرده می آمدند - و شتران [illegible]
تا آنکه [illegible] دشواری ساحت ظاهر قصبهٔ رنود[۳] مخیّم ارجمند [illegible]
دو روز متوالی دران سرزمین (که مهبط فیوض آسمانی بود) مقام [illegible]
نهضت عالی اتّفاق افتاد - و در طیّ این راه از کثرت وحل و [illegible] را
پلی تا سینه در وحل فرو میشد - و شتران سبک‌پای را هم موی شلی گرانی [illegible]
جنبش میکردند - درین روز خیام مواکب منصوره (که بیابانها را از [illegible] داشت)
در عقب ماند - بغیر از خیمه و سراپردهٔ پادشاهی و یک خیمهٔ خلیل‌خانی و خیمهٔ میرزا عزیز
کوکلتاش و چندے دیگر از اعاظم آمرا خیمهٔ هیچ یکی از بندگان درگاه نقوانست رسید - لاجرم یک روز
درانجا نیز مقام فرمودند - و روز دیگر علم عزیمت بجانب مندو افراختند - و فضای ظاهر قصبهٔ کهیرار
به پنج منزل مخیّم سرادقات جلال شد - اگرچه درین مراحل چاروا دانه [illegible] امّا سبزهای
تازه و تر (که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت) از فرط طراوت و حلاوت
نعم‌البدل شده شوق دانه را از طبائع حیوانات برده بود - همه سر در سبزه‌زار فرو برده ازان علفهای
خوشگوار سیر میشدند - و دران سبزه‌زار شوق‌گستر مستانه کام میزدند ●

حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلّی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند - و چندے[۵] از آمرا را بران گماشته خود همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبک‌خرام بصوب مندو (که مقرّ آن خود سر بود) ایلغار فرمودند - و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند - تا عبدالله خان را (که از اعمال ناشایستهٔ خود متوهّم و خایف است) نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتی شود - و بجناح[۶] تعجیل از قصبهٔ کهیرار بهلدهٔ سارنگپور (که نخستین شهر مالوه است - و بیست و پنج کروه آز مالوه - که از چهل کروه معمول دهلی زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند - و محمود سارنگپور محمّد قاسم‌خان نیشاپوری (که حکومت آن نواحی باو تعلّق داشت) بتارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت - و ازانحضرت التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخته و قریب بهفتصد اسپ و اُستر[۷] از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید - و آنرا بر آمرا و ملازمان

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] کوه و مغاک (۳) نسخهٔ [ا] رلوده - و نسخهٔ [ج] کوار (۴) نسخهٔ [ا] و بهزور شدت (۵) در [همگی نسخها] سوای نسخهٔ [ی] چندے دیگر (۶) نسخهٔ [ی] و بکمال تعجیل
(۷) نسخهٔ [ا ج] شتر ●

گشت - حضرت از نظارهٔ آن عشرت عید را تازه کرده بآئینِ معهود مجموعِ آنرا (که نه فیل بود) صیدِ اقبال فرمودند - و روزِ دیگر در سرادقِ اجلال بوده بانتظام بخشیِ ملک (که صیدِ معنوی‌ست) پرداختند - و صبحِ سیوم باشراقِ صبحِ دوم سوارِ دولت شده دران بیشه (که از تراکمِ اشجار و تشابکِ اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود) تا آخرِ روز سیر فرمودند - ناگهان بگلّهٔ فیل (که از هفتاد زنجیر زیاده بود) عبورِ اقدس افتاد - انبساطِ عظیم فرموده تفاؤل بر صیدِ مقاصدِ عظیمه گرفتند - بموجبِ حکمِ اشرف (۲) مجموعِ فیلان را به بیشهٔ پُر درخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند - و بر هر فیل چند کس دیده‌بان نگاهداشتند - و طنابها از اردوی معلّی طلبیدند و آن بیشه (که هرگز پیِ سپرِ آدمی نشده بود - و چابک‌روانِ وهم و خیال ازان عبور ننموده بودند) دران شب بورودِ موکبِ عالی غیرت افزای مصرِ جامع و بغدادِ خلافت شده بود - فرّاشانِ کاردان باعانتِ نجّارانِ رکابِ سعادت بجهتِ استراحتِ عنصرِ اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاطهای رنگارنگ در گرفتند - و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسندِ نشاط و سریرِ عشرت آرام گرفتند - و خاصانِ بساطِ قرب [مثلِ یوسف محمّد خان کوکلتاش - و عزیز محمّد کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش و میر معزّالملک - و میر علی‌اکبر - و چلمه خان (که بخانِ عالم مخاطب شده) و میر غیاث الدّین علی (که الحال بخطابِ نقیب‌خانی شرفِ افتخار دارد) و دیگر مقرّبان و مخصوصان] در حواشیِ آن نشیمنِ قدس دوره زدند ○

روزِ دیگر (که خورشیدِ جهانتاب بطلعتِ عالم افروز بر سریرِ افق جلوه نمود) حضرتِ شاهنشاهی (صیدِ مقصود بدام - و ساغرِ مراد بکام) بران تختِ سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فرطِ التفات حکمِ نشستن فرموده بجهتِ تنشیطِ ضمیر و تفریحِ باطن ساعتی چند قصّهٔ امیر حمزه از دربار خان استماع نموده نشاط‌بخشِ انجمنِ اقبال شدند - دریں اثنا چند حلقهٔ فیل با طنابِ بسیار از اردوی معلّی رسید - اشارتِ عالی شرفِ نفاذ یافت که ازین فیلانِ بدخو (که شدّتِ سرکشی و صولتِ زورآوری داشتند) هر فیل را درمیانِ دو فیلِ پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و بآئینِ شایسته رانده تا شامگاه بحوالیِ اردوی معلّی آوردند - و طنابها چون کمندِ عیّاری (۳) بران کوهپیکران انداخته بآئینِ شایسته مقیّد ساختند - و بجهتِ سامانِ این کار دو روزِ دیگر آن سرمنزل مخیّمِ موکبِ عالی بود - و (چون صیدِ بعضی وحشی‌نژادانِ دیگر در فضای ضمیرِ انور مرکوز بود) عنانِ توجّه بجانبِ (۴) ولایتِ مالوه تافتند - و از امتدادِ برق و باران و اشتدادِ خلابها و سیلابها و وفورِ گل و لای (۵) ...

---

(۲) نسخهٔ [د] اقدس (۳) نسخهٔ [۸] عیاران (۴) در [چند نسخهٔ] بجانبِ مالوه تافتند (۵) در [بعضی نسخه] نیست ○

ضرور شد - تا تمامیٔ خلائق بکشتي گذشتند - و دران هنگام (که حلقهای فیلانِ خاصه ازان دریای طوفان‌خیز مستانه میگذشتند[۲]) فیلِ لکنه نام از فیلانِ نامي در عینِ مستي بآب فرو رفت - و ازانجا عرصهٔ گوالیار مخیّمِ موکبِ اقبال شد - و ازانجا فضای جان پرورِ حوالیِ[۳] قلعهٔ نرور مضربِ خیامِ فلک ارتسام گشت - وچون بیشهٔ فیل ازان مقام قریب بود ترتیبِ شکارِ فیل نموده ملازمانِ عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند - و برهر فوجي یکی از آمرا را سردار ساخته چند زنجیر فیلِ مطیع و منقاد را همراه کردند - و طنابهای سطبرِ استوار (که زورِ کشیدنِ این کوه پیکران داشته باشد - بلکه کمندِ نهالِ افلاک تواند شد) تعبیه فرمودند - و حکمِ اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیلِ وحشي پیدا شود این فیلِ منقادِ اهلي را از دنبالِ او چندان برانند که فیلِ صحرائي از ماندگي دست و پا گم کند آنگاه از دو جانبِ فیلِ وحشي فیلبانانِ سوارِ فیلِ اهلي یک سرِ طناب در گردنِ فیلِ وحشي اندازند و سرِ دومِ طناب بگردنِ فیلِ اهلي مضبوط سازند - و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیلِ خود را برانند - و آن فیل را کشان کشان ببرند - و هر روز بتدریجِ اوّل بفیلِ صحرائي از راهِ ملائمت قریب‌تر شوند - و علف پیشِ او اندازند - تا رفته رفته بران سوار شوند - و در کم فرصتي باین اسلوب رام سازند ومقتضای اصلیِ رام شدنِ هر وحشي ملائمت و احضارِ آنچه ملایمِ طبعِ او ست (از کاه و دانه و آب) تواند بود - و از روی قیاس این قسمِ شکار اسهلِ اوضاعِ شکارِ فیل است - که فیلِ وحشیِ عظیم جثّهٔ قوي‌هیکل را بفیلِ قوي‌تر ازو یا مثلِ او مامور و منقادِ خود سازند - و شرِّ او را از خود دور دارند - و باین تدبیر بر مرادِ خاطر و کامِ دل ظفر یابند ●

و بالجمله آنحضرت بتوجّهِ فیل‌بندِ شیر شکار در بیشهٔ نرور ترتیبِ آئینِ شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند - و خود بنفسِ نفیسِ[۴] باخاصانِ بساطِ قرب شیرانه درین بیشهٔ نشاط‌افزای در آمدند - آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جستجوی تمام ماده فیلي از بیرونِ سیاهي کرد از دنبالِ او شتافته و مانده ساخته بفیلِ دیگر بستند - و هنگامِ بستن آنحضرت را کلابدار در زیرِ دست و پای فیل آمده بقدرِ مالشي یافت امّا اقبال و خیرات بسلامت بر آمد - فردای آن روز عیدِ قربان بود - منعم خان خانخانان (که درین شکارِ دلگشا اشتراک وار قربِ رکاب سعادت بود) با اعیانِ دولت و ارکانِ خلافت (که دران نهضتِ نصرت ملازمِ موکبِ عالي بودند) روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین‌بوسِ مبارکباد بجای آورد - و حضرتِ شاهنشاهي جهان را بسعادتِ التفات عید بر عید افزوده بعزمِ شکار پای توجّه در رکابِ شوق در آوردند - و هر فوجي بهر ناحیه (که مقرّر شده بود) روان شد - آنروز بعد از سعيِ تمام گلّهٔ فیلِ ماده (که در سه فیلِ نر هم داشت) نمودار

---

(۲) نسخهٔ [ا] بشنا مي‌گذشتند (۳) نسخهٔ [ا ب] حوالیِ نرور (۴) در [چند نسخه] انفس ●

بے کلفتِ صعود و نزول فرموده) مخاطبِ خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند - ازانجمله سیّدِ اجل امیر مرتضی (که از اسباطِ علّامهٔ جُرجانی بود - و در فنونِ معقول و منقول یدِطُولی داشت) طوافِ حرمینِ شریفین نموده محملِ اقامت بعتبهٔ علیّه (که کعبهٔ وفودِ[۲] برکات - و مشعرِ قوافلِ سعادات است) گشود - و بآئینِ لایق ادراکِ محفلِ عالی نموده سعادت‌پذیر شد - و خدیوِ زمان (که قدرشناسِ جوهرِ انسانی اند) آمدنِ میر را مغتنم دانسته بجلائلِ مراحم و جزائلِ عطایا اختصاص بخشیدند ●

نهضت موکبِ مقدس حضرت شاهنشاهی بجانب مالوه - و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن - و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن - و ظلِ مراجعت بر مستقرِ خلافت انداختن

چون [بر ذمّهٔ والی سلطنت[۳] فرضِ وقت است (که همواره از احوالِ ملک و اوضاعِ اعیانِ دولت مستخبر باشند - بتخصیصِ خودسرانِ تنگ‌حوصله - که کامیابِ دولت شده از حواشیِ سریر دور رفته باشند) تا پیشتر ازانکه کارِ شان و حالِ آن‌ملک بفساد انجامد بفروغِ تدبیر و لمعانِ رای چارهٔ آن نموده آید] المنّة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی بر وجهِ اتم و اکمل شرفِ ظهور دارد - چنانچه دانایان در دریافتِ آن عاجز اند - پیوسته استطلاعِ خفایای ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثالِ آن بظاهر اشتغال دارند امّا آنرا پردهٔ احوالِ خود ساخته لحظهٔ وقتِ گرامی را از مهامِ دین و دولت فارغ نمیگذارند - و همواره در لوازمِ خداپرستی و مراسمِ رعیّت‌پروری اهتمام میفرمایند - و لهذا چون درینولا بمسامعِ اقبال رسید [که عبدالله خانِ اوزبک (که نمک‌پروردِ این مایدهٔ اقبال است) در مالوه سرِ شورش دارد - و از تنگیِ ظرف بارِ ملاطفتِ کُبریٰ را میخواهد برانداخته کفرانِ نعمت ورزد] بخاطران شکارِ فیل را پیش‌نهادِ عزیمت ساخته یورشِ مالوه بخاطرِ اقدس مصمّم ساختند - و بتائیدِ الٰهی روزِ بهرام بیستمِ تیرماهِ الٰهی موافقِ روزِ شنبه بیست و یکمِ ذیقعده در موسمی (که نیلانِ کوه‌خرامِ ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند - و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند - و از سرکشی و گردن‌فرازی فرمان‌پذیرِ کجکِ برق نمیشدند) رایاتِ عالی بجانبِ نرور و سپهری[۴] (که بیشهای فیل دارد) نهضت فرمود - چون ساحلِ دریای چنبل مخیّمِ اردوی نصرت‌قرین گشت از کثرتِ بارندگی آبِ دریا در طغیان بود - بجهتِ عبورِ اردوی معلّی قریبِ هوهفته سرادقاتِ عظمت را اقامت

(۲) نسخهٔ [ا] جنود (۳) نسخهٔ [د] سلاطین (۴) نسخهٔ [ب ج] سپهری ○

[illegible]

و آن بدکردارِ بیدولت را هرچند در آب غوطه داده می‌آمدند سخت‌جانی نموده از هرزه گوئی بازنمی‌آمد - و سبّ بزرگانِ دین را سرمایهٔ آزارِ خاطرِ پادشاهی دانسته دران اهتمام مینمود - هرچند یقینِ همه بود (که درین ورطاتِ قهر بلطمهٔ موجِ فنا هلاک خواهدشد) امّا او ازسنگدلی و سخت جانی زنده ماند - بمقبل خان یساول سپردند - و او آن آشفته‌مغز(۲) را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و دران محبس مالیخولیا برو زور آورد - و بفسادِ دماغ از عالم رفت - و در ظاهرِ قلعه پشته‌ایست - آنجا مدفون شد - و ازانجا بدهلی آوردند - سبحان الله زهی اقبالِ فتنه‌سوز و عدالتِ آشوب گداز - ازانجا (که منتهای نیّتِ حق‌اساس جز ظهورِ انوارِ عدل و نصفت و محوِ آثارِ ظلم و عُدوان امری دیگر نیست) بمیامنِ این معنی همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزائی‌ست *

و از سوانحِ دولت‌افزای این سالِ مسعود ظفریافتنِ علی‌قلی خان‌زمان‌است بر فتح خان پتنی(۳) - و شرحِ این‌داستان آنست که فتح‌خان و حسن‌خان برادرِ او و ملّوخان و جمعی کثیر با لشکری آراسته از قلعهٔ رهتاس فرودآمده ولایتِ بهار و بعضی از محالِّ متعلّقهٔ خان‌زمان را در تصرّف درآوردند و پسرِ سلیم خان را (که آوازخان نام داشت) بسروری گزیده سرِشورش برداشتند - خان‌زمان و دیگر امرای آنحدود (مثلِ بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان) متوجّه اطفای نایرهٔ فتنه شدند چون افغانان پُر زور بودند خان‌زمان جنگ را صلاح ندیده کنارِ دریای سون محلِّ اندهیاری(۴) باری قلعهٔ اساس‌نهاده استحکام داده بود - درینولا مولانا علاءالدّین لاری و ملّا عبدالله سلطان‌پوری و شهاب‌الدّین‌خان(۵) و وزیر خان از درگاهِ معلّی آمدند - چه رای جهان‌آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که بنصائحِ ارجمند رهنمونیِ خان‌زمان بشاه‌راهِ سعادت نموده و بعواطفِ خسروانی اختصاص بخشیده در مسلکِ عقیدت راسخ گردانند - و سلیمان کررانی حاکمِ بنگاله (که خود را از منسوبانِ این درگاه ساخته بخان‌زمان پیوسته بود - و خطبهٔ شاهنشاهی خوانده) اورا نیز مستمالِ الطافِ بیدریغ گردانند - و اگر مصلحتِ وقت باشد بآستان‌بوسِ این درگاه (که اکسیرِ اهلیّتِ صوری و معنوی ست) رسانند این فرستاده‌ها درین‌قلعه بخان‌زمان رفته نویدِ عنایت رسانیدند - و بصورت و معنی تقویت او نموده اورا درچنین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند - روزی که این فرستاده‌ها پیشِ خان‌زمان نشسته بودند که افغانانِ تیره رای لشکری آراسته و فیلانِ مستِ معرکه برهم زن را اعتضادِ خود ساخته متوجّه قلعهٔ خان‌زمان شدند - و او فوجها آراسته معرکه آرائی میکرد که تهورِ نهانلی بد سرشتِ مذکور در رسیدند

(۲) نسخهٔ [ب] آشفته مغز مغرور را (۳) نسخهٔ [د] پتنی (۴) نسخهٔ [ج] اندیاری - و نسخهٔ [ب] اندرماری (۵) در [بعضی نسخه] شهاب‌الدین احمد خان *

بود آنحضرت مراعاتِ مهدِ مقدّس فرموده ازو میگذرانیدند - چنانچه در سالِ یورشِ بدخشان قصدِ خواجه رشیدي دیوانِ آنحضرت کرد - و به تیغ بےاعتدالي[۲] خونِ آن طور عزیزے ریخت - و بعد از ارتکابِ این حرکتِ شنیع فرار نموده بکابل آمد - و باز بشفاعتِ مقرّبانِ بساطِ اقدس بار یافت و مجدّدًا مصدرِ اعمالِ ناپسندیده شد - تا آنکه او را اخراج کردند - و بسفرِ حجاز شتافت - و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائمِ اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دولت‌سرای شاهنشاهي (که اعیانِ مملکت و ارکانِ سلطنت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلکِ آمرای عظام منسلک بود) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریبِ حکایتے هرسرِ او دوید - و اورا در مشت و لکد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش‌آمده دست بکارد برد - و باز اورا اخراج کردند - و خواجه بگجرات رفته بدستِ خوی بدِ خود روز و روزگارِ بد میگذرانید - و از بدخوئي و پریشان‌حالي آنجا نتوانست بود - روی توجّه بدرگاهِ گیتي پناه آورد - و در اوّل مرتبه (که دارالخلافهٔ آگره مستقرّ اورنگِ خلافت شد) بدولتِ ملازمت سربلندي یافت - و بعنایت و رعایت ممتازِ آفاق شد - و ازانجا (که نهادِ او به بےاعتدالي سرشته بودند) بصد بےباکي و بےملاحظگي سابق پرده‌گشای جوهرِ فطرتِ خود گشت - بیرام‌خان دربن مقام بود (که اورا بولي بیگ بسپارد که از راهِ بکر[۳] بگجرات روانه سازد) دربن‌اثنا تفرقهٔ او روی نمود - و خواجه بوسیلهٔ انتسابِ این دودمانِ قدسي رعایتهای عظیم یافت - امّا بدستِ خوی بدِ خود گرفتار بود - و بصد بے اعتدالی[۴] بیش زیست میکرد - تا آنکه روزے بي‌بي‌فاطمه (که اردو بیگیِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بود و درسرادقِ آسمان‌مکانِ حضرتِ شاهنشاهي نیز پایهٔ اعتبار داشت - و زهره آغا دخترِ او در خانهٔ خواجه بود - و پیوسته از ناجنسي و بدخوئي در زندانِ بلا بوده آزار میکشید) بهزارانِ اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که بهرگنه رود - و دخترِ مرا همراه برد - و از بدخوئي و بدگماني (که در طینتِ اوست) قصدِ آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرّر این حرف بر زبان آورده در دارالخلافه از معدلتِ شاهنشاهي اندیشه‌مند بوده مرتکبِ این امر نمیشد - اکنون (که اورا بجاگیر برد) حال چه خواهد بود - آنحضرت بر زاریِ آن عورتِ قدیم‌الخدمت ترحّم فرموده تسلّي‌بخشِ خاطرِ بیقرارِ او شدند - و بر زبانِ اقدس گذشت که ما بدولت عزیمتِ شکار داریم - بخاطرِ تو از راهِ خانهٔ خواجه خواهیم گذشت - و چون او بر سرِ راه آمده ملازمت کند نصیحت[۵] کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد - بعد از زمانے آنحضرت از ارکِ شهر بنهضتِ[۶] اجلال بر کشتي سوار شده از آب جون

(۲) در [اکثر نسخه] بے اعتدال (۳) نسخهٔ [ي ط] بهکر (۴) در [اکثر نسخه] بیش زیست (۵) در [چند نسخه] نصیحت او کرده (۶) نسخهٔ [ي] نهضت اجلال فرموده برکشتي ه

خود[۲] را درمیان دیدهٔ غبار ادبار بر فرق عزّتِ خود بیخت - و آن تیره بختِ نادان (که لوحِ خاطرش از نقوشِ اخلاص ساده بود - بلکه از رقومِ انصاف حرفی بلکه نقطهٔ بران ننهاده) از جملهٔ یکهزار زنجیر فیل (که بدستش افتاده بود) همین دویست فیل برسمِ پیشکش بدرگاهِ معلّی فرستاد - دیگر همه نفائس و لطائف را خاک پوش کرده و بروسادهٔ حکومت[۳] کرده و گذهه تکیه زده عمرے بغفلت میگذرانید - و حضرتِ شاهنشاهي بموجبِ همّتِ جهان‌بخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانتِ او اغماضِ عین فرمودند - و (چون نهضتِ رایاتِ جلال مرتبهٔ سیوم بقصدِ تادیبِ علي‌قلي خان زمان بصوبِ جونپور اتّفاق افتاد) اصف خان را بحضورِ اقدس طلب فرمودند - و او سفشورِ عالي را امتثال نموده متوجّهِ آستان‌بوس شد - و در حینی (که عرصهٔ جونپور مخیّمِ موکبِ منصور بود) سعادتِ استلامِ عتبهٔ قدسیّه دریافت - و تفصیلِ آن سانحه بجّای خود رقم پذیر خواهد شد ●

اظهار[۴] انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهي نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصبِ والای سلطنت در بازپرسِ معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته دادِ مظلوم دهند - و پاداشِ مظالم در گریبانِ ظالم نهند - تا مخصوصانِ دولتِ عظمی و منسوبانِ بارگاهِ عظمت خصوصیّتِ نسبتِ خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و اگر عیاذاًبالله از بدمستي چنین امرے بظهور آید راست کرداران در رسانیدنِ آن مظلمه اندیشه‌مند نبوده در عرضِ احوالِ ستم رسیدها دلیري نمایند - لله الحمد که این سجیّهٔ علیا در فطرتِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي بدان گونه است که قوّتِ بشري در تفصیلِ آن بعجز اعتراف نماید - و این خصلتِ جهان پرور[۵] بے شائبهٔ تصنّع و مداخلهٔ ریا در نهادِ اقدس ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است و طبقاتِ عالم به پشت‌گرمیِ این شیمهٔ کریمه همواره در عافیت‌آبادِ مسرّت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملاتِ خود کامیابِ امن و امان اند - در اوائلِ این سال الٰهي و لواسطِ (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم (که عنفوانِ زمانِ عدالت روائي - و عنوانِ دیباجهٔ داد دهي بود) خواجه معظّم (که برادرِ اخیانیِ مهدِ مقدّس حضرتِ مریم مکاني بود) چون از نسبتِ معنوي رائحهٔ نداشت این نسبتِ صوري داروی بیهوشیِ آن بد مستِ بے‌اعتدال شده بارها خود را مصدرِ حرکاتِ ناشایسته میساخت - در زمانِ سعادت آئینِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني چون وقت مقتضیِ مدارا

---

(۲) نسخهٔ [ی] از کمال حرص و آز خود را (۳) در [بعض نسخه] حکومت گذهه تکیه زده (۴) نسخهٔ [ح] ذکر بے اعتدالیِ خواجه معظم برادر مهد مقدس حضرت مریم‌مکاني و ظفر یافتن علي قلي خان زمان است برفتح خان پتني در ولایت بهار (۵) نسخهٔ [و] پروري ●

عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند - و آنرا سرمایهٔ سلامت[۲] خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد - سپاه نصرت آیات[۳] بعزم تسخیر آن حصار رزین کمر همت بست - و در هوای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت آصف خان شقاوت پسر رانی (که از جنگاه برآمده بود - و دران قلعه تمکن داشت) بآمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و بانداک جنگی قلعه مفتوح گشت - و راجه مردانه فرو رفت - و بجهت انتظام مهم[۴] جوهر بهوج کایته و میان[۵] بهیکاری[۶] رومی را مقرر ساخته بود - چه رسم راجهای هندوستان است که درچنین وقائع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جائی تعبیه میکنند - و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند - و آنرا جوهر نامند - این دو نوکر مخلص (که پاسبانی ناموس بودند) این خدمت بتقدیم رسانیدند - و هرکه از کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بهوج منکور از هم میگذرانید - و از عجائب قدرت آنکه بعد از چهار روز (که دران محوطه آتش زده بودند - و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود) چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمدند - که چوبهٔ بزرگ حایل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود - کملاوتی نام خواهر رانی - و دختر راجهٔ پراگڈهه[۷] که برای راجه آورده بردند و هنوز باو نرسیده بود - این دو زن (که ازان طوفان آتش زنده برآمده بودند) بزمین بوس عتبهٔ شاهنشاهی آبروی دولت یافتند •

القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران (که بتمام از زر ساخته بودند) و دیگر نفائس و اجناس خارج از اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد - و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ اموال و خزائن چوراگڈهه (که آصف خان تنها بران دست تصرف یافته بود) صد دیگ پر اشرفی علائی[۸] بود - و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصا و احصار بیرون بود - و چون [آصف خان را بمساعدت بخت بلند (که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود) چنین دولتی روی نمود - و آنچنان مکنتی میسر آمد - که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد] رتبهٔ اعتبارش زیاده ازانچه در تصور گنجد بهم رسید - چون عقل درست نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را ظاهر ساخت - بخبرگی راه صواب گذاشته هیچ ازان نفائس اجناس و شرائف جواهر (که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود) بمعرض ارسال نرسانید - و ندانست که این جواهر و لآلی را اقبال نثار تارک دولتخواهی و افسر سعادت که ساخته

---

(۲) در [اکثر نسخه] استدامت (۳) در [اکثر نسخه] رایات (۴) نسخهٔ [ه ط] سهام (۵) نسخهٔ [ه] مبین
(۶) نسخهٔ [د] بهکهاری - و نسخهٔ [ط] بهکناری (۷) نسخهٔ [ا د] بیراگڈهه (۸) در [بعضی نسخه] اعلائی •

برداشته[۲] در مرتبهٔ سیوم زخمی شد - رانی چون بر حالِ پسر آگاهی یافت بمردمِ اعتمادیِ خود فرمود که اورا از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند - فرمان پذیرانِ او امتثالِ امر نموده اورا بگوشهٔ بردند - و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند - و فتورے عظیم بلشکرِ رانی راه یافت - و زیاده از سه‌صدکس پیشِ او نماند - امّا در عزیمتِ رانی وهنی پدید نیامد - و همچنان بهادرانِ خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیرے از کمان‌خانهٔ قضا برشقیقهٔ راستِ او آمد - و او از روی جرأت آنرا بزور کشیده بیرون انداخت - و پیکانِ آن در درون ماند - و بر نیامد - و مقارنِ آن تیرے دیگر بر گردنِ او رسید - آنرا نیز بدستِ همّتِ خود کشید - و از افراطِ درد غشی برو استیلا یافت - چون رفته رفته بهوش آمد ادهار (که از قومِ بگهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت) در پیشِ فیلِ او سوار بود اورا مخاطب ساخته گفت همگی نیّت در تربیت و رعایتِ تو آن داشتم که یکروز بکار آئی امروز آن روز است که مغلوبِ جنگ شده‌ام - مبادا مغلوبِ ناموس و ننگ گردم - و بدستِ مخالف در آیم - حقِّ نمک بجای آر - و باین خنجرِ آبدار کارِ من بساز - دلِ یکجهتِ او بوین سنگدلی قرار نداد - و گفت دستِ مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد - دستی (که عطایای ترا بر داشته) چنین کارے دور از کار چون تواند کرد - از من این قدر میشود که ترا از معرکهٔ جانگاه بیرون برم - چه برین فیلِ باد رفتار اعتمادِ فراوان دارم - رانی از استماعِ این سخن (که از نرم دلی خیزد) برهم شده دشنام داد که برمن چنین عار می پسندی - و خنجر کشیده کارِ خود ساخت و مردانه رختِ هستی بر بست - و جمعی کثیر از یکجهتانِ او درین وفاداری فرو شدند - خصوصاً کمور[۳] کلیان بگهیلا و چکرمان[۴] کهرچلی و خان‌جهان ذکیت[۵] و مبارکهه[۶] برهمن بوفاداری نقدِ حیات را در کارِ صاحبِ خود صرف نموده بجهانِ عدم شتافتند - و فتحی بزرگ (که طرازِ فتحهای شگرف تواند شد) بظهور پیوست - و تا هزار فیل با غنائمِ نامحصور بدستِ اولیای دولت افتاد - هم مالِ موفور بدست آمد - و هم ملکِ وسیع داخلِ ممالکِ محروسه شد - مدّتِ حکومتِ رانیِ مذکور شانزده سال بود ●

چون (برقِ حکومتِ رانی فرو نشست - و در عینِ حکومتِ رانی دستِ ادبار خاکِ فنا بر[۷] سرِ آن عورتِ والا نژاد بیخت) آصف خان بعد از دو ماه (که خاطر از مهامِّ ولایت جمع نمود) روی بتسخیرِ قلعهٔ چوراگذهه آورد - و آن حصار مملو بشرائفِ دفائن و نفائسِ جواهر بود - که

---

(۲) نسخهٔ [ج] در مرتبهٔ آخر (۳) نسخهٔ [ج] کیسوکلیان و چکرمان کوچلی (۴) نسخهٔ [ج د ه] چکرپان (۵) نسخهٔ [ج د] دکیت - و نسخهٔ [ز] وکیت (۶) در [اکثر نسخه] مبارک (۷) در [بعضی نسخه] بر سرِ آن والا نژاد ●

میخواسته باشد برود - رخصت است - که جنگِ من شقِّ ثالث ندارد - یا بعدم فرو رفتنی است
یا نصرت‌مند شدن : آخر همه مردمِ او (که تا پنج هزار کس جمع شده بودند) دل بر جنگ نهادند
روزِ دیگر خبر رسید که سرِ گریوه را (که محلِّ درآمد است) نظر محمّد و آق محمّد و جمعی کثیر
از بهادران بزور گرفتند - و ارجن‌داس بهس که فوجدارِ فیلان بود درانجا بمردانگي سفرِ عدم پیش گرفت
راني سلاح دربر و مغفر برسر کرده بر فیل سوار شده با بهادرانِ مستعدِّ جنگ بآئینِ لایق آهسته آهسته
مي‌آمد - و بدلیران و دلاورانِ سپاهِ خود میگفت که تیز جلوي نکنید - و بگذارید(۲) که حریف
درمیان آید - تا از هر طرف آمادهٔ جنگ شده لشکر را برداریم - همچنانکه اندیشیده بود بظهور آمد
و جنگِ عظیم درپیوست - و از طرفین بسیارے بخاک افتادند - تا سه صد مغل شربتِ خوشگوارِ شهادت
مردانه در کشیدند - و راني غلبه کرده تعاقبِ گریختها نمود - و از گریوه برآمد - روز آخر شده بود
اعیانِ ملکِ خود را طلبداشته مشورت نمود که صلاح چیست - هرکس در خورِ دریافت و مقدارِ
مردانگیِ خود سخن درمیان نهاد - راني گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون
آوریم - و کار او بسازیم - و اگر این را قبول نمي‌کنید همین‌جا که آمده‌ایم شب بروز آورده آمادهٔ
جنگ باشیم - وگرنه صباح این(۳) سرِ گریوه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت - و به توپخانه
استحکام خواهد داد - و کار آسان شده مشکل خواهد شد - رای هیچ‌کس بران قرار نگرفت - آخر
موافقتِ جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت - و بپرسشِ ماتم‌رسیدهای خود
پرداخت - و چون بخانه آمد به بعضی از یکجهتانِ خود اندیشهٔ شبخون درمیان نهاد(۴) - هیچ‌کس را
همسرِ همّتِ خود نیافت - چون صبح شد همان‌طور (که راني برای صایبِ خود دریافته بود)
بظهور آمد - و آصف خان با توپخانهٔ خود آمده سرِ گریوه را مستحکم کرد - عساکرِ منصوره درکوه درآمد
راني باستعدادِ جنگ بر فیلِ گران‌سرِ سبک‌پای سارمان(۵) نام (که سرآمدِ فیلانِ او بود) سوار شده
برآمد - و بآرایشِ صفوف پرداخت - و فیلانِ مست را بهرجا در مقامِ خود بازداشته آمادهٔ پیکار
گشت - بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید - راجه بیرساه(۶) پسرِ راني
(که اسمِ راجکي بیرو بود) حملهای مردانه نمود - و کارنامهای غریب بجای آورد - و شمس خان
میانه و مبارک خانِ بلوچ(۷) دستبردهای دلیرانه کردند - تا سه پاس روز بازارِ زد و خورد بنوعی گرم بود
که اگر بشرحِ وقوعِ آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود - سه‌بار راجه بیرساه فوجِ فیروزي‌مآثر را

---

(۲) در [بعضی نسخه] نگذارید (۳) نسخهٔ [ی] سر این گریوه را (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [و] رساماں - و در [بعضی نسخه] ساربان (۶) در [بعضی نسخه] پرساد - و نسخهٔ [ح] هرساه (۷) در [اکثر نسخه] توغ •

که عساکرِ قاهرهٔ پادشاهی بدموه رسیده - و آن از شهرهای معتبرِ ولایتِ اوست - سنگِ تفرقه در هنگامهٔ غرورِ او افتاد - و لشکرِ او بجهتِ گردآوری و بمامنی رساندنِ عیالِ خود متفرّق شد - و زیاده از پانصد کس پیشِ او نماند - بمجرّدِ استماعِ این واقعه رانی از جرأتی که داشت متوجّهِ عساکرِ منصوره شد - و از راهِ تهوّر که بیشتری از غرورِ خیزد کارزار را استقبال کرد - آدهار (که متکفّلِ اشغالِ حکومتِ او بود) از متفرّق شدنِ لشکرِ خود و فزونیِ لشکرِ پادشاهی (چنانچه خیراندیشِ دولت گوید) پرده از چهرهٔ سخن بر داشته گفت - رانی جواب داد که این برهم‌زدگیِ لشکر از بیوقوفیِ تست - و من (که سالها ریاستِ این دیار کرده باشم) در حوصلهٔ فطرتِ من گریختن کی گنجد - مردنِ بناموس خوشتر از زیستنِ بعار است - پادشاهِ دادگر اگر خود میبود دیدنِ من صورتی داشت - اکنون آنمردم قدرِ مرا چه دانند - همان بهتر که بمردانگی فرو شوم - و تا چهار منزل روبروی لشکرِ منصور آمد - آصف‌خان (که بآن تندی و تیزی میرسید) در دموه توقّف کرد - با رانی هم تا دو هزار کس فراهم آمد - اعیانِ دولتِ او متّفق شده گفتند که قرار دادِ جنگ مستحسن است - امّا سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه از آئینِ شجاعت و فرزانگی ست - روزی چند در جاهای محکم[۲] بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقهٔ لشکرِ ما بجمعیّت گراید - رانی این سخن را استماع نموده متوجّهِ درخت‌زار شده مغربِ رویهٔ گذهه برآمد - و بحسنِ تدبیر شمال رویهٔ گذهه بدرخت زارِ دیگر درآمده آهسته آهسته دران مفاوز[۳] میرفت - تا آنکه بموضعِ نرهی[۴] که مشرق رویهٔ گذهه است رسید - و آن جائی ست که راه برآمد و درآمدِ او بس دشوار - از چهار طرفِ او کوهها سر بفلک کشیده - و آبی در پیشِ خود دارد گور نام - و یک جانبِ او دریای خونخوار نربده میرود - و گریوه (که از گذشتِ آن آب واقع است - که بعد از عبور ازان گریوه بآن موضع رسیده میشود) بس تنگ و هولناک است آصف خان (که خبرِ آی آی رانی شنیده در دموه[۵] توقّف کرده بود) یکبارگی از رانی بیخبر شد و هرچند بجست و جو کسان را فرستاد چون ملکِ غریب بود اطّلاع بر احوالِ او نیافت - آخر خود را بگذهه رسانیده مواضع و قریات را بعمل در آوردن گرفت - و چون از رانی اطّلاع یافت[۶] جمعی را در گذهه گذاشته خود بدنبالِ او شتافت - چون خبر به رانی رسید (که لشکر آمد) سرانِ لشکرِ خود را طلبداشته مشورت نمود - که اگر جائی دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدنِ لشکر آنجا بسر برده شود - و خاطرِ من خود خواهانِ جنگ است - تا چند پناه بدرخت خواهم برد - هر که

---

(۲) در [بعضی نسخه] مستحکم . و نسخهٔ [ج] محکم که داریم بسر باید برد و چندان (۳) در [بعضی نسخه] مفاور (۴) نسخهٔ [د] نری . و نسخهٔ [ی] بدهی (۵) نسخهٔ [و] دهوه (۶) نسخهٔ [ه] حاصل شد .

ذاتِ پرهار - و بفروغِ عقلِ شان ریاستِ عظیمِ آن ملک یافت - و بعد ازو حکومتِ آنجا به پسرِ او ارجن داس در چهل سالگي رسید - و بعد ازو بامن داسِ مذکور کلانی آنجا قرار گرفت - این امن داس بد ذاتِ بد کردارِ حیله اندوز بود - همواره خلافِ رضای پدر رفتی - و برای خود خسرانِ ابدي سرانجام دادے - پدر بمقتضای حسنِ عطوفت اورا چند گاه محبوس داشت - و باز بعهد و پیمان برآورد - و آن بےسعادت باز بر عادتِ خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت - و گریخته پیشِ برسنگهه دیو جدِّ راجه رامچند راجهٔ پنّه رفت - و راجه اورا پسر خواند - و برسنگهه دیو بملازمتِ سلطان سکندر لودي مي‌آمد - اورا پیشِ بیربهان[2] پدرِ راجه رامچند (که خرد سال بود) گذاشته متوجّه شد - او درانجا رشدِ ظاهري بهم رساند - پدرِ او ارجن‌داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولي‌عهديِ خود را به پسرِ میانیِ خود جوگي داس مقرّر ساخت - و او نسبتِ برادرِ کلان را منظور داشته قبولِ این معني نمیکرد - که باوجودِ برادرِ کلان این مهم بنامِ من شایستهٔ سعادت نیست ٭

امن‌داسِ بیدولتِ تیره رای از شنیدنِ آنکه (پدر پسرِ میاني را اعتبار میدهد) ایلغار کرده بدزدي در خانهٔ مادرِ خود آمده پنهان شد - و باتّفاقِ یکے از خواصِّ راجه (که از قدیم بار نسبت داشت) شبے فرصت جسته قصدِ او کرد - و مردم هجوم کرده اورا مقیّد ساختند - و کس پیشِ آن پسرِ میاني فرستادند - او قبولِ این‌معني نکرد - که قصدِ برادرِ کلانِ خود (که بجای پدر است) از من نمي‌آید - و چون[3] او خسرانِ ابدي برای خود سرانجام داد روی اورا چه بینم - هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد - بر تجرّد گزیده راهِ صحرا گرفت - و آن دو مصاحبِ حقیقت اندیش بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیارِ ملازمتِ او نکردند - بلکه حقیقتِ حال را براجه برسنگهه دیو[4] نوشته تحریضِ گرفتنِ این ملک کردند - راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیّتِ تمام بآن ملک رفت - و امن داس در شعابِ جبال متحصّن شد - اگرچه تابِ مقاومتِ راجه نداشت امّا چندے ظاهر ساخت که از نادانستگي و خبطِ دماغ قصدِ یک پدر کردم - اکنون به پدرِ دیگر چون محاربه نمایم - چون (راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسانِ خود گذاشته مراجعت نمود) امن داسِ مذکور در اثنای راه با معدودے آمده ملازمتِ راجه کرد - و بعد از زاریِ بسیار راجه گناهِ اورا بخشش نموده همان ملک را باز سپرد - او همیشه گریستے - و از کارِ بدِ خود برخود نفرین کردے - و معلوم نیست که این معني از ابله طرازیِ او بود - یا في‌الواقع بر بدیِ خود آگاه شده پیشِ[5] خدا و خلق

---

(۲) در [چند نسخه] پربهان (۳) نسخهٔ [ی] و او چون (۴) در [بعضی نسخه] نرسنگ دیو - و نسخهٔ [ط] هرسنگهدیو (۵) در [بعضی نسخه] پیش خلق ٭

[illegible]

برآرند - بعد ازان میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمّات کابل و تربیت میرزا محمّد حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد - و صبیهٔ خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا درآورد - و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جایگیر کرد - و امّیدعلي را (که از اعیان آمرای او بود) بوکالت میرزا محمّد حکیم تعین نموده محلّ اعتماد خود ساخت - و خود به بدخشان مراجعت نمود - حرم بیگم اجد بود که میرزا حکیم را همراه ببدخشان برد - و کابل را به بدخشیان سپارد - میرزا سلیمان این‌معني را قبول نکرد - که عجالةالوقت صورت نیکنامي ندارد - بمرور ایّام صورت داده خواهد شد - سه حصّهٔ ولایت کابل را بمردم خود جایگیر کرد - و جاهای چیده را بآنها داد - و یک حصّهٔ زبون بمیرزا حکیم و کابلیان مقرّر ساخت - و این‌معني را توطیهٔ گرفتن کابل دانست ●

فتح ولایت گڈهه‌کتنکه به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان

خواجه عبدالمجید آصف‌خان اگرچه تاجیک[۲] بود و از طبقهٔ اهل قلم امّا باعتضاد این‌دولت ابدقرین کارها ازو بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادند - ای هوشمند آنها (که تصحیح ذات بسلسله نمایند) بکار عامّه آیند - خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال مي نگرند - و بمقتضای اعمال شایسته نیک ذات میگویند - و بالجمله آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابدقرین توفیقات الٰهي مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گڈهه باندک جولان اهتمام او میسّر شد - و تفصیل این‌مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکیست که آنرا گونتدوانه گویند - یعني جای‌آبادان شدن قوم گونڈ - و آن گروهی بیشمار اند - بیشتری در صحرا بسر برند - و همان‌جا توطّن گزیده در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند - و آن قومیست فروتر - اهل هند آن جماعت را زبون شمرند - و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متّصل است برتن‌پور که داخل ولایت جهارکهند است - و مغرب آن اتّصال دارد به رای‌سین که از مضافات صوبهٔ مالوه است - و طول آن صد و پنجاه کروه باشد - و شمال آن ولایت ملک پنّه است - و جنوب آن دیار دکن است - عرض آن هشتاد کروه باشد - و این ملک را ولایت گڈهه‌کتنکه گویند - مملکتی ست وسیع - مشتمل بر حصون و قلاع منیع - محتوي بر بلاد و قصبات معمور - چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده‌اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گڈهه آبادان بوده - ازانجمله گڈهه شهر کلان است - و کتنکه نام موضع بوده‌است - و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته - و دارالحکومت آن بلاد قلعهٔ چورا گڈهه است - والی آن ولایت در زمان باستاني یکی نمي بود بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر مي‌بردند - و امروز (که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار

(۲) در[چند نسخه] تاجک - و تاجک مخفف تاجیک که غیر عرب و ترک باشد ●

ابو المعالي خبرِ عزیمتِ میرزا سلیمان شنیده از جای رفت - و لشکر و احشامِ کابل جمع ساخت و میرزا محمّد حکیم را از بیخردي بخود متّفق انگاشته و دست‌آویزِ خود دانسته تهیّهٔ پیش رفتن نمود و پیش ازانکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش‌دستي کرده از شهر برآمد - و بکنارِ آبِ غوربند رفته و سرپل را گرفته برساحتِ انتظار نشست - و ازان طرف میرزا سلیمان با لشکرِ بدخشان جلوریز بر سرِ پل رسید - و فریقین مقابلِ همدیگر فوجها ترتیب داده صفها آراستند - درخلالِ این حال فوجی از جماعتِ کولابیان از جانبِ میمنه سپاهي کرد - ابوالمعالي از سپاهِ کابل جمعی را بمدافعهٔ آن فوج روان ساخت - و بعد از در آمیختنِ مبارزانِ طرفین خبرِ شکستِ کابلیان بابوالمعالي رسید - او میرزا محمّد حکیم را در قول مقابلِ میرزا سلیمان نصب کرده خود بکمکِ هزیمتیان رفت - در چنین قابو مردمِ میرزا محمّد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلوِ اسپِ میرزا را گرفته بآب زدند - و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند - و تمامیِ سپاهِ کابل بوقوعِ این حال پراگنده شده هرکدام رو بجانبی نهاد ابوالمعالي چون باز آمد و بر حقیقتِ حال آگاهي یافت از غایتِ حیرت و اضطرار[۲] دل از معاملهٔ جنگ برکنده راهِ هزیمت پیش‌گرفت - و بدخشیان بپایمردیِ همّت تعاقبِ او نموده در حوالیِ موضعِ چاریکاران بآن مُدبرِ بےباک پیوستند - و او را دستگیر کرده پیشِ میرزا سلیمان آوردند - میرزا سلیمان باستبشارِ تمام با میرزا محمّدحکیم بکابل درآمد - و بعد از دو روز آن بے‌اعتدال را مقیّد و مسلسل پیشِ میرزا فرستاد - میرزا فرمود تا آن حرام نمکِ حق‌ناشناس را روزِ آرمزد غرّهٔ خُرداد ماهِ الٰهي موافقِ عیدِ رمضان بکمندِ مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند • شعره •

بچشمِ خویش دیدم در گذرگاه • که زد مرغی بجانِ مورکے راه
هنوز از صیدِ منقارش نپرداخت • که مرغیِ دیگر آمد کارِ او ساخت
چو بدکردي مباش ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات

در هنگامِ حلق کشیدن جوهرِ ذاتِ ناپاکِ او بظهور آمد - و عجز و زاري پیش آورد که شاید بهزاران خواري و نگونساري بچند روزهٔ زندگاني (که بد تر از مردن باشد) کامیاب گردد - امّا بغیر از ظهورِ جوهرِ بےجوهري لمرے دیگر بران مترتّب نگشت - و قالبِ ناپاکِ اورا بشفاعتِ بعضي عزیزان در حوالیِ مرقدِ غفران قبابِ خانزاده بیگم و مهدي خواجه مدفون ساختند - للّه الحمد که عالم از وجودِ خبیثِ او پاک شد - و بپای سعي و اهتمامِ خود بگورِ هلاکت شتافت - هرکه قدرِ نعمت نداند و کفرانِ نعمت کند اورا باین مذلّت و هوان نیست و نابود گردانند - اگر از چنگالِ اولیای دولت بدر رود متصدّیانِ اقبال مخالفان را برو گمارند - تا بجهتِ عبرتِ هوشمندان دمار از روزگارِ او

(۲) نسخهٔ [ج] اضطراب •

بیگم آورد - ابوالمعالي از راهے و آن دو بےسعادت (۲) از راهے دیگر بدرون خانه درآمدند - جماعهٔ از عورات درآن خانه بودند - بغلطي بانوئے را خونِ ناحق ریختند - و چون ظاهر شد (که خطا کرده‌اند و بیگم نبوده اند) باز از پيِ تفحّصِ بیگم شده خودرا بجانبِ ابوالمعالي کشیدند - و بقصدِ اتمامِ مقصود ساعي شدند - بیگم بر حقیقتِ حال آگاهي یافته در خانه بروی ظالمان بر بست - ابوالمعالي باتّفاقِ این دو بےسعادت در را شکست - و باندرون درآمده بیگم را بشهادت رسانید - و باین تیره‌رائي رایتِ (۳) ظلم بر افراشت - و این سانحهٔ عبرت‌بخش در اواسطِ فروردین ماه الٰهي موافقِ اواسطِ شهرِ شعبان بظهور آمد - و بعد از خونریزی بیگم بتفحّصِ میرزا محمّد حکیم شتافت - و او را از میانِ خرد سالان آورده (۴) در دیوانخانه پهلوی خود جای داد - و مردمِ درخانهٔ میرزا خواهي نخواهي پیشِ او رفتند - روزِ دیگر حیدر قاسم کوه بر را (که پدر بر پدر درین دودمانِ عالي از اُمرای بزرگ بود - و درینولا پدر درخانهٔ میرزا منصبِ وکالت یافته کارگذارِ مهمّاتِ ملکي بود) و خواجه خاص ملک و بعضے دیگر را بقتل رسانید - و برادرش محمّد قاسم را مقیّد کرد - تردي محمّد جیداني و باقي قاقشال و حسن خان و محسن خان برادرِ شهاب الدّین احمد خان با جمعے از ملازمانِ بیگم اتّفاق بر کشتنِ ابوالمعالي کردند - جیدی سرمست از میانِ این جماعت خبر بابوالمعالي رسانید او با موافقان و ملازمانِ خود سلاح پوشیده آمادهٔ قتال شد - و آن غیرت مندان ازروی قدرت و استیلا از راهِ راست بقلعه درآمدند - و ازین جانب ابوالمعالي پیش رفت - و درمیان نقشِ جنگ نشست کشش و کوششِ بسیار شد - و از جانبین خلقے بقتل رسیدند - و جماعتے ابوالمعالي غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند - و شب پردهٔ ظلمت را بین الفریقین فروهشته هرکدام را بجانبے متفرّق ساخت - قاقشالان بغوربند شتافتند - و جیدانیان طریقِ جیدان سپردند - و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند - محمّد قاسم برادرِ حیدر قاسم (که دربند بود) نجات یافته راهِ بدخشان پیش گرفت و حادثهٔ کابل و فتنه انگیزی آن بےدولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را بآمدنِ کابل برانگیخت - و میرزا محمّد حکیم باوجودِ خرد سالي از واقعهٔ والدهٔ خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیمِ دولتخواهان پنهاني کسان پیشِ میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد - و استدعای آمدنِ او کرد ●

میرزا سلیمان بعد از اطّلاع بر حوادثِ کابل کمرِ عزیمت بسته سامانِ رفتنِ آن نشاط آباد (که همواره گردِ طمعِ آن برباد میزد - و آرزوی حکومتِ آنجا پي‌سپرِ اوهام و خیالاتِ او بود) پیش دیدِ همّتِ خود ساخت - و لشکر و حشمِ (۵) بدخشان جمع کرده باتّفاقِ خرّم (۶) بیگم روی بکابل نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بے دولت (۳) در [چند نسخه] رایت ظلمت ظلم (۴) نسخهٔ [ه] بر آورده
(۵) در [اکثر نسخه] حشر (۶) نسخهٔ [ا] حرم بیگم - و نسخهٔ [ی] خرم بیگم ●

بآن سلسله پیوند کرده اند - لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساسِ التجای او را استحکامِ تمام بخشند - و سرِ رفعتش باوجِ عزّت و احترام رسانند بحدّیکه در نظرها عزیز و گران‌قدر شود - و صبیّهٔ شریفهٔ خود را (که همشیرهٔ میرزا محمّد حکیم است) باو نسبت کنند - تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواجی بخشد - و کارها را بر وتیرهٔ خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجانبِ جمعیّت و رفاهیت آورد - بلی سادهٔ بیگم از سخنانِ فریبندهٔ این مردم برین اندیشهٔ نادرست مایل گشت - و کلماتِ ملائمت ترجمان در جوابِ شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترامِ تمام بکابل آوردند - و بی آنکه حقیقتِ حال بدرگاهِ حضرتِ شاهنشاهی معروض‌داشت نمایند از پیشِ خود با فخرنسا بیگم عقدِ نکاح صورت دادند - و آن سلالهٔ دودمانِ دین و دولت را بآن نادرست‌خوی بداندیش پیوند کردند - و به نتائج و ثمراتِ آن در اندک فرصتی گرفتار شدند - و در کمتر زمانی بیگم از شامتِ آن وصلتِ ناملایم‌تخیر نقدِ حیاتِ خود را از جیبِ بقا گم کردند •

و تفصیلِ این مقال آنست که ابوالمعالی (که همواره آثار کوته‌خردی و تنگ‌حوصلگی و سایرِ خصائلِ ناستوده از قبحِ شمائلِ او ظاهر بود) چون درآن خانه صاحبِ اختیار و قدرت گشت در پیراهنِ حوصلهٔ خود نگنجید - و از مصاحبتِ اهلِ اغوا بمقتضای طینتِ اصلی و فطرتِ جبلّیِ خود خبث برخبث افزود - از بیگم و منتسبانِ آن‌سلسله اصلا حسابی نمیگرفت - و از نصائحِ گران‌مایهٔ بیگم پند پذیر نمیشد - و رائحهٔ حق‌شناسی و حقیقت ورزی ازو بظهور نمی‌آمد - و بعضی مفتّنان[2] تیره رای مثلِ شگون پسرِ قراچه خان و شادمان (که سابقًا از بیگم رنجشی داشتند) درینولا با ابوالمعالی پیوستند - و چنان را نمودند که تا بیگم در قیدِ حیات باشد ترا در امورِ ملکی و تمشیتِ کار استقلال صورت نخواهد بست - و در اندک فرصتی مثلِ فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی اتکه ترا ضایع خواهند کرد - صلاحِ کارِ تو آنست که پای جرأت درمیان نهاده پیش‌دستی کنی - و میرزا محمّد حکیم را (که هنوز خرد سال است) موافقِ ارادهٔ خود نشو و نما دهی - تا همه کابلیان سرِ اطاعت بر خطِّ متابعتِ تو نهند - آن نکوهیده سرشتِ نا عاقبت اندیش گوش بسخنانِ بدآموز داشته . باین چنین کاری نا پسندیده اقدام نمود - و کلیدِ عقلی که نداشت در تیهِ جهالت گم کرد - و خرمنِ حقوقِ این دودمان را بباد عقوق داد - و احسانهای تازهٔ بیگم را پشت پا زده بقصدِ خون (که بدترینِ انواعِ عقوق است) در کمین نشست •

الحاصل آن بیدولت شگون و قاضی زاده لقب خبیثهٔ ماوراء النّهر را با خود یار کرده روی بمنزلِ

(۲) نسخهٔ [ی] مفسدان •

[illegible]

حرکتِ سواریِ اسپ نداشت) بیشترے در سُکاسن که کشتی برّاست آرام گرفته طیِّ مراحل میفرمودند و چون ظلِّ چترِ نور پرورد برساحتِ حدودِ دارالخلافهٔ آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفرِ قدومِ سعادت پیوندِ شاهنشاهي بتازگي جانِ تازه یافته بفرقِ اخلاص شتافتند - و بدولتِ استقبال فایز شده نثارها بر حواشيِ موکبِ عالي ریختند - و بر سلامتِ ذاتِ معدلت سمات شکرِ مواهبِ الٰهي بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت در بیستمِ بهمن ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه پانزدهمِ جمادی‌الاخری بدولتخانهٔ مقدّس نزولِ سعادت فرمودند - و بداد ودهش اشتغال نموده و در مهانیِ سلطنت و رعیّت‌پروري قوانینِ مُتقنه نهادهٔ جهان آرای بودند - و مستعدّانِ هفت اقلیم در نظرِ سعادت بخشِ شاهنشاهي از مکامنِ قوّت بمواردِ فعل ظهور فرمودهٔ از اسبابِ دولت افزائي میگشتند - و سیه روزگارانِ مُدبر سزای خود یافته بکتمِ فنا مي‌شتافتند - و جهان از خس و خاشاکِ بےاعتدالی پاک شده اعتدالِ طبیعتِ بهار یافته بود ●

آغاز سال نهم الٰهي از[۲] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي
یعني سال آذر از دور اول

در قربِ این هنگام (که از ورودِ موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بمستقرِّ خلافت گلستانِ روزگار بتازگي برگ و نوا یافته بود - و مزاجِ اقدس بر مرکزِ اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستانِ عدالت توجّه داشت) بهارِ نشاط افزای درآمدهٔ تهنیتِ صحّتِ عنصرِ مقدّس رسانید - و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شبِ شنبه بیست و هفتمِ رجب (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم نیّرِ عالمتاب به بیت الشّرفِ حمل با هزاران سعادت تحویل نمود - و طبیعتِ عالم بطراوتِ تازه گرائید ●

● شعر ●

دوران ببهار رنگ و بو داد ● گلدسته بدستِ آرزو داد

گل کرد بهارِ عشوه سازان ● جوشید دماغِ عشق‌بازان

سیراب هوا چو مغزِ دانا ● دوران چو مزاجِ دلِ توانا

زان‌گونه در ابر دُرچکاني ● کزمغز خرد چکد معاني

و از جلائلِ بخششهای والای حضرتِ شاهنشاهي (که در عنفوانِ این سالِ دولت افزا بظهور آمد) بخشیدنِ جزیه است در وسعت‌آبادِ هندوستان - اندازهٔ مقدارِ آن‌مبلغ را که تواند گرفت - چون نظرِ دوربینِ شاهنشاهي بر نظامِ عالم بود در امضای این حکم (که سرمایهٔ انتظامِ عالمیان تواند بود) توجّهِ موفور فرمودند - و با عدمِ خواهشِ اعیانِ روزگار و ظهورِ چندینِ موانع و گفتگوی بسیارے

(۲) نسخهٔ [ی] از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي ●

سنگی انداخته باشد - و با وجودِ چنین زخم کمالِ ثبات ورزیده بدستورِ سابق بر سمندِ گران‌رکاب سوار بدولتخانه توجّه فرمودند ۰ و (چون حراستِ ایزدي و دعای مقبولانِ الٰهي حافظ و حارس بود) زخم کارگر نیامد - و جراحتِ قوي نیفتاد - حاذقانِ عیسی‌دم بچاره‌سازي و مرهم‌پردازي متوجّه شدند علی‌الخصوص خضرخواجه خان و حکیم عین‌الملک باهم اتّفاق نموده آن جراحتِ تازه را بخشک‌بند قرار دادند - هر روز فتیلهٔ تازه مي‌نهادند - تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام نهاد و صحّتِ کامل بعنصرِ قدسي روی نمود ۰

و از غرائبِ امور قصّهٔ سگِ پادشاهي ست - و آن ماده سگ بود مهوه نام - درین برآمدن از دارالخلافهٔ آگره در محلِّ مقدّس میبود - از تاریخِ سنوحِ این قضیّهٔ هایله آثارِ ملال و وحشت ازو بظهور مي‌آمد - و هنوز ازین قضیّه خبر نرسیده بود که آگاهي یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود - و مظهرِ چنین حقیقت و وفا گشته - آرے هرکرا نظر بر جمالِ جهان‌آرای این برگزیدهٔ جهان افتاده باشد امثالِ این امور ازو بدیع نیست - علی‌الخصوص از سگ (که بحقیقت و وفا مشهورِ آفاق است) چه دور باشد ۰

اگرچه (حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای دوربیني و پرده‌پوشي فرصتِ آن ندادند که تشخیصِ حالِ این تبه‌کار نموده آید) امّا این قدر مشخّص شد که این بے‌باکِ آهنین‌دل از غلامانِ پدرِ شرف‌الدّین حسین میرزا بود - و قتلق فولاد نام داشت - و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشهٔ تباه همراه شاه ابوالمعالي ساخته بود - و چون او از هندوستان فرار نموده روانهٔ کابل‌رویه میشد این بے‌سعادت را باین کار فرستاد - و برای هلاکِ خود ناوکِ فتنه بر کمانِ قضا نهاده اسبابِ شقاوتِ ابدي سرانجام داد غافل ازین معني که هرکرا ایزد بنده‌نواز نوازد اندیشهٔ تباه بدسگالان را در سرادقِ صیانتِ او چه مجالِ گذار باشد - بلکه هرچه از بداندیشي بخاطرِ شان راه یابد وبال و نکالِ آن هم درین نشاه بآنها رسد و چگونه رسد که نه اثرے از ناموس و عرض گذارد - و نه تقدرے از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد - چنانچه دیدهٔ ورانِ انصاف‌مند (که روزنامچهٔ سلطنتِ بے‌گزندِ این خدیوِ مقدّس مستبصرانه مطالعه کرده‌اند) حالِ مخالفانِ این دولتِ خدا داد را نیکو دانند - که چگونه موردِ هزار گونهٔ بلا گشته بمغاکِ هلاک فرو رفته اند - اگر یک یک بشمارم دوران بایدِ کتابے علحده باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه در هرجا ایمائے بحالِ این کور باطنان و مکافاتِ اعمالِ شان رفته ۰

چون صحّتِ کامل واردِ مزاجِ اقدس شد یازدهم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ جمعه ششمِ جمادی‌الاخری موکبِ عالي بدارالخلافهٔ آگره نهضت فرموده - و بآهستگي منازل قطع میشد - با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظهٔ آنکه (هنوز قدرے روی زخم تازه بود - و تابِ

عارِ بی‌حقیقتی و ننگِ بیوفائی را از تیره‌رائی گزیده اندیشهٔ غدرے بخود راه دادند - و دانا قلی نام حرام‌نمکی جدا شده بتعجیل پیش رفت - و خود را بابوالمعالی رسانیده کیفیتِ حال را خاطرنشان کرد - ابوالمعالی درمیانِ درخت‌زارے توقّف نموده انتهازِ فرصت میجست - بمجرّدِ رسیدنِ این دلاورانِ حقیقت گزین از کمین‌گاه برآمده تاخت - و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجبِ قرار دادِ خود بهم‌متّفق شده بروی صاحبانِ خود شمشیر کشیدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ دادِ مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفانِ بداندیش بر خاکِ هلاک انداختند - و خود نیز شربتِ واپسینِ شهادت کشیده نیکنامِ ازل و ابد شدند - و شاه ابوالمعالی از آن آسیب عساکرِ قاهره رو بگریز نهاد چون در پرگنهٔ جهنجهون(۲) رسید شقدارِ آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد - و فدای راهِ نمک‌شناسی شد - ابوالمعالی از آنجا بحصارِ فیروزه آمد - بایزید بیگ ملازمِ منعم خان در حراستِ آن قلعه اهتمامِ مستحسن بجای آورد - و آن سگِ دیوانه از آنجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل‌رویه روان شد - درین اثنا موکبِ عالیِ حضرتِ شاهنشاهی برسمِ شکار در صحرای متهرا (که در پانزده شانزده کروهیِ دارالخلافهٔ آگره است) نشاط آرا بود که حقیقتِ آمدنِ شاه ابوالمعالی و کج‌روی و بد کرداریِ او بعرضِ مقدّس رسید - درساعت جمعی از امرای عقیدت‌مند مثلِ شاه بداغ خان و تاتار خان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبالِ این بیدولت نهاده تا او را بدست نیاورند پای از تکاپوی باز ندارند - تا غبارِ فتنه یکبارگی بنشیند - و عالمیان بآسایش گرایند •

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی - و بهتر(۳) سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر - و رسیدن خار چشم‌زخم بگلبرگ عنصر شاهنشاهی و بسهم سعادت‌قران گذراندن - و توهین صیانت ایزدی بودن

چون [در جمیعِ اطوارِ آرامشِ عالم و آسایشِ عالمیان پیش‌دیدِ ضمیرِ الهام‌پذیر(۴) حضرتِ شاهنشاهی ست - و خلاصهٔ نیّت در معاملاتِ عرفیّه (مثلِ شکار و غیره) آنکه بر حقائقِ احوالِ خلائق بی‌مداخلِ اصحابِ غرض و شوائبِ اربابِ کذب و ریا آگهی یابند - و بمقتضای دولتِ بیدار لوازمِ پاسبانی(۵) جهانیان بر وجهِ دلخواه صورت بندند] درینولا (که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامعِ اقبال رسید) روزِ آسمان بیست و هفتمِ دی ماهِ الٰهی موافقِ شنبه بیست و سیومِ جمادی الاولی موکبِ گیتی کشای بجانبِ دارالملکِ دهلی نهضت فرمود - روزِ مار اسفند

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ط ی] جهجون - و نسخهٔ [ه] جهیجون - و نسخهٔ [ح] جهنجهون (۳) نسخهٔ [د] بخیر و سعادت - و نسخهٔ [ط] و سایهٔ سعادت انداختن (۴) در [اکثر نسخه] پیوند (۵) نسخهٔ [ح] پاسبانی و جهانبانی بر وجه •

خود را میرسانم - و اگر اینجا کارے از پیش نرود خود را بکابل رساند - و آن حدود را مامنِ خویش دانسته فرصت‌جوی شود ●

شاه ابوالمعالي ببطلانِ ذاتي و اغوای شرف‌الدّین‌حسین میرزا متوجّهٔ حاجي‌پور شد - که عیالِ حسین‌قلي‌خان و سایرِ اُمرا آنجا بود - چون بحوالیِ حاجي‌پور رسید قابوی دستبرد نیافت چه احمدبیگ و اسکندر بیگ خویشانِ حسین قلي‌خان بموجبِ رخصتِ درگاهِ معلّی از ههنب آنجا رسیده بودند - و این جوانِ پریشان‌دماغِ بخت برگشته چون از حاجي پور مایوس شد عنانِ فتنه بجانبِ نارنول تافت - و دران هنگام نارنول از تغیرِ خالصهٔ شریفه بشجاعت خان مقرّر شده بود و قویم خان پسرِ او حکومتِ آنجا داشت - و میرگیسو عاملِ خالصه در صددِ آن بود که جزوي خزانهٔ پادشاهي را (که آنجا بود) برداشته بدرگاهِ معلّی آید - و بواسطهٔ اختلافِ گماشتگانِ معمول و معزول لوازمِ احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند - تا آنکه صبحي (که ناظمانِ مهمّاتِ آنجا درخوابِ غفلت بودند) آن کافرِ نعمت با چندے از اوباش رسیده‌آمد - قویم را همّت یاوري نکرد - و علرِ گریختن بر خود پسندید - و میر گیسو توفیقِ جان‌نثاري نیافته گرفتار شد - جزوے از نقود بدستِ آن فتدبرانِ قلّاب افتاد - و شهر را نیز غارت کردند - و حسین قلي خان چون از آمدنِ این بدمست آگاه شد صادق خان و اسمعیل‌قلي‌خان و جمعے را باستعجال روانه ساخت - که مبادا آسیبي باغروقِ او (۲) (که در حاجي‌پور است) رسد - فرستادها باهتمام خود را چون بحدودِ حاجي‌پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت‌برگشته بجانبِ نارنول شتافته است - بآن‌صوب متوجّه شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ خبرِ فوجِ منصور شنیده خود را بمعسکرِ اقبال رسانیدند - و چون بدوازده کروهیِ نارنول رسیدند خانزاده محمّد برادرِ ابوالمعالي (که اورا بزبانِ عامّه شاهِ لوندلي میگفتند - و از جایگیرِ خود برآمده بدیدنِ برادر میرفت) دوچار شد - و این طور عهدے در قیدِ اولیای دولت درآمد ●

شاه ابوالمعالي رسیدنِ بهادرانِ نصرت‌قرین شنیده از نارنول فرار نمود - دلاورانِ باد صولتِ کوه صلابت تیزتر راندند - چون بمقامِ دهرسو رسیدند دو شتر بارِ زرِ سفید (که از عقبِ آن سیه‌بخت میبردند) بدستِ مردمِ اسمعیل‌قلي‌خان و احمد بیگ افتاده و میانِ قلقچیانِ زر دوست بر سرِ آن نزاع شد - و بآن کشید که میانِ صاحبانِ ایشان گفت و گوئی پدید آمد - و چون درین روز راهِ بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهرسو فرود آمدند - و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطهٔ غبارِ خاطرے (که طاري شده بود) پیشتر رفته منزل گرفتند - وقتِ سحر قدرے پیشتر از کوچ کردنِ صادق خان و اسمعیل‌قلي‌خان بهمراهیِ ایشان مقیّد نشده ایلغار کردند - بعضے از همشهیان و جمعے از ماوراءالنّهریان

(۲) نسخهٔ [د] باغرق او ●

[illegible]

(١٨٦ [illegible])

[V61.]

([illegible])

چون (خاطرِ اولیای دولتِ ابدپیوند نحوے از کارِ میرزا شرف الدّین حسین جمع شد) همّت در تسخیرِ قلعهٔ جوده پور (که مستحکم‌ترین قلاعِ آن ملک است) بستند - پوشیده نماند که رای مالدیو (که از اعاظمِ راجهای هند بمرتبه و جاه و افزونیِ نوکر و بسیاریِ ولایت ممتاز بود) جای نشست او این قلعه بود - و بعد از انتقالِ او از حصارِ هستي چندر سین پسرِ خرد جانشینِ او شده این قلعه را داشت آمرا رفته بمحاصرهٔ او پرداختند - و رام رای پسرِ کلانِ رای مالدیو آمده داخلِ معسکرِ اقبال شد و ازانجا باستلامِ عتبهٔ علیّه (که بوسه‌گاهِ سرافرازانِ آفاق است) سربلندي یافت - و معین الدّین احمد خان فرنخودي و مظفّر مغل و جمعے دیگررا همراه ساخته بکمکِ حسین قلي خان فرستادند - بتائیدِ غیبي در اندک فرصتي آن قلعه مفتوح شد ●

و از سوانح آنست[۲] که پایهٔ قدرِ خواجه مظفّر علي تربتي بخطابِ مظفّر خاني و خلعتِ وزارتِ دیوانِ کل ارتفاع یافت - تفصیلش آنکه چون (بمیامنِ معدلتِ دولت افزای سعادت مقرون و حسنِ توجّه و رزانتِ رای و متانتِ تدبیرِ حضرتِ شاهنشاهي سلسلهٔ ابدپیوند سلطنت انتظامِ تازه گرفت - و خلاصهٔ امورِ جهانباني و لقاوهٔ مهامِ جهان‌گشائي سامان و سرانجام یافت) بارجودِ کمالِ دریافتِ مزاجِ روزگار و جامعیّتِ مراتبِ کوني و الٰهي و عدمِ ملال در اشتغال بمهمّاتِ صوري و معنوي و نا احتیاجِ‌مندي بوزیر و وکیل بجهتِ پرده گزیني و اختیارِ رسمِ پیشینیان (که سرمهٔ چشمِ عوام است) و بجهتِ دوربیني و مزیدِ احتیاط رای جهان‌گشای ممالک آرا مقتضیِ آن گشت که مسندِ والای دیوان[۳] بوجودِ مردے اخلاص‌نهادِ خدمت دوستِ معامله دان مزیّن گردد - تا ذاتِ مقدّس همچنان در نقابِ بےتوجّهي (که بهین طرزِ عیار گرفتنِ جهانیان است) بوده مهمّاتِ ملکي و مالي و تصرّفاتِ فعلي و قولي بر سیاقِ حق و سباقِ صواب فیصل یابد - و ساحتِ ریاضِ ممالکِ محروسه از رشحاتِ کلکِ کفایت رقمش طراوت پذیرد - و توجّهِ اقبال‌اساسِ حضرتِ شاهنشاهي در اوائلِ این سالِ الٰهي برای این کارِ بزرگ خواجه مظفّر علي تربتي را برگزیده زنگ زدای جوهرِ استعدادِ او شد - خواجه برجوعِ این خدمت سربلندي یافت - و متّکای دیوان بوجودِ او آرایش گرفت - و خطابِ مظفّرخاني نیز پیرایهٔ این منصبِ والا گشت - و او شکرِ این نعمتِ جلیل را در خورِ استعدادِ خود آماده گشته در لوازمِ درایت و کفایت کار پردازیهای نمایان بظهور آورد - و در ترویجِ معمور آبادِ خزانه (که راس المالِ سلطنت است) و ترفیهِ احوالِ رعیّت و انتظامِ سپاهي (چنانچه مکنونِ ضمیرِ قدسي بود) اهتمامِ شایسته بتقدیم رسانید - و از نیکو خدمتيِ مهمِّ وزارت او برتبهٔ امارت کشید - و بوفورِ درابت و شجاعت صاحبِ سیف و قلم شد - خواجه ملازمِ بیرام خان بود - در هنگامِ تفرقهٔ او درویشِ ازبک

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانحِ دولت افزای این سالِ سعادت طراز آنست (۳) نسخهٔ [ب ح] دیواني ●

بیش ازین داشتیم - امّا حوصلهٔ تنگ او تاب برداشتِ آن نیاوردہ زود از هم رفت - و عیارِ جوهرِ حقیقتِ او گرفته آمد - آنگاه صلاح‌دیدِ ضمیرِ گیتي پیرای حضرتِ شاهنشاهي چنان قرار یافت که یکی از خاصانِ بساطِ اعتماد را بر سرکارِ ناگور تعین فرمایند - که مبادا خواجه‌زادهٔ بدمستِ بے‌جوهر بهجومِ خوشامد گویانِ خانه براندازِ فتنهٔ دران ملک برپا کند - و غبار انگیزِ تفرقهٔ خواطرِ سکنهٔ آن ولایت گردد - و [چون پایهٔ قدرِ مخلصان افزودن اعلامِ دولت بلند ساختن است - و برانداختنِ سلسلهٔ کافر نعمتانِ فتنه اندوز پاسِ جمهورِ رعایا (که بدائعِ ودائعِ ایزدي اند) داشتن - بلکه آن سیه درونانِ تیره رای را شمعِ هدایت در شاهراه گذاشتن] حضرتِ شاهنشاهي حسین قلي بیگ پسرِ ولي‌بیگ ذوالقدر را (که در پیشگاهِ بساطِ قرب معزز بود - و بدقائقِ مزاج داني و آدابِ خدمتگاري امتیاز داشت) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصبِ خاني مفتخر ساختند - و جایگیرِ میرزا شرف‌الدّین حسین را باو مکرمت فرموده گوشِ نصیحت نیوشِ او را بنصائحِ دولت آورِ خرد افزا پُر ساخته بجانبِ ناگور (که مقرّ و مفرِّ میرزا بود) وداع فرمودند - و جمعی از مخلصانِ صفاکیش[۲] مثلِ اسمعیل قلي‌خان برادرش و محمّد صادق خان و محمّد قلي توقبای و میرک بهادر و چندے دیگر از بهادرانِ جان سپار را بکمکِ او نامزد ساختند - و حکمِ معلّی شرفِ نفاذ یافت که سهو و خطا لازمِ نشأهٔ بشریست - اگر میرزا از خوابِ غفلت بیدار شده از کردارِ ناهنجارِ خود خجلت زده باشد اورا مستمالِ الطافِ شاهنشاهي ساخته بدرگاهِ مقدّس آورند - و اگر داعیهای مدبرانهٔ کافر نعمتانه داشته در خیالِ افساد باشد سزای او را در کنارِ او نهند - تا این معني عبرت افزای سایرِ کوته اندیشان گردد - حسین قلي‌خان اهل و عیالِ خود را بقلعهٔ حاجي‌پور فرستاده آمادهٔ این خدمتِ عالي شد - و بآئینِ شایسته متوجّهِ ناگور گشت چون لشکرے موید باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصتِ سرانجامِ فتنه (که اندیشیده بود) بدست نیفتاد - ناگزیر قلعهٔ اجمیر را به ترخانِ[۳] دیوانه (که از معتمدانِ او بود) سپرده بجانبِ جالور (که در تصرّفِ خود آورده بود) رفته انتهازِ فرصت مي‌جست - جنودِ دولت بنواحیِ اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجّه شوند - ترخانِ دیوانه عاقلانه پیش آمد - و بعهد و قول داخلِ عساکرِ منصوره شد - حسین قلي‌خان قلعه را بمردمِ معتمدِ خود سپرده پیشتر روان شد شرف‌الدّین حسین میرزا (که دین و دنیا را پشت داده بود) رو بسو ایستادن را بخود قرار نداده از ممالکِ محروسه بدر رفت - و ساحتِ آن ولایت از غبارِ او صاف شد - و قلعهٔ میرتهه (که محکم ترینِ قلاعِ آنجاست - و جیمل[۴] باستصوابِ میرزا آنجا مي‌بود) نیز بمصیبِ حسین قلي‌خان افتاد و بموجبِ فرمانِ پادشاهي آن قلعه بجگمال سپرد •

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] وفا کیش (۳) نسخهٔ [ج] بشیرخان (۴) نسخهٔ [ا ج ه] جمیل - و نسخهٔ [ب] جمیل‌بیگ •

درین سال عزیمتِ حج را وسیلهٔ زیارتِ کعبهٔ آستانِ مقدّس ساخته متوجّهِ ممالکِ هندستان شد و میرزا شرف‌الدّین حسین از ناگور (که از جملهٔ جایگیرِ او بود) باستقبال شتافت - و همراهِ پدر بدرگاهِ معلّی متوجّه گشت - و چون بحوالیِ دارالخلافهٔ آگره رسید بموجبِ اشارهٔ والا اکثرِ اُمرا باستقبالِ خواجه رفتند - و چون بشهر نزدیک آمد حضرتِ شاهنشاهی نیز بنفسِ نفیس بقصدِ پیشواز برآمدند - و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیابِ سرورِ ابدی ساختند - و بعزّتِ تمام بدارالخلافه آورده بورودِ منازلِ احترام فرمودند - و بمکارمِ شاهنشاهی مراسمِ درویش‌نوازی بتقدیم رسید - و خواجه نفائسِ امتعهٔ خطا و کاشغر بنظرِ اقدس درآورد - مدّتی پدر و پسر بشمولِ[۲] عواطفِ قربِ کامران بودند •

و از سوانحِ عبرت افزا فرار نمودنِ میرزا شرف‌الدّین حسین است از درگاهِ گیتی پناه - قاعده ایست قدیم که بزرگانِ الٰهی و فرمان‌فرمایانِ دیده‌ور دلِ درویشان و درویش‌نژادان را بانواعِ تفقّدات بدست آورده‌اند - و این قسمِ سلوک را (که هم بیهوشی داروی مردِ افکن است - و هم نوشِ داروی اهلیّت) گاه بملاحظهٔ انتسابِ آبای کرامِ این مردم و گاه بواسطهٔ عیار گرفتنِ جوهرِ حقیقتِ خود شان نسبت بدین طایفه ظاهر ساخته‌اند - و اگر بدیدهٔ انصاف نظّارگی شوند بر هوشمندانِ آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحمِ شاهنشاهی (که به نسبتِ این پدر و پسر بظهور آمده) هردو امرِ مذکور منظورِ نظرِ دور بین بوده است - و لهٰذا در اندک فرصتی انجمن‌آرایانِ اقبال پرده از روی کارِ میرزا شرف‌الدّین حسین برداشتند - و حقیقتِ بے‌حقیقتی و بے‌جوهریِ او بر عالمیان بظهور پیوست - و چون ایزدِ جهان‌پرور میخواهد (که ساحتِ این دولتِ ابدقرین را از تیره درونانِ بد نیّت پاک ساخته بوجودِ مخلصانِ پاک‌عقیدت آرایش دهد) نقشی (که بهزار تدبیر نگاشتهٔ لوحِ وجود نشود) خود بآسانی صورت می بندد - و اصحابِ نفاق بپای کوششِ خود از عتبهٔ اقبال رفته درِ ادبار میزنند - ازانجمله حالِ خسران‌مآلِ میرزا شرف‌الدّین حسین است که از بادهٔ مرد افکنِ دنیا ثباتِ پائی نورزیده ازجای رفت - و خیالاتِ جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش[۳] افتاد - و بتاریخِ بیستم و سیوم مهر ماهِ الٰهی[۴] بتوهّمِ محض و اقتضای خبثِ باطنی (که طینتش بدان مجبول بود) از عتبهٔ قدسیّه (که ملاذِ بزرگانِ هفت اقلیم است) گریخته بجانبِ اجمیر و ناگور (که جایگیرِ او مقرّر بود) شتافت بعضی تاریخِ این سانحه را ششِ صفر یافته بودند •

و چون این حرکتِ شنیع معروضِ بارگاهِ معلّی شد کمالِ تعجّب و استبعاد فرمودند - و هرچند (منشای این توحّش و ترغّب از همدمان و همنشینانِ او استکشاف فرمودند) غیر از خبثِ درون و خبطِ دماغ امری دیگر از پردهٔ بیرون نیامد - مکرّر بر زبانِ حقیقت‌گذار گذشت ما ارادهٔ تربیتِ او

(۲) در [بعضی نسخه] مشمول (۳) نسخهٔ [ج] جهان آرا (۴) نسخهٔ [ج] الٰهی موافقِ سهٔ شنبه ششم صفر •

باستقلال متمکّن ساختند - و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند - کمال‌خان ازآنجا (که در ثبات عقیدت و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود) بدولتی (که در خیال او نمیگذشت) کامیاب شد لشکری را بجائی (که قدم بازپس آمدن نبود) فرستاد - و سلطان آدم را مقیّد نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد - اگر حکم پادشاهی را (که هرائینه از واردات سماوی‌ست) گردن می‌نهادند باین روز بد گرفتار نمی‌گشتند - و اگر بنصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان کُل مبتلا نمی‌شدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی (که مرآت حکم الٰهی‌ست) اساس زندگانی خود و خان و مان برباد دادند ●

و از سوانح[۲] آنکه خواجه معین[۳] بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت - المنّة لله که بمیامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز (چنانچه آثار افزونی دولت و گشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها وارزانی نرخها بظهور می‌آید[۴]) طبقات طوائف (از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملّا و درویش و سایر اقسام انام) از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند[۵] - ازانجمله درینولا از حدود کاشغر سلالهٔ اصفیا خواجه معین آمده بوصول بساط اقدس مشرّف شد - خواجه پسر خواجه خاوند محمود است - و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند - و پسر بیواسطهٔ هدایت مآب ناصرالدّین خواجه عبیدالله اند - و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیّت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود - و در ایّام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده بپای همّت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت - و بعد از استفادهٔ[۶] علوم حکمیّه در حوزهٔ درس علّامة الزّمانی مولانا جلال الدّین محمّد دوّانی بسمرقند معاودت نمود و در نقرات ماوراء النّهر بجانب ترکستان و مغاهستان رفت - و در زمان طلوع نیّر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی ازطرفان بکاشغر آمد - و ازآنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدارالخلافة آگره رسید - و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت - و در ایّام تفرقهٔ هندوستان بکابل آمده اقامت فرمود - خواجه را دو پسر بوده است - یکی خواجه قاسم - و دیگری خواجه معین - و خواجه معین در ایّام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزّز و موقّر بود - و عبدالرّشید خان بن سلطان سعید خان روز خانهٔ سنگ یشب (که بسنگ یشم مشهور است) بخواجه تکلّف[۷] نموده بودند - و خواجه (چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف‌الدّین حسین از اندازه بیرون شنید)

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانح این ایام آنکه (۳) در [بعضی نسخه] معین الدین (۴) نسخهٔ [و ح ی] می آمد (۵) نسخهٔ [ی] میگردیدند (۶) در [بعضی نسخه] استفاضهٔ (۷) در [اکثر نسخه] تکلیف ●

[illegible]

برو تافته جایگیرهای لایق یافت - هنگام محاربهٔ خان‌زمان (که با پسر عدلی روی داد) در سرکار لکهنو پرگنهٔ هنسوه و فتحپور و دیگر محال جایگیر او بود - و نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد - و دران جنگ مرد آزمای از و کارنامها بظهور آمد - و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست‌کردار بعرض اقدس رسید موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت - چنانچه از فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مقصدے که داشته باشد کامیاب خواهد شد - درین وقت سعادت پرتو بوسائل واقفان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در بارهٔ من زیادت از حالت من بظهور آمده است - اکنون از عواطف (۲) پادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم - که (تا قضیهٔ ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیم‌خان افتادم) ملک موروثی مرا عم من آدم متصرف است - و ازین غم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم ●

و شرح این قضیهٔ مجملی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد - آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال‌خان بدست افتادند - سارنگ را بقتل رسانید - و کمال‌خان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و با وجود چنین تفرقه (۳) ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکهران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود - و سودمند نیامد و از غرائب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد که ته زندانخانه را کاواک کرده و پر از داروی تفنگ ساخته آتش دادند - قوت آتش باروت (۴) زور آورد که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود قادر پرکمال او را ازین آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ که او بود دودے ازان آتش نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی آگاه شد عهد کرده اورا خلاص ساخت - و ازان وقت سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت - و او روزگار بناکامی میگذراند - تا در اوائل اورنگ‌آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بعتبهٔ فتراک دولت ابدپیوند ساخت - و عمرے کمر اخلاص بسته عرصهٔ جان سپاری پیمود ●

چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم خود نمود حکم گیتی‌مطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته

---

(۲) در [چند نسخه] عوارف (۳) نسخهٔ [ا] فترات - و نسخهٔ [ب] قرب - و در [بعضی نسخه] قریب و نسخهٔ [ط] قدرت (۴) در [بعضی نسخه] بارود - و هر دو آمده است ●

فرو برند - و هرگرا [شهرستان باطن (که نمونهٔ ملک سماوی‌ست) باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد] هرآئینه بخلاف آن نتیجه بخشد - چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا - و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت زود زوال باشد - اگرچه (هوشمند دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج[2] بهتمثیل نیست) لیکن (چون مقصود ازین محمدت‌نامهٔ الهی رهنمونی عامّه است) بجهت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلودهٔ چشمان کوتاه بین (که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم ازایشان پر باشد) بجای[3] دور و زمان گذشته نموده - واقعات قدسیهٔ خدیو زمان خود را رقمزدهٔ کلک تمثیل میگرداند ٭

و مجدّدًا آنچه (درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیدهٔ وری کوته‌نظران گشت) تسخیر ملک گکهران است - که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اتلال و اغوار واقع است - چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده‌اند - چون (جز ظاهرآرائی پیشهٔ نداشته‌اند - و نیّات ایشان بصحّت نه پیوسته بود) مراد شان برنیامد - و این عقده باهتمام شان گشوده نشد - چنانچه ایمائی بدین در پیش رفته است - و اکنون (که عالم بحسن نیّت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است - و از وجود جهان آرا افلاکیان مقدّس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی اند[4]) این کار بزرگ (که از فرمان‌فرمایان هند پیش نرفته بود) بوسیلهٔ اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت - و آن ملک بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و شرح این عطیّهٔ کبری آنست که چون الوس گکهر پیوسته لاف هواخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن مروّت و فتوّت جز چشم التفات بران ملک نمی‌انداخت - هرچند[5] (در آداب خدمت انسب آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گاه گاه بسعادت زمین بوس استسعاد یابند) سلطان آدم و کلانتران آن ملک (که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند) اصلا لوازم خدمت بجای نمی‌آوردند - لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی (که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود) داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگذرانیدند - و ازین باز (که اورنگ جهانبانی بفر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت) کمال خان بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت این دودمان عالی (که نقش ضمیر این مردم بوده) روی ضراعت بدرگاه معلّی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین‌بوس والا مجدّدًا تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود - و بپرتو عنایت

---

(۲) در [بعضی نسخه] احتیاج تمثیل (۳) نسخهٔ [ط] بجای دور فرمان روایان گذشته (۴) در [اکثر نسخه] آمدند (۵) نسخهٔ [ط] هرچند آداب خدمت شایسته آنست ٭

افتخار دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت - و باعث هزاران تعجّب گشت - و دیگرے را جمعے از بهادران پُردل اتّفاق نموده بدست آوردند - و در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرضِ مقدّس رسید که از دیرباز است که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات (که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقرّبات می‌آیند) حکّامِ آن سرزمین باندازهٔ حالت و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند - و کرمی نامند بفتحِ[۲] کاف و سکون را - شاهنشاهِ خرد پژوه از فراخ حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامیِ آن نقود را (که کرورها میشد) بخشیدند و چنین اخذِ اموال را ناستوده انگاشته بمنع آن یرلیغِ مقدّس بممالکِ محروسه اصدار فرمودند - در زمانِ باستانی از نارسائیِ بعضے و حرص‌اندوزیِ طایفهٔ بمحضِ تقلید از دادار پرستان چنین خواهش بیجا می‌نمودند - و بارها بر زبانِ اقدس گذشت که هرچند بطلانِ گروهے مشخّص گردد چون سے راهه رفتنِ[۳] برانِ جماعت مشخّص نیست در هرچه (آنرا وجهِ توجّه بعتبهٔ کبریای احدیت ساخته پرستشِ ایزدِ جهان آفرین می‌نمایند) چیزے خواستن و سنگِ تفرقه انداختن ناستودهٔ خردِ خرده دان است - که هرائینه آن نشانِ نا رضامندیِ ایزدی خواهد بود - و چون خاطرِ اقدس از شکار واپرداخت عزیمتِ آن شد که این هیژده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدارالخلافهٔ آگره رسانند - این عشرت‌پرورِ اقبال با مخصوصان قدمِ همّت در راه نهاده یوسف محمّد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میرعلی‌اکبر و حکیم‌الملک و رستم خان و شمال خان و مطّلب خان و طبقهٔ دیگر از اربابِ اختصاص را همراه گرفتند - ازین ره نوردانِ اخلاص گزین غیر از میرعلی اکبر و حکیم‌الملک و شمال‌خان کسے دیگر همپائی نتوانست کرد ●

فتح ولایت گکهران به نیروی همت مساکر اقبال

چون [عالمِ عنصریِ سفلی منتظم بصلاحِ عالمِ قدسیِ علوی‌ست - و نمونهٔ ازین بوالعجب‌کار آنست که انتظامِ مهمّاتِ ملکی و مالیِ پادشاهانِ والا شکوه به نیّتِ درست و اندیشهٔ راست (که تلوِ[۴] عالمِ علوی‌ست) منوط و مربوط می‌باشد] هر اقبال پناهے (که از شوکتِ ظاهری و عظمتِ صوری از جای نرفته در آبادانیِ دلها اهتمام نماید - و همّت را برفاهیتِ خرد و بزرگ گمارد - و همواره از دولتمندیِ ذاتی بقدرِ گنجایش مطابقِ نیّت بعمل آورده خود را پاسبانِ جهانیان داند) ایزدِ دانا کارهای او را برآورده خیر گردانیده روزبروز آثارِ افزونیِ دولت و عظمتِ او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفانِ او هم از دوستانِ خود آزارها کشیده و باقسامِ نکبت و انواعِ بلیّت گرفتار گشته سر در کتمِ عدم

---

(۲) در [بعضے نسخه] بفتحِ کاف عربی و سکونِ رای غیرمنقوطه (۳) نسخهٔ [ع ه ی] بدان

(۴) نسخهٔ [ع] که پرتوِ عالم ●

بعتبهٔ علیّه ندارم - امّید که رخصتِ مکّهٔ معظّمه یابم - که گردِ تقصیراتِ خود را دران ارضِ مقدّس پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم - چون از بےطالعي قدرِ عنایتِ پادشاهي ندانستم دیدم آنچه دیدم - و اگر از بنده‌پروري رخصت نشود امّیدوارم که چون هرمن بےسامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدرے جایگیر مرحمت شود - تا سامان کرده توانم شرفِ زمین‌بوس دریافت و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود - ازانجا بکفارِ سند رسیده - و از اندیشناکیِ غنیم از سند عبور کرده در حدودِ ولایتِ گکهران آمده نفس راست کرد - و روزے چند دران حدود توقّف نمود - سلطان آدم لوازمِ آدمي‌گري(۲) بجای آورد - خانِ‌خانان در مقامِ حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت - سراسیمه روزگار میگذراند - حضرتِ شاهنشاهي را چون پرتوِ اطّلاع بر حقیقتِ احوالِ او تافت بر خلافِ عقلهای کوتاهِ اهلِ روزگار منشورِ عاطفت فرستاده بفصائحِ گرامي و مراحمِ گران‌مایه او را از کلفت برآوردند - و در جوابِ عرضداشتِ او در بابِ جایگیرِ پنجاب حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که از روی عواطفِ پادشاهي جایگیرهای سابق (که کمتر از جایگیرِ پنجاب نیست - از سرکارِ حصارِ فیروزه - و سرکارِ اتاوه - و خیرآباد - و شاه پور - و کلانور و جالندهر - و اندري - و غیر آن) تغیر نداده ایم - و اگر معاملهٔ یورشِ گکهران در میان نمي‌بود درلاهورهم هیچ مضایقه نمي رفت - اکنون بمجرّدِ رسیدنِ فرمان متوجّه ملازمت گردد - منعم خان بعنایاتِ پادشاهي مستظهر شده متوجّه استلام درگاهِ معلّی شد - چنانچه در اواسطِ سالِ هشتمِ الٰهي و اواخرِ (۹۷۰) نهصد و هفتادِ قمري بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت - و عاطفتِ شاهنشاهي او را مغمورِ بحرِ مرحمت و معمورِ برِ امتنان ساخت - و از چهرهٔ حالش گردِ خجالت و غبارِ ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید - منعم‌خان شناسای مدارجِ کمالِ شاهنشاهي شده اندیشهٔ خردانهٔ رفتنِ کابل از سویدای دل برآورد - و یکدل و یکروی گشته کمرِ همّت بخدمتِ والای شاهنشاهي بست - خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهي بودنِ منعم‌خان را میخواست - و او از ناشناسي و ناسپاسي دل‌نهادِ این‌جا نمي‌شد - آخر(۳) پیرایهٔ صلاحِ خود دریافته بصد نیازمندي معتکفِ عتبهٔ اقبال شد - و سعادتِ کوکبِ بختش روزافزون گشت - و بدرجاتِ دولتِ عظمی ارتقا(۴) نمود *

و از سوانح آنست که خاطرِ عشرت‌پیرای حضرتِ شاهنشاهي متوجّهِ شکارِ جانبِ متهرا(۵) شد با جمعے از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند - و فنونِ شکار دلخواه شد - ازانجمله روزے هفت شیر شکارِ آن شیرشکار شد - پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند - و یکے را آن سرمایهٔ

(۲) در [چند نسخه] آدم گري (۳) نسخهٔ [د] آخر آنرا پیرایهٔ (۴) در [اکثر نسخه] ارتقاع
(۵) در [چند نسخه] متهره *

متوجّهِ پیش شویم - که در لمغانات جنگ صورت بندد - اگر در مصاف غالب شدیم ازان چه بهتر و اگرنه گریخته خود را بقبائلِ مهمند و خلیل میرسانیم - و ازانجا روی توجّه بملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي مي‌آوریم - و خود را بحمایتِ درگاهِ والا مي‌سپاریم - و اگرنه خان‌خانان بسیاستهای گوناگون انتقامِ برادر و پسر و برادرزادهٔ خود خواهد کشید ●

چون منعم‌خان(۲) بدهٔ غلامان رسید خبر آمد که عیدیِ سرمست بجلال آباد آمده در استحکامِ آنجاست - تیموربکّه و خواجه کلان و جمعی را بر سرِ عیدي فرستاد تا عیدي قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد - روزِ دیگر خان‌خانان متوجّهِ محاصرهٔ جلال‌آباد شد - دریں اثنا خبرِ رسیدنِ میرزا محمّد حکیم و لشکرِ کابل رسید - جبّار بردي بیگ را (که در زمرهٔ نامدارانِ حضرتِ فردوس مکاني انسلاک داشت - و درویش شده عمرے میگذراند - و دریں سفر همراه شده بود) پیشِ میرزا فرستاد - که شاید بےجنگ مهم صورت یابد - و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روزِ دیگر باشد که ستاره رو برو است - (۳)تیموربکّه از فوجِ هراول جدا شده آمد که غنیم اندک ست - بفردا نیندازند که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود - و کار دراز شود - خان‌خانان بکوششِ خود و اهتمامِ حیدر محمّد‌خان (که هردو عاشقِ کابل و مغرورِ شجاعتِ خود بودند) راهِ جنگ پیش گرفت - دریں اثنا خواجه کلان (که سردارِ هراول بود) کشته شد - میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجنبید و قاقشالان و جمعی (که در برانغار بودند) نیز توفیقِ خدمت نیافتند - و ابوالمعالي توپچي (که کابلیان باو خطابِ رومي‌خاني داده بودند) در گردِ اسپِ خود تعبیهٔ آتشبازي کرده بود - تیرے ازان بجملهٔ حصاري رسید - و از هم گذشت - چون از کشته شدنِ خواجه کلان دل بای داده بودند دریں مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند(۴) - و نزدیکِ چهار باغ در مقامِ خواجه رستم این مصاف روی داد - و بجهتِ مجازات و مکافاتِ ناشناسیِ قدرِ چنان نعمتی و بادهٔ غرور (که نکوهیده ترینِ خصلتِ انساني ست) شکست بر منعم خان افتاد - و جمعی بےحقیقتي نموده بکابلیان ملحق شدند - و تمامیِ اموال و اسبابِ منعم‌خان بتاراج رفت - یا بزید بیگ (که یکی از معتمدانِ منعم خان است) تقریر میکرد که مقدارِ(۵) سي لک تنگه از نقد و جنس همراهِ من بود که بغارت رفت - و اگر مردم بتاراج مشغول نمي‌شدند منعم خان هم گرفتار میشد ●

منعم‌خان بال و پر ریخته به بگرام آمد - و چند روز درانجا بوده علاجِ کارِ خود مي‌جست آخر یاري(۶) تواچي‌باشي را با عرضداشت بدرگاهِ گیتي‌پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن

---

(۲) در [بعضی نسخه] منعم خان خانخانان (۳) در [اکثر نسخه] تمربکه (۴) در [اکثر نسخه] نماندند
(۵) نسخهٔ [ی] مي هزار روپیه از نقد و جنس (۶) در [بعضی نسخه] باري ●

چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سرِ اضطراب اسباب و اموالِ خود بمددِ میرزا سنجر پسرِ خضرخانِ هزاره (که پسرِ این سنجر سکندر نام باو نسبتِ دامادي داشت) بارکرده خواست که خود را بالوسِ هزاره رساند - و باین اندیشه برآمد - بعضی از ملازمانِ میرزا خبرِ فرارِ او شنیده از دنبال شتافتند - و دستگیر کرده بقلعه آورده آوارهٔ صحرای عدم ساختند - و بعد ازین واقعه شاه ولي اتکه کافلِ حلّ و عقدِ مهمّاتِ کابل گشت - و خودرا از بیخردي عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصبِ خان‌خاناني داد - و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد - و از خود سري و بیخردي لقبهائی (که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند) دادن گرفت - و بسعيِ خویش در فنای خود اهتمام نمود - و در اندک فرصتی بیگم قصدِ[۲] غدرے ازو فهمیده بعدم آباد فرستادند - و به رای رزینِ خود مهمّاتِ کابل پیش گرفته بجهتِ مصلحتِ وقت حیدر قاسم کوه بر را (که آبا و اجدادِ او در سلکِ اُمرای حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني و حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني انتظام داشتند) وکیلِ میرزا اندیشیده برای انتظامِ مهمّات مقرّر ساختند - بجهتِ سیرابي سخن بدرازي کشید ●

و بالجمله چون (شرحِ برآوردنِ غني خان و کیفیتِ بے سر و ساماني مهمّاتِ کابل معروضِ بارگاهِ معلّی شد) بخاطرِ نکته دانِ دوربینِ حضرتِ شاهنشاهي رسید که منعم خان بودنِ کابل را بسیار میخواهد - مناسب آنست که او را اتالیقِ میرزا محمّد حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که هم انتقامِ پسرِ خود را بکشد - و هم تدارکِ پریشانيِ احوالِ کابلیان نماید - و هم قدرِ عنایت و مرحمتِ شاهنشاهي بهتر ازین دریابد - بنابرین اندیشهٔ صواب انتما منعم خان را (که بر سرِ راجهٔ مذکور تعین فرموده بودند) از آثاره باز گردانیده باین خدمتِ عالي رخصت فرمودند - و چندے از اُمرا (مثلِ محمّد قلي خان برلاس - و حیدر محمّد خان آخته بیگي - و شاه حسین خان نکدري و حسن خان برادرِ شهاب‌الدّین احمد خان - و تیمور خان یکّه - و جمعی دیگر از بهادران و یکّه جوانان) نیز تعین شدند - منعم‌خان چون (از تیره‌رائي قدرِ دولتِ حضور نمي‌شناخت - و پایهٔ عنایاتِ شاهنشاهي نیک در نمي یافت - و از کابلیان اعتبارے نمیگرفت) این نقش را فوزے عظیم دانست و به مجرّدِ رخصت بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شد - و از روی استعجال طيِّ منازل و قطعِ مراحل نموده بجلال آباد رسید - و چندان توقّف نکرد که اُمرای کمک بتمام باو ملحق شوند - و محمّد قلي خان برلاس حاکمِ ملتان (که جمعیّتِ تمام داشت) گردے ازو پیدا نبود - بحکم باستطباعِ آمدنِ منعم خان باهیانِ کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهلِ کابل را از سپاهي و لوبیاق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته

(۲) نسخهٔ [ز] قصد غدّاري او فهمیده ●

نمي تواند برد - و اگر نزدیکتر آید بحتمل که همراهانِ او (که عیالِ ایشان در شهر است) او را تنها نگذاشته برونند - بلکه دستگیر کرده ببرند - حیران و مضطرب بر پشتهٔ سیاه‌سنگ شامیانه زده ایستاد اهلِ قلعه توپے بجانبِ او انداختند - بحسبِ تقدیر تیرآن بشامیانه رسید - غني‌خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغِ حسرت و حرمان و هزاران دردِ آرزو و ارمان دل از خان و مان و حکومتِ کابل برکنده روی بجانبِ هندوستان آورد - بعد از رفتنِ غنيِ خان عفت قباب مهدِ علیا ماه چوچک بیگم مهماتِ کابل را متمشّي ساخته وکالتِ میرزا محمّد حکیم را نامزدِ فضیل بیگ نمودند - و چون نظرش از سرمهٔ بینائي پرتوے نداشت ابوالفتح پسرش به نیابتِ پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون (شایستگی بزرگي نبود - و عقلِ دوراندیشِ معامله دان نداشت) در تقسیمِ جایگیر و قطعِ معاملات عدالت منظور نداشته بیخردانه بسر میبرد - و از همه بدتر آنکه جایگیرهای چیده را برای خود و موافقانِ خود مقرّر ساخت - و جاهای زبون را برای سرکارِ میرزا نامزد کرده مظالمِ غریب برای خود سامان نمود - ازانجمله غزنین را بمیرزا خضرخان (که از سردارانِ هزاره است) داد - و باپوس بیگ را مقیّد ساخته بار سپرد - و او تمام اموال و اسبابِ باقي‌ماندهٔ او را گرفته بناکامي کشت - و هرکه نه عقلِ صلاح‌بین داشته باشد (که بفروغِ آن در مسالکِ اعمال رود) و نه دیدهٔ بینا (که از دیدِ احوالِ دیگران عبرت گزین شود) و نه مصاحبي خیراندیشِ دوربین (که بسخنِ او اقتدا نماید) هرآئینه درین سرای مکافات سزای لایق در کنارِ او نهاده آید - و لهذا چون دوماه ازین معامله گذشت - والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمانِ قدیمي تابِ این ستمِ شریکي و ستیزه کاري نیاورده کمرِ عربده بستند - و جماعهٔ ازان مردم (مثلِ شاه ولي اتکه و علي محمّد اسپ و میرم خویشِ شاه ولي و معصوم کابلي و سیوندوک و عیدی سرمست و جمعي دیگر) در قصدِ پسرِ فضیل بیگ همداستان شده مترصّدِ فرصت نشستند - تا شبي بهمین داعیه او را بدر خانه طلبیده در خرگاهے (که در صحنِ دیوان‌خانهٔ چهل ستون نصب کرده بودند) مجلسِ شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش در آوردند - از شام تا نیم شب بانگِ نوشانوش بود - درین اثنا چند نوبت ابوالفتح آهنگِ بیرون رفتن کرد - اهلِ مجلس بتملّقِ مستقاله از مجلس برآمدن نگذاشتند - و این بدمستِ خون‌گرفته بیخبر از سنگ اندازیِ دوران - چون (وقتِ بدردیِ شب کشیده) و کیفیتِ شراب زور آورد - و فرو رفتگیِ خواب باو هم آغوش شد) جمعي (که خون‌ریزیِ او بعهده مقرّر ساخته بودند) شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند - و بضرباتِ تیغ جان‌ستان کارِ او را تمام ساختند - و میرم بهادر خویشِ شاه ولي سرِ او را بریده بر سرِ نیزه علم کرده - و جسدش را از بالای حصار پایان انداختند و غلغلهٔ عظیم در کابل افتاد •

[illegible]

کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کارے بسازد - نام بردها جواب دادند که تو از جانب حضرتِ شاهنشاهي بحکومتِ اینجا متعیّن نبودي - مردم از ستمکاري و بےاعتدالي تو بتنگ آمده بودند - اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روي - و اگر مےخواهي (که باز بریاستِ این ولایت برسي) بدرگاهِ جهان پناه رفته عیارِ خود را درست کن - و منشورِ والا از دیوانِ خلافت گرفته بیا - تا بموجبِ آن عمل نموده آید - درین گفت و گو بود که مردم ازو جدا شدن گرفتند - و چون ایستادنِ او بامتداد کشید و دانست (که رفتن درونِ شهر صورت نمي‌بندد - و نزدیک است که گرفتار شود) آخرهای روز برهنمونیِ حمزهٔ[2] عرب و میر مغیث الدّین نیشاپوري بجانبِ جلال‌آباد رفت - و تمامِ اسباب و اموالِ اورا در شهر غارت کردند - و باعثِ دلیریِ کابلیان برین امر سرگذشت تولک خان قوچین است •

و شرحِ این قضیّه برسمِ اجمال آنکه غني خان (که مستیِ جواني و اعتبار او را ضمیمهٔ شقاوتِ ذاتي شده بود) سودِ خود را در زیانِ دیگران دانستے - و بستیزه کاري و هرزه درائي بسر بردے و پایهٔ قدرِ مردم ندانستے - و بد مستانه سلوک کردے - ازانجمله تولک خان قوچین را (که از دلاورانِ نامور و از مقرّبانِ بساطِ اقدسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بود) بے سببے گرفته با جمعے از خویشانِ او در بند کرد •

• بیت •

بد با تو نکرد هرکه بد کرد • آن بد بیقین بجای خود کرد

تا آنکه بعضے از اربابِ صلاح درمیان آمده خلاص کردند - و تولک خان ازین بےآبروئي (که روی داد) بموضعِ ماما خاتون (که بجایگیرِ او مقرّر بود) رفته و پای جرأت در دامنِ صبر پیچیده فرصتِ انتقام مي‌جست - درخلالِ این‌حال قافلهٔ از جانبِ بلخ مي‌آمد - غني خان خبرِ قافله به چاریکاران شنیده با معدودے باستقبالِ قافله و انتخابِ اسباب [سیرِ خواجه‌سیّاران را (که سرمنزلِ‌ست خاطر فریب) بهانه ساخته] از شهر بیرون رفت - و آنجا بزمِ بدمستي ترتیب داد و ترانهٔ خود پرستي ساز کرد - چون [تولک خان (که گاه و بیگاه در کمینِ انتقام بود) از برآمدنِ او آگاه شد] فرصت‌را غنیمت دانسته با جمعے از خویشان و نوکران از پیِ شتافت - نیم شبے برسرِ غني خان (که خرد بشراب و تن بخواب داده بود) رسیده نخست بکام و صید بدام یافت - او را و شکون پسرِ قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید - و بسرزنشِ زباني دلِ شوریدهٔ خود را (که از آشوبِ غم و غصّه پُر بود) خالي ساخت - و بگمانِ آنکه (چون حاکم را بقید درآورده شاید شهر هم تواند گرفت) ازانجا عنان‌تاب شده و احشامِ کابل‌را بخود متّفق ساخته در موضعِ خولجه[3] رواش

(۲) نسخهٔ [ب] میرمرب (۳) نسخهٔ [ی] رواسی . و در[بعضے نسخه] روشی •

دلیران به تیر و کمان تاختند • همه لیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پُر ز ابر الماس‌ریز • شد از خاک و خون باد شنگرف بیز

و بعد از زد و گیر بے‌اندازه آصف خان غالب آمد - و غازي‌خان تنوري را با بسیارے از سرداران نبرد طعمهٔ شمشیرِ خون آشام ساخت - و راجه رام‌چند شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاعِ آن ولایت بود) متحصّن گشت - و غنائمِ بے‌پایان[۲] بدستِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - درین‌اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاعِ راجهای نامور (که بدوامِ خدمتِ حضور در بساطِ قرب پایهٔ قبول داشتند) فرمانِ جهان‌مطاع از درگاهِ معلّی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگي در گوش کرده قرار بدریافتِ دولتِ زمین[۳] بوس داده‌است - اورا از زمرهٔ بندگانِ عتبهٔ مقدّسه شمرده پیرامونِ ولایتِ او نگردند - بموجبِ منشورِ اقبال آصف خان ازانجا مراجعت نموده بجایگیرِ خود آمد •

ذکر تعین نمودن منعم‌خان خانخانان بکابل - و سوانحے که روی نمود

چون (باطنِ جهان‌آرای شاهنشاهي همواره توجّه اقدس بانتظامِ کابل و آنحدود و استخبارِ سوانحِ آن داشت) درینولا بمسامعِ علیّه رسید که فضیل بیگ برادرِ منعم خان باتّفاقِ امیر بابوس و شاه ولي اتکه و علي‌محمّد اسپ و سیونج سیدي ماهي[۴] و خواجه خاص ملک و جمعے دیگر عفّت قباب ماه چوچک[۵] بیگم والدهٔ میرزا محمّد حکیم را برسے‌اعتدالیِ غني خان اطّلاع بخشیده در برآوردنِ او از عشرت سرای کابل کمالِ سعي بتقدیم رسانیده برآوردند - منعم خان را اتالیقِ میرزا محمّد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهرهٔ نداشت امّا در گربزت و شرارت همه‌تن چشم بود - و از حکومتِ برادرزادهٔ خود پیوسته پیچ و تاب داشت - و غني خان ولدِ منعم خان در اصل از هوشمندي و سعادت منشي بے نصیب بود - و با این‌همه سرمستيِ ریاست او را از پایهٔ اعتدال انداخته بود - و بهمصاحبي (که بدترینِ آفاتِ آدمي زاد است) بکمندِ ادبار او را از فرازِ سعادت به‌نشیبِ شقاوت میکشید ازانجمله میرامادي و کل بابا بهرزه گوئي و ژاژ خائي سنگِ راهِ سعادتِ او بودند - تا آنکه آنجماعه مهدِ علیا بیگم را باخود متّفق ساختند - و در اوائلِ شهریور ماهِ الٰهي سال هفتم غني‌خان بسیرِ فالیزِ جانب زمه[۶] رفته بود - شهر را استحکام نموده درِ حصار را برروی او بستند - و او بِسُل[۷] آراسته در برابرِ دروازهٔ دهلي آمده برپشتهٔ سیاه سنگ ایستاد - و کارے نتوانست کرد - پهلوان عیدي

(۲) نسخهٔ [ج] بسیار - و نسخهٔ [ط] بے‌اندازه (۳) نسخهٔ [ج] آستانبوس (۴) نسخهٔ [ه و] مالي - و نسخهٔ [ی] نامي (۵) نسخهٔ [ج ه و] جوجیک (۶) نسخهٔ [ه] رمه (۷) نسخهٔ [ی] لشکر •

گلهای بهار پیچید - ساقیانِ وقت جرعهٔ شوق بتازگي در کامِ روزگار ریختند - عندلیبانِ نیم مست بمضرابِ منقار بربطِ نوازي آغاز نهادند • شعر •

بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته • بهر نغمه گلبن سرافراخته[۲]

ازان نغمه کو غارتِ هوش کرد • مغنّي ترنّم فراموش کرد

نیّرِ اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سي و هشت دقیقه از روزِ پنجشنبه پانزدهمِ رجب (۹۷۰) نهصد و هفتاد ببرجِ شرف تحویل نمود - و آغازِ سالِ آبانِ الٰهي (که سالِ هشتم از مبدأ تاریخِ جلوسِ شاهنشاهي ست) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد - و عالم و عالمیان را طراوتے تازه و نضارتے بےاندازه پدید آمد •

و در مفتتحِ این سالِ فرخنده بتائیدِ ایزدِ جهان آفرین (که چراغ افروزِ دولتِ ابد قرین است) خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگِ راجه رامچند و غازي خان تنوري[۳] نصرت روی داد و ملکِ پنه بدستِ تائید یافتهٔ او مفتوح گشت - و شرحِ این قضیّهٔ دلگشا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را (که از وفورِ کارداني بخطابِ آصف خاني خلعتِ امتیاز یافته بود - و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلکِ جامعانِ سیف و قلم و صاحبانِ طبل و علم انتظام داشت) سرکارِ کره (که ولایتے ست وسیع) جاگیر فرموده بودند - او بمقتضای کارداني و کارطلبي خود در مقامِ آن شد که ملکِ پنه را (که ملکي[۴] ست وسیع بسر خود) بتصرّف در آورد - نخستین براچند (که از راجهای نامورِ ممالکِ هندوستان است - و پدر بر پدر فرمان روائیِ آن ملک کرده[۵] اند) بنصائحِ ارجمند پیغام داد - که کلاهِ خود سري را از تارکِ نخوت نهاده حلقهٔ عبودیت در گوشِ اطاعت افکند - و در سلکِ خراج گذارانِ ممالکِ محروسه درآمده کامیابِ امن و امان گردد و غازي خان تنوري را (که رهنمونیِ ادبار مسلکِ بغي پیموده پناه باو برده است) بدرگاهِ گیتي پناه (که مامنِ عالمیان است) فرستد - رامچند چون (هنوز پرتوِ سعادت بر ناصیهٔ بخت او نتافته بود) نصائحِ آصف خان را (که گوشوارهٔ گوشِ دولت او را شایستگي داشت) پنبهٔ غفلت ساخت - و حرفِ اطاعت و عبودیت موجبِ مزیدِ نخوت و غرورِ او گشت - و از بخت برگشتگي آمادهٔ جنگ شد آصف خان (که تائید یافتهٔ سطوتِ دودمانِ این دولت بود) با سامانِ شایسته بر سرِ او رفت و او باتّفاقِ غازي خان تنوري با لشکرے انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد - و دلیران و بهادرانِ جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند • شعر •

---

(۲) نسخهٔ [ا] سرفراخته (۳) در [اکثر نسخه] تنور (۴) نسخهٔ [ب] ملکي ست عظیم بسر خود - و در [اکثر نسخه] ملکیست بسر خود (۵) یا کرده آید •

[illegible]

با خود قرار بودن نمي‌توانست داد - چنانچه دران روز هم فرار نموده‌بود - اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معامله نافهمي برخود این‌معني را بسته بود که حلّ و عقدِ کارگاهِ این دودمانِ عالي و رتق و فتقِ جمیعِ مهمّاتِ ملکي و مالي بے شرکتِ احدے بحیطهٔ اختیار و اقتدارِ او باشد و این‌معني صورت نمي بست - لاجرم همواره سودای خام مي‌پخت - و عزیمتِ ناصوابِ مصمّم مي‌ساخت - که از درگاهِ گیتي پناه (که وطن‌گاهِ سعادتمندانِ هفت اقلیم است) گریخته خود را بعشرت آبادِ کابل (که پسرش غني‌خان درانجا حاکم بود) رساند - و دران بهارستانِ عافیت باستقلال کامیابِ فراغ باشد - تا آنکه در مرداد ماهِ الٰهي بااین نیّتِ نادرست از دارالخلافه فرار نموده راهِ دامنِ کوه پیش‌گرفت - و محمّد قاسم‌خان میربحر (۲) همراهِ او بود - چون این‌قضیّه بمسامعِ علیّه رسید آنرا وقعے نداده فرمودند که منعم خان جائے نمیرود - زود خواهد آمد - و هرچند (ساعیانِ فرصت‌جو وقت یافته در ضبطِ اسباب و اموالِ او بایما و تصریح عرضداشت نمودند) از بزرگ منشي و فراخ حوصلگي و قدر دانیِ خدیوِ جهان خواهشِ اربابِ سعایت صورت نه‌بست - و بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکابل رود آن هم ملکِ ماست - و او ملازمِ این درگاه - تنگ دلي او را بروین داشته نه نادولتخواهي - اگر نیاید اسباب و اموالِ او را از عقبِ او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکے پیرامونِ خانهٔ او نگردد - قضا را بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالیِ پرگنهٔ سروت (که در جایگیرِ میر (۳) محمّد منشي بود) اتّفاقِ عبورِ ایشان افتاد - قاسم علي سیستاني نوکرِ میر محمّد (که شقدارِ آن پرگنه بود) خبر یافت که دو کس از آمرای پادشاهي میگذرند - و آثارِ خوف از ناصیهٔ حالِ ایشان پیدا ست - باتّفاقِ بعضے از اهلِ قصبه سرِراه گرفته ایشان را خواهي نخواهي مقیّد ساخت - و سید محمودِ بارهه (که از میامنِ خدمات پسندیده در جرگهٔ آمرای عظام انتظام یافته از بزرگانِ بساطِ عزّت بود - و دران نواحي جایگیر داشت) ازین قضیّه آگاهي یافته آمد - و منعم خان را بخانهٔ خود برد - و وقت را غنیمت دانستهٔ در آدابِ مردمي و خیراندیشي کوشید - و باعزاز و احترام همراهِ خود بشرفِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - آنحضرت برخلافِ اندیشهٔ مختصرِ اهلِ روزگار و نقیضِ خواهشِ بداندیشان (که هرگز زمانه ازان تیره‌عقلان خالي نباشد) او را بعواطفِ بیکران انتظار بخشیدند - و بهمان نمط بمنصبِ والای وکالت و خطابِ خان‌خاناني اختصاص داده نوازشهای بے‌اندازه فرمودند - دلِ برهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد - و فتنه اندوزانِ بداندیش کناره گرفتند - و عالمیان را آرامشِ دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود - بر تارکِ کسے (که تیغِ سیاست متوقّعِ جهانیان بود) تاجِ ریاست نهادند ●

(۲) در [بعضے نسخه] میربر (۳) در [چند نسخه] میر محمود ●

شاهنشاهي دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در بابِ تحصیلِ خزانه و تعمیرِ آن بمقدّمات معقول معروض‌داشت - و آنحضرت پایهٔ شناختِ او را دریافته کلماتِ هوش‌افزای فرمودند - و او را بخطابِ اعتماد خاني اختصاص داده جمیع خالصاتِ شاهنشاهي (که بدستِ اربابِ تغلّب بود) بروی مسلّم داشتند - و چنانکه (رای جهان آرای شاهنشاهي در بهم رساندن خزانهٔ معموره اندیشیده بود) اعتماد خان بحسنِ تردّد و لطفِ کفایت بجای‌آورد - و آغازِ این کار در اواسطِ این سال بظهور آمد - نقد ربایانِ نادرست دست کوتاه کردند - و تیره رایانِ خود خواه کناره گرفته پای در دامنِ عزلت کشیدند - و صافي‌ضمیرانِ کفایت اندیش درمیان آمدند - و خزانه (که اساسِ سلطنت و بنیادِ دولت و قوّتِ بازوی سپاه است) بروجهی (که لایقِ دولتِ ابد پیوند باشد) انتظام یافت - چه بدائعِ قوانین و غرائبِ احکام (که هرکدام دستور العملِ رفاهیتِ عالمیان باشد) روز بروز از خدیوِ زمان بظهور مي‌آمد - و اندکی از بسیار (که در رواج و رونقِ خزینهٔ عالیه بخاطرِ اقدس گذشته بود) اعتماد خان بعمل آورد - چه کارهای شگرف که بظهور نیامد - و چگونه این مهمّ اهم از پیش‌رفت - اگر همچنین فرمان پذیرانِ عتبهٔ خلافت مقاصدِ عُلیای شاهنشاهي‌را دریافته درعملِ آن بکوشند در اندک فرصتی ساحتِ این ربع مسکون (که عبارت از معمورهٔ عالم است) بتصرّفِ اولیای دولت در آید - لیکن عالم در پیشِ همّتِ عُلیای شاهنشاهي جائی‌ست بس محقّر - شایستهٔ کمالِ توجّه ندانسته همواره دل در مرضیّاتِ الٰهي بسته میدارند - و مخاطبانِ فرمان پذیررا اگر هزارم حصّهٔ دریافتِ شاهنشاهي بودے هم این‌کارِ مختصر (که در پیشِ ظاهربینان از اعاظمِ امور است) باندک توجّه صورتِ دلخواه بستي - و همانا حکمتِ الٰهي را دریں کار نظرها ست ●

و از سوانحِ گریختنِ منعم خان است و دستگیر کرده آوردنِ او بدرگاهِ شاهنشاهي - آدمي زاد را دو امرِ غریب در نهاد است - اول طبیعت که نه تمیز دارد - و نه چشم - دوم عقلِ دوربینِ کار شناس و بیشتر آدمي از بے‌پروائي گرفتارِ اندیشهٔ تباه شده خرد را (که کارفرمای صلاح اندیشی است) معزول ساخته فرمان برداری طبیعت میکند - و کارے (که دشمن بصد تکاپوی تزویر نتواند سامان داد) او بیک بے‌فکري برای خود بهم میرساند - و تمثالِ این حال تباه‌رائیِ خانخانان منعم‌خان است - که باوجودِ جلائلِ عنایاتِ پادشاهي (که پایه افزای منزلتِ او بود - ازانجمله طلبِ او ازکابل بعنوانِ چندین اعزاز و احترام - و تشریفِ خطابِ خانخانانی - و دیگر التفاتِ عالي[۲] - و منصبِ وکالت - و حکومتِ کل) قدرِ این‌همه نعمتهای گرامي نشناخته و از همه قطعِ نظر نموده بخارخارِ این بیم (که در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزیِ این آتش متّهم میداشتند)

---

(۲) در [اکثر نسخه] القاب ●

تمامی قبیله - وتربیتِ این طبقهٔ عقیدت طراز - و ارتفاعِ(۲) مدارجِ این سلسلهٔ اخلاص گزین) توجّهاتِ عظیم فرمودند * شعر *

اگر زینفسان عزا داری کسے را * بمردن مهل خواهد شد بسے را

و روزِ دیگر از سنوحِ واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان خبرِ فرارِ منعم خان و شهاب الدّین احمد خان بمسامعِ جلال رسید - بندگانِ حضرتِ شاهنشاهي حمل بر سبک رائي و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را با مثالِ عاطفت و منشورِ استمالت فرستادند - تا این مغلوبانِ سلطانِ واهمه را مطمئن ساخته باستلامِ قوائمِ سریرِ عالي سربلند ساخت - و بافاضهٔ عنایتِ شاهنشاهي عرقِ خجالتِ اینها بآبروی کونین بدل شد *

تربیت فرمودن اعتماد خان - و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن

حضرتِ شاهنشاهي ازان هنگام (که سنوحِ این سانحهٔ ناگوار بحسبِ اقتضای حکمتِ ایزدي روی نمود) بموجبِ شناختِ طبیعتِ زمان و دریافتِ مزاجِ زمانیان بانتظامِ مهمّاتِ ملکي پرداخته عالم و عالمیان را رواجِ دیگر بخشیدند - اگرچه (پیش‌آمدهای بخود مغرور را روز بازارِ کساد پیدا شد) امّا معتقدانِ اخلاص‌مند (که از بے‌انصافیِ بزرگانِ دنیا در کنجِ خمول بودند) بفروغِ دریافتِ شاهنشاهي بظهور آمدن گرفتند - ازانجمله اعتبار یافتنِ اعتماد خان خواجه سراست و شرحِ این عاطفتِ عُظمی آنکه متصدّیانِ اشغالِ سلطنت از بیوقوفي یا بدمستي یا به نیتي در معموریِ خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي‌نمودند - و در تحصیلِ خزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهي (تا به تعمیر و تکثیرِ آن چه رسد) اهمال میکردند - و حضرتِ شاهنشاهي (چه براسطهٔ آنکه در پرده‌پوشي بودند - و چه بجهتِ آنکه مخاطب بدست نمي‌افتاد) ازین مقوله حرفي نمي‌فرمودند و درین باب قانونے انتظام نمي یافت - و باوجودِ آنکه (منشیهانِ بهوتاتِ عالیه را منقصتها و شدّتها میرسید) گره گشائیِ این کار را بوقتِ دیگر حواله فرموده با پیشانیِ گشاده و خاطرِ شگفته تماشای فنونِ تقادیر میفرمودند - دربنولا (که سنگے بر شیشهٔ اعتبارِ بزرگان آمد - و بعضی از اربابِ درایت و اصحابِ خدمت پیش آمدند) خواجه بهلول(۳) ملک خواجه سرا (که در ایّامِ حکومتِ سلیم خان پسرِ شیر خان افغان بجوهرِ رشدے که داشت باسمِ محمّد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در سلکِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمتِ شایسته بتقدیم میرسانید) بمقتضای کارداني پرتوِ عنایتِ شاهنشاهي بحالِ او افتاد - او مزاجِ اقدس

---

(۲) در [چند نسخه] ارتقای (۳) در [چند نسخه] بهول - و در [بعضی] بهول *

سرمهٔ نور - هم لنگرِ عرصهٔ عقیدت را پای طلب است - و هم سستِ قدمانِ راهِ ارادت را عصای همّت - هم لشکرِ شکسته دلان را حصارِ آهنین است - و هم خاندانِ ناشکیبائي را پاسبانِ بیدار •

و بالجمله حضرتِ شاهنشاهي بعد از تقدیمِ چنین معدلتی درونِ حرم سرا تشریف ارزاني داشتند ماهم انگه (که درمنزلِ خود بر بسترِ بیماري افتاده بود) مي‌شنود که ادهم خان چنین بےاعتدالي کرده است - و حضرت او را مقیّد فرموده اند - مهرِ مادري اورا برداشته بملازمتِ اقدس آورد که شاید پسرِ خود را خلاص سازد - آنحضرت ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم انگهٔ ما را کشت ما هم اورا قصاص فرمودیم - آن عاقلهٔ روزگار معروض‌داشت که خوب کردید - لیکن ماهم انگه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد - دران حال بي‌بي نجیبه (۲) بیگم مادرِ دستم خان از خانهٔ ادهم‌خان آمده صورتِ واقعه را بماهم انگه گفت - ماهم‌انگه پرسید که بچه طریق کشتند گفت نشانِ زخمِ گرزے بر روی او پیداست - دیگر نمیدانم - و آن اثرِ مشتِ حضرتِ شاهنشاهي‌بود که بقوّتِ تائیدِ غیبي در مرتبهٔ اوّل بر روی او رسیده بود - ماهم انگه را چون بتحقیق پیوست (که پسرش بسیاست رسیده) اگرچه (بمقتضای عقلے که داشت حفظ آدابِ حضورِ اقدس نموده جزع و فزع نکرد) امّا درونِ او بهزارانِ زخمِ جان‌ستان مجروح شد - و رنگ از رویش رفت - و خواست که بر سرِ فرزند رود - حضرتِ شاهنشاهي نظر بردوامِ خدمتِ او فرموده بسخنانِ دل‌آویز تسلّي‌بخش قدرے تسکین نموده اجازتِ رفتن نفرمودند - تا فرزندِ بےاعتدالِ خود را بآن نمط نه‌بینند - و بموجبِ حکمِ عالي همان روز آن دو نعش را بدهلي روانه ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي در گردآوریِ خاطرِ آن عجوزِ دانش سرشت نصائحِ بلند و مواعظِ دلنشین فرموده روزِ دیگر رخصتِ خانه‌اش فرمودند - آن‌عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدي در داد - و بخانهٔ خود آمده بسوگواري نشست - و ناله و شیون آغاز نهاد - و مرضے که داشت روی در تزاید آورد - و ارکانِ عافیت در تزلزل آمد - و بعد ازین واقعه بچهل روز در تیر ماهِ الٰهي موافقِ شهرِ شوّال بمقدّس سرای نیستي شتافت - و خاطرِ مهر پرورِ مهرباني گزینِ حضرتِ شاهنشاهي از قضیّهٔ آن عفّت قباب بغایت اندوهگین شد - و عظیم رقّت فرمودند - و بآئینِ اعزاز و اکرام نعشِ او را نیز بدهلي فرستادند و بسعادتِ خود هم قدمے چند برقّتِ تمام مشایعتِ این نعش فرمودند - و تمامیِ اعیانِ سلطنت و بزرگانِ این دودمانِ عالي بلوازمِ تعزیت و آدابِ مصیبت پرداختند - و بموجبِ اشارتِ اقدس عمارتِ عالي‌اساس بر سرِ مزارِ ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند - و همچنین (دو عالم) عزیز خانِ اعظم انگه خان - و تسکینِ خواطرِ فرزندانِ سعادت پیوندِ او و برادرانِ گرامي - و التیامِ جراحاتِ قلوب

---

(۲) در [بعضي نسخه] نفت بیگم - و در [اکثر نسخه] نخفه بیگي - و در [بعضي نسخهٔ مآثر الامرا] نجیبه بیگم •

لایق باشد نینداختند - نیم جانے باقي بود - باز حکمِ عالي شد که آن سرگشتهٔ بخت برگشته را بار بالا آورند - درین مرتبه چون موی‌کشان آوردند بموجبِ امرِ نافذ باهتمامِ تمام سرنگون انداختند چنانچه گردنِ آن خودِ سر شکست - و مغزِ آن فاسددماغ پریشان شد - و باین طرزِ آن سفّاک هتّاک ازروی عدالت بقصاص مکافات یافت - مشتِ آن جهان پهلوانِ الٰهي چنان رسیده بود که جمعے (که ازین آگاه نبودند) بزخمِ گرز اشتباه داشتند - منعم خان خانخانان و شهاب الدّین احمدخان (که درانجا بودند) از صولتِ غضبِ شاهنشاهي یکسو شده راهِ فرار اختیار کردند - و یوسف‌محمّد خان پسرِ بزرگِ اتگه خان از واقعهٔ پدرِ گرامي آگاه گشته بانگه خیل مسلّح شده سرراهِ ادهم خان و ماهم انگه گرفت - ازین غافل که خدیوِ صورت و معني (دادِ معدلت داده - و نسبتِ ماهم انگه را منظور نداشته) آن خون گرفته را در سیاستگاهِ قهرمانِ سلطنت بجزا رسانیده است •

و[چون حقیقتِ عدالتِ عُلیای[2] حضرتِ شاهنشاهي (که برتر از نشأهٔ بشري بود) خاطر نشانِ عالمیان شد] جهانیان را اعتقادے عظیم بهم رسید - ستم پیشها در شبستانِ خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روزِ بازارِ خوش پدید آمد - نادانانِ بادیهٔ ضلالت را چراغِ دانائي پیشِ راه نهاده آمد تا به بزرگیِ صوري و معنويِ صاحبِ[3] عالم و عالمیان اعتراف کرده بشاه‌راهِ اخلاص مهتدي شدند و اتگه خیل هنوز نسبتِ ادهم خان و قرب و قرابتِ ماهم انگه در برابر داشته و این سخن را ازاراجیف پنداشته درکمینِ انتقام بودند - امّاچون بر زبانها افتاده بود بوسیلهٔ مقرّبانِ بساطِ حضور التماس نمودند که(چون این عدالت بظهورآمده) آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرده بما نمایند تا خاطرِبشري از دغدغه برآمده مرهم پذیرِ جراحت گردد - آن دانای رموزِ آفرینش ملتمسِ ایشان را بموقفِ قبول داشتند - و شیخ محمّد غزنوي ازطرفِ ایشان رفته بچشمِ عبرت بین دید و شورشِ خواطرِ این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرونشست - و هزاران هزار سپاسداري و شکرگذاري بجای آوردند - و عالمیان یکبارگي از شورِ شرارت انگیزانِ کورِ باطن نجات یافته در مامنِ آسودگي و راحت رحلِ بیغمي گشادند - الحق برای این معدلتِ عُظمی اگر آفرینِ آسمانیان بتحسینِ زمینیان پیوندد اندکے از حقوقِ آن ادا یابد - و الّا ذرّاتِ خانوادهٔ انساني را کجا توانائي که شکرِ این عدالتِ عُظمی توانند کرد - هم سیاستِ کُبری ست که بوسیلهٔ آن عالمِ صورت طراوتِ خاص پیدا میکند - و هم هدایتِ عامّه که از برکاتِ آن ظلمت‌آبادِ دلها بنورِ ارادت و همشعهٔ اخلاص نوراني میگردد - هم کورِ باطنانِ سبل رسیده را داروی بینش است - و هم تیرهٔ[4] بینشانِ رمه پذیرفته را

(۲) در [اکثر نسخه] عدالت عالیای شاهنشاهي (۳) در [اکثر نسخه] صاحب عالمیان (۴) در [بعضے نسخه] تیرهٔ بینان •

ارادت رسیده صدرنشینِ بارگاهِ قبول گردند - و تمثالِ این معني اظهارِ جلادت و افاضهٔ عدالتِ حضرتِ شاهنشاهي ست - که بآئینِ عقلِ کامل و صلاحِ ملک و دولت در دارالخلافهٔ آگره بوقوع پیوست •

و شرحِ این واقعه آنکه ادهم‌خان پسرِ خردِ عفّت‌قباب ماهم انگه (که نه عقلِ درست داشت - و نه بختِ سعادتمند) مستِ جواني و مدهوشِ دولت شده همواره بر شمس‌الدّین محمّد اتگه خان حسد بُردے - و منعم‌خان خانخانان (که نیز ازین بیماري دردمندیِٔ عظیم داشت) پیوسته مقدّماتِ دور بطورے (که کس‌کمتر پي‌برد) در میان آوردے - و ادهم‌خان را بر فتنه و غدر تحریک نمودے - تا آنکه روزِ اسفندارمذ پنجمِ خرداد ماهِ الٰهي موافقِ شنبهٔ دوازدهم رمضان (که هنوز اعتدالِ اردي بهشت در بسیطِ زمین سریان داشت) غریب امرے از اعتدال دور سر بر زد - روزِ دیوان در دولتخانهٔ پادشاهي منعم‌خان و اتگه خان و شهاب‌الدّین احمدخان و بزرگانِ دیگر نشسته مشغولِ مهمّاتِ کارگاهِ سلطنت بودند - ادهم‌خان بے‌اعتدالانه با جمعے ازو بے اعتدال‌تر ناگهان دران بارگاهِ دولت در رسید - و حاضرانِ مجلس بتعظیمِ او بر خاستند - و اتگه خان نیز نیم قیامے نمود - بمجرّدِ رسیدن بے‌محابا دست بخنجر کرده متوجّهِ اتگه خان شد - و بخوشم اوزبک (که از ملازمانِ او بود) و دیگر بے‌باکان (که باین خیال کمرِ فتنه چست بسته بودند) خشم آلود اشارت کرد که چه ایستاده اید - خوشمِ بیدولت خنجر کشیده زخمِ کاري بسینهٔ آن صدرنشینِ وسادهٔ سعادت رسانید - اتگه خان از کمالِ اضطراب سراسیمه بجانبِ دروازهٔ دولت‌سرای پادشاهي شتافت - و متّصلِ آن خدا بردي[۲] رسیده در مرتبه شمشیر انداخت - و آن بزرگِ دولت در صحنِ دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید - ازین غایلهٔ هایله غوغاي عظیم در بارگاهِ والا برخاست و وحشتِ غریب دران فضاي آسماني شکوه ظاهر گشت - و آن تُندخوي خون گرفته باوجودِ چندین بے باکي گستاخانه باندیشهٔ تباه (که بد معنان را بآن رهگذر نهادند) متوجّهِ حرم سراي مقدّس شد و حضرتِ شاهنشاهي در قصرِ سعادت اساس بدولت بیدار خواب کرده بودند - آن سیه بخت تیره‌راي از دولتخانه ببالای صُفّه (که از بیرونِ قصر از هر چهار طرف بارتفاعِ یک و نیم قدِ آدمي اساس یافته بود) شمشیر در دست برآمد - و قصدِ درون نمود - نعمتِ خواجه سرا (که نزدیکِ دربار ایستاده بود) در ساعت درِ را بسته مقفّل ساخت - و آن مغرورِ مردانگي و مستعجلِ مُردگي هرچند بآن خواجه سرا درشتي نمود (که در بگشاید) صورت نبست - و ایستادگانِ حواشیِ عتبهٔ سلطنت را توفیقِ خدمت نشد که آن گستاخِ بدمست را در مرتبهٔ اوّل (که باتگه خان آن معامله

---

(۲) نسخهٔ [ی] خدا بردي بیگ •

تا سیادت‌مآب مشارالیه درانجا باشد بنظرِ عطوفت و اشفاق متوجّهِ حالِ او بوده در مراعاتِ جانبِ او شایبهٔ توجّه مبذول دارند - و زیاده توقّفِ او تجویز نفرموده بزودی مرخّص ساخته روانهٔ این‌صوب گردانند - و همواره ریاضِ محبّت و مودّتِ قدیمی را از رشحاتِ سحابِ اقلامِ عنبرلام سیراب ساخته من‌بعد در ارسالِ رسل و رسائل و اظهارِ خصوصیّات و حالات و حکایات (چنانچه مقتضای علاقهٔ محبّت است) مساهله نورزند ● نظم ●

الٰهی این نهالِ باغِ دولت ● فروزان نیّرِ برجِ سعادت
ممتّع باد از عمر و جوانی ● ممکّن بر سریرِ کامرانی
مراد دل زدوران حاصلش باد ● براوجِ کامکاری منزلش باد
مرادِ بخت و تختش یاربادا ● زبخت وتخت برخوردار بادا

سیاست ادهم‌خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزدِ جهان‌آرا چون خواهد (که یکی از یکتاهای بساطِ عزّت را بمراتبِ ارجمند بزرگی بخشیده بمنصبِ والای سلطنتِ عُلیا رساند) نخستین او را عقلِ دوربینِ کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصحِ بےغرضِ او باشد - آنگاه حوصلهٔ فراخ (که تابِ برداشتِ چندین ناملائمِ روزگار داشته باشد) کرامت میکند - تا بمعاونتِ فراخ حوصلگی از دیدِ ناملائم سررشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهرِ بےبهای معدلت می‌بخشد - تا آشنا و بیگانه را دریک میزان داشته بے گرانباریِ اغراضِ نفسانی معاملاتِ کارخانهٔ ایجاد دریافته باطنِ مقدّس را دارالعلم سازد - بسا دانایان (که در عیارِ دانش قصورے نداشته اند) درهنگامِ حوادث از کوته‌حوصلگی لنگدل شده عنانِ فکر از دست داده اند - و درجولانگاهِ تمیز از پای افتاده - و (چون شناخت و برداشت بروجه لایق صورت بست) آثارِ عدالت از قوّتِ اعتدال (که ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است) بے تفکّر و تامّل بظهور آمدن میگیرد - و للّه الحمد که این جلائلِ نعوت و شرائفِ صفاتِ فطری و جبلّیِ حضرتِ شاهنشاهی ست - که بے آلایشِ تعلّمِ ظاهری و آرایشِ استفادهٔ بشری از دانش‌خانهٔ افاضهٔ الٰهی فایض شده - لیکن آن دانای رموزِ آفرینش بمصالح و حِکَمِ خود را در نقابِ اختفا داشته بلباسِ بےتعیّنی زیست می‌نماید - و بچندین نقابِ اکتفا نفرموده همواره در سرانجامِ پردهٔ چند دیگر است - که دیده ورانِ دوربین بآن پی نتوانند برد - امّا مشیّتِ الٰهی غالب است چون خدا خواهد (که عالمیان را از حسنِ معنوی او آگاهی بخشد) نقابهٔ آرائی چه سود کند هرائینه او را چهره گشای جمالِ[2] عالم آرای گرداند - تا دورماندگانِ قربگاهِ سعادت بدولت‌سرای

---

(۲) در[اکثرنسخه] اعمال عالم آرای ●

هریک در وقت فرصت از قوّت بفعل مي‌آید - امّا [چون بحسب تقدیر ملک قدیر (جلّت قدرته) (که مقادیر امم بیواسطهٔ ارادت او منتظم و میسّر نیست - و نظام کارخانهٔ عالم بےشرائط حکم و مشیّت او ممکن و متصوّر نه) پادشاه غفران دستگاه(۲) مشارالیه رخت بقا از تنگنای عالم فاني به فسحت سرای جاوداني کشیدند - و مدّعیات و آرزو در پردهٔ غیب محجوب ماند] بعد ازانکه (بعنایت اللّه سبحانه تعالی چراغ دیدهٔ امّیدواران سلسلهٔ علیّه بالعموم بهمّت احباب و دوستان آن خانوادهٔ کریمه بنور طلعت آن نقاوهٔ خاندان سلطنت و شهریاري روشني یافته - و تخت سلطنت و کامکاري بفر وجود آن فرزند ارجمند مشرّف شده) بعزّة اللّه و کفی باللّه شهیدا که ازان تاریخ برحسب مودّای (الحبّ یتوارث) نسبت بآن نوردیدهٔ خلافت نیز همواره جاذبهٔ عهد محبّت مابین و عقد اخوّت جانبین موبّد و محرّک آن نسبت قدیم و آن قاعدهٔ مستقیم مي‌بود - و پیوسته مرکوز خاطر بود که یکے از اعیان کارخانهٔ سلطنت را روانهٔ آنصوب صواب انجام فرمائیم - تا بمراسم تعزیت پادشاه مغفرت دثار و لوازم تهنیت و مبارکباد سلطنت و پادشاهي آن سعادتمند کامکار قیام نماید اتّفاقا درخلال این مدّت بعضے موانع متعاقب یکدیگر روی نمود - که باعث توقّف و تاخیر دران باب شد - بعد از فراغ موانع مذکوره امضای آن نیّت نموده همدران چند روز کس(۳) روانه میفرمودیم که سعادت مآب حکومت نصاب شاه غازي سلطان فرستادهٔ ایالت و نصفت پناه حکومت دستگاه افتخار الامراء العظام و الحکّام الکرام جلال النّصفة و الحکومة و الاقبال بیرام‌خان وفادار بدرگاه عالم پناه رسید - و عرض وظائف اخلاص و اختصاص خان مشارالیه نموده و از جانب آن نوردیدهٔ خلافت جلیس اورنگ پادشاهي تجدید قواعد محبّت موروثي کرده مراسم مخالصت و موافقت بتقدیم رسانید - چند گاه (که دربساط سرور توقّف داشت) در اعلی مجالس و اسنی محافل بمجالست و مخالطت ما استسعاد یافته بانواع تفقّدات و تعظیمات ممتاز بود - تا درین اوقات تعظیماً لشانکم اورا برتبهٔ اعلی امارت و سلطاني سرافراز فرموده بوفور تفقّدات و انعامات پادشاهانه روانه ساختیم و خلف السّادات و الحکّام الکرام سیّد بیگ ولد سیادت مآب اقبال پناه حکومت دستگاه اعتماد الدّولة العلیّة العالیه موتمن الحضرة البهیّة السّلطانیّة جلال السّیادة و الامامة والدّین معصوم بیگ صفوي میردیوان را (که بحسب نسب از آمرای عظام و مقرّبان خاص ممتازاست) برسم ایلچی‌گري فرستادیم که بمراسم تعزیت پادشاه مرحوم و قواعد تهنیت جلوس آن سلطنت پناه قیام نموده بنیان محبّت و دوستي موروثي بنوعے مستحکم سازد - که بعد الیوم دست تصاریف زمان پیرامون ساحت آن نتواند گشت - و اندیشهٔ نقص و نفور در سرپیدای خاطر هیچ آفریده نتواند رسید - ترقّب که

(۲) نسخهٔ [ب] پناه (۳) نسخهٔ [ب] کس میفرستادیم •

کدورت زدا چون گلِ بوستان • مسرّت فزا چون رخِ دوستان
شمیمش چوباغِ جنان معتدل • هم آسایشِ جان هم آرامِ دل

تحفِ سلامی (که ازکمالِ وفاق و وفا عهدِ محبّت و مودّتِ موروثی را تازه سازد) و هدیهٔ ثنا و دعا (که از غایتِ صدق و صفا رابطهٔ خصوصیّتِ جانبین و علاقهٔ وداد و ولاءِ مابین را میانِ عالم و عالمیان بلند آوازه گرداند) از دیارِ محبّت و یگانگی مصحوبِ قوافلِ شوق و آرزومندی (باعلی جنابِ سلطنت و جلالت پناه - خلافت و معدلت دستگاه - نورِحدیقهٔ[۲] سلطنت و کامرانی - چراغ افروزِ دودمانِ عالیشانِ تیمورخانی - درِ درجِ دولت و اقبال - درّیِ برجِ عظمت و اجلال - نوبارهٔ ریاضِ عظمت و تمکین - درحهٔ حدائقِ آمالِ سلاطینِ عدالت آئین - زیبندهٔ اورنگِ سلطنت و پادشاهی مظهرِ اسرارِ نامتناهیِ الٰهی - خاقانِ کام بخشِ کامگار - پادشاهِ ذی شوکتِ عالی تبار • رباعی •

اخترِ برجِ سعادت نیّرِ اوجِ شرف • بر سریرِ پادشاهی کام بخش و کامیاب
باوجودِ طولِ عهد از خسروان کس را نشد • آنچه او را شد میسّر اوّلِ عهدِ شباب

المؤیّد بالتّأئیداتِ العلیّة من عنداللّه - جلال السّلطنة و الشوکة و العزّة و النصفة و الخلافة و المودّة و الصّولة و الاجلال ابوالفتح جلال الدّین محمّد اکبر پادشاه - مکّنه اللّه تعالی علی سریر السّلطنة الموروثة بکمال العزّ و التمکین - و وفّقه لاعلاء کلمة اللّه و دفع آثار المشرکین) مُبلغ و مُهدی داشته - حقّ که بواسطهٔ اتّحاد و خصوصیّتِ ذاتی و نهایتِ رابطهٔ صوری [که میانِ انجانب و حضرتِ پادشاه غفران دستگاه (اسکنه اللّه تعالی فی اعلی فرادیس الجنان) ثابت و محقّق - و آثارِ آن بر عالمیان واضح و ظاهر بود] دریں مدّت آثارِ نصرت و اقبال و اخبارِ فیروزی و اجلالِ آن کامیابِ کامگار (که ازواردانِ آنصوب استماع نمود) موجبِ انواعِ انتعاشِ خاطر و باعثِ ابتهاج و انبساطِ باطنی میشود و ازانجا (که مقتضای علاقهٔ صمیمی ست) همواره دراستدعای حصولِ اسبابِ کامگاری و کامرانی آن سلطنت و حشمت پناه می افزود - رجای واثق که روز بروز انوارِ آثارِ آن سمتِ تضاعف و ترقّی یافته برهمگنان پرتوِ ظهور اندازد - و بر مرآتِ ضمیرِ منیر مخفی و مستور نخواهد بود که از تاریخ (که فیمابینِ انجانب و حضرتِ پادشاهِ مرحوم عهدِ محبّت و دوستی و عقدِ یکجهتی و برادری اتّفاق افتاده) همواره (توجّهِ خاطرِ محبّت مظاهر باعتلای شانِ آن پادشاهِ عالیشان گماشته - و امضای رای همّت بلند بارتفاعِ منزلت و مکانِ آنحضرت مِنْ کلّ الوجوه مصروف داشته - چنانچه بر عالمیان ظاهر است) بے تکلّف (ازانجا که مقتضای همّتِ[۳] اخوّت و اقتضای عزّتِ سلطنت است) نسبت باخوّت پناه مرحومی نسبتها بخاطر منظور داشته بر مقتضای (الامور مرهونةٌ باوقاتها)

(۲) بانُورِ حدیقهٔ بلند (۳) نسخهٔ [ب] همت و اقتضای - و در [بعض نسخه] سببه بقوّیه و اقتضای •

بوسیلهٔ راجه تودرمل بدار الخلافه شتافت - و مشمولِ عاطفت گشت - و در نیکو خدمتی کارش سپهری شد ●

و از سوانحِ[۲] آمدنِ ایلچیِ فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوی‌ست - چون رسمی‌ست قدیم (که بزرگانِ دولت‌منش از برای تحصیلِ میامنِ دینی و دنیوی و حصولِ مقاصدِ صوری و معنوی با بزرگانِ اقبال‌مندِ بختاور انتساب جسته مبانیِ یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسبِ طالعِ خداداد انتسابی متحقّق است در تشییدِ قواعدِ آن انتساب میکوشند - و سرمایهٔ نظامِ دولتِ خود باین طرزِ بدیع سرانجام میدهند) لهٰذا شاه رفیع‌مکان شاه طهماسپ (که ایران بمیامنِ معدلتِ او دل‌افروز است) بموجبِ ارتباطِ صمیمی (که از زمانِ سابق درمیانِ این‌دودمانِ علوی‌ارکان و آن طبقهٔ قدسی‌نژاد سعادتِ وثوق داشت) پسرِ عمِّ خود سیّد بیگ بنِ معصوم بیگ را (که در بساطِ عزّتِ او بمنصبِ وکالت ممتاز بود) بجهتِ پرسشِ واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی و مبارکبادِ جلوسِ اشرفِ اقدسِ شاهنشاهی برسمِ رسالت فرستاده تحف و هدایا (از آتش‌نهادانِ عربی - و بادپایانِ عراقی و رومی - و نفائسِ اقمشه - و بدائعِ اشیا) مصحوبِ او ساخته بودند - چون ایلچی بحوالیِ مستقرِّ خلافت رسید بحکمِ مقدّس چندی از اُمرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام در منزلِ لایق فرود آوردند - و مبلغِ چهارده‌لک دامِ نقد (که موازیِ هفتصد تومانِ عراق باشد) با دیگر اجناس برسمِ اقامت فرستادند - و بعد از چند روز (که از ماندگیِ راه برآسود) رخصتِ بار و شرفِ کورنش یافته بعزِّ بساط بوس معزّز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی (که از فاتحه تا خاتمه بارقامِ محبّت و اخلاص نگارش یافته بود) بدو دستِ ادب پیش آورده برگوشهٔ تخت نهاد - و تحف و هدایا بترتیبِ لایق از نظرِ اقدس گذرانید - حضرتِ شاهنشاهی از کمالِ مسرّت و انبساط بزبانِ تلطّف و تودّد احوالِ گرامیِ شاه پرسیدند - و ایلچی را بنوازشهای بی‌اندازه مخصوص ساختند ●

● نقلِ[۳] مکتوب شاه والا جاه ●

سلامٌ[۴] کالطاف الله المجیّد ● سلامٌ کاخلاق النّبیّ محمّد
سلامی منوّر بنورِ صفا ● سلامی معطّر بعطرِ وفا
سلامی چو باران که برگل چکد ● زگل بر ورقهای سنبل چکد

(۲) نسخهٔ [ی] و از سوانحِ این سال فرخنده آمدن (۳) سوای نسخهٔ [ب ط ی] در هیچیک نسخه این مکتوب را نیاورده (۴) در [همگی سه نسخه] بجای محمد المؤید نوشته ●

و تاب مقاومت از حوصلهٔ همّتِ خود بیرون یافت - پیش ازانکه (لوای جنودِ دولت سایهٔ امن و امان بران بلاد اندازد) ولایتِ مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاهِ عافیت شتافت •

رعبِ صولتِ دولتِ شاهنشاهي و مهابتِ شوکتِ عساکرِ اقبال و شهامتِ مواکبِ عالي نه چنان بلند آوازه است که از نهیبِ آن سلاطینِ عظمت آئین درهراس آمده بیقرار نگردند از بےثباتیِ (۲) امثالِ این حُکّام چه عجب - بے آنکه (تیغ صاعقهریز بلا گردد - و تیر بارانِ فتنه ببارد) لشکرِ ظفرقرین بولایتِ مالوه درآمد - جمعے از جوانانِ کارطلب از روی پیش بیني بازبهادر را تعاقب نموده بسیارے از لشکرِ او را بقتل آوردند - و بازبهادر خود را در پناهِ تنگناهای پُردرخت انداخته عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه التجا برانا ادیسنگ برده روزگارے میگذرانید (۳) چون (طنطنهٔ غریب پروري و صیتِ تربیتِ خاندانهای بزرگ و شمولِ عاطفتِ شاهنشاهي در اکنافِ ممالک انتشار یافت) عاقبتِ کار برهنمونیِ سعادت از تفرقه سرای سرگشتگي بجمعیّت آبادِ آستانِ معلّی رسید - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - چنانچه در محلِّ خود معروضِ مستمعانِ این روز نامچهٔ اقبال خواهد شد - و بالجمله ولایتِ مالوه بتازگي در قبضهٔ تصرّف و حیطهٔ اقتدارِ اولیای دولتِ ابد پیوند قرار گرفت - و عبدالله خان بموجبِ حکمِ اقدس بشهرِ مندو (که پای تختِ سلاطینِ مالوه بود) بر وسادهٔ حکومت بطریقِ استقلال متمکّن گشت و بلاد و قصبات و قریاتِ آن ممالک فراخورِ رتبه و حالت بأمرا تقسیم یافت - و اولیای دولت باُجین و سارنگپور و دیگر محالِّ جایگیر رفته رحلِ آرام گشودند - و معینیخان بعد از سرانجامِ ولایت و انقسامِ جایگیر روی توجّه بآستانبوسِ عالي آورد - و بشادیِ ارادت شتافته بادراکِ ملازمت کامیابِ سعادت شد - و موردِ مزیّتِ قدر و علوِّ حال گشت •

و از سوانح آنکه راجه گنیش زمیندارِ ننّدون (که از ولایتِ پنجاب در کوهستانِ میانِ دریای بیاه و ستلج است) بر سرِ جان محمّد بهسودي (که جایگیردارِ پرگنهٔ بهرکه (۴) ... بود) از تبه رائي آمد - و او چون در اصل بد نهاد بود توفیقِ نیکوکرداري نیافت - بلکه مال و ناموسِ خود درین کار برباد داد - و اسباب و اشیای او بتاراج رفت - و زنِ او (که بحسن اشتهار داشت) بدستِ آن مردم درآمد - و چون حلي و حلل داشت اثرے ازو پدید نیامد - غالبًا تنگ چشمانِ بے سعادت بطمعِ مالِ او را بنهانخانهٔ عدم فرستاده باشند - و همانا که ایزد بےچون نزلے بجهتِ مکافاتِ اعمالِ آینده فرستاده است - چون بأمرای پنجاب این خبر رسید خان کلان و قطب الدین محمّد خان و جمعے دیگر بر سرِ او رفته تنبیهِ لایق نمودند - و او آواره شده

(۲) نسخهٔ [ی] بےتابی (۳) نسخهٔ [ج] گذرانید (۴) نسخهٔ [ج ه] پرگنه ... [ی] مرکه •

نزدیک رسیده باسپِ او پهلو زد - اسپ نیز چون عقلِ او از جای رفت - پیر محمّد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد - جمعی (که باو نزدیک رسیده بودند) از بد درونی در برآوردنِ او ازان ورطهٔ هلاک دست و پای نزدند - بمجازاتِ ستمهائی (که درین یورش کرده بود) یا بمکافاتِ اعمال (که در محاربهٔ تردي بیگ خان بظهور آورده بود) یا بواسطهٔ امری دیگر (که هم غیب دان داند) غریقِ بحرِ فنا شد - و بسر نوشتِ آسماني چنین مخلصِ کاردانی جوان مردی عالی همّتی را این واقعه پیش آمد • شعر •

بجائیکه تقدیر زور آور است • توانا تری نا توانا تر است

چو رو آورد روز در تیرگي • دو چشمِ جهان بین کند خیرگي

و لهذا باوجودِ مکنت و اسبابِ شوکت بیراههٔ تدبیر رفته بپای خویش در گردابِ هلاکت افتاد - قیا خان کنگ و شاه محمّد قلاتي و حبیب علي خان و جمعی از امرا (که دران صوبه جایگیر داشتند) دل از دست داده متوجّهِ درگاهِ گیتي پناه شدند - و هرکدام جدا جدا فراخورِ تقصیرِ خود سزا یافت - و بازبهادر بر مالوه دستِ تصرّف یافت - اقبالِ جهانگشای شاهنشاهي چنان صلاحِ وقت دید که یکی از امرای عالي قدر را (که با وفورِ شجاعت حسنِ تدبیر و با کمالِ شهامت شمولِ عدالت داشته باشد) بضبط و ربطِ آن ولایت نامزد فرمایند - بنا بران عبد اللّٰه خان اوزبک (که در سلکِ جان سپارانِ بزرگ منش انسلاک داشت - و پیشتر هم آنجا رفته بود - و بطرزِ آنجا آشنا شده) بتسخیرِ مالوه مامور شد - و بحکمِ عدالت پیرای قرار یافت که امورِ سیاست و دار و گیر برای او مفوّض باشد - و خواجه معین الدّین احمد فرنخودي را (که برشد و کاردانی از وزرای دیوانِ بیوتات ممتاز بود) بخطابِ خاني سرافراز نموده نیز همراه ساختند - که نسق و نظامِ آن ولایت و تشخیصِ جایگیرداران و تعیینِ محالِّ خالصهٔ شریفه نماید - و جمعی کثیر همراهِ او ساخته باین خدمتِ والا رخصت فرمودند - و حکمِ عالي شد که بعد ازانکه (عساکرِ اقبال عرصهٔ دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاکِ اغیار پاک سازند) عبداللّٰه خان همان جا بوده در ملک گشائي کمر بندد - و معین خان [رعایا و دهاقین و سایرِ ساکنانِ آن ملک را (از وضیع و شریف) باستمالتِ عاطفتِ شاهنشاهي قوي دل ساخته - و بتلافیِ تفرقهٔ (که از ممرِّ مرورِ مواکبِ جهان نورد راه یافته باشد) پرداخته] بامرا و سایرِ ملازمانِ پادشاهي (که باین خدمت تعیین یافته اند) بآئینی (که صلاحِ دولتِ ابد قرین باشد) تقسیمِ جایگیر نماید - و بعد از فراغِ این کار باستلامِ عتبهٔ علیّه متوجّه شود - بموجبِ حکمِ معلّی عبداللّٰه خان با امرای عظام بسامانِ شایسته در اوائلِ این سال روی عزیمت بتسخیرِ مالوه نهاد - بازبهادر از نهضتِ عساکرِ اقبال آگاه شده بپای ثبات از دست داد

زوائد اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود - که ناگهانی بآسیر و برهان‌پور رفته کار آنجماعه بانجام رساند - از آب نربده گذشته چهل کروه یکشبه راند در دو کروهی آسیر قلعچهٔ بود - و درانجا نیل مستی بسته بودند - آن قلعچه را در ساعتی بدست آورد - و فیل را از ضمائم غنائم گردانید - میران از قلعهٔ آسیر جمعی را بجهت محافظت قلعچه فرستاده بود - در وقتیکه (پیرمحمّد خان قلعچه را فتح کرده متوجّه برهان پور بود) در خاندیس (که جای‌نشینِ حاکم است) ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد - پیرمحمّد خان خسرو شاه و یارعلي بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن‌مردم فرستاد - نام بردها بالندک فرصتی آن جمعیّت را پراگنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند - صبح آن روز به برهان‌پور درآمده دران شهرِ عظیم نهب و تاراج کردند - و نقد و جنس فراوان بدست هرکس افتاد میران در قلعهٔ آسیر محکم بود - پیرمحمّد خان بموجبِ صلاحِ وقت معاودت اختیار کرد *

درین هنگام خبر رسید که بازبهادر با لشکرِ خاندیس نزدیک رسید - چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصدِ پیکارِ بیجاگده رفته بود - چون دران حدود رسید خبر یافت که پیرمحمّد خان با معدودے تیز دستي نموده بسخیرِ آسیر و برهان‌پور رفته است - در اندیشهٔ درازماندهٔ متوجّه آنصوب شد - و در چنین وقتی (که مردم غنائمِ موفور بدست آورده معاودت نموده بودند - و جمعی متفرّق شده) خبرِ قرب بازبهادر شایع گشت - پیرمحمّد خان اربابِ خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد - اکثرِ مردم متّفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست - چه تطرّهٔ عظیم کرده‌ایم - و فتوحات روی‌داده - و همه کس گرانبارِ غنیمت شده‌است - مناسبِ دولتِ قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آبِ نربده بگذریم - و بمندیه رفته نفسي راست کنیم - و مردم تازه زور فراهم آورده متوجّهِ کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیرمحمّد خان سخنانِ صدق آئینِ اربابِ خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازمِ همراهي بجای نیاوردند - و باندک جنگے که واقع شد پای ثبات بجای نماند - یارعلي بلوچ جلوِ پیرمحمّد خان را گرفته از جنگگاه بعنف برآورد که دیگر چه جای توقّف است - چون بکنارِ نربده رسید نزدیک شام شده بود - هرچند (همراهان گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا باید بود) امّا چون وقتِ ناگزیر رسیده بود مسرعانِ اجل بیقرار ساخته اورا بران داشتند که از آبِ نربده باسپ شنا کرده بگذرد - هم او را عنانِ تدبیر از دست رفت - و هم سخنِ حسابیِ خیراندیشان بگوشِ هوشِ او جایگیر نشد - همچنان سواره بسراسیمگي خود را بعربده در آبِ نربده انداخت - اتّفاقاً درمیانِ آب قطارِ اشترے[۲] تیز میگذشت

(۲) در[چند نسخه] اشترے *

اعتراف نمایند؟ - و مصداقِ این معنی مجدّداً فرق شدنِ پیر محمّد خان و استیلا یافتنِ باز بهادر و منتظم ساختنِ صوبهٔ مالوه است بارِ دیگر - و شرحِ این سانحهٔ القبال آنست که (چون ادهم خان بموجبِ اشارهٔ شاهنشاهی روی توجّه بدارالخلافهٔ آگره آورد) منسوبانِ اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدودِ آواس[۲] آمده جمعیّت سرانجام میدهد - پیر محمّد خان (که نشأ تهوّر داشت - و شجاعت بر عقل و تدبیرِ او غالب بود) فوجی آراسته روی بعزیمتِ آنجا آورد - باز بهادر پیر محمّد خان را کم خیال کرده در برابر آمد - و پیکار درگرفت - باندک زد و گیر شکست یافت - و غنائمِ فراوان بدستِ لشکرِ منصور افتاد - و پیر محمّد خان ازانجا متوجّهِ تسخیرِ قلعهٔ بیجاگده شد - درانجا اعتماد خان نامی از ملازمانِ باز بهادر بود - همّت در استحکامِ قلعه گماشت - چون (آن قلعه در حدّ ذاتِ خود برفعت و متانت علم است) محاصرهٔ آن بامتداد کشید - جوانانِ کار طلب (مثلِ جیجی[۳] دیوانه و یارعلی بلوچ و دایم[۴] کوکلتاش و مولانا محتشم و ملک محمّد و میرزا آفاق تهوّرها می‌ورزیدند - و خود را بدروازه رسانده دادِ جلادت میدادند - روزے محمّد میر کاتب[۵] هم چست و چابک تاخت - و موجبِ تحسینِ همگنان گشت - تا آنکه سحرے خسرو شاه (که سرآمدِ ملازمانِ پیر محمّد خان بود) کمندے چند تعبیه کرده بر قلعه[۶] فراز شد - و دویست جوانِ دیگر بتدریج تا طلوعِ صبحِ صادق برآمدند - متحصّنانِ قلعه را چون (شامِ ادبار رسیده بود) مستِ خوابِ غفلت بودند - آغازِ دمیدنِ صبحِ اقبال بود که مخالفان حاضر شده رو بجنگ آوردند - و صحبتِ نبرد درمیان آمد - و جوانانِ نبرد آزمای آویزشهای[۷] پسندیده بتقدیم رسانیدند - چون کار بر اهلِ قلعه دشوار شد فریادِ الامان برداشته متفرّق شدند - درین اثنا اعتماد خانِ مذکور با یک کسِ دیگر امان گویان می‌آمد که خود را به پیر محمّد خان رساند - تیرے باو رسید - و بعدم شتافت همراهِ او چون حالِ اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان‌بازی کرد - و مردانه فرو رفت - و جمعے کثیر علفِ تیغ شدند - و بقیّة السّیف امان یافته ازان ورطهٔ جان‌گداز برآمدند و غنائمِ فراوان بدستِ اولیای دولت درآمد - و پیر محمّد خان روزے چند بجهتِ سرانجامِ قلعه اقامت نموده بجانبِ سلطان‌پور روی عزیمت آورد - و باندک جنگے آنرا داخلِ ممالکِ محروسه ساخت - و ازانجا معاودت نموده بار بقلعهٔ بیجاگده آمد - و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالیِ خاندیس میران مبارک شاه پناه برده‌است - و میران لشکرِ خود را باو همراه میسازد - پیر محمّد خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] اواس - بلامد (۳) نسخهٔ [ی] حسین دیوانه (۴) در [اکثر نسخه] الم کوکلتاش
(۵) نسخهٔ [ا و] میر محمد کاتب (۶) نسخهٔ [ح] بر قلعه برآمد - و نسخهٔ [ط] بر فرازِ قلعه شد
(۷) نسخهٔ [ح] کارهای - و نسخهٔ [ط] کوششهای •

و راجه بدیچند[2] - تا در هنگام استیلای تشفگي راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه (که حضرت شاهنشاهي متوجّه فتح بودند) هندوی شمشیر کشیده انداخت صدمهٔ آن بر حلقهٔ آهن (که دندان فیل را بجهت نمود و استحکام مي‌پوشانند) رسید - و از اصطکاک شمشیر بر آهن شرارهٔ جست - و فیل از روی خشمگینی شمشیر انداز را درهم کوفته پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامی پسر پانزده‌ساله[3] از اضطراب خود را بر فیل پادشاهي انداخت - جگهار خان مذکور میخواست که از هم گذراند - حضرت بعطوفت ذاتي او را نگاهداشتند - چون نزدیک حویلي رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار متحیّر ایستاده اند - ازانجا نهضت فرموده بقصد دیوارے فیل راندند - راجپوتے تیراندازي میکرد - هفت تیر بر سپر خاصهٔ شاهنشاهي رسید - میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت - پنج انگشت و سه انگشت - و دو تیر در سپر بند شد - و نگذشت - حراست ایزدي سپر دیگر بود که نگاهباني میکرد - علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف‌کنان فریاد میزد که تو کیستي که مجرای تو پیش حضرت بعرض حضرت رری خود را از نقاب برآورده او را نمودند - و آن سعادت‌مند را شکرگذار آداب بندگي ساختند و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاهم درین تیرباران کجا میروند - جگهار خان باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت شاهنشاهي همچنان فیل‌سوار دیوار را انداخته درون حویلي درآمدند - و سه چهار فیل دیگر نیز بایین خدمت پیوستند و جمعے کثیر ازان سرکشان بے‌باک بقتل رسیدند - و بسیارے در خانه مضبوط شدند - بموجب حکم قضانفاذ سقف خانه را شکافته آتش زدند - و دود از دمار آن تیره‌بختان برآوردند - و نزدیک هزار کس بفروغ شعشعهٔ آتش قهر الٰهي بعدم خانه شتافتند - و یکپاس روز نمانده بود که ازین عبادت کُبری فراغ دست داد - و جمعے کثیر از ارباب بغي و فساد را دیدهٔ عبرت بازگشت ٭

تعیین فرمودن عبدالله‌خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان‌آفرین چون خواهد [که جمال عالم آرای[4] یکے از برگزیده‌های خود را خاطرنشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روزافزون او را ترتیب دهد - و هم مفیض رحمت عامّه شده کافّهٔ خلائق را (که نه عقل دوراندیش دارند - و نه دیدهٔ دوربین) براه راست آورد] در بعضے از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد - و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد - لاجرم جهانیان آنرا برسم و عادت و اتّفاق محمول نساخته بر بدائع عقل دوراندیش

---

(۲) نسخهٔ [ج د ی] بدهچند　(۳) نسخهٔ [د] یازده ساله　(۴) نسخهٔ [ب د] جهان آرای ٭

همراهِ موکبِ عالي در شکارها بیشتر از هزار کس نمي‌باشد - و اصفِ (که حکم بر تعاقب آن جماعت شرفِ صدور یافته بود) بهادرانِ جان‌سپار هر طرفي رفته متفرق شده بودند - و قریبِ دویست کس در رکابِ دولت سعادتِ حضور داشتند - و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمده - و جمعیتِ متمردان از چهارهزار کس بیشتر بود - حضرتِ شاهنشاهي اشارت فرمودند که مبارزانِ دولت داد جان‌ستاني و جان‌فشاني داده کامیابِ صورت و معني گردند - معرکهٔ زد و خورد گرم شد - لیکن (چون مخالفان بسیار بودند - و مخلصانِ حقیقي در رکابِ نصرت کمتر سعادتِ حضور داشتند) کار پیش نمي‌رفت ناگاه بخاطرِ اقدس درآمد که از شدتِ هوا و آتشي (۲) (که در اطرافِ موضع افتاده بود) جمعي از سپاهیانِ رکابِ اقبال پناه بدرختان برده طلبکارِ گوشهٔ عافیت اند - قهرِ پادشاهي بجوش آمد - چنانچه (آن گروه را شدت بایستي نمود) بمقتضای عطوفتِ ذاتي اغماضِ نظر فرموده خود درین وقت (که بدولت و اقبال بر فیلِ دلسنکار نام سوارِ دولت بودند -) متوجه شدند - چون (پیشِ موضع آتش بسیار بود و در آمدنِ فیل دشوار) از عقبِ آن موضع فیلِ کوه شکوه راندند •

از زبانِ مقدسِ شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که نقلِ این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تنگنای ده رانده شد بنظر درآمد که جیبهٔ زردے بالای بام برآمد - چون رستم‌خان (۳) هم همان‌طور جیبه داشت بخاطرِ اقدس چنان گذشت که مگر او باشد - فیل را تیزتر راندم - و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم - درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ مي‌بارید - و حمایتِ ایزدي (که جوشنِ معارکِ شاهنشاهي ست - و همواره نگاهباني میفرماید) بیشتر (۴) از بیشتر محافظت میفرمود - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جیبه پوش مقبل خان بود - که بالا رفته بیکي از گردن‌کشان کشتي میگرفت - و مي‌خواست که او را از بام بر زمین اندازد • و جمعي از بے اعتدالان بمددِ او دویده بودند که کارِ مقبل خان را تمام سازند - درین اثنا حضرتِ شاهنشاهي سرعت در راندنِ فیل فرمودند - و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید - بنده علي قور بیگي منعم خان برادرِ کلانِ سلطان‌علي خالدار بالا دویده بربام برآمد - و آن بے دولتان فرار نمودند - و بچستي کارِ غنیم را تمام کرد - و درین وقت دستِ فیلِ پادشاهي در چاهِ غله فرو رفت - چنانچه ججهار خان فوجدار (که عقبِ حضرت بر فیل سوار بود) آمده بربالای حضرت افتاد - و آنحضرت بزورِ بازوی یداللّهي فیل را ازان مغاک برآورده سعي داشتند که خود را بآن حویلي (که متمردان مضبوط شده بودند) رسانند - درین زمان هیچ‌کس از ملازمان در رکابِ نصرت نبود - غیر از راجه بهگونت داس

---

(۲) نسخهٔ [ی] از شدتِ گرمي هوا و آتشي که در اطراف افتادهٔ بود (۳) در [اکثر نسخه] دستم خان
(۴) در [اکثر نسخه] بیشتر از همه - و نسخهٔ [ب] بهشتر از پیشتر •

پست نظرتان کوتاه‌همّت بوم‌صفت بوده در پردهٔ کم‌بینی میگردانند - و گولهئی سمن سکنهٔ قریات قصبهٔ سکیته[۲] (که از دارالخلافهٔ آگره قریب سی کروه باشد) هر تمرّد و ناسپاسی عدیل ندارند علی‌الخصوص هشت موضع آن پرگنه (که مشهور بالهکنیه اند[۳]) در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بی‌باکی و بی‌اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده - که هم خوف قلب اند - و هم محال و مسالک قلب دارند - و بتهور گونه (که نادان آنرا مردانگی شمارد) زیست میکنند - همواره حکّام و عمّال آنحدود را از بیدادی در فریاد داشتند - تا آنکه در پنولا رایات جهانگشای شاهنشاهی بوسم شکار متوجهٔ سمت آن قصبه شد - و دران هنگام آن پرگنه در جایگیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرر بوده هابه[۴] نام برهمنی بوسیلهٔ قراولان بار یافته شرح بیدادی آن متمرّدان بعرض مقدس رسانید که بیگناه پسر مرا کشته - و اسباب و اموال بغارت برده‌اند - پادشاه صورت و معنی (که شکار را برای درم‌امت امثال این امور لازم وقت گردانیده) باستماع نالهٔ مظلوم بقهرمان جلال درجوش آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح بتادیب آن فرقهٔ متمرّده متوجّه میشویم - سحرگاه بهمین مردم معدود شکار توجّه فرمودند - و جمعی را پیشتر روانه ساختند - وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید - جمعی که پیشتر متوجّه شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمرّدان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده‌اند - آتش سطوت معدلت بر افروخته‌تر شد - و حکم مقدس بنفاذ پیوست که جان‌سپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی (که متمرّدان پناه برند) دست باز نداشته از پی شتابان باشند - که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم - و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجّه بجولان در آوردند - در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید - که من از پی ایشان رسیدم - یکی (که به پیکار من ایستاد) به تیغ آبدار بر خاک فنا نشست - و دیگری را بفتراک دولت پادشاهی مقیّد ساخته آورده ام - چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم - حضرت ازانجا گرم‌تر رخش سعادت راندند - یک و نیم پاس روز گذشته بود که بحوالی موضعی دیگر (که پرونکه نام داشت) رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند - آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی[۵] ازان موضع آمده ملازمت نمود - و آمدن آن متمرّدان را انکار کرد - حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که این گروه تبه‌رای را براه راست رهنمونی نماید چون (پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسری پر شده بود - و دور مکافات اعمال چندین ساله در رسیده) موضع خود را محکم ساخته بجنگ و عربده ایستادند - مقرر است که از پیاده و سوار

---

(۲) در [بعضی نسخه] سکیت - و در [بعضی] سکیتهه (۳) نسخهٔ [ی] بانهیکره - و در [بعضی نسخه] بالهکینه (۴) نسخهٔ [ا ط ی] هابه - و در [بعضی نسخه] ماما (۵) در [اکثر نسخه] یکی ازان مردم آمده ۰

(که در سپاهِ منصور بودند - و با اهلِ قلعه نزاعِ قدیم داشتند) بمیرزا شرف‌الدّین حسین گفتند که این‌مردم نقضِ عهد نموده اسبابِ خود را سوخته اند - قرارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمانِ آنان ثابت نمانده این‌طور بد درونانِ تیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتیکه مغلوب شده باشند از دورِ اندیشي دوراست - میرزا شرف‌الدّین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد - در قول خود ایستاد - و جرانغار بشاه بداغ خان و عبدالمطّلب بصرش و محمّد حسین شیخ مقرّر شد - و برانغار بجیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتانِ معیّن ساخته ازعقبِ دیوداس در آمدند - دیوداس چون بر نهضتِ عساکرِ اقبال مطّلع شد از کمالِ تهوّر عنان‌گردانیده خود را بر قول زد - و جنگی بهم پیوست که از داستانِ رستم نشانے بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاقِ نسیان نهاد - و بپایانِ کار از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و گروهے انبوه برسرِ او ریخته اورا پاره پاره ساختند - و عساکرِ منصوره بفتح و فیروزي مراجعت نمودند - و بعضے گفتند که دیوداس ازین جنگاه زخمي بدر رفت - و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصے بلباسِ جوگیان ظاهر شده این‌نام بر خود بست - بعضے او را قبول کردند - و برخے قلمِ رد کشیدند - و مدّتے در حیات بوده در بعضے از حوادث کشته شد - القصه باقي راجپوتانِ نیم‌جانے ازان معرکه بیرون برده خود را بمالدیو رسانیدند - و قلعهٔ میرتّهه با تمامیِ آن ولایت بتصرّفِ اولیای دولتِ ابد پیوند درآمده داخلِ ممالکِ محروسه شد ● ● قطعه ●

چشمِ فلک ندید و نه بیند بعمرِ خویش ● این فتحها که شاهِ جهان‌را میسّراست
هر فتح کاسمان نهدش منتهـــای کار ● چون بنگري مقدّمهٔ فتحِ دیگر است

جنگ پرونکه[۲] که حضرتِ شاهنشاهي بنفسِ نفیس خود فرمودند

دادارِ دادگر سزای هر بدکردارے[۳] را بمقتضای حکمتِ بالغهٔ خود بوقتِ خاص و تقریبِ مخصوص موقوف ساخته جهان آراست - داناد‌لِ دوربین بسرّ این‌معني قدرے وا رسیده در افزایشِ دانائي مي‌باشد - و نادانِ تیره‌خاطر در شورستانِ صحرای ضلالت افتاده بخیالاتِ باطل سرگردان گشته نادان‌تر میگردد - چنانچه حالِ روزِ جهان افروز است - که چشمِ صحیح‌المزاج را مورثِ مزیدِ بینائي گشته اوّلاً بانواعِ نعمِ ایزدي شناسائي مي‌بخشد - و ثانیًا بمراسمِ شکرگذاري شیفته گردانیده پوینده‌تر و جوینده‌تر میگرداند - و بوم نهادانِ شوم را (که بیمار[۴] دیده اند) باعثِ مزیدِ نابینائي گشته گمنامِ خمولِ ناداني و نابینائي میسازد - و شب (که نقیضِ روز است) معینِ دیده‌وری

---

(۲) در[چند نسخه] برونکه (۳) در[چند نسخه] هر کردارے‌را (۴) در[اکثر نسخه] بیمار دیده اند ●

افواجِ قاهره قریب بآن قصبه رسیده همچنان (گرد راه برچهره - و پیادپایان هر آب و آتش غرق[۲]) سلاحِ تردّد پوشیده و علمِ تهوّر برافراخته بےمحابا بپای قلعه رسیدند - اهلِ قلعه در حصار بیم خزیده مجالِ سر برآوردن نداشتند - درین میان از دلیرانِ کارطلب چهار سوارِ یکّه‌تاز بجنبشِ همّت پای جرأت پیش‌نهاده تیرے چند بر دروازهٔ قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمهٔ قهر بیدار شده بر دیوارِ حصار برآمدند - و کنگرها را سپرِ خود ساخته سراسیمه‌وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغنِ جوشان از بالا ریختند - ازان‌میان دو سوار سعادتِ شهادت دریافتند - و دو سوارِ دیگر زخمی بازگشتند - میرزا شرف‌الدّین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده بشهرِ میرتهه مقام گزیدند و جا بجا منازل گرفتند - و بتدبیر و تامّل در مقامِ استعدادِ موادّ قلعه‌گیری شدند - و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند - و مورچلها را بآئینِ شایسته تقسیم نمودند - و از اطرافِ قلعه نقبها زدند - قلعه نشینان در مقامِ مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم داشتند - و گاهگاه در کمینِ فرصت پای جلادت از دروازه بیرون می‌نهادند - و بقدرِ همّت دستبرد نموده بازِ خود را بدرون می‌انداختند - تا آنکه نقبی (که تا ته برج رفته بود) از داروی تفنگ پُرساخته آتش در دادند برج چون پنبهٔ حلّاج از هم ریخته شد - و رخنهٔ عظیم در حصار افتاد - بهادرانِ عساکرِ اقبال راه گزار گشاده یافته پیش‌دویدند - و راجپوتانِ ستیزه‌خوی[۳] دست از جان شسته گرمِ قتال گشتند - مصاومهٔ عظیم و مقاتلهٔ قوی اتّفاق افتاد - و تمامِ آن روز بازارِ جنگ گرم بود - و از دو جانب دلاوران دادِ شجاعت میدادند - مجاهدانِ غازی جرعهٔ شهادت کشیده حیاتِ ابد یافتند - و جمعے کثیر از اربابِ خلاف خونابهٔ ممات چشیده مستِ جامِ فنا گشتند - و چون پردهٔ شب درمیان آمد هرکس بمورچلِ خود بازگشت - و مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند - امّا حصارے را (که به نیروی دولت گشاده باشند) بحیلهٔ مدبران نتوان بست - در اندک فرصتی کار بر اهلِ قلعه تنگ شد - و قلعه بر ایشان زندان گشت - هرچند (جمعے پایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند - و راه بیرون‌شدن می‌جستند) میرزا شرف‌الدّین حسین راضي نمیشد - و بعد از آمد و رفتِ بسیار و صلاح دیدِ امرا قرار دادند که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند - چون قبولِ عجزِ زنهاریان از آدابِ ملک‌گیری ست بموجبِ قرارداد بهادرانِ افواجِ قاهره از پیشِ راه برخاستند - روزِ دیگر جگمال نیم‌جانے گرفته بدر رفت - و دیوداس از سیه بختي و تیره‌رائي دل بمردنِ خود نهاده از روی عنادِ صمیمي اسباب خود را سوخت - و چون مار در خود پیچیده و از آتشِ درون بر افروخته از قلعه برآمد - و متهوّرانه با چهارصد پانصد سوار از پیشِ عساکرِ قاهره گذشت - جمعے از راجپوتان مثلِ جیمل و لونکرن

---

(۲) در [بعضی نسخه] عرق (۳) در [بعضی نسخه] ستیزه جوی ٭

حقیقت اساس آنکه بسا هرص‌منشان کوردل بمحض تخیّل راهي[2] یا بمجرّد افترای بداندیشي یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محالّ مردم[3] اهل نموده دستِ تاراج میگشایند - و در هنگام بازپرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند - پس هرگاه (حکم علی‌الاطلاق بر ترک این عمل نفاذ یابد) دیگر ابلی[4] بگمانِ سرکشي پایمالِ ستمِ بدذاتان نشود - چون (این حکمِ والای شاهنشاهي محضِ حقّانیّت و معدلت بود) بمیامن و برکاتِ آن جمیعِ رعیّتان و متمرّدانِ اقصای هندوستان حلقهٔ ارادت درگوشِ انقیاد کشیده از جملهٔ اسبابِ نظامِ عالم گشتند - هم کارِ دین منتظم شد که خلاصهٔ آن معدلت‌آرائی‌ست - و هم مهمِّ دنیا نظام یافت - که عمدهٔ آن منقاد شدنِ جهانیان است ●

و از شرائفِ سوانحِ فتحِ قلعهٔ میرتهه است به نیروی عساکرِ اقبال - للّه‌الحمد که اورنگ نشینِ خلافت را ایزدِ جهان‌آرا نیّتی کرامت فرموده است که حسنِ آن در کالبدِ خیال نگنجد - و در مقیاسِ قیاس نیاید - دولتمندے [که نسبتِ معنوي را (که عبارت از اخلاص درست است) تقریب بخشد] هر کارے (که پیش‌نهادِ همّتِ عقیدت گزینِ خود سازد) بخوبترین وجهِ انجام یابد - و کارے (که فرمانده‌هانِ روزگار را بدشواري دست ندهد) او را بآساني میسّر گردد - نمي بیني که منسوبانِ ظاهري (که از دولت‌سرای اخلاص بهره ندارند) چون بکارے قدم بر میدارند ایزد تعالی (محافظت نسبتِ صوريِ این برگزیدهٔ خود فرموده) ایشان را کامروا میگرداند - و مصداقِ این حال قصّهٔ[5] فتح نمودنِ شرف‌الدّین‌حسین میرزا ست قلعهٔ میرتهه را که در آغازِ این سالِ فرخ فال صورت بست و صورتِ این واقعهٔ دلگشا آنکه سابقًا رقمزدهٔ خامهٔ وقائع نویس شده بود که حضرتِ شاهنشاهي در وقتِ مراجعت از بلدهٔ قدسیّهٔ اجمیر میرزا شرف الدّین حسین را بفتحِ قلعهٔ میرتهه و تسخیرِ آن ولایت فرستادند - و جمعے از امرای عظام را بکمکِ او همراه ساختند - و دران هنگام قلعهٔ میرتهه در تصرّفِ رای مالدیو بود - که از رایان و راجها باسم و رسمِ هندوستان بمزیّتِ اعتبار و وفورِ اقتدار امتیاز داشت - و او این قلعه را بجگمال نامے (که از سردارانِ بزرگِ او بود) سپرده دیو داس نام راجپوتے را (که در جرأت و همّت پیشدستِ این طبقه بود) با پانصد راجپوتِ چیده بکمکِ جگمال گذاشته بود که پاسِ این خدمت میداشت - چون (رایاتِ عالي از دارالبرکتِ اجمیر مراجعت نموده بر ساحتِ دارالخلافهٔ آگره سایهٔ[6] نزولِ اجلال انداخت) میرزا شرف الدّین حسین (که مجدّدًا درانحدود بشرفِ رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود - و پشتِ همّتِ او باقبالِ ابدپیوندِ شاهنشاهي گرم شده) بامرای دیگر بآن‌سمت لشکر کشید - و تسخیرِ آن ولایت پیش‌نهادِ همّتِ خود ساخته

---

(2) نسخهٔ [ح] وهمي (3) نسخهٔ [ی] اهل هند (4) نسخهٔ [ی] احدے (5) نسخهٔ [ح] قضیهٔ
(6) نسخهٔ [ب] پرتو نزول اجلال ●

و ازین تحویلِ بهجت افزا و نزولِ سعادت بخش عالمِ عنصر را چون ملکِ معنی نیضی خاص رسید و ظاهر همرنگِ باطن گشت - عنفوانِ دانش و آگاهی انتظام یافت - و سالِ مهر (که سالِ هشتم الٰهی ست) آغاز شد - و دستِ قدرت از چهرهٔ اقبال پردهٔ برانداز گشت - امید راسخ بهمان درست کردارِ کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزدِ متعال ذاتِ قدسی سماتِ شاهنشاهی را زمانی دراز کامروای صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهد - تا عالم از تخالف و تنازعِ رأیهای متفرّقهٔ روزگار مصون مانده بعدل و دادِ این یگانهٔ آفاق و شاهمتهٔ خلافت نور انارت و اضاءت یابد - و حقیقتِ انتظام اسبابِ سلسلهٔ کونی و الٰهی بظهور آید - و عهادتِ کبری (که کثراتِ ربعِ مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است) بتقدیم رسد - هم ملک بباند - و هم معرفت افزاید - یکجهتی روی دهد - اخلاص رواج یابد - گرد آلودگانِ صحرای بی تمیزی (که در اکناف عالم در نقابِ اختفا اند) بظهورِ عرصهٔ تمیز بیرون خرامند - استعداد را روز بازار گرم شود - و معتقدان بمتاعِ بیغشِ اخلاص نقد مقصود بدست آرند ٭

و از جلائلِ عواطفِ حضرتِ شاهنشاهی (که درین سالِ سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد) منعِ بند بود - عساکرِ اقبال (که در وسعتِ آبادِ هندوستان درآمده بودند) از روی تسلّط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهلِ هند را اسیر میکردند - و بفروخت و تصرّف آن اشتغال مینمودند حضرتِ شاهنشاهی از کمالِ ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرطِ دور بینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمامِ ممالکِ محروسه هیچ یکی از مبارزانِ عساکرِ فیروزی مند پیرامونِ این معنی نگردد و هرچند (جمعی از وحشی مزاجانِ معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند - و بمقتضای اقبالِ روزافزون شکست یابند) اهل و عیالِ این گروه از صدمات امواجِ گیتی گشا محفوظ باشد - و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند - و بگذارند که آنها بفراغِ خاطر بخانهٔ خویشان و اقربای خود روند - و از اجلّهٔ بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهی سریر آرای فرماندهی درین معامله امعانِ نظر فرمود - و نگاهِ ژرف انداخت - که هرچند (کشتن و بستن و زدنِ مستکبرانِ نخوت مند و تادیب و تنبیهِ گردن کشانِ نا فرمان شنو از لوازمِ دار و گیرِ ملک متعلّق است - و حکمای انصاف گزین و صاحبانِ نوآئین دران اتّفاق دارند) لیکن تعذیبِ زنان و اطفالِ بیگناه را تادیبِ آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانونِ معدلت است - اگر شوهران راهِ شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر - و اگر پدران طریقِ مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلانِ معصوم و عوراتِ این گروه از اسبابِ پیکار نیستند - و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ح] طراوت و نضارت یابد ٭

راجه بهگونت داس خلفِ راجه بهاریمل درین مرتبه بپرتوِ نظرِ سعادت‌اثر سرافرازی یافته بشرف خدمتِ دایمی ممتاز شد - راجه بهاریمل آرزوی آن داشته که حضرتِ شاهنشاهی منزلِ اورا بمقدمِ اقدس سربلندی بخشند - تا سرمایهٔ مزیدِ افتخارِ خاندانِ او سرانجام یابد - چون (آنحضرت عزیمتِ وصول بدارالخلافه مصمّم داشتند - و کمالِ سرعت پیش‌دیدِ خاطرِ اقدس بود) انفاذ این سعادت را بوقتِ دیگر حواله فرمودند و راجه را مشمولِ اصنافِ عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان‌سنگهه و جمعی‌کثیر از اعزّه و اقربای اورا قرینِ رکابِ دولت انتظام ساخته روی توجّه بمستقرّ خلافت آوردند - و بقایدِ اقبال آن راهِ دور و دراز را در کمتر از سه‌روز قطع فرموده مظفر در روزِ اسفندارمذ پنجمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهی موافقِ روزِ جمعه هشتمِ جمادی‌الاخری بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - ساحتِ شهر بفرِ مقدمِ عالیِ ارتفاعِ آسمانی گرفت - و دیدهای نظّارگیان از پرتوِ ناصیهٔ اقبال فروغِ انجم یافت - و اردوی معلّی باکینِ شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پیِ رسید - و جمهورِ خواص و عوام تهنیتِ قدومِ موکبِ عالی نموده سپاس‌گذاریِ الٰهی بجای‌آوردند و خدیوِ زمان بر مسندِ فرمانروائی نشسته دقائقِ ملک آرائی بظهور آوردن گرفت - عالم را فراخیِ دیگر پدید آمد - ازانجا (که اقبالِ روزافزون رونق افزای سلطنتِ عُظمی ست) هر روز (که نو میشود) دولتی‌خاص روی میدهد - و نظامی بدیع پدید می‌آید - چون نیّتِ فرمان‌فرمای زمان نیک‌اندیشی‌ست نتائجِ آن عایدِ روزگارِ سعادت پذیرش میشود - هر طبقه در خورِ قابلیّت رواج می یابد و مستعدّانِ جهان کامیابِ استعداد میگردند *

آغاز سال هفتم الٰهي از مبدأ جلوس شاهنشاهي - يعني سال مهر از دور اول

درین اثنا (که آغازِ بهارِ ملکِ معنی ست) ابتدای[۲] ربیع شد - و صورتِ چونِ معنی بزمِ افروزِ شادمانی گشت - و تحویلِ نیّرِ اعظم و منوّرِ عالم به بیت‌الشّرف بهزاران میمنت و سعادت (بعد از گذشتنِ سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روزِ چهارشنبه پنجمِ رجب سالِ (۹۶۹) نهصد و شصت و نه) اتّفاق افتاد - قوّتِ نامیه در اهتزاز آمد - درِ فیض بر روی عالم بتازگی باز شد - موکبِ خسروِ گل از گردِ راه رسیده بر تختگاهِ چمن جلوه نمود - مرغانِ باغ و راغ نوای باربدی و سرودِ نکیسائی بلند ساختند - ابرِ بهاری نورسیدگانِ عساکرِ ریاحین را شست و شوی تازه داد * * شعر *

شکرِ عدلِ بهار پیشِ الٰه * دلِ گل داد بر زبانِ گیاه
وز پیِ[۳] نقشهای جان آویز * اختران نقشبند و رنگ‌آمیز
شاخ مانندِ عقدِ پُر لولو * غنچه مانندِ نافهٔ آهو

---

(۲) نسخهٔ [ی] ابتدای ابداع ربیع شد (۳) در [اکثر نسخه] در پی *

گرفته آوردند - و حکمِ بریدنِ پای او نفاذ یافت - و این معنی باعثِ عبرتِ جهانیان گشت و وحشت‌نهادانِ صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش بدست افتاد - و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید - و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد - و چون قصبهٔ سانبهر مقرِّ راياتِ اقبال شد شرف‌الدّین حسین میرزا دولتِ ملازمت دریافت - و پیشکشهای لایق گذرانید - حضرتِ شاهنشاهی جگنّاتهه و راجسنگهه و کنگار را[۲] (که میرزا بگرو گرفته بود) طلبیدند که یکبارگی خاطرِ راجه بهاریمل از دغدغه برآید - میرزا قبولِ این معنی نمود - امّا وقت را ببهانه میگذرانید - و حضرت آنرا راست پنداشته مترصّدِ آمدنِ آنها بودند - و هم درین منزل اعظم‌خان از عقب آمده باردوی معلّی ملحق شد - و ازانجا موکبِ عالی بسرعتِ هرچه تمامتر متوجّه اجمیر گشت - و بساعتِ مسعود دران شهرِ فیض‌بخش نزولِ رحمت فرمود - و زیارتِ روضهٔ منوّرهٔ حضرتِ خواجه بتقدیم آمد - و منسوبانِ آن شهرِ مقدّس کامیابِ دولت گشتند - و ماهم انگه محلّ اقدس را بآئینِ لایق از راهِ میوات در اجمیر آورده بحسنِ خدمت کرامتِ توفیق یافت - و رای جهان‌آرا تقاضای[۳] آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود - شرف‌الدّین حسین میرزا (که خدمتِ تسخیرِ میرتهه باو مفوّض شده بود) برای انصرامِ مهمِّ مذکور نادانانه استدعای آن نمود که حضرت بشکارِ آنحدود نهضت فرمایند - و چون ناسرگی این اندیشه خاطرنشانِ او شد درین خیال افتاد که روزے چند عرصهٔ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ اجلال باشد - و چون خاطرِ قدسی میلِ رجوع بمستقرِّ خلافت داشت جمعی از امرا (که درانحدود جایگیر داشتند) مثلِ ترسون محمّد خان و شاه بداغ خان و عبدالمطّلب[۴] پسرِ او و خرّم خان و محمّد حسین شیخ و جمعی کثیر را بکمکِ او مقرّر ساخته متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره شدند - و حکمِ عالی باهتمامِ تمام صادر شد که میرزا شرف‌الدّین حسین گروگرفتهای مذکور را حاضر سازد - چون راياتِ اقبال بعرصهٔ سانبهر نزولِ اجلال فرمود میرزا جگنّاتهه و راج سنگهه و کنگار را بملازمتِ اقدس آورد - و راجه بهاریمل بصدقِ نیّتی که داشت سرانجامِ اسبابِ ازدواج را بخوبترین وجهی سامان نموده آن صبیّهٔ سعادت‌سرشت را بصفوفِ سرادقاتِ محفّهٔ عفاف درین منزلِ گرامی بدولت‌سرای عالی بقصدِ افتخارِ روزگارِ خود بآئینِ بزرگانه رسانید و بجهتِ اتمامِ مراسمِ این جشنِ دلکش یکروز در سانبهر توقّفِ موکبِ عالی اتّفاق افتاد - و همانجا میرزا شرف‌الدّین حسین را شرفِ رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک‌خرامِ گران‌قدر سوار شده ایلغار فرمودند - و چون عبورِ موکبِ عالی نزدیک بسوادِ رنتنبهور افتاد راجه بهاریمل با جمیعِ فرزندان و خویشان بسعادتِ زمین‌بوس سربلند شد - و مان سنگهه پسرِ

---

(۲) نسخهٔ [د] کهنگار (۳) نسخهٔ [د] اقتضای آن (۴) نسخهٔ [د] عبدالمطلب خان پسر او •

عليای شاهنشاهي رخصتِ آوردنِ راجه داد - و چون موکبِ اقبال بدینوسیله نزولِ اجلال فرمود از صیتِ موکبِ جهانگشای شاهنشاهي اکثرِ مردمِ این قصبه فرار اختیار نموده بودند - آنحضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهورِ عالمیان امری دیگر منظور نیست ؟ باعث ویرانیِ این گروه چه تواند بود - همانا که این صحرا نشینانِ وادیِ توحّش از آزارِ (که از میرزا شرف‌الدّین حسین کشیده‌بودند) بران قیاس نموده هراسان شده‌اند - آخرهای روز چهار پسورِ روپسي برادرِ راجه بهارمل (که کلانترِ این سرزمین است) آمده بوسیلهٔ مقرّبانِ بارگاهِ اعلی دولتِ زمین‌بوس دریافت - و بعرضِ اشرف رسید که پسرِ کلانترِ (۲) این قصبه بسعادتِ ملازمت در مي‌یابد حضرت فرمودند که آمدنِ او محسوب نیست - باید که روپسي مقدمِ گرامیِ ما را عطیّهٔ عظمای الٰهي دانسته خود احرازِ استلامِ عتبهٔ علیّه نماید - ناچار روپسي خود آمده خاکِ آستانهٔ اقبال را توتیای چشمِ سعادتِ خود گردانید - و بنوازشِ پادشاهي سربلندي یافت - و روزِ دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضربِ خیامِ اجلال شد چغتي خان راجه بهارمل را با اکثرے از خویشان و اعیانِ قوم بعبر راجه بهگونت داس پسرِ بزرگِ راجه (که بر سرِ عیال گذاشته بود) آورده به بساطبوسِ عالي سرافراز گردانید - و آنحضرت مراتبِ جوهرِ عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوالِ راجه و اقربای او بنظرِ باریک‌بین جوهرسنج مشاهده فرموده بلطائفِ الطاف صیدِ خاطرِ او کرده پایهٔ قدرش افزودند - و راجه از درست اندیشیِ خرد و سربلندیِ بخت چنان اندیشید که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده از مخصوصانِ این درگاه سازد - برای تمهیدِ این معني نسبتِ خاص بخاطر آرد که صبیّهٔ بزرگِ خود را (که فروغِ عفّت و دانش از ناصیهٔ او مي‌درخشید) بوسیلهٔ محرمانِ عتبهٔ خلافت داخلِ پرستارانِ سرادقِ اجلال سازد و ازانجا (که غریب نوازي شیمهٔ کریمهٔ حضرتِ شاهنشاهي ست) ملتمسِ او بموقفِ قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتي‌خان رخصت فرمودند - که رفته سرانجامِ این نسبت (که سرمایهٔ مباهاتِ جاودانیِ خاندانِ اوست) نموده زود بملازمت آورد ٭

و یکی از سوانحِ دولت افزا و آثارِ معدلتِ روز افزونِ شاهنشاهي (که باعثِ آسودگي و آرمیدگیِ جمهورِ متوحّشانِ آن دیار شد) سزا دادنِ چیته‌بان است - و شرحِ آن بر رسمِ اجمال آنکه (چون حضرتِ شاهنشاهي شکارِ چیته را یکی از نقابهای جمالِ جهان‌آرای خود ساخته فرطِ میل ظاهر ساختي - و اکثر بنشاطِ شکار انبساط فرمودے) یکی از چیته‌بانان از نادانیِ مغرور شده پای‌افزار بزور کشیده گرفته بود - و صاحبِ آن فریاد میکرد - اتّفاقاً آوازِ او بگوشِ بندگانِ حضرت رسید و حقیقتِ حال ظهور یافت - آن دادگرِ بیدادگاه از استماعِ این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را

---

(۲) نسخهٔ [د] کلانتران این قصبه ٭

(که پیرِ امیرخسرو اند) دستِ ارادت بشیخ فرید داده اند - سخن کوتاه که بچهارسه از صاحب کمالان از زیرِ دامنِ تربیتِ خواجه برخاسته اند - قدّس الله اسرارهم ●

● بالجمله (چون باطنِ قدسي مواطنِ شاهنشاهي جویاي مراتبِ حق‌شناسان و طلبکارِ مدارجِ حقیقت اساسان است) در عینِ شکارگاه عزیمتِ صیدِ معنوي مصمّم شد - و هرچند (معتصمانِ رکابِ اقبال در نارفتن بُعدِ راه و نا ایمنی آن‌حدود بعهد و فراوانیِ اربابِ تمرّد مذکور ساختند) چون شوق قایدِ راه بود گوشِ قبول بران نینداخته بیشتر توجّهِ عالي مرعي داشتند - روز شهریور چهارمِ بهمن ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه هشتمِ جمادی‌الاولی با معدودے از مقرّبانِ بساطِ حضور (که در شکار همعنان بودند) متوجّهِ اجمیر شدند - و حکمِ مقدّس نفاذ یافت که سرادقاتِ عقّت را از راهِ میوات ماهم انگه سرکرده باجمیر آورد - بموجبِ فرمانِ معلّی ماهم‌انگه بطرزِ مامور بجانبِ[٢] اجمیر شتافت - چون موضعِ ڈاولي مخیّمِ موکبِ اقبال شد چغتي خان (که در بساطِ قرب راهِ سخن داشت) حقیقتِ دولتخواهیِ راجه بهاریمل [که در الوسِ کچهواهه (که گروهے عظیم از راجپوتان‌اند) ریاست داشت] بعرضِ اقدس رسانید - که راجه بوفورِ عقل و شجاعت ممتاز وقت است - و پیوسته در آدابِ دولتخواهیِ این دودمانِ عالي بوده خدماتِ شایسته بتقدیم رسانیده است - و در دهلي ادراکِ آستان بوس نموده خود را از پا بستگانِ فتراکِ علوي اعتصام میداند - و مدّتے ست که از بدسلوکیِ شرف‌الدّین حسین میرزا متوهّم شده بشعابِ جبال متحصّن است - اگر (پرتو نیّرِ التفاتِ شاهنشاهي برساحتِ احوالِ او افتد - و او را از خاک برداشته از شدائدِ روزگار نجات بخشند) شاید خدماتِ او بنظرِ اقدس (که اکسیرِ سعادت است) پسندیده آید ●

و مجملے از قصّهٔ ستمزدگیِ او آنکه (چون میوات و آنحدود بجایگیرِ میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد) میرزا قصبهٔ انبیررا (که در ولایتِ ماژوار جای بودنِ بزرگانِ راجه بهاریمل بود) خواست که بتصرّفِ خود در آورد - دریں‌اثنا سوجا پسرِ پورنمل برادرِ کلانِ راجه بهاریمل - از شرارتِ ذاتي و طلبِ ریاستِ خود میرزا را دیده مقدّماتِ شور انگیز درمیان آورد - میرزا بر سرِ ایشان لشکر کشید و (چون وقت مقتضي نبود - و جمعیّت چندانے نداشت) صلح‌گونه کرد - و مبلغی بر سرِ ایشان مقرّر ساخته پسرِ راجه بهاریمل جگنّاتهه و راج‌سنگهه پسرِ اسکرن و کنگار پسرِ جگمال برادر زادهٔ راجه را کرو گرفته (که بزبانِ هند اول گویند) ازانجا متوجّهِ اجمیر و ناگور شد - و دریں سال عزمِ مصمّم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصالِ این‌جماعت نماید ●

چون (حکایتِ دولتخواهیِ این گروهِ قدیم الاخلاص بموقفِ عرضِ مقدّس رسید) عاطفت

(٢) نسخهٔ [د] بآنجانب شتافت ●

نگارش یابد - پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشروع احوالِ آن بزرگِ وقت پردازم - شبی موکبِ مقدّس بقصدِ شکار از دارالخلافهٔ آگره عزیمتِ فتحپور رو به داشت - نزدیک مندهاکر (که دهی ست درمیانِ راهِ آگره و فتحپور) عبورِ اشرف اتّفاق افتاد - و جمعی از نغمه پردازانِ هندی اشعارِ دلفریب را در مفاخر و مناقبِ خواجهٔ بزرگ خواجه معین‌الدّین قدّس سرّه العزیز (که در حضرتِ اجمیر آسوده‌اند - و بارها ذکرِ جلائلِ کمالات و خوارقِ عاداتِ ایشان مذکورِ مجلسِ مقدّس شده بود) خواندن گرفتند - آنحضرت را (که جویای حقّ و حقیقت اند[۲] - و از فرطِ طلب بمسافرانِ ملکِ تقدّس نیز توسّل جستی - و استمدادِ همّت نمودے) شوقِ زیارتِ مرقدِ خواجه در باطنِ مقدّس جوش زد - و جاذبهٔ توجّه گریبان‌گیر شد ○

ذکر مجملی از احوال خواجه معین‌الدین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است - و او را سنجری نویسند - که معرّبِ سنگزی ست - در پانزده سالگی پدرِ بزرگوارش (که خواجه حسن نام داشت - و بزراعت و قناعت مشغول بود) درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر برو افتاد - و ازمیامنِ نظرِ او دردِ طلب دامن‌گیرِ همّتِ خواجه شد قطعِ تعلّقاتِ صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت - و قدرے بعلومِ کسبی اشتغال فرمود - و ازانجا بخراسان رفت - و نشو و نما درانجا یافت - و در هارون (که از توابعِ نیشاپور است) ادراکِ صحبتِ شیخ عثمان هارونی نموده - و دستِ ارادت باو زد - و بیست سال در صحبتِ شیخ ریاضاتِ شاقّه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت - و بسیارے از بزرگانِ وقت را (مثلِ شیخ نجم‌الدّین کبری) دریافت و بالجمله از اکابرِ سلسلهٔ چشتیّه است - بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد - و به هشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد - و پیشتر از آمدنِ سلطان معزّالدّین سام از غزنین بهندوستان برخصتِ پیرِ خود بهند آمد - و در اجمیر (که رای پتهورا فرمان‌روای هندوستان آنجا اقامت داشت) منزل گرفت الحق خواجه از اربابِ ریاضت و مجاهده بودند - و با نفس ایشان را مجاهداتِ عظیم روی داده بود اگرچه خوارقِ عادات ازایشان بسیار منقول است - امّا کدام خارقِ عادت روشن‌تر از مخالفتِ خواهش این نفس بوالفضول خواهد بود - و خواجه قطب‌الدّین اوشی اندجانی [در بغداد در ماه رجب سالِ (۵۲۲) پانصد و بیست و دو در مسجدِ امام ابواللّیث سمرقندی بحضورِ شیخ شهاب‌الدّین سهروردی و شیخ اوحدالدّین کرمانی و جمعے از بزرگان] بارادتِ خواجه معین‌الدّین استسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج (که در پتن آسوده اند) مریدِ خواجه قطب‌الدّین مذکور اند - و شیخ نظام اولیا

(۲) در [بعضے نسخه] (که جویای حق و حقیقت اند) از فرط طلب ○

و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرموده - و اساسهای عالی در هر کار نهاده - و آئینهای نکو در ملک و دولت ترتیب داده - و با وجود عنفوان شباب (که بیشتری از بزرگان سابق در پی پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبهٔ احوال نفس نیافته اند) آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خداشناسی گردانیده لحظهٔ ازان ذاهل نبوده - و کامروائی و سرور آرائی و دوست نوازی و دشمن گدازی (که هر یکی در بزرگان گذشته ساغر هوش ربای بل جرعهٔ بدمستی بوده) در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فراوانی حاضردلی میشود - و بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزد بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خودش پوشیده میدارد - چنانچه بارها این معنی در زمان خردی (که بدرس علوم اشتغال داشتم) از پدر بزرگوار خود (که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاویهٔ انزوا اختیار فرموده بسر برده) - شنیده ام - و بدولتمندیئی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت (که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است) خود نیز دریافتم - و بجهت این معنی (که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان برو پوشیده بود) آنچه (از خودش بایست جست - و بکار اهل عالم برده هدایت سراسیمه گردان بادیهٔ ضلالت نمود) از دیگران طلب فرموده - و پیوسته درد طلب الهی (که صحت کامل همان تواند بود) پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی - و شکار را (که پیرایه بند ساعد نشاط است) از اسباب درد طلب ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی - و از افزونی احتیاط [چنانچه حق را در گردآلودگان صحرای بے تمیزی (که بیشتری از بزرگان معنوی درین لباس تماشائی اند) جستی - و با هر ژنده پوشی (از جوگی و سنیاسی و قلندر - و سایر مفردان خاک نشین - و تجرد گزینان بے تعیین[(۲)]) صحبت داشتی - و از پیشانی اطوار و ناصیهٔ کلمات او مغز معاملهٔ حال او دریافتی] همان طور از اصحاب عمائم و ارباب تقدم (که پای بندان سلسلهٔ علم و جاه - و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند) طلبگار حق بوده و با آنکه (ناسرگی و قلبی مزوران این طبقات دانستی) آنرا بحوصلهٔ فراخ خود سپرده - و تلبیس این ابلیسان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبان حق را نبردی - و با وجود این امور هرگز وهنی و فتوری درطلب آن شهریار جهان نرفتی - بلکه در تکاپوی افزوده در جست و جوی طبیبان نفوس (که راه نمایان طریق یافت مقصد اند) بیقرارتر شدی * * بیت *

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد * آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

اگر شرح همین باب کرده آید کتابے علحده بایدنوشت - تا آنچه (من از ابتدای ملازمت دریافته ام)

---

(۲) نسخهٔ [ی] تجرد گزینان راه یقین *

و خاطرهای پریشان بتازگي جمع شد - و دلهای برهمزده اطمینان یافت - بعضی کوتاه اندیشان کم‌بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را مگر نشاطی در سر است - و این کار از فتائی آن توانه بود - در ساعت ازین خیالِ دور از کار بازآمده دریافتند که از غلوّی عقلِ بدائع نگار آنحضرت است - که نمونهٔ از اعجوبه‌نمائیهای نگارخانهٔ باطن بظهور آورده بیراهٔ‌روانِ تیهٔ نادانی را بشاهراهِ دانائي میخوانند - نابینایان را چشم مي‌بخشد - و دیده‌وران را سُرمهٔ جواهر در چشم میکشد - بارها در خلوتِ اُنس (که این راقم سعادت بار یافته بدولتِ خطاب استسعاد داشت) از زبانِ مقدّسِ شاهنشاهي شنیده است که ایذکه (دیده و دانسته بر فیلانِ مستِ خون‌خوار سوار مي‌شویم - با آنکه پیش ازان بساعتی فیلبانِ خود را بپایان آورده کشته - و باعثِ خرابی بسا بنای انساني شده اند) وجهِ نیّت و قبلهٔ همّت آنست که (اگر در ناراضمندیِ ایزدي دانسته قدمی نهاده باشیم - یا بدانستگي نفسی درانچه مرضیِ او نباشد برآورده) آن فیل کارِ ما تمام سازد که در بےرضای الٰهي بارِ هستي نمي‌توانیم برداشت - سبحان‌اللّه این چه دید است - و چه محاسبه با خود میرود - بارے در جمیع اوقات (چه هنگام خلواتِ مقدّسه - و چه در زمانِ مشاغلِ کثرت چه در وقتِ رزم - و چه در زمانِ بزم) پیوسته نگاهبانِ سررشتهٔ معنوي بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق در یک‌زمان ناظمِ اشتاتِ صورت و معني گشته پیشوائی این درگروهِ والا میفرمایند و عشرت‌گزینِ این دو نشأ گوارا شده اورنگ‌آرای عالمِ ظاهر و باطن میگردند ٭

و از سوانح[۲] رسیدنِ ادهم خان است بزمین‌بوسِ درگاهِ مقدّس - درین هنگام (که دارالخلافهٔ آگره بفروغِ معدلتِ شاهنشاهي رونق و بها یافته بود) در آئینهٔ رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاستِ ممالکِ مالوه به پیرمحمّد خان شرواني باستقلال باشد - و ادهم خان بخدمتِ حضور استسعاد یابد - منشورِ عاطفت بایں‌مضمون شرفِ نفاذ یافت - ادهم خان امتثالِ فرمانِ پادشاهي (که ترجمانِ حکمِ الٰهي ست) نموده و ممالکِ مالوه را به پیرمحمّد خان سپرده روی عزیمت بآستان بوس آورد - و در اندک زمانے برسمِ استعجال رسیده استلامِ عتبهٔ علیّه نمود - و محفوفِ عواطفِ شاهنشاهي گشت - هم خاطرِ ماهم‌انگه (که از مفارقتِ فرزندِ گرامیِ خود تفرقه‌مند بود) فراهم‌آمده انبساط یافت - و هم پیرمحمّد خان از ستمِ شریکي خلاص شده کامیابِ امّید گشت و هم جمهورِ رعایای صوبهٔ مالوه از بیدادي نجات یافته کامروای‌امن و امان گشتند - و هم ادهم‌خان را از اسبابِ بیخردي باز داشته اوّلاً از چندین وبالِ نگاهداني فرمودند - و ثانیاً عزمِ اصلاحِ حالِ او مرکوزِ خاطرِ مقدّس گشت - و درینولا خدیوِ عالم بمقتضای شیمهٔ کریمهٔ خود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی

---

(۲) نسخهٔ [ح] از سوانح این ایام رسیدن ٭

تا بجنگ انداختن چه رسد - آن شهسوارِ عرصهٔ دلیري و شیرشکارِ بیشهٔ دلاوري روزے در میدانِ چوگان (که بیرونِ قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره برای نشاطِ خاطرِ مقدّس ساخته بودند) بران فیلِ مهیب پیکر در عینِ طغیانِ مستي و غلیانِ آشوب بے محابا به نیروی قدرتِ معنوي سوار شده کارپردازیهای حیرت‌بخش[2] بظهور آوردند - و بعد ازان بفیلِ رن‌باگهه (که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود) جنگ انداختند - و برمخلصان و معامله دانانِ حاضر حالتے گذشت که بر هیچ‌کس نگذرد[3] •

چون نظارانِ بارگاهِ حضور از امتدادِ این‌حالت جانکاه مضطرب شده مجالِ عرض نداشتند بیتابانه از روی حیرت‌زدگیِ خاطر چارهٔ این کار دران دانستند که اتگه‌خان را (که صدر نشینِ بارگاهِ اقبال است) آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغلِ هولناک (که از تصوّرِ آن زهرهٔ شیردلان آب میشد) بگذرانند - اتگه خان سراسیمه رسیده چون صورتِ حال را مشاهده کرد سررشتهٔ صبر از دست داده سرِ خود را برهنه ساخت - و چون دادخواهانِ ستم‌رسیده زاري و الحاح میکرد وخرد و بزرگ از اطراف و جوانب دستِ دعا برداشته سلامتیِ ذاتِ مقدّس را (که سرمایهٔ امن و امانِ عالمیان است) از جهان آفرین میخواستند - چون نظرِ مقدّسِ شاهنشاهي بر اضطرابِ اتگه خان افتاد فرمودند که این‌همه تنگ‌دلي نباید کرد - اگر ازین‌طرز باز نمي‌آئي همین زمان خود را از بالای فیل مي‌اندازیم - اتگه خان کمالِ توجّهِ شاهنشاهي درین امر دیده در ساعت فرمان پذیرگشت - و از روی ملاحظه باطنِ شورش‌زده را با ظاهرِ آرمیده فراهم آورد - و شاهنشاهِ شیردل بتمکینِ دولت بآن کارِ عبرت‌افزا اشتغال داشتند - تا آنکه بزورِ بازوی معنوي و نیروی اقبالِ الٰهي فیلِ هوائي بر خصمِ خود غالب آمد - و رن‌باگهه حبل‌المتینِ تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد - هوائي پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پیِ گریخته را گرفته بادآسا میرفت - و آن کوهِ وقار بر همان ثبات نشیني تماشاگرِ فنونِ مشیّتِ ایزدي بود - آخر فیلِ مذکور راهِ دراز قطع نموده عبورش بکنارِ دریای جون افتاد - و برسرِ آن دریای عظیم جسرے بکشتي سرانجام یافته بود رن‌باگهه از سراسیمگي برسرِ آن جسر گذشت - و فیلِ هوائي (که آن شیرِ بیشهٔ اقبال برو سوار بودند) از پیِ او بران جسر برآمده دوید - و کشتیهای جسر ازان گران سنگیِ آن دو کوه پیکر گاه درآب فرو میرفت و گاه بالا میشد - و از دو جانبِ جسر ملازمانِ عتبهٔ اقبال خود را درآب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمامِ آن جسر را گذشته آنروی آب رسیدند - درین زمان (که امرِ غریب را ظاهربینان تماشا کردند) در ساعت خدیوِ زمان فیلِ هوائي را (که باآتش همخو - و باباد همتگ بود) نگاه داشتند - و فیلِ رن‌باگهه جانِ خود را بتک و دو بدربرد - و عالمے را جانِ نو بتن درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بخش (۳) در [اکثر نسخه] نگذراد •

نشود - و مجملے ازین سانحهٔ دولت افزا آنست که چون پسر عدلي آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چنار (که مسکن و ماوای او بود) بدست فتو نامي از خاصه‌خیلان لو درآمد - و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید - دریتولا (که رایات اقبال از قصبهٔ کوه مراجعت فرموده بدارالخلافه نزول اجلال نمود) خواجه عبدالمجید آصف خان بتسخیرآن نامزد شد - فتو (چون از سعادت بهرهٔ داشت - و قدرے بحساب و معامله میرسید) دانست که روز ادبار افغانان رسیده‌است ناگزیر جمعے را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود - و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض‌داشت که (اگر شیخ محمّد دست مرا گرفته بزمین‌بوس عتبهٔ اقبال رساند) هرآئینه بدستیمی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بستهٔ فتراک قدسي‌اعتصام دولت شاهنشاهي میگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست - و بموجب حکم مُعلّی شیخ رفته او را بدستیاري مراحم خسرواني بملازمت آورد - و پیشانی سعادت او را بسجدهٔ درگاه گیتي‌ملاذ روشنائي بخشید آنحضرت پایهٔ او را بتفقّدات گرامي افزوده مرتبهٔ امارت کرامت فرمودند - و بحراست آن قلعه حسن‌علي خان ترکمان مقرّرشد ٭

و از سوانح[۲] (که دریتولا بظهور آمد) سواري حضرت شاهنشاهي ست بر فیل هوائي و جنگ انداختن او - دادار جان‌بخش جهان‌آرا روز بروز بروشی‌نو و طرزے تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابدقرین میفرماید - و مراتب کمال صوري و معنوی این یگانهٔ بارگاه احدیت‌را خاطرنشان ظاهربینان کوتاه‌نظر میسازد - و خدیو زمان بشکرانهٔ معنوي اکتفا فرموده پرده‌آرائی صورت بکار مي‌برد - چون بمشیّت ایزدي پرده از جمال جهان‌آرای برداشته میشود بفروغ تدبیر دوراندیش خود پردهٔ چند لطیف‌تر و بدیع‌تر ترتیب میدهد - هم تماشای فنون تقادیر ایزدي میفرماید - و هم انتظام جهان بخوبتر آئینی میدهد - بباطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانیان میگیرد - و در ظاهر بشکار و جنگ فیل (که نادان آنرا از قسم بے توجّهي بامور سلطنت انگارد - و دانا آنرا زبدهٔ حکمت عمای شناسد) متوجّه میباشد - و در همان نشاط[۳] غلط انداز ظاهربینان مصدر امرے چند میشود که عادتیان صورت پرست را بےاختیار بشاهراه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقائق معنوي میگرداند - ازانجمله قضیّهٔ بدیعهٔ مذکور است - و شرح این واقعهٔ عبرت بخش گوش‌هوش‌گشا آنست که هوائي نام فیلے والا شکوه (که در فیلان خاصه انتظام داشت) در تیزگردي و تندروي و بدمستي و بدخوئي بروزگار هم‌پای بود - فیلبانان زبردست تجربه‌کار (که در سواري امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند) بدشواري سوار شدندے

---

(۲) نسخهٔ [ح] سوانح عبرت‌بخش حیرت افزای که (۳) در [اکثر نسخه] نشلی ٭

لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند - و هرکدام درخور استعداد خود کامیاب سعادت گشتند - عدالت را روز بازارے دیگر پیدا شد - جهان را بهارے تازه روی داد - زمان و زمانیان را نشاطی خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت سر خدمتگذاری پدید آمد - از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام آستانهٔ اقبال شدند ٭

و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوائل ربیع الاول سال (۹۶۹) نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان اتکه (که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود) از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید - و عبادات قضاشده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد - و شرائف پیشکش باندازهٔ اخلاص خود گذرانید - و بجلائل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت - و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت بهرای رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال شد - و ماهم انکه (که بحسن خدمات و فزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت) ازین معنی آزرده خاطر گشت - و در منعم خان خانان (که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود) نیز برهمزدگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناچسپانی مشاغل دنیوی کجاست - که وجود این چنین شخصی (که بار مشاغل گیتی[۲] را برداشته برسر خود نهد - و متکفل اشغال مهمات گردد) از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجای آورد - تا درین هنگام (که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت) منعم خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای می آوردند - نه چنین انکار درون و آزرده دل میگشتند - چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیدهٔ دانشوران حق پرور است که دیگرے (که ناظم این کار تواند شد) بظهور نیامده باشد - و رضای ولی نعمت در سر براهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مفوض باو باشد - و چون بلسان معنوی دریابد (که آن خدمت بدیگرے مفوض شد و خدمت گذارے سرکن کارها بهم رسید) دیگر آزرده بودن بیراهه رفتن - و خود را مغلوب خواهش داشتن است - بلکه خویشتن را از پای انداختن - و بدست خود خراب ساختن ٭

و از سوانح ارتفاع[۳] اعلام دولت شاهنشاهی (که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت کشید) آنست که چناده (که حصنیست حصین) بتصرف اولیای دولت درآمد و الحق فرمان دهان گیتی آرای را بزور لشکر و فزونی تدبیر کمتر بدست افتد - چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد - و درونیان را از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج به بیرون

(۲) در [اکثر نسخه] کیتیرا (۳) در [چند نسخه] ارتقای ٭

بدروهٔ قبول رسانیده منزل او را بانوارِ قدسیه روشنائیِ سپهرِ برین بخشیدند - و او آدابِ عبودیت بتقدیم آورد
تمامِ آن روز آنحضرت در منازلِ او (که بر کنارِ دریای جون واقع شده بود) جشن آرای بوده بخرمی
و خوشدلی گذرانیدند - و ازانجا عنانِ توجه بصوبِ شهرِ کره (که بر کنارِ آبِ گنگ واقع است)
منعطف ساختند - و چون ساحتِ بیرونِ آن شهر مخیمِ سرادقاتِ عزت گشت بشکارِ آن نواحی
توجه فرمودند - و روزے چند دران گل زمین طرحِ اقامت اتفاق افتاد - خانزمان و برادرش بهادرخان
(چون هنوز زمانِ پرده دریِ ایشان نرسیده بود) از خوابِ غفلت بیدار شده متوجهِ استلامِ عتبهٔ
عرشِ ارتفاع شدند - و دران منزل بدولتِ آستان بوس سربلند گشته نفائسِ آنحدود را بطریقِ پیشکش
بنظرِ اقدس درآوردند - و فیلانِ مستِ نامور مثلِ دلسنگار[۲] و پلته و دلبل[۳] و سبدلیا و جگ موهن
(که هریک ازانها آسمانی بود در عالمِ خود) از ضمائمِ پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجالت زده
خاکِ آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادتِ خود ساختند - و حضرتِ شاهنشاهی بمقتضای نیتِ
حق اساس اعمالِ ناشایستهٔ گذشتهٔ او را ناکرده انگاشته بعنایاتِ خاص تدارک فرمودند - و بر زبانِ
حقائق ترجمان گذشت که شجرهٔ بدیعهٔ انسانی نهالِ برومندِ ایزدی ست - در بر انداختنِ اشجارِ نباتی
چه ناخوشیها که روی نمیدهد - پیدا ست که از پا انداختنِ چنین درختے چه ثمره خواهد داد
همای ضراعت و خجالتِ نقد او را شفیعِ اعمالِ او دانسته عمانِ بخششِ خود را بجوش آوردند ٭

و هم دریندولا عبدالمجید آصف خان را با بسیارے از مبارزان بصوبِ پته[۴] برسرِ راجه رامچند
فرستادند که [اگر او را سعادت یاوری نماید - و غازیخان تنوری و جمعے از ادبار یافتها را (که بآنحدود
رفته اند) گرفته بدرگاهِ والا فرستد - و خود قطاقِ اطاعت و نیکوبندگی بندد] او را مستمال ساخته
معاودت نمایند - چون موسمِ برسات درمیان درآمد راجه در مقامِ نخوت ایستاد - و مجاهدانِ اقبال برگشته
بجاگیرهای خود آمدند - و بعد ازانکه (بیست روز در کره معدلت آرای بودند - و خاطر انتظامِ بعضی
از مهماتِ آنحدود جمع شد) طنطنهٔ رجوع بسریرگاهِ خلافت بلند ساختند - و این دو برادر تا سه منزل
در رکابِ معلی سعادت افزای خود بوده مشمولِ مراحمِ بے اندازه مرخص شدند - و حضرتِ شاهنشاهی
بدولت و اقبالِ خود بسرعتِ ده روز قطعِ مسافتِ دور و دراز فرموده روزِ مهر شانزدهمِ شهریور
ماهِ الهی موافقِ جمعه هفدهمِ ذی الحجه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ قمری بدارالخلافهٔ آگره
نزولِ اجلال فرمودند - در یک ماه و چهارده روز این سفرِ خجسته اثر بانجام رسید - در رفتن چهارده روز
و بودن بیست روز - و آمدن ده روز - و (چون سایهٔ چترِ والای حضرتِ شاهنشاهی بر عرصهٔ
دارالخلافه مبسوط گشت) عالی همتانِ عنایت طلب بعزمِ اظهارِ عقیدت و استفاضهٔ انوارِ اختصاص

---

(۲) نسخهٔ [ز] دلسنگار (۳) نسخهٔ [ه ط] دلبل (۴) نسخهٔ [د] پته - و نسخهٔ [ز] پلته ٭

با ولي‌نعمت و صاحب خود (که خدای مجازي ست) طرز تکبّر و ترفّع پیش گرفته اندوشهای تباه بخاطر میگذراند - و سیوم با همراهان و همنشینان خود راه تعظیم پیش‌گرفته منشّانه میخرامد - و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک میکند - آن بیدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد - و دانا داند که برای ادبار و هلاک[۲] خود معرکه می‌آراید - و مصداق این معني مجدّدا حال علي‌قلي‌خان است - که بخطاب خان‌زماني اشتهار دارد - چه شجاعت صوری (که هزاران دد بیخرد دران شریک غالب اند) آنرا سرمایهٔ ترفّع و استکبار خود گردانیده نخوت‌افزای شد و استیلای خود را (که پرتوے از اقبال خدیو زمان بود) بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت - چنانچه سابقًا ایمائے از بد مستیهای او رفته است ٭

درینولا [که پسر عدلي را (که جمعي کثیر از اوباش افغان برو گرد آمده بودند) جنگ کرده شکست داد] غرور آن بد گوهر افزود - و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگي برداشته آید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهي مقتضي آن شد که برسم شکار بآنحدود توجّه فرمایند - و برزبان اقدس گذشت که (اگر بهرهٔ از سعادت دران بد سرشت مانده باشد - و از خواب غفلت بیدار شده بزمین‌بوس موکب عالي مبادرت نماید) رقم عفو بر جرائم او کشیده مراجعت فرمائیم - که نهالے ست که ما کاشته ایم - و گزیده‌ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است - که آدمي‌زاد معجونے ست از مستي و هشیاري سرشته - و اگر سعادت رهنموني او نکند و احراز دولت ملازمت ننماید پیش ازانکه (مرض مزمن شود - و معالجهٔ او بدشواري کشد) کار او ساخته آید - و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستمکارے چند خلاص کرده شود - بنابرین اندیشهٔ انتظام‌بخش روز شهریور چهارم امرداد ماه الٰهي موافق پنجشنبه چهارم ذی‌القعده (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت قمري ببدرقهٔ جنود تائید الٰهي موکب عالي متوجّه بلاد شرقیّه شد - حراست دارالخلافهٔ آگره بمعین‌الدّین احمد خان فرنخودي قرار یافت - و منعم‌خان خان‌خانان و خواجه جهان و اکثرے از ملازمان عتبهٔ اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت برمیان همّت بسته بودند - و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن بکار افاضهٔ انوار معدلت فرموده بآئین شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند ٭

چون حدود کالپي مضرب خیام معلّی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیلهٔ مقرّبان بساط اقبال التماس نمود - که سرافرازان ملک صورت و معني پرتو التفات بحال فرومایگان انداخته کلبهٔ این طایفه را بفر مقدم عالي عزّت دایمي و فخر ابدي کرامت فرموده‌اند - اگر آنحضرت مرا این سرافرازي بخشند از ذرّه پروري آن نیّر اقبال چه دور باشد - آن جهان مردمي ملتمس او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] املاک ٭

برآمده بمحلِ مقدّس آمدم - و آن طرز را در حینِ نقلِ این حکایت نقل بالعمل فرموده تعجّب افزای شدند - و الحق چنین کارے شگرف بنهایت بدیع بود ●

و از برکاتِ خدیوِ معلّی آنکه درین ایّام در نواحیِ آگره بعشرتِ شکار مشغول بودند - ناگاه شغالے غزالے را قصد کرد - و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند - مظهرِ آگهیِ ربّانی بر حقیقتِ کار آگاهی یافته درشبکهٔ اضطراب درآمد - و همّت گماشته بجانبِ او دوید - و بقوّت حملهای شیرانه برو آورد - شغال را روز تیره شد - و خود را در کولاے انداخته آب را حصارِ نجاتِ خود ساخت - چون پرتوِ توجّهِ مقدّس بران تافته بود فریو از حاضرانِ بارگاهِ حضور برآمد - و فیرهٔ (که رایاتِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهی بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمود) اگرچه [بظاهر باقسامِ شکار (خصوصاً شکارِ چیته که از بدائعِ الٰهی ست) میل فرمودے - و آنرا پردهٔ جمالِ خود ساختی] امّا پیوسته درسرانجامِ ملک و تسخیرِ ولایت و برآوردن و بلند ساختنِ مستعدّانِ اخلاص‌منش و برانداختنِ بدگوهرانِ نفاق پیشه و عیارِ هریکے گرفتن و افزودن و کاستنِ قدرِ مردم فراخورِ حال همّت گماشتے و دقیقهٔ از دقائقِ کلّیاتِ معامله فرو گذاشت نشدے - تا آنکه خبرِ بدمستیِ خان‌زمان رسیده گرفت عنانِ عزیمت بشکارِ آن دیار منعطف داشته توجّه بآنحدود صلاحِ دولت نمود ●

یورشِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهی بجانبِ ممالکِ شرقیه - و زمین‌بوس نمودنِ خان‌زمان - و مراجعت بدارالخلافهٔ آگره

بر دیده ورانِ دوربین (که نبضِ زمانه دریافته و شناسای مزاجِ روزگارِ متلوّن شده تماشای این بزمِ دلکش می‌نمایند) پوشیده نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم‌آمدنِ معاونانِ کاردان و جمع شدنِ اسبابِ دنیا در ذاتے (که باصالتِ معنوی اتّصاف دارد - و به نیک‌ذاتی و خیراندیشی موصوف بوده پیوسته روزنامچهٔ احوالِ خود مطالعه می‌نماید) باعثِ افزونیِ نیازمندی میشود - و سرمایهٔ مزیدِ آگاهی گشته در لوازمِ شکرِ ولی‌نعمت بوده حسنِ عقیدت و لطفِ خدمت را از متمّماتِ شکر دانسته در مراسمِ یکجهتی می‌افزاید - هم با خالق متضرّع‌تر میگردد و هم با خلق متواضع‌تر میشود - هم با صاحب در بندگی و اخلاص می‌افزاید - و هم با نوکر ازروی قدردانی حسنِ سلوک بیشتر می‌نماید - امّا شخصے (که از آدمیّت جز صورت بهرهٔ ندارد - و از اصالت جز اسم نصیبهٔ او نیست) خلافِ این‌همه نتیجه میدهد - و باندکِ اعتبار و برآمدِ کار پایهٔ خود را بر طاقِ نسیان نهاده اوّل روشِ سلوکِ خود را با هستی‌بخشِ خود فراموش میکند - و دوم

(۲) نسخهٔ [ی] در انتظام ملک (۳) نسخهٔ [ی] بدکرداران ●

از بزرگانِ معامله‌فهم نظر بحفظِ تجویزِ نیابت نرموده خود عیش دوست گشته کار و بارِ جهانیان‌را بدیگران گذاشته‌اند] حضرتِ شاهنشاهی از وفورِ دانائی و عمومِ عاطفت و شمولِ مهربانی زیاده ازانچه (در حوصلهٔ بشری گنجایش داشته باشد) خرسندیِ خویش را در آسایشِ عالمیان دانسته در اکثرِ معاملات خود بذاتِ مقدّس میرسند - و [چون یکی از عمدهٔ مهمّاتِ سلطنت خبرداری و آگاهی از احوالِ خلائق است - و حال آنکه از جمیعِ کارهای جهان دریں‌کار[۲] فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثرے باراذل و اسافل و ادانی (که بیشترے بخیانت و طمع و کذب سرشته اند) قرار یافته - و راستی و درستی و بےطمعی (که امروز در بزرگانِ زمانه کمتر بہم‌میرسد) ازیں خبرآورانِ دون‌همّت کجا چشم داشته آید] آنحضرت دریں‌کار بیشتر همّتِ عالی مصروف داشته خود توجّه میفرمایند - و باوجودِ آنکه سلطنت مقتضیِ آنست (که ذاتِ اقدسِ فرمانروایانِ جهان‌آرای درهزار حصارِ آهنین بوده ناظمِ معاملات باشند) خدیوِ زمانِ ما (تکیه بر حفظِ الٰهی کرده و همّت از تجرّد گزینیِ خدا پرست خواسته) بسا اوقات بطرزے (که احدے نشناسد) و بلباسے (که کس نداند) برآمده سیر میفرمایند - و بر خبایای[۳] احوال آگاهی یافته در انتظامِ مهمّاتِ عالمیان اهتمام دارند - و بتوجّهِ خداشناسانِ صحرا نورد (که نشانِ حمایتِ الٰهی ست) از خطرهای این راه چون سایرِ مواقعِ خوف محفوظ و مصون می‌باشند ● ● شعر ●

حمایت را کهن دامانِ درویش ● ز[۴]صد سدِّ سکندر قوّتش بیش

چون این‌مقدّمه تمهید یافت اکنون بخاطرِ ناغبارآلودِ اعتراض گوش بمن دار که در قصبهٔ بهرایچ مرقدِ سالار مسعود غازی (که از شُهَدای عساکرِ غزنویّه است) واقع شده - رسمے ست در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نذورِ فراوان بآن‌موطن میبرند - و همچنان خلقِ کثیر از دارالخلافهٔ آگره دران موعد برآمده نزدِ آن‌شهر احیای چند شب میکنند - و ازدحامِ عظیم میشود - و مردم از صالح و طالح فراهم می‌آیند - محرّرِ این دفترِ سعادت ابوالفضل روزے از زبانِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهی شنید که شبے (که درنواحیِ دارالخلافهٔ آگره این هنگامه گرم بوده) بموجبِ شیمهٔ کریمه بطرزِ خاص عبور بآنجا اتّفاق افتاد - و بر شیونِ احوالِ مردم خاطر تماشائی بود که ناگاه یکے از اوباش مرا شناخته بدیگرے گفت - چون من بریں‌معنی مطّلع شدم بے شایبهٔ مکث و تأنّی چشمِ خود را گردانیده کاج‌نما ساختم - و تغیرِ روی بوضعے غریب کردم - و بطورے (که آنها نفهمند) تماشائی بوده نظّارگیِ فنونِ تقادیر بردم - چون آن‌مردم نیک بمن نگاه کردند بجهتِ آن تغیر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این‌چنین چشم و رو پادشاه را نیست - و من بآهستگی ازان معرکه

---

(۲) در [اکثر نسخه] دریں صورت (۳) در [چند نسخه] خفایای (۴) نسخهٔ [د] ز سدِّ صد سکندر ●

بدولت و اقبال بسمتِ مرکزِ سلطنت و مستقرِ خلافت مراجعت نمود * و گیتی‌خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار افکنان برسمِ ایلغار نهضتِ عالی فرمودند - چون (ماهچهٔ رایاتِ عالیات پرتوِ جلال بر ساحتِ حوالیِ قلعهٔ نرور انداخت) در اثنای راه شیرے (۲) (که پلنگِ گردون از مهابتِ آن در هراس تواند بود) با پنج بچه از بیشهٔ خود برآمده سرِراه بر راهنوردانِ موکبِ والا گرفت حضرتِ شاهنشاهی (که قوّتِ اسد اللّهی در بازو - و درعِ حراستِ ربّانی در بر داشتند) بےمحابا تنها پیش شتافته بآن سبعِ آهنین‌موی آتشین خوی مقابل شدند - و از مشاهدهٔ این حال موی از تنِ نظّارگیان بر خاسته بود - و عرق از مسامِ بینندگان روان شد - و آنحضرت بچابک‌پائی و سبک‌دستی بر سرِ او رفته بیک حملهٔ شیرشکارانه بشمشیرِ آبدار کارِ او تمام ساختند * شعر *

کسی را که ایزد کند یاوری * که یارد که با او کند داوری

اگر حمله بر شیر و دد آورد * بآسانیش پوست برتن درد

و سبعی بآن شدّت و صولت و درندهٔ بآن عظمت و هیبت بقوّتِ دل و نیروی بازو بخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست - و آن اوّلِ سباع بود (که آنحضرت بنفسِ نفیس بجنگِ آن توجّه فرمودند) و بچّهای آن شیررا جمعی از جوانان و دلاوران (که قرینِ رکابِ عالی بودند) به تیغ و تیر از هم گذرانیدند *

و از جملهٔ سوانحِ افضالِ پادشاهی (که دران راه بظهور رسید) آن بود که محمّد اصغر میرمنشی را بخطابِ اشرف خانی پایهٔ قدر افزودند - القصّه جهان‌آرای دادگر بعد ازطیِّ منازل و قطعِ مسالک روزِ دیبادین بیست و سیومِ خرداد ماهِ الٰهی موافقِ سه شنبه نوزدهمِ ماهِ رمضان (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت کامیابِ دولت و اقبال دارالخلافهٔ آگره را بورودِ موکبِ سعادت عشرت‌سرای مراد ساخته ابوابِ کام بخشی بر روی روزگار گشادند - و این یورشِ عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید - شانزده روز در رفتن - و چهار روز در سارنگپور توقّف فرمودن - و هفده روز در بازگشتن بتختگاه - درین یورشِ مقدّس هم مراتبِ شجاعت بجای‌آمد - و هم مدارجِ عقل بظهور رسید هم لوازمِ مهربانی و مردمی فرمودند - و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند *

شرحِ قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود (۳)

چون خلافتِ کبری اقتضای آن میکند [که فرمان روایانِ دادگر هرقدر (که قدرتِ بشری وفا کند) بےمداخلهٔ ریا و اغراضِ نفسِ خود متکفّلِ مهمّات شده بدیگرے نگذارند - چه خرد خردهٔ بین تجویزِ نایب و وکیل در مهمّاتِ خلائق جائے میفرماید که بآن کار خود نتوانند رسید - و بهشترے

(۲) در [بعضی نسخه] ببرے (۳) نسخهٔ [ی] روی داد *

و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ششم خرداد ماه الهي موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دارالخلافه آگره برافراختند - و در منزل اول (که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود - و به پتانچپور(۲) موسوم بود) ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه داده خجلت زدهٔ ازل و ابد گشت - و (چون خاطر ماهم انگه پیش آن قدردانی خدمت و جوهرشناس عقیدت عزیز بود) اغماض عین فرموده چیزے بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال آنست که ازانجا (که ناداني و کوتاه‌طلعي ادهم خان مقرر بود) با جمعي از خدمتگاران والدهٔ خود (که خدمت حرم سرای پادشاهي میکردند) در ساختگی وقت کوچ دو جمیلهٔ نادره از حرمهای باز بهادر (که تاره بنظر اقدس گذرانیده بود) از سراپردهٔ شاهنشاهي گریزانده چنین نقش برآب زد که درچنین وقتي (که هرکس بر وارِ کوچ سرگرم است) هیچ یک پي بسر رشتهٔ این کار نخواهد برد - باین خیال بیخردانه چنین خال(۳) بحیائي بر ناصیهٔ دولت خود پسندید - و داغدار لعنت ابدي بوده شرمندهٔ جاوداني گشت - چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالي شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک‌روان بجست و جوی گم‌شدگان بشتابند - طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند - و تیز روان خدمت دست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند - ماهم انگه بملاحظهٔ آنکه (هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی کار او برداشته خواهد شد - و نفاق بسروش از پرده بیرون خواهد افتاد) بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند - که سر بریده آواز نکند - و خدیو زمان (که نقاب از روی جهان‌افروز خود هنوز بر نداشته بود) ازان طور جریمهٔ عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده انگاشت - بنازم حوصلهٔ دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد ه

ازان وقت (که نوید نزول موکب عالي بامرای(۴) ممالک مالوه رسیده بود) هر یکی از محل خود روی اخلاص بآستان سلاطین‌مطاف آورد - و دراین روز (که عرصهٔ بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود) پیرمحمد خان و قیاخان و حبیب علي خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین‌بوس سربلندي یافتند - و حضرت شاهنشاهي همه را بشرائف مراحم و جلائل الطاف اختصاص بخشیده پایهٔ سعادت آنها را بلندي دادند - و ادهم‌خان و پیرمحمد‌خان با سایر امرای مالوه بزمین‌بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجه شدند - و موکب شاهنشاهي

---

(۲) در [بعضی نسخه] بیتانچپور - و نسخهٔ [ی] نیسانچپور (۳) در [بعضی نسخه] خال خیانتي (۴) نسخهٔ [ح] بامرا که در ممالک مالوه جابجا متفرق بودند رسیده بود ه

و احترامِ صاحبِ خود اهتمام لازم شمارد - و خواهشِ خود را در رضای ولي‌نعمت محو سازد - من چه میگویم - اخلاص گوهری‌ست بے بها - بهر سر نباشد - و بهر دل نسپارند - حساب داني کجا رفت - و طرزِ سوداگري چه شد - در برابرِ چندین تربیت و ملاطفت دغلبچهٔ تزویر و تلبیس آراستن کدام معاملهٔ گذرانست[۲] - هرکه (از تبه رائي نردِ دغا در بساطِ پاکبازان باخت) هرآئینه خاکِ ادبار در کاسهٔ سرِ عرض[۳] و ناموسِ خود کرد[۴] - چون ادهم‌خان تملّقات مرائیانه میکرد خاطرِ نکته‌دانِ شاهنشاهي انبساط نمي‌یافت - و هرکارے که میکرد پسندیدهٔ باطنِ اقدس نمي‌آمد - ازانجمله لباسها حاضر ساخته بود - که آنحضرت چون از گردِ راه رسیده‌اند لباسِ تازه بپوشند - و (چون اندک غبارے بر دامنِ ضمیرِ مقدّسِ مصفّی از رهگذرِ او نشسته بود) بر لباسِ تلبیسِ او پرتوِ توجّه نمي‌افتاد - ادهم خان ازین ممر در دامِ اضطراب و اضطرار مي‌طپید - و از فرطِ بیقراري بهر یک از منظورانِ بساطِ قرب توسّل جسته تضرّع و تبتّل مینمود - آخر کار آنحضرت (که معدنِ مردمي و آزرم اند) بر پریشاني حالِ او بخشوده و بزرگیِ خود را کار فرموده از روی بنده‌نوازي لباسهای تازه (که آورده بود) پوشیدند - و اظهارِ شگفتگي فرمودند - و (چون دران روز پردگیانِ سرادقِ عفّت عقب مانده قرینِ موکبِ اقدس نرسیده‌بودند) آنحضرت دران شب بر پشتِ بامِ خانهٔ ادهم‌خان تکیه فرمودند - و آن بےسعادتِ بدنیت درکمین بوده منتظرِ فرصت مي‌بود - که شاید آن قدسي نظر را نظرے بر حرم‌خانهٔ او افتد - و آن مُدبر این معني را بهانه ساخته قصد نماید - و خاطرِ مقدّسِ حضرت (که گلشن‌سرای معني ست) ازین‌خیال خالي چون راهِ دور قطع فرموده بودند بر بسترِ راحتِ استراحت ممتد فرمودند - و آن خرد پرورِ عفّت سرشت را چیزے (که بخاطر راه نمي یافت) حرم‌خانهٔ شومِ او بود - و (چون حراست و حمایتِ ایزدي همواره نگاهبانِ آن قبلهٔ صورت و معني‌ست) آن برگشته بختِ تیره‌رای قدرت و فرصت نیافت - و دورباشِ سلطنتِ صوري و معنوي دران تنهائي محافظت فرمود ●

روزِ دیگر ماهم‌انگه محملِ قدسي را (که عقب مانده بود) آورده بشرفِ حضور استسعاد یافت و جشني بزرگانه ترتیب داد - و ادهم خان برهنمونیِ آن کدبانوی کاردان از خوابِ غفلت بیدار شد و قدومِ خدیوِ جهان را شرفِ روزگار دانسته در آدابِ پیشکش و لوازمِ ضیافت اهتمام نموده و مجموعِ آنچه (از سرکارِ باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق) با تمامِ حرمها و پاتران و لولیان بمنظرِ اشرف گذرانید - و آنحضرت بموجبِ مرحمتِ عامّه قبول نموده بعضےرا بار عنایت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه ح] معامله گذاري ست (۳) در [بعضے نسخه] در کاسهٔ عرض و ناموس (۴) نسخهٔ [ی] ریخت ●

نزولِ اجلال فرمودند - و چنین راهِ دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکرِ اقبال در شانزده روز قطع فرموده روزِ بهمن دوم خرداد ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه بیست و هفتمِ شعبانِ همین سال رایاتِ اقبال ظلمت زدای سوادِ سارنگپور شد ●

و از غرائب آنکه درهمین روز ادهم خان بعزیمتِ تسخیرِ قلعهٔ کاگرون از سارنگپور برآمده دو سه کروه راه قطع کرده بود - و از نهضتِ موکبِ شاهنشاهي اطلاع نداشت - هرچند ماهم‌انکه قاصدانِ تیزرو فرستاده بود (که از نهضتِ اعلامِ ظفرارتسامِ شاهنشاهي خبردار ساخته آماده خدماتِ شایسته گرداند(۲)) امّا ایلغارِ آنحضرت آنچنان نبود که مسرعانِ خیال هم‌تگِ آن توانند گشت تا بقاصدانِ چابک‌رفتار چه رسد - ادهم خان فوج آراسته بخاطرِ جمع کاگرون‌رویه مي‌آمد که از دور کوکبهٔ جهان‌تابِ موکبِ عالي نمایان شد - با آنکه (معدودے از عساکرِ اقبال آنشب در رکابِ ظفراعتصام رسیده بودند) امّا در تمامِ آن دشت و صحرا بمقتضای جنودِ الطافِ ایزدي از لشکرِ عالمِ غیب و سوارانِ ملکِ تقدّس چندان جمعیّت و انبوهي رو داده بود که در نظرِ همگنان از اندازه(۳) و شمار بیرون مینمود - و چندے از لشکرِ گزینِ ادهم‌خان (که پیش پیشِ او مي‌آمدند) ناگاه بموکبِ والا نزدیک رسیدند - چون نظرِ ایشان بجانبِ حضرت افتاد بےاختیار خود را از اسپ انداخته روی ادب برزمینِ خاکبوس نهادند - ادهم خان (که مردمِ خود را چنان دست و پا گم کرده دید - که سراسیمه خود را از اسپ انداختند) حیران شد - که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمانِ او بکیست - و درین تعجّب اسپ تیزتر رانده - تا قدرے قریب شد - و نظرش در شعشعهٔ جمالِ عالم افروزِ حضرتِ شاهنشاهي خیره گشته و خود را ذرّه مثال مضطرب یافته از مرکب بزمینِ ادب فرود آمد - و روی بندگي بر خاکِ نیاز نهاده برکاب بوسِ عالي سربلند شد - و ازانجا (که آئینِ بنده‌نوازي و پرده‌پوشي مجبولِ عنصرِ اقدس است) او را بنوازشهای گرامي اختصاص بخشیده ساعتے همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند - تا هم او استمالتِ تمام یابد - و هم دیگر مقرّبانِ بساطِ اقدس (که با او شریکِ خدمت بودند) سعادتِ زمین بوس دریابند - و ازانجا بر خنگِ اقبال سوار دولت شده روی توجّه بسارنگپور آوردند - و دران مصرِ سرور منزلِ ادهم خان را بسعادتِ ورودِ اقدس غیرتِ پیشطاقِ سپهر ساختند - ادهم خان بر بساطِ بندگي ایستاده اجناسِ نفائس و لطائف بنظرِ اقدس مي درآورد - لیکن (چون قدرِ تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازهٔ حالِ بیرون نهاده‌بود) باطنِ انور (که جامِ حقائق نمای الٰهي ست) با او نمي‌شگفت ●

آئینِ اخلاص آنست که در زمانِ غیبتِ صوري حاضرِ معنوي روحاني بوده در التزام

(۲) در [چند نسخه] گردانند (۳) در [چند نسخه] از اندازهٔ شمار ●

(که هدیهٔ الٰهی بود) بدرگاهِ معلّی نفرستاد - خاطرِ جهانگشای شاهنشاهی میخواست (که مرکبِ عالی بدیارِ شرقیّه نهضت فرماید) تا مستیِ او بدیوانگی نکشد - لیکن اصلاحِ احوالِ ادهم خان (که از فتحِ مالوه رویِ در فساد داشت) اهم دانسته یورشِ آن ممالک و انتظامِ آن دیار (که از مواهبِ جلیلهٔ ایزدی بود) بخاطرِ مقدّس مصمّم شد - و حسنِ تدبیرِ پادشاهانه (که در مبادیِ حال نظر بر خواتیم هر کار میدارد) و نظرِ دور بین (که در بدایتِ فکرت حسنِ خاتمه و نقشِ نهایت را می‌اندیشد) اقتضای آن فرمود که نخستین یکرانِ عزیمت را بسمتِ مالوه جولان باید داد - تا کارِ آن تباه‌رای از چاره نگذرد - لختی درین اندیشهٔ صواب‌نمای بودند که صادق‌خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقتِ کار آگاهی بخشید - و آن عزمِ مسعود مصمّم‌تر گشت - و متکفّلِ اشغالِ سلطنت بسرانجامِ این یورشِ اقبال مامور شدند - و خاطرِ جهان‌آرای بمقتضای عطوفتِ ذاتی باصلاحِ احوالِ ادهم خان توجّه فرمود - و تماشای آن ملکِ دلگشا و انتظامِ مهمّاتِ آنحدود دلنشینِ آن بخت‌بلندِ دوربین گشت - منعم خان خان خانان و خواجه جهان و جمعی را در دارالخلافهٔ آگره گذاشته بی آنکه (بأمرای کبار و اعیانِ خلافت خبر فرمایند) با جمعی از خواصّ بساطِ اقبال در ساعتِ سعادت اساس روزِ سروش هفدهم اردی‌بهشت ماهِ الٰهی موافقِ روزِ یکشنبه یازدهم شعبان (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ قمری از نشیمنِ اجلال و تختگاهِ خلافت پای اقبال در رکابِ کشورگشائی نهاده این یورشِ دلکش را پیش‌نهادِ همّتِ عُلیا ساختند *

چون نزدیک بقلعهٔ رنتنبهور (که رای سرجن حاکمِ آنجا بود) عبورِ مواکبِ گیتی‌نورد اتّفاق افتاد نظرِ جهان‌گشای بتسخیرِ آن نینداخته پیشتر نهضت فرمودند - رای سرجن قربِ موکبِ نصرت‌قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوبِ مردمِ کاردان فرستاده آدابِ بندگی بجای آورد - و چون ساحتِ حواشیِ قلعهٔ گاگرون (که از قلاعِ حصینهٔ ملکِ مالوه است) محلِّ ورودِ موکبِ عالی شد بظهور پیوست که بازبهادر آنرا بیکی از معتمدانِ خود سپرده - و عساکرِ اقبال هنوز دست بتسخیرِ آن نکرده اند - و چنان بعرضِ اقدس رسید که ادهم خان خود قصدِ فتحِ آن دارد - روزی (که موکبِ سعادت محیطِ آن‌قلعه شد - و بهادرانِ ملک‌گشا فرمان‌پذیر گشته آن نگینِ متانت را حلقه شدند) چون حاکمِ قلعه دانست (که رایاتِ شاهنشاهی باقبالِ روز افزون ظلالِ جلال بر تسخیرِ آن انداخته) ازانجا (که کاردان و دوربین بود) بدستیاریِ سعادت کلیدِ قلعه را دست‌آویزِ سلامتِ حالِ خود ساخته بزمین‌بوسِ عالی سربلندِ دولت شد - و بنوازشِ شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحراستِ آن حصنِ حصین گذاشته در آخرِ همان روز متوجّه پیش شدند و همه شب قطره فرموده صبحگاه (که هنگامِ کشایشِ دلها و افزایشِ جانها ست) بنواحیِ سارنگپور

مدهوش بادهٔ غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند - شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین‌شرقي روان شدند - و بدستِ راستِ خود بهقربخان و قتو و سیّد سلیمان و سلیم خان کهروار(۲) و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرّر ساخته بجانب دروازهٔ لعل فرستادند و حسن‌خان بچگوتي و آدم پسرِ فتح‌خان را با بسیارے از اوباشانِ زیادهٔ‌سر بدستِ چپ جانبِ بندِ شیخ‌بهلول نامزد کرده روانه ساختند - خان‌زمان بتزک و یاسامشِ(۳) لشکرِ منصور پرداخته آمادهٔ پیکار شد و بآئینِ شایسته هنگامهٔ رزم آراسته کرد - جوانانِ دل برکف جان‌بناموس‌ده از هرطرف برآمده چپقلشهای مردانه بجای‌آوردن گرفتند - بهادرانِ والا شکوه پیشدستي نموده بر سرِ حسن‌خان بچگوتي رسیدند - و او از صدماتِ تیراندازانِ موشکاف عارِ گریختن را بر خود پسندید - دریں‌اثنا شیرخان با جمعی از دلیرانِ جنگجوی در رسیده نبردے مردانه نمود - وایں‌گروهِ نصرت یافته را برداشته تا بکوچهای شهر درآورد - و افغانانِ تیره‌رای آنرا فتح شمرده روی گردان متوجّهِ طرفِ دیگر شدند - که دریں‌میان خان‌زمان جمعی از یکجهتانِ کارزار را پیش‌گرفته کارِ ازدست‌شده را پیش برد - و از عقبِ غنیم تیرزده(۴) درآمد - و هنگامهٔ بطالتِ(۵) افغانان را پریشان ساخت - و بتائیدِ الٰهي (که مؤیّدِ این دولت ابدقرین است) در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد - و غنائمِ فراوان و فیلانِ نامي بدستِ اولیای دولت درآمد - هرگاه [منسوبانِ دولتِ ارجمند (که بپاک باطني و درست نیتي مشرّف نیستند) بمحضِ انتساب چنین لوای فیروزي مرتفع گردانند] اندازهٔ فتوحاتِ اخلاص‌نهادانِ عقیدت‌گزین که شناسد - که تا بچه درجه خواهد بود ٭

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بولایت مالوه - وظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط - و رجوع بمستقر خلافت

ایزدِ جهان‌آرا (هرگاه قوائمِ دولتی‌را بتائیدِ آسماني استحکام دهد) بداندیشانِ او را بهر طریقی از پای درآورد - نخستین گندم‌نمایانِ جوفروش(۶) را باعدای ظاهر و باطن دراندازد - تا قاعدهٔ (الاهمّ فالاهمّ) مرعي‌گردد - اول بےسعادتانِ صورت و معني‌را پایمالِ خاکِ مذلّت ساخته آوارهٔ خراب‌آبادِ عدم گرداند و ثانیاً بیدولتانِ معنوي را (که از روباه‌بازي در لباسِ دولتیهانِ اخلاصمند درآمده کارِ دشمني سرانجام دهند) در غبارستانِ مغاکِ خسران فرستاده عالم را صفا بخشد - و بالجمله چون ایزدِ جهان‌آرا چنین فتحی روزي‌کرد علي‌قلي خان را سرمایهٔ بدمستي افزود - و غنائمِ این فتحِ آسماني را

---

(۲) نسخهٔ [ح] کروار (۳) نسخهٔ [ا] آرایش (۴) نسخهٔ [ز] تیرزده تیرزده (۵) نسخهٔ [ح] باطل
(٦) نسخهٔ [ح] جو فروش را که اعداي باطن اند باعدای ظاهر و باطن ٭

بےغرضي او بود) هرچند در مقامِ نصیحت شد سودمند نیفتاد - و خود در پاداشِ اینچنین فتحِ بزرگ در مقامِ سپاسداري درآمد - و لوازمِ شکرگذاري باندازهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت - و بجهت نشاطِ خواطرِ اولیای دولت جشنِ دلکش ترتیب داد - و بمقتضای همّتِ خود بجمیع ملازمانِ عتبهٔ اقبال (که همراه بودند) بخششها کرد - آنگاه جمیعِ آن ولایتِ مفتوح‌شده قسمت یافت سارنگهپور با چند پرگنهٔ گزین بادهم خان (که سرداریِ صوري داشت) اختصاص یافت - و مندو و اجین به پیرمحمّدخان (که سردارِ معنوي او بود) مقرّر شد - و سرکارِ هندیه بقیاخان مفوّض گشت و مندسور و آنحدود بصادق‌خان نامزد کردند - و عبدالله‌خان بکالپي (که جایگیرِ او بود) مراجعت نمود ادهم خان جمیعِ شرائف و نفائسِ اشیا و ذخائر و دفائنِ آن ولایت را (که گرد کردهٔ روزگاران بود) و چندین پاتّران و لولیانِ مشهور (که در نه گنبدِ گردان آوازهٔ خوبي و صیتِ رقّاصیِ آن لعبتانِ پری‌طلعت پیچیده بود) و چندین سازنده و نوازندهٔ نادره‌کار را پیشِ خود نگاهداشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از غنائمِ اقبال جدا کرده با عرائضِ فتح بدرگاهِ گیتي پناه فرستاد ●

و از جلائلِ فتوحات (که درین‌سال شرفِ ظهور یافت) نصرت یافتنِ خان‌زمان و منهزم شدنِ افغانان است - اگرچه (علي‌قلي خان خان‌زمان از مشربِ عذبِ اخلاص بےنصیب بود - بلکه از معامله دانیِ رسمي و نهمیدنِ سود و زیانِ ظاهري آگاهي نداشت - و پیوسته از قدرِ عنایت و عاطفتِ شاهنشاهي غافل بوده از گرم‌روانِ گریوهٔ بےراهي بود) لیکن (چون پرده از کارِ او بر نداشته بودند و خود را از منسوبانِ این دولتِ ابدقرین ظاهر میساخت) بمیامنِ اقبالِ روزافزون بهر ناحیتي (که عزیمت مصمّم میداشت) کامروا میشد - و دریولا (که بیرام خان از میان رفت) افغانانِ تیره رایِ کوته‌اندیش فرصت خیال‌کرده پسرِ مبارز خان را (که بعدلي اشتهار داشت) بسري و سروري برداشته شیرخان نام نهادند - و باهم اتّفاق نموده قرار دادند که بر سرِ خان‌زمان رفته اورا از میان بردارند - خان زمان ارادهٔ مخالفانِ وخیم‌العاقبت را دانسته در سرانجامِ استحکامِ قلعهٔ جونپور شد و اُمرای آنحدود را از حقیقتِ کار آگاهي بخشیده غیر از سکندر خان اوزبک جمیعِ اُمرای آن‌ناحیت را (مثلِ بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم‌خان جلایر و میر علي اکبر و کمال خان گکهر و دیگر جایگیرداران آنحدود) فراهم آورد - چون (غنیم بسیار زور بود - و قریبِ بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت) پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحتِ وقت نمیدیدند - افغانانِ تیره‌بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکرے گران و استعدادے تمام بر سرِ جونپور آمده بر کنارِ دریای گومتي[۲] (که شهر بر ساحلِ آن واقع شده) منزل گرفتند - و روزِ سیوم

(۲) در[چند نسخه] گودي ●

پای ثبات افشردند - و افواجِ نصرت پی‌هم رسیده هنگامهٔ مخالفان را برهم زدند - و صبارِ قیاخان و سلیم خان چپقلش شد - قیاخان مظفّر و منصور برگشت - و صادق‌خان و قیاخان باهم ملحق‌گشته بازبهادر را (که فوجِ رو بروی خود را برداشته صف‌آرائي میکرد) برداشتند ❋

یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که نسیمِ فتح از مهبّ اقبال وزیدن گرفت - و غنچهٔ نصرت از گلبن امّید شگفتن آغاز نهاد - و باقبالِ شاهنشاهي و حسنِ نیّتِ خدیوِ زمان چنین فتحِ شگرف (که طرازِ فتوحاتِ گرامي تواندشد) بظهور آمد - و بازبهادر خمارآلودِ مذلّت روی بجانب خاندیس آورده بطرفِ برهان‌پور شتافت - و جمیعِ اسباب و اموال و حرم‌خانهٔ او با اکثر لولي زنان و پاتّران (که سرمایهٔ نشاط و پیرایهٔ حیاتِ او بودند) بدستِ مردانِ کارزار افتاد - آن بیدولت در حینِ عزمِ مقابلهٔ عساکرِ نصرت (چنانچه رسمِ هندوستان است) چند کسِ اعتمادیِ خود را بر سرِ زنان و پاتّران داشته بود - و قرار داده که اگر خبرِ شکستِ من شمارا تحقیق شود تمامِ زنان و پاتّرانِ مرا بتیغ بیدریغ گذرانید - تا بدستِ بیگانها اسیر نشوند - و (چون صورتِ هزیمتِ بازبهادر در آئینهٔ مراد نمودار گشت) آن دیونژادان بموجبِ قرارداد نقشِ چندے ازان لعبتانِ پري‌پیکر بآبِ تیغ از صفحهٔ هستيِ پاک شستند - و رقمِ وجودِ آن بیگناهان از ورقِ جهان بکزلکِ بیداد محو ساختند - و چندے زخمي شده رمقے از حیات بردند - و جمعے را نوبت نرسیده بود که افواجِ قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست توانند یافت - و سردفترِ آن زنان روپ‌متي نام نازنینے بود که بحسن و دلال انگشت‌نمای عالم نظر بود - و بازبهادر باو علاقهٔ غریب داشت اشعارِ هندیِ پیوسته در عشقِ او گفته دل خالي کردے - و بیداد گرے (که بر روپ متي گذاشته بود) تیغِ بیداد علم کرده بر سرِ آن جمیله آمد - و زخمے چند کاري برو زد - درانوقت عساکرِ اقبال درآمد و آن طاؤسِ نیم‌بسمل نیم جانے بدر برد ❋

بعد از فرار نمودنِ بازبهادر ادهم خان بقصدِ دفائن و خزائن و حرم‌خانه و پاتّران و لولي زنان (که نغمهٔ حسن و حسنِ نغمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کرشمهٔ این دلربایان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند) خود را سراسیمه و شتابان بشهرِ سارنگپور رسانید - و بر تمامی اموال و اسبابِ بازبهادر و لولي زنان و پاتّران و کنیزان متصرّف شد - و کسان بجست و جوی روپ متي فرستاد - چون این نغمه بگوشِ او رسید خونِ وفا بجوش آمد - و پیالهٔ زهرِ هلاهل بدوستکامی بازبهادر مردانه درکشید - و ناموسِ او را بنهان‌خانهٔ عدم همراه برد - و ادهم‌خان چون باقبالِ شاهنشاهي کامیاب فتح شد نشأ مستي ذاتيِ او افزود - و از بادِ غرور (که منشای آن ناداني و بیخردي ست) کلاهِ نخوتِ او کج شد - و دماغِ او روی بپریشاني آورد - پیرمحمّد خان (که واعظ

برانغار بمردانگی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد - و جرانغار بشهامتِ قیاخان کنگ و دیگر بهادرانِ کارکرده رونق گرفت - و هراول بشاه محمّد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت ●

و این باز بهادر از بیخردیِ ذاتی و بے جوهریِ فطری بمهمّاتِ ملکی نپرداختے - و باده را (که حکمت اساسان قدرے معیّن و زمانے مشخّص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب و ترکیبِ عنصری نسبتی ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند) آن مستغرقِ لذّاتِ بهیمی (از اسبابِ مزیدِ غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته) پیوسته بآن اشتغال نمودے - و بنغمه و اسبابِ طرب [که دانش‌پژوهانِ دوربین در هنگامِ کلالتِ طبع و ملالتِ ضمیر (که از فرطِ مشغولی بکار و بارِ خلائق بهم رسد) بجهتِ کسبِ انتعاشِ طبیعت و انبساطِ حال توجّه فرموده‌اند] این مفسدِ مدبر آنرا از مقاصدِ عُظمیٰ اندیشیده همواره اوقاتِ گرامی (که بدل ندارد) بآن گذراندے - و بنخوتِ مستی و تکبّرِ مستلذه اسبابِ بے سعادتی را سرانجام دادے - غافل ازینکه گفته‌اند ● بیت ●

دریں مجلس جهان کی پرده‌سازی ● که ناید شحنه در شمشیربازی

و چون مواکبِ اقبال در حوالیِ سارنگپور (که غفلت‌سرای این بدمست بود) رسید آنزمان از خوابِ گرانِ مدهوشی قدرے بیدار گشته با خمارآلودگی و سیه‌روئی از سارنگپور برآمده سه‌کروه پیشتر منزل کرد - و لشکر فراهم آورده در مقامِ پیکار گشت - قلب را بمسِ ناسرهٔ وجودِ خود زراندود ساخته صلیم خان خاصه‌خیل (که حاکمِ رای‌سین و چندیری بود) کارفرمائیِ دستِ راست باو مقرّر کرد و آدم را سردارِ دستِ چپ گردانید - و تاج خان خاصه‌خیل و صوفی را (که دودِ تهوّر در دماغ داشتند) هراول کرد - و لشکرها از طرفین بمفاصلهٔ دو سه‌کروه آمده برابرِ هم نشستند - و پیوسته دلاورانِ رزم‌آزموده از جانبین برآمده لوازمِ نبرد بجای می‌آوردند - و مراسمِ احتیاط بر ذمّهٔ خردِ کاردان لازم ساخته آدابِ مبارزت بتقدیم میرسانیدند - هرروز جوقے از بهادرانِ کارشناس باهتمامِ یکے از طرزدانانِ اخلاص‌مند (که بفزونیِ عقل و فراوانیِ شجاعت امتیاز داشت) باطرافِ لشکرِ مخالف رفته راهِ آمد و شد متردّدان علی‌الخصوص نقلهٔ غلّه (که بزبانِ هندوستان این طبقه را بنجاره گویند) بستے - و کار بر لشکرِ مخالف تنگ ساختے - روزے نوبتِ شاه محمّد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمّد خان مغل و شاه فنائی و مهر علی سلدوز و سمانجی خان و محمّد خواجه کشتی‌گیر بود - پاسے از شب گذشته متوجّهِ این کار بودند که راه غلط کرده عبورِ این گروه نزدیکِ منازلِ مخالف افتاد - و بالضّرورت جنگ درپیوست - و چپقلاشِ عظیم دست داد - و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان کنگ و جمعے کثیر جلوریز رسیده شریکِ جنگ شدند - اگرچه (اوّل بار آدم برآمده جنگِ رستمانه کرده و لشکرِ منصور را برداشت) امّا صادق خان و جمعے بمقتضای کاردانی و فراخ‌حوصلگی جرے را گرفته

و میرک بهادر و سمانجي خان و پاینده محمّد خان مغل و محمّد خواجه کشتي‌گیر (۲) و مهرعلي سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائي و دیگر بهادرانِ اخلاص اندیش و یکهای (۳) عقیدت گزین را بسرکردگیِ ادهم خان تعین فرمودند - که بجانبِ جنوب یورش نموده اضافۀ داد و دهش نمایند - و سرحدِ جراحاتِ ستمرسیدگانِ مالوه شوند - اگر (والیِ آنجا از خوابِ گرانِ بیخبري بیدار شده در مقامِ اطاعت و تدارکِ ایّامِ بیهوشي شود) او را امّیدوارِ مراحمِ خسرواني ساخته بآستانبوسِ عالي سرباند سازند تا بدانچه (لایقِ حالِ او باشد) مخصوص گردد - و اگر پا لغزِ بادۀ بیخبري او را نگذارد (که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد) سزای او را درکنارِ او نهاده حالِ او را سرمایۀ عبرتِ سایرِ گردنکشان خودسر (۴) گردانند - عساکرِ منصوره نطاقِ همّت بآدابِ خدمت تنگ بستۀ متوجّهِ فتح و نصرت شدند و بآئینِ شایسته قدم درین شاهراه نهادند - نه چنان تیز میرفتند که اردو بازار نتواند رسید - و چندان مکث هم نمیکردند که کسے را در حقِّ این طایفه گمانِ خویشتن‌داري بخاطر رسد • • شعر •

رهروِ آن نیست که گهْ تند و گه آهسته رود • رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهي - یعني سال شهریور الٰهي از دور اول

درین ایّامِ دولت‌ابتسام کوکبۀ موکبِ نوروزي روشني‌افزای صورت و معني شد - و علمِ صبحِ نوبهاري آئینه‌نمای چهرۀ دولت و اقبال گشت - و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شبِ سه‌شنبۀ عرفي و دوشنبۀ حقیقي بیست و چهارمِ جمادی‌الاخری سالِ (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ قمري نیّرِ اعظم و منوّرِ عالم پرتوِ شرف بدولت‌سرای حمل انداخته در مملکتِ افزائیِ شاهنشاهي درآمد - و سالِ ششم از جلوسِ اقدس (یعني سالِ شهریورِ الٰهي) آغاز شد عساکرِ ریاحین جلوۀ انبساط نمود - و شمائمِ بساتین در دماغِ عشرت پیچید • • شعر •

بادِ شبگیري نسیم آورد باز از جویبار • ابرِ نوروزي علم بفراخت باز از کوهسار
این چو پیکانِ بشارت برشتابان در هوا • وان چو پیلانِ جواهرکش خرامان درقطار
مرحبا بوئے که عطّارش نباشد درمیان • حبّذا نقشے که نقّاشش نباشد آشکار

اجرامِ علويِ کون و مکان را بامتدادِ ظلالِ سلطنتِ روزافزون بشارتِ امن و امان دادند - و ادوارِ سماوي زمین و زمان را بفتحِ ممالکِ جدید نویدِ اقبال آرائي رسانیدند - عساکرِ منصوره (که بتسخیرِ ممالکِ مالوه کمرِ اهتمام بسته بودند) چون [نزدیک بآن‌ولایت رسیدند - و مدهوشي و بدمستيِ بازبهادر (که بتغلّب و تسلّط هنگامۀ حکومت گرم کرده بود) بتحقیق پیوست] ترتیبِ صفوفِ نبرد و تزئینِ افواجِ وغا برنمطِ لایق قراریافت - ادهم خان و پیرمحمّد خان هنگامه‌آرای قول شدند

---

(۲) در [اکثر نسخه] کفگیر (۳) در [بعضے نسخه] یکجهتان (۴) نسخۀ [ج] خود بین •

در اندیشهٔ آسودگیِ رعایا بوده همگي همّتِ خسرواني‌را صرفِ ترفیهِ حالِ زیردستان و شکسته پایان سازند - و بارِ گرانِ سایهٔ[2] ستمکاران و فتنه سازان از سرِ این سوختگان بردارند - اوّلاً بنقدِ بصیرتِ لایقه تعیینِ منهیانِ درست‌گفتارِ نیک اندیش نمودن - و اگر چنین گروه دیریهم رسند افرادِ مختلف را بی‌تعارفِ یکدیگر بمنیروی خردِ دوربین مقرّر داشتن - و باین‌طریقِ الیق احوالِ خرد و بزرگِ جهانیان دانستن - و ثانیًا نظرِ تفرّس را (که فروغِ الهي دارد) بکار بردن - و در لطف و قهر ملاحظهٔ درست فرمودن - و ثالثًا بپرورشِ (که خردِ والای شان فرماید) به نیروی نظرِ دوربین و حوصلهٔ فراخ بعمل آوردن و اربابِ استعداد را (که از مشربِ عذبِ اخلاص بهره‌مند باشند) قرّت و قدرت دادن - و پایهٔ اعتبارِ شان افزودن - و پاسبانیِ اعتبارِ خود کردن - و در هنگامِ بزرگي بچشمِ خردي ندیدن - و بیا کیرهٔ بی‌اخلاص در خورِ حالتِ هرکدام پیش آمدن - و اربابِ فتنه و فساد را (که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوسِ خود افساد[3] را اصلاح دانند) بعد از نصیحت تادیبِ مناسبِ وقت فرمودن و فرمان‌دهانِ والا (چنانچه این سجیّهٔ عالي‌اساس در معمورهٔ آلکای خود مصروف دارند) همان طور در ولایاتِ دیگر همّتِ معدلت‌پژوه گمارند - و بنای تسخیرِ ملک و جهان‌گشائي را برین بساطِ آگاهي اساس نهند - تا روز بروز از نتائجِ این ملکاتِ والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخیِ مملکت افزوني پدید آید - و (چون این صفاتِ جهان‌آرائي در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي نظري ست نه کسبي) درین ایّامِ سعادت انوار (که صحّتِ مزاج روی داد - و در ابتهاجِ بر عالمیان گشود) قدرے روی توجّه بانتظامِ کارگاهِ سلطنت آوردند - و بداد و دیده عالمِ نیره‌را روشني بخشیدن گرفتند ●

و چون حقیقتِ ستم‌رسیدگانِ ممالکِ مالوه و بیدادگریهای باز بهادر (که حقیقتِ احوالِ او مجملے پیشتر گذارش یافت) بعرضِ مقدّس رسید معدلتِ شاهنشاهي مقتضیِ آن شد که لشکرے آراسته[4] بر سرِ آن بدمستِ حق‌ناشناس فرستاده شود - و طبقاتِ خلائقِ آن دیار را (که ودائعِ بدائعِ الٰهي اند) از آسیبِ حوادثِ روزگار استخلاص نموده‌آید - بمتکفّلانِ اشغالِ سلطنت یرلیغِ مُطاع نفاذ یافت که لشکرے گران از امرای ارادت‌کیشِ شجاعت پیوند باین خدمتِ عُلیا کمرِ همّت بربندند - و در اندک فرصتے بمقتضای اندیشهٔ صواب‌اساس کار پردازانِ سلطنت سرانجامِ این لشکرِ اقبال نمودند - و در اواخرِ سالِ پنجمِ الٰهي مبادیِ (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت پیرمحمّد خان و عبدالله خان و قیاخان کنگ و شاه محمّد خان قندهاري و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علي خان و حیدرقلي خان و محمّدقلي توقبای و قیاخان صاحب حسن

---

(۲) نسخهٔ [ط] سایر (۳) در [چند نسخه] فساد را صلاح دانند (۴) نسخهٔ [ب] شایسته . و نسخهٔ [ی] شایسته و آراسته ●

منسوب گرداند - و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد - برین داعیه از درگاه معلّی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرّت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همّتی والا نظرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک‌دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب محافل و تزئین مجالس چابکدستی و هنرنمائی بجای آوردند - و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان مسرت را ضیا و بها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز هر روز بطرزے خاص مرتّب میشد - و مواد بهجت و خرّمی بخاص و عام مهیّا میگشت ٭

و از سوانح غم افزا آنست که درین ایّام تبرا چند از جُدری طاری بدن مقدّس حضرت شاهنشاهی شد - و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند - بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری مآثر مشیّت اوست - و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویّت او) بمقتضای مصالح و حکم بندهٔ را (که خواهد بپایهٔ والای بزرگی رساندهٔ بگلشن‌سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند) پیشتر ازان بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد امرے منافی[(۲)] طبیعت سازد - تا بپاداش آن تصاعد برمدارج آمال نمودهٔ بمسرّت ابدی فایز گردد - بنا برین مقدّمهٔ خرد پسند درین ایّام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدرے گرم شد - و مزاج مقدّس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها گداخت - سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت - و بعد از چند روز آبلهٔ چند (که سپند گزند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ‌ساختهٔ خود (چنانچه باید) فرمود - و در اندک فرصتی آن جوشش فرو نشست - و آن نقاط گزند محو شد - و صحّت کامل روی داد - عالم بیمار تندرستی یافت - خواطر افسردهٔ نیک‌ذاتان جهان را طراوت پدید آمد - بجهت سپاسداری عطایای الٰهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست - اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط‌بخش عالمیان شدند ٭

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی‌نوع آدم را عبادتے لازم و طاعتی واجب است - و عبادتی (که بر ذمّهٔ گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است) و شکرے (که فرمانروایان دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

(۲) در[بعضی نسخه] منافر طبیعت ٭

بیرام[۲] بطوفِ کعبه چون بست احرام ٭ در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پیِ تاریخش ٭ گفتا که شهید شد محمد بیرام
٩٦٨

و بعد ازان بسعیِ حسین قلي خان خلد جهان بمشهدِ مقدّس مدفون گشت - و دران حادثهٔ غریب اوباشانِ پتّن و بے اعتدالانِ فتن دستِ تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده در تطاول چیزے فرونگذاشتند و از هولِ این حادثه آشوبے عظیم در مردمِ آن مرحومِ مظلوم روی داد - محمّد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرّحیم را (که خلفِ صدقِ بیرام خان است - و دران هنگام چهارساله بود) با والده و بعضے خدمتگاران ازان حادثه‌گاه بر کنار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعتِ افغانانِ بیدولت از دنبال شتافتند - و مصیبت‌زدگان تمامِ آن راه جنگ‌کنان باحمدآباد رسیدند - مدّتِ چهار ماه در احمدآباد توقّف نمودند - محمّد امین دیوانه و بعضے خدمتگاران بموجبِ صلاحِ وقت عبدالرّحیم را گرفته بدرگاهِ خلائق پناه روان شدند - و پیش ازانکه بآستان بوس رسند خبرِ حادثهٔ بیرام خان بعرضِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي رسیده فرمانِ التفات بطلبِ عبدالرّحیم از مکمنِ اعزاز عزِّ ورود یافته بود - در هنگامِ بینوائي و ماتم‌زدگي و بیکسي در حدودِ جالور فرمانِ مرحمت غمگساري نموده گسسته امّیدان را چاره‌گر آمد - و حاصلِ منشورِ عاطفت آنکه ازروی امّیدواري بدرگاهِ معلّی بیایند که بتربیتِ شاهنشاهي شرفِ اختصاص خواهد یافت - و چندے از حقیقت‌کیشان (چون بابای زنبور - و یادگار حسین) آن نوباوهٔ اخلاص را در اواسطِ سالِ ششمِ الهي موافقِ اوائلِ (٩٦٩) نهصد و شصت و نه در دارالخلافهٔ آگره بنظرِ کیمیا اثرِ آنحضرت آورده بزمین‌بوسِ والا سربلند ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي آن طفلِ روشن پیشاني را (که آثارِ نجابت و حقیقت از سطورِ ناصیهٔ او پیدا بود) با هجومِ بدگویان و بداندیشان بمحضِ عاطفتِ ذاتي در سایهٔ تربیتِ خود پروردن گرفتند - و باندک فرصتے بخطابِ میرزاخاني اختصاص بخشیدند - و روز بروز آدابِ ادب ورزي و بزرگ‌منشي از نشست و برخاستِ او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و ترتیب بمدارجِ عالي رسید - و بپایهٔ اسنای خانخاناني اعتلا یافت - چنانچه در محلِّ خود گذارش یابد ٭

و در اواخرِ این سالِ دولت‌آغازِ عشرت‌انجام عصمت‌قباب ماهم انگه (که کمالِ رابطهٔ صوري و معنوي بحضرتِ شاهنشاهي داشت - و درین ایّام ببرکاتِ توجّهِ عالي زمامِ حلّ و عقدِ جمیعِ مهمّاتِ ملکي و مالي بدانش و بینشِ او مفوّض بود) عزیمتِ کدخدائیِ پسرِ کلانِ خود باقي محمّد خان نمود چون (یک دخترِ باقي خان بقلاني[۳] را بادهم خان نسبت کرده بود) خواست که دخترِ دیگر را بپسرِ کلان

---

(۲) در [چند نسخه] (بیرم بطواف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و موزون

(۳) در [بعضے نسخه] بقلاتي - و نسخهٔ [ح] بکلاني ٭

استسعاد یافت - و پادشاه جهان ازو راضي و خشنود گشت - و با مرقعه و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجهِ زیارتِ اماکنِ شریفه شد - و چون بشهرِ پتن (که نخستین شهرِ گجرات است و پیش ازین بنهرواله موسوم بود) رسید چند روز دران ساحتِ دلکشا بجهتِ آسایش محملِ اقامت کشاد و دران ایّام حکومتِ شهر بموسی‌خان فولادي بطریقِ استقلال تعلّق داشت - ازطوائفیه افغان بر سرِ او فراهم آمده شورافزای آن‌دیار بودند - ازانجمله مبارک خان لوحاني (که پدرِ او در جنگ ماچهیواره بسرکردگی بیرام‌خان بقتل رسیده بود) آن دیوانه افغان را درانوقت انتقامی بخاطر رسید و قصدِ بیرام‌خان کرد - و نیززنِ کشمیریِ سلیم‌خان پسرِ شیرخان با دخترے (که ازو بود) دریں قافله همراهِ بیرام‌خان عزیمتِ سفرِ حجاز داشت - و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختررا بپسرِ خود بگیرد - و ازین رهگذر نیز افغانان سرِ شورش داشتند *

بیرام‌خان درین ایّام (که در پتن بارِ اقامت گشوده‌بود) همواره بسیرِ بساتین و منازلِ آن شهر میرفت - روزے بسرِ کولابے بزرگ (که سیرگاهِ دلکشِ آن شهر است - و نشیمنی درمیان دارد - که بکشتي آنجا میروند) رفته بود - در هنگامے (که از کشتي برآمده سوار میشد) آن جاهلِ حق‌ناشناس[۲] با سي‌چهل افغانِ بیدولت بقصدِ بیرام‌خان بر کنارِ کولاب آمد - و چنان نمود که مگر بدیدن آمده - بیرام خان آن‌جماعت را طلبید - چون آن بےسعادت پیش رفت بےمحابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر پشتِ بیرام‌خان زد که از سینداش برآمد - و بیدولتے دیگر شمشیرے برسر انداخته کارِ او تمام ساخت - درین حال کلمهٔ اللّٰه اکبر برزبانِ آن عاقبت بخیر رسیده ازین‌عالم درگذشت و بسعادتِ شهادت (که همیشه در آرزوی آن میبود- وبدعای سحري میخواست- و ازاهل‌اللّٰه استدعا مینمود فایز شد - روزے در عینِ ایّامِ حکومتِ او یکے از ساداتِ ساده‌لوح در مجلسِ او برخاسته گفته بود که به نیتِ شهادتِ نوّاب فاتحه بخوانیم - بیرام‌خان تبسّم کرده گفت میر این چه اضطراب است و چه غمخواري‌ست - ما شهادت میخواهیم - امّا نه باین زودي *

القصّه همراهان از وقوعِ این واقعهٔ ناپسند متحیّر و متوحّش شده هرکدام بجانبي شتافت و بیرام‌خان در خاک و خون افتاده بود - تا آنکه جمعے از فُقرا و مساکین قالبِ خونین او را برداشته حواشیِ[۳] مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ وقتِ خود بود) بخاک سپردند- و در روزِ باد بیستِ دوم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه چهاردهمِ جمادی الاولی (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت این قضیّه روی‌داد - قاسم ارسلان درتاریخِ این واقعه گفت * شعر *

---

(۲) در [بعضے نسخه] ناحق شناس - و در [بعضے] ناحق اساس (۳) نسخهٔ [ط] در حوالیِ مقبرهٔ شیخ حسام الدین *

درین هنگام اسباب فتح و فیروزي چنانچه باید فراهم نیامد - قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده اززوی اضطرار بقلعهٔ دایره[2] نزدیک راجوری درآمد - و کوچک بهادر را تیرے رسید - او را زخمي گرفته پیش غازي‌خان بردند - چون رستمي او مشاهد کشمیریان شده‌بود غازي‌خان او را مستمال گردانید - بارباب علاج سپرد - و علاج سودمند نیامده بےعلاج راه نیستي پیش گرفت - و روز دیگر قرا بهادر ازانجا برآمده بنوشهره رسید - و درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهي بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافهٔ آگره در لباس بےتوجهي از شغل سلطنت مشغول سپاس جلائل نعم الٰهي بودند که روز بروز مآثر اقبال و میامن دولت بظهور مي‌آمد - چه[3] بهر طرف کشایش ملک میشد - و نوید فتوحات میرسید - و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج بهم میرسیدند - دولت در افزایش و بخت در آرایش - و عقل در دوربیني - و مردم در عقیدت‌گزیني - استماع امثال این امور (که قرا بهادر را چنین روی‌نماید) دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد - و دران حریم معلّی چه غبار گزند انگیزد ◦

و از سوانح[4] آنست که خبر درگذشتن بیرام‌خان بمسامع اقبال رسید - چون ذات مقدس منبع فتوت و مردمي ست با وجود آن سرگذشتها (که[5] اندکے از بسیار گذارش یافت) از ظهور این سانحهٔ عبرت‌بخش تاسّف فرمودند - نمیدانم که این واقعه پاداش اعمال گذشتهٔ ارست - یا هنور باطن او غبارآلود اندیشهای تباه بود - یا دعای او باجابت پیوست - یا آنکه آن نیک‌مرد را عنایت ایزدي از بار گران خجالت خلاص ساخت - و الحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود بواسطهٔ بد مصاحبي (که بدترین آفت آدمي‌زاد است) اوّل حسنات او بنظرش افتاد - و از فزوني خوشامد مستي افزود - چه هرکه (نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد) در پیشگاه خاطر او بازار خوشامدگویان گرم گردد - و هر خوشامدیکه باو رسد آنرا بیان واقع اندیشیده خود پرست و خود آرای شود - و لهذا بیرام‌خان را چون این روز پیش‌آمد حسن معنوی خدیو زمان (که در پردهٔ صغر سن و عدم اشتغال بمهمّات ملکي بود) پوشیده ماند - و از جست و جوی عیب دیگران بمطالعهٔ عیوب نفساني خود نپرداخت - و از خوشامدگویان خانهٔ او آن قدر خراب نشد که از راست کرداران معامله‌نافهم که دوستان کوته‌عقل او بودند - بارے بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود بفلاورزی دولتمندي کارش در بغي و طغیان سپري نشد و در همین زندگاني او را پشیماني حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش

---

(۲) نسخهٔ [ب] دائره (۳) نسخهٔ [د] و از هرطرف (۴) نسخهٔ [ح] و از سوانح این ایام دولت افزا آنست (۵) نسخهٔ [ح] که اندکے ازان گذارش یافت ◦

و بیدادیِ غازي‌خان حاکمِ کشمیر بمسامعِ اقبال رسید) حکمِ معلّی شرفِ نفاذ یافت که بسرکردگیِ میرزا قرا بهادر خویشِ میرزا حیدر (که عارفِ آنحدود است) لشکرے آراسته متوجّهِ تسخیرِ کشمیر گردد و جمعیِ کثیر بکمکِ او نامزد شدند - دریں ایّام غازي‌خان پسرِ کاچي[۲] چک فرمانروای کشمیر بود که بعد از پدر ریاستِ کشمیر باو رسید - و تحقیق آنست که پسرِ حسن[۳] چک برادرِ کاچي چک است چون پیمانهٔ عمرِ حسن چک پُرشد کاچي چک (از طُغیانِ آز و فرطِ هوا و هوس پا[۴] از جهتِ انتظامِ دنیا) زنِ حاملهٔ او را بعقدِ خود درآورد - و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازي‌خان متولّد شد ●

القصّه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب نبود پس از مکثِ طویل متوجّهِ ایں‌خدمت شد و در شدّتِ گرما براجوري رسید - و نصرت خان و فتح چک برادرزادهٔ دولت چک و لوهروانکري و نجي[۵] رینا برادرِ عیدي رینا و یوسف چک پسرِ رمکي[۶] چک و خواجه حاجي آمده ملحق شدند و چون حالِ ایں لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و لوهروانکري بصوبِ کشمیر گریختند و سه ماه بجهتِ آمدنِ کمک در موضعِ لالي[۷] کوکهر نزدیکِ بهنبهر توقّف افتاد - و چون سرانِ ایں لشکر کهنه‌عمله بودند دیرتر رسیدند - درآمدن بکشمیر ازیں‌قسم نیست که بایں‌آهستگي و گران‌پائي میسّر شود - چه مسالکِ آن ملک ازان قبیل است که (اگر چند روز پیشتر از آمدنِ بیگانه والیِ آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد) اگرچه لشکرے از هزاران رستم آراسته باشد گرفتنِ آن مشکل بلکه محال خواهد بود - غازي‌خان (که آمدنِ لشکر شنید - و چند ماه بریں گذشت) آنچنان طرق و مضائق را استحکام داد که مزیدے بران متصوّر نباشد - و پیاده‌های خود را از گریوهای مستحکم پیشتر فرستاد - و میرزا قرابهادر در نزدیکِ راجوري بعد از مقابله و محاربهٔ چند روزه شکست یافته برگشت - تنها استیلا واستحکامِ کشمیریان ایں‌کار نکرد - موسمِ تبِ لرزه و آغازِ باران و نارسیدنِ کمک عمدهٔ اسبابِ ایں‌شکست شد - و دریں روز جنگِ غریب در پیوست - از یک‌طرف بندوقچیان و از دیگرطرف تیر اندازان دستبرد مي‌نمودند - و مردمِ پادشاهي اگرچه کم بودند امّا بنیروی تائیدِ آسماني بیشي کرده دادِ مردانگي دادند - کوچک بهادر نام رستم‌دلے ازیں جانب تردّدهای نمایان (که کارنامهٔ دلاوري تواند بود) بتقدیم رسانید - آخر (چون امرے مقدور نبود و کارفرمایانِ کارگاهِ اقبال فتحِ ایں ملکِ دلگشا موقوف بزمانِ دیگر داشته بودند - که شهنشاهِ جهان پرور پرده از جمالِ جهان آرای خود برداشته انتظامِ مهمّات را بےشرکتِ اربابِ تعنّت و عناد نماید)

---

(۲) در[چند نسخه] کاجي (۳) نسخهٔ [د] حسین (۴) نسخهٔ [د] پا از مرکزِ اعتدال بیرون نهاده جهتِ انتظامِ دنیا زنِ حاملهٔ او را (۵) در[بعضے نسخه] نجي زیبا برادرِ عیدي زیبا (۶) در[بعضے نسخه] ریکي (۷) در[چند نسخه] لالي کوکهره

در صف خاصان درآید - و به تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رود - همان‌طور (که رسم کاردانان باستانی‌ست - که او هرکس خواهند پردهٔ شکاف راز دل گردند بادهٔ عقل‌ربا در کام هوش او ریخته مست گردانند - تا آن تنگ حوصله از مستی هرچه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد ● مصرع ● مردان بهانه تجربه کردند مرد را ●

و چون اندیشهٔ حقّانی باشد چنین بادهٔ دادن بفتوای دانش‌اندوزان دوربین مصلحت گواه - و چنین عقل مزوّر را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم دین جهان‌آرائی‌ست) همان‌طور دیدن و آئین این شاهنشاه جهان‌آرا[۲] آنست که (چون میخواهد مدارج احوال و اخلاق یکی بداند) بادهٔ عنوای مرد افکن سرشار دادهٔ او را دیوانهٔ دنیای مسنکارهٔ میسازد - و بدیدهٔ بصیرت مطالعهٔ صحائف احوال او می‌نماید - کوته‌نظران (که نظر شان بر مقصود نیفتادهٔ در کول‌آباد غفلت سرگردان شده‌اند) زبان طعن دراز میسازند - که بے‌تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست - و آنها (که شناسای مراتب تکمیل اند) این‌معنی را مرآت احوال دانسته ثناگر این عیار گرفتن اند - ازانجمله میرزا شرف‌الدّین حسین‌را (که بنسب صوری از اشراف کبار بود) آنحضرت بنظر ترقّی‌بخش دیدهٔ بلندمرتبه ساخته بودند - تا اعتضاد سلطنت گردد - ازانجا (که فرط تقرّب و اعتبار میرزا مشاهد عالمیان بود) بعضی از اولیای دولت قاهره (که نظر شان جز برعلوّ مراتب ظاهر نیفتد) از درون و بیرون صلاح دانسته عفّت قباب دولت پرده‌نشین عصمت ثمرهٔ قدسیّهٔ سلطنت بخشی‌بانو بیگم را (که همشیرهٔ قدسیّهٔ حضرت شاهنشاهی بود) بآئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا درآوردند - و باین نسبت علیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیادهٔ از اندازه افزودند - و دران نزدیکی او را رخصت سرکار ناگور و آنحدود (که بجاگیر او نامزد شدهٔ بود) فرمودند ●

و از وقائعی (که درین‌سال سمت ظهور یافت) فرستادن میرزا قرا بهادر خان‌است (که برادر میرزا حیدر کورگان بود) بتسخیر کشمیر - چون [درآئین معدلت‌گستری و قانون کشورکشائی امری‌ست لازم که هرگاه (والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش وعشرت خود مشغول گردد - و بکامروائی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد - و برعیّت پروری و غمخواری ستم‌رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد) خدیو زمان را (که ایزد توانا قدرت تصرّف دادهٔ کارفرمای جهان و جهانیان گردانیدهٔ است) لازم‌است که بجهت سپاسداری ایزدی در استیصال آن متسلّط[۳] متغلّب کوشیدهٔ ساکنان آن مرز وبوم را بدادمنشان خردپرور سپارد - و آنرا دیباجهٔ عبادات گزیدهٔ تصوّر نماید] بنا برین مقدّمهٔ حق‌اساس درین سال فرخندهٔ (چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب‌پیشه

---

(۲) نسخهٔ [د] جهان آرای است که (۳) در [چند نسخه] متسلط و متغلب ●

معذرت‌پذیر گشته آمدها را بمطاوعت پرسیده در برآمد کار میرزا مرحمتها فرمودند - و سخنان بلند بظهور آمد - و تمام آن روز بهجت‌افروز بنشاط صوری و معنوی گذشت ●

و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجّه باستلام عتبهٔ اقبال نهادند - و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند - ازانجمله قدوم برکت لزوم عمدهٔ اصحاب حقائق‌نصاب خواجه عبدالشّهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان‌خواجه اشتهار دارد - و ایشان پسر خواجه ناصرالدّین عبیدالله اند که بخواجهٔ احرار مشهور اند - خواجه عبدالشّهید را با آراستگی ظاهر آرایش باطن دامنگیر همّت حق‌شناس بود - شرف وصول بمجلس اشرف اعلی (که اکسیر سعادات صوری و معنوی‌ست) دریافتند - و حضرت شاهنشاهی (که باطن اقدس آنحضرت درس‌آموز مکتب‌خانهٔ الهی‌ست) باحترام پیش‌آمده تعظیمات فرمودند - و از افاضت‌مآب مولانا سعید ترکستانی سردفتر موالی ماوراءالنّهر (که عمری در صحبت مولانا احمد جُنید(۲) استفاده نموده از اکابر عُلمای آن دیار بود) نیز بادراک صحبت عُلیای حضرت شاهنشاهی مشرّف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود - اگرچه در دقائق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندان خوض ننموده بود امّا علومی (که در ماوراءالنّهر متعارف است) بپایهٔ عالی آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شغب نگردانیده بود - و درین ایّام خجسته (که زمام حلّ و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت بپرتو التفات حضرت شاهنشاهی اضافت یافته در قبضهٔ اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود) اقسام طبقات انام و هنرپیشهای هردیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند - و بمیامن توجّهات ظلّ‌اللّهی کاروبار سلطنت عُلیا بالا گرفت - و کار پردازان را بازار رایج گشته - دین را اساس بلند نهاده آمد - و بهار دنیا آراسته‌تر شد - ارباب ملل را اعتضاد بهم رسید - و اصحاب نحل را کساد برخاست - خلق‌پرستان را چشم بینا بدست افتاد - و خداپرستان را صبح سعادت دمید - عالم معنی ظهور یافت - و ملک صورت رونق گرفت ●

و از سوانح این ایّام قضیّهٔ ازدواج میرزا شرف‌الدّین حسین است - شاهنشاه خجسته نیّت (که از نقوش ظاهر سرائر باطن می‌دریابد) پیوسته گروهی را (که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس می‌درآیند - و بزرگی نسب ظاهری ضمیمهٔ علوّ حسب معنوی میشود) بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایهٔ اعتبار بلند میسازند - و بدوام حضور مشرّف گردانیده مطالعهٔ مستبصرانهٔ احوال میفرمایند - چه نیّت حق‌اساس شاهنشاهی آنست که مبادا مزوّری لباس راستان پوشیده

---

(۲) در [بعضی نسخه] جند - و جند شهری‌ست نزد سیحون ●

۹۶۷

کوراک کشت یافته‌اند - و کوراک نام جلّادے بود - و میرزا سلیمان کوکلتاش امید بدر تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیّه بدو روز میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته بود که مطلعش اینست * بیت *

رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل * آرم بمحشر بیرون با داغ دل سر از گل

و از غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطهٔ خوابی (که دیده بود) پیوسته متردّد گردیده بوده در امّید و بیم می بود - و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که عبر ملازمت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی رسیدم - و آن حسن منظر را مطالعه کردم - هر صورت شده مستغرق آن فرایزدی شدم - گاه‌گاه آرزوی آنصورت بخاطر میرسید - شبی در عالم مثال (که تابع عالم خیال است) دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم - چون دست برروی[3] محاسن خود میبردم همه را بوسیده می‌یافتم که از هم میریخت - تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن و ابرو و مژه ریخت - درین غم بیدار شدم - و اندوه آن از خاطر نمیرود - همانا که گزندے بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازان جرها میگذرد براه رخش و بیابان محمود[4] متوجّه بدخشان میشود و ببهانهٔ احشام هزارجات با معدودے افتاده تردّدهای نمایان میکند - و داد شجاعت داده کشته کشته می‌آارد - چنانکه سي و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند - و خود تاخته نجات[5] خود را جسته است - و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید - و ابواب اندوه بر روی روزگار او گشوده گشت - علي الخصوص حرم بیگم (که دختر سلطان ویس قبچاق - و مادر میرزا بود) در ماتم دراز افتاده جامهای کبود پوشید - و تا بود بآن لباس گذرانید - و یکی از فضلا این رباعی گفته[6] بود *

* رباعي *

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي * از سایهٔ خورشید درخشان رفتي
در دهر چو خاتم سلیمان بودي * افسوس که از دست سلیمان رفتي

آرے هرکه (قدر صاحب زمان نشناسد - و از بادهٔ ناگوار دنیا چنین بدمست شود) او را چنین روز[7] پیش آید - این اوّلین نزل است که پیش آورده اند - گوش بمن دار که در مواضع وقائع ادبار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت - تا سرمایهٔ عبرت ارباب هوش شود - خلاصهٔ سخن آنکه درین روز (که منوچهر خان خان‌خانان بزم نشاط آراسته بود) ایلچیان را از نظر گذرانید - و چون التماس و زاري و عذر تقصیرات گذشتهٔ میرزا معلوم شد خاطر مقدّس شاهنشاهي (که دریای کرم است) -

---

(۲) نسخهٔ [د] علام ناسوی است (۳) نسخهٔ [د ه ي] روی و محاسن (۴) در [بعضي نسخها] محمود - و در [بعضي] مجهور (۵) نسخهٔ [د] نجاتي خود ساخته است (۶) نسخهٔ [ي] گفته اند (۷) نسخهٔ [ي] روز بد *

و اکنون (که کمک رسید) چنین بیراهه رفته سرِ راهِ میرزایان گرفتند(۲) - چون میرزایان این خبر مي‌شنوند کشاکش درمیان مي‌آید - مردمِ کاردیده میگویند که مناسب آنست که آریب شده بایلغار برباطِ میر روزه دار فرود آئیم - اوزبک عقب میماند - اگر جنگ شود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نمي‌نماید - میرزایان قبولِ این رای(۳) نکرده رو برو آمدند - اوزبک باستعدادِ تمام کنارِ چشمهٔ گزران (که مارپیچ افتاده است) فرود آمده پیشِ خود را خندقها بریده و دیوار(۴) کرده به بندوقچي و تیرانداز مستحکم کرده آمادهٔ جنگ میشوند - میرزایان بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام (میرزا سلیمان از پایان‌رویهٔ این آب - و میرزا ابراهیم از بالا رویه) نزدیک بسرچشمه میرسند - میرزا سلیمان بغنیم رسیده کارے نمیسازد - و چون جای کار نمیداند برمیگردد(۵) و ملاحظه میکند که پیشِ ولایتِ خراسان و آنحدود رفتن باین نمط جز گرفتاري چه‌نتیجه دهد باز برگشته باهتمامِ تمام از جرها پیش برآمده از ارقهٔ غنیم گذشته بجانبِ دشتِ چول (که بدخشان رویه است) روانه میشود - و مردمِ بسیار ضایع میشوند - و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده مي‌تازد - امّا کار نمیتواند ساخت - عنان گرفته مي‌ایستد - و به تیر و تفنگ بسیارے از مردمِ او هم ضایع میشوند - محمّد قلي شغالي تاخته میرسد - که چه وقتِ ایستادن است - بدر شما برآمده(۶) رفت - میرزا از مردمِ خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست - جمعے از بهادران میگویند که برآمدن بس دشوار است - مناسب آنست که همین‌جا جنگ بکنیم - تا هرچه پیش آید محمّدقلي درشتي میکند - و میگوید که مقرّرِ سپاهیان است که هرگاه سپاهي از(۷) غنیم بقدّ کمان جدا شود دیگر بدست آمدنِ او دشوار است - برای چه بےتقریب میرزا را در هلاکت مي‌اندازید بعد از گفتگوی بسیار میرزا ازانجا برآمده مراجعت مي‌نماید - و در ولایتِ غنیم مي‌افتد مردم را از خود جدا میسازد - و سر و ریش تراشیده با معدودے راهِ پیش میگیرد - که شاید باین‌طریق تواند بدر رفت - چون قدرے راه میروند اسپان از(۸) راه میمانند - پیاده شده در روز دیگر قطعِ مسافت مي‌نمایند - و بار یابو بهم رسانده بموضعے میرسند که فکرِ خوردني کنند - درین اثنا برادرِ کل‌کافر میرزا را مي‌شناسد - و باتّفاقِ مردمِ ده مقیّد ساخته پیشِ پیرمحمّد خان میبرد و چند روز مقیّد میدارد - و سخن آنکه خلاص میسازم - خباثتِ ماوراءالنّهر بمناسبتِ طبیعت پیشِ میرزا بسیار مي‌آیند - پیرمحمّدخان متوهّم شده درکشتن استعجال مي‌نماید - تاریخِ این قضیّه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرفت (۳) نسخهٔ [ز] این معني (۴) نسخهٔ [ه] و دیوارها کرده (۵) نسخهٔ [د] چون پرگار برمیگردد (۶) در [بعضے نسخه] بدرآمده (۷) نسخهٔ [ط] از غنیم بقدر کمان (۸) نسخهٔ [د] در راه ٭

و میرزایان آمدنِ کمک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند } در سالِ پنجمِ الهی موافقِ (۹۶۷) نهصد و شصت و هفتِ قمری میرزایان لشکرے از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجّهِ بلخ شدند - کار آگهانِ دوربین باین لشکر راضی نبودند - که رفتن بر سرِ بلخ از حساب بیرون است - چه لشکرِ بلخ از لشکرِ بدخشان زیاده - و سردارانِ ایشان بیش از سردارانِ ما - مبارزانِ کارشناس - لشکرِ اندک را با لشکرِ بسیار در صورتے تجویز کرده اند که سردار در لشکرِ کم بسیار باشد و هرگاه (در بدخشان از دو کس بیش نیست - یکے میرزا سلیمان - و دیگرے میرزا ابراهیم - و در لشکرِ غنیم پیرمحمّد خان و چندین سلاطین‌نژادانِ دیگر) مناسب نیست که بیوشِ این لشکر شود هرچند حساب‌دانان سخنانِ موجّه گفتند - چون مدهوشِ بادهٔ پندار بودند بگوشِ هوش در نرفت بلکه مزیدِ رعونت گشته در رفتن اهتمامِ بیشتر کردند - و حقیقتِ معامله آنست که کارپردازانِ اقدام می‌خواستند که سزای اعمالِ ناشایستهٔ اینها (که به نسبتِ حضرتِ شاهنشاهی بظهور آورده بودند) بدهند - تا آنکه بدمستیِ غفلت گشته بدستِ خود خود را در گوِ هلاکت انداختند ●

و چون خبرِ عزیمتِ میرزایان به پیرمحمّدخان رسید در ساعت هم کس بطلبِ کمکِ خود روان کرد - و هم ایلچیِ معامله‌دان پیشِ میرزایان فرستاده دمِ مصالحت زد - و مقرّر ساخت که خُلم و ایبک را پیرمحمّد خان به میرزایان گذارد - میرزایان میرزا بیگ برلاس را (که از معتبرانِ قدیم بود) برسالت فرستادند - که (اگر خُلم و ایبک پیرمحمّدخان بدهد - و اساسِ صلح براصل نهد) قطعِ خصومت نموده‌آید - و خود (چون از ولایتِ بدخشان برآمدند) قرار دادند که بر سرِ بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست - یکے آنکه ایلچی فرستاده‌ایم - دیگر آنکه ایماقِ بلخ را (که بالا رویهٔ او بجانبِ خراسان است) رفته بخود همراه سازیم - و بدستِ خود در آریم - آن‌زمان کارِ بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت - و اگر چنین نشود پیرمحمّد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد - آخر باین نیت (دامنِ‌کوه گرفته بلخ را پس گذاشته و بسوے چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته) ایماقِ صحرا نشینِ آنحدود را بدست آوردند ●

درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد - و پیرمحمّد خان لشکر فراهم آورده آمادهٔ نبرد است - و شرحِ این قضیّه آنست که میرزایان خراسان رویه قریبِ بچولِ زردک (که بسان‌چارِیک موسوم است) از چشمهٔ گازران گذشته پیش رفته بودند - و هنوز عزیمتِ پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزلِ پیرمحمّد خان مهم‌سازی گونهٔ کرده برآمده بود که باشارتِ پیرمحمّد خان خسرو شمشیر کشیده گردنِ او میزند - که ما چه زبونی داریم که ولایتِ خود میداده باشیم و همگی مقصودِ پیرمحمّدخان از حرفِ مصالحت روز گذرانیدن و جمعیّتِ خود فراهم آوردن بود

از مقرّبانِ بارگاهِ سلطنت و منظورانِ عتبهٔ خلافت و سایرِ ملازمانِ درگاه برکنارِ آب جون دو طرفه عماراتِ خاطرگشا اساس نهاده زینت‌آرای شهر شدند - و در خلالِ این حال منعم خان خانخانان جشنِ پادشاهانه ترتیب داده التماسِ قدومِ برکات ورودِ آنحضرت نمود - و ملتمسِ منعم خان درجهٔ قبول یافته وثاقِ او از پرتوِ مقدمِ حضرتِ شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت - خانخانان در مقامِ خدمت نقدِ جان برکف ایستاده شرائف و نفائسِ پیشکش از روی اخلاص بنظرِ اقدس درآورده مجلس‌آرای شد ●

و از سوانحِ عبرت افزا (که درین ایّام سمتِ ظهور یافته سعادتمندانِ بصائر را سرمهٔ دیده‌وری کشید) کشته شدنِ میرزا ابراهیم پسرِ میرزا سلیمان و التجا آوردنِ او بدرگاهِ جهان پناه است ازانجا (که نیتِ حق‌اساسِ شاهنشاهی پیشطاقِ ذروهٔ اقبال است) پیوسته هر که دمِ مخالفت و منازعت زند (با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکرِ آن نشوند) کارفرمایانِ ابداع سزای او را درکنارش نهاده او را محتاجِ این درگاه سازند - که تنبیهِ سرِ بشورش برداشتن و علمِ تکبّر افراختن آنست که او را سزای لایق داده درمذلّت‌آبادِ احتیاج آورند - تا از خوابِ غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید - و مصداقِ این‌مقال حالِ میرزا سلیمان است - چون در مبادیِ سلطنت آن طور حرکتی ناملایم بظهور آورد (که پیشتر گذارش یافت) ایزدِ جهان آرا جزای آنرا در کنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیشِ او آورد - و آرزومندِ این درگاه ساخت - و عرضداشتی مصحوبِ یکی از معتمدانِ خود (که بمزیدِ کاردانی امتیاز داشت) فرستاد - درین ایّام ایلچیِ مذکور بدارالخلافهٔ آگره رسیده منتظرِ کورنش بود - بعد از نزولِ اجلال در منزلِ منعم خان بالتماسِ او رخصتِ بار یافته بشرفِ زمین‌بوس سربلند شد - و عرضداشتِ میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظرِ اقدس در آورد - خلاصهٔ مضمونِ عرضداشت (شرحِ خجالت و ندامت از تقصیراتِ سابق - و سرگذشتِ کشته شدنِ میرزا ابراهیم - و التماسِ امداد واعانت در انتقامِ اعادی) بود - وکیفیتِ این ماجرا برسمِ اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوانِ این دولتِ ابدقرین بیراهه رفته تخمِ ادبارِ خود کاشتند { اگرچه ایشانرا در محارباتِ اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی‌داد که باعث مزیدِ غرورِ ایشان شد - ازانجمله بدست افتادنِ پسرِعبّاس سلطان [که پیوسته از حصار از جانبِ تمرخان حاکمِ آنجا (که ابنِ عمّ او بود) آمده تاخت نمودے] تا آنکه پیش ازین سانحه (که شرح داده آمد) لشکر بر سرِ حصار برده قلعهٔ بیرونی را متصرّف شدند - و تمرخان در ارک متحصّن شده روزگارے بحیل[۲] میگذرانید - و انتظارِ کمکِ اوزبکیه (که از اطراف و جوانب طلب داشته بود) میبرد

(۲) در [بعضی نسخه] بجنگ ●

جمع آمده بود - امّا آنکه (چیته را بحضورِ اقدس صید فرموده) درین مرتبه بود - و روزِ یازدهمِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ شنبه چهارمِ ربیع‌الاوّل (۹۶۸) نهصد و شصت و هشتِ هلالي دارالملکِ دهلي مستقرِّ راياتِ دولت گشت - و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحتِ دلکشا نزولِ سعادت فرموده سرمایهٔ آسایشِ جهانیان شده بود ❊

و از سوانحے که درینولا بظهور پیوست فرستادنِ جمعیست بسرکردگیِ ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بصوبِ کابل - و شرحِ آن برسمِ اجمال آنست که دران هنگام (که بمقتضای فرمانِ شاهنشاهي منعم خان متوجّهِ پایهٔ سریرِ اعلیٰ شد) کابل را بغني‌خان پسرِ خود سپرده او را بجای خود نصب کرد - و در تقویت و تمشیتِ مهمّاتِ او حیدر محمّد آخته‌بیگي را آنجا گذاشت - که مصاحب و معاونِ او بوده مهمّاتِ آنحدود انتظام دهد - و از کوته‌حوصلگیِ طرفین و طفل‌مشربیِ[(۲)] جانبین ناسازگاري پدید آمد - درینولا (که موکبِ عالي بدهلي نزولِ اجلال فرمود) عرضداشتِ غني‌خان بدرگاهِ گیتي پناه آمده نارضامندیِ حیدرمحمّد آخته‌بیگي بظهور پیوست - بنابران باستصوابِ منعم‌خان حیدرمحمّد را منشورِ طلب صادر شد - و بجهتِ کمکِ غني‌خان و اعانتِ او شکوي پسرِ قراچه و درویش محمّد و خواجه دوست و خواجگي محمّد حسین برادرِ محمّد قاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگیِ ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بکابل روان ساختند - فرستاده‌ها رفته روزے چند در معاونت و موافقت کامیابِ امن و امان شدند ❊

القصّه حضرتِ شاهنشاهي چند روز در خطّهٔ دلگشای دهلي افاضهٔ عدل فرموده روزِ آذر نهمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه دومِ ربیع‌الثّاني تصمیمِ عزیمت بدارالخلافهٔ آگره نمودند و از راهِ دریای جون برکشتي سوارِ دولت شده توجّه فرمودند - اعیانِ سلطنت و ارکانِ دولت بمقدارِ گنجایش کشتیها و زورقها سامان و آرایش داده متوجّه گشتند - و اردوی بزرگ از راهِ خشکي متوجّهِ آن‌سمت گشت - و روزِ فروردین نوزدهمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دوازدهمِ ربیع‌الثّاني دارالخلافهٔ آگره مستقرِّ راياتِ جلال شد - و ریاضِ آمالِ اربابِ اخلاص نضارت یافت - و جراحتِ یافتگانِ روزگار را مرهمِ شایسته پدید آمد - روزبازارِ عدالت گرم شد - راستان را بخت در کنار گرفت مستعدّان را وقت خوش شد - نهالِ دولت دربالیدن آمد - غنچهٔ اقبال شگفتن آغاز کرد - و رای عالم‌آرای شاهنشاهي در تربیتِ ملکِ صوري و معنوي در نقابِ بےتوجّهي توجّه فرمود - درونِ قلعه (که بهترینِ منازلِ آن شهراست) اقامت واقع شد - و بتازگي طرحِ منازلِ دلکش صورت بسته عماراتِ عالي اساس یافت - و خانهای بیرام‌خان بمنعم‌خان خان‌خانان عنایت شد - و هریک

---

(۲) نسخهٔ [ب] مشربي ❊

و سلطاني او درآمده شمشیر رساند - و آنحضرت خطاب خاني عنایت فرمودند - معاذیم علوفه او را یک کرور پروانه برآوردند - و آنرا هم تن‌نفمودند - و بنده را (که بخطاب خاني‌اعظمي سرافراز ساختند) یک کرور جلدو عنایت کردند - معاذیم ازانجمله چهل‌لک فیروزپور دادند - عالي پناها همه مردم این دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان بامیدواري خدمت میکنند - و الحال بدولت آنحضرت هریک بخطاب خاني و سلطاني سرافراز شده‌اند - چون (علم و نقاره و تمن‌توغ بیرام‌خان را باین کمینه عنایت فرمودند - و بعد از فتح بیرام‌خان جامهٔ داقو و خلعت تقاهي واسپابیه حشمت را عنایت‌کرده مرتبه دادند) امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین‌کمینه داشته باشد *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از حدود پنجاب بدارالخلافهٔ آگره و ظل اقبال بدهلي انداختن - و ازانجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون (حضرت شاهنشاهي به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک‌آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکي و مالي پیش‌نهاد همت والای خود ساختند و کوته اندیشان تیره[3] روزگار را دکان برهم‌زده آمد - و هریک شرمنده و سرافکنده بگوشهٔ رفتند و بتائیدات آسماني خاطر مقدس ازین‌مهم فارغ شد) بدولت و اقبال عنان موکب عالي بدارالخلافهٔ آگره منعطف فرمودند - که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را طراوتے تازه بخشیده‌آید و قوانیني چند قرار داده‌شود که دستورالعمل ناظمان حال و آینده تواند شد - و (چون رایات اقبال بسهرند نزول اجلال فرمود) حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را ازراه راست بسمت دهلي روان سازند - و موکب عالي بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد - و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزي‌مآثر گشت چابک‌روان عرصهٔ شکار بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحي بیشهای یوز است - که آنرا بزبان هندي چیته[4] میگویند - و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیع‌ترین فنون شکار است - بنابران ضمیر اقدس (که نگارین‌سرای لعبتان صوري و معنوي ست) متوجه تماشاگري این بساط نشاط شد - و حکم گیتي‌مطاع از نشاط گاه باطن به ترتیب این[5] کار شرف اصدار یافت - فرمان‌بران خدمت در اندک فرصتے آلات و ادوات آن سرانجام داده گوے چند (که آنرا بزبان هندي آودي گویند) بطرز خاص کندند - و چند قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلي منصرف ساختند - اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیتهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهل لک از فیروز پور (۳) در [اکثر نسخه] تیرهٔ خاطر (۴) نسخهٔ [ا] مي نامند
(۵) در [بعضي نسخه] این کار شگرف اصدار یافت *

ظاهر نشد - چون کیفیت را بخادیم عرضداشت نمود از جملهٔ هزار کس کمک پانزده کس فرستادند چون اکثرے از کهنه سواران درمیان بودند ازانجا که خیالات سپاهیگری پست هریک را اندیشه نیز بخاطر میرسید - چون آب و لاے موسم باران نیز درمیان بود چند روز در رفتن توقف شد - و مردم والده را واسطه ساخته صدهزار حکایت بعرض رسانیدند - که اتکه هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کار نمي‌آید - جایگیر و علوفهٔ او را تغیر باید داد - والدهٔ بسخن مردم عمل نموده ملاحظهٔ خاطر و حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفتند بعرض رسانیدند - چنانچه بحضرت واضح است - فرزند عزیز محمد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشتند - که این دادا سخنان مردم ما را هلاک کرد - هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد - بهرحال بتعجیل متوجه مهم دفع بیرام‌خان شوید - این دولتخواه دانست که غرض چیست - توکل بعون عنایت الهي و تکیه بر دولت پادشاهي کرده متوجه دفع بیرام‌خان شد - اکنون مهم بیرام‌خان بدولت آنحضرت ساخته جمعي از ملازمان و سلطانان را (که همراه او بودند) بقتل رسانیده و اقربای او را بتمام دستگیر کرده بدرگاه آورد - و عیاذاً بالله اگر مهمات برعکس میشد معلوم بود که کارها مي‌انجامید - و حقیقت آن مهم بیرام‌خان خود نیز بعرض رسانیده باشد - و بعد از فتح بیرام‌خان هریک از دولتخواهان (که دران معارک نبودند - و خدمت هریک معلوم آنحضرت شده باشد) ده چند آن بعنایت و التفات پادشاهي سرافرازي یافتند - هنوز دولتخواهان (که در جنگ بودند) یک کس را پرسیده نشد که جان[۲] محمد سلطان بهسودي را (که دو روز در قلعهٔ جالندهر بود) سفارش نموده خطاب خاني گرفتند - و بغیر او همه ده‌چند از تردد خود سرافرازي یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند - چون [بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد (که در چنین معرکهٔ کلانے شمشیر زده) رسید] مهرباني (که کرده اند) آن بود که روز[۳] اول حکم کردند که نام اتکه را در فرمان بنویسند - عالم پناها این دولتخواه ازینکه چشم داشت مادري دارد و غیبت نمیکنند - خدا روا دارد - که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان برکف دست نهاده فرزند دوازده سالهٔ خود را همراه داشته در برابر بیرام‌خان و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان او درآمده شمشیر زند - و هیچ یک از امرای عظام از پرگنهٔ خود بکمک نیایند - و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرام‌خان عرض کرده باشد - اینچنین سلوک باین پیرغلام کنند و جماعهٔ قورچیان بیرام‌خان (که بجاسوسي بملازمت حضرت گذاشته بود)، بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه بیابند - و یوسف محمد خان در برابر بیرام‌خان و هیبت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان محمد (۳) در [اکثر نسخه] روز اول جنگ کردند که نام اتکه را ٭

لله الحمد که جوهر بزرگ نهادي و مطلقبِ ذاتيِ حضرتِ شاهنشاهي خاطرنشانِ جمهورِ عالميان گشت - واين سادهمرد مغرورِ شجاعت و کارداني از خوابِ غفلت بيدار گشته از گرداب(۲) بعي برآمد هم کارِ اصحابِ اخلاص اعتلا يافت - وهم بازارِ فتنهاندوزان کساد گرفته - هم زمان را رونق پديد آمد و هم زمانيان را مسرّت روي داد - و عريضهٔ(۳) از خان‌اعظم اتکه‌خان بنظر در آمد - چون خبر از بعضي سوانح ميداد بجنس آنرا درين اقبالنامه درآورد - تا سرمايهٔ عبرتِ اهلِ هوش شود •

عرضداشتِ کمترينِ بندگانِ دولتخواه شمس‌الدّين محمّد اتکه - بعد از دعا و بندگي بدرگاه عرض ميرساند که چون (اين دولتخواه در دهلي بشرفِ آستان‌بوسي رسيد - و بندگانِ حضرت عنايت و التفاتِ بيدريغِ پادشاهي را دربارهٔ اين‌دولتخواه مبذول داشته علم ونقّاره و تمن‌توغ بيرام‌خان سرافرازي داده حکومت و حراستِ سرکارِ پنجاب را عنايت فرمودند) واجب نمود که اين دولتخواه نيز فراخورِ آن عنايت و سرافرازي خدمت بتقديم‌رساند - که هيچ يکي از دولتخواهان‌را در رعايتِ بنده سخني نباشد - چون خبر رسيد (که حرام‌خوران و فتنه‌جويان بخطّ و خبر بيرام‌خان‌را در نواحي فيروزپور آورده‌اند) حکم شد که ارکانِ دولت جمع شده درانچه صلاحِ دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند - دران مجلس کتابتِ بيرام‌خان (که بدرويش‌محمّد خان فرستاده بود) رسيد. در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ آنحضرتم - امّا ميخواهم که انتقامِ خود را از وکلاي آنحضرت بگيرم - هريک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر ميرسيد جهتِ دفعِ بيرام‌خان ميگفتند چون (دران دو روز اسبابِ حشمتِ خانِ مذکور باين دولتخواه عنايت شده بود) بخود قرارداد که مصدرِ خدمتي لايق گردد - در مجلس بحضورِ ارکانِ دولت (که خورد و کلان حاضر بودند) دراز نفسي و فضولي کرده داد(۴) طلبيد - که مهمِّ بيرام‌خان بعونِ عنايتِ الٰهي و بتوجّهِ نامتناهيِ پادشاهي بتقدير رسيد - که هرجا ورخورد يا روبرو شود اگر پاي کم‌آرد از کنيزان و فواحش کمتر باشد ارکانِ دولت فرمودند که دفعِ بيرام‌خان مهمِّ کلاني ست - مادام (که بندگانِ حضرت خود بدولت متوجّه نشوند) صورت گرفتنِ آن محال است - چون ارکانِ دولت چنين مصلحت ديدند بنده زياده بران دراز نفسي نکرد - و بمخاديم عرض نمود که محمّد قاسم خان و مهدي قاسم خان رخصت يافته بجانبِ مُلتان و لاهور متوجّه اند - ميتواند بود که بنده هم در ملازمتِ مخاديم بطريقِ قراولي پيشتر رود و هرچيزي که ظهور يابد روز بروز عرضداشت نمايد - واجب‌العرضِ بندهٔ دولتخواه درجهٔ قبول يافت حکم‌شد که باتّفاقِ امراي عظام متوجّهِ دفعِ بيرام‌خان شود - و نيز حکم‌شد که هزار کس کمک نويسند از ملازمت رخصت يافته چهار پنج روز در نواحيِ رهتک و پرگنهٔ مهم توقّف نمود - از کمک انرے

---

(۲) نسخهٔ [ي] ارتکاب (۳) در نسخهٔ [ی] اين عريضه را نياورده (۴) در[چند نسخه] داد طلبيد •

ملازمت خواهید شد) این هراسندها (بیرام‌خان را گذاشته - و از همراهي تخلّف نموده) ماندند و بیرام‌خان متوجّهِ عتبهٔ اقبال شد - لشکرِ پادشاهي در حدودِ آن کوه مستعد بوده انتظار میبرد و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزّه پیدا شدند - و فریبو از لشکرِ پادشاهي برخاسته - و خرشحالي روی نمود - و نقشه‌اندوزان را روزِ ادبار آمده روی سیاه گشت - و ازانجا روی بدرگاهِ معلّی آورد و در آبان ماهِ الٰهي موافقِ محرم (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت رویاک در گردن انداخته سجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورد - و سرِ خاکساري در پای فلک پیمای حضرتِ شاهنشاهي نهاده (چه از درد[2] و چه از شرمِ گناه - و چه از شوقِ عفو) به‌های‌های بگریست - حضرتِ شاهنشاهي عذرِ او پذیرفته بدستِ اقدس سرِ بیرام‌خان را از زمینِ عجز برداشته در آغوشِ مکرمت گرفتند - و لوطه از گردنِ او برداشته اشکِ ندامت و گردِ خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند - و بزبانِ عذر پذیر پرسشِ احوال فرمودند بقانونے (که در ایّامِ وکالت جای بیرام‌خان بردستِ راست معیّن بود) بهمان قانون در نشستن بجانبِ راست اشارت فرمودند - و منعم خان را در پهلوی بیرام‌خان حکم فرمودند و دیگر اُمرا و ارکانِ سلطنت و اعیانِ مملکت باندازهٔ قدر و منزلت مقام گرفتند - و بزبانِ مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گردِ حجاب و غبارِ خجالت از صفحهٔ پیشانیِ او بکلّي زایل گشت - اما همان سخن است که ٭ مصراع ٭ اگر گناه ببخشند شرمساري هست ٭ آنگاه از بارگاهِ مقدّس برخاسته خلعتِ فاخره (که در هر کرامت پرورو داشتند) به بیرام‌خان التفات فرمودند - و از روی خشنودیِ باطنِ اقدس او را رخصتِ سفرِ حجاز دادند - و بمقتضای پاسِ قواعدِ حزم و دوراندیشي (که اساسِ هرکار - خامه مدارِ دارالملکِ سلطنت برانست) تردون محمّد خان و حاجي محمّد خان سیستاني را همراه دادند که تا اقصای ممالکِ محروسه بدرقه شده از ممالکِ محروسه بسلامت گذرانند - تردون محمّد خان و حاجي محمّد خان سیستاني از حدودِ ناگور مراجعت نمودند - در یکی از روزها بیرام‌خان زبانِ طعن گشوده بحاجي محمّد خان سیستاني گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائیِ هیچ‌کس آنقدر کوفت نکرد که از تو - این همه حقوقِ قدیم را فراموش کردي - حاجي محمّد خان در جواب گفت شما باوجودِ آن همه دعویِ اخلاص و فزونیِ تربیتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني و آن همه مراحم و اشفاقِ حضرتِ شاهنشاهي بغي نموده شمشیر کشیدید - و روی‌داد آنچه روی‌داد - من اگر ترکِ صحبتِ شما کرده‌باشم چه دور باشد - و چه کرده‌باشم - بیرام‌خان شرمنده شد - و هیچ سخن نگفت - و از ثقات شنیدم که بیرام‌خان پیوسته درین راه ازین سخنِ نفس‌الامري اظهارِ دردمندي کردے ٭

---

(۲) در [بعضے نسخه] چه از سر درد - و در [بعضے] چه از سرور ٭

اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این انقادهٔ راه عجز را از خاک برداراند تارک نیاز ملمت و خاک آن آستان - جمال خان ببارگاه شاهنشاهي رسیده عریضهٔ او را گذرانید - و بزباني نیز خلاصهٔ مقصد را معروض داشت - حضرت شاهنشاهي بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانهٔ چنین موهبتِ عظمی عذر نامسموع او را اصغا فرمودند - و ازانجا (که فطرت عالي از عفو التذاذ می یابد) گشاده پیشاني و شگفته خاطر بر تمامی جرائم او رقم عفو کشیدند - و برای تسلّی خاطر مولانا عبدالله سلطان پوري را باچندے از مقرّبان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند - که خاطر بیرام خان را بنوید عفو و مژدهٔ التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسي آورند - فرستادها شرائط مرحمت بجای آوردند - لیکن تسلّی بیرام خان نشد - و گفت که من[۲] از کردهٔ خود خجلت زده و سرافگنده ام و مستوجب هرگونه سیاست گشته ام - مرا از مکارم اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان چغتائي و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم - اگر (منعم خان آمده تسلّی من نماید - و پیمان درست و عهد موکّد درمیان آرد) بوسیلهٔ او میتوانم که از عصیان بغي برآمده سجدهٔ آستان اقبال نمایم - و رخصت حاصل کرده بقیّهٔ عمر را در امکنهٔ شریفه گذرانم و بدستاویز تضرّع و تخشّع در تدارک و تلافی جرائم و آثام خود بکوشم - چون بحر احسان در جوش بود این ملتمس او نیز بقبول موصول شد - رایات اقبال درحدود قصبهٔ حاجي پور (که نزدیک دامن کوه مذکور درمیان آب ستلج و بیاه است) نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجي محمّد خان سیستاني را فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازمت عالي آورند - فرستادها با چندے دران تنگنای وحشت (که پناه برده بود) رفتند - هجوم زمینداران شده بود - و بحمیّتي (که درمیان زمینداران ممالک هندوستان مقرّر است) کشته شدن را قرارداده ایستاده بودند - فرستادها مضائق را طي کرده در قلعهٔ (که بیرام خان بود) رفتند - چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد - و دانست که آنچه (از زبان حضرت شاهنشاهي میرسانیدند) بیان واقع بوده است - از روی امّیدواري پیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقّت نمود - منعم خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام خان را متوجّه عتبهٔ عالي ساخت - بابای زنبور و شاه قلي محرم دست در دامن بیرام خان آویخته بنیاد گریه و زاري کردند - که غدر است - زنهار شما نروید - منعم خان و سایر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد - و همانا که ایشان را اندیشه از خود بود - و لهذا چون منعم خان گفت (که شما امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید - و بعد ازانکه خاطر شما جمع گردد متوجّه

(۲) نسخهٔ [ي] که من اگرچه از کردهٔ خود ٭

بمقتضای عواطفِ خسروانی پایهٔ قدر و اعتبارِ اورا افزوده بمزیدِ تقرّب و عنایت سرافراز گردانیدند
و خلاصهٔ پنجاب باو و برادرانِ او مرحمت شد - و درین ایّام (که عرصهٔ لاهور مخیّمِ اقبال بود)
خانِ اعظم را عارضهٔ روی‌داد - عاطفتِ شاهنشاهي اورا در لاهور گذاشت - و گیتي‌خدیو بقایدِ اقبال
متوجّهِ لشکرے (که بسرکردگیِ منعم خان گذاشته بودند) شدند ٭

نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بصوب کوه سوالک - و اتمامِ کار بیرام‌خان

چون بیقین پیوست [که بیرام‌خان پیشِ راجه گنیس(۲) درتلوارة(۳) (که در میانِ کوه سوالک
جائے مستحکم است) پناه جسته دران جبال متحصّن است] بنابران خدیوِ صورت و معني
هیزدهمِ مهرماهِ الٰهي موافقِ سه شنبهٔ دهمِ محرّم سالِ (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هلالي
بقایدِ توفیقِ ایزدي متوجّهِ آنصوب شدند - که بےمداخلهٔ مکر و تزویرِ اربابِ غرض آن مهم بانجام رسد
و جهان بمیامنِ دولتِ ابد پیوند آسودگي بیند - آردوی معلّی درماچهیوارة انتظارِ موکبِ عالي
میبرد که گیتي‌خدیو با عزمے حق‌اساس کوچ بکوچ سایهٔ عاطفت بران حدود انداخت - منعم‌خان
و سایرِ بزرگانِ لشکرِ اقبال مراسمِ استقبال بجای آورده بدولتِ کورنش سربلند گشتند - و ازانجا بقایدِ
توفیقِ ایزدي متوجّهِ انجامِ مقصود شدند - و در اثنای راه میرمنشي(۴) و خواجه سلطان علي
(که در قضیّهٔ تردي بیگ خان فرار نموده سفرِ حجاز اختیار کرده‌بودند) بشرفِ آستان بوس
استسعاد یافتند - و چون حوالیِ سوالک مقرِّ رایاتِ فیروزي گردید فوجے از دلاورانِ عساکرِ نصرت‌قرین
چون اقبال پیشدستي نموده بےتحاشا به تنگنای کوهستان در آمده داد دستبرد دادند
و بسیارے از جنودِ هنود و رُؤسای ایشان (از رایان و راجهای کوهي) علمِ مدافعه برافراختند
میانِ این‌مردم و عساکرِ ظفراعتصام هنگامهٔ نبرد گرم شد - و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید
سلطان حسین خان جلایر از لشکرِ منصور سعادتِ شهادت دریافت - و بتائیدِ الٰهي شکست براجها
افتاده بقدمِ ادبار راهِ فرار پیش گرفتند - و بسیارے ازین سیه‌بختانِ کوه نشین علفِ تیغِ
عساکرِ اقبال گشتند ٭

و (چون طنطنهٔ ورودِ رایاتِ ظفر آیات بنواحیِ کوهستان به بیرام‌خان رسید) عاقبت اندیشي
نموده سرِ انصاف در گریبانِ خجالت و ندامت برد - و جمال‌خان نام غلامِ معتمدِ خود را
بالتماسِ عفوِ تقصیرات و صفحِ جرائمِ خود فرستاده بزبانِ عذر خواهي در آمد - که از وقوعِ بعضي امور
(که بطریقِ اضطرار نه برسبیلِ اختیار بوقوع آمد) عرقِ انفعال بر جبین و روی ندامت برزمین دارم

---

(۲) نسخهٔ [ا] کشن - و نسخهٔ [ه] کیس - و نسخهٔ [ح] کنیش (۳) نسخهٔ [ط] بلوارة (۴) نسخهٔ
[ط] میر اشرف خان منشي ٭

دیگررا (که پیشتر از خبرِ طُغیانِ بیرام خان رخصتِ مُلتان کرده بودند - و مُلتان از محمدقلي خان برلاس تغیّر یافته بجایگیرِ این مردم مقرّر شده بود) درین هنگام (که شمس الدین محمد خان اتکه متوجّهِ استلامِ عتبهٔ عالي شد) بموجبِ قرار داد آن جماعت را بمُلتان روانه ساخته - و از گرفتاري روزِ هیجا ولي بیگ (که زخمهاي کاري داشت) در زندان فوت کرد - سرِ او را بجهتِ عبرتِ خلائق بجانبِ ممالکِ شرقیّه فرستادند - و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامیکه بوسائلِ مقرّبانِ بساطِ عزّت نجات یافته دیگر باره بتقدیمِ مآثرِ عبودیت و اخلاص بدرجاتِ ترقّي تصاعد نموده چنانچه خصوصیّاتِ احوالِ هریکي بجايِ خود گذارش خواهد یافت ٭

سبحان الله هرکه (بدخواه‌تر بود - و فتنه انگیزتر) همان را دستِ قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی‌الخصوص ولي بیگ (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) چنین سزا یافت که باعثِ افزونیِ عقیدهٔ راست‌بینانِ درست‌کردار شد - بهادر خان را از بخت برگشتگي آنچه سرمایهٔ هدایت و سعادت باشد موجبِ مزیدِ غوایت و گمراهيِ او شد - چون سرِ بیمغز ولي بیگ را تواچي به پرگنهٔ اتاوه (که جایگیرِ او بود) رساند فسادِ دروني و بیدولتيِ باطنيِ آن کافرِ نعمت بظاهر آمده آن تواچي را بشهادت رسانید - و ازان بیدولت چنین حرکتي ناشایسته بظهور آمد - روزی چند همراهانِ مهرگزین او را بدیوانگي رهنمون شدند - حاشا حاشا دیوانگيِ اصلي آن بود که مصدرِ آن عملِ شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگي بهُشیاري آورده چارهٔ کارِ او ساختند - و اولیای دولت (که بے شایبهٔ مداهنه و مساهله نبودند) اینچنین معاملهٔ ناحق شناسانه را پوشانیدند - اگرچه بعضی از تیره خاطران امثالِ این امور را از قسمِ دولتخواهي مي‌اندیشند امّا در دیدهٔ تحقیق این قسمِ اعمال از نا دولتخواهيِ عظیم است - چنانچه باندک تاملِ معاملهٔ فهمانهٔ مخلصانه سرِّ این کار بظهور مي پیوندد ٭

ورودِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي(۲) بلاهور - و دیگر سوانحِ اقبال

چون (موهبتي عظیم روی داد - و استیصالِ بیرام خان متیقّن شد - و اتکه‌خان بشرفِ بساط بوسِ عزّتِ استسعاد یافت) رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسمِ نشاطِ شکار متوجّهِ لاهور شوند - که هم شکارِ دلخواه صورت مي‌یابد - و هم شهرِ لاهور مجدّداً بمقدمِ گرامیِ آنحضرت رونق و بها مي‌پذیرد - بنابرین اندیشهٔ صواب‌انتما عساکرِ فیروزی‌مآثر را بسرکردگیِ منعم خان دران حدود گذاشته نهضتِ عالي فرمودند - و بتاریخِ چهارم مهرماهِ الهي موافقِ سه شنبه بیست و ششم ذی‌الحجّه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت در دارالملکِ لاهور نزولِ اجلال اتّفاق افتاد و اتکه خان بشرائفِ ضیافت و جلائلِ جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت - و حضرتِ شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ه ط] حضرت شاهنشاهي ٭

دور انداخت) دیدي ای دل که چسان شد حالِ بزرگانِ جهان - و پایهٔ بزرگي در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که (اگر پردهٔ چند لطیف‌ترازین ازچهرهٔ مقصود بردارد - و جلوهٔ چند خاص نماید) چه کارها که نشود - و چه اسرار که بظهور نیاید - امّا همانا که رخصتِ اظهار ندارد - یا نظّارگي در نظر دور بینِ او درنمي‌آید - عمرها بدولت و اقبال بماناد - که جهان را چنین خدیو بس کمتر بدست افتاده‌است - محرّر این دیباجهٔ اقبال ابوالفضل نفتهٔ مصدور برآورده معروض میدارد که اگر تعلّقي نبودمی و لباسِ نوکري نداشتمی حرفي چند از دریافت خود گفتمی - لیکن چون در رسمیان مخلوطم (ازین که کور باطنانِ ناتوان بین این حرف را از قسمِ خوشامد دانند) بیشتر ازین حرف‌سرائي نمیکنم - و این اندیشه درفطرت خانهٔ من نیست - چه آنجا رسمیانِ آلوده راه نمي یابد از طبیعت میگویم نه از فطرت ٭ بیت ٭

کي گذارد آنکه رشکِ روشني ست ٭ تا بگویم آنچه فرضِ گفتني ست

چون عرصهٔ سهرند مخیّم سرادقاتِ اقبال شد منعم خان (که بموجبِ منشورِ دولت از کابل متوجهِ آستان‌بوس بود) با دیگر اُمرا (مثلِ مقیم خان خویشِ تردي‌بیگ خان - و قاسم خان میربر و خواجگي محمّد حسین برادرِ او - و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاهِ مریض - و مولانا عبدالباقي صدر - و ملّا خرد زرگر - و پاینده محمّد - و شگون محمّد - و فریدون تغائي میرزا محمّد حکیم و ابوالفتح پسرِ فضیل بیگ - و میرمحمّد نیشاپوري) باجمعیّتِ فراوان و سپاهي بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریور ماه الٰهي موافقِ دوشنبه هیزدهمِ ذي‌الحجّه بشرفِ بساط بوس سرافراز شد - و مشمولِ تربیتِ شاهنشاهي گردید - و بمنصبِ عالیِ وکالت و شرفِ خطابِ خانخاناني خلعتِ افتخار دربر کرد و باقي اُمرا و سرداران هریک فراخورِ مرتبه و مقدارِ خود بمراحمِ بیدریغ سربلند گشتند - و درهمین منزلِ دلگشا شمس‌الدّین محمّد خان اتکه و سایرِ مخلصانِ نیکو خدمت (که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند) بزمین‌بوسِ اخلاص سرافراز گشته بتفقّداتِ شاهنشاهي شرفِ امتیاز یافتند - و جامهٔ داقو و جامهٔ فتّاحيِ بیرام‌خان را به اتکه‌خان مرحمت فرموده بخطابِ اعظم‌خاني شرفِ امتیاز بخشیدند - و بیدولتي چند (که در عرصهٔ نبرد دستگیرِ قهرمانِ اقبال شده بودند) چون وليِ بیگ و پسرش اسمٰعیل قلي و حسین[۴] خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را زنجیر در پای و غُل در گردن با غنائمِ فراوان بنظرِ اشرف در آوردند - و علمي (که برای روضهٔ رضویّهٔ مشهدِ اقدس مکلّل بجواهر ترتیب داده توفیق برفرستادن نیافته بود) ازینجمله بود - ورودِ آن علمِ سعادت از فواتحِ تفاؤلاتِ شاهنشاهي شمردند - و محمّد قاسم خان نیشاپوري و ابوالقاسم برادرِ مولانا عبدالقادر آخوند و جمعي

[د] رسمیات (۳) نسخهٔ [اح ط] میربحر (۴) نسخهٔ [ه] حسن خان ٭

امّا اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي بجانبِ ماست - و نیز ما را راى گریز نیست - امروز روزِ جان‌فشاني ست یا جان‌ستاني - و یوسف محمّد خان را با جمعے از بهادرانِ یکتادل پیش ساخته خود با دیگر دلاورانِ یکجهت آمادهٔ نبرد شد - در زمانیکه بیرام خان منحرف شده‌بود (که آن خواهشِ مذکور را بعمل درآرد) این ناموس طلبانِ نبرد دوست تیغِ انتقام از نیامِ همّت آخته بر فوجِ بیرام‌خان تاختند - مردمے (که همراهِ بیرام خان بودند) این انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند بیرام‌خان ناچار برگشت - و خجلت زدهٔ ادبار شد - و بتائیدِ ایزدي باوجودِ عدمِ اتّفاق و کارشکنيِ مردم و دل بای دادنِ چنان چنین نصرتے (۲) (که طرازِ فتوحات تواند شد) روی داد - و هرکدام از مخالفانِ تیره بخت (چه آنانکه بتعاقبِ گریختها شتافته بودند - و چه جمعے که همراهِ بیرام‌خان دل به‌پیکار بسته) بجانبے پراگنده شد - و عساکرِ نصرت‌اعتصام تعاقبِ لشکرِ ادبار نموده بسیارے را طعمهٔ تیغِ خون‌آشام ساخت - و گروهےرا زخمي و نیم‌کشته بخاک و خون یکسان‌کرد - تا دوگروه مجاهدانِ اقبال تعاقبِ این گروهِ مخذول نمودند - و اسمعیل قلي‌خان را زنده گرفته آوردند - و مقارنِ آن خبر رسید که ولي‌بیگ زخمي در نیشکر زارے مختفي‌ ست - اورا نیز تیزدستانِ هوشمند گرفتار ساختند و حسین‌خان بزخمِ تیر کور شد - و یعقوب همداني و احمد بیگ و بسے از اعیانِ مخالف گرفتارِ کمند مکافات شدند - و غنیمتِ فراوان بدستِ اولیای دولتِ قاهره افتاد - وآنکه‌خان فرطِ دوراندیشي بکار برده از پسِ گریختها بسیار نشتافت - و بمحضِ تائیداتِ غیبي این‌چنین فتحے (که عنوانِ فتوحات تواند بود) از مکمنِ اقبال بظهور رسید *

حضرتِ شاهنشاهي (بعزمِ درست - و رای راسخ - و خاطرِ خرسند - متوسّل بدرگاهِ ایزدي بوده بباطن با خدا - و بظاهر صیدکنان و شکارافکنان) نهضت میفرمودند - در نواحیِ سهرند منهیانِ اقبال بشارتِ ظفر و فیروزي و نویدِ دولت و بهروزي بمسامعِ علیّه رسانیدند - و جهانِ برهم‌خورده بتازگي آرام یافت - لوازمِ شکر و سپاس بوقوع رسید - و مراسمِ نشاط و شادماني بتقدیم پیوست مهامِ سلطنت انتظامِ تازه یافت - کوته حوصلها را فراخيِ مشرب پدید آمد - ساده‌دلانِ هیچمدان‌را سررشتهٔ دانش بدست افتاد - دولت از دستِ مغروران خلاص شد - پادشاهِ وقت از ستمِ شریکِ ناحق‌شناسان نجات یافت - خردمندان را افزایشِ دریافت نصیب گشت - دولت روی نمود اقبال چهره گشاد - عالم طراوتِ تازه یافت - زمین و زمان نضارتِ نو گرفت - کورباطنانِ حسدپیشه درمغاکِ خاکساري فرو رفته خاکِ ادبار برفرقِ ایشان ریخته آمد - جهانِ پیر جوان شد انصاف (۳) پیدا و معدلت آشکارا گشت - یک پرده (که از جمالِ جهان‌آرای خود خدیوِ زمان

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتحے (۳) در [چند نسخه] انصاف بزاد - معدلت اشکارا گشت *

اقبال روزافزون شاهنشاهي صفوف نبرد را بمردان کار و بهادران کارزار بیاراست - و دلاوران جنگ‌جو و پُردلان پرخاش خو را دلداري داده روان شد - قول باخلاص و اهتمام او رونق یافته - و برانغار بشجاعت محمّد قاسم خان نیشاپوري استحکام گرفت - و جرانغار بشهامت مهدي قاسم خان انتظام پذیرفت - و علي‌قلي‌خان اندرابي و قیاخان صاحب حسن[۲] و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکهٔ شگرف گشتند - و فرّخ خان با برخی از دلاوران در التمش آمادهٔ نبرد گشت - و یوسف محمّد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان قول و التمش ایستاد چون اتگه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان درمیان آورده پیشتر از شروع پیکار نحوے دل جمعي بهم رساند - با بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود امّا از روی کیفیت افزوني داشت - و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر پادشاهي بود - که اکثرے از بدنهادي و بددلي و در زباني نوشتها میفرستادند ٭

و چون (این دولشکر در موضع گوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الٰهي موافق اوائل ذی‌الحجّه بهم نزدیک رسیدند) کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست - اگرچه (در اوّل کارزار فوجی پیش از غنیم چنان روی تهوّر بجنگ آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت) اتگه‌خان با بسیارے از فوج خود و یوسف‌محمّدخان با معدودے درمیدان نبرد ایستاده از نفاق و بیدلی مردم حیرت افزا بوده استمداد همّت از باطن اقدس شاهنشاهي مینمودند - درین هنگام (که مردم بیرام‌خان اکثر مردم را برداشته تعاقب ننموده‌اند - و بیرام‌خان با فوج‌خود بخیال نصرت تبختر کنان مي‌آید) فوج اتگه خان (که در پناه پشتهٔ ایستاده بود) پیدا میشود - بیرام خان بمدافعت پیش مي‌آید اوّل فیلان را که (سرکردهٔ آن فیل‌تخت‌روان بود) میراند - و خود از عقب آن روان میشود - ناگاه اقبال پادشاهي و تائید آسماني نقاب حجاب از چهرهٔ مراد گشود - میان این دو فوج شالي‌پایهٔ بود فیلان مذکور دران‌جمجمه مي‌درآیند - و بخود درمي‌مانند - و مبارزان لشکر نصرت‌قرین به تیر زدن فیلبانان متوجّه میشوند - و بمحض امدادات غیبي تیرے بر فیلبان آن سرکردهٔ فیلان میرسد و او از گردن فیل آویزان میشود - بیرام خان چون مي‌بیند [که حال فیلان (که اعتضاد او بودند) چنین شد] اراده میکند که از عقب فیلان برآمده شالي‌پایه را دست راست داده از جانب خشکي بیاید - و بتازد - اتگه خان از دوربیني و پُردلي داعیهٔ بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد - یوسف‌محمّدخان گفت که اکثر مردم خاک بے‌ناموسي بر فرق روزگار خود بیخته رفته‌اند - چه وقت تاختن است - اتگه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند

---

(۲) در [چند نسخه] صاحب جیش ٭

چون از کمالِ دوربینی داعیهٔ یورشِ نصرت پیوند (که منکشفِ ضمیرِ الهام اندیش بود) وجهِ همّتِ علیا شد بجهتِ انتظامِ مهمّاتِ ممالک خواجه عبدالمجید را (که بشرفِ دیوانیِ سرکارِ اعلی سربلند بود) پایهٔ اعتبار افزوده بخطابِ آصف خانی سرافراز ساختند - و حکومتِ دارالملکِ دهلي را ضمیمهٔ منصبِ گرامیِ وزارت فرموده گوشِ هوشِ خواجه را بنصائحِ پادشاهانه (که مشتمل برصوالحِ حال و مصالحِ ملک تواند بود) بازکردند - و فرمودند که مغرورِ خرد و جاه خود نشوي - و پاسِ نعمتِ رسیدگي را پیوسته داشته سربلندیِ خود را در فروتنیِ خود منحصر داني و مزدِ خدمت را عنایت و تربیتِ ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مالِ مردم کوتاه داري خواجه پذیرایِ نصائحِ ارجمند شده پیشانیِ سعادتِ خود را بسجدهٔ آستانِ عاليِ نوراني ساخت و دل در خدمت بست - و بآئینِ اخلاص و عقیدت سرگرمِ کار شد ●

و [۲] چون شورشِ بغیِ بیرام خان درمیان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکمِ قضا امضا بگرفتنِ حسین‌قلي‌بیگ صادر شده چند روزے او را بادهم‌خان سپردند - و از کمالِ مرحمتِ باطني (که بحالِ او مخصوص بود) بادهم‌خان فرمودند - که اگر گزندے بحسین‌قلي‌بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود - و بتاریخِ سي و یکمِ امرداد ماهِ الٰهي موافقِ سه‌شنبه بیستمِ ذي‌القعده خاطرِ مقدّس را از مهمّاتِ ضروري جمع فرموده از دارالملکِ دهلي متوجّهِ دفعِ این فتنه شدند و [چون بمقتضایِ نیّتِ [۳] حق طویّت بسجّردِ توجّهِ کارهایِ شگرف (که در اندیشهٔ روزگار نگنجد) تمشیت مي‌یابد] هرگاه خود بنفسِ نفیس متوجّه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداقِ این مقال بتازگي آنکه فرستادهایِ اخلاصمند (که رخصت یافته متوجّهِ خدمت شده بودند) بهیچ امرِ دیگر (که لوازمِ واقعه‌طلبانِ کهنه عمله باشد) نپرداختند - و تا پرگنهٔ دکدار از نواحیِ پرگنهٔ جالندهر (که میانِ دریایِ ستلج و بیاه است) پایِ همّت در رکاب داشته عنانِ سرعت باز نکشیدند و در ظاهرِ گوناچور [۴] (که از متعلّقاتِ دکدار است) سرِ راهِ بیرام‌خان بستند - بیرم‌خان درگرفتنِ جالندهر اهتمام داشت که خبرِ آمدنِ اتکه خان با عساکرِ اقبال شنید - از غرورے که داشت اتکه‌خان را در نظر نیاورده گرمِ پیکار شد - و ازروی پندار و نخوت مردمِ خود را دو فوج ساخته ولي بیگ و شاه‌قلي‌خان محرم و برادرانِ ولي‌بیگ و اسمعیل‌قلي خان و حسین‌خان و یعقوب سلطان و سبزتلغ و گروهے از مقهوران را مقدّمه ساخت - و فوجے دیگر را بسرکردگیِ خویش ترتیب داده قریبِ پنجاه فیلِ نامي در پیشِ خود داشت - و ازین جانب شمس‌الدّین محمّد خان به پشت‌گرمیِ

---

(۲) نسخهٔ [ز] القصه چون (۳) نسخهٔ [ه] نیت حق شناس - و در [اکثر نسخه] نیت حق

(۴) در [بعضے نسخه] کوناچور ●

فرستاده - و خود نیز کمر همّت بدولتخواهي نفس‌الامري بست - و بمهابتِ توفیق صاحبِ حقیقي خود را فهمیده از ولي‌نعمتِ مجازي سر باز زد - و چون نزدیکِ تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را مضبوط کرده آمادهٔ جنگ شد - ولي‌بیگ به تهاره آمده شکستهٔ بالمت - آري شمع افروختهٔ الٰهي را هرکس خواهد که فرو نشاند خرمنِ دولت و کامرانيِ خود را آتش در زند - و چون هنگامِ ادبارِ بیرام‌خان بود در هرچه سودِ خود مي‌اندیشید زیان میدید - و چون غرض پردهٔ دیدهٔ مصلحت بین است صلاحِ کارِ خود ندانسته اسبابِ آگاهي را ابوابِ غفلت شمرده بجانبِ پرگنهٔ جالندهر روان شد ٭ شعر ٭

چون غرض آمد هنر پوشیده شد ٭ صد حجاب از دل بسوي دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس‌الدین محمد خان اتکه باعساکر دولت بدفع فتنهٔ بیرام‌خان - و نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بهمان سمت - و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال و بیرام‌خان - و فتح اولیای دولت

دران هنگامِ سعادت انتظام (که دارالملکِ دهلي نشیمنِ موکبِ دولت و معسکرِ جنودِ اقبال بود) خبرِ عزیمتِ بیرام‌خان از بیکانیر بجانبِ پنجاب معروضِ ایستادگانِ بساطِ جلال[۲] گشت عزائمِ پادشاهانه (که توأمِ آثارِ قضا و احکامِ قدر است) بران قرار گرفت که لشکرے شایسته فرستاده سرراهِ بیرام‌خان را بگیرند - تا در نواحيِ لاهور غبارِ فتنه نتواند انگیخت - جمعے از کوته اندیشان برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجّه شده آمادهٔ جنگِ او شوند - و جمعے میگفتند که لشکرِ اقبال تعین باید کرد - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای وقت قبولِ هردو رای فرموده قرار بران دادند که افواجِ قاهره پیشتر رود - و بعد ازان آنحضرت نیز متوجّه شوند - بعد از درازيِ سخن ماهم انگه شفقتِ مادري منظور داشته ادهم‌خان را نگاهداشت - و شمس‌الدّین محمّد خان اتگه و پسرش یوسف محمّد خان کوکلتاش و مهدي قاسم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوري و علي‌قلي‌خان و میرلطیف[۳] و حسن خان خویشِ شهاب‌الدّین[۴]احمد خان و جمعے کثیر را بجانبِ پنجاب نامزد فرمودند - تا خان‌خانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید - و شمس‌الدّین محمّد خان با این اُمرای عظام تکیه براقبالِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهي نموده بصوبِ پنجاب روان شد و بعد از روان ساختنِ اُمرای مملکت‌گشا خود بنفسِ نفیس بجهتِ مزیدِ احتیاط سامانِ یورشِ پنجاب فرمودند ٭

(۲) نسخهٔ [ط] جاه و جلال (۳) در [بعضے نسخه] میرلطف (۴) در [چند نسخه] شهاب خان ٭

جرائم و تقصیراتِ او را بالکلیّه عفو فرمائیم - و هر وقتے (که قبول ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید) بملازمتِ اشرف طلبیم - که رفعِ حجابِ او شود - و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است (با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته) میخواهیم که علمِ او (که سالها باخلاص و ارادت و انقیاد و اعتقاد در جمیعِ امصار و بلاد منتشر شده) ببغي و عناد و افساد مشهور نشود و در آخرِ عمر در زمرهٔ قراچه قرابخت مذکور نگردد - بنا بر حقوقِ عبودیت او را آگاه ساختیم - زنهار که خیالِ دیگرے نکند - و یقینِ خود داند که (اگر از روی جهل و کوتهاندیشي از راه رود - و نخوت و پندار دماغِ او را پریشان ساخته در سلکِ اهلِ ادبار درآرد) بدولت و اقبال با عساکرِ نصرت اعتصام بعزیمتِ رفع و دفعِ او متوجّه شده بعنایتِ بیغایتِ الٰهي دمار از روزگارِ او بیرون خواهیم آورد امّید است که درین حالت (که عنفوانِ اقبالِ خلافتِ ما - و آغازِ ادبارِ اوست) نتیجِ عظیم روی دهد و او مغلوبِ عساکرِ اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد - بیدولتي را ازین معني استدلال نمي‌نماید که او درین پنج سال مردمِ خود را چگونه رعایتها کرد که بروزِ واقعه بکار آیند - و از کوته‌اندیشي و ناداني نمیدانست که دولت وابسته بعنایتِ الٰهي ست - هرگاه آن عنایت نباشد نوکرِ بیدولت بکار نمي‌آید چنانچه برأی‌العین دیده‌میشود که آنها را (که فرزند و برادر میگفت - و هرگز با ایشان گمانِ جدائي نداشت) برهنمونیِ سعادت اکثرے ازو جدا شدند - و آنانکه مانده‌اند یکیک جدا شده بدرگاهِ معلّی مي‌آیند - و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت - درین مقام غیر از تسلیم و رضاجوئي چیزے فایده ندارد ٭

٭ بیت ٭

سرِ نیاز بباید نهاد و گردنِ طوع ٭ که هرچه حاکمِ عادل کند همه داد است

خانخانان (که روزِ ادبارِ او نزدیک رسیده بود - بلکــــه در شبِ تاریکِ ادبار بسر میبــــرد) ازین کلماتِ موعظت (که دستورالعمل سعادت تواند بود) پندپذیر[3] نشد - چون گویم که باعثِ مزید شورشِ او گشت - لیکن دانا داند که بسعیِ خود در مهلکهٔ بےناموسي شتافت - و با جمله از پرگنهٔ بیکانیر متوجّهِ پنجاب گردید - چون در حدودِ قلعهٔ تبرهنده[4] (که بجاگیرِ شیر محمّد دیوانه بود) رسید عبدالرّحیم پسرِ خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزدِ شیر محمّد (که از مخصوصانِ او بود) گذاشته ازانجا بگذشت - و شیرمحمّد حقِ ولي‌نعمتِ اصلي را بهنروانسته ازو فرار نمود - و تمامِ اسباب و اشیا را (که در تبرهنده گذاشته بود) متصرّف شد - و اهل و عیال را بملازمتِ آورد - و درویش محمّد ازبک مظفّرعلي را (که بطلبِ او آمده بود) مقیّد ساخته بدرگاهِ معلّی

(۲) نسخهٔ [د] ارادت ملازمت (۳) نسخهٔ [ب] متا ر و پند پذیر (۴) نسخهٔ [د] تبرنده - و در [بعضے نسخه] تپرنده ٭

اگرچه ازو آزارِ بسیار یافته‌ایم امّا او را هنوز بهمان دستور خانخانانِ مهدالعهد تو میگوئیم - و بجهت تسلّیِ خاطرِ او سوگندهای مغلّظ یاد کردیم - که قصدِ جان و مال و ناموسِ او نداریم - و چون (به تمشیتِ مهمّاتِ جهانبانی بنفسِ نفیسِ خود متوجّه شده ایم) او بحالِ خود بوده مدّعیاتے که داشته باشد عرضداشت نماید - بنوعیکه اینجا دانیم حکم فرمائیم - چون در بعضی اوقات عرض مینمود که وقت شده‌است (که بدولت و سعادت بمهمّاتِ سلطنت پردازند) تصوّر چنان بود که بشنودنِ این خبرِ خیر اثر مسرور گشته در مقامِ تسلیم و رضا راسخ‌دم و ثابت‌قدم باشد - و چنان بموقفِ عرض رسید که از کمالِ میل و توجّه (که بدین امور داشته و دارد) حقوقِ نعمت و تربیتِ خاندانِ والای ما (که چهل سال‌است که در ذمّهٔ اوست - و من‌المهد الی‌العهد پرورش یافته) بالکلّیه فراموش کرده گوش بسخنِ این جماعتِ مفسدِ مفتن (۲) دارد - که بواسطهٔ اغراضِ نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهلِ بغی درآرند - و درین آخرِ عمر از سعادتِ اخروی محروم گردانند و بشقاوتِ ابدی مبتلا سازند - چنانچه از کمالِ شیطنت و خساست (۳) و خود پسندی که دارند معقولِ او ساخته او را از راه برده‌اند - و بولدِ اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و بتتارخان پنج بهیّه نیز کس فرستاده که او در دامنِ کوه آمده آهنگِ خرابی و دست اندازی کرده ازانحدود درآید - و خود خیالِ لاهور کرده - که دران حدود رفته بنیادِ فتنه و فساد نموده طریقِ مخالفت سپرد - و در اطرافِ ممالکِ محروسه خلل انداخته چراغِ دولتِ این خاندان را (که برافروختهٔ فروغِ ازلی و برافراختهٔ دستِ قدرت است) بدمِ سرد منطفی سازد - و همانا که پردهٔ غرور و پندار دیدهٔ اعتبارِ او را کور ساخته نمیداند ●

● بیت ●

چراغی را که ایزد برفروزد ● هرآنکس پُف کند ریشش بسوزد

چون [نظر بآن همه اخلاص و اعتقادے (که از چهرهٔ احوال و جبههٔ اعمالِ او واضح و لایح بود) این امورِ مبنی بر شرور ازو دور مینمود و مینماید - و باور نمی‌آید - چراکه پروردهٔ نعمت و تربیت کردهٔ این دودمانِ عظیم‌الشّان است - واطاعتِ حکمِ ما برو واجب و لازم] بر سبیلِ حجّت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمالِ قبیحه گذرانیده این جماعتِ مخذول العاقبت را (که باعثِ نقصِ دولت و عزّتِ او شده بجهتِ اغراضِ خود در پیِ بغی و عدوانِ او یند) مقیّد ساخته بدرگاهِ معلّی فرستد - و چون [ما درین پنج سال ملاحظهٔ خاطرِ او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده‌ایم - و بهر چه عرض کرده (خواه معقول - خواه نامعقول) از صوابدیدِ او بدر نرفته ایم] او هم این حکمِ ما را سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلّف نورزد - که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطرِ اشرف برو صاف ساخته

---

(۲) نسخهٔ [د] متفتن (۳) نسخهٔ [د] خباثت ●

جهانباني جنّت آشياني را (كه اصالت و حالت و استحقاق ايشان بهمه كس روشن است) از كمالِ بے اعتباري بنانِ(۲) تهي محتاج ساخته‌بود - چه قصدِ خون و ناموس همهٔ آنها داشت و از ملازمان و خدمتگارانِ بابري (كه سالها بامّيدواري خدمت كرده مستحقّ رعايت و عنايت شده بودند) تجويز نميكرد كه اقلّ مرتبه وجهِ معيشتي داشته باشند - و جمعي (كه در شكارها و سواريها در ملازمت ميگشتند - و خود را بهزار محنت و مشقّت قرار بخدمت داده‌بودند) در هر چند روز سفيفها ساخته بخونِ آنها تشنه بود - و انواعِ بےاعتدالي و بے اندامي مينمود - و اگر از نوكرانِ او صدگونه گناه (مثلِ خون و دزدي و راهزني و تاراج و انواعِ فسق و فجور) بظهور مي‌آمد بواسطهٔ ميل و مداهنه همه را در ميگذرانيد - و اگر از ملازمانِ درگاهِ والا اندک چيزے واقع ميشد يا کسے بهتان ميكرد در قتل و حبس و تاراجِ ايشان تاخير نمي‌نمود - و تا خبر شدن انواعِ جفا و بےآبروئي ميرسانيد - و بعضے از كمالِ دنائت وليامت خود را بخدمتِ او قرار داده بودند - و خوشامد ميگفتند مثلِ شاه قلي نارنجي و محمّد طاهر و لنگ ساربان - و او از سادگي آن طايفه را راست‌گو دانسته تربيت مينمود - و تقويتِ ايشان ميكرد - چنانچه شاه قلي بےاندامیها كرده فرمان دسفيد و محمّد طاهر آن نوع جوابِ درشت داد كه مستوجبِ زبان‌بريدن بلكه كشتني شده بود - و او شنيده تغافل نمود - و لنگ ساربان در پيشِ جمعے بحضورِ او آنچنان لفظِ درشتي(۳) گفته كه او نيز مستحقّ سياست بود و ولي بيگ را خود ميداند كه در ميانِ قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته - بےشايبهٔ خدمتي و اصالتي و حالتي بهمين نسبت (كه داماد اوست) آورده(۴) بر امراى عظام گذرانيده - حتّى بر سيّدقلي‌ميرزا (كه بعلوّ سيادت و انتسابِ سلطنت ممتاز بود) تقديم داد - و حسين قلي را (كه تا غايت بمرغے پنجه نزده) در برابرِ اسكندرخان و عبداللّه‌خان و بهادرخان رعايت نمود - و جايگيرهاى آبادان داد - و خوانينِ عظام را بجايگيرهاى ويران خرسند ساخت - و درين‌اوقات در اكثر‌مجالس ازو چندين امور سر برميزد كه باعثِ رنجش و آزارِ خاطرِ فيض‌مآثرِ ما ميشد - چون (خاطرِ او پيشِ ما عزيز بود - و اورا دولتخواهِ بيغشِ اين دودمان ميدانستيم - و بر قول و فعلِ او اعتماد تمام داشتيم) اين‌همه اعمال و كردارِ ناهموارِ اورا عينِ خيرخواهي و محضِ نيک‌انديشي تصوّر نموده ديده و دانسته بكرمِ عميم در ميگذرانيديم - تا درين‌اوقات بعرض رسيد كه او بسخنِ همين جماعتِ باغيه قصد دارد كه معدودے چند (كه بما همراه بودند) جدا ساخته مارا تنها گذارد - بملاحظهٔ دفعِ اين‌شرارت از دارالخلافهٔ آگره متوجّهِ دارالملكِ دهلي شديم - و بار نوشتيم كه بعضے امور بظهورآمده و سخنان بعرضِ اقدس رسيده كه بخاطرِ اشرف قرار نمي‌يابد كه او درين‌اوقات ملازمت تواند نمود

---

(۲) در[اكثر نسخه] بقدنان (۳) نسخهٔ [د] زشتي (۴) نسخهٔ [دي] اورا براامراى ه

که او را باميدواري تمام آورد - چون اين اخبار بمسامع اقبال رسيد از عطوفت والا که داشتند نصيحت‌نامهٔ نوشته پيش بيرام‌خان فرستادند - که اگر بختور و دولتمند خواهد بود پذيراي اين نصائح ارجمند گشته در حصولِ سعادتِ خود خواهدکوشيد - بجهتِ مزيدِ آگاهي و پند پذيريِ هوشمندانِ حال و آينده نقلِ آن منشورِ دولت را بجنس ميفويسد ٭

فرمان[2] جلال‌الدين والدنيا اکبر پادشاه غازي

خان‌خانان بداند که [چون او پروردهٔ نعمت و تربيت کردهٔ عنايت و عاطفتِ اين دودمانِ عاليشان است - و حقوقِ خدماتِ شايستهٔ او درين درگاه ثابت - و حضرتِ پادشاه جنّت دستگاه (طيّب‌الله‌ثراه) بواسطهٔ صدقِ نيّت و اخلاصي (که ازو مشاهده نموده بودند) او را بمنتهاي رعايت و تربيت رسانيده امرِ عظيم‌القدرِ اتاليقيِ ما را باو تفويض فرموده بودند] بعد ازانکه (آنحضرت از تنگناي جهانِ فاني بفضاي عالمِ جاوداني رحلت فرمودند - و او از روي اخلاص و دولتخواهي کمرِ صدق و جان‌سپاري برميان بسته متعهّدِ مهمّاتِ وکالت شد) ما نيز بملاحظهٔ سبقتِ آن خدمات و نيک انديشيهائي (که بظهور ميرسانيد) زمامِ حلّ و عقد و رتق و فتقِ امور را چنان بقبضهٔ اختيارِ او گذاشته بوديم که مزيدے بران متصوّر نتواند بود - چنانچه از نيک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد - تا آنکه درين پنج سال چندين امورِ ناشايسته ازو بظهور آمد که سببِ نفورِ خاطرِ جمهور بود مثلِ تربيتِ شيخ گدائي که باوجودِ دعوئ آن همه زيرکي و دانائي از ميانِ اين همه مردمِ فاضل و قابل با حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائي خود انتخاب نمود - و با آنکه (متعهّدِ منصبِ صدارت شده بود - و در ظهرِ مناشير مهر ميکرد) او را از تسليم معاف داشته بود - و بکمالِ جهل و ناداني در محافلِ جنّت مماثل او را بر جميعِ ساداتِ صحيح‌النّسب و عُلماي جليل‌الحسب (که بنابر ملاحظهٔ عظمتِ شان و حالت مراسمِ احترام و تعظيم بجاي مي‌آورديم) تقديم داده باوجودِ لافِ محبّت و دوستداري (که بخاندانِ طيّبين و طاهرين ميزنند[3]) مذلّت و خواري اين فرقهٔ شريفه را عمداً تجويز مينمود - و تربيت‌کردهٔ خود را (که مردودِ دلها - و مطرودِ نظرهاست) برين طايفه (که تربيتِ الٰهي دارند) ترجيح داده از ارواحِ مقدّسهٔ اين همه بزرگان هيچگونه شرم و آزرم نداشت - و او را بمرتبهٔ رسانيده‌بود که سواره پيش‌آمده بما مصافحه مينمود - سر نوکرانِ فرودِ خود را (که حالت و لياقتِ ايشان معلوم بود) بخطابِ سلطاني و خاني و علم و نقاره و جايگيرهاي معمور و ولايتهاي پُرحاصل[4] امتياز داده خوانين و سلاطين و آمرا و معتمدانِ حضرتِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] فرمان حضرت شاهنشاهي بنام بيرام‌خان خانخانان (۳) در [چند نسخه] ميزد
(۴) نسخهٔ [د] ميرحاصل ٭

تصدیع بخود میدهید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل‌سرد شده‌ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلّی فرستاده‌ام - آمرا فریب خورده بازگشتند - و حسین‌قلی در دهلی بسعادت زمین‌بوس مشرّف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام‌خان بسفر حجاز روانه گشت - و درهمین‌زمان شیخ گدائی فتنه اندوز خایب و خاسر برگشته بدرگاه عالم‌پناه آمد - هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش‌آمدند - و دور بینان بساط عزّت گوش برآوازه داشتند که مبادا فریبی باشد - و از یک ناحیتی سر باز کشد - که تدارک آن مشکل باشد - دربن‌میان ناگاه آوازهٔ انصراف او بصوب پنجاب درافواه افتاد و گرد شورشی برخاست - و واقعه طلبان بدنیت قدرے خوشوقت شدند - یارب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند ●

بغي صریح ورزیدن بیرام‌خان - و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن

خان‌خانان بواسطهٔ رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد - و به بیکانیر رفت رای کلیان‌مل (که کلانتر آن سرزمین بود) و پسر او رای رایسنگ (۲) (که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد - و در جرگهٔ امرای کلان‌است) آمده بیرام‌خان را دیدند - بیرام‌خان (که جای توقّف نداشت) مقامے دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید - و در کمین فرصت بود که شاید از جائی فتنه سر کند - و چون باقبال پادشاهی هرتدبیرے (که اندوخته (۳) بود) برخلاف آن ظاهر شد بایستی که آبله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیّه زاماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر می‌نهاد - لیکن چون در نفس امر ساده (۴) مرد بود فریب خوردهٔ بعضی بیدولتان شد - و مغلوب غم و غصّه گشت - و باد غرور و پندار در سر افزوده باتّفاق شوربختان تیره درون بسمت پنجاب متوجّه شد - و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بأمرای سرحد نوشته فرستاد که متوجّه سفر حجاز بودم - لیکن چون معلوم شد (که در تغیّر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده‌اند - علی‌الخصوص ماهم انگه که دم استقلال میزند - و برآوردن مرا بخود منسوب میگرداند) اکنون همگی همّت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگی رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجّه شوم - امثال این مقدّمات وهمي نوشته مردم را طلبداشتی و خواجه مظفّرعلي را (که بعاطفت والای شاهنشاهي بخطاب مظفّرخاني اختصاص یافت) پیش درویش بیگ ازبک (که از أمرای عظام پنجاب بود - و تربیت کردهٔ او) فرستاد

(۲) در [بعضی نسخه] پسر او رایسنگ - و در [بعضی] راو رایسنگ (۳) نسخهٔ [ط] اندیخته بود - و نسخهٔ [ی] اندیشیده بود (۴) نسخهٔ [ی] مرد ساده بود ●

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي از قصبهٔ جهجهر
و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام‌خان

چون (از رهگذر بیرام‌خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت - و بجهت این کار نهضت موکب عالي مناسب علوّ شان شاهنشاهي نبود) رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهم‌خان و شرف‌الدّین حسین میرزا و پیر محمّد خان و شاه بداغ خان و مجنون‌خان و جمعی کثیررا بسمت ناگور فرستادند - که اگر واقع چنین باشد [که او قصد سفر حجاز ندارد - و میخواهد که بآوازهٔ این سفر غفلت داده خودرا به پنجاب (که معدن موادّ اسباب است) رسانده سرمایهٔ شورش گردد] هرآئینه این مبارزان اخلاص پیشه نطاق همّت بسته سزای اورا در کنار او نهند - و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند - و ناگور و آنحدود بجایگیر میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد امرای عظام بآئین شایسته متوجّه این خدمت سعادت انجام شدند - و محمّد صادق خان[۲] را بجهت دفع فتنهٔ پسر سکندر و غازي‌خان تنوري (که بیرام‌خان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیدولتان باتّفاق متمرّدین در صوبهٔ سنبل فتنه انگیز شدند) فرستادند - و او بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت - و عساکر فیروزي مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش خلق رخصت دادند - و موکب عالي بدولت و اقبال مراجعت فرموده بیست و هشتم اردي بهشت ماه الٰهي موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلي را بفروغ مهچهٔ رایات آسماني ارتفاع نوراني ساختند - و ابواب معدلت و مکرمت بر روی روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند - بیرام‌خان در سرکار میوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت - یکبارگي رونق هنگامهٔ او فرونشسته مردم ازو جدا شدند - بغیر از ولي بیگ با دو پسر او حسین‌قلي[۳] بیگ و اسمٰعیل قلي بیگ (که خویشي به بیرام‌خان داشتند) و شاه قلي خان محرم و حسین خان و چندے دیگر کسے نه ایستاد - و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتي پناه آوردند *

چون لشکر اقبال‌پیوند کوچ بکوچ متوجّه آنصوب شد بیرام‌خان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقّف صورت ندارد - دل را از ریاست واپرداخته عرضداشتي مشتمل بر فنون نیازمندي و اقسام عذرخواهي فرستاد - و دردمندئ جدائي‌را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و چند فیل و تمن‌توغ و علم و نقّاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین‌قلي بیگ (که بعد ازین بالتفات شاهنشاهي بخطاب خان‌جهاني ممتاز شد) فرستاد - تا شاید از راه نیازمندي کارے تواند ساخت - و بامرا (که بکارسازي او نامزد شده بودند) نوشته فرستاد که برای چه

---

(۲) نسخهٔ [ب] وصادق محمد خان (۳) نسخهٔ [ب ج] حسن قلي *

که شهرمن شاه ابوالمعالی را درخانهٔ خود پنهان دارد - و داعیهٔ کشتنِ تو دارند - بهادرخان درساعت سوار شده بمنزلِ او آمد - و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد - و تولک را همانجا بقتل رسانید - و شاه ابوالمعالی را مقیّد ساخته پیشِ بیرام‌خان فرستاد - بیرام‌خان اورا به ولی‌بیگ سپرد - که از راهِ بکر بگجرات فرستد - ولی‌بیگ او را ازان راه بگجرات فرستاد که ازانجا بسفرِ حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید - از ناهمواریٔ (که داشت) و دیوانگیٔ (که در سرش بود) حرکتِ ناشایسته را مصدر شد - و خونے کرد - تا آنکه ازانجا گریخته بدیارِ شرقیّه گذر کرد - و بعلی‌قلی‌خان پیوست که شاید بوسیلهٔ آن بد درون فتنه اندوز کارے تواند ساخت - چون (آن کافرِ نعمت در خود گمانِ سری و سروری میبرد) شاه ابوالمعالی را جای نداد - و اورا پیشِ بیرام‌خان فرستاد - و در زمانِ تذبذبِ حالِ بیرام‌خان رسید - بیرام‌خان برای اظهارِ دولتخواهیِ خود او را مقیّد ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه درینولا (که بطالعِ واژگونه بجانبِ الور میرفت) اورا از قلعهٔ بیانه بند گسل کرده سربصحرا داد چنانچه گذارش یافت - و رایتِ فتحِ آیتِ شاهنشاهی بجهجهر رسیده بود که آن بدمستِ بے ادب ازبیدولتی سوارهٔ آمده کورنش کرد - آنحضرت آن دیوانه خیز را زنجیر فرموده بشهاب‌الدّین احمد خانِ سپردند - تا او را بسفرِ حجاز روانه سازد - و آنچنان فتنه اندوزے را درین مرتبه نیز آن خدیوِ صورت و معنی به کنکاشهای کهنه عملهٔ روزگار برای مراعاتِ وقت خلاص فرمودند - بایستے که جانِ معطّلِ او را از زندانِ عنصری خلاصی میدادند - حاشاحاشا آن بدگوهرِ نکوهیده ذات را از بارِ گردن نجات می‌بخشیدند - برای آنکه هرچند نفسِ خبیث را علاقهٔ جسمانی بامتداد کشد ازو اعمالِ ناشایستهٔ بسیار بظهور آید - و موجبِ عقوبتِ ابدی بیشتر گردد - دیگر ازین گفتگو باز آمده بسرِ مقصود میرود ●

بر هوشمندانِ عبرت گزین مخفی(۲) نماند که (چون بیرام‌خان را روز بد پیش آمده دولت ازو روی گردانیده بود) موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد امّا بباطن نعل واژگونه میزد و درین روز (که عرصهٔ جهجهر مخیّم سرادقاتِ اقبال شد) ناصرالملک پیر محمّد خان شروانی آمده خاکِ آستانِ اقبال را توتیای چشمِ عبرت بینِ خود ساخت - مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگیِ دولتِ بیرام‌خان شنود - چون هواخواهِ این درگاه بود برسمِ استعجال روان شده احرازِ زمین‌بوس نمود - آنحضرت بنوازشِ خسروانی امتیاز فرموده بخطابِ خانی و تشریفِ علم و نقّاره پایهٔ عزّت او را ارتفاع بخشیدند - و بمقتضای حسنِ نیّت (که مجبولِ او بود) کامیابِ صورت و معنی گردید(۳) ●

(۲) نسخهٔ [د] پوشیده نماند (۳) در [اکثر نسخه] ساختند ●

برنگ و ریو و مکر و تزویرِ خود و بے پروائي یا بدنیتي و گرسنه‌چشمي نگاهبانان در سالِ اوّلِ الٰهي از لاهور گریخت) بوسیلهٔ تدبیرِ یوسفِ کشمیري (که خدمتِ او میکرد) خود را بولایتِ کهران رسانید کمال‌خان زمیندارِ آنجا او را مقیّد ساخت - از حیله سازئی[2] که داشت گریخته بنوشهره (که قصبه‌ایست درمیانِ بهنبهر و راجوري) رفت - و کشمیریان (که از غازي‌خان حاکمِ کشمیر شوریده[3] بودند) آنجا آمدن گرفتند - و بعضے از مغلانِ اوباش پیشهٔ بےحقیقت (که دایم کارِ شان واقعه‌طلبي و کافر نعمتي‌ست) تا سه صد کس جمع شده و کشمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گردِ او فراهم آمده سرمایهٔ نخوت و پندارِ او شدند - شمسي ملکِ چاردره[4] و خواجه حاجي (که پیشتر در ملازمتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني نیز بود) رسیده هنگامهٔ این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکمِ کشمیر (که غازي‌خانِ مذکور او را کور ساخته بود) با جمعے از سردارانِ کشمیر مثلِ فتح چک و هسوبت[5] و موسوبت برادر زادهای دولت چکِ مذکور و لوهروانکر[6] خواهر زادهٔ دولت چک و یوسف چک (که غازي‌خانِ مسطور او را نیز کور ساخته بود - لیکن بتزویرِ کشمیریان سلامت مانده) و محمّد خان ماکري پدرِ علي شیر (که الحال در ملازمت است) گردِ او مجتمع شدند - و از راهِ پُنچ براهِ کهاوره بدرهای مخفي (که آنرا بزبانِ کشمیري اکودیو[7] گویند) به بارهموله رفت - و ازانجا بسوی نوربور[8] شتافت - و از پیش گذشته در بلندی مرضع بتن بغازي‌خانِ مذکور جنگ شد - و چون از قبلهٔ اقبال پشت داده آمده بود ادبار باو روی آورده و کارنا ساخته بحالِ تباه از راهے (که آمده بود) برگشته بهندوستان آمد - و نزدیک بود که بدستِ کشمیریان درآید - که یکے از بهادرانِ چغتائي (که همراهِ او بود) از اسپ فرود آمده سرِ تنگئی را گرفت - و تیراندازي میکرد - تا زمانیکه (تیرِ ترکشِ او خالي شد) کشمیریان رسیده از هم گذرانیدند و ابوالمعالي فرصت یافته خلاص شده - و دامنِ کوه گرفته بسیالکوت رسید - و آشفته و پریشان تغیرِ وضع کرده قریه بقریه میگشت - و شورش را طلبکار میبود - تا آنکه بدیپالپور (که درانوقت بجاگیرِ بهادر خان برادرِ علي‌قلي‌خان مقرّر بود) رفت - و بتولک نام از نوکرانِ بهادر خان (که سابقهٔ آشنائي باو داشت) پناه برد - و مدّتے بخانهٔ او پنهان بود - و اسبابِ فتنه‌گري را سرانجام میداد تا آنکه زنِ تولک از دل بُري[9] (که از شوهرِ خود داشت) پیشِ بهادرخان رفت - و گفت

---

(۲) نسخهٔ [ھ] پردازي (۳) در [بعضے نسخه] شوریده بودند (۴) در [چند نسخه] جارورة - و در [بعضے جا] چادورة - و در [تزک جهانگیري] چهاردرة (۵) نسخهٔ [ا] هویت و موتویت - و نسخهٔ [ی] هنوبتو و موسوبتو (۶) نسخهٔ [د] لوهیر دانکر - و نسخهٔ [ھ] لوهر ژانکران (۷) نسخهٔ [ب] اکنر دیو (۸) در [بعضے نسخه] دیوپور (۹) نسخهٔ [و] دل بري ٭

(که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعهٔ بیانه مقیّد بودند) بند ازانها برداشته رهائي داد - اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلّی بروید امّا مقصود از رهائي دادن امثال اين شور انگيزان ازموده جز سردادن فتنه امرے نبود - و چون (خبر بیرون رفتن بیرام‌خان از دارالخلافهٔ آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او ارادهٔ آن دارد که ازان راه غلط انداز متوجّه پنجاب شود) رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان‌نورد از دارالملک دهلي نهضت نصرت فرموده عرصهٔ حدود ناگور و آن نواحي را مخیّم بارگاه اقبال گرداند - تا بیرام‌خان پای ثبات دران حدود نتواند فشرد - و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل او صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردي بهشت ماه الٰهي موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دارالملک دهلي نهضت اقبال فرمود - و ازانجا (که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است) با چنان نصائح بخت آور (که سابقًا ایراد یافت) اکتفا نفرموده در منزل اوّل میر[۲] عبداللّطیف قزویني را (که بدانش و عقیدت ممتاز بود) فرستادند - تا بیرام‌خان را بحقائق مواعظ هدایت نماید - خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو درین دودمان عالي‌قدر معلوم عالمیان است - چون (بمقتضای حداثت سن توجّه اقدس بسیر و شکار بود) پرتو التفات بمهمّات ملکي و مالي نمي‌انداختیم - و جمیع مهمّات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم دربنولا (که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانباني و معدلت گستري متوجّه شده ایم) لایق آنکه آن خردمند هواخواه (که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد) این‌معني را از عطیّات الٰهي دانسته شکرے اندازه بجای آورد - و چند وقتي دامن از شغل مهمّات فراهم چیده بسعادت حج (که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود - و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت میفرمود) متوجّه گردد - و از ولایت هندوستان هرجا و هرقدر که خواهد باو مقرّر میفرمائیم که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند - و بتاریخ سیزدهم اردي بهشت ماه الٰهي سنه مذکور موافق سه‌شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبهٔ جهجهر نزول اقبال فرمود ٭

درین اثنا شاه ابوالمعالي (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلّی رسانید - که (چون بیرون کارے نتوانست ساخت) در لباس خدمت و ملازمت کارے بسازد - لیکن هر که (با برگزیدهٔ خدا اندیشهٔ تباه کند) خود را بد خواه باشد - و کارش روز بروز خرابتر شود - و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالي از بند پهلوان کلکز کوتوال لاهور (چنانچه پیشتر مذکور شد) تا حال برسم اجمال نوشته میشود - که (چون شاه ابوالمعالي

(۲) در[اکثر نسخه] امیر ٭

و حوصلهٔ فراخ و کدّ فراوان درکار است - و با این صفات کمالِ آزادگی باید - که از سود و زیانِ خود گذشته همگی همّت در برآمدِ کارِ صاحبِ خود مصروف دارد - و کشندهٔ پدرِ خود را (که بنا ولي نعمت مي‌آمده باشد) بد اندیش نبوده در رواجِ کارِ او کوشد - و با این همه حالت (که عطیّه ایست عُظمی) با جهانیان صلحِ کل داشته باشد - چه پادشاهِ زمانی (که ایزدِ جهان‌آرا او را از میانِ هزاران هزار آدمي برآورده چندین عالمیان را باو میسپارد - و ترتیبِ[۲] چندین طوائف متلوّنه و طبقاتِ ملل و نحل برای رزینِ او مفوّض میگرداند) اگر وکیلِ آن خدیوِ عالم را نشانِ چنین نه باشد نظامِ عالم چگونه صورت یابد - و مذاهبِ مختلفه و ادیانِ متنوّعه را (که حکمتِ بالغهٔ الٰهي در اختلاف و افتراقِ آنها رفته) کجا رفاهیتِ حال دست دهد] لیکن در نفسِ امر سخنِ این مردم از نافهمیدگي بود - چه این امرے بود مستعار برای مصلحتِ ظاهربینان و قطعِ نظر ازان دفعِ شورشے مقصود بود که جمعے از ترکانِ ساده لوح (مثلِ قیاخان کنگ و سلطان حسین‌جلایر و محمّد امین دیوانه) با او اتّفاق نموده در قصدِ شهاب‌الدّین‌احمد خان و خواجه جهان و امثالِ این مردم شده بودند - رای جهان‌آرای برای اطفای نایرهٔ آشوب این فتنه اندوزان او را بمنصبِ وکالت سرافرازي بخشید - و قیاخان را بواسطهٔ خدماتِ مستحسنِ قدیم او بهرایچ و آنحدود داده رخصت فرمودند - و سلطان حسین خان و جمعے دیگر را روزے چند مقیّد ساخته و سزای اعمالِ شان داده گذاشتند - و محمّدامین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگي نهاد - و چون سنگِ تفرقه در هنگامهٔ این بداندیشان افتاد بهادرخان‌را اتاوة جایگیر کرده رخصت فرمودند - و درین ایّام هم (که اسمِ وکالت بر بهادر خان اطلاق‌یافته بود) در معنيِ خدمتِ وکالت ماهم‌انگه میکرد ای صورت‌پرست بر ظاهر چه مي‌بیني - درین کارِ شگرف خرد باید و حوصله - و الحق این‌دو صفت ماهم‌انگه را بر وجهِ کمال بود ٭ مصراع ٭ ای بسا زن که نهد گامِ[۳] خرد مردانه ٭

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از دهلي بدفع فتنهٔ بیرام‌خان و دیگر سوانحِ دولت افزای

دادارِ جهان آرای چون میخواهد (که خدیوِ زمان را از نقابِ اختفا و احتجاب برآورده جمالِ[۴] جهان آرای او را ظاهر فرماید) هرائینه عقلای زمانه را در مسالکِ مخالفتِ اینچنین والا شکوهے رای‌تیره و بخت خیره گردد - و لهذا بیرام‌خان با هجومِ خرد پیشها هرکاریکه اندیشید صورت نبست بناچار بتاریخِ روزِ انیران سي‌ام فروردین ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه دوازدهمِ رجب از دارالخلافهٔ آگره برآمده متوجّهِ الور شد - و چون بشهرِ بیانه منزل کرد شاه ابوالمعالي و محمّد امین دیوانه

---

(۲) در [بعضِ نسخه] تربیت (۳) نسخهٔ [ب] پای‌خرد (۴) در [اکثرنسخه] جمال آرائي فرماید ٭

و عنایت - و رسیدن بمنتهای عزّت و دولت) نامے را (که بواسطهٔ اکرام و انعام آن دودمان عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته) درین آخر عمر به بدی بر آرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید - چون (ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب و ناهموار هنوز خاطر شما را عزیز میدانیم - و خیریت شما را میخواهیم) مناسب چنان می‌بینیم که (چون حالا ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقّف است) اگر بشما درین حدود سرحدے و ولایتے ارزانی داریم (که آنجا روید) ارباب اغراض باز بما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد - بدومی (که عرضه داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده اید) بدین نیّت عازم جازم گشته متوجّه شوید - و کسان فرستید که وجوه نذرے (که در سهرند واهو گذاشته اید) بار کرده بایشان رسانند - بعد ازانکه (بهدایت و توفیق ربّانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجّه شوید) دران صورت بر وجه احسن ملاقات نموده بدانچه (خاطر شما خواهد - و اراده نماید) مضایقه نخواهیم فرمود - و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطر جوئی خواهیم نمود - و چون [بشامت آن جماعت کار[۲] باینجا رسید (که نام نیک شما در میان حلق ببدی کشید) و ما باین معنی راضی نیستیم که شما بدنام شوید] بنهار قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید - و چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهره‌ور گردید - بیرام خان (که باساده لوحی و نادارئی عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت - و از بادهٔ کامروائی هوش ربا فریب خوردهٔ خوشامد گویان بود) باین منشور بزرگانه (که تعویذ بازوی هوشمندان - و تمیمهٔ گردن دولت منشان تواند شد) راه نیافت - چون کریم که در پیراهه روی تیزتر گشت - و ماهم انگه بافزونئ اخلاص و فراوانئ عقل انتظام مهمّات را از پیش گرفته شهاب الدّین احمدخان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده در دلاسای آیندها و دلدهئ جمهور خلائق اهتمام مینمود - و روز بروز از اطراف مملکت آمرا و یکه جوانان ضمیمهٔ موکب معلّی میشدند *

و از جملهٔ سوانح آنست که ماهم انگه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادرخان برادر علی‌قلی‌خان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود - آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خلعت فاخره را (که بر هر قد راست نیاید) بعاریتی پوشاندند - اگرچه فهم‌پیشهای معامله دان بر کُنه کار نارسیده سخن دراز کرده و بظاهر حق بجانب آنها بود [که برای این مهمّ خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربهٔ تام و دیانت وافر

---

(۲) در[اکثر نسخه] مهم *

بخود انتساب کرده میگفت که همان وقت داعیهٔ ترک و تجرید گریبانگیر من بود - که بقیهٔ عمر در اماکن شریفه و عتبات علیّه بسر برم - دریغ‌ولا (که بفرخی حضرت خود بدولت و اقبال متوجّه انتظام ممالک شده باشند) کدام توفیق ازین بالاتر که نیّت صمیمی قدیمی خود را از قوّت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم - و همگی مقصود آنکه شاید درینصورت بر حال من بخشیده برگردانند - آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قرار داده بهادرخان را (که متوجّه شده بود) برگردانید - و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داده - و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود پس امثال این مردم در اشکر پادشاهی بودن مناسب است - و اگر سر جداشدن دارند (قطع نظر ازانکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی‌آید) در رخصت اینها شرط نیکنامی سرانجام کردن - و آهنگ تجرّد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است - بارے بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیّت حج را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اوّل پسر اسکندر افغان را با غازي خان تنور رخصت داد - که رفته در ممالک محروسه شورش کنند - و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بحدود الور شتافت که ازانجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود - و اگر کار از تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت ریاست سامانے شایستهٔ وقت منازعت ترتیب نماید *

چون این اندیشهٔ نادرست بعرض اقدس رسید ازانجا (که شیمهٔ کریمهٔ این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروّت کبری ست) رسوائی بیرام خان را نه پسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند - و دران پندنامهٔ هوش افزا (که بجنس در نظر آمده) از جملهٔ عبارات این بود - شما بجمعی (که سبب این رنجش و آزار شده اند) مشورت نموده بمآل و حال ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده‌اید - و ولد اسکندر و غازي خان را رخصت کرده‌اید که رفته در ناحیتی شورش نمایند - و بمهدي قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده‌اید که متوجّه لاهور میشویم - قلعه را نگاه‌داشته بکسی دیگر ندهی و بتاتار خان پنج بهیّه[۲] پیغام نموده‌اید - و باطراف و جوانب خبرها فرستاده‌اید که از هرطرف خلل اندازند - و خود متوجّه الور شده‌اید که ازانجا بلاهور روید - اگرچه یقین ما ست [که ازانجا (که کمال اخلاص شما ست) بخودی[۳] خود مطلقاً بهیچ یکی ازین امور راضی نبوده بادي نشده‌اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمّات را باینجا رسانیده اند] اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد - که بعد از چهل سال خدمت (با آن همه اخلاص و ارادت - و دریافت انواع رعایت

---

(۲) در [بعضے نسخه] پیچ بهیه (۳) نسخهٔ [د] بخوشی خود *

خود را برسانم - و علاج واقعه نمایم - باز چون تامّل میکرد ملاحظهٔ حرفِ اخلاص و عقیدت (که بارها برزبان رانده بود) پیشِ راهِ او میگرفت - و نقشِ رفتنِ بلباسِ دولتخواهي نیکو نمي‌نشست که دیگر امثالِ این امور را گنجایش نمانده بود - عاقبت همین معني قرار داد که طیلسانِ هواخواهي بردوش افکنده گریان و نالان با سوز و گداز خود را بصفِ نعالِ بارگاهِ عزّت جای دهد ،

چون (حقیقتِ حال را مسرعانِ هوشمند بمسامعِ اقبال رساندند) جمعی رای چو دادند که بیرام‌خان بهر وضعی که بیاید خدشه و فریبی دران ضمن منطوي ست - پیشتر ازانکه بسی بجانبِ لاهور نهضت باید فرمود - و قرارِ ملاقات نباید داد - چه جنگِ ظاهري را اسباب فراهم نهاده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد - و اگر بیرام‌خان بلاهور آید بکابل باید رفت - و جمعی آمادهٔ جنگ بوده رفتنِ حضرتِ شاهنشاهي‌را بجائی صلاح نمیدیدند - و بعد از سرگذشتِ بسیار آن شیرِ بیشهٔ دولت و اقبال و آن خدیوِ عالمِ صورت و معني پای وقار را استحکام داده قرار بر نبود و کارزار دادند و ترسون محمّد خان و میر حبیب‌الله را فرستادند که بیرام‌خان را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که بلباسِ درستي پیشِ ما آید - که درین مرتبه او را نخواهیم دید - بیرام‌خان چون این راه (که پیش گرفته بود) مسدود یافت در اندیشهٔ دراز فرو رفت - که بطرزِ پیکار رفتن منافي و مخالف واگونهٔ [۲] دایمي‌منست - اگرچه [ولي‌بیگ و شیخ گدائي (که سرِ بیدولتان بودند) کوشش درین کار تباه مینمودند - و برین میداشتند که زودتر باید رفت - و پیش ازانکه هجومِ عام شود کار را دلخواهِ خود باید ساخت] لیکن بهمان ملاحظه بموجبِ سعادتے که داشت بجنگ قرار نمیداد - و در معني همه از دور باشِ اقبالِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهي بود - و نیز بخاطرِ مغرورِ او راه نمي‌یافت که در انتظامِ ممالکِ هندوستان بے او کار از پیش رود - پس همان بهتر که در لباسِ دوستي کارِ دشمني کرده آید - تا یکبارگي رقمِ بدنامیِ جاوداني برصحیفهٔ احوالِ خود نکشد - جمالِ جهان آرای معنویِ حضرت را نمیدید - و حاشیه گردانِ بساطِ عزّت را رونق افزای سوادِ هندوستان نمیدانست بنابران پردهٔ از کارِ خود برنمیداشت - بلکه از چهرهٔ مردمِ رفتن دریافته در مقامِ رخصت میشد و دامی رنگین خیال کردهٔ بود - و گاه بخاطرِ خود این رساندے که (چون بهادرخان را بتسخیر ولایتِ مالوه فرستادهٔ ام - و هنوز بآن ولایت در نیامده) من باجمعی از ملازمانِ خود را به بهادرخان رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصتِ [۳] کار طلبم - و بعضی اوقات اندیشه را چنان جولان میداد که دارالخلافهٔ آگره را گذاشته از راهِ سنبل علي‌قلي‌خان را بخود متّفق سازد و بولایتِ افغانان درآمده روزے چند دران‌حدود اسبابِ جمعیّت سرانجام دهد - و گاه اسمِ تجرّد

---

(۲) در [بعضی نسخه] واگونه (۳) نسخهٔ [ی] فرصت را طلبکار باشم ٭

تصحیح غلطی چند اهم که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۴	ببنیم	بینیم
۱۰۰	۲۴	لہدا	لہذا
۱۰۲	۱۶	گار	کار
۱۰۶	۵	اکر	اکبر
۱۰۸	۱۲	بیش	پیش
۱۰۹	۲۰	با جمله	بالجمله
ایضاً	۲۶	متار	متاثر
۱۳۱	۱۷	مینمود	[illegible]
۱۳۶	۲۳	شتذه	گذشته
۱۴۴	۲۴	چون خلافت	چون [خلاف...
ایضاً	ایضاً	میکند [که	[illegible]
۱۴۸	۱۵	پذه	
ایضاً	۱۸		
۱۵۴			

VOL. II, FASCICULUS [illegible]

CALCUTTA:
PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
1876.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

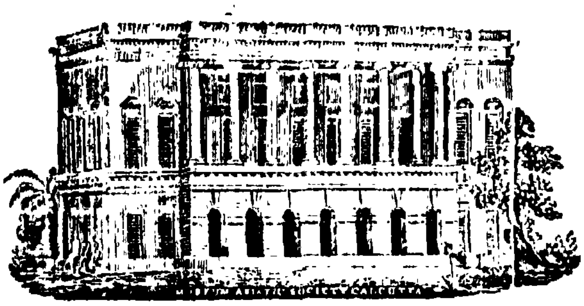
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 352, 353.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MI',

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS I.

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1876.

شهاب‌الدین احمدخان مهمّات را بعرضِ اقدس رسانده متکفّلِ وکالت بود - و هرکس (که روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می‌آورد) باستصوابِ اینها بمناصب و القاب و جاگیرهای این رو بعلاقهای مناسب سربلند میشد ۰

بیدار شدن بیرام‌خان از خواب غفلت - و چارهٔ کار خود اندیشیدن - و راه صلاح[۲] گم‌کردن

ازان هنگامِ سعادت پیوند (که رایاتِ عالی از دارالخلافهٔ آگره بشکرِ اقبال ارتفاع نمود) تا نزولِ اجلال بدارالملکِ دهلی بیرام‌خان بآن همه دانش و فطانت (غافل ازین که قرعهٔ اش برعکسِ مراد گشته - و منصوبهٔ روزگار بطورِ دیگر برآمده) همچنان با دلے فارغ و خاطرے آزاد کوسِ استقلال میزد - و ازکمالِ نشای غرور اگر سخنے ازین قسم بگوشِ او میرسید آنرا باور نمیکرد - و اگر صدقِ این معنی در خاطرش پرتو می‌انداخت چون بادِ پندار درسر داشت آنرا وقعے نمی‌نهاد - تا آنزمان (که مناشیرِ استمالت از درگاهِ معلّی بأمرا رسیدن گرفت - و غلغلهٔ تغیّرِ مزاجِ اقدس بکاخِ صماخِ نزدیک و دور بلندی یافت - و یقینِ او شد که شکارِ حضرتِ شاهنشاهی این بار بطرزِ دیگر است و دریافت که او را ازنظر انداخته خود بسعادت متوجّهِ انتظامِ کارخانهٔ سلطنت شده اند) سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد - و خبر از میرزا ابوالقاسم گرفت - و امرے بغیر از حسرت[۳] و ندامت بدست نیامد - نا گزیر دست درحیله زده ترسون‌محمّد خان و حاجی‌محمّد خان‌سیستانی و خواجه امین‌الدّین محمود را (که بحسنِ خدمت از درگاهِ شاهنشاهی بخطابِ خواجه جهانی سربلندی یافته بود) بعتبهٔ اقبال فرستاده لوازمِ فروتنی و نیازمندی بانواعِ تقصیر و معذرت پیغام داد - که بافسونِ چرب زبانی کارے تواند ساخت - و نمیدانست که کار فرمای ابداع در اظهارِ این خدیوِ زمان است - تا از پردهٔ برآمده جمال آرائی خود را در لباسِ نظامِ عالم و عالمیان بظهور آورد - و منتظرانِ ملأِ اعلی تماشائی قدرت بوده در افزایشِ پرستش اهتمام نمایند - و زمینیان امّیدوارِ کامروائی صورت و معنی گردند - و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه‌نتیجه دهد و جز خسرانِ دین و دنیا چه بار آرد ۰

سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاهِ معلّی رسیدند از شنیدنِ سخنانِ هوش افزا شرمنده و سرافگنده گشتند - چنانچه مصلحتِ خود را از جواب بیرون میدانستند - و رخصت هم از درگاهِ عالی نیافتند - حقیقتِ احوال از نوشتهٔ اینها و از متفرّق شدنِ متعلّقانِ خود دریافته سراسیمه شد و سررشتهٔ تدبیر از دستِ او گسیخته[۴] گشت - گاه بران میشد که هنوز هجومِ عام نشده - بسرعت

---

(۲) نسخه [ی] حوله (۳) در [اکثر نسخه] حیرت (۴) نسخهٔ [ی] گسسته ۰

بیست و هشتم جمادی الاخری عرصهٔ دارالملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند - آنحضرت بفروغ خرد خدا داد رهنمونی مخلصان درگاه نموده بر (۲) کارهای شایسته داشتند - و بخصوص عتبهٔ اقبال و قدیمان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف صدور یافت که (چون بیرام‌خان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف مینمود) او را از نظر انداخته بدهلی نزول اقبال فرمودیم - هرکه (بحضرت ما روی اخلاص دارد - یا معامله‌فهم است و نجات خود میخواهد - و وصول بمقصد اراده دارد) بموجب یرلیغ گیتی‌مطاع متوجه درگاه خلائق پناه گردد - که هر کدام را بمراتب والا و مناصب گرامی سرافراز فرمائیم - که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین ما ست - خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روز افزون اتصال بخشد - ازانجمله به شمس‌الدین محمد خان اتکه (که در بهیره بود) منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطلاع یابد شهر لهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیر (۳) محمد خان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه حضور گردد - و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد - که صورت حال نصرت قرین برین منوال است - او برهنمونی اخلاص کامل آنچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت - و همچنین فرمان عنایت عنوان درباب طلب منعم‌خان بدارالعیش کابل نفاذ یافت - اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبهٔ اقبال بستند ●

چون شمس‌الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او از مدارج امید گذشت - و در خور اخلاص والا بمراتب علیه (که در ساحت وهم نگنجد) رسید - و علم و نقاره و تمن توغ بیرام‌خان را باو عنایت فرمودند - و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوض گشت - نونیازان درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت میشدند - شهاب‌الدین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت - و در اندک زمانی آوازهٔ تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرام‌خان بگوش نزدیک و دور رسید - و در هنگامهٔ او فتور راه یافت - و مردم ازو جدا شدن گرفتند و اول کسی (که از خان خانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورد - و از پیش خدمان شاهراه استقامت گردید) قیاخان کنگ بود - که در امرای کاردان و جان‌سپاران قدیم انتظام داشت و بعد ازو مردم یک (۴) یک و دو دو سرکرده متواتر و متوالی به آستان معلی میرسیدند - ماهم انکه باتفاق

(۲) نسخهٔ [ط] برکارهای شایسته دلالت فرمودند (۳) در [بعضی نسخه] بمیرزا محمد خان (۴) در [بعضی نسخه] یکیک دو دو سرگروه متواتر ومتوالی ●

عبور فرموده بودند) اتّفاق افتاد - ملازمانِ عتبهٔ اقبال [چه از روی فیضِ مهشتِ ظاهر (که از ستم شوکتی بیرام‌خان کارِ این پادشاه قلیان چون حالِ پادشاهِ زمانی بحسرتِ سهلشت) و چه بفروغ انفکِ اخلاصی که هنگامِ طوفانِ بادِ سمومِ بے اخلاصی اندکِ آن بسیار میشود] در اندیشهٔ صواب پیوند اهتمام نمودند [۲] - و ماهم انگه این رازِ سربسته را بشهاب‌الدّین احمد خان (که حاکمِ دهلی بود و برای و تدبیر و حق‌شناسی و حقیقت ورزی ممتاز) درمیان آورد - تاآنکه بتاریخِ هشتمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه بیستمِ ماهِ جمادی الاخری (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت بعزمِ این شغل (که مستلزمِ نظامِ جهان - و مستوجبِ [۳] امن و امان است) از دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند و شکارِ کول و آنحدود ظاهرساخته از آبِ جون عبورِ موکبِ مقدّس اتّفاق افتاد - و دراین شب چون بیگاه شده بود در منزلِ حکیم زنبیل مسرّت آرای خاطرِ اقدس بودند - و (چون پیوسته بیرام‌خان اظهارِ تعلّقِ خاطري و توجّهِ باطني بمیرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران میلمود - و همواره به اندیشان آن مجلس اورا در پیشِ نظر داشتند) بموجبِ استشارهٔ عقلِ دوربین میرزا را ازاین روی آب طلب داشته دریں شکار (که صیدِ مقصود بدست آمد) همراه گرفتند - تا عصای کور باطنانِ مرحلهٔ عدوان و عناد و دست آویزِ راه‌کوبانِ بادیهٔ فتنه و فساد نشود - و الحق تدبیرے شایسته بود همان طور (که بخاطرِ الهام پذیر القا نموده بودند) بعمل در آمد - و صباحِ آن ببدرقهٔ اقبالِ روزافزون بقصبهٔ جلیسر نزولِ اجلال فرمودند - و ازانجا بقصبهٔ سکندره نهضت واقع شد - محمّد باقي بقلاني [۴] خسرِ ادهم خان آنجا بود - ماهم انگه او را طلب داشته محرمِ راز گردانید - آن فرومایهٔ بےسعادت از دولتِ اتّفاق حرمان جهت - و باین هم اکتفا نکرده این خبررا به بیرام‌خان فرستاد - و (چون وقتِ سپري شدنِ استیلای بیرام‌خان نزدیک بود - و مدبّرانِ کارگاهِ اقبال شاهنشاهي نقشبند این مفصوبهٔ الٰهي بودند) بیرام‌خان این سخن را مثلِ سخنانِ دایم بے عمق دانسته اندیشه را بآن راه نداد - رایاتِ عالي ازانجا شکارکنان و نخچیر افکنان برساحتِ کول ظلِّ اقبال انداخت و (چون حضرتِ مریم‌مکاني در دارالملکِ دهلي تشریف داشتند) ازانجا پرسیدنِ ایشان را (که بقدر تکسّرے طاریِ مزاجِ اقدسِ ایشان بود) تقریب ساخته متوجّه پیش شدند - و درمیانِ قصبهٔ خُرجه شده بسرای بهنکیل [۵] ورودِ سعادت ارزاني داشتند - دریں منزل شهاب‌الدّین احمدخان با سایرِ برادران و خویشان آمده دولتِ استقبال دریافت - و موردِ التفاتِ شاهنشاهي شد - و ازانجا بقایدِ دولتِ ابد پیوند در ساعتِ مسعود بتاریخِ شانزدهمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه

---

(۲) نسخهٔ [ح] بانجام تمام نمودند (۳) در [اکثر نسخه] مستوجب زمان امن و امان است (۴) نسخهٔ [ش ح] بزلاني (۵) نسخهٔ [ا] بهکیل - و نسخهٔ [ح] سهیل - و نسخهٔ [ي] پنکیل ٭

دانست که بر مست چه گرفت - خصوصًا بر حیوانی بدمست - و آنکه بر چنین حیوانِ عظیم که بیشتر سے در حالت بدمستی سر از فرمان پیچد - حضرت شاهنشاهی (که معنی مردمی و آگاهی اند) امثالِ این امورِ ناشایسته (که اندکے از بسیار نوشته آمد) بهمان دستورِ خود در نقاب بے پروائی بسر برده بخاطرِ اقدس نمی‌آوردند - و همگی همّتِ والا متوجّه آنکه شاید این مردم عنانِ انصاف بدست گرفته (اگر براهِ اخلاص نتوانند قدمے نهاده) سالکِ راهِ معامله دانی شوند و این گروه مستِ سری و سروری شده توفیقِ اندیشهٔ درست نیافته روز بروز بد تر میشدند و تا زمانے (که بدنیتی این ستم اندیشان طغیان نداشت) از تنگیِ معیشتِ صوری (که ملکِ خدیوِ زمان را ازو باز داشته بخوشامدگویانِ خود بخش کرده‌بودند) و امثالِ آن بخاطرِ اقدس نمیرسید و [چون حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بیرام‌خان را اسمِ اتالیقی برده‌بودند - و بارها بر زبانِ مبارکِ آنحضرت (چنانچه رسم‌است که کهن‌سالان‌را جوانانِ دولتمند بابا گویند) خان بابا میگذشت] آن جهانِ بزرگی پاسِ این‌معنی داشته امورِ ناشایستهٔ او را میگذرانیدند - و بسیر و شکار سرگرم بوده و سرِ تسلیم بر زمینِ رضا داشته ایزدِ بیچون خود را می پرستیدند - تا آنکه کار از اندازه بیرون برده (باتّفاقِ شوربختانِ خوشامدگوی معامله نافهم - مثلِ ولی بیگ ذوالقدر - و شیخ گدائی کنبو) اندیشهای‌تباه بخاطر آورده خیالاتِ خام بختن‌گرفت - و (چون باطنِ نورانیِ حضرتِ شاهنشاهی بر خدائعِ این گروهِ کافر نعمت آگاهی یافت) پیش ازانکه (این گروهِ گمراهِ بدکردار خیالِ فاسدِ خود ظاهر سازند) رازِ سربستهٔ خود را در میانِ اخلاص پیشهای یکجهت (مثلِ ماهم انگه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتے بود - و ادهم خان - و میرزا شرف‌الدّین حسین - و جمعے دیگر از آستان نشینانِ بارگاهِ قرب) درمیان آورده بخاطرِ خرده دان رسانیدند که نقابے چند از جمالِ جهان‌آرا برداشته فکرِ اورنگ آرائی فرمائیم - و بیرام‌خان و خوشامد گویانِ مجلسِ او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خوابِ غفلت بیدار شده زمانے دراز در حسرتِ کارِ خود باشند *

سبحان‌الله بآن استیلای بیرام خان و افزونی لشکرِ او و تغلّب و تسلّطِ اربابِ خلاف کجا بخاطرِ بشرے امثالِ این اندیشها راه می‌یافت - امّا چون ایزدِ جهان آرا میخواهد (که از صد هزاران پردهٔ جمالِ این برگزیدهٔ خود یک[2] دوئے را برداشته پردهٔ تازه بر روی جهان‌افروزِ او کشد - و او را بر سریرِ فرمان دهی و فرمان‌روائی و اورنگِ کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال مکرمت فرماید) ناگزیر در چنین هنگام امثالِ این خواطرِ قدسیّه و وارداتِ الهامیّه بر دلِ حق گزینِ آن حق‌پرستِ حقیقت آئین راه یابد - دفعهٔ این کنکاشِ دولت افزا در بیانه (که برسمِ شکار تشریف[3]

(۲) در[چند نسخه] یک ودوئے را (۳) نسخهٔ [۵] تشریف فرموده بودند *

از صد هزاران کامروا یکی میداشد که بفراخ حوصلگی پایهٔ هوش بهرجا دارد - چنانچه این عطیهٔ عظمی و مایدهٔ ازلی نصیبهٔ خدیو خدا پرورِ زمانِ مسعودِ ما ست - که هرچند (کامروائی بیشتر و جهانگیری افزونتر) پایهٔ آگاهی برتر - و رکابِ تمکین گران تر - و خوشامد گویان اگرچه درین درگاهِ والا بکامِ خویش میرسند امّا شهریارِ دانش پژوه سررشتهٔ تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی میگذرانند - تا هم پردهٔ ناموسِ این گروه دریده نمیشود - و هم خوشامد گوئی را اثرے پدید نمی‌آید - هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بےتوجّهی فرمان‌روایان خوشامد گویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند - و خراب نشدند - آرے بموجبِ حکمتِ ازلی در کارخانهٔ انتظام از خوشامد ناگزیر است - لیکن همان قدر که پیشِ خرد مستحسن باشد - و آن منحصر درانست که در اصولِ معاملات فروگذاشتی نرود - و عقلِ گره گشای را (که سلطانِ ملکِ ابدان و فرمان روای عالمِ اشباح است) یکبارگی از دست ندهد - تا خواهش و غضب (که فرمان بران اویند) از بے پروائی فرمان روا نشوند ٭　　٭ نظم ٭

چاه ست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب ٭ تا آدمی نگاه کند پیشِ پای خویش

چندین چراغ دارد و بے راه میرود ٭ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

دشمن بدشمن آن نپسندند که بیخرد ٭ با نفسِ خود کند بمرادِ هوای خویش

و از امورِ نالایق (که بمآثرِ بدمصاحبی[۲] از بیرام خان بظهور آمد) کشتنِ فیلبانِ خاصهٔ شاهنشاهی بود و مجملے ازین قضیّهٔ عبرت بخش آنکه فیلِ پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده بیکے از فیلانِ بیرام‌خان متوجّه شد - و آنچنان زد که رودهای فیلِ بیرام‌خان برآمد - بیرام‌خان مغلوبِ غضب شده آن‌فیلبان را بیاسا رسانید - و در چنین کار (که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود) خود را موردِ نفرینِ اربابِ خبرت ساخت - و ازین بدیع‌تر آنکه روزے یکی از فیلانِ خاصهٔ شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در دریای جون انداخت - بیرام‌خان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد و این فیل (که از اطاعتِ فیلبان بدر آمده بود) روی بجانبِ کشتیِ بیرام‌خان آورد - و حالتے غریب بر خان خانان گذشت - عاقبت فیلبان برفیل غالب آمد - و بیرام‌خان از آسیبِ آن حیوانِ بے اعتدال مصون ماند - چون این معنی بعرضِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهی رسید باوجودِ بیگناهی فیلبان برای دلجوئی و دلدهی[۳] فیلبان را بسته پیشِ بیرام‌خان فرستادند - خان (که ایّامِ ادبارش نزدیک رسیده بود) او را بیاسا رسانید - و هیچ ملاحظه نکرد که این‌فیلبان از قبلهٔ دین و دولت اوست و بار آنحضرت از روی مردمی بسته پیشِ او فرستاده اند - و قطعِ نظر ازین اندیشهٔ سعادت افزای

---

(۲) نسخهٔ [ا و ح] مصاحبتی - و نسخهٔ [ب] صحبتی (۳) نسخهٔ [ا ی] دلداری ٭

بساط از گل و سبزه گلشن شده • چراغِ گُل از باد روشن شده
بنفشه سرِ زلف را خم زده • گره در دلِ غنچه محکم زده
گشاده گُل[۲] و لاله جلبابِ نور • نظاره کنانِ چشمِ نرگس ز دور
ز آوازِ درّاج و رقصِ تذرو • سبک گشته در خاستن پایِ سرو
شده فرشِ گل مفرشِ بوستان • بصحرا برون آمده دوستان

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بشکار و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن

درین سالِ فرخنده (که عنوانِ جمال آرائي و عنفوانِ پرده برانداری آن مجموعهٔ نقشبندانِ ازل و ابد بود) باغِ عقل گل کرد - و غنچهٔ تدبیر شگفت - جهانِ منتظر را امسال آغازِ برآمدِ کام شد - و آسمانِ گردنده امروز مژدهٔ نتائجِ تکاپوی خود یافته آرام پیش گرفت - آسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد - زمینیان را گلِ مقصود از جیبِ امّید برآمدن بنیاد کرد - ازانجمله بیرام خان (که خود را در مردانگي و معامله داني و عقیدت و اخلاص یگانهٔ روزگار میدانست و از هجومِ خوشامد گویان او را باخود این عقیده بود که بے وجودِ او انتظامِ مهمّاتِ هندوستان صورت ندارد) از تیره رائیٔ هم صحبتانِ کوتاه بین بیراهه رفت - و خجلت زدهٔ اعمالي (که ازو نبایستي سر زد) گشت •

رسمےست باستاني که [هرگاه دادارِ بدائع آرا بحکمتهائے (که او داند) یا بمصلحتهائے (که اندکے بآن دانا نیز پی برد) یکے را در اندوهِ دراز اندازد] نخستین او را مصدرِ امرے چند گرداند که فروغِ رضامندیٔ الٰهي نداشته باشد - پس آدمي (که در عالمِ اسباب جمالِ خود جلوه میدهد) خودرا (که مهین ترین عطیّهٔ ازلي ست) بهره نداشته[۳] پیرویٔ آنرا سرمایهٔ استرضایِ الٰهي داند - و اوّل چیزے (که مردمِ فراوان مشغله را اهتمام باید نمود) آنست که در صحبتِ خود خوشامد گویان را راه کمتر دهند - و اگر (احترازِ کلّي بوضعِ روزگار دشوار باشد) ناگزیر ازروی بصیرت و بصارت یکدوئے[۴] را از ملازمان و آشنایان برگزینند - تا در خلوات[۵] کلمهٔ حق را (که بس تلخ میباشد - و در امزجه و طبائعِ اکثرے ناگوار مي آید) میرسانده باشند - که خوشامد گویان زیاده از حد - و افزون مشغله را فرصتِ تمیزِ حق از باطل و صواب از خطا کمتر - و بادهٔ کامروائي هوش ربا

---

(۲) در [اکثر نسخه] گل لعل (۳) در [اکثر نسخه] ندانسته (۴) نسخهٔ [ا] یک دوتئے را (۵) نسخهٔ [ا ب و] خلوت •

خود را بمالوه کشید - و سلیم‌خان با لشکر گران آنجا رفت که سجاول‌خان را بدست آورد - او بپناه براجهٔ دونکر پور برد - و سلیم‌خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده و جاگیر کرده سجاول‌خان را همراه آورد چند پرگنه ازین ولایت بار داده بود - بعد ازانکه (نوبت حکومت به محمّد خان عدلي (۲) رسید) او بمتارکی حکومت مالوه به سجاول‌خان داد - و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود - و بعد ازو پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد - درینولا (که خاطر جهانگشای در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود) بانتظام ممالک مالوه پرداخت - و درباطن مقدّس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احوال دولت آستان بوس (که اکسیر حصول مقاصد است) خواهد نمود - والّا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم دین (۳) پروري ست - باین اندیشهٔ جهان‌آرا بهادرخان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک گشای فرستادند - که این امنیّت سعادت پیوند از قوّت بفعل آید و غمخواري و غمگساری زیردستان ستم‌دیده (که بر ذمّت همّت سلطنت واجب است) بتقدیم رسد بهادرخان روی تسخیر بآن ولایت نهاد - و چون قصبهٔ سیٖري (۴) مورد لشکر فیروزي گشت برهم خوردگی کار بیرام‌خان (که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد) روی داد - و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را باز گردانید - و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد - چنانچه درمحلّ خود رقم پذیر گردد ٭

آغاز سال پنجم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور اول

باز بهار دلگشای با هزاران جهان آرائي آمد - و سال پنجم الٰهي از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهي (که سال امرداد است) بمجد و جلال آغاز شد - و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبهٔ عُرفي بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاخری (۹۹۷) نهصد و شصت و هفت پرتو سعادات ببرج حمل انداخته برای راتبه خواران سماط عنصري صلای (۵) نوروزي در داد - گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت - و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظّارگیان حدائق سلطنت درآمد نو رسان سرابُستان جواني را روز بازار افزایش پیدا شد - و سودائي مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد ٭

٭ شعر ٭

---

(۲) در [بعضے نسخه] مبارزخان (۳) در [چندنسخه] دین سروري ست (۴) نسخهٔ [ح] سیلو پوري - و نسخهٔ [ی] بیري (۵) نسخهٔ [د] صلای روز نو و روزئ نو - و نسخهٔ [ی] روز نوروزی ٭

● شعر ● ● بزیرِ دلقِ ملمّع کمندها دارند ● درازدستیِ این کوته‌آستینان بین ●

سبحان الله این مردِ سادهٔ خودآرای دران پایه - و قدردانی و مروّت و مردمیِ حضرتِ شاهنشاهی درین مرتبه - که باوجودِ آنکه مکرّراً از عوام‌النّاس بمسامعِ علیّه رسید (که آن شیخ در هنگامهٔ عوام از عملِ ناشایستهٔ خود پشیمان نشده باین بی‌روشی مباهات میکند) گوش نفرموده در تدارکِ آن توجّه ننمودند - و این شیخ برادرِ خردِ شیخ بهلول است که سابقًا مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید - و این دو برادر اگرچه از فضائل و کمالاتِ علمی عاری بودند امّا بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته بدعواتِ اسماء اشتغال مینمودند - و آنرا دست‌آویزِ جاه و اعتبارِ خود می‌ساختند و بصحبتِ سلاطین و امـرا بوسیلهٔ ساده‌لوحانِ زودفریب رسیده متاعِ ولایت میفروختند و بلطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند - و برادرِ کلانش (که ملازمِ رکابِ نصرت قبابِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی می‌بود) چون آنحضرت را توجّهِ ضمیر بدعوات بود شیخ را باداعی ادعیه عزّت میداشتند - و شیخ نیز در خلوتِ خرد با ساده لوحی چند نسبت بحضرتِ جهانبانی که واسطهٔ عقیدت و گاه رابطهٔ ارادت انتساب داده تفاخر نمودے - و در هنگامِ فتنهٔ شیرخان (چون برادرِ کلانِ او در دولتخواهیِ حضرتِ جهانبانی عمرِ خود را سپری کرده بود - و اهلِ روزگار این خاندان را از منسوبانِ این دولتِ ابدقرین میدانستند) شیخ محمّد از توهّمِ آسیبِ افغانان به گجرات رفته بود - و (چون سوادِ اعظمِ هندوستان از شعشعهٔ نیّرِ اقبالِ شاهنشاهی روشنائی گرفته دیرا امن و امان شد) شیخ با اولاد و احفادِ خود در دارالخلافهٔ آگره بمجلسِ اقدس مشرّف شد - و اعزاز و رعایت یافت - شیخ گدائی (که باو عداوتِ قدیمی داشت) بتازگی کمرِ دشمنی بر بست - و رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته بود - و برای خود معراجی نسبت داده بدعویهای غریب جذبِ خواطرِ ساده‌لوحان (۲) را سرانجام میداد) بخان خانان رسانده خاطرِ او را برو متغیّر گردانید - و او بوسیلهٔ بعضی مردم از آسیبِ خان‌خانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد - تا آنکه در سیومِ اردی‌بهشت ماهِ الٰهی سالِ هشتم موافقِ دوشنبه هفدهمِ رمضان (۹۷۰) نهصد و هفتاد مسافرِ ملکِ نیستی شد ●

و از قضایائیکه (درین سال بظهور آمد) فرستادنِ بهادرخان است برادرِ علی‌قلی‌خان با عساکرِ فراوان بتسخیرِ مالوه - پوشیده نماند که مالوه (که ولایتی ست خوش هوا و بسیارِ چشمه و پر حاصل) بحکومتِ شجاعت‌خان (که بزبانِ عوامِ اهلِ هند بسجاول خان (۳) مشهور است) استحکام داشت - و بعد ازو پسرِ او بازبهادر آن ملک را متصرّف بود - در ایّامِ تسلّطِ سلیم‌خان نوبتی سجاول‌خان بدرخانهٔ سلیم‌خان رفت - بعد از چند ماه توهّمی بخاطرِ خود راه داد - و بے وداع

(۲) در [چند نسخه] ساده لوحان طلب را (۳) نسخهٔ [ب و ط] بشجاول خان ●

و بهادران جنگجوی فرستادند - این لشکر اقبال رقله کمر همّت به تسخیر آن بستند - و بآئین شایسته محاصره کرد - همواره آتش پیکار در ارتفاع بود - و زهرهٔ مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد تعالی (فتح این قلعه بمیامن توجّه اقدس شاهنشاهي بوقت دیگر باز بسته بود) در قرب این حال تفرقهٔ بیرامخان بظهور آمد - و کارآگهان دولت مهمّات ضروري بهتر ازان دانسته بآن نپرداختند •

و از سوانح این ایّام آنست که شهریار پرده آرای بسیر گوالیار تشریف برد - ازآنجا (که همّت والای حضرت شاهنشاهي مجبول برصید ممالک و شکار قلوب است) در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرّت‌پیرای بشکار چیته میل فرمودے - و آنرا نقاب جمال جهان‌آرای خود گردانیدے - درین ایّام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصهٔ گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند - در اثنای شکار بعضی آهوبانان و مقرّبان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که سوداگران همراه شیخ محمّد (که از شیخان مشهور هند بود) از گجرات گاوان بے بدل (نه لایق کارگاه شکار پادشاهي باشد) آورده اند - بنابران حکم مقدّس بنفاذ پیوست که سوداگران را بهای دلخواه داده گاوان مذکور را باید گرفت - دریں اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمّد و خویشان او بهتر ازین گاوان دارند - اگر در وقت مراجعت[2] از منزل او عبور فرمایند هرآئینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهدکرد - بنابران (بظاهر باندیشهٔ این حیوان - و بباطن برای عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ) بصوب منزل او عبور فرمودند - شیخ گرد موکب عالي را سرمهٔ دیدهٔ افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آمنت بیرامخان[3] دانست و جمیع گاوان را (که بمردم شیخ منسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویّات و عطریّات حاضر ساخت - و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهي پرسید که حضرت دست ارادت بکسے داده اند یا نه - حضرت (که دست وثوق بیدالله داده گنجور گنجینهٔ اسرار صوري و معنوي بوده در اخفای حالات و واردات خود کوشیده دست همّت را از تهي‌دستان باز داشته تماشائی رنگ‌آمیزی عالم بودند) برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی - شیخ دست خود دراز کرده دست مقدّس آن حیا پرورد الٰهي گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهي از فرط مروّت و حیا چیزے ببهای آن نداده تبسّم کنان برخاستند - بندگان حضرت شاهنشاهي مکرّراً در محافل عالیه میفرمودند که همان‌شب بمخیّم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن گاوان و طرز درازدستی شیخ خندها داشتیم •

---

(۲) در [بعضی نسخه] مراجعت از شکار از منزل او (۳) در [بعضی نسخه] بیرامخاني •

که هرجا که رسیده باشند توقّف نمایند - و انتظارِ ساحتهٔ غیبي برند - مشارالیه ازانجا معاودت نموده بنواحيِ رنتنبهور(۲) بدرهٔ جایی آمده اقامت گزید - و آن تنگی را مضبوط ساخت - چون این معنی معلومِ بیرام‌خان شد شاه‌قلي‌خان محرم و خرّم‌خان و جمعے را فرستاد که اورا دستگیر گردانند - چون این فوج نزدیک رسید درمیانِ بهادرانِ طرفین بقدر جنگے در پیوست - و چون شب درآمد مولانا پیرمحمّد خان با معدودے بدر رفت - و اسباب و اشیای او بدستِ این فرستادها درآمد ●

القصّه بیرام خان بواسطهٔ بے پروائیِ خود باغوای حسد پیشهای کوته اندیش اینچنین مهمّي کاردانے را از میان برکنار ساخت - و بدستِ خود تیشه بر پای اقبالِ خود زد - و حضرتِ شاهنشاهي (چون کار و بار و دار و گیرِ کارخانهٔ سلطنت به بیرام‌خان سپرده در خلوت سرای خاطرِ مقدّس عیارِ جهانیان میگرفتند) سنوحِ این قضیّه (که مبني بر اغراضِ فاسده بود) ناپسندیده مکافات آنرا ایزدِ کارساز گذاشتند - و به افزونيِ خرد و فراوانيِ حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظّاره‌گیِ تماشاگاهِ عالم بودند - و بعد از پیرمحمّدخان منصبِ وکالت بیرام خان بحاجي محمّد خان سیستاني (که از نوکرانِ قدیمِ او بود) تفویض یافت - اگرچه این اسم برو اطلاق شد اما شیخ گدائي (که بصدارت امتیاز داشت) وکیلِ معنوي بود - جمیع مهمّاتِ مالي و ملکي را بیرام‌خان بے استصوابِ او نمیکرد - او هم از بادهٔ مرد افکنِ دنیا از جای رفته به احوالِ مساکین و ضُعفا نمي پرداخت - و تکبّر (که بنیاد افکنِ قدیم‌دولتان است - تا بنو دولتان چه رسد) پیش گرفته اسبابِ نکالِ خود و مربّيِ خود سرانجام مي‌نمود - و باندک فرصتے آثارِ آن بظهور رسید چنانچه نگاشتهٔ قلمِ وقائع‌رقم خواهدشد ●

و از سوانحِ این سالِ خجسته‌(۳) فال فرستادنِ حبیب علي خان است به تسخیرِ قلعهٔ رنتنبهور که از قلعهای نامیِ ممالکِ هندوستان در رفعت و رصانت(۴) ممتاز است - در ایّامِ تغلّب و استیلای افغانان سلیم‌خان این قلعه را بحکومتِ ججهارخان نام غلامی اختصاص داده بود - چون کوسِ اقبالِ شاهنشاهيِ جهانگیري بلندآوازه شد این غلامِ سیه‌بختِ بیدولت نگاهداشتِ قلعه را از اندازهٔ قوّتِ خود دور دیده باین اندیشهٔ نادرست (که بدستِ اولیای دولتِ قاهره نیفتد) بدستِ رای سرجن(۵) (که از ملازمانِ رانا اودیسنگ بود - و دران نواحي تمکّن و توطّن داشت) فروخت - و سرجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد - و مواضع و قریاتِ اطراف را به تسلّط و تحکّم از مردم گرفت - درینولا خاطرِ اقدس بتسخیرِ آن توجّه فرمود - و حبیب‌علي‌خان را با دیگر سردارانِ کاردان

---

(۲) نسخهٔ [و] رنن پور (۳) نسخهٔ [ط] فرخنده فال (۴) نسخهٔ [ب] متانت - و نسخهٔ [ی] حصانت (۵) در[چند نسخه] سورجن ●

نزدیک بود) سررشتهٔ تدبیر (که میر سامانِ آدمی همان تواند بود) از دست داد - و خود را بدست اهلِ حسد سپرده از کارهای بلندِ عالي همّتانهٔ او در توهّم شد - و بی امرے (که مستوجب عزل باشد) باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایات تا درستانِ غرض‌گو مخلصِ اعتبار دادهٔ خود را از پای انداخت ◦

و تقریبِ اقدام برین امر مجدّداً آنکه دران هنگام ناصرالملک روزے چند بیمار شد و خانِ خانان بعیادتِ او رفت - غلامِ تُرک (که دربان بود) از روی نادانستگي گفت خبرکنم خانِ خانان ازین معني متغیّر شد - و ملّا پیرمحمّد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و بهزاران تواضع و خجالت در مقامِ عذر خواهي ایستاد - و با وجودِ آن خانِ خانان (که بدرون خانه درآمد) همراهان باوی کمتر توانستند رفت - خانِ خانان زمانے بوده چون درآمد بیرون آمد و در فکرِ ناصرالملک شد - و غرض‌گویانِ ناتوان بینِ واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شیخ گدائي بود - و بعد از دو سه روز خواجه امین‌الدّین محمود و میر عبدالله بخشي و خواجه محمّد حسین بخشي را با چندے از ملازمان نزدِ ناصرالملک فرستاده پیغام داد که تو کسوت طالب‌العلمي و فقر داشتي که در قندهار رسیدي - و چون (در آدابِ اخلاص خود را صادق ظاهر میساختي - و همواره خدماتِ پسندیده بظهور مي‌آوردي) ترا بمراتب و مناصبِ بزرگ سربلند گردانیده از پایهٔ ملّائي بمعارجِ سپه آرائي آوردیم - چون تنگ حوصله بودي از تنگ شرابي بیک ساغر از دست رفتي - و ما خطر داریم که از تو مفاسدِ عظیمه سرزند که علاجِ آن بدشواري توان نمود - بهتر آنست که چندگاه پای در گلیمِ نامرادي کشیده در گوشهٔ بنشیني - و علم و نقّاره و دیگر اسبابِ جاه و جلال و موادِّ تکبّر و ترفّع خود را بسپاري - و باصلاحِ مزاجِ خود (که هم صلاحِ دولت است - و هم مصلحتِ روزگار) بپردازي - تا بعد ازین برهرچه رای مصلحت‌اقتضای ما دربارهٔ تو قرار یابد بران عمل نموده شود ◦

پیرمحمّدخان بمجردِ شنیدنِ این بشارت[۲] (چون آزادمرد بود) بگشاده‌پیشاني اسبابِ امارت سپرد و بشگفتگیِ خاطر انزوا اختیار نمود - و بعد از چند روز بسعيِ بداندیشان رای بیرام‌خان بران قرار گرفت که او را مقیّد ساخته بقلعهٔ فرستد - و برین اندیشه جمعے را همراه ساخته ملّا را بقلعهٔ بیانه فرستاد - و ازانجا بوسیلهٔ مردمِ متوسّط الاحوال در شرارت و خیریت رخصتِ سفرِ حجاز حاصل کرده متوجّهِ گجرات شد - چون مشار الیه براده‌پور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه‌میدارد - و در احترامِ او میکوشد - درین اثنا نوشتهٔ میرزا شرف‌الدّین حسین و ادهم خان میرسد

(۲) نسخهٔ [ج] عبارت ◦

سعادت‌جوی شود - چنانچه از احوالِ سعادت‌اشتمالِ این خدیوِ جهان بظهور می‌پیوندد - و درجای خود اندکے از بسیار گفته می‌آید ٭

و از سوانحِ بهجت انتما (که درین سال سمتِ ظهور یافت) کدخدا ساختنِ ادهم‌خان بود و شرحِ این برسمِ اجمال آنست که عاطفتِ شاهنشاهي (که شاملِ حالِ عفّت قباب ماهم انکه و فرزندانِ او بود) متوجّهِ کدخدائیِ ادهم‌خان (که پسرِ خردِ ماهم انکه است) شد - و بتفحّص و تاملِ عفّتِ باقي‌خان بقلاقي[۲] (که از قدیم پروانچیِ میرزا هندال بود) نامزدِ او ساختند و در اندک فرصتے لوازمِ این جشن را در خورِ عاطفتِ خود بظهور آورده بآئینے خجسته این انعقاد والا دست بهم داد - و همّتِ عُلیای شاهنشاهي (که در اظهارِ مکرمت و ابرازِ مرحمت تقریب طلب است) اینچنین جشنِ دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم گردانید ٭

مقید ساختنِ بیرام‌خان ناصرالملک پیرمحمد خان را

چون (سرای‌دنیا عبرت‌بخشِ دیده‌ورانِ دوربین است) هرچه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت دران ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است - دیدهٔ باید که بیند - و در دارالعدالتِ داورِ حقیقي در چارسوی پُرشور و شر هیچ دولتے سپري نمیشود و هیچکس را از آسمانِ عزّت بزمینِ مذلّت نمي‌آرند مادام که او خوی‌نیکِ خود را گذاشته سالکِ راهِ انحراف نمیگردد - و لهذا درین هنگام (که بیرام خان‌را پیمانهٔ دولت نزدیکِ پُر شدن رسیده‌بود) نقوییے در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه‌اندوزانِ ناتوان‌بین و حسد پیشهای بےسعادت (که در معني با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند - و از کوته‌خردي بشادیِ دیگران اندوهگین میشوند - و به غمگیني و اندوهِ مردمِ دیگر شادماني میکنند) خاطرِ بیرام خان از ملّا پیرمحمّد متغیّر[۳] شد - او از فرطِ عقیدت و اخلاص (در مراسمِ دولتخواهي و کارگشائي بوده) سرانجامِ مهمّاتِ مالي و ملکي نموده و اعتضاد بر درستي و راستيِ خود داشته بےچینِ پیشانیِ دل و بےگرهِ ابروی عنصر[۴] خدمت گذارده و (چون ناگزیر اینچنین کسے پیوسته مرجعِ خواص و عوام و محلِّ ازدحامِ طوائفِ عالمیان میباشد - و ازین‌معني دلِ بےحوصلهای حسد آلود خون میگردد - و از تیره رائي مصدرِ افترا و بهتان گشته کارشکني مي‌نمایند - و خاطرِ بزرگان بواسطهٔ افزونیِ مشغله و عدمِ فرصتِ تشخیصِ بگفتگوی مگس‌طینتان[۵] برهم میخورد) پیرمحمّد خان نیز ملاذ و معاذِ جهانیان شد - و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن سازي و فتنه اندوزي کمرِ اهتمام بستند - و بیرام خان (که روزِ انحطاطِ او

(۲) نسخهٔ [ا چ د ح] بقلاني (۳) در [بعضے نسخه] متنفر (۴) در [چند نسخه] عنصري (۵) در [بعضے نسخه] طبیعتان ٭

خواهشِ خود را درمیان آورد - علي‌قلي‌خانِ بےحمیّت آن زنِ (۲) منکوحهٔ خود را باو بخشید و شاهم بیگ مدّتے شهوت‌راني نموده دل‌سرد گشته ازروی مستي و بیخودي این فاحشهٔ طبع بےآزرم را (که بزني برداشته بود) بر نهجیکه خود گرفته بود به عبدالرّحمٰن بیگ بخشید و او آنرا زنِ خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب میداشت - درینولا (که شاهم بیگ مهمانِ او شد) درعینِ مستي و بیهوشي یادِ آرام‌جان نموده اظهارِ بےآرامي نمود - و قیاسِ حالِ عبدالرّحمٰن بر حالِ علي‌قلي‌خان نموده توقّعِ آن داشت که آرام‌جان را باو بازدهد - عبدالرّحمٰن بیگ بواسطهٔ حمیّتے که داشت از قبولِ این‌معني سرباززده درمقامِ امتناع آمد - شاهم بیگ (که بادهٔ بدرگي او را آشفته دماغ داشت - و بتحکّم و سرکشي معتاد بود) درغضب آمد - و حقوقِ آشنائي و دوستي یکبارگي فراموش کرد - آرے رابطهٔ (که بنای آن بر هوا و هوس باشد) همین قدر ثبات دارد ٭

القصّه شاهم‌بیگ در شورش درآمده عبدالرّحمٰن بیگ را بربست - و لولي را از خانهٔ او برآورده درباغے (که نزدیک بخانهٔ او بود) برده مجلس (۳) بشراب و نغمه گرم کرد - درین اثنا مؤیّد بیگ برادرِ (۴) عبدالرّحمٰن بیگ ازین سرگذشت آگاهي یافت - و مسلّح شده بر درِ باغ (که آن سفلهٔ بدمست بود) رسید - مردمِ او در مقامِ مدافعه شدند - و باهم جنگ درپیوست ناگاه دران زد و گیر و ردّ و بدل تیرے بآن سفلهٔ خون‌گرفته رسید - و مرغِ روحش از قفسِ تنگِ جسماني خلاص شد - عبدالرّحمٰن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد - و باستعجالِ تمام خود را بدرگاهِ گیتي پناه رسانید - و این کارِ شایسته را (که کیف مااتّفق ازو بظهورآمد) بعنوانِ خدمتے لایق بفروخت داد - و بهمین قدر (که او سببِ این‌معني شده است) نوازش یافته مدارِ امثال و اقران ممتاز گشت - و علي‌قلي‌خان از شنیدنِ این‌واقعه گریبانِ شکیبائي چاک زده خاکِ حسرت برفرقِ سوگواري ریخت - و بےاختیار تعاقبِ عبدالرّحمٰن بیگ نموده تا کنارِ دریای گنگ آمد - چون ظاهر شد که او تیزتر گذشته‌است ناامّید برگشت - و لاشهٔ آن ساربان‌پسر را بجونپور برده درکنارهٔ کولاب دفن کرد - و بر سرِ مزارِ او عمارتِ عالي اساس نهاد - و بےسعيِ فرمان‌پذیرانِ اخلاص‌مند فتنهٔ چنین فرونشست - آرے هرکه [با بزرگ‌کردهٔ الٰهي و استادِ چنین فرمان‌روائے (که عالمیانِ جهانِ صورت و معني در فرمان‌پذیريِ او تکاپوی دارند) آهنگِ سرکشي نماید - و دمِ مخالفت زند] بدستِ خود دشنهٔ هلاک بر سینهٔ خود زده باشد و همین کردارِ ناهنجارِ او برای دفعِ او کافي‌ست - تا وقوعِ این سرمایهٔ مزیدِ آگهیِ بخت بیداران

(۲) نسخهٔ [ه] نکاح کردهٔ خود را (۳) نسخهٔ [ا و] مجلس شراب (۴) نسخهٔ [ی] پدرِ عبدالرحمن ٭

و از سوانحِ هدایت انتما (که راهنمای سرگردانانِ بادیهٔ انکار تواند بود - و درین سال بظهور آمد) کشته شدنِ ساربان پسرِ مذکور است - چون ایزدِ جهان‌آفرین متکفّلِ نظامِ سلطنتِ این خدیوِ آفاق است (هرچند که مسند آرای خلافت خود در پردهٔ بی‌توجّهی بسر میبرد) کار فرمایانِ ابداع در کارِ خود بوده مخالفانِ دولتِ ابد قرین را یکیک بمغاکِ هلاک برده هرکسی را برنگِ خاص سزا میدهند - گاه اولیای دولت را قوّت و اقبال می‌بخشند - و این گروهِ عالی شکوه[۲] را از اسبابِ آن میگردانند - چنانچه از فتحِ هیمو و تسخیرِ قلعهٔ مانکوت و غیرِ آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای آوارگی میرسانند - چنانچه از خایب گشتنِ میرزا سلیمان معلوم میشود - و گاه در مخالفانِ تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند - تا یکدیگر را قصد کرده به فناخانهٔ ادبار میرسانند - چنانچه قضیّهٔ این ساربان پسراست - و تفصیلِ فرو رفتنِ او بمغاکِ نیستی (که مهینِ منصوبهٔ بساطِ اقبال تواند بود) آنست که (چون علی‌قلی‌خان صورتِ اطاعتی نموده به تلبیس اورا از[۳] پیشِ خود روزے چند دور داشت) آن سفلهٔ تهی‌مغزِ پریشان‌مغز پیوسته دران نواحی به بدمستی گذرانده - تا آنکه روزے بقصبهٔ سرهرپور رفت که در جاگیرِ عبدالرّحمٰن[۱] بیگ پسرِ مویّد بیگ دولدی بود که در سلکِ مقرّبانِ حضرتِ جهانبانیِ جنّت آشیانی انتظام داشت - و این ساربان پسر از آغازِ بدمستی با عبدالرّحمٰن[۱] مذکور علاقهٔ معشوقی داشت - و بروشِ[۴] خباثتِ ماوراءالنّهر (که نه سوزے و نه گدازے - و نه مهرے و نه محبّتی) راهِ بےحیائی و بےآزرمی سپرده باهم نردِ دوستی باختی - باین نسبت بخانهٔ او آمد و یادِ آرام‌جان کرد - و خواست که آرام‌جان را باز گردانیده بگیرد ●

و قصّهٔ آرام‌جان آنست که او از لولیان بود - علی‌قلی‌خان بشوقِ تمام (که سرچشمه اش طغیانِ شهوت است) آن کوچه گرد را (که هم‌آغوشِ هزارکس بود) (دلِ هرزه گردِ بیمعنی را باو پیوسته) عقد بست - و در سلکِ زنانِ خود انتظام داد - و از بےباکی و بےآزرمی در مجلسِ خاصِ خود (که با شاهم بیگ داشتی) در بزمِ شراب آن زنک را نیز حاضر ساختی - تا گویندگی و نغمه سرائی کردے - و سرمایهٔ فساد و افساد گشتی - تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلّقِ خاطری (حاشا رابطهٔ نفسانیِ شهوانی) بهم رسید - و (چون علی‌قلی‌خان مغلوبِ هوا و هوس بود) دوکرانه باو سلوک کردے - تا آنکه ولایتِ وسیعِ خود را سه[۵] بخش کرده یک حصّه در بایستِ خود صرف کردے - و دو حصّه بآن روستا پسر وا گذاشته خدمت نمودے - شبی آن سفلهٔ بدمست

---

(۲) نسخهٔ [ا] والا شکوه (۳) نسخهٔ [ب] از خود (۴) در [بعضی نسخه] و بروشی که خباثت ماوراءالنهر است (۵) در [چند نسخه] سه حصه بخش کرده ●

غزلخوانیِ بلبلِ صبح خیز * تمنّای مَی‌خوارگی کرد تیز
شهنشه در آرایشِ روزگار * فزوده بهارِ دگر بر بهار

درین سالِ خجسته حال (که عنوانِ صحیفهٔ اقبال است) همّتِ جهان‌کشا اقتضای آن فرمود که لشکرے شایسته ببلادِ شرقیّه تعیّن فرموده لکهنوٗ و محالِ متعلّقهٔ علي‌قلي‌خان را ازو گرفته او را از خوابِ غفلت آگاه ساخته شود - [اگر بروشِ سعادت پیشهای اخلاص‌مند سلوک پیش‌گیرد و محملِ عقیدت بمقصد روانه سازد - و آن ساربان پسر را (که سرمایهٔ نخوت و غفلتِ اوست) بدرگاه فرستد - یا از پیشِ خود آواره سازد - و مطاوعت و متابعتِ صاحبِ عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولتِ خود گرداند] هرآئینه مشمولِ عواطفِ شاهنشاهي شود - و بجنودِ اقبالِ این دودمانِ عالي جونپور و آنحدود رفته تادیبِ افغانان (که هنوز بادِ مخالفت در دماغِ فاسدِ خود دارند) نماید و برای خود جا پیدا کند - درینصورت هم خدماتِ شایستهٔ سابقِ او منظور شود - و هم دیوانه خیریهای او را درین‌مرتبه هم گذرانده مدد و کمک داده شود - و حکمِ عالي نفاذیافت که انواعِ قاهره بر جایگیرهای خود متصرّف شده سرانجام و سامانِ خود نمایند - و هم ممدّ و معاونِ علي‌قلي‌خان باشند و اگر آن بدمستِ شوربخت قدرِ این‌عنایت نداند سزای او دادن و دفعِ او نمودن سرمایهٔ اسبابِ نظامِ جهان و پیرایهٔ عبادتِ جهان‌آفرین دانسته شود - بنا برین اندیشه قیاخانِ گُنگ و سلطان حسین‌خان جلایر و محمّدخان جلایر و شاهم‌خان جلایر و حاجي‌محمّدخان سیستاني و چلمه‌خان و کمال‌خان گکهر و جمعے کثیر از بهادرانِ اخلاص اندیش را رخصت فرمودند - و فرمانِ مطاع صادر شد که لکهنوٗ و سایرِ محال را به ملازمانِ عتبهٔ اقبال سپرده متوجّه پیش شود - و عبدالله‌خان اوزبک (که سرکارِ کالپي باو مقرّر بود) بمنشورِ عاطفت سرافراز گشت - که در امرِ مذکور شریک بوده لوازمِ دولتخواهي بتقدیم رساند - چون (هنوز پردهٔ بے آزرمیِ علي‌قلي‌خان یکبارگي دریده نشده بود - و روزے چندِ دیگر بایستے که پرده از کارِ او برداشته شود) سخن شنیده لکهنوٗ و آنحدود را بجلایران و سایرِ لشکرِ فیروزي اثر سپرد - و خود کمرِ همّت به تسخیرِ جونپور و ولایتِ پیش بست و ابراهیم (که ایمائے ازو رفته) درین هنگام (که مبارزخان فرو رفت - و هیمو نابود شد) حرکتِ مذبوحي نموده در جونپور میبود - مشارالیه بے جنگ ازو جونپور گرفت - و ملکِ وسیع بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي بدستِ او درآمد - و او را درآنحدود مبارزات و محاربات روی داد - و کارے (که بصورتِ شایستگي ازو بظهور آمد) آنکه شاهم را از پیشِ خود راند - اگر این کار از صمیمِ خاطرش میبود بایستے بدرگاهِ معلّی مي فرستاد - بارے بهرنحو که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت - و اظهارِ دولتخواهي نموده عرائض و پیشکش بدرگاهِ معلّی فرستاد *

در باغستانِ دلهای جهانیان رنگارنگ شگفتهٔ[۲] خرّمي و شادماني گشته در افزایش بود *

آغاز سال چهارم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال تیر از دور اول

شکرِ فیّاضِ بے همال و مفضّلِ بےاهمال که سالِ سیوم از تاریخِ الٰهي بفرّخي و خجستگي سپري شد و نوبت بآغازِ سالِ چهارم رسید - روزِ یکشنبه[۳] دومِ جمادی الاخری (۹۶۶) نهصد و شصت و شش نورِ اکبر و نیّرِ اعظم به‌بیت‌الشّرف پرتوِ سعادت انداخت - عالمِ صورت را چون ملکِ معني نضارت بخشید - ابوابِ نشاط بر روی اهلِ روزگار گشاده شد - اسبابِ انبساط در چشمِ جهانیان جلوه داده آمد - کوکبهٔ سلطانِ بهار جهانتاب و عالمگیر شد - طنطنهٔ موکبِ خسروِ گل گوشِ زمین و زمان باز کرد - فیضِ نوروزي روحِ نباتي باجساد و قوالبِ خاکیان در دمید - فصلِ ربیعي روائح و فوائحِ مغز پرور بافلاکیان تحفه فرستاد - نسیمِ بهاري نونهالانِ چمن را جلوهٔ کبک و خرامِ تذرو آموخت - هوای عالم افسردگانِ خاک را انتهاضِ آتش و اهتزازِ آب بخشید - نطعِ بسیطِ غبرا بفرشِ اطلس و اکسونِ بےتار و پودِ سبزه و گل بدل شد - گلوی مرغانِ چمن بر نیِ آتشین[۴] نفس خرده گرفت - منقارِ عنادل گوشمالِ موسیقار داد - لاله بر منقارِ طوطي و سبزه بر دُمِ طاؤس خنده ریخت - بنفشه سرمهٔ بینش در چشمِ نظّارگیان کشید - نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند - شگوفه و سنبل پردهٔ[۵] گشای اسرارِ سفیدي و سیاهي شدند - شقائق و ریاحین نکته گذارِ حقائقِ کوني و الٰهي گشتند * شعر *

به لاله ز فردوس جام آمده * ز رضوان به‌گلشن سلام آمده
شده جلوه گر نازنینانِ باغ * رخ آراسته هر یکے چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیرِ پوست * چو تعویذِ مشکین بهاروی دوست
برون کرده سوسن زبانِ خموش * همي‌کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سرِ سبزه میریخت سیم * مراغه همي کرد برگل نسیم
بهر چشمه منقارِ بط آب‌گیر * چو مقراضِ زرّین بقطعِ حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سر انداخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] شگفته و خرم و شادمان گشته (۳) نسخهٔ [ج] دوشنبه (۴) نسخهٔ [ه ح ی] آتش نفس (۵) نسخهٔ [ه] پردهٔ دار *

مندهاکر (که در شش کروهی دارالخلافهٔ آگره است) بنشاط شکار مشغول بودند که چیتهٔ قصد آهوبرهٔ کرد - و او را بدندان گرفته روان شد - مادر آن آهوبره از مهر و محبت فطری بیتابانه خود را برای دشمن قوی زد - چیته که غرور صید افکنی در سر داشته مغرورانه (بصدمهٔ آن ماده آهو بظاهر - و در معنی بتوجه عاطفت سرشت شاهنشاهی) بحال تباه بخاک مذلت افتاد - و آن غزاله از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر صحرا نورد گشت - اگرچه خاطر اقدس پرده آرای میخواست اما حکمت الهی در اظهار جمال جهان‌آرای حضرت بود - و درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهی در دارالخلافهٔ آگره همواره در لباس بےتوجهی بوده عیار اهل روزگار میگرفتند و پیوسته بشکار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری (که مرد ظاهر بین آنرا از اسباب بے پروائی داند - و هوشمند دور بین آنرا نقاب جمال جهان‌آرای شناسد) اشتغال میفرمودند و ایزد بیچون روز بروز بتدریجی شایسته نیر اقبال آن برگزیدهٔ خود را بر آسمان ظهور لامع‌تر میساخت و آنچه آنحضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده‌بودند جمال‌آرای ابداع آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان روی در افزایش داشت - و همواره شکوه و سطوت پادشاهی بے دورباش صوری[2] پرده‌گشا بود - و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را دفاتر و اسفار متکفل نتواند شد - و ذرهٔ خاک‌نشین ابوالفضل (که براه استعجال افتاده مجملات وقائع این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان پرسیده فراهم می‌آرد) شطرے در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابدقرین فرو میرود - که (اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلائل احوال و غرائب سوانح خود را نمی‌نویساند) این کاردانان قدرشناس را چه غفلت روی داده‌بود که سوانح قدسیهٔ این دولت خدا داد را باهتمامے لایق فراهم نیاورده اند - و بهمهذا من شوریده خاطر را (که سر و برگ نشاءهٔ ظاهر ندارم - و مامور انواع احکام پادشاهی بوده خدمت گذاری را بے رضع متقی عبادت شایستهٔ خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع بسر میبرم) کجا[3] فرصت آنکه بتفصیل آن پردازم - آرے اگر ایزد عمرے شایسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدائع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را به تفصیل ادا کرده درین لباس پرستار ایزد خود باشم - و بالجمله (با آنکه فرمان‌روای زمان در نقاب بےتوجهی بسر می‌برد) روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد (از مبارزان اخلاص‌گزین - و بهادران عقیدت‌کیش - و دانایان والا دانش و سایر صنعت‌وران هنرآفرین) گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند - و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هرطایفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمهٔ لشکر اقبال میشدند

---

(۲) و ایضاً دورباش (۳) نسخهٔ [ن ز] کجا فرصت - و کو وقت که بتفصیل آن ٭

شاه محمّد به پشت‌گرمیِ اقبالِ شاهنشاهی در لوازمِ قلعه‌داری اهتمام نمود - و محاصرۀ قلعه بامتداد کشید - تا آنکه شبی از دروازۀ نو چندے از مبارزان رستم‌آئین برآمده بر مورچلِ ولی‌خلیفه شاملو ریختند - و اورا زخمی ساخته جمعی کثیررا کشتند - بعد از دراز شدن سلطان حسین‌میرزا کار ناساخته از پای قلعه برخاست - حاکمِ ایران هراشفته میرزایِ مذکور و علی‌قلی‌سلطان[۲] حاکمِ شیراز و ولی‌خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد - تا هر نوعیکه باشد قلعۀ قندهار را در تصرّف درآرند - علی‌قلی سلطان (که لاف این‌کار زده بود) آمده کوششهای سعی در گرفتنِ قلعه کرد - و به تیر و بندوق مسافرِ ملکِ عدم گشت - و تفرقه در لشکرِ ایران افتاد - هرچند کمکِ ظاهری از خدیوِ زمان نمیرسید امّا زمان‌زمان تائیدِ ایزدی دستگیری میکرد - و چنین لشکرها را برهم میزد - سلطان حسین میرزا (که نه روی بازگشتن و نه رای بودن داشت) بهرحال سراسیمه درگردِ قلعه نشسته روزگار میگذرانید - دربن میان شاه محمّد قلاتی عرضه‌داشتی بدرگاهِ معلّی فرستاده ایستادگانِ پایۀ سریرِوالا را بر حقیقتِ کار آگاه ساخت - یرلیغِ مُطاع در جوابِ او صادر شد که حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی میفرمودند که چون فتحِ هندوستان بفرمائیم قندهار را بشاه میدهیم - خوب واقع نشده است که او باین مردم جنگ کرده - و کار تا باین حد رسانیده - مناسب آنست که قلعه را بکسانِ شاه سپرده و عذر خواسته متوجّهِ ملازمت گردد - بخازم مروّت و مردمی را که سلوک ازان‌جانب در چه پایه - و پاداشِ حق و نگاهداشتِ نسبت ازین‌جانب در چه مرتبه بنا بر حکمِ عالیِ مشارالیه قندهار را به سلطان حسین میرزا سپرده متوجّهِ درگاهِ عالم پناه شد و دربن سال استسعادِ ملازمت یافت - و مشمولِ عواطفِ شاهنشاهی آمد ٭

و از بدائعِ سوانحِ تجرّدگزیدن و جوگی‌شدنِ شاه‌قلی‌خان محرم است - چه قبول‌خان نام پسرے (که فنونِ رقص دانستے) با وی می‌بود - و او علاقۀ خاطری باو داشت - حضرتِ شاهنشاهی [چون‌این‌طرز را از اُمرا و ملازمانِ خود و از هیچکس نمی‌پسندند - هرچند پاکبازی باشد (چون متضمّنِ ناخوشیِ چند است که اهلِ هوش بهتر دانند) رای جهان‌آرای مطلقاً تجویزِ امثالِ این‌امور نمیفرماید و آن مغلوبِ طبیعت ازین کار باز نمی‌ماند] آن پسر را ازو جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه‌قلی‌خان از غواشیِ بشریّت تنگیِ بحوصلۀ خود راه داده بخان و مان آتش درزد - و لباسِ جوگیان پوشیده گوشه گرفت - بیرام خان در دلاسای او غزلے گفت - و در تدارک و تلافی سعی کرد - باز بتوجّهِ شاهنشاهی بحالِ خود آمده از کردۀ خود خجالتمند گشت - و ملحوظِ الطافِ بیکران شد ٭

و از عجائبِ میامنِ ذاتِ قدسی دربن زمانِ عشرت افزا آنست که خدیوِ مقدّس بحدود

---

(۲) در[چند نسخه] علي سلطان ٭

نخواهد بود - و وحشیانِ بیابانِ ناجنسیت را بشست [illegible] سواری موانست کرد که این درگاه ست جنس و غیرجنس را در برکشیدن و برگزیدن [illegible] - هرکه (به پیمانِ درست با دلِ اخلاص‌گزین و خاطرِ نمک‌شناس و باطنِ معامله‌دانِ قهرِ لرزیهٔ داند) از گدازشِ قهرمانِ سیاست نجات یافته بنوازشِ خسرواني امتیاز مي‌یابد ●

و از مآثرِ اقبالِ روزافزون (که دربن سالِ فرخنده‌فال سانح شد) گرفتار نمودنِ کمال‌خان گکهر و ظفر یافتنِ اوست - و شرحِ این داستانِ بهجت‌مشحون آنکه دربن‌هنگام (که دارالخلافهٔ آگره مخیّم شادروانِ سلطنت شد) بمسامعِ علیّه رسید که قومی از افغانان (که آنرا میانه گویند) در حدود سرونج (که در صوبهٔ مالوه داخل‌است) سربفساد و فتنه برداشتند آهنگِ آشوب و شورش دارند - آنحضرت کمال‌خان گکهر را (که آثارِ جرأت و شجاعت از پیشانیِ احوالِ او پیدا بود - و لیاقتِ این خدمت داشت) باین کار فرستاده عیارِ سعادتِ او را گرفتند - او بجمعیّتی لایق رفته نبردِ مرد آزما نمود - و مظفّر و منصور باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف شد - و باصنافِ عاطفتِ خسرواني خلعتِ امتیاز یافت و قصبهٔ کره و فتحپور و هنسوه و بعضی محالِ دیگر بجایگیرِ او مکرمت شد ●

و از سوانح[2] آنست که ادهم‌خان و جمعی‌را بر سرِ هتکانت[3] فرستادند - و شرحِ این اجمال آنست که هتکانت (که در نزدیکیِ دارالخلافهٔ آگره ازو مستحکمتر جائی نیست - و زمینداران آنجا از طایفهٔ بهدوریه و غیرِآن به هشیاری[4] و مردانگي امتیاز دارند - و همواره با سلاطینِ هند سرکشي کردند) بیرام‌خان (چون همیشه از ادهم‌خان متوهّم بود) اندیشید که آن محال بجایگیرِ او مقرّر شود - تا باین وسیله از درخانه دور گردد - و هم متمرّدانِ آن نواحي سزا یابند - و به یک‌خیال دو کارِ شگرف بتقدیم آید . بنا بربن‌اندیشه آنرا بجایگیرِ او مقرّرداشته رخصت دادند - و بهادرخان و خان‌جهان و سیّدمحمودِبارهه و شاه‌قلي‌خان محرم و صادق‌خان و اسمعیل‌قلي‌خان و خرّم‌خان و امیرخان و جمعی از بهادران را دربن‌لشکر نوشتند - و بتائیدِ الٰهي آن ملک بعمل درآمد - و اربابِ تمرّد سزای لایق یافتند ●

و از وقائعِ این‌سال آنکه شاه‌محمّد قلاتي (که حکومتِ قندهار از جانبِ بیرام‌خان باو مفوّض بود) آمده بسعادتِ آستان بوس سربلندي یافت - سابقاً بقلمِ وقائع‌گذار[5] گذارش یافت که چون (بهادرخان برادرِ خان‌زمان را شاه‌محمّد قلاتي به پیمان بستن بوالیِ ایران و لشکرآوردن منکوب ساخت) بر پیمانِ خود نه ایستاد - بنابران حاکمِ ایران برادرزادهٔ خود سلطان حسین میرزا پسرِ بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک[6] آغلي استجلو للهٔ‌میرزا و ولي‌خلیفه شاملو را بگرفتنِ قندهار تعیّن کرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] واز سوانحِ این سال اقبال‌افزا آنست (۳) نسخهٔ [ي] هنسکانت (۴) نسخهٔ [ج] به بسیاریِ مردانگي (۵) نسخهٔ [ب] وقائع نگار (۶) نسخهٔ [ي] انجک ●

ترتیب دادند که بقالبِ گفت درنیاید - و از کمالِ شرافت و جلالت بتازگي دارالخلافه و مرکز السّلطنه شد *

و (چون کواکبِ سعود بنظراتِ سعادت بطالعِ مسعودِ حضرتِ شاهنشاهي ناظراست - و ظهورِ تاثیرات بموجبِ اقتضای آن لازم) هرآئینه فتوحاتِ مقدّرهٔ غیبي و پردهٔ گشائیِ مقدّراتِ مقصود بتدریج و ترتیب هرکدام ازانها بهر وقتي (که تعلّق یافته) لامحاله بهمان وقت صورت گرفتني ست و هرانچه (که بوساطتِ سعي و کد یا بےواسطهٔ جدّ و جهد موعدِ وجود گشته) باسلوبِ مقرّر محصول پیوستني - وازین قبیل است سانحهٔ دولت انتما که بعد از آمدنِ رایاتِ جلال بدارالخلافهٔ آگره بوقوع پیوست - و فتحِ قلعهٔ گوالیار بآساني روی داد - و شرحِ این برسمِ اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیاخان و فوجي از بهادرانِ نصرت قرین‌رفته محاصره کرده بودند - لیکن (چون آن قلعهٔ متین در استواري و محکمي کارنامه ایست از فرزانهای[2] زمانِ پیش - و اثرےست بدیع از کارآگهانِ قدیم که گرفتنِ آن به نیروی بازوی صورت صورت نه بندد - و جز بقوّتِ اقبالِ روزافزون چنین خدیو صاحبِ اقبال کارِ بستهٔ آن نگشاید) باوجودِ سعيِ مبارزانِ جهان‌گشای کارے از پیش نرفته بود درینولا (که دارالخلافهٔ آگره مستقرِّ رایتِ فتح‌آیت گشت) حبیب‌علي خان و مقصودعلي سلطان و جمعِ کثیررا بکمکِ قیاخان تعیّن‌فرمودند - بهبل‌خان در آدابِ قلعه داري دقیقهٔ نامرعي نمیگذاشت جمعے از راه‌نمایانِ دولتمندي (که باو نسبتِ خیرخواهي داشتند) نصائحِ ارجمند درمیان آوردند که هرچند (قلعهٔ محکم و اسبابِ قلعه‌داري مهیّاست) امّا بتائیدِ الٰهي واقبالِ آسماني چه کارکرده آید خصوصًا وقتیکه پناهے نمانده باشد - که به پشت‌گرمیِ آن کارے توان کرد - و دست و پای توان زد - و چون (سخن بغایت درست بود - و پایهٔ راستي بلند داشت) نصیحت پذیر گشت و دربهمن ماهِ الٰهي موافقِ ربیع‌الآخر حاجي محمّدخان سیستاني بموجبِ التماسِ قلعه نشینان رفته خاطرِ تفرقه یافتهٔ او را مستمال ساخته بملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - و آن سعادت‌منش کلیدِ قلعه را بپارلیایِ دولت سپردن مفتاحِ ابوابِ مقاصدِ خود دانست - و آن حصنِ حصین در تصرّفِ مجاهدانِ اقبال درآمد - آنحضرت او را بتفقّداتِ گرامي امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جایگیر سرافراز گردانیدند - و الحق بایفای وعدهٔ الطاف چندین کارِ بزرگ را سامان پدید آمد - و براستي و درستيِ آن معدنِ بزرگي عمومِ خلائق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد - و سرگردانانِ بادیهٔ حیرت را اعتقادے تازه بهم رسید - و بر همگنان متیقّن شــد که هرچه درین درگاهِ عالم‌پناه قرار یابد بےشایبهٔ فتور و غایلهٔ تغیّر سمتِ ظهور خواهد یافت - و هیچ تنگ حوصلهٔ کوته‌اندیشی را راهِ بدکرداري

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرمان دهان *

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بدار الخلافهٔ آگره و دیگر سوانح اقبال

چون [عرصهٔ دلگشای دارالملکِ دهلي بیامنِ نزولِ اجلالِ حضرتِ شاهنشاهي تا مدّتِ شش‌ مه ماهیِ عدل و رافت بود - و مهمّـــاتِ آنحدود بروجهی (که ملهمِ دولت تلقین فرموده) انتظام یافت] رای عالم‌آرای (که پرتوے ست از شعشعهٔ فروغِ مهرِ عالم‌افروز - و نورے ست مقتبس از سرچشمهٔ انوارِ الٰهي) چنان اقتضا نمود که رایاتِ عالي بعزیمتِ دارالخلافهٔ آگره (که از رشکِ آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرقِ خجلت است) نهضت فرماید و خاطرِ دریا نثار به نشستنِ کشتي و سیرِ دریای جون توجّه فرمود - صاحب اهتمامانِ مهمّاتِ دریا چندین کشتي و زورق را زیب و رونق دادند - و نشیمنهای چوبین را بقماشهای فاخر بیرون و درون گرفتند - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهر ماهِ الٰهي موافقِ روزِ یکشنبه بیست و ششم ذیحجّه آن شهنشاهِ دریا دل و دریای بےساحل بکشتي نشست - و مختصر آبے را قدرِ دریای محیط بخشید و دیگر آمرای عالي‌قدر و مقرّبانِ سریرِ والا و سایرِ بزرگانِ دولت (که سامانِ سفرِ دریا کرده بودند) بآئینی (که کارنامهٔ ادوارِ اجرام تواند بود) بکشتي نشستند - گویا دریا را آئین بسته بودند - یا لاله و نسرین از آب سر برآورده بود - بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدارالخلافهٔ آگره آورده کشتیها را دریائي ساختند - و دران راهِ دلگشا روی انبساط بشکارِ ماهي و مرغابي داشتند - و مجلسِ عالي (که جدا دریائےست از جواهرِ معالي(۲) لبالب) بجنبشِ کشتي بادهٔ موج‌خیزِ بذل و عطا بود تا آنکه هفدهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه هفدهمِ محرّم سالِ (۹۶۶) نهصد و شصت و شش مهچهٔ رایاتِ صبحِ تباشیرِ شاهنشاهي از مطلعِ آفاقِ شهرِ آگره طلوع نمود - و آن مصرِ جامعِ دولت و سعادت را مرکزِ دایرهٔ تخت و مطلعِ نیّرِ بخت ساخت - و حضرتِ شاهنشاهي ارکِ شهر را (که ببادل‌گدهه اشتهار داشته) به نزولِ خاص پایهٔ آسماني بخشیدند - و بزرگانِ دولت و سایرِ ارکانِ سعادت را جابجا منازل تقسیم یافت - اقبال دران ساحتِ راحت منزل گرفت - و سعادت دران کُلِ زمین طرحِ اقامت انداخت - در اندک فرصتے ببرکاتِ توجّهِ عالي این شهرِ دولت اَساس گلگونهٔ رخسارِ هفت اقلیم شد - شهرے در گرمي و سردي معتدل - آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواکه بخراسان و عراق موافق - و دریای جون (که آبش در سبکي و گوارائي کم‌نظیر است) از میانهٔ شهر روان - از دو جانب ملازمانِ عتبهٔ اقبال منازلِ دلگشای و بساتینِ دلکش

---

(۲) در [بعضے نسخه] معني - و در [بعضے] معاني *

جنّت آشیانی التفات فرموده‌بودند - روزے (که حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی از ماچیواره بسهرند نزولِ اجلال میفرمودند) حضرتِ شاهنشاهی بران فیلِ والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و اوّل فیلِ مستی (که حضرتِ شاهنشاهی بران سوار شده‌اند) دموده نام داشت - که حضرت به‌بیرام‌خان بخشیده‌بودند - چون [بندگانِ حضرتِ شاهنشاهی از ساحتِ دلگشای دهلی بسیرِ قلعهٔ سلیم‌گذهه (که بر کنارِ دریای جون واقع شده) میرفتند] آن فیل را در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند - از بس (که جوهرِ اصالت داشت) در عینِ مستی فیلبانی دانه بخته او را بدست گرفته بدهنِ او می‌نهاد - بندگانِ حضرت را خوشخوئی آن فیل خوش‌آمده بآن توجّه فرمودند و بر مادهٔ‌فیلی (که پهلوی او بسته بودند) سوار شده بر گردنِ او سوار شدند - و اوّل فیلی مستی (که حضرتِ شاهنشاهی برو سوار شده با فیلِ مستِ دیگر جنگ انداخته اند) جهلیه نام داشته و آن در ایّامِ محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت بوده - بعد ازانکه جنگ درمیانِ آن دو عفریت‌پیکر بامتداد کشیده‌بود بمنصوبهٔ شطرنجِ هر دو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته‌اند - و دران هنگامِ سعادت انتظام عمرِ گرامیِ آنحضرت بچهارده سال رسیده بود - و بعد این زبردستیِ آنحضرت در سواریِ فیلانِ مست بجائی رسید که بر فیلِ بدمست (که فیلبانانِ کارکرده در سواریِ آن پشتِ دست بر زمینِ عجز می‌نهادند) آن مؤیّدِ مظفّر بے‌تحاشا سوار میشد - و بجنگِ فیلانِ مست میگذاشت و بے تکلّف از صد مرتبه زیادهٔ بر فیلانِ مستِ فیلبان‌کُشِ مردم‌ربای (که بکوبِ شهرے و آشوبِ لشکرے بسند باشد) سوار شده جنگ انداخته‌باشند - ایزد تعالی این تائید یافتهٔ ازلی را در قرون و دهور بر اورنگِ کامرانی کام بخشِ جهانیان (۲) دارد ٭

و ازسوانحِ دولت افزا (که درین ایّام بظهور آمد) آنست که خواجه عبدالله پسرِ خواجه محمّد زکریا پسرِ خواجه دوست خاوند (که جوهرِ رشد و رشاد از ناصیهٔ او پیدا بود) با سایرِ خواجهای بزرگ‌منش (که در قصبهٔ تلوندی (۳) جایگیر داشتند) و میرزا حسن ترمذی و قرا بهادر کاشغری بر سرِ راجه کپور چند (که در قلعهٔ جمّو متحصن شده‌بود) تعیّن شدند - و این گروهِ نیکوخدمت بآئینِ شایسته رفته از فرطِ عقیدت و اخلاص اهتمامِ تمام نمودند - و باعدای دولتِ قاهره جنگِ عظیم کردند - و بپایمردیِ سعادتِ سرنوشت و همّتِ خداداد فتحِ بزرگ روی نمود - و غنائمِ فراوان بدست افتاد - و جوهرِ نیکوخدمتی و حق‌گذاری را عیار گرفته آمد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ی] جهانبانی (۳) در [چند نسخه] تلوند ٭

رحمانی آن بود) ریسمان را مضبوط گرفتند - و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروهٔ وثقای عنایت ازلی واثق داشته قوی‌دل و مطمئن‌خاطر بودند - و دران جوش و خروش (که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود - و فیل از غایت قوّت و صلابت پای خود را ازان مغاک می‌کشید - و کوششهای غریب نموده از هر طرف پهلو بزمین میرسانید) از یک طرف غریو عالمیان و از یک جانب کششهای فیل در برآمدن شخص قدسي نژاد آنحضرت - درچنین وقت (که خاطر روزگار آشفته است) جمعی از فراخ حوصلهای درست اخلاص تیزهوش بر جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند - و دل برهمزدهٔ عالم آسود - و جان از جا رفتهٔ دوران قرار گرفت - نمیدانم که این جمال‌آرائي در صورت قهر بیواسطهٔ ارادت این‌گزیدهٔ خود بظهور می‌آرد - تا درازاندیشهای نباه‌کار را بدید چنین‌نگاهبانی کوتاه دست سازد - یا آن خدیو ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی بتائید غیبي و الهام ربّاني دیده و دانسته چنین جلوه میکند - تا کورئ ناتوان بینهای خلاف‌آئین و نور افزائی مخلصان ارادت گزین ازیک کار شگرف از مکمن بطون بسامن ظهور شتابد و باندک فرصتی (که آنحضرت خود را فراهم آوردند) فیل باهتمام خود از مغاک پا برآورده شروع در بدمستي نمود - و آنحضرت بهمان گشادگی پیشاني و شگفتگی خاطر باز بر همان فیل سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت حضرت عزّت متوجّه مستقرّ سریر خلافت شدند بیرام خان خان خانان از شنیدن صورت این‌حال (که جانهای آرمیدهٔ عاکفان عالم قدس را در کشاکش بے‌آرامي اندازد) باستلام پایهٔ سریر والا رسیده بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین‌الکمال نثارهای گرامي بر فرق روزگار افشاند - کروبیان ملأاعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیلهٔ تربیت این بزرگ آفاق از ایزد بسیار بخشش مسئلت نمودند ٭

بر مستبصران آگاه پوشیده نماند اوّل فیلی (که حضرت شاهنشاهي بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده‌اند) دلسنگار نام داشته - که بیرام خان خان‌خانان آنرا با دیگر فیلان از جملهٔ غنائم ماچهیواره (۲) بدرگاه گیتي‌پناه حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني ارسال داشته بود و حضرت جنّت آشیاني آن فیل سعادت‌مند را در لاهور بحضرت شاهنشاهي شفقت فرموده‌بودند - و چون فیل‌سواری آنحضرت بآن سرحد نبود (که تنها بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد) بران فیل (که کمال اعتدال داشت) سوار میشدند - و فیلی (که در مرتبهٔ اوّل بے دستیاری فیلبان تنها بران سوار شده اند) فوج‌بدار (۳) نام داشت - و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ا ج ۵] ماجیواره - و در [بعضی نسخه] ماچیواره (۳) در [بعضی نسخه] فوج بدار ٭

فیلانِ مست (که فیلبانِ فیلِ دیگر را طاقت طاق شده در نظر می‌درآید) آن مدبرِ الٰهي ازان فیل برجسته بران فیلِ دیگر سوار میشود - و این گروهِ حق‌پرست را سرمهٔ روشنی‌افزای از دیدِ این حالات بدست می‌افتد - چه رسیدن نزدیکِ این عفریت پیکر جز بحمایتِ ایزدی میسّر نشود - فکیف سوار شدن بران - و باز آنرا به تندخوئي داشتن - و با فیلِ دیگرے که مثلِ او باشد جنگ انداختن - از ظهورِ این عجائب اصحابِ ظاهر چون اهلِ معني در مقامِ حلقه بگوشي درآمدن گرفتند - بخاطرِ کسے نرسد که فیل را زین میکنند - وآلات و اسبابے چند تعبیه مي‌نمایند تا سواري میشود - ریسمانے در گردنِ او حلقه‌طور (که باعثِ زیب و زینتِ او باشد) مي‌بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را بآن ریسمان اعتماد مي‌بخشند - من چه گویم - سخن همانست که اوّل گفتم - بیانِ حالات از من نمي‌آید - اگرچه در واقعه‌نویسي ظاهربین داند (که از درازیٔ شاه‌راهِ مقصود یکسو شده به پهنا میروم) امّا کارشناسِ معني‌گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده از کم‌فرصتي تاخته مي‌شتابم ٭

از جملهٔ حمایاتِ ایزدي (که اربابِ صورت و معني را از خوابِ غفلت بیدار ساخته شطرے را در تعجّب و لختے را در حسرتِ نایافتِ ایّامِ گذشته آورد - و طبقهٔ را در آفرین‌گوی دانشِ خود بوده هوش‌افزای گشت) آنست - که درین هنگام (که در دارالملکِ دهلي مسرّت‌پیرای خاطرِ اقدس بوده فیل‌سواري فرموده بجنگ انداختنِ آن اشتغال داشتند) روزے بر فیل لکهنه[2] نام (که مظهرِ قهرمانِ جلالي بود) در عینِ بدمستي و بدخوئي و آدم‌کُشیِ او بدولت و اقبال سوار شده بفیلے همتای او جنگ انداختند که کارآگهانرا حیرت افزود - فیلِ لکهنه (که آنحضرت برو سوار بودند) غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پیِ او میدوید که ناگهان پای او (که ستونے عظیم را ماند) در گوے تنگ و مغاکے عمیق فرو رفت و دران عربدهٔ بدمستي (که دخانِ خشم در دماغِ او پیچیده بود) حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد - و درین اثنا پهلوانے (که بر کفلِ فیل سوار بود - چه قاعده است که بردفِ این کوه‌پیکران یکے از شیردلانِ کاردان سوار مي‌شود - و او را بزبانِ هندي بهوئي[3] گویند) تابِ جنبشهای آسماني او نیاورده بر زمین افتاد - درین وقت (که غریو از کون و مکان برخاسته بود - و دلهای اربابِ اخلاص بگداز میرفت) ذاتِ مقدّس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان‌فرسای حضرت بریسمانِ گردنِ فیل (که بزبانِ هندي کلاوه خوانند) محکم شد و آنحضرت بدستے (که کمندِ همّت بر فلک مي‌انداخت) و بپنجه (که تائیدِ یدالله در اصابع

(۲) در [بعضی نسخه] لکنه (۳) نسخهٔ [ه] بهولي - و نسخهٔ [ي] بهوئي ٭

شناسائي بخشم] کارے نساخته باشم - آن حسنِ صورت کوه - و آن رفتار کبکانه - و اگر (سرعت و تند روی او را بباد نسبت دهم) آن خشمگيني در وقتِ برهم زدن ثابت قدماني عرصهٔ نبرد چون گفته آید و دردور بيني و دریافت و فراست اگر باسپ مانند گردانم بیانِ واقع نشده باشد - شرحِ بدمستي و کینه کشي و کارهای شگرفِ فیل را کتابے علحده باید - که مردِ دانا بے تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بلاغت تنها درین کارِ غریب (که از قرارِ واقع گفته آید) کفایت نمیکند - با خود راست رو عمرے دراز (صحبت با تجربه کارانِ ادب آموزِ این بدیع منظر عظیم شکل بلند مرتبت کوه افکن سوار ربای فوج برهم زن داشته) پذیرای شناختِ بدائعِ این خلقتِ غریب عبرت افزای تحیّر بخش شده باشد - و با اینهمه خود از شنید بدید آمده برأي العين لطف و قهرِ او را به بیهند و کار نامهای او را از راهِ چشم بدل فرستد - شاید که اندکے از بسیارِ او را تواند نوشت - که حسرتے [۲] در دلِ او از کوتهئ بیان نماند - مرا (که این شرائط بواقعي دست نداده) بعبارت آرائي سخن را چرا دراز کنم - و از مقصود (که درین شگرفنامه دارم) چون باز مانم - همان بهتر که بهمین قدر ازین عجائبِ مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کارِ خود باشم ٭

چون (نظرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي برین مهیب پیکرِ بدیع هیکل [۳] افتاد) سزاوارِ توجّه دانسته پردهٔ تازه برای خود سرانجام فرمودند - و در معني [۴] ایزدِ جهان آرا آغازِ جمال آرائیِ این یگانهٔ عتبهٔ کبریای خود فرمود - و بنقد از اسبابِ ترس و بیمِ ظاهر بینانِ خلق پرست گردانید - تا باین خدیوِ صورت و معني گسسته عنان و پریشان اندیشه نبوده پا از اندازهٔ خود بیرون ننهند - چه ماهرانِ این فن و استادانِ این صنعت اینچنین زبردستے را رامِ خود نتوانند ساخت - و این پهلوانِ الٰهي باین دلیري و دلاوري زبونِ خود سازد - همانا که ازو ملاحظه باید کرد - و اربابِ معني خداپرست را نیز عقولِ دیده وري و دریافتِ عجائبِ این برگزیدهٔ ایزدي شد - چه کارهائے (که در کالبدِ گفت در نیاید - و ترازوی قیاس [۵] برنسنجد) ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و سواریهای فیلانِ مستِ آدم کُش فیلبان ربای بدخو (که آهنین جگرانِ این فن را از تصوّرِ آن زهره میگدازد) از ذاتِ مقدّس بظهور [۶] آمدن گرفت - دران هنگام (که فیلِ بدمستِ بدخو فیلبانِ خود را کشته چندین خون کرده آشوبِ شهر گشته باشد) این تائید یافتهٔ الٰهي در حمایتِ ایزدي درآمده (چنانچه در میانِ چمن و صحن خانه خرامد) پای عظمت آرای بر دندانِ فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگِ فیلانِ مستِ عربده جوی مي آرد - و در عینِ جنگ انداختن

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت بسیار (۳) نسخهٔ [ی] شکل (۴) نسخهٔ [د] حقیقت (۵) در [چند نسخه] قیاس ظاهر (۶) در [اکثر نسخه] تراویدن گرفت ٭

او را فرصت یافته در حمّام فنا بدست آورده انواع اهانت رسانیده بر مقاربت غضب کشته ملاحظهٔ حضرت جهانبانی نکرد] امروز (که حال بانجا رسیده باشد - و خدیو زمان در نقاب بی‌توجّهی) چگونه پیش آید - و ستم پیشهای تیره درون چه سعایتها که ننمایند - و شدّت منعم‌خان (که برای‌العین ملحوظ او میگشت) بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد - و بیوفائی نکوهیده قرین عارها پیش او بود - بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابدقرین رو تافته بناحیتی دیگر رود - منعم‌خان جمعی را بتسلّی او فرستاد - و بعهد و پیمان او را آورده مقیّد ساخت - و بعد ازان باشارت او نشتری چند در چشم او زدند - چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بین او تباه نشد - و پس از چندگاه (که او را کور دانسته دست ازو باز داشته بودند) بنگش روبه بسرکردگی یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت - تا بهر وضعی که باشد خود را بآستانهٔ دولت رساند - و هر امر ناگزیر (که از دشمنان رو دهد) بارے در[۲] پای قدم صاحب باشد - منعم‌خان آگاه شده چندے از تیز روان عرصهٔ تفحّص را فرستاد - و او را با برادر خرد او جلال‌الدّین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت - و در فکر و اندیشهٔ این بود که چگونه دفع کند - آخر شبی جمعی را بر سر آنها فرستاد و خون آن دولتخواه را برای غرض شوم خود ریخت - و بیرام‌خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - حضرت شاهنشاهی (که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بی‌توجّهی بودند) از استماع این قضیّه خروش باطنی فرموده مکافات آنرا چون سایر امور بایزد هستی‌بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصلهٔ که داشتند بر زبان نیاوردند - اللّٰه تعالی این مظهر بردباری را برای نظام صورت و معنی دیر داراد ٭

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ[۳] انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده‌گزین حضرت شاهنشاهی (که پیوسته در لباس بی‌توجّهی بوده مهمّات مالی و ملکی بعاشقان آن وا گذاشته هر روز پردهٔ تازه بر روی احوال دولت ابدقرین خود انداختی و دنیا دوستان خودآرای را باین طرز بدیع عیار گرفتی) دران هنگام (که در کابل نقاب‌آرائی میفرمودند) بسواری شتر و جنگ آن متوجّه بودندے - که دران حدود جاندارے کلانتر ازو نبود - و گاهی برای تشحیذ خاطر جهان‌آرای بسواری اسپ و شکار سگ اشتغال داشتندے - درینولا (که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت) بفیل بیشتر توجّه فرمودند - که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است - اگر [از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گروهی را (که نفهیده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ا] در قدم صاحب (۳) در [بعضی نسخه] بجنگ انداختن ٭

آئندهٔ نفاق بود - و سرشتِ او به خبث و خباثت آمیاده - چه در زمانِ حضرتِ جهانباني جنّت آشياني و چه در هنگام طلوعِ نيّرِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهي حركاتِ ناپسنديدهٔ ازو بظهور آمدے - حضرتِ جنّت آشياني اورا مصاحبِ منافق ميفرمودند - چنانچه سابقاً گذارش يافته - و دريفولا شطرے از اوقاتِ پريشانِ خود را در صحبتِ شاه ابوالمعالي گذرانده در تبه‌رائي مي‌بود - ولختي از اوقات بحدودِ شرقيّه بسربرده از مصاحبانِ مجلسِ خانزمان علي‌قلي‌خان گشت - و پسرِ خود را مُهردارِ او ساخت - و چون (پيمانهٔ عمرِ او به پُرشدن نزديک رسيده بود) باندیشهٔ تباه ازانجا بدهلي آمد - دريں‌اثنا بيرام‌خان او را مقيّد ساخته مصحوبِ معتمدان روانهٔ سفرِ حجاز ساخت - و از قدمگاه برآمده متوجّه پيش بود که کارِ او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت - و باعث بريں‌امر ناصرالملک بود - باهتمامِ تمام بيرام‌خان را بران داشت که دو قطعهٔ قرطاس بريکے اسمِ قتل و بر ديگرے نقشِ نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غيب بظهور آيد - و بر رو افتد) آنرا فرمودهٔ الٰهي دانسته کاربنديم - و همچنانکه انديشيده بود تقديرِ موافقِ تدبير آمد - و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا رسانيدند ●

و از وقائعِ ناشايسته (که دريں سال بظهور آمد) کشته شدنِ خواجه جلال‌الدّين محمود بُجوق است و مجملے ازيں سرگذشت آنست که او پادشاه قلي بود - و تواضعِ بے تقريب بمردم نميکرد و بزرگانِ دنيا نظر بر رواجِ کارِ خود داشته همه را چاپلوسِ درگاهِ خود ميخواهند - بنابران اکثرِ برکشيدهای اين دولتِ عُليا او را دوست نميداشتند - و با اين حالت عيبِ هزل و مزاح (که بدترينِ عيبِ بزرگان تواند بود) داشت - و با سرانِ زمانه مطايبه ميکرد - و بحرفهای دور از کار در لباسِ طرفگي و ظرافت (که نادانان آنرا خوش‌طبعي نام نهاده‌اند) بسر مي برد و هيچ‌کس نبود که خلشے از خارستانِ ظرافتِ او در پهلو نداشت - دريں هنگام (که غزنين باستصوابِ محمّدقلي‌خان برلاس باو مفوّض شد) اربابِ غرض فرصت دانسته هم خاطرِ منعم‌خان را شورانيدند و انديشهٔ انتقامِ ديرينهٔ او را تازه ساختند - و هم در هندوستان باعثِ مزيدِ برهمزدگیِ خاطرِ بيرام‌خان شده او را در کشتن بجد ساختند - آن دوربيني و نيک ذاتي کجاست که صلاحِ دولتِ صاحب را منظور داشته بندهای کارآمدني را بجهتِ اغراضِ نفسانيِ خود هدفِ تيرِ انتقام نسازند و سود و زيانِ خود را از ملاحظه انداخته در برآمدِ کارِ اربابِ استعداد شوند - خواجه چون (نسخِ عزيمتِ هندوستان نمودنِ منعم‌خان و در مقامِ کينه‌کشي درآمدنِ او شنود) در انديشهٔ دراز فرو رفت نه رویِ آمدنِ هندوستان که خديوِ زمان در نقابِ بے پروائي - و بيرام‌خان در نهايتِ استيلا - هرگاه [در زمانِ حضرتِ جهانباني جنّت آشياني بجهتِ حرفے ناملايم (که ازو رسانده بودند)

لشکرِ بسیار برسرِ او آورد - و سلطان‌حسین‌خان بهمین مردمِ خود بمدافعهٔ آنها برآمد - و چون (از منسوبانِ این دولتِ جاویداقبال بود) با وجودِ کثرتِ مخالف فیروزمندي یافت - و جمعي کثیر به بدترین مردنها (که در حرام‌نمکي جان دادن است) بخاکِ نیستي برابر شدند - و شاه‌بداغ بلاقي[۲] (که از خویشانِ نزدیکِ علي‌قلي خان - و از شجاعانِ[۴] نامیِ زمانه بود) بپایهٔ عدم شتافت علي‌قلي‌خان بمقتضای شرارتِ ذاتي و بدنهادیِ خود میخواست (که آمده بسلطان حسین خان رو برو شود - ویکبارگي از پردهٔ آزرم برآمده روسیاهِ ازل و ابد گردد) جمعي از خرد پژوهان دور بین اورا ازان اندیشهٔ نا درست بازداشته در تدارک و تلافیِ حرکاتِ ناشایستهٔ[۵] او اهتمام‌نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چارهٔ کارِ خود کوشش نمود - لیکن (چون دولتمندیِ ذاتي نداشت) آن سارباں پسر را از خود جدا نمیکرد - و از سایرِ امورِ بیدولتي دست باز نمیداشت - بباطن در اندیشهٔ تباه - و بظاهر شروع درملازمت نمود - و ناصرالملک پیوسته نکوهشِ احوالِ خسران‌مآلِ او کرده - و در فرستادنِ لشکر بر سرِ او و تنبیه کردنِ او اهتمام نموده - و بیرام خان خاطرِ علي‌قلي‌خان نگاهداشته از بزرگ منشیِ خود کارهای ناهنجارِ او را ناکرده مي انگاشت - دوستانِ درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند - و آن نکوهیدهٔ اعمال (چون از کردارِ خود باز نتوانست آمد) خود را بحیله و مکر زد - و برج‌علي نام نوکرے از معتمدانِ خود را بدرخانه فرستاد که شاید کارے تواند ساخت - و شورشِ درخانه‌را علاجے تواند انگیخت - دران ایّام ناصرالملک صاحبِ اختیارِ کل بود - و مهمّاتِ مالي وملکي برای رزینِ او مفوّض بود - و ازصمیمِ قلب لوازمِ دولتخواهي بجای‌آورده ملاحظهٔ خاطرِ بیرام‌خان نکرده - روزے برج علي (که از مدهوشانِ مجلسِ علي‌قلي‌خان بود) پیشِ ناصرالملک رفته سخنانے (که از اندازه بیرون باشد) درمیان آورد - چنانچه دلِ حق‌شناسِ ناصرالملک بغضب در آمد - بفرمود که برج‌علي را خوابانده چوب زدند - و از برجِ قلعهٔ[۶] دهلي او را بزیر انداخته درخندقِ نیستي فرستادند - میگفت که این مردک اکنون مظهرِ اسمِ خویش گشت - و بیرام‌خان ازین معني بغایت آزرده شد - وکینه دردل داشته انتقامِ اورا بوقتِ دیگر انداخت ٭

و از سوانحِ دولت افزای (که در دارالملکِ دهلي درین ایّام روی نمود) بپایها رسیدنِ مصاحب بیگ پسرِخواجه کلان بیگ است - که بسعيِ اخلاص سرشتِ ناصرالملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارتِ او آسوده شدند - و حقیقتِ این حال برسمِ اجمال آنست که پیوسته دلِ باطلِ او

(۲) نسخهٔ [ي] مردنها (۳) نسخهٔ [ج د] بداقي - ونسخهٔ [ي] براقي (۴) در [بعضي نسخه] شجعان (۵) نسخهٔ [ی] ناپسندیدهٔ او (۶) در [چند نسخه] قلعهٔ فیروز اباد دهلي ٭

پیشِ خانِزمان رسانید - و بازارِ حسن فروشي گرم ساخته - و این کافرنعمت را (که بدمستي دلاوري و دنیاداري ضمیمهٔ بدنهادي او شده بود) از شورش طبیعت کار برسوائي کشید و چنانچه (خبائثِ ماوراء النّهر از تیرگی دل عظمت و شکوه دولت را منظور نداشته بر ناپاک رکن آلودهٔ دامن اسمِ بزرگي رانده پادشاهم پادشاهم میگویند) آن بیدولت نیز کفتی - و کورنش و تسلیم بجای آوردے - و از فزونی مستیهای گوناگون (که اندکے گفته آید) راهِ سعادت گذاشته بےراههٔ ادبار رفتی - و بلای عظیم تر فراهم‌آمدنِ خوش آمد گویان نزدِ او بود - که نظر ایشان جز بر منفعتِ خود نیفتادے - و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیه نیک کرده در افزایش کارِ خود می‌بودند - و هرگاه (بدذاتے در پایهٔ بلند باشد - و بدمستي چنین روی دهد و اربابِ صحبت از گروهِ خوش‌آمد گوی خانه‌برانداز باشند) ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد - و حال و مآلِ او بخسران انجامد - چنانکه مصداقِ این مقال احوالِ وخامت مآلِ علي‌قلي خان است - و چون (بے آزرمي و بےحیائی این بخت‌برگشتها بمسامعِ اقبال رسید) یرلیغ موعظت و منشورِ حکمت فرستاده بنصائحِ والا لوازمِ بزرگي بجای آوردند - و حکمِ عالي شد که درگاهِ ما دریای عفو و احسان است - آدمي زاد از فرمان‌برداري آز و صحبت[2] بد ذاتان خوش‌آمدگوی مغلوبِ سلطانِ شهوت و غضب بوده موردِ انواعِ ذمائم میشود - اکنون از مردمي و حقیقت[3] ونمک‌شناسي و عقیدت و اخلاص حرفے گفته نمیشود - سر رشتهٔ حساب را (که سرمایهٔ نجات عموم مردم است) بدست داشته از کردهٔ پشیمان شده به‌نیکوخدمتي تدارکِ کردارِ ناشایستهٔ خود نمای - و آن ساربان پسر را بدرگاه فرست - تا کردهٔ ترا ناکرده انگاشته بعواطفِ شاهنشاهي سربلند گردانیم - و اگر از بیخردي و بیشرمي پذیرای احکامِ پادشاهي نشوي سزای تو در کنارِ تو نهاده آید - که باعثِ عبرتِ سایرِ کوته‌اندیشانِ[4] زر مست گردد - درین اثنا (که بدمستي و بدگوهري علي‌قلي‌خان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت) رای جهان‌آرای اقتضا کرد که جمعے از بهادرانِ نصرت‌قرین را در نزدیکِ او جایگیر کرده شود - تا از انفراد و استقلال برآمده پردهٔ ناموسِ او دریده نگردد - ازانجهت قصبهٔ سندیله را بسلطان حسین‌خان جلایر جایگیر فرمودند - آن بدگوهر این قصبه را از پیشِ خود باسمعیل خان پسرِ ابراهیم خان اوزبک (که با او قرابتِ نزدیک داشت) داده بود هرگاه (سرِجماعه به بدعملي و حرام‌نمکي موصوف باشد) پیروانِ او ناگزیر از سعادت بےبهره میگردند - و لهذا اسمعیل خان پرگنهٔ مذکور را نداده بمنازعت برخاست - سلطان حسین خانِ مذکور به پشت گرمیِ چنین خدیوِ اقبال ازو بزور گرفت - و او پناه به علي‌قلي‌خان برده

(۲) نسخهٔ [ب] نفس (۳) نسخهٔ [ی] حقیقت نمک شناسي (۴) نسخهٔ [د] زر مستان کوته اندیش ٭

نهضت موکب گیتي‌گشای شاهنشاهي بدار‌الملک دهلي و وصول بآن شهر کرامت‌پیوند

چون (خاطرِ جهانگشای از مهمّاتِ این‌حدود فراغ یافت) موکبِ عالي از راهِ سامانه متوجّه صوبِ دهلي شد - و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند - و بتاریخِ پنجمِ اردي بهشت ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بیست و پنجمِ جمادی‌الاخری لوای گیتي‌آرای سایهٔ وصول و پرتو نزول برساحتِ دارالملکِ دهلي انداخت - بزرگانِ شهر بآدابِ استقبال مبادرت نموده غبارِ موکبِ جهان نورد را پیرایهٔ آبروی سعادتِ خود ساختند - انوارِ نصفت و عدالت و لمعاتِ رافت و عاطفتِ شاهنشاهي برساحتِ احوالِ خواص و عوام تافت - و بدستیاریِ مُدبّرِ اقبال کارِ سپاهي و رعیت بتازگي انتظام گرفت - و درانولا خان‌خانان باجمیعِ اُمرا و ارکانِ دولت در هفته دوروز در دیوانخانهٔ شاهنشاهي دیوانِ بزرگ میداشت - و مهمّات و معاملاتِ مالي و ملکي (که دران بارگاهِ دولت قرار مي‌یافت) بعرضِ اقدسِ شاهنشاهي میـرسید - و بدانچه فرمانِ گیتي‌مُطاع میشد بطغرای نفاذ مي پیوست *

و از بدائعِ وقائع (که سپهرِ خیال‌باز [۲] از پردهٔ بوالعجبي برآورد) داستانِ عشق و عاشقيِ علي‌قلي‌خان زمان بساربان پسرے بود - و بوسیلهٔ آن جوهرِ بدگوهري او روشن‌گشته نفرینِ جهانیان را مورد آمد - وتفصیلش بطرزِ اجمال آنست که در عهدِ دولتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني شاهم بیگ نام پسرِ ساربانے (که بحسنِ صوري و جمالِ ظاهري انگشت‌نما بود) در سلکِ قورچیانِ خاص انتظام داشت - و خان زمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثتِ ذاتي و خیانتِ فطريِ نظرِ شهواني بردوخته و این طُغیانِ طبیعتِ شهواني و غلیانِ نفسِ بهیمي را عشق نام کرده روزگار بسرمي‌برد - بعد از واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانباني شاهم بیگ باتّفاقِ خوشحال بیگ (که او نیز داخلِ قورچیان بود) در جالندهر بآستان بوسِ حضرتِ شاهنشاهي سرافراز گشته در جمعِ قورچیان مي‌بود - دریں حال خان‌زمان از بیدولتي و تیره‌رائي کسان فرستاده اغوای او نموده آن بےجوهرِ معني (که مغرورِ حسنِ بےمدارِ صورت بود) این را نقشِ مراد و منصوبهٔ بخت دانسته گریخت - چه دریں درگاه (که بازارِ حسنِ معنوي گرم‌است - و به برکتِ حسنِ معنوي لطفِ صورت را جای [۳] میدهند) امثالِ این مردمِ بیمعنیِ ظاهر آرا را که مي پرسد - و کجا بنظرِ التفاتِ شاهنشاهي میرسند - وبالجمله آن بیدولت بخیالِ ناسد از دولت‌خانهٔ اقبال گریخته خود را

---

(۲) نسخهٔ [د] سپهرِ خیال از پردهٔ　(۳) نسخهٔ [د] نمیدهند *

پس از فراغِ نشاطِ نوروزي و انبساطِ فتح و فیروزي اشجارِ سعادت‌اثمارِ حدائقِ الٰهي یعني رایاتِ نصرت آیاتِ شاهنشاهي بعزمِ سایه‌گستریِ دارالملکِ دهلي از قصبهٔ جالندهر در جلوهٔ اقبال آمده شکارکنان و نخچیر افکنان نهضت فرمود ٭

چون [از دریای ستلج (که قصبهٔ لودهیانه (۲) بر ساحلِ آن واقع شده) عبورِ موکبِ عالي اتّفاق افتاد] مُسرعانِ کارآگاه خبر آوردند که حاجي خان (که اندک از احوالِ او سابقًا گذارش یافت) باغوایِ قاهره (که بدفع او نامزد شده‌اند) دمِ مساوات و مساهمت میزند ٭ بنابران توجّه جهانگشای بران قرار یافت که موکبِ اقبال تا حصار رفته نظامِ کارِ نبردِ رفتهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استظهارِ آن جماعت باید فرستاد فرستاده خاطرِ عالم‌آرای را از آنحدود بالکل جمع نموده آید - بنا برین اندیشهٔ صواب‌انتما جمیعِ اردوی معلّی بسرکردگی ناصرالملک بحصار پوره روانه شد - و حضرتِ شاهنشاهي بجهتِ احیای آدابِ مستحسنه (۳) و ارتقای مدارجِ سعادت جریده بسهرند متوجّه شدند - که زیارتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني (انارالله برهانه) فرموده بر موکبِ دولت سایه‌گستر شوند - چه در هنگامِ شکستِ اُمرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمانِ درگاه نعشِ مقدّسِ آنحضرت را برداشته بسهرند آورده بودند - و تا حال آن صندوقِ قدسي را محفوفِ استارِ خفا ساخته درانجا بودیعت گذاشته بودند - و در اندک زمانے بعد از احرازِ این امنیّت بحصار رفته روشني‌افزای اردوی معلّی گشتند - و بیرام خان خانِ خانان نیز بموجبِ التماس درین عزیمت همراه بود - و دربنولا (که راياتِ اقبال در حصار بود) میانِ ناصرالملک و شیخ گدائي نزاعے و نقارے (۴) بهم رسید - و چون بیرام خان رعایتِ احوالِ شیخ بسیار مینمود جانبِ او گرفت - ناصرالملک روزے چند خاطر غبارآلود ساخته بدرخانه نیامد - و در اندک زمانے جمعے از نیک‌ذاتان در میان آمده صلح دادند - و چون (طنطنهٔ عساکرِ نصرت بحاجي خان و آنمردم رسید) بے جنگ از هم متفرّق گشته هرکدام بجائے رفت - و حاجي‌خان بگجرات شتافت و از لشکرِ منصور محمّد قاسم خان نیشاپوري باجمیر رفته متکفّلِ انتظامِ آنحدود شد - و سیّد محمود بارهه و شاه قلي خان محرم و جمعی را به تسخیرِ جیتارن (۵) فرستادند - بهادرانِ نصرت قرین بزورِ شمشیر و نیروی شجاعت جمعے کثیر از راجپوتانِ گردن کش را به تیغ عدم راهبري نموده آن قلعه را متصرّف شدند - و عرصهٔ آنحدود از خس و خاشاکِ اربابِ بغي و تمرّد پاک شد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ز] لودیانه (۳) نسخهٔ [و] مستحبه (۴) در [بعضے نسخه] نقاضے (۵) نسخهٔ [ز] چتسارن ٭

اختصاص داشتند - پشته[2] بیگم دختر علی[3] شکر بیگ جدّ سیوم بیرام خان (که در عقد سلطان محمود میرزا بود) دختر او را (که از میرزا شده بود) بخواجه زاده عقد بستند - حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظهٔ نسبتهای مذکور میرزا نورالدّین محمّد را (که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند) مکرمت فرمودهٔ گلبرگ بیگم را (که صبیّهٔ قدسیّهٔ آنحضرت اند) انتساب فرمودند - و سلیمه سلطان بیگم (که به نیک سیرتی و پاکدامنی و نظرت عالی امتیاز دارند) ازان قدسیّه بظهور آمده - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند - سبحان الله چه عالم تقلید است - ازینکه سلطان محمود را در باب خواجه زادهٔ چغانیان سهوی رفته باشد (که با غیر کفو نسبت کرده باشند) برای چه حضرت فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدّین محمّد کنند - و بچه سبب الکنون به تبعیّت گذشتها این نسبت صورت بندد ٭

آغاز سال سیوم الٰهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور اول

المنّة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الٰهی مرصّع بجواهر خرّمی و خوشدلی آویزهٔ گوش[4] روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید - و کوکبهٔ بهار سال سیوم الٰهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد - و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نظارهٔ بی اندازه بخشید - دل بستگان عشرت بظهور شعشعهٔ سعادت این سال آئین نشاط از سر گرفتند و آرزو مندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند ٭ شعر ٭

دماغ عالم از بوی بهاری ٭ هوا را ساخته[5] عود قماری

زمشک افشانی باد طرب ناک ٭ عبیر آمیز گشته نافهٔ خاک

زمین را مشک پیمودن بخروار ٭ هوا را غالیه سودن صدف وار

نیاورده زنرمی تاب مهتاب ٭ زلاله خون چکیده وز سمن آب

بنفشه بهر چشم بد بتعجیل ٭ کشیده در بناگوش چمن نیل

---

(۲) نسخهٔ [ح] بخشی بیگم - و نسخهٔ [ی] وبشه بیگم (۳) نسخهٔ [ی] شکر علی بیگ
(۴) در [بعضی نسخه] گوش روز و روزگار (۵) در [چند نسخه] سوخته ٭

آنست که خودآیندها (اگرچه ازروی اضطرار آمده باشند) از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرت بلند (که بهزاران مروّت و فتوّت سرشته است) تجویز آزار این طبقه نمی‌فرماید . ظهور این قضیّه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد - امّا چون (نقاب از جمال جهان‌آرا برنداشته بودند) بظاهر چندان توجّهی نفرمودند - و چون (خاطر جهانگشای از مهمّات پنجاب فارغ شد) چهار ماه و چهارده[۲] روز (که دارالسّلطنهٔ لاهور از فرنزول سپاه منصور غیرت‌افزای سپهر والا بود) شرائف اوقات بفارغ بالی و نشاط‌رانی مصروف بوده (بظاهر در لباس بے‌پروائي بکارے اشتغال داشته - و در معنی در غایت پروا بوده) عیار ارباب اخلاص گرفته مي‌شد - چون (کار پردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمّات فارغ شدند) حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدي قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش بیست و پنجم آذر ماه الهي موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دارالملک دهلي اتّفاق افتاد ●

و از جملهٔ سوانحے [که در عرصهٔ قصبهٔ جالندهر (که مخیّم سرادقات عالي بود .) بوقوع پیوست] قضیّهٔ انعقاد خان خانان بیرام خان بود بعصمت‌قباب سلیمه سلطان بیگم - و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانباني جنّت آشیاني در عهد جهان‌آرائی خود آن عفّت نقاب را (که خواهر زادهٔ آنحضرت و صبیّهٔ میرزا نورالدّین محمّد بود) نامزد بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دُر دانهٔ یکتای فطرت را (که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدّرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفّت ممتاز بود) به بیرام خان بسپارند - و مرهون وقت مانده بود - درین هنگام (که عرصهٔ جالندهر از ورود موکب عالي مهبط انوار شد) خان خانان خاطر بر سرانجام این‌داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهي استدعا و اهتزاز این شغل نمود - حضرت شاهنشاهي (چون در لباس بے پروائي درآمده راه مُدارا میسپردند) بامضای آن التماس اشارت فرمودند - و بآن خدر معلّی ازدواج روی داد - تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصاً ماهم[۳] انگــه درین انعقاد سعي موفور بظهور رسانیده - چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت - میرزا نورالدّین محمّد پسر میرزا علاء الدّین محمّد است - و او پسر خواجه حسن[۴] که بخواجه زادهٔ چغانیان شهرت دارد - و خواجه زاده نبیرهٔ خواجه حسن عطّاراند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاؤالدّین اند که خلیفهٔ اوّل خواجه نقشبند اند - و پوشیده نماند که خواجه زادهٔ چغانیان به نسبت دامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د] چهار روز (۳) در [اکثر نسخه] بیگه ماهم انگه . و در [بعضی نسخه] بیگم ماهم انگه

(۴) نسخهٔ [ج ه ي] حسین ●

و آنکه در عنفوانِ شباب که موسمِ طُغیانِ طبیعت و مبدای غلیانِ قُوای نفسی‌ست - آیت بزرگی را (که جهان‌آفرین در کنفِ حمایتِ خود به پرورد) اینها از و چه بعید (۲) باشد ●

و درین هنگام (که عرصهٔ لاهور بفروغِ قدومِ عدالت‌آرای حضرتِ شاهنشاهی رونق داشت) سلطان‌آدم گکهر بزمین‌بوس رسیده بنوازشِ پادشاهی اختصاص یافته - و چون (در عنفوانِ درآمدنِ رایاتِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بفتحِ هندوستان شرفِ ملازمت در نیافته بود) توهّمی بخاطر داشت - لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود [که مثلِ میرزا کامرانیرا (که سرمایهٔ چندین شورش و آشوب بود) گرفته سپرده] چشمِ مرحمت فراوان داشت - و پیوسته مراتبِ بدرگاهِ معلّی می‌آمد - درینولا (که عالم بفرِ اورنگِ حضرتِ شاهنشاهی فروغِ آسمانی یافت و اقبال بکارِ خود در آمد - که هرجا سرے و سردارے باشد موی‌کشان بسجودِ آستانِ عالی آورده سربلندِ سعادتِ جاودانی سازد) آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان‌بوس گریبان‌گیر شد - و از وحشیِ‌طبعیِ خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراهِ موکبِ والا بهندوستان نبرند - و بمآثرِ الطافِ خلائق‌نواز از جا و مقامِ خود جلای وطن نشوم - و یکی از معتمدانِ پایهٔ سریرِ والا صرا گرفته بدرگاهِ معلّی برد - عواطفِ شاهنشاهی پاداشِ خدمتِ شایسته فرموده جمیعِ ملتمساتِ او را بدورهٔ قبول ارتفاع داد - و تیمور خان جلایر باین‌خدمت اختصاص یافت - تا او را مقرونِ استمالت آورده بسجدهٔ درگاهِ گیتی‌پناه سربلند ساخت - و زیاده ازانچه (در حوصلهٔ خواهشِ او بود) بمراحمِ شاهنشاهی ممتاز شد ●

و از سوانح (که در ایّامِ توقّفِ عالی در لاهور عبرت بخشِ اربابِ تمرّد شد) بیاسا رسیدنِ بختمل زمیندارِ موُ است - و مجملی ازین قضیّه آنکه این زمیندار از شوربختی (۳) که داشت بسلطان سکندر همراه شده موجبِ ضلالتِ او گشت - و ازانجا (که رسمِ بیشترے از زمینداران هندوستان آنست که راهِ یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی میکنند - و هرکه غالب و شور افزا باشد باو همراهی مینمایند) در هنگامِ شورشِ روزگار (که قضیّهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی زبان زدِ اقطار و اکنافِ هندوستان گشت - و سکندر سور سر بفساد برداشت) آن گمراه همراه گشته در پیِ آرایشِ هنگامهٔ او شد - و درین هنگام (که رایاتِ نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود - و کاروبار بر متحصّنانِ قلعه باضطرار کشید) بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت - بیرام خان (چون بر حقیقتِ افسادِ او آگاهی داشت) او را بسیاست رساند - و بجای او برادرِ او بختمل را (که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود) مقرّر ساخت - ازانجا [که آئینِ همّتِ والای شاهنشاهی

---

(۲) نسخهٔ [ه] بعید (۳) در [بعضے نسخه] که در سر داشت ●

پیشتر از رسیدن اردوی ظفرقرین جریده بلاهور نزولِ اقبال فرموده سلطنت آرای گشتند - و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند - و بعد از چند روز اردوی معلّی بتمام و کمال رسید - خانِ خانان از نفسِ فرمانِ برداری سلطانِ واهمه (باز بر سرِ حکایت رفته و به نسبتِ شمس الدّین محمّد خان اتکه گلمسنه شده) اظهار نمود که همچنان (که چهرهٔ اخلاص و عبودیتِ من درین دودمانِ عالی از غبارِ ریو و ریا مصفّا ست) نظرِ مرحمت و التفاتِ آنحضرت را نسبت بخود بر وجهِ اکمل و اتم دانسته گمانِ فتور در ارکانِ آن نمي برم - امّا چون (گاه گاه حضرت را بے التفات مي یابم) از نتیجهٔ غیبت و سعي[۲] سعایتِ شما میدانم - از من چه واقع شد که کمر بعداوتِ من بسته اید - و تشنهٔ خونِ من شده مزاجِ اقدس را بر سرِ انحراف مي آرید - و کار بجائی میرسانید که قصدِ جانِ من میکنند شمس الدّین محمّد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعی را بخود متّفق ساخته با خویش و پیوند خود پیشِ خانِ خانان رفت - و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندهای غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبتِ شما نگشاده ام - و نخواهم گشود - تا آنکه خانِ خانان را دل بجای آمده شورشِ او قدرے فرو نشست ٭

و از سوانحِ این ایّام آنکه بهادر خان را به ملتان رخصت فرمودند که جایگیر خود را (که نو یافته بود - چنانچه سابقًا ایمائی بدان رفته) سرانجام دهد - و هم بلوچانِ آنحدود را (که سرِ تمرّد بر داشته بودند) تنبیه نماید - بهادر خان دران ولایتِ دلگشا رسیده لوازمِ مردانگي بجای آورد جمعی انبوه از سوار و پیاده در برابرِ او آمده زیاده از اندازهٔ تاب و توانِ خود کوشش مینمودند و تا مدّتِ یک ماه آدابِ پیکار از جانبین بتقدیم میرسید - و چون (سایهٔ اقبالِ این خدیوِ جهان پرتوِ توجّه بر حصولِ امنیّتِ او انداخته بود) بمیامنِ توفیقاتِ ایزدي فیروزمند گشت ٭

و چون ایزدِ جهان آرا در مقامِ اظهارِ سطوتِ شاهنشاهي بود (که از نقابِ استغنا برآمده خود ناظمِ پراگندگیهای عالم شوند) بیرام خان (که پیوسته لافِ عقیدت زدے) پرده از روی کارِ او برداشتن گرفت - و او را سالکِ بیراهه ساخت - و آنکه بیراهه رفتنِ او اکثرے از مردمِ هوشمند دریافتند آن بود که فیلانِ پادشاهي را خواهي نخواهي بامرای اعتبار کردهٔ خود تقسیم نمود - تا آنکه خیلے از فیلانِ خاصهٔ پادشاهي را (که پردهٔ عظمت و جلالِ جهان آرای آنحضرت بودند) گرفته به بهانهٔ آنکه بمردم میسپارد ازآنحضرت جدا ساخت - آن خدیوِ جهان نمیخواست که این تحکّم را قبول نماید - لیکن چون (کارها بوقتِ خود باز بسته است - و هنوز آنزمان نرسیده بود) اغماضِ نظر فرموده رضا بقضا داد - سبحان اللّٰه این چه وسعتِ حوصله - و این چه اندازهٔ مدارا ست

---

(۲) نسخهٔ [۵] سعي و سعایت ٭

و آن جهان پهلوانِ الٰهي بمقتضاي قوّت و عظمتِ فطري پیوسته بر وی سوار گشتی) درین تنهاروي
بران رخشِ سعادت‌پیوند سوار بودند - از کثرتِ صوري یکسو شده در نورِ حضورِ ایزدي روشني افزای بوده
گرم رفتار شدند - چون پارهٔ راه طی شد ناگهاني بحالِ آن رخشِ اقبال متوجّه ناشده بکیسه فرود آمدند
و بوضعی خاص با خدای خود همراز گشتند - آن تکاورِ آتش‌خوی باد پیما برسمِ عادتِ خود
تندیها کرده گرم دویدن شد - تاآنکه از نظرِ دوربینِ آنحضرت پنهان گشت - چون باز خاطرِ مقدس
میلِ سواري فرمود نه در ملازمت کسی - و نه در خدمت اسپی - لحظه در اندیشهٔ این کار شدند
ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده[۲] مي آید - تا آنکه دویده دویده بآرامشی سنجیده در ملازمت
آنحضرت رسیده ایستاد - و آنحضرت در شگفتِ غریب مانده بران وحشي‌نژاد سوارِ دولت شدند
اسپی (که عادتِ او باشد که به‌آساني سواري ندهد - و در وا شدن آن باشد که بدشواري بدست آمدند
و آنگاه[۳] در چنین صحرائی رها شده باشد - و از نظـر غایب گردد[۴] - و بمحضِ توجّهِ شاهنشاهي
خود آمده بآرامشِ تمام سواري دهد که هرگز به آساني میسّر نمي شد) از عجائبِ تصرّفاتِ
این سریر آرای دولت تواند بود *

آری کسی را (که ایزدِ بیچون در نوازش باشد - و متکفّلِ این کارها شود) در وسعت‌آبادِ
خاطرِ او از تنهائي چه اندیشه باشد - و اگر ذاتِ مقدّسِ او چنین نتائج بخشد چه دور - اگرچه بظاهر
چنان مي‌نماید (که دادارِ خردآفرین جمالِ عالم‌آرای آن پادشاهِ صورت و معنيرا بر خودش روشن
میسازد) لیکن ازروی معني برای رهنمونیِ ظاهر پرستانِ مختصربین چراغی چند در شاهراهِ هدایت
مي نهد - تا چنانکه (او را خداوندِ صورت و پادشاهِ ظاهر میدانند) بهتر و بیشتر ازان فرمان‌فرمای
معني دانسته رضامندیِ اورا رضاجوئیِ حق پنداشته بگلشن‌سرای سعادتِ جاوید رسند - خوشا بزرگی
که حالش چنین باشد - و زهی دولتمندی که او را چنین آگاه سازند - و چه کور باطني حق ناشناسی
که با چندین انوارِ حقّانیت در حجابِ بیگانگي مانده در خلابِ ناداني فرو رود - و چه باطل بیدولتی
که با وجودِ یافتِ این پایهٔ ارجمند بـراهِ نفاق و خلاف رفته با خدای جهان‌آفرین ستیزه
نماید - سخن کوتاه که این گفتارِ شگرف را نهایتي نیست - و گیتي‌خدیو ظهورِ این عارضهٔ غیبي را
الهامِ ربّاني دانسته فسخِ عزیمتِ تنهاروي فرموده بازبدلگرمي و نوازشِ نوئینانِ اخلاص‌پیوند
(که در اردوی معلّی بودند) توجّه فرموده سایهٔ التفات بران‌حدود انداختند - و جهانیان را فروغی
و فراغی حاصل آمد - و موکبِ معلّی بتاریخِ بیست و پنجم مرداد ماهِ الٰهي موافقِ یازدهمِ شهرِ شوّال

(۲) نسخهٔ [ج] دیده مي‌آید (۳) در [اکثر نسخه] و آنگاه چنین صحرائي شده باشد (۴) نسخهٔ
[۵] گردیده - و در [بعضی نسخه] گردد) بمحض توجه *

نهضت فرمود - تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمایند - در اثنای راه ارنا فهمیدگي و بقدر نعمت نارسیدگي خاطر بیرام خان برهم خورده و شرح این ماجرا آنست که در اواخر ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت‌ه فی‌الجمله عارضهٔ در طبیعت خان‌خانان راه یافته‌بود - و دملی چند پیدا شده که سواري اسپ نتوانستي کرد - و دران ایام حضرت شاهنشاهي (بجهت انبساط[۲] خاطر فیض‌مظاهر - و انشراح باطن قدسي‌مواطن) توجه عالي بجنگ فیل میداشتند - و اکثر اوقات باین نشاط (که صد حکمت شگرف را متضمن است) روی التفات مي‌آوردند - روزے درمیان دو فیل پادشاهي (که نقوما و لکنه[۳] نام داشتند) جنگ بامتداد کشید - اتفاقاً آن دو فیل جنگ‌کنان قریب بخیمهٔ خان‌خانان رسیدند - و هجوم خلائق وازدحام تماشائیان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان‌خانان شد - و واهمهٔ برای داشت که مگر باشارت عالي بوده باشد - و تصدیق بعضی مردم فتنه‌انگیز نیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شد خان‌خانان یکی از محرمان خود را نزد ماهم‌انگه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهرمطاف بخود گمان تقصیرے ندارد - و بغیر از آداب دولتخواهي امرے بظهور نمي‌آید - فتنه‌سازان چگونه گناهي بمن اسناد کرده باشند که موجب این همه بےعنایتي شده‌باشد که فیلان مست را بجهادومن سرداده‌اند ماهم انگه بمقدمات تسلی‌بخش تسکین خاطر شورش یافتهٔ او نمود - دریغولا ازین خدیو جهان (که خود[؟] را در لباس بیگانگي داشته در اخفای احوال توجه میفرمود - چنانچه سر این را در خور دریافت خود پیشتر ازین از دل بکاغذ سپرده) امرے بدیع بظهور آمد که موجب حق‌شناسي طایفهٔ از نیک نهادان گشت ●

و تفصیل این سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که روزے شاهنشاه جهان‌آرا از دید کرتهٔ‌بیفائي بتنگ آمده درجوش شد - و قوت غضبي (که از طینت ذاتي باعتدال آفریده ودیعت‌نهادهٔ دست قدرت است) رخصت خشم‌نمودن یافت - و از ملازمان عتبهٔ اقبال (که پیوسته در رکاب سعادت‌اعتصام مي‌بودند) دل گران فرموده جدا شدند - وحکم مقدس شد که هیچ احدے در رکاب نصرت قباب نباشد - تا آنکه جلودار و امثال این مردم را (که وحدت‌گاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبار آلود نمیگردد) بازداشته یگانه و تنها (بباطن باخدای خود بےنیاز - و بظاهر از مردم خشم‌آلود) از معسکر اقبال بیرون‌آمدند - از اسپان خاصهٔ حضرت شاهنشاهي طرف اسپ عراقي حیران نام (که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود - و در تیزي و تندي‌مثل نداشت - و در بدخوئي نیز نظیرش پدید نبود - هرگاه وا شدے کس پیرامون آن نتوانستي گشت - و بدشواري بدست آمدے

(۲) در[چند نسخه] تنشیط (۳) نسخهٔ [۵] لکهنا ●

و معتمدانِ بارگاهِ قبول را به قلعه روانه سازند - که خاطرِ بیقرارِ مرا تسلّیِ بفهرِ عنایت ساخته ضمیمهٔ لشکرِ فیروزی گرداند - و آنحضرت (که معدنِ مروّت و مردمی‌اند) از روی مراحمِ بیدریغ ‌‌الکه‌خان را (که بوفورِ کاردانی و اعتماد از پیش‌قدمان بود) باین‌کار فرستادند - سکندر از روی خجالت اظهارِ آن نمود که عقلِ عاقبت‌اندیش نداشتم - و طریقِ کوتاه‌بینی سپرده ام - دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجدهٔ آن درگاه روی خود سفید توانم کرد - اگر درین‌مرتبه بمیامنِ الطافِ شاهنشاهی چندگاه از ملازمتِ حضور معاف باشم لایقِ حالِ منست - اکنون پسرِ خود را ببندگی میفرستم و امّیدوارم که مرا جائی نامزد شود - که روزے چند آنجا بوده خود را آمادهٔ سعادتِ آستانبوس گردانم - و بخدای جهان‌آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردنِ عبودیت از خطِّ اطاعت برندارم و طوقِ این‌احسان در گردنِ جان انداخته زیورِ سعادتِ خود سازم - و خاطرِ فرستاده را بفریبِ ملازمت و مرسومِ خدمت رضامند ساخته بناصرالملک نیز (که وکالتِ خان‌خانان داشت - بلکه وکیلِ السّلطنت بود) از نقد و جنس ارسال داشت - و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجامِ مرامِ سکندر شده خلاصهٔ التماسِ اورا بوساطتِ خان‌خانان معروضِ بساطِ اقدسِ شاهنشاهی ساخت و آنحضرت (که لذّتِ عفو بیشتر از انتقام میدانند) ملتمسِ خان‌خانان را بعزِّ قبول مقرون داشته بموجبِ قرار داد خرید و بهار و آنحدود بجایگیرِ او مقرّر ساختند - و او پسرِ خود عبدالرّحمٰن نام را مصحوبِ غازی‌خان تنوری[۲] (که از اُمرای معتمدِ او بود) بدرگاهِ سلاطین پناه فرستاد - که خدمتِ شایستهٔ اینها باعثِ مزید توجّهِ شاهنشاهی نسبت باو شود - و بموجبِ عزائمِ پادشاهانه قرار داد از قوّت بفعل آمد - و پیشکشهای گرامی باچند فیلِ گزین (که شایستهٔ بارگاهِ عالی تواند بود) ارسال داشته بتاریخِ یازدهـــمِ مرداد[۳] ماهِ الٰهی موافقِ شنبه بیست و هفتــمِ ماهِ رمضان کلیدِ قلعه را باولیای دولتِ قاهره سپرد - و حضرتِ شاهنشاهی رقمِ عفو بر جرائدِ جرائمِ او کشیدند و از سوادِ صحائفِ اعمالِ او اغماضِ عین فرموده او را راه دادند - که از زندانِ حصار بیرون رفته و بهزار بیم و ترس خود را بخرید و بهار رساند - و بعد از دوسال بعدم‌خانه شتافت *

و چون (فتحِ قلعهٔ مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت - و سلطان سکندر از زنهاریانِ قهرمانِ سلطنت شده سرے[۴] بسلامت برد) حراستِ آن به ابوالقاسم برادرِ محمّد قاسم خان موجی[۵] قرار گرفت - و باستصوابِ مشیرِ اقبال موکبِ عالی به فتح و نصرت بتاریخِ شانزدهمِ مُرداد ماهِ الٰهی موافقِ دومِ شوّال بعد از انقضای شش ماه و کسرے از دامنِ کوهِ سوالک بعرصهٔ دلگشای لاهور

---

(۲) نسخهٔ [ا] تنور - و در [اکثر نسخه] تتور (۳) در [اکثر نسخه] امرداد (۴) در [بعضی نسخه] سر بسلامت (۵) نسخهٔ [ج] موچي *

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلائل تائیدات ازلي و میامن توجّهات شاهنشاهي (که کلید جمیع مغلقات صوري و معنوي ست) گشایش کار روی داد - و هرگاه (ایزد جهان‌آرا بمقتضای نیّت عُلیا متکفّل مهمّات منسوبان این خدیو صورت و معني ست) در کارے (که بنفس مقدّس متوجّه باشند) خیال باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند - و مصداق این مقال فتح چنین قلعه ایست که بسدّ سکندري پهلو میزد - و صورت گشایش آن در اندیشهٔ دانایان نمیگنجید - و القصّه لوازم محاصره (که بخیال کس نمیرسد) بر وجه احسن سرانجام یافت - و مورچلها از هرجا پیش رفته در چندجا سرکوبهای قلعه‌فرسا برآوردند - ازان‌میان مورچلے (که باهتمام کاردانی ناصرالملک بود) از همه مورچلها پیشتر رفت - و راه درآمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد - سکندر (هرچند بر استحکام قلعه تکیه داشت) از صورت حال پراگنده‌دل گشت - و باوجود پراگنده‌دلي چون واقعه‌طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان عدلي (که مجملے از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است) میطلبیدند (که شاید سربرداشته از ممالک شرقیّهٔ هندوستان دهلي‌رویه متوجّه شود و کار قلعه ناتمام ماند - و او را فرصت شورش مملکت آسوده پدید آید) دل از قلعه‌داری برنمبداشت - لیکن چون (مخالفان دولت خداداد را کارے از پیش نمیرود) مبارزخان‌را پیمانهٔ زندگاني پُرشد - و نمونهٔ ازین سرگذشت آنکه چون (پسر محمّد خان حاکم بنگاله صدرخان نام لقب جلال الدّین برخود بسته دعوی بزرگي نمود) بقصد انتقام پدر خود (که مبارزخان در جنگ او را برخاک نیستي انداخته بود) متوجّه شد - و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلي دران جنگ‌گاه کشته شد - و چهار سال و چیزے ایّام حکومت او بود - بنازم چه دولتےست عُظمیٰ و عنایتےست کُبریٰ که اولیای دولت یک‌طرف از اسباب برهم‌زدن مخالفان مي‌شوند - و مخالفان در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند - و معاندت این دولت جاوید مي‌نمایند ٭

چون این‌خبر به متحصّنان قلعه رسید یکبارگي پریشان‌خاطر و پراگنده‌باطن گشتند - سکندر اعتلای اعلام دولت روزافزون و شکست برشکست خود را چون مستبصرانه و کارآگاهانه دید نا امیّدي برنا امیّدي برو زور آورد - بےاختیار در سلک زنهاریان درآمد - و بدست عجز و اضطرار جمعے از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود - که حضرت شاهنشاهي یکے از بندگان بساط قرب

سردارِ آنها نوشته‌آمد) بمحضِ میامنِ انتسابِ این دولتِ ابدقرین ظفرپیکر کانیروا شد - و غنیمتی از اندازه بیرون از هرجنس بدستِ او افتاد - و فیلِ بسیار ضمیمهٔ غنائم گشت - و از فیلانِ نامی (که بدست افتاده بودند) سبدلیا[۲] و دلسنکار بود - که با صورت و سیرت سرآمد - هم در صفشکنی بیعدیل بودند - و هم در گرم روی صفتِ یکتائی داشتند - و منظورِ نظرِ مشکل پسند گشته در حلقهٔ فیلانِ خاصهٔ شاهنشاهی داخل شدند - چون (سرانجامِ کارِ خانزمان بوبال و نکل کشید و جوهرِ بد ذاتیِ او بظهور پیوست - و از سرانِ گروهِ بےاخلاص گشت) کارهای او را خاطرِ اخلاص‌گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید - عنانِ جوادِ قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی ٭

و از سوانحِ اقبال (که در هنگامِ محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد) فتحِ قیا خان است - و مجملی ازین داستانِ مسرّت‌انجام آنکه قلعهٔ گوالیار (که از قلاعِ مشهورهٔ[۳] هندوستان است - و در استحکام نظیرِ خود کمتر دارد) در تصرّفِ مبارزخان عدلی بود - و از جانبِ او بهبل[۴] خان نام از غلامانِ سلیم خان پسرِ شیرخان بحکومتِ آن قلعه کُلَه کج می‌نهاد - و راجه رام ساه (که در زمانِ سابق اجدادِ او حاکمِ این قلعه بودند) با راجپوتِ بسیار بگردِ آن آمده از[۵] محاصره به تنگ آورده بود ٭ قیا خان از آگره متوجّهِ گوالیار شد - و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد - و دلاوریها بتقدیم رسانید - قیاخان دادِ ثبات‌پائی داده چپقلشهای مردآزمای نمود و نصرت از همّتِ جهانگشای شاهنشاهی جُسته غنیم را برداشت - و بسیارے را روانهٔ عدم‌آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود ٭

و از سوانحِ بهجت انتما (که در اثنای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست) آنکه دخترِ نیک اخترِ میرزا عبد اللّٰه مغل (که باصالت موصوف بود) بحبالهٔ عقدِ آن گوهرِ یکتای خلافت در آمد - بیرام خان دربن نسبت راضی نمیشد - چون (خواهرِ او در خانهٔ میرزا کامران بود) او را از کامرانیه میدانست - و درین کار توقّف میکرد - تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقّف در امتثالِ این امور بغایت ناخوش است - و بفروغِ خردِ خود اهتمام نموده این کارِ خیــــر بانجام رسانید - و فرمان‌برانِ کارشناس در آراستنِ مجلسِ آنس و بزمِ عشرت کوشش نموده جشنِ پادشاهانه ترتیب دادند - این داستان‌را باینجا گذاشته بسرِ مقصود می‌شتابد - و تتمّهٔ سرگذشتِ محصورانِ قلعهٔ مانکوت می‌نویسد ٭

---

(۲) نسخهٔ [۱] سبدلیا و دلسنکهار (۳) در [بعضے نسخه] مشهور (۴) نسخهٔ [ب ۵] سهیل خان

(۵) در [اکثر نسخه] محاصره به تنگ ٭

و مراسم خرّمي و خوشدلي از طرفين بوقوع پيوست - و صباحِ آفروز بهزاران کامیابی و کام‌بخشی حضرتِ مریم‌مکانی و حضرتِ حاجي بیگم و حضرتِ گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعي كثير (از اقربا و منسوبانِ اين دودمانِ عالي - و متعلّقانِ عساكرِ نصرت قرين) بمعسكرِ اقبال نزولِ سعادت فرمودند - و اردوی مقدّسِ شاهنشاهي را (كه از امتدادِ محاصره دلتنگ بود) از ورودِ قدسيِ حضرات و آمدنِ بسيارے از سپاهيانِ اخلاص‌مند انبساطِ عظيم روی‌داد - و مقدمِ گرامي را وسيلهٔ فتح و فتوح دانسته بتازگي در اهتمام افزودند *

و از سوانحے (كه در محاصره از اسبابِ افزونيِ دولت گشت) آن‌بود كه خان زمان را (كه بحدودِ سنبل رفته‌بود) بوسيلهٔ اعتضادِ اين دولتِ ابدقرين و انتسابِ او بايندرگاهِ سعادت قران فتوحاتِ عظيمه روی داد با وجودِ آنكه معنيِ حقيقت و اخلاص در نيافته بود - حاشاحاشا ازو تا اخلاص هزاران فرسخ راه است - او مضمونِ نوكري و آقائي ندانسته - بلكه رسوم و عاداتِ سوداگرمنشانِ كارخانهٔ دنيوي (كه هر نادانے را ازان گزير نيست) ادراک نكرده بود - چنانچه مجملے درين شگرفنامه احوالِ وخيم‌العاقبتِ او در جای خود رقمزدهٔ قلمِ وقائع نگار خواهد شد - و آنچه (درينولا بهرهٔ انتسابِ صوري او را موردِ خدماتِ لايقه گردانيد) يكے جنگِ ركن‌خان نوحاني‌ست (كه از اُمرای بزرگِ مبارزخانِ مذكور است) كه نبردِ مردآزمای نموده او را شكست داد - و اكثرِ متمرّدانِ حدودِ سنبل و گردن‌كشانِ آن نواحي را تا لكهنؤ ايل گردانيد - و همچنين از كارهای شگرف (كه دران ايّام ازو بوجود آمد) مدافعهٔ حسن‌خان بچكوتي‌ست *

و مجملے ازين سرگذشتِ بديع آنكه حسن‌خانِ مذكور از زمينداران مشهورِ هندوستان بود هم از روی خويشان و برادران و نوكران امتياز داشت - و هم از راهِ اعتبارِ فرمان روايانِ هند در جاهای مستحكم بوده پيوسته انديشهای تباه بخود راه ميداد - درين هنگام (كه راياتِ اقبالِ شاهنشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ مانكوت مشغول بود) اين كوته‌انديشِ مغرور وقتِ فرصت كار دانسته لشكرے گران فراهم‌آورده متوجّهِ نهب و غارتِ سركارِ سنبل شد - و جلال‌خان سور را (كه يكے از سردارانِ كلانِ افغانان بود) باخود همراه ساخت - چون انديشهٔ تباهِ او معلومِ خان‌زمان شد باآمرای پادشاهي (كه دران حدود نامزد بودند) اتّفاق‌نموده در ظاهرِ لكهنو بمحاربه پيش‌آمد - و بهادرانِ لشكرِ فيروزي‌اثر كارنامها بظهور آورده مظفّر و منصور شدند - لشكرِ مخالف از بيست هزار سوارِ جنگي بيشتر بود و سپاهِ اقبال از چهار هزار كس زياده نبود - بتائيدِ دولتِ خدا داد باوجودِ آن‌حال (كه اندكے از اطوارِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] خرسندی (۳) در [اكثرنسخه] دیني (۴) در [بعضےنسخه] كلک (۵) در [بعضےنسخه] لوحاني (۶) نسخهٔ [ه و] بچكولي (۷) در [اكثرنسخه] هندوستان است *

بتقدیم رسانیده رونق‌افزای کارِ خود گردد - و کابل را بکردانیِ و سربراهیِ محمّد قلي‌خان برلس (که بطریقِ کمک از درگاهِ معلّی آمده بود) سپرد - و میرزا محمّدحکیم با والدهٔ ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجبِ حکمِ حضرتِ شاهنشاهي در دارالنّشاطِ کابل ماند - و خواجه جلال‌الدّین محمود بُجوق حکومتِ غزنین قرار یافت - چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال‌آباد رسید بجهتِ سامانِ بعضی از اسبابِ سفر روزے چند توقّف اتّفاق افتاد - درین‌اثنا مُخبِران درگاه قضیّهٔ استیلای بیرام خان وکشتنِ تردي‌بیگ خان بتفصیل رسانیدند - بنابران منعم‌خان فسخِ عزیمتِ هندوستان لایقِ حالِ خود دید - وحضرات را بدرقه شده از کتلِ ستاره گذرانده - و ازانجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس‌الدّین محمّدخان اتکه و برادرانِ گرامیِ او وخواجه عنبر ناظر وملّا مقصود بنگالي و جمعی دیگر از ملازمانِ اقبال درملازمتِ حضرات بودند - وچون منعم‌خان بکابل رفت محمّد قلي‌خان را رخصتِ هندوستان داد - و بعد ازان آمرا و سایرِ جان‌سپارانِ درگاه در خدمتِ هودجِ اقبالِ حضرتِ مریم‌مکاني زمامِ راحلهٔ عزم و عنانِ قافلهٔ توجّه بمستقرِّ خلافت منعطف گردانیدند *

و از سوانحے (که دران راه بموجبِ تقدیرِ ازلي روی‌نمود) آنست که دو همشیرهٔ اعیانیِ حضرتِ شاهنشاهي (یکی در حوالیِ جلال‌آباد - و دیگرے در نواحیِ نیلاب درکتلِ ستاره) این جهانِ گذران را پدرود کردند - وحضرتِ مریم‌مکاني و سایرِ حضراتِ بیگمان از رحلتِ این جگرگوشهای دولت روزے چند بسوگواري پرداخته رضا بقضای اِلٰهي دادند - و شوقِ دیدارِ مقدّسِ شاهنشاهي جابرِ جمیعِ غموم و احزان شد - و بعد از اتمامِ آدابِ این واقعهٔ ناگزیر متوجّهِ مخیّمِ اقبال شدند وچون (مژدهٔ قدومِ حضراتِ سرادقاتِ عصمت درحواشیِ حصارِ مانکوٹ بمسامعِ والا رسید) حضرتِ شاهنشاهي ازین نویدِ دلکش وبشارتِ جان‌فزا سلسله‌جنبانِ عشـــرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه مادرِ ادهم‌خان را (که بفزونیِ عقل و درستیِ اخلاص نسبتیِ قوي بحضرتِ شاهنشاهي‌داشت - و از زمانِ آسایشِ گهواره تاآرایشِ تخت در ملازمتِ اقدس بوده طریقِ نیکوخدمتي بفرقِ منّت مي‌سپرد) باستقبالِ محفّهٔ مقدّسهٔ حضرتِ مریم‌مکاني و دیگر عفائفِ سرادقِ عصمت فرستادند - و آن عصمت‌قباب در دارالملکِ لاهور بسعادتِ ملازمتِ حضراتِ قدسیّه مشرّف شده کمالِ اشتیاقِ حضرتِ شاهنشاهي بدریافتِ حضراتِ عفائف اظهار نموده درملازمت متوجّهِ مخیّمِ اقبال شد - وچون (ساحتِ نواحیِ مانکوٹ موردِ خیامِ دولت گشت) حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال توجّهِ عالي باستقبال فرموده خان‌خانان را بخدمتِ محاصره گذاشتند - و دریک‌منزلیِ حصار سعادتِ قرانِ سعدین میسّر شد - وحضرتِ مریم‌مکاني را چشمِ آرزو بجمالِ جهان‌آرای حضرتِ شاهنشاهي (که نورافزای بصر و بصیرتِ اربابِ دانش و بینش است) روشني پذیر شد

عالي‌ارکان ازو بظهور آمد - القصه (هرچند متحصّنان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند) بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روزبروز بجدتر میشدند - و در برآوردن سرکوبها و ساباطها (۲) و سایر اسباب قلعه‌کشائي اهتمام عظیم مینمودند - درین هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات عفائف قُدس و شرائف سرادق جلال از خطّهٔ دلگشای دارالاقبال کابل بپایهٔ عرض رسید که با اوائل شوق و رواحل شغف بنواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالي میبرند ●

ورود مهد مقدس حضرت مریم‌مکاني و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهي برسم استقبال

پیش ازانکه (خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحیالی کابل بموقف عرض رسد) بمقتضای فرط شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهي بران تافته بود که مهد معلّی و ستر مُزکّی حضرت مریم‌مکاني و دیگر پرده‌نشینان حرم مقدّس ببوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند - چنانچه پیشتر ایمائی بدان رفته‌بود - لیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفائف روی در پردهٔ توقّف داشت - و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم‌خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنهٔ میرزا سلیمان پردگیان حریم احترام را محفوف ظلال محفّهٔ مقدّسهٔ حضرت مریم‌مکاني بمستقر خلافت روان سازد - و بعد ازانکه (گرد ستیزه و غبار آشوب میرزا سلیمان بسحاب تائید ایزدی فرونشست - و ضمائر اولیای دولت ابدپیوند ازین ممرّ مطمئن شد - چنانچه سمت گذارش یافت) حضرات سرادق عفّت [چه بمقتضای ایفای نذر (که ازحضرات شرف ظهور یافته بود) و چه بموجب اشارت حضرت شاهنشاهي] توجّه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند خانه‌کوچهای اکثر سپاهیان جان‌سپار (که در موکب ظفراعتصام بودند) در سایهٔ محفّهٔ محفوف الکرامت آنحضرت فراهم آمده مهیّای این سفر برکات اثر بودند - و چون (فتنهٔ هیموی سیه‌بخت دران حدود زبان‌زد واقعه‌طلبان بود) این سفر قُدسي ازقوّت بفعل نمي‌آمد - تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی فتنه‌اندوزان نهاد - وسر هیمو را آورده از دروازهٔ آهنین دارالملک کابل آویخته نقارهٔ شادي بلند آوازه کردند - و بعد از ادای شرائط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجّه این صوب باصواب شدند - و منعم خان (که ممالک کابل بنصفت او انتظام داشت) نیز بر افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسي سمات روانهٔ هندوستان شد - تا هم در راه بدرقهٔ این قافلهٔ معلّی شود - و هم در هندوستان خدمات شایستهٔ

---

(۲) وساباطها بنای قرشت نیز آمده ●

این راز را با فرخ[۲] حسین پسر خواجه قاسم هزاره (که مصاحبِ او بود) درمیان نهاد - و بتدریج چندے از دیوانه سرانِ تهي مغز را با یراق در خانهٔ او پنهان نساخته * و بروزِ معهود قرار یافت که این کمین کردها برآمده کارِ نگاهبانانِ دروازه بانجام رسانند - و بهادر خان نیز از دروازهٔ ماشور[۳] درآید - و باهم اتّفاق نموده کارِ شاه محمّد ساخته بر قندهار متصرّف شوند - در روزِ موعد (که این پنهان شدها بر سرِ پوشیدنِ سلاح بودند) بعضے از آگاه خاطرانِ جاسوس مشرب ازین غدر خبردار شده بحارسانِ قلعه رسانیدند - در ساعت مردم بگرفتنِ ایشان نامزد شدند - پیشتر ازآنکه بر سرِ این گروهِ بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازهٔ ماشور[۴] شتافتند - دروازه مقفّل بود چون دلها بای داده بودند اقتدار بر شکستنِ قفل نیافتند - چندے حرکتِ مذبوحي کرده بخندقِ نیستي فرو رفتند - و برخي خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر درآمدند - و جمعے گریخته در خانهای شهر به پناهِ بدذاتانِ دو روی مختفي شدند - و باندک فرصتے شاه محمّد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید- و بهادر خانِ تیره رای (چون درین حیله اندوزي کارے نساخت) درین مرتبه بزمینِ داور آمده سرانجامِ لشکر نمود - و اوباشِ واقعه طلب با خود همراه ساخته بارِ دیگر بخیالِ خام قصدِ قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت *

شاه محمّد (چون کمکِ هندوستان را دور خیال مي کرد) استحکامِ قلعه داده ملتجي بفرمان روای ایران شد - و نوشت که حضرتِ جهانباني چنان قرار داده بودند که بعد از فتحِ هندوستان قندهار بملازمانِ ایشان متعلّق باشد - اکنون مناسب آنست که جمعے را فرستند - که هم تدارکِ طُغیانِ این کافرنعمت شود - و هم قندهار بایشان سپرده آید - انتظام بخشِ ایران سه هزار ترکمان از جایگیر دارانِ سیستان و فره و گرمسیر بسرداريِ علي یار بیگ افشار فرستادند - بهادر خان ازین لشکر خبرے نداشت - ناگهاني بر سرِ او ریختند - و جنگِ سخت در پیوست - دو بار اسپ این بخت برگشته از پا افتاد - آخر کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمینِ داور و آنحدود بسر برد - و شاه محمّد کمکِ خود را تواضع نموده عذرها در نا دادنِ قندهار در میان آورد و خالي باز فرستاد - بهادر خان خایب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاهِ گیتي پناه آمد و چون (این درگاهےست ظلّ عتبهٔ کبریا اندک پذیر بسیار بخش - و لذّتِ عفو را درین درگاه روز بازارےست بس گرم) گناهِ چنین بزرگ بخشیده مُلتان بجایگیرِ او مقرّر شد - و جایگیردارِ سابقِ مُلتان (که محمّد قلي خان برلاس بود) ناگور و آنحدود یافت - و بهادر خان را ازروی مراحمِ خسرواني سردارِ یکے از مورچلها فرمودند - و کارهای گرامي به پشت گرمیِ این دودمانِ

---

(۲) در [چند نسخه] فرح حسین (۳) در [بعضے نسخه] ماشوره (۴) نسخهٔ [ج] اطلاع یافته *

روز اوّل در پهلی قلعه رفته دست‌بردے شگرف برروی کار آورد - که کارنامهٔ شجاعت تواند شد و تفصیلِ این اجمال آنکه وقتیکه (عساکرِ نصرت قرین بپای قلعه رسیدند) گروهے انبوه از دلاورانِ نامیءِ افغان (که سنجقِ شجاعت بر کاخِ بهرامي مي‌افراختند) کمانِ دعوي بر پیشطاقِ استکبار نهاده ازحصار برآمدند - و شمشیرهای خون چکان علم‌کرده برساحتِ دروازه جولانِ غرور نمودند - ادهم خان یکه‌تازي نموده شیرمردانه تنها میانِ آن‌گروه درآمد - و بقوّتِ دستِ همّت و زورِ بازوی شجاعت چند مردِ نبردِ ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید - وهمچنان بپاءِپائي و چابک روي بازگشت - و بصدای آفرین و احسنت سربلندي یافت - وهمچنین هرروز سرانِ جنگ‌درست و زبردستانِ کارطلب از مورچلهای خود پیشدستي کرده دست‌بردهای نمایان میکردند - و لشکرِ مخالف پاسِ قلعه و آئینِ احتیاط مرعي داشته بضربِ توپ و تفنگ هیچ‌متنفّس‌را پیرامونِ قلعه گشتن نمیگذاشتند - و دران تنگنای ادبار آنچه از دستِ و بازوی این مشتی تیره روزگار مي‌آمد بجای مي‌آوردند - امّا بصاحبانِ اقبالِ(۲) مؤیّد ستیزه چه حاصل - و بوالیانِ والا طالع عربده چه فاید؛ ٭ بیت ٭

ما تیغ برهنه ایم در دستِ قضا ٭ شد کُشته کسے که خویش را برما زد

و از جملهٔ سوانح (که در مبادیءِ ایّامِ محاصره روی داد) آنست که بهادرخان برادرِ خان زمان (که در زمینِ داور گردِ فتنه و فساد انگیخته بود - وغبارِ شورش و آشوب بر سرِ خود بیخته) شرمنده و سرافگنده از زمین‌داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت - و بوسیلهٔ سپارشِ بیرام خان‌خان خانان سزای اعمالِ نا شایستهٔ او درکنارِ او نه نهادند - خان‌خانان اگرچه مهرباني در حقِّ او اندیشید امّا درمعني برای او اسبابِ نخوت و بدکاري سرانجام داد - عطوفتِ اصلي آنست که آدمي را به بدکرداري سزا داده نوعے تربیت نمایند که دیگر پیرامونِ بدي نگردد ٭

و مجملے ازین قضیّه آنکه (چون راياتِ نصرت پیرای حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني به تسخیرِ هندوستان نهضت فرمود) قندهار (که بجاگیرِ بیرام خان مقرّر بود) باهتمامِ شاه‌محمّد قندهاري (که از عقل و اخلاص موردِ اعتماد بود) آرایش داشت - و زمین‌داور بداوریءِ بهادر خان تفویض یافته بود - چون هندوستان مهبطِ امن و امان شده مستقرِّ اورنگِ خلافت گشت ٭ بهادر خان را بدنهاديءِ ذاتي بجوش آمد - و خیالِ گرفتنِ قندهار درسرش افتاد - اوّل خواست که از راهِ مکر و فریب کافرنعمتي کرده قندهار را بتصرّف درآورد - و ازانجا (که حرام نمکي خُسرانِ دین و دنیا بار مي‌آرد) ازین اندیشهٔ تباه کارے نگشود - و شرحِ این سرگذشت آنکه بهادرخان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اقبال پیونده

ازین تعاقب خبردار شده خود را از راهِ اضطراب و اضطرار بقلعهٔ مانکوت (که سابقاً برای روزِ بد بخود آمادہ داشت) انداخت - پیش دستانِ سپاهِ منصور شتافته اردوی اورا غارت نموده از تحقیقِ این مدبر معروضِ بارگاهِ اقبال داشتند ⁕

و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعهٔ استوار - که سلیم خان در هنگامی (که بقصد استیصالِ گروهِ گکهران رسیده خایب و خاسر برگشته بود) این قلعه را بطرزِ غریب برفرازِ کوهها (که مقارنِ هم بوده‌اند) برسرِ هر کوهچهٔ قلعهٔ بسنگ و ساروج ساخته‌بود - و تمامی آن قلاع بنظرِ بیننده یک حصن زیاده در نمی‌آید - اصلِ آن جای (که اساسِ این حصونِ حصینه نهاده‌اند) در حدِّ ذاتِ خود جائی سخت بغایت محکم - لشکرها را بآن وصول مشکل - و برتقدیرِ وصول دست برساکنانِ آن یافتن بس دشوار - آبهای گوارا فراوان دارد - و آذوق چندانکه خواهند - فکیف که در چنین مکانی (که قلعهٔ خدا[۲] آفریده وصفِ حالِ او باشد) قلاعِ حصینه برای اساس یابد - و اورا مقصودِ اصلی از ساختنِ این قلاعِ عظیمه آن بود که (چون نهضتِ رایاتِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی بصوبِ هندوستان شود) برای لشکرِ پنجاب مفرّی[۳] و مامنی باشد - و بغراب‌آبادِ باطنِ او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد - و لشکری انبوه را آنجا گذارد تا درانِ مامن بسر بردہ محافظتِ این حدود نمایند - و باعث برخرابیِ لاهور آنکه چون آن شهری ست بغایت بزرگ - و مسکنِ اقسامِ تجّار و اصنافِ مردم (که باندک توجّهی لشکرهای عظیم را ازانجا توان سرانجام داد - و یراقِ فوجها در ساعتی ازان مهیّا توان کرد) مبادا عساکرِ اقبالِ این دودمانِ ابد قرین آنجا رسیده استعدادِ فراوان بهم رساند - وکار ازعلاج بگذرد - پیش ازانکه (این اندیشه بعمل آید) بهمان نیتِ ناپایدار از تنگنای هستی برآمد ⁕

و بالجمله چون (فرار نمودنِ سکندر و متحصّن شدنِ او بمسامعِ اقبال رسید) ازانجا (که عزیمتِ سلطانی تِلْوِ[۴] احکامِ یزدانی‌ست) حضرتِ شاهنشاهی (با عزمی درست و رائی روشن و نیتی حق پسند) رنجِ خویش را منظور نداشته آسایشِ جمهورِ عالمیان را وجهِ همّتِ جهان‌گشای گردانیده متوجّهِ محاصرهٔ آن قلعه شدند - تا شرِّ آن فتنه انگیز را از سرِ کافّهٔ انام دور ساخته دولت‌آرای باشند ⁕ و برلیغِ مُطاع از مکمنِ سطوت ارتفاع یافت که بخشیانِ لشکرآرای بآئینِ شایسته مورچلها بر عساکرِ اقبال تقسیم نمایند[۵] - و افواجِ قاهره قلعه را ازروی تمکین مرکز وار درمیان گرفته دایرهٔ محاصره بر دورِ آن کشیدند - و همواره بآدابِ قلعه گیری و مراسمِ تردّد و شجاعت گستری پرداخته دادِ جانسپاری میدادند - ادهم‌خان (که در بساطِ قربِ حضرتِ شاهنشاهی اخترِ بختِ بلند داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] خداآفرین (۳) در [بعضی نسخه] مفری (۴) نسخهٔ [ح] توأم (۵) در [اکثر نسخه] نمودند ⁕

بتازگي مي‌بخشد - والا پايهٔ آن شرف بخش اجرام علوي و اجسام سفلي برتر ازآنست که مکان را خطاب بيت الشرف و آن روشنائي بخش انجمن هستي داده‌آيد - و بالجمله اين نيّر گيتي‌آراي در شب پنجشنبهٔ متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقيقهٔ شب چهار شنبهٔ نجومي بيست و هفتم ربيع‌الثاني سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار قمري از چشمهٔ حوت به نزهتگاه حمل آمد - و نوروز جهان‌افروز عالم آراي گشت - و آغاز سال دوم از تاريخ الهي شد * نظم *

شکر انصاف بر زبان بهار * گفت بلبل چو مردم هشيار

عنبرين گشته از نسيم صبا * از مسام زمين مشام هوا

دشتها پُرلحاف بے بالين * باغها پُر عروس بے کابين

راغ پُر تختهاي سقلاطون * باغ پُرفرشهاي بوقلمون

مرغ نالان فراز گلبن وگل * مست بے مُطربان وساغرومُل

همانا که وقوع چنين نشاطے در پيشگاه مقصدے عالي دليلےست واضح بر حصول مقصد و مژده ايست بغايت روشن - که کار پيش‌گرفته سعادت انجام و انجام سعادت‌ يابد - چنانچه بنقد وقوع اين يورش و ادبار سکندر درين‌معامله ارباب بصيرت را آگاهي بخشيد - که باندک فرصتے فرار اختيار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد - و حضرت شاهنشاهي با مواکب عالي محاصره نموده بدولت و اقبال تسخير آن‌قلعه فرمودند - تفصيل اين اجمال آنکه دران هنگام (که اسکندر از هول موکب نصرت قرين راه فرار پيش‌گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود - و قصبهٔ دهمري (۲) مخيّم سرادقات اقبال گشته) پيوسته خبر مي‌آمد که مطلب آن مُدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال را کشيده در جاهاي تنگ درآورد - و دران تنگناهاي قلب کمر اهتمام بستيزه به‌بندد حضرت شاهنشاهي گوش برين سخنان ننهاده به‌آئين شايسته پيشتر توجّه فرمودند و ناصرالملک را با جمعے کثير از بهادران کارطلب بتاخت و تاراج زميندارانِ آن کوه فرستادند - مبارزان نصرت قرين در اندک فرصتے به نيروي تائيد الهي بسيارے از راجهاي آن کوه را تاديب و تنبيه لايق نموده تمامي اسباب و اموال را از غنيمتهاي وقت شمردند - و کوهستانيان (۳) بدگوهر (که باندک پنبهاي نادرست باسکندر جمع شده بودند) جدا شدند - و سنگ تفرقه در جمعيت آن بدنيت افتاد - و بے‌جنگ فرار اختيار کرد - حکم معلّي از پيشگاه قهرمان اصدار يافت که دلاوران چابک‌دست بتعاقب اين گم گشتگان باديهٔ ادبار بشتابند - و به نيروي بازوي اقبال سر اين مُدبران را بدست‌آورند - جمعے از دليران لشکر ايلغار کرده به بعضے از اردوي او رسيدند - و اسکندر

(۲) در [جميع نسخ] دهمري نوشته (۳) نسخهٔ [د] کوهيان *

متوجهٔ دفع هیمو شد) خان‌خانان مردمِ خود را بلاهور فرستاده بود - درین هنگام (که همت عُلیا متوجهِ فتوحاتِ بے‌اندازه است) این‌نوید رسید - و شگون گرفته عشرت‌افزای گشتند - بیرام‌خان جشنِ‌بزرگانه ترتیب داده لوازمِ آن بجای‌آورد - اختر‌شناسان بزرگي و شایستگیِ او را از دلائلِ زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیتِ حضرتِ شاهنشاهي سربلند شده به پشت‌گرمیِ اخلاصِ خود خدماتِ عالي بتقدیم رساند - و بکارسازیِ طالعِ مسعود بمراتبِ والا رسـد - و سواد خوانانِ صحائفِ پیشانیي سطورِ عقیدت از خطوطِ ناصیهٔ حالِ او خوانده بمژدهای‌گرامیِ مسرت[۲] بخشِ دلهای اخلاص سرشت شدند - والحق بتوجهٔ حضرتِ شاهنشاهي (که اکسیرِ اهلیت و کیمیای جوهرِ سعادت است) همانطور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوارِ فراوانیِ رُشد و آثارِ افزونیِ اخلاص از پیشانیِ او خوانده میشد[۳] - و حقیقتِ آن بجـا درهرجا در محلِّ خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد *

چون (حدودِ جالندهر مخیّمِ اردوی معلّی گردید) اسکندر افغان (که دران ولایت رایتِ فتنه و فساد افراخته بود) خود را بطرفِ کوهستانِ سوالک (که مفرِّ معهود و مستقرِّ مقرِّرِ او بود) کشید - که روزے چند دران جبالِ مستحکم بسر برده منتظرِ وقت باشد - و موکبِ ظفر نشان بداعیهٔ صواب انتما (که یکبارگي فسادِ او را ازمیان برداشته شود) دفعِ او را پیش‌نهادِ همتِ جهانگشای ساخت - و دشواریِ راه و صعوبتِ جا در پیشگاهِ فطرتِ عالي ننموده بعزمِ درست و قصدے جزم از دُنبالِ سکندر بجانبِ کوهستانِ سوالک (که عالمے ست دیگر - و گریزگاهِ خودسران و گردن‌کشانِ ممالکِ هندوستان) توجّه نموده بعرصهٔ قصبهٔ دیسوهه[۴] نزولِ اجلال فرمود و ازانجا فضای دلگشای قصبهٔ دهمري بورودِ موکبِ معلّی گلستانِ دولت و بهارستانِ اقبال شد *

آغازِ سالِ دوم الٰهي از تاریخ جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهي
یعني سالِ اردي بهشت از دور اول

دران منزلِ فیض‌محمل[۵] سرمایهٔ رونقِ هستیِ جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایشِ زمان و زمانیان نیّرِ اعظم عطیّه بخشِ عالم در بیت‌الشّرفِ خویش بمـرکزِ اعتدال رسـیده زمین و زمان و کون و مکان را به‌نفحاتِ ربیعي طراوتے نو و نضارتے تازه رسانید - و همانا که حمل را بیت‌الشّرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیانِ خاکسار را بتربیتِ خاص شرفِ سعادت داده حیاتے[۶]

---

(۲) در [بعضے نسخه] مسرت پیرای (۳) در [چند نسخه] میشود (۴) نسخهٔ [ه] دیسویه - و نسخهٔ [ز] دیسوبه (۵) نسخهٔ [ب ه] محل - و نسخهٔ [ح] محفل (۶) نسخهٔ [ب] جانے *

دلِ معنی‌دوستِ مخلصانِ دوربین را اعتضادے تازه روی داد - و خاطرِ ظاهرآرایان را ازین بشارت نباتِ پای بهمرسیــد - آرے چون (ایزد جهان‌آرا اقبال‌افزای این دولتِ ابدقرین است) دوربینانِ انجمنِ معنی را نظر بر فروغِ جلال و جمالِ آن برگزیدهٔ ایزدی انداخته از جمیعِ اندیشهای رسمیِ روزگار فارغ‌بال میگرداند - و گروهے را (که از دولتِ بالغ‌نظری نصیبه نیست) در چنین اوقات (که خواطر باضطراب میگراید) بامثالِ این تفاوتات مسرّت‌بخش دلهای پریشان را اطمینان می‌بخشد - لاجرم فرمانِ جهان مُطاع شرفِ نفاذ یافت که اُمرای کبار و نوئینانِ عظام و سایر بهادرانِ اخلاص‌گزین و دلیرانِ عقیدت‌اندیش سامان و سرانجامِ یورشِ عالی نموده ملازمِ رکابِ آسمان قباب باشند •

و چون (سامانِ این یورشِ عالی بر وجهِ دلخواه سرانجام یافت) خاطرِ نکته‌دان از جمیعِ مهمّاتِ ملکی جمع فرموده (با آنکه لشکرِ سرما کمال طُغیان داشت) بتاریخِ بیست و ششمِ آذر ماهِ الٰهی موافقِ دوشنبه چهارمِ شهرِ صفر مهدی قاسم خان را بحراستِ دهلی گذاشته برهنمونیِ طلیعهٔ اقبال بجانبِ پنجاب نهضت فرمودند - منزل بمنزل شکارکنان آهسته آهسته این یورش انتظام‌بخش میفرمودند - هم مراسمِ داد و دهش بتقدیم میرسید - و هم لوازمِ مسرّت و شادمانی (که ناگزیرِ نشاهٔ تعلّق است) سرانجام می‌یافت - و عالمیان از اقطارِ عالم بصیتِ آثارِ مکرمت و انوارِ معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای‌بندِ اقبال میساختنــد علی‌الخصوص از کابل و بدخشان و قندهــار روزے نبود که جمعے کثیر از هواخواهانِ قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجدهٔ درگاهِ سلاطین پناه نورانی نمی‌ساختند - و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانهٔ بیرام خان خان‌خانان از کوچِ سعادت سرشت (که از نژادِ خانانِ میوات بود) بتاریخِ ششمِ دی ماهِ الٰهی موافقِ پنجشنبه چهاردهمِ صفر فرزندے متولّد شد نامِ او عبدالرّحیم نهادند •

و مجملی از مقدّمهٔ احوال آنکه دران ایّام (که حضرتِ جهانبانی عرصهٔ دهلی را بقدومِ معــدلت‌آرا زیب و زینت بخشیدند) بـرای تسلّیِ زمینداران اولیای دولت بفرزندانِ این طبقه نسبت میکردند - ازانجمله جمال خان عم‌زادهٔ حسن خان میواتی (که از زمینداران معتبرِ هندوستان بود) بشرفِ زمین‌بوس سربلند گشت - او را دو[2] صبیّهٔ جمیله بود - عاطفتِ خسروانی دخترِ کلانِ او را در حبالهٔ عقدِ خود درآورده او را بمفاخرت و مباهات عزِّ امتیاز بخشید و همشیرهٔ خردِ او را درعقدِ بیرام خان خان‌خانان درآوردند - و دربغولا (که رایاتِ شاهنشاهی

(۲) در [اکثر نسخه] دو صبیه بود •

و شاه‌قلي نارنجي و خالق بردي بيگ و جمعي كثير را همراه او ساخته بودند - أمراي عظام رفته در لاهور توقّف داشتند - در چنين وقت (كه غوغاى هيمو سرمايهٔ آشوب روزگار شد - و بر أمرا چنين شكستي در حدود دهلي روي‌نمود) ملّا عبد الله سلطان‌پوري [كه از گريزنده و روباه بازي از افغانان خطاب شيخ الاسلامي - و از حضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني خطاب مخدوم الملكي براي خود گرفته بود - و از فتنه اندوزي (كه در سر داشت) و آبِ دو روئي (كه در نهاد او بود) بظاهر خود را از اولياى دولتِ ابدقرين وا نموده در باطن بافغانان سرے داشت] بسكندر مقدّمات نوشت - و او را اغواى برآمدن(۲) از كوه كرد - سكندر جمعي از اوباشانِ افغان و بعضي از زمينداران كوهستانِ پنجاب را با خود فراهم‌آورده از كوه برآمد - و در پنجاب توجيهِ مال كرد خضر خواجه خان شهرِ لاهور را بحراستِ حاجي محمّد خان سيستاني گذاشته بدفع او برآمد وچون (حاجي محمّد خان سيستاني را اعمالِ ناشايستهٔ ملّا عبد الله يقين شد) او را بقيد و شكنجه پاداش نمود - و نيمهٔ تنِ او را در زمين كرده بعضے از زرهاى او (كه گوركردهٔ دست بُخلِ او بود) از زمين برآورد - و چون (خضر خواجه خان نزديک بقصبهٔ چمياري(۳) رسيد - و فاصله قريب ده كروه مانــــد) دو هزار كسِ گزيدهٔ خود را از لشكر جدا ساخته پيش فرستاد - و سكندر فرصت از دست نداده بجمعيّتي فراوان روبرو شد - و جنگِ عظيم در گرفت - و آنمردم را بردلشت خضر خواجه خان ايستادن را صلاحِ وقت ندانسته پاى عزيمت بضبطِ لاهور آورد - و سكندر اندک تعاقبي نموده تحصيلِ ولايت مفتِ وقت دانست - و چون (اين خبر بمسامع قدسيّه رسيد) عجالة الوقت سكندر خان را (كه بخان عالمي امتياز بخشيده بودند) سيالكوت و آنحدود را جايگير كرده پيشتر باستعجالِ تمام روانه ساختند كه اعتضادِ خضر خواجه خان باشد *

توجه موكب مقدس حضرت شاهنشاهي از دارالملك دهلي بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سكندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مانكوت

چون از صادر و وارد چنين مسموع شد [كه با سكندر لشكرے فراهم‌آمده - تا آنكه (موكب اقبالِ شاهنشاهي عنانِ عزيمت بآن‌صوب منعطف نفرمايد) عقدهٔ اين كار مشكل بآساني كشوده نخواهد شد] لاجرم عزيمتِ ممالکِ شرقيّهٔ هندوستان را موقوف داشته ارادهٔ يورشِ پنجاب مصمّ همّتِ عالي شد - و از تفاؤلاتِ بديعه آنكه جمعيے از ملازمانِ بساطِ عزّت از ديوانِ لسان الغيب تفاؤل نمودند - اتّفاقاً اين بيت برآمد　* بيت *

سكندر را نمي بخشند آبے * بزور و زر ميسّر نيست اين كار

---

(۲) نسخهٔ [ه] بدر آمدن (۳) نسخهٔ [ا] چماري - و نسخهٔ [ز] چمياري - و نسخهٔ [ح] چماري *

سرانجام نماید او را زیبد که با چنین مردم در پردهٔ درآمدهٔ جمالِ مقصودِ خود را ننماید و در کارِ خود بصورتِ بےپروائي باشد - و بے شایبهٔ تکلّف درین مراتب (که والا نژادانِ عاليهمّت عزیمتِ تسخیرِ هندوستان کردهٔ کارزار فرمودهاند) هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه بردانندهٔ داستانهای باستاني باندک تاملے ظاهر میشود - چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سابقه (که فرمان روایانِ دادگر قصدِ هندوستان کردند) هیچ یکے از والیانِ هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبود - بلکه در سرانجامِ ملکِ خود درمانده بودند - بخلافِ این مردِ مردانه که پیوسته تسخیرِ اقالیمِ دور دست را اندیشمند بودهٔ سرانجامِ یورشهای عظیم مکنونِ خاطر میداشت - و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کردهٔ بود فرمان‌فرمایانِ هندوستان را دران اوقات میسّر نبود [از هجومِ سپاهیانِ کارطلب - و فراوانیِ مبارزانِ کارزار - و افزونیِ اسبابِ توپخانه (که جز در ممالکِ روم ازان نشان نتوان یافت) و بسیاریِ فیلانِ زبردست که یکے برای برهم زدنِ لشکرے کفایت کند] مولانا شرف‌الدّین علي یزدي در ظفرنامه در مبارزتِ (۳) حضرتِ صاحبقراني (که در هند بظهور آمد) شرحِ ملاحظاتِ بهادرانِ لشکر و عظمتِ والیِ هندوستان چگونه بیان میکند - و بتفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیلِ جنگي دران جنگِ عظیم بتصرّفِ اولیای دولت درآمد - و بر تاریخ دانانِ هشیارمغز حالِ والیِ آن زمان روشن‌است که به نسبتِ هیمو کدام پایه را داشت - و درین کارنامهٔ عبرت افزا (که اندکے از بسیار گزارش یافت) هزار و پانصد فیل بدستِ فرمان پذیرانِ بارگاهِ والا در آمد - سایرِ معاملات را ازین قیاس میتوان کرد - و کمّیتِ خزائن و سایرِ اسباب و آلاتِ فرمان‌روائي خود کجا بشمار درآید - و این میدانِ فتح و نصرت همان جای میمنت‌گستر است که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بسلطان ابراهیم نبرد فرمودهٔ رایاتِ فتح برافراشته بودند چنانچه مجملے ازان در جای خود رقم پذیر شد - و در همین روزِ بهجت افزای (که بتائیدِ الٰهي چنین فتحے بزرگ روی داد) سکندر خان ازبک را با جمعے بتعاقبِ هزیمت‌یافتگان و حراستِ دارالملکِ دهلي از آسیبِ اوباش تعیّن فرمودند - و او مسارعت نمودهٔ خیلے از نفوسِ شریره و اشخاصِ معطّله را از زندانِ زندگاني خلاص ساخت - و ناظمِ پراگندگیهای ممالک شد - و غنائمِ فراوان بدستِ او افتاد - روزِ دیگر موکبِ اقبال ازانجا نهضت فرمودهٔ بساعتے (که اخترشناسانِ کاردان گزیدهٔ بودند) پرتوِ وصول بر ساحتِ قُدس‌مساحتِ دارالملکِ دهلي انداخت - و بنورِ معدلت و زیورِ نصفت آن دیارِ سعادت پرتو روشني‌افزای نظّارگیان گشت - و اکابر اشراف و هنرمندانِ هرفن و نادره پردازانِ هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرفِ استقبال دریافته

---

(۲) در [چهار نسخه] سالفه (۳) در [اکثر نسخه] مبارزت نامهٔ •

اقدس خود بشمشیر بگذرانند) بر زبان مقدس گذشت که می کار این مغرور را درانروز ساخته ام و بند از بند جدا کرده‌ام - و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند - سبحان‌الله درین سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعهٔ دولت افزا داده بودند - آرے امروز و فردا و دی و حاضر و غایب پیش آخشیجیان ظاهر باشد - امّا پیش نور پروردان ایزدی (که گوهر پاک این شاگردان حق و اُستادان عقل مظهر نور الٰهی و مطلع خورشید حقیقی ست) آینده[۲] چون گذشته در خدمت حال است - و غایب چون حاضر در شرف حضور - کسے که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار - حاشا حاشا آنجا غایب نباشد - سالک شاه‌راه ارادت ابوالفضل (که راقم این دیباچهٔ افضال است) روزے صورت این واقعهٔ کرامت بنیان را از آنحضرت پرسید - فرمودند که ملهم غیب خبرے بر زبان ما داده‌بود - سرّ این کار او بهتر داند - درخشیدن نیّر حقیقت آنچنان و پرده‌گزیدن اینچنین - قوی حوصلهٔ عالی نظرے [که با چندین خمخانهای اقسام بادهٔ هوش ربا (که پهلوانان راه را نیز ازان بید مستی میرساند - یکے می آغاز جوانی - دوم بادهٔ دولت صوری سیوم شراب سطوت معنوی - چهارم بادهٔ حسن ظاهری - پنجم مُدام لطف باطنی) بهوش والا بوده خود را ندیده دیدبانی الٰهی نماید] مقصود او را عاشق او گردانند - و دولت را ملازم آستان امّید او سازند - من (که معتکف شبانه روزی این عتبهٔ اقبالم) بیاد ندارم که بر کسے نگاه لطف انداخته باشند یا از روی آنس مخاطب ساخته حرفے فرموده که بدمست نشود - و در نشست و خاست و گفت و شنید با بر کشیده‌های او تغیّر روشن ننماید - بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازهٔ حوصلهٔ کسے (که چندین بادهٔ مرد افکن بکار برد - و هوشمندی او روز بروز افزون گردد) که تواند شناخت لیکن سعادت‌پیوند آگاه‌دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد - و چنین فتوحات عُظمی او را باسهل وجوه دست دهد - و چندین موهبتی بزرگ و کارے شگرف و مهمّے بدیع در روزگاران کمتر روی نماید ه

و یکے از غرائب کرامات آنکه درین اثنا (که از قصبهٔ جالندهر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد) روزے بمیرآتش حکم معلّی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرّت خاطر و تماشای مردم اقسام آتشبازی سرانجام نماید - و درانمیان صورت هیمو ساخته بدارو[۳] و پر کرده در آتش اندازند - کار پردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتے گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند - در ظاهر هنگامهٔ بزم بازی گرم ساختنی بود و در معنی خرمن هستی بد خواه سوختنی - آرے کسیکه در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا

---

(۲) نسخهٔ [ه] گذشته و آینده (۳) نسخهٔ [ط] و دارو پرکرده ه

رسیده باشد - و داند که خلافِ رضای او گزیدن خود را بر تیغ زدن است - چه سهمي بهتر که قهرمانِ مُبدعِ کُل او را بخاکِ مذلّت و مغاکِ هلاکت مي‌اندازد - چنانچه امروز بر مطالعه‌کنندگانِ روزنامچهٔ احوالِ این پادشاهِ سعادت‌اساس ظاهر میشود) او را کجا فرصتِ آنست که بتوجّه معنوي باطني در خاکساري و فنای اربابِ خلاف پردازد - و بر تقدیرِ فرصتِ زمانی و رخصتِ خردِ همّتِ والای او کجا تجویز آن میکند که دامانِ اقدسِ باطنِ او بچنین غبارے آلوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ‌آلودن بخونِ آنچنان خون‌گرفتهٔ ناپاک کجا - وآن شخصِ مقدّس کجا و ملتمسات اهلِ روزگار در چه پایه - آخر بیرام خان خان‌خانان چون دانست (که آنحضرت متوجّه این معنی نمیشوند) خود را ازان باز داشته بمقتضای عقیدتِ موروثي (که از راهِ تقلیدِ پدران و آستادان درآدمي جا کرده سرشتي[(۲)] میکنـــد) خود در تحصیلِ این ثوابِ موهوم شد و بشمشیرِ آبدار عالم را از لوثِ هستیِ او پاک ساخت - کاشکے آنحضرت ازپرده برآمده توجّه فرمودے - یا صاحبِ‌حوصلهٔ دوربینے دران درگاه بودے - تا او را در بندخانه داشته مستعدِّ ملازمتِ عتبهٔ اقبال ساختے - الحق بس نوکرے شایسته بود - و همّتے بلند داشت - و هرگاه تربیتِ این‌چنینی بزرگے یافتے چه کارها که ازو بظهور نیامدے - و برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهي و آگاهیِ ظاهربینان سرِ او را بکابل فرستادند - و تنهٔ او را بدارالملکِ دهلي برده بر[...]ارِ عبرت کردند - عالم از شور و شغب آرمید - و جهانیان را آسودگي و خرسندي پدید آمد ه

و از بدائعِ کرامات و غرائبِ خارقِ عاداتِ حضرتِ شاهنشاهي (که درین سانحه از مکمنِ بطون بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گري فرموده) آنست که در دارالسلطنهٔ دهلي در هنگامے (که حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بعد از فتحِ اسکندر بآنجا تشریف آورده‌بودند) در تصویرخانه بموجبِ اشارتِ عالي مشقِ تصویر میفرمودند - و نادره‌کارانِ باریک‌بین (چون میر سیّد علي مصوّر و خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم که از بے‌بدلانِ این فن اند) در ملازمت بوده راه و روشِ این کارِ بدیع مذکور میساختند - روزے در کتاب‌خانهٔ حضرتِ جهانباني آن نسخهٔ جامعِ[(۳)] الٰهي بجهتِ تشحیذِ خاطر بتصویر توجّه نموده صورتِ آدمي نکاشتهٔ قلمِ الهامي‌رقم ساختند بطریقے که عضوعضوِ آن تمثال ازهم جدا افتاده بود - یکے از دولت‌یافتهای حضور آن نقشِ بدیع دیده استفسار نمود - بر زبانِ غیب‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که این صورتِ هیموست و حال آنکه دران وقت نام و نشانے از هیمو نبود - مستمعان حقیقتِ کار در نیافته از استکشافِ آن باز ماندند - و در آنروز (که بیرام خان التماس میفمود - و کوشش میکرد که هیمو را بدستِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرکشي (۳) در [چند نسخه] جامعهٔ ه

چون باد صرصر مي راندند - چنانکه سطوت اقبالِ روز افزون صف‌آرای هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردانِ صفدر را از گریزا گریز چارهٔ(۲) نیست - آنچنان حیواناتِ بیخرد را کجا شکوهِ همّت مي‌ماند آمرای نصرت‌قرین از چنین نتیجه (که تا انقراضِ عالم طُغرای فتح‌نامهای شهریاران والا شکوه و دیباچهٔ مفاخرِ جهانداران عالیقدر خواهد بود) در تقدیمِ مراسمِ شکرِ پروردگار شدند - و سایرِ عساکرِ فیروزی‌مآثر در کشتنِ گریختها و جمعِ غنائم اهتمام داشته از کشتها پشتها و از غنائم خوانِ آماده و مهیّا ساختند - تا پنج هزار کس درمیدان افتاده بودند که بحساب درآمد - و ازانها (که در گریختن در راهها پایمال شدند) که شمار تواند کرد - و تا هزار و پانصد فیلِ نامي در تصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - و طایفهٔ از بهادرانِ نصرت قرانِ(۳) گریختها را تکامشي کرده بسیارے از مخالفان را به تیغِ انتقام گذرانیده کامیابِ نصرت بپایهٔ سریرِ اعلی معاودت نمودند - فرمان‌فرمای زمان ازین عطیّهٔ کُبری آدابِ سپاسداري بجای‌آورده هرکدام از مبارزانِ عساکرِ منصوره را بعواطفِ بیکرانِ شاهنشاهي اختصاص بخشید - و در اثنای آنکه (هریکی از بهادرانِ نیکوخدمت بدولتِ حضورِ رسیده کامیابِ دین و دولت میگشت) شاه‌قلي‌خان محرم هیمو را بسته بدرگاهِ خلائق پناه آورد - هرچند ازو پرسیدند از جهالت بسخن نیامد - یا توانائیِ سخن‌سرائي نداشت - یا مغلوبِ خجالت بوده سخن را بر خود نه پسندید - بیرم‌خان خان خانان از حضرتِ شاهنشاهي التماس نمود که این‌سرمایهٔ فساد را بدستِ مقدّسِ خود بگذرانند - و بوسیلهٔ غزا احرازِ مدارجِ ثواب و جزا فرمایند آن خدیوِ خردمندي و خداوندِ خردمندان (که صغرِ سن را نقاب دانشِ خداداد دانسته در پردهٔ بیگانگي بوده از شورشِ انکارِ منکران و اعتقادِ مخلصان فراغتي داشتند) برای هدایتِ اربابِ استعداد بر زبانِ حقائق‌ترجمان گذرانیدند که بکشتنِ گرفتارے اسیرِ(۴) همّتِ عُلیا رخصت نمیدهد - و همانا که در بارگاهِ معدلتِ حضرتِ احدیّت(۵) نیز بر چنین کارها ثوابے مترتّب نباشد - هرچند دولتخواهانِ ساده‌لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجّهِ شاهنشاهي کمتر بظهور آمد ●

بنازم این دریافتِ بلند را که در بطونِ اوراق و اذهانِ آفاق ازان اثرے نیست - امّا دانش نژادانِ بارگاهِ کبریا نیکو دانند که این جز در نورآبادِ خاطرِ مقدّسِ ذاتِ پاکے (که بے وسائطِ بشري و وسائلِ ملکي از حضرتِ دادارِ دانش‌آفرینِ دانانواز نور پذیـــرِ معرفتِ حقیقي شده باشد) پدید نیاید - چنانچه از صفحهٔ پیشانیِ این تخت‌نشینِ صورت و معنيِ روشـــن است - و نیز بر معامله‌فهمانِ ظاهربین پیدا ست که (هرگاه بزرگ نهادے خدا شناسے در پایهٔ محبوبیِ ایزدي

(۲) نسخهٔ [د] از گریز گزیر و چارهٔ نیست (۳) نسخهٔ [ب ه] قرین (۴) در [چند نسخه] اسیرے
(۵) نسخهٔ [ب] صمدیت ●

بادپایانِ آتش‌کردار کار تمام میساختند - و گروه گروه فدائیانِ تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده دادِ کارزار میدادند - علی‌قلی خان شیبانی (که لشکرِ قول بحسنِ اهتمام او رونق داشت) در جائی واقع شده بود که جرئے کلان درپیش داشت - که فیلان در برابرِ آن عبور نمیتوانستند کرد دلاورانِ پرخاش‌جو و مردانِ شیرحملهٔ قول برجای خود پای ثبات افشرده قابوی تاختن می‌جستند و چندان تحمّل کردند که فیلان از اطراف و جوانبِ قول برگذشتند - بعد ازان از عقبِ مخالفان درآمده دادِ تیراندازی و تیغ‌زنی میدادند - و هیموی تیره‌بخت بدروزِ خود بر فیلی هوائی نام (که از فیلانِ سرآمدِ او بود) مغرورِ نفس و هواسواره نظر بر دهادهِ بُردالی تیغ زن و کشاکشِ غازیانِ صف شکن داشت - چیقلشهای مبارزانِ عساکرِ اقبال بدیدهٔ عبرت (۲) دیده جوقی از فیلانِ مست همراهِ خود ساخته هر تردّدے (که در حوصلهٔ طاقت داشت) و هرتهوّرے (که مکنونِ باطنِ نقشهٔ سرشتِ او بود) ظاهر ساخته حملهای قوی و جرأتهای عظیم کرده بسیارے از زبردستانِ عساکرِ گردون شکوه را از پای درآورد - و بهگوانداس (که از برکشیده‌های او بود - و در کارِ نبرد از تیزدستی امتیاز داشت) پیشِ او پاره پاره شد - و شادی‌خان جنگ کرده پایمالِ بادپایانِ موکبِ اقبال گشت - ناگاه در اثنای گیر و دارِ تیرے از کمانخانهٔ غضبِ الٰهی بچشمِ هیمو رسید - و کاسهٔ چشمش شگافته از پسِ سرِ او گذرا شد - همانا که بادِ پندار و دودِ غرورِ آن سیه‌بختِ تیره درون همان بود که ازان روزنِ برآمد جمعی (که در حواشیِ او تگ و تاز داشتند) چون دیدند که تیرِ اقبال بهدف رسید بازوی همّت سست کرده دل از دست دادند - و بیدست و پا شده دیگر کمرِ طاقت نه بستند - و شکست بر لشکرِ او افتاد - هر کدام خاکِ ادبار بر فرق بیخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند - درین هنگام شاه قلی‌خان محرم با چندے از شیرمردانِ کارزار بفیلی (که هیمو بران سوار بود) رسید - و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است - قصدِ کشتنِ فیلبان کرد - تا آن فیل را بطریقِ الجا (۳) از جملهٔ غنائمِ خود سازد - فیلبانِ بیچاره (که نه مغفرِ حقیقت داشت - و نه جوشنِ شجاعت) از بیمِ جان صاحبِ خود را نشان داد - شاه‌قلی‌خان از نویدِ این عطیّهٔ عشرت افزا ممنونِ طالعِ خود گشته کلاهِ شادمانی بر آسمان انداخت - و آن فیلبان را امان داده بانعامِ پادشاهی امیدوار ساخت - و آن فیل را با چند فیلِ دیگر جدا کرده از معرکه یکسو شد ٭

و چون از مهبِّ عنایتِ ازلی نسیمِ فتح و فیروزی بر رایتِ فتح‌آیتِ حضرتِ شاهنشاهی وزید مخالفانِ سیه‌روزِ تبه‌کار بیکبارگی پشت داده نجاتِ خود را در فرار دیدند - شیرانِ بیشهٔ شجاعت فیلبانان را از قلّهٔ آن کوهها بضربِ تیر و قوّتِ گرز نگونسار میساختند - و پیلانِ کوه منش را

---

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بین (۳) در [بعضی نسخه] الجاء ٭

و استمالتِ دلها فرمان‌فرمای جهان بآئینِ کشورگشائي و قانونِ جهان‌آرائي تکاور بادپای جهان‌پیما را برانگیخته نهضت فرمودند - و چون مهچهٔ لوای جهانگشای پرتو وصولِ نزدیک بالصبهٔ پانی‌پت انداخت - طلیعهٔ فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت - و بکّه جوانان و بهادران بهم رسیده مژدهٔ فتح میرسانیدند - و شاه قلي محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضورِ اقدس آورد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت *

و شرحِ دیباچهٔ این نصرتِ عُلیا و موهبتِ عُظمیٰ (که کارنامهٔ اقبال تواندبود) برسمِ اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد (که راياتِ اجلال دور است - و چندے از اُمرا پیش آمده‌اند) عنانِ از دست دادهٔ باستعجال خود را بایشان رسانید بایں خیال که چون آن مردم را (که خلاصه و چیدهٔ اند) بر دارد دیگر کارِ دشوار بر و آسان گردد - و برافزونیِ لشکرِ کارکرده و بر فراوانیِ فیلانِ مست اعتماد نمودهٔ بغرورے از اندازهٔ بیش قدم در پیکار نهاد - و از نشاءِ بدمستيِ غرور نتوانست دریافت که آنرا (که بفیلبان اعتضاد باشد) برانکه بر فیل اعتماد دارد هرآئینه غلبه روددهد پس آنکه با مُبدعِ فیلِ رازِ نهانيِ دارد استیلای او را که تواند انکار نمود - و استظهارِ فیلان با او چه سودمند آید - بهرحال آن خون گرفتهٔ شوریدهٔ بخت سرگرمِ جنگ و ستیزهٔ گشت - و دلیران از جانبین کرشمهای شگرف نمودهٔ مانندِ رعد در نیسان و شیر در نیستان خروشیدهٔ بر یکدیگر مي‌تاختند - و دادِ دلاوري و جان‌فشاني و نیکوخدمتي دادهٔ آبروی تازهٔ بهم مي رسانیدند

* شعر *

دو لشکر چنان برهم‌آمیختند * که از آب آتش برانگیختند

تو گوئي هوا لاله کارد همـي * ز پولاد بیجادهٔ بارد همـي

اگرچه بهادرانِ لشکرِ منصور در ثبات‌پائي و جان نثاري تقصیر نمي‌کردند لیکن از صدماتِ فیلان مردمِ میمنه و میسره را پای از جای لغزید - چندے از شیرانِ بیشهٔ پیکار یعني لشکریانِ شیرشکار (که غبارِ معرکهٔ نبرد را گلگونـهٔ عروسِ فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند - و آبِ زندگاني از چشمه سارِ تیـغِ خون‌آشام جسته شادابِ مقصود بودند - مثلِ محمّد قاسم خان نیشاپوري و حسین قلي‌خان و شاه قلي‌محرم و لعل‌خان بدخشي) چون دریافتند که اسپان روبروی فیلان نمي‌توانند آمد کُندلان[۳] شدهٔ با تیغهای خون‌چکان مانندِ شیرانِ گرسنه در جستن و جوی شکار خود را بحریف رسانیدهٔ دست‌برد میفمودند - و سوارانِ گران‌رکاب را از خانهٔ زین انداخته بخنجرِ نعل

(۲) نسخهٔ [ی] فیلبان (۳) این لفظ در کتب لغت یافته نشد اما اغلبکه معنیش پیادهٔ باشد چنانچه در [سوانح اکبري] در بیان کیفیت جنگ هیمو بجای کُندلان شدهٔ پیادهٔ شدهٔ نوشته *

وقت از هزاران لشکر کارگذار ظفرانگیزتر است) افزونی ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم بنظر در نیاورده (چنانچه رسم سعادت‌کیشان بخت‌بلند است که کار امروز بفردا نگذارند) بی شایبهٔ توقف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده جویای پیکار نصرت سرانجام شدند (۲) میمنه بشکوه شهامت سکندر خان و جمعی دیگر از نبردآزمایان نامور آراسته گشت - و میسره بمهابت عبدالله خان و طایفهٔ از فدویان جان‌بناموس‌باز رونق گرفت - و قول بشجاعت علی‌قلی خان شیبانی تائید یافت - و حسین قلی خان (۳) و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان بآرایش هنگامهٔ هراولی معین گشتند *

چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در درازا (۴) و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب گردد - ای جویای اخبار عبرت‌بخش سررشتهٔ سخن را نگاهداشته ساعتی گوش بمن دار که ازان زمان (که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان‌کشای امرای نامدار را برسم منقلا از پیش روانه فرمودند) خود با عساکر فتح و جنود اقبال رسوم فرمان‌روائی و لشکر آرائی را دقیقهٔ نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجهٔ فتح و نصرت بودند - درین روز بهجت انتما (که نوروز فرخی و فیروزی ست) رایات اقبال از قصبهٔ کرنال (که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه باشد) نهضت فرموده به پنج‌کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند - و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلا در آردوی معلی خبری نبود - و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نیفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با سایر اخبار ناخوش باهم رسید - و چنان ظاهر شد که جمعی را مگر پای از جای لغزیده باشد - اما هنوز بازار کشش و کوشش گرم است - موکب عالم‌آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آمادهٔ نهضت پیش شد - و در ساعت بهادران عقیدت‌مند و دلاوران اخلاص گزین را یرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند - در اندک فرصتی بساز و پیرایهٔ (که در خور آفرین صاحب اقبالان باشد) فراهم آمده جویای پیکار شدند - آنحضرت چهرهٔ وقار پادشاهانه بخرسندی افروخته (مغفر اقبال ایزدی برسر - و جوشن حراست الهی در بر) مسلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند - بیرام خان خان خانان در پیش صفها و گرد تشونات (۵) و تومغات می گردید - و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد - و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب می‌بخشید - و بعد از ترتیب لشکرها

---

(۲) نسخهٔ [ا] آمادهٔ (۳) نسخهٔ [ج] حسن قلی خان (۴) نسخهٔ [ی] درازی (۵) در [بعضی نسخه] تسومات *

جائی و مقامی مقرّر گردانیـــد - فیلِ غالب جنگ نام (که از فیلانِ برآمده نامی بود) بمحسن خان فوجدار مقرّر گردانید - و فیلِ گج بهونر (۲) (که در هزار یک فیل او کم بهمرسد) بسواریِ میکل (۳) خان معیّن ساخت - و فیلِ جوز بنیان (۴) (که از فیلانِ زبردست بود) بالمختار خان داد و فیلِ فوج‌مدار (۵) را بسنکرام (۶) خان نامزد کرد - و فیلِ کلی بیگ (که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره‌رای خود بران سواري میکرد) درین روز برای سواریِ چاپن (۷) نام فیلبان داد - و باین فوجداران (که هزبرانِ بیشهٔ وغا بودند - و ازمعتمدانِ شیرخان و سلیم‌خان) و بسایرِ برکشیده‌های خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت - امّا اسباب آرائی پیکار با سبب پیشهای ظاهربین بکارآید باخدا پرستِ سبب برانداز (که اورا برای انتظام و تکمیلِ عالمِ صورت و معنی آورده باشند) چه نفع رساند - بلکه آنهمه اسباب و آلات ازضمائمِ بیوتاتِ (۸) قدسیِ آن جمال آرای عالمِ سلطنت گردد - و بنفد مصداقِ این‌معنی همین قضیّهٔ بدیع است ٭

و شرحِ این اقبالِ بدیع‌نما آنکه بتاریخِ روزِدیبادین بیست و سیومِ آبان ماهِ الٰهی موافقِ روز پنجشنبه دومِ محرّم (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار عساکرِ فیروزي‌نهاد را (که برسمِ منقلا پیشتر مي آمدند) چون بحدودِ قصبهٔ پانی پت اتّفاقِ نزول افتاد قراولانِ دوربین رسیده خبرِ رسیدنِ غنیم و شرحِ کمّیتِ لشکر و استعدادِ آن تبه‌کار بعرضِ پیش قدمانِ موکبِ عالي رسانیدند - و بیقین پیوست که آن سیه‌کارِ آشفته روزگار خود بسرانجامی که دارد دلیرانه قدم مي‌نهد - و پیش از رسیدن بقصبهٔ مذکور چنان بر الصفهٔ روزگار افتاده بود که هیمو لشکری گران را بسرکردگی شادي خانِ کاثر پیشتر فرستاده است - آمرای نصرت‌پیوند ازو چندان حساب نمي‌گرفتند - و دل براقبالِ روزافزون بسته متوجّهِ پیش بودند - چون آمدنِ هیمو بآن استعداد بیقین پیوست ازانجا (که بر اعتضادِ معنویِ خود نظر نیفداخته بودند) بوسیلهٔ حرفِ سرایانِ تهي‌مغز (که پیوسته لشکرها ازان‌مردم خالي نباشد بلکه ازانها لشکرها شود) تذبذبی در خواطرِ اولیای دولت راه یافت - دلاورانِ لشکرِ اقبال حقیقتِ کارِ عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت‌پناه فرستادند - و خودها آمادهٔ جان‌نثاري شدند - درین گروهِ والاشکوه سپاهي ده هزار کس بود - اما پنج هزار مردِ نبرد شاید که باشد - بهادرانِ فیروزمند و دلاورانِ اخلاص منش آمدنِ غنیم نزدیک دانسته از روی خردِ دوربین و حوصلهٔ فراخ (که درچنین

---

(۲) نسخهٔ [د] بهونور (۳) نسخهٔ [ب] مشکل خان - ونسخهٔ [ح ی] منگلي خان (۴) نسخهٔ [و] حوربنال - ونسخهٔ [ز] جوربنیال - ونسخهٔ [ح] چونربهال - ونسخهٔ [ی] چوربنیال (۵) در [بعضی نسخه] فوج بدار (۶) نسخهٔ [ز] به شکر خان (۷) نسخهٔ [ح] چاهن - ونسخهٔ [ی] جاپن (۸) نسخهٔ [حط] فتوحات ٭

خود در استعداد پیکار شد - و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت‌نژاد بمستعجال خواهند آمد شیردلان هنگامهٔ منقلا آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده فوجی آراسته از تیزدستان نبرد دوست را (چون لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سمانجی خان) پیشتر فرستادند که دست‌بردی نمایند - و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد علی‌قلی‌خان شیبانی نیز خود را ملحق ساخت - و غازیان چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی (که به پشت گرمی این دولت عظمی گربه کار شیران بتقدیم رساند - خیال بایدکرد که شیران باعتضاد چنین استوار چه کارهای شگرف که بجای آورند) خلاصهٔ توپخانه را[۲] بتصرف در آوردند - و پیش‌آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بےجنگ راه گریز پیش‌گرفتند - و هیموی خون‌گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد - دست راست بغرور شادی‌خان‌کاکر شورافزای گشت - و دست چپ را باهتمام خواهرزادهٔ خود رمیه[۳] نام (که از دلیران بیباک بود) سپرد و خود به نخوتے تمام و استعجالے غریب روان شد - و فیلان کوه نمود اژدها دم را (که اندوختهٔ چندین فرمان‌روایان هندوستان بود - و برای عبرت ظاهر بینان کوته‌اندیش بسر نوشت آسمانی پیش این بےبهرهٔ صورت و معنی گرد آمده) همراه گرفت - ازانجمله پانصد فیل سره که هر کدام در تیز پائی و چرب دستی علم بود - و در مستی و دلیری کارنامهٔ دویدن این قوی هیکلان سبک روح را دویدن نتوان گفت - که اسپ عراقی دونده هر چند گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت - و الحق هر فیلے ازین فیلان نامی برای برهم‌زدن فوجے گران بسند بود - بتخصیص برهم‌زدن هجوم سوارانے که اسپان شان هرگز چنین صورتے مهیب و پیکرے بدیع ندیده باشند. و صفت این جبال دونده کجا بر رشتهٔ باریک عبارت درآید - عمارات عالی را بجنبشے ویران سازند و درختان قوی را بهبازئے از بیخ برآرند - و در هنگام نبرد و کارزار بخرطوم ثعبانی اسپ را با سوار از زمین بر دارند - و بهوا اندازند　　• بیت •

بپویه نرم روند و گهے که حمله برند • چو سرمه سوده شود زیر پای شان سندان

و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید: خلاصهٔ سخن آنکه با سی هزار سوار کارطلب از راجپوت[۴] و افغان (که بارها کارکرده سرمایهٔ مزید نخوت و استکبار او می‌شدند) بآئینے غریب متوجه شد و فیلان را بتجیم و سلاح آراسته رعداندازان و تخش‌افگنان را بر پشتهٔ پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آمادهٔ نبرد شد - و همه فیلان را بروشے (که در روز هیجا آرایند - و بر خرطومها دشنها و حربها تعبیه کنند) آراسته فیلان تجربه دیده را به مردان نبرد و فیلبانان قوی‌دل سپرده هرکدام را

---

(۲) نسخهٔ [ج] اورا (۳) نسخهٔ [ز] رمیه (۴) نسخهٔ [د] راجپوتان و افغانان •

همّتِ علیای حضرتِ شاهنشاهي با معدودے حراستِ آنحدود نموده رایتِ اخلاص بر افراشت) معلومِ هوشمندانِ آگاه دل میشود که هرگاه میامنِ برکاتِ قدسیّهٔ این ظهورِ صوریه و معنی در دور دست آن کرد حالِ نزدیکانِ ناخجسته عاقبت (که از سیه بختي با نفسِ مقدّسِ آنحضرت اندیشهٔ ستیزه و پیکار نمایند) قیاس بایدکرد که چگونه خواهد بود(۲) - و خودسرانِ مغرور را تازیانهٔ آگاهي ست سرگذشتِ هیمو - که درمطلعِ احوال ظهوریافت - و دریں ایّام در بلاد و امصارِ هندوستان گرانئ عظیم پدید آمد - و در اکثرِ ممالک خصوصًا در دیارِ دهلي قحطي بوالعجب شد اگر از زر نشانے مي یافتند از غلّه اثرے نمي‌دیدند - آدمیان در مقامِ خوردنِ یکدیگر شدند چندے باهم پیوسته آدمِ تنها را مي‌ربودند - و غذای خود مي ساختند - اگرچه این پاداشِ اعمالِ جمهورِ مردم تا دو سال کشید امّا یک سال صعوبتِ تمام داشت - و همانا که دردیِ(۳) ایّامِ گذشته بود که بعالمِ ظهور آمد - تا بمیامنِ جلوسِ مقدّسِ بر اورنگِ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگي دور شود ٭

فتحِ موکبِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي در محاربهٔ باهیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله زهے تلوّنِ احکامِ تقدیر - و تنوّعِ آثارِ قضا - هیچ گیاهے از زمین برنخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد - و هیچ برگے از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوئ آن مندرج نبود - پس وقائع و سوانحے (که متضمّن برجنبشِ عالمے باشد) اندازهٔ مصالح و اسرارِ آنرا (که در طیِّ آن مکنون است) که تواند گرفت - و ازانجمله است این بزمِ رزم‌نما که هم نظامِ ظاهر را از اسبابِ والا ست - و هم بهترینِ وسائلِ هدایتِ گمراهانِ بادیهٔ غوایت و ضلالت - تفصیلِ این موهبتِ کُبریٰ آنکه هیموی سیه بخت از فراهم‌آمدنِ اسبابِ بدمستي (چنانچه اندکے ازان گزارش یافت) پیوسته در نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بخود راه میداد - علی الخصوص چون قضیّهٔ تردي‌خان واقع شد لشکرِ هندوستان را دل بس‌قوي‌گشته در جنگِ مبارزانِ عساکرِ اقبال دلیر شده بودند - و شورشِ غرور در شریف و وضیع افتاده خیالاتِ فاسد بخود راه میدادند ٭

چون خبرِ نهضتِ راياتِ اقبال در لشکرِ مخالف انتشار یافت هیمو توپخانهٔ گرانِ خود را (که در کیفیت و کمّیت بسیار بود) بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان (که از امرای کلانِ او بودند) پیشتر از خود بقصبهٔ پاني پت (که قریبِ سي کروهیِ دهلي باشد) فرستاده

---

(۲) نسخهٔ [ی] خواهد شد (۳) نسخهٔ [ی] دردے از ٭

ایزدِ جان بخش برآرندهٔ مقصود نگارندهٔ[۲] اسباب بسته (با خاطرے آرمیده - و پیشانئ کشاده و دلے نیازگزین - و عزمے درست - و رائے راست - و حوصلهٔ فراخ - و دستے قوي - و پائے استوار و همّتے والا - و فطرتے عالي - و تدبیرے صایب - و چهرهٔ برافروخته - و لبِ خندان) پای دولت در رکابِ اقبال نهاده نهضت فرمودند - و در چنین موسم (که منغوانِ شباب و عنوانِ طغیانِ طبیعت است) آن خدیوِ والا پیوسته بدوربیني و فرمان پذیري خردِ خرده دان ملک‌آرای بوده خود را در نقابِ بےالتفاتي و پردهٔ صغرِ سن داشته نگهبانئ جمالِ جهان‌آرای سلطنتِ خویش کرده بے مداخلهٔ قاصد و پیغام و سخن ساختگئ حرف[۳] سرایانِ غرض‌آلود عیارِ راستانِ درست‌بین و مخلصانِ حق‌پسند میگرفتند - و دار و مدارِ اشغالِ پادشاهي را بمعاشقانش[۴] سپرده برآمدِ مقاصدِ صوري و معنوي را از ایزدِ بیچون دانسته نیازمندِ درگاهِ هستي بخشِ خرد آفرین میبودند - و دانشورانِ رسمي اسباب پرستِ مسبّب‌نشناس پي بفزوني خردِ والای این اورنگ‌نشینِ خلافت و بزرگئ حالتِ کُبرای این برگزیدهٔ کونین نبرده خود را از اسبابِ عظیمه (چون گویم فاعلِ حقیقئ نظامِ کارخانهٔ سلطنت) میدانستند - و لهذا روز بروزِ کارِ آن یگانهٔ معبودِ حقیقي در ظهور روشنائي بخشید[۵] - و حالِ آن ساده دلانِ حق‌ناشناس در[۶] کوِ ظلمت رفته عیارِ مسهای زر اندوده گرفته آمد - چنانچه ازین روز نامچهٔ احوالِ سعادت‌قرین بر سخن‌سنجانِ نکته رس روشن خواهد شد •

و خلاصهٔ حقیقتِ کار آنکه نور پرورده (که از ظلمتِ پرستارئ خلق نجات یافته دل را در روشنائئ پرستشِ ایزدي نوراني سازد) نورافروزِ کارگاهِ ابداع تعهّدِ مهمّاتِ کلّي و جزوئ او را بمکرمتِ علیای خود تفویض فرموده در اشغالِ صوري دلتنگ ندارد - و آرزوی او را ضمیمهٔ آنچه (در حاشیهٔ خاطرِ فیض‌گزینِ او نگذشته باشد - و بحوصلهٔ روزگار در نگنجد) ساخته در کنارِ دولتِ او نهد - و او را اورنگ‌نشینِ ملکِ صورت و معني گردانیده پیشوای صفوفِ ظاهر و باطن گرداند - و هر خاکسارے و مدبرے (که نکبای نکبت و ادبار آتشِ دولتِ او را فرو نشاند) پردهٔ پندار پیشِ دیدهٔ بصیرتِ او فرود آید - و در تاریکئ انکار و ظلمتِ خلاف درآمده بتکاپوی خود در خلابِ هلاکت فرو رود - چنانچه از حالِ شگرفِ حضرتِ شاهنشاهي خاطرنشانِ منکرانِ بادیهٔ گمراهي و دلنشینِ مخالفانِ تیره رای (که باین دولتِ ابد پیوند انتصاب داشتند) گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محلّ خود گذارش یابد - و اندکے از خسرانِ زدگئ میرزا سلیمان (که ارادهٔ مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیرِ کابل آمد - و منعم‌خان خان‌خانان باستمدادِ

---

(۲) نسخهٔ [ه و] نگاه دارندهٔ (۳) نسخهٔ [ی] حرف سازان (۴) نسخهٔ [ا] بمتعلقانش (۵) نسخهٔ [ی] مي انخشید (۶) نسخهٔ [ب ج] در کوی ظلمت •

این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمّاتِ کلّي (که پیش‌نهادِ همّتِ جهانگشاي حضرت است) متمشّي نمي‌شود - و آنکه گستاخي نموده رخصت نگرفته‌ام بغایت شرمنده ام - و سبب این جرأت آن بود که ذاتِ اقدس معدنِ لطف و منبعِ عطوفت اند - هرآئینه بکشتي او راضي نمیشدند و درین صورت (که منعِ این کارِ متّهم ازان خدیوِ جهان بظهور مي آمد) خلافِ آن نمودن گستاخي را از اندازه بیرون بردن بود - و امتثالِ امر موجبِ خللِ ملک و فسادِ لشکر میشد امید که بنظرِ عفو منظور گردد - تا موجبِ عبرتِ سایرِ بد درونانِ دلیر در تقصیر گردد - آن خدیوِ جهان و جهانِ معني فرستادهٔ بیرام خان را نوازش فرموده معذرتِ خان خانان بحصنِ عواطف کارآگهانه پذیرفتند - و باطنِ او را بمآثرِ رضا استمالت و اطمینان بخشیدند - و همّتِ والا بر استیصالِ فتنه گماشتند •

انتهاضِ افواجِ قاهره از موکبِ جهانگشاي حضرتِ شاهنشاهي برسم منقلا

چون ضمیمهٔ رایتِ گیتي‌آراي پرتوِ فتح بر حواليِ ساحتِ سراي کرونده[۲] انداخت حکمِ جهانگشاي شد که لشکرے آراسته از بهادرانِ جان بناموس‌ده برسمِ منقلا از پیشِ موکبِ معلّی روانه سازند - لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علي‌قلي‌خان اندرابي و حیدرمحمد آخته‌بیگي و محمّد خان جلایر و میرزا قلي چولي و لعل خان بدخشي و مجنون خان قاقشال و بسیارے از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگیِ علي‌قلي‌خان شیباني پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمانِ خود حسین قلي بیگ پسرِ ولي بیگ و شاه قلي محرم و میرمحمّد قاسم نیشاپوري و سیّد محمود[۳] بارهه و ازان بهادر را با دیگر بهادرانِ معرکه دیدهٔ کارطلب همراه ساخت - که هراولِ منقلا بوده هنگامهٔ دلاوري و جانفشاني گرم سازند - و عیارِ مردانگي و کارگذاري ازیکدیگر گیرند - و این دولتمندان در آرایشِ صفوفِ عساکر اهتمام فرموده برانغار و جرانغار و قول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و آوچي و التمش را بآئینِ جهانگیري و آدابِ صف‌آرائي ترتیب داده هرجا را بفروغِ خردِ عقیدت گزینانِ اخلاص پرست روشنائي بخشیدند - و افواجِ قاهره را بلمعانِ سیوفِ نبردآزمایانِ جنگ‌دوستِ کارشناس امتضاد کرامت فرمودند •

و گیتي خدیو بعد از سرانجامِ کارگاهِ اسباب (که بهین طلیعه ایست ظفرانتما اربابِ ریاستِ عُظمی را - و سنجیده خصلتي ست توکّل اساسانِ اقبالمند را) دل در نیازمندی

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] کهرونده - و در [بعضے نسخه] گزونده (۳) در [چند نسخه] محمد •

سرادقاتِ اقبال شد - و آمرای انهزام یافته و علي قلي خانِ شیباني پیش از رسیدنِ منشورِ دولت بحدودِ سهرند آمده بودند - بعد از سعادتِ بساط بوس موردِ استمالت گشتند ●

و از سوانحِ این وقت کشتنِ بیرام خان است تردي بیگ خان را - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه بیرام خان تردي بیگ خان را همسرِ خود دانسته پیوسته از جانبِ او در اندیشه مي‌بود او نیز خود را سپه‌آرای لشکرِ اقبال قرار داده تدبیرِ برانداختنِ بیرام خان از سخیّتِ خود دانسته در کمینِ فرصت مقام داشت - و تعصّبِ مذهبِ دین برانداز را هر کدام از متمّماتِ دین دانسته همیشهٔ برانداختنِ یکدیگر ساخته فرصت مي‌جست - و با وجودِ چندین مخالفت (که منشاش لی نافهمیدگي ست - و سرچشمهٔ آن ناتوان بیني و حسد) با یکدیگر از راهِ مکر و تزویر توقان بودند و توقان به ترکي همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که تردي بیگ خان از وقوعِ شکستِ خجالت زده و ادبار یافته بود) غنیمت دانسته طرحِ دوستي و هنگامهٔ محبّت تازه ساخته بسعيِ مولانا پیر محمّد خان شرواني بخانهٔ خود طلبید - و او را در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - و فرمان‌بران از پسِ او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علي و میر منشي را (که گمانِ نفاق و رازداري داشتند) با خنجر بیگ (که قرابتِ قریب به تردي بیگ خان داشت) گرفته مقیّد ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي بجهتِ مصالح و حِکَم (که خردِ دوربین بآن پي برد) خود را بظاهر از سرانجامِ مهامِ ملکي بے پروا نموده بشکار مشغول بودند - یا برای آنکه (از بداندیشيِ کوتاه اندیشانِ زمانه ایمن بوده دریافتِ مراتبِ نیکوخدمتي و مدارجِ اخلاصِ عالمیان بر وجهِ احسن در پیشگاهِ دلِ دقیقه شناس صورت بندد - و فنونِ بداندیشیهای نادرستانِ روزگار بر خاطرِ نور پذیر بےمدّتِ دیگران روشن شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسمِ عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکار باشه عشرت‌پیرای خاطرِ مقدّس بودند ●

چون صورتِ حال بمسامعِ علیّه رسید از فزوني خردِ کارشناسِ دقیقه دان تغیّرے بر صفحهٔ ظاهرِ آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافاتِ آنرا بر ایزدِ توانا حواله فرموده بےچینِ شکایت مُفوِّضِ تقادیرِ ایزدي را تماشائي گشتند - و شامگاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادقِ عزّت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیر محمّد شرواني را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعثِ این دلیري از من غیر از دولتخواهيِ درگاهِ عالي امرے دیگر نیست - تردي بیگ درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدنیتي[۲] عارِ گریختن بر خود پسندیده است - و بےاخلاصي و نفاقِ او معلومِ همگنان است - که از اوّل تا آخر چگونه مصدرِ حرکاتِ ناپسندیده بود - اگر در امثالِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدطینتي ●

سرادقات اقبال شد - و اُمرای انهزام یافته و علي قلي خان شیباني پیش از رسیدن منشور دولت بحضور سهرند آمده بودند - بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند ٭

و از سوانح این وقت کشتن بیرام خان است تردي بیگ خان را - و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردي بیگ خان را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه مي‌بود او نیز خود را سپه‌آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از مخیّلات خود داشته درکمین فرصت مقام داشت - و تعصّب مذهب دین برانداز را هر کدام از متمّمات دین دانسته ضمیمهٔ برانداختن یکدیگر ساخته فرصت مي‌جست - و با وجود چندین مخالفت (که منشای آن نافهمیدگي ست - و سرچشمهٔ آن ناتوان بیني و حسد) با یکدیگر از راه مکر وتزویر توقان بودند و توقان به ترکي همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود) غنیمت دانسته طرح دوستي و هنگامهٔ محبّت تازه ساخته بسعي مولانا پیرمحمّد خان شرواني بخانهٔ خود طلبید - و او را درخرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - و فرمان‌بران از پس او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علي و میر منشي را (که گمان نفاق و راز داري داشتند) با خنجر بیگ (که قرابت قریب به تردي بیگ خان داشت) گرفته مقیّد ساختند - و حضرت شاهنشاهي بجهت مصالح و حِکَم (که خرد دوربین بآن پي برد) خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکي بے پروا وا نموده بشکار مشغول بودند - یا برای آنکه (از بداندیشي کوتاه اندیشان زمانه ایمن بوده دریافت مراتب نیکوخدمتي و مدارج اخلاص عالمیان بر وجه احسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت بندد - و فنون بداندیشیهای نادرستان روزگار بر خاطر نور پذیر بےمدّت دیگران روشن شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسم عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکار باشه عشرت‌پیرای خاطر مقدّس بودند ٭

چون صورت حال بمسامع علیّه رسید از فزوني خرد کارشناس دقیقه دان تغیّرے بر صفحهٔ ظاهر آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافات آنرا بر ایزد توانا حواله فرموده بےچین شکایت فنون تقادیر ایزدي را تماشائي گشتند - و شامگاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادق عزّت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیرمحمّد شرواني را بخدمت فرستاده معروض داشت. که باعث این دلیري از من غیر از دولتخواهي درگاه عالي امرے دیگر نیست - تردي بیگ درین جنگ دیده ودانسته از روی فریب و بدنیّتي[۲] عار گریختن برخود پسندیده است - و بےاخلاصي و نفاق او معلوم همگنان است - که از اوّل تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود - اگر در امتثال

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدطینتي ٭

بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدمستی هیمو را افزایش دادند تا آن بدمست پندار پرست در نظر کوته‌نظران جهانی (که عالم ازین طبقه مالامال است) بزرگ نماید - آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افگنند - تا خوارق او سرمهٔ چشم کوته نظران گردد - و بجلالت حالت این خدیو زمان اندک را رسیده در امتثال احکام او (که وسیلهٔ انتظام صوری و معنوی ست) بیشتر اهتمام نمایند[۲] - و بالجمله هیمو (که لشکر البوه خود را برهم زده و گریخته می دید) ظهور این واقعهٔ بدیع را از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی بیگ خان ننمود و در همان جنگ گاه غرور افزائی نموده میدان آرائی کرد - و بهادران صفدر (که از پس گریخته شتافته بودند) چون مراجعت می‌نمودند حیرت زده براه تردی بیگ خان می شتافتند - و هیمو بعد ازین بدارالملک دهلی آمده شورافزای گشت - و بدمستی را با دیوانگی فراهم آورد ه

چون این قضیهٔ نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین این را در نظر نیاورده طرزدانان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را یرلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند - که سرانجام یورش عالی نمایند - که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تبه رای را در کنار او نهاده‌آید - و چهرهٔ رفتار بادشاهانه بگلگونهٔ رضا و تسلیم برافروخته سایهٔ التفات بر اتمام[۳] اشغال جهانبانی انداختند - و چون خاطر جهان گشای از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از بهادران اخلاص‌گزین را بباشلیقی خضر خواجه خان (که از نسل فرمان روایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در آمرای رفیع قدر شان عظیم داشت) برای نظام پراگندگیهای پنجاب و دفع نتنهٔ سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همت جهانگشای ساختند ه

[۴] و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده بساعت سعد روز بهمن دوم آبان ماه الٰهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه (که عید قربان بود) عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت - و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند - و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و آمرا در باب دلدهی و ثبات پائی شرف اصدار یافت - حاصلش آنکه درچنین وقائع (که بموجب سرنوشت ایزدی از مکمن بطون بظهور می آید) دل از دست نباید داد - که کار فرمای ابداع رنگ آمیزی میکند - از نمط احتیاط و استعداد درساحت قصبهٔ تهانیسر فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند - و روز دیگر بقاید دولت ازلی ازانجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الٰهی موافق روز جمعه هیزدهم این ماه عرصهٔ سهرند مخیم

---

(۲) نسخهٔ [د] رود (۳) نسخهٔ [ز ی] تمام (۴) نسخهٔ [ا ح] سعید ه

درین هنگام (که عساکرِ منصور فتحے چنین نموده در پیِ گریختها شتاب داشتند - و گروهے در غارتِ مال و نهبِ اسباب کوشش مینمودند) تردي بیگ خان (که بساط آرای این معرکهٔ داوری بود) با جمعے معدود ایستاده تماشا میکرد - هیموی نقشه ساز وقت را غنیمت دانسته برین فوجِ میدان آرای تاخت - همراهان خواجه سلطان علي (که بافضل خاني رسیده بود) و میر منشي (که باشرف خاني امتیاز داشت) و جمعے دیگر (که همه کسِ کم داشتند) همّتِ شان یاوری نکرد و مولانا پیر محمّد شرواني نیز برای شکستِ هنگامهٔ سپه‌سالاری تردي بیگ خان مسلکِ فرار اختیار نمود تردي بیگ خان را (که ایّامِ مُکافاتِ بے‌اخلاصیِ زمانِ سالف[۲] نزدیک رسیده بود) زندگاني را عزیز شمرده عارِ گریختن بر خود پسندید - و کارے چنین پیش رفته و فتحے چنین روی داده بر صورتِ عکس ظاهر شد ٭

[هر که از تبه‌رائي چنین بے‌راه رود - و اخلاص و عقیدت یکسو - معاملهٔ سوداگرانه از دست دهد - و پاسِ اعتبارِ خود (که در معني نگاهبانیِ اسبابِ سلطنتِ صاحبِ خود است) ننماید] هرآئینه در همین[۳] هنگامهٔ جهانِ صورت چرا گویم که خونش ریخته شود - که آبرویش ریخته گردد چنانچه صورتِ حالِ این زندگاني دوست عبرت بخشِ اربابِ هوش شد - مرا درین گفتگو فطرتِ بلند مخاطب نیست - آن گوهرِ بے‌بهای کمیاب را چون در خاکدانها طلبکار باشم - این قدر معامله نافهم نیستم - لیکن میگویم که بتواترِ[۴] گفتِ دانشورانِ خردپرور بتجربهٔ شریف و وضیع پیوسته است - که گریزنده بیشتر زخم میخورد ازان شیردلے که تلاشِ پیکار دارد - و دوست‌دارانِ زندگي و گریزندگانِ مردگي زودتر پایمالِ موکبِ هلاکت میگردند از حریصانِ مرگ و بے باکانِ جنگ آدمي (اگر اندک حسابے نگاه دارد - و در هنگامِ غم بدخماري و درموسمِ شادي بدمستي ننماید) هرآئینه روزِ بد نه‌بیند - جمعے از محاسبانِ روزنامچهٔ اعمال رسیدنِ تردي بیگ خان به عارِ چنین از قسمِ مکافاتِ بے اخلاصیِ او (که با حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني در مبادیِ یورشِ ایران بظهور آورده) خیال مینمایند - حاشا که مکافاتِ بے‌اخلاصي چنین باشد - و عملِ قبیح را همین قدر عار در میزانِ عدالت کجا[۵] گنجایش تواند بود - چون خدیوِ زمان را (که برای تکمیلِ صورت و معني آورده اند) در لباسِ خردي دیده در نظر نمي آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگي نماید ایزدِ جهان آرا آن خود پسند را چنین سزا در کنار نهاد - هاى هاى این چه کوتاه بیني ست

---

(۲) در [بعضے نسخه] سابق (۳) نسخهٔ [۵] در چنین هنگامهٔ - و نسخهٔ [ی] درین هنگامهٔ (۴) نسخهٔ [۵] بتواتر دانشوران (۵) در [بعضے نسخه] کجا گنجد ٭

نزدیک بدهلي رسیده در حوالیِ تغلق‌آباد فرود آمد - آمرا و خوانین باهم جمع شده صحبتِ کنکاش و بزمِ مشورت آراستند - جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طایفهٔ از شکروان از راهِ سهل‌ملی بجنگ راضي نمیشدند - سخنِ ایشان آن بود که لایقِ دولت آنست که تا آن زمان (که موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بیاید) بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصتِ شبخون باشیم - و گروهِ جنگ را تا آمدنِ علي‌قلي خان و آمرای آنحدود موقوف میداشتند - طایفهٔ از بهادرانِ جان‌بناموس‌ده (که معرکهٔ رزم در نظرِ اخلاص‌گزینِ شان از عشرت‌گاهِ بزم خوشتر بود) میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم - که گفته‌اند • بیت •

زمانه ازان کس تبرّا کند • که او کارِ امروز فردا کند

آخر مصلحتها برین رای قرار یافت - و همه دل‌نهادهٔ جنگ شده کمرِ همّت بستند - و روزِ آراد بیست و پنجمِ مهرماهِ الهي موافقِ روزِ چهارشنبه دوم ذي‌حجّه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشهامتِ تردي بیگ خان انتظام یافت - افضل‌خان و اشرف خان و مولانا پیرمحمّد شرواني [که برسمِ وکالت از جانبِ بیرام‌خان (بجهتِ انتظامِ مهامِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال - یا بارادهٔ شرارت و برهم‌زدنِ هنگامهٔ آراستهٔ تردي‌بیگ‌خان) آمده بود] همدرین جا قرار یافته بودند - و حیدرمحمّد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشي و علي‌دوست خان باربیگي و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندرخان و جمعی دیگــــر جرانغار(۲) را زینت داده جویای جدال بودند - و عبد الله اوزبک و قیاخان و لعل خان و جمعی دیگر هراول بوده معرکه‌آرائي میکردند : و از جانبِ مخالف نیز بروشی (که سزاوارِ نبرد باشد) فوجها آراسته دربرابر آمده کوششهای مردانه بجای مي‌آوردند مبارزان از دوجانب دل از جان برداشتـــه کارزار مي نمودند - جان نثارانِ تیز دستِ هراول وجرانغارِ عساکرِ اقبال شرائطِ مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغارِ غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند - چنانچه برکوششهای مردانه و نبردهای صاحب همّتانهٔ این گروهِ جان نثار روانِ رستم و اسفندیار ثناخوان بود - و زبانِ زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت - غنائمِ فراوان بدستِ اولیای دولت افتاد - و تا چهار صد فیلِ نامي از ضمائمِ غنائم گشت - و رای حسین جلواني (که از عظمای رؤسای مخالف بود) غرقهٔ بحرِ فنا شد - وزیاده ازسه هزار کس درین نبردِ مردآزمای از مخالفانِ تیره بخت بخاکِ نیستي فرورفتند •

هیموی مغرور (که تهوّر را با خدیعت جمع ساخته همواره راهِ گریزت میرفت) سه صد فیل گزیده با جمعی از فدائیانِ جان بر زده از لشکرِ خود جدا شده فرصتِ گریختن یا وقتِ تاختن را منتظر بود

---

(۲) در [بعضی نسخه] جوانغار •

شادي‌خان روان شد - همان روز (که قرار یافته بود که صباح آن از آب زهسپ عبور کنند) نوشتهٔ تردي بیگ خان رسید - که هیمو باستعدادِ تمام مي‌آید - مناسب وقت آنست که دفع آدوبهٔ این تیره بخت سیه‌روزگار را اهمّ مهمّات دانسته در ساعت متوجّهِ این حدود شوند - علي‌قلي خان ازان کار دست باز داشته روی بدهلي آورد - و پیشتر ازانکه بدهلي رسد [بموجبِ سرنوشت (که حکمتِ آن جز ایزدِ بیچون نداند) یا بمداخلهٔ اندیشهای تباهٔ مولانا پیر محمّد شروانی حاشا حاشا بلکه بمحضِ آنکه امرای خودفروشِ خودستا را متّفق بر خدیوِ جهان نباشد - بلکه برای ظهورِ آثارِ قدرتِ کاملهٔ این خدیوِ اورنگ اقبال - تا فتحِ هندوستان از سرِ نو بنمایند بازوی دولتِ این سوپدِ تائیداتِ سماوي گردد] امرای عظام جنگِ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلي (که پای تختِ هندوستان بود) بتصرّفِ هیمو درآمد - و سرمایهٔ بدمستي و نخوت افزائیِ او گردید ●

و مجملی ازین سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه بخت بر محمّدعادل مبارز خان (که سرگشتگانِ مرحلهٔ ادبار بودند) او را در اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام (که واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني در اقطارِ ممالک انتشار[۲] یافت) از کوتاه‌بیني زمانِ هرج و مرج خیال کرده آن دلیرِ بیباک بران شد که با موکبِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي (که تائیدِ ایزدي متکفّلِ انتظامِ کارگاهِ سلطنتِ این خدیوِ زمان است) پای دلیري از بساطِ ادب بیرون نهاده پیکار نماید - آن ظاهربینِ نادرست مغرسیِّ این بزرگِ عالمیان را (که پردهٔ نوراني بر بزرگيِ این فرمانده روزگار انداخته بود) سرمایهٔ مزیدِ دلیريِ خود ساخت - و وفورِ خزانه و کثرتِ لشکر و سایرِ اسبابِ جنگ (که گذاشتهٔ چندین فرمان روایانِ هندوستان بود) موجبِ مزیدِ جرأت و جسارتِ او گشت - و برآمدنِ امرای نصرت‌پیشه از شهرها و قصباتِ ممالکِ محروسه سببِ زیادتیِ غرورِ آن تبه‌رای شد - تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضرب‌زن متوجّهِ این داعیهٔ ناصواب گشت ●

تردي بیگ‌خان در دهلي لوازمِ ثبات‌پائي و مراسمِ حقیقت اندیشي بجای آوردهٔ تدبیراتِ مستحسن پیش‌نهادِ خود ساخت - و اکثرِ امرا (که از اقطاعِ خود برخاسته آمده‌بودند) فراهم نموده سرانجامِ این معرکهٔ اقبال نمود - هم دلِ خود را در شجاعت فروغِ افزایش داد - و هم درماندهای دل داده را دل بخشید - تا آنکه بیست و چهارمِ مهرماهِ الٰهي سالِ اوّل موافقِ روزِ سه شنبه غرّهٔ شهرِ ذي‌حجّه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت باچنان استعداد

---

(۲) نسخهٔ [ی] اشتهار ●

جنگها روی داد - و همه جا غالب آمد - و سلطان محمّد(۲) را (که در بنگاله اسم سروری بر خود بسته بود) شکست داده مرحله پیمای ملک نیستي گردانید - و با تاج کرانی(۳) و رکن‌خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد - و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارزخان نصرت کرده غالب آمد - از غلبهائی (که او را روی نموده بود) اندیشهای تباه بخود راه داد - و در نیافت که (اگر باطلی بر باطلتری از خود بیشي جوید و کامروا گردد) باعث دلیری آن نمیشود که خود را بر کوه آهنین اساس حق بزند - و دریناولا (که حضرت جهانبانی بفتح جنود الهي فتح هندوستان فرمودند) او را مشاغل دیگر مشغول داشت - و اندیشهٔ باطل او بظهور نیامد - و الحق (که مسند خلافت بوجود جهان‌آرای حضرت شاهنشاهي رونق گرفت) خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد فراوان (از لشکر گران و نیلان جنگي) از حدود شرق مبارز خان را (که اندکی از احوال او سابقًا ایراد یافت) در چنارگده(۴) گذاشته متوجّه دهلي شد - و امرای نصرت قرین (که بسرکارها و صوبها نامزد بودند) صلاح وقت دیده بدهلي مجتمع شدند - تردي بیگ خان ناظم اشتات گشته استعداد پیکار میفمود - و هرکدام را بزبانی (که تسلّي بخش برهمزده خاطران روزگار تواند شد) فراهم آورده سامان کارزار میکرد - اکثر جان‌فشانان تیز دست(۵) از اقطار مملکت گرد آمدند - مگر علي‌قلي‌خان شیباني(۶) (که بحدود سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبت اشتغال داشت) نتوانست خود را باولیای دولت ملحق ساخت ٭

و مجمل احوال او آنکه شادي‌خان (که از امرای بزرگ مبارز خان بود - و اکثر پرگنهای سرکار سنبل(۷) درحوزهٔ تصرّف خود داشت) علي قلي خان درین سال (که مبدای تاریخ الٰهي ست - و امید که بسعادت نامتناهي مقرون باشد) بمدافعهٔ او توجّه نمود - و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبّت(۸) خان ولطیف خان و غیاث الدّین را پیشتر از خود فرستاد - که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند - و این جماعت را بادهٔ مردانگي از تدبیر و احتیاط (که نخستین پایهٔ هوشمندي ست) باز داشت - شادي‌خان ناگهاني بر سر ایشان ریخت - و این نامعامله فهمان بی‌تورک جنگ کرده عنان ایستاد از دست دادند - و لطیف خان با جمعی در آب فرورفت علي‌قلي خان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال (که کمک او بودند - مثل مهدي قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمّد امین دیوانه) مشورت کرده بآئین شایسته بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمود (۳) نسخهٔ [ا د ج] کرانی (۴) در [بعضی نسخه] جنادة - و در [بعضی] چنارگدهه (۵) نسخهٔ [ج] نبرد دوست (۶) نسخهٔ [ج] میستاني (۷) نسخهٔ [ب] سنبهل (۸) نسخهٔ [د] محب خان ٭

میرزا بجهتِ محافظتِ ولایتِ مذکور مقدم بیگ را بآبِ بارانِ گذاشته به بدخشان مراجعت نمود برگشتنِ میرزا همان بود - و برخیزانیدنِ مقدم بیگ همان - و بمیامنِ اخلاصِ بندگانِ درست پیمان کابل از چنگالِ چنین مردمِ ناحق شناس خلاص شده بحسنِ معدلتِ منعم خان نظامِ دیگر یافت و میرزای ناحق‌شناس برای ادبارِ خود خمیرمایهٔ سرانجام داده به بدخشان رفت ॰

سبحان الله اولیای دولتِ قاهره (که متکفّل اشغالِ شاهنشاهي بودند) (چه بواسطه وفورِ نار و نعمتِ هندوستان - و چه بجهتِ سایرِ عزیمتهای ناقص‌نگر) تنبیهِ میرزا سامان ننمودند - امّا اقبالِ ابدقرین[2] (که ملازمِ رکابِ حضرتِ شاهنشاهي بود) همچنان در اهتمامِ پاداشِ بی‌ادبیِ او بود - چنانچه شکستها و نکبتها مرتبه بمرتبه بمیرزا روی داد - و ایزد منتقم میرزا را (که سر از اطاعتِ درگاهِ ولي‌نعمت پیچیده بود) سرافگنده بآستانِ بومیِ درگاهِ خلائق پناه آورد اگرچه منتظمانِ صوريِ کارخانهٔ سلطنت در سزا دادنِ میرزا اهتمام نه‌نمودند امّا کارفرمایانِ معنوي در کارِ خود بوده سزای او را در کنارِ او نهادند - چنانچه در جای خود گذارش یابد - آخرِ کار (چون کابلیان در حمایتِ ایزدي بوده از حوادثِ اربابِ طُغیان نجات یافتند) قرار گرفت که هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني و گلبدن بیگم و سایرِ مخدّراتِ بارگاهِ عصمت بموجبِ توجّهِ قدسي متوجّهِ هندوستان شوند[3] - و بخیر و سعادت همه ادراکِ صحبتِ فیض‌منقبتِ حضرتِ شاهنشاهي نموده بر نعمای صوري و معنوي سجداتِ شکرِ ایزدي بجا آورند[4] - چنانچه تتمّهٔ حالات و واقعات برسمِ ایجاز و اجمال نقش زدهٔ قلمِ وقائع‌رقم خواهد شد ॰

رسیدنِ[5] خبرِ فتنه‌انگیزیِ هیمو[6] بمسامعِ جلال و نهضتِ موکبِ اقبال بدفعِ فتنهٔ آن سیه روزگارِ نکبت مآل

هنوز خاطرِ انتظام‌بخش از مهمّاتِ اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطنِ جهان‌آرای از برهم زدگیِ کابل همچنان نگراني داشت که خبرِ رسیدنِ هیموی سیه بخت (که سودای سلطنت در دماغِ فاسدِ او پیچیده بود - و اندکی از احوالِ او گذارش یافت) و جنگ نمودنِ او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتنِ ایشان و به تصرّف درآوردنِ دارالملکِ دهلي بتاریخِ روزِ سي ویکمِ مهرماهِ الٰهي موافقِ هشتمِ ذي‌حجّه در قصبهٔ جالندهر (که مخیّمِ سرادقاتِ اقبال بود) رسید و مجملی ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم (که مدّعیِ سلطنت بود)

---

(۲) نسخهٔ [ا] عدو مال (۳) در [اکثر نسخه] شدند (۴) در [اکثر نسخه] آوردند (۵) در [اکثر نسخه] استماع (۶) نسخهٔ [ا ب د ح] هیمون ॰

و عقل امتیاز داشت - و از سعادتِ ذاتي و بخت مندي آخرهاي عمر بملازمت و تربیت حضرت شاهنشاهي امتیاز یافته از عاکفانِ عتبهٔ اقبال شد - چنانچه مجملے ازان در جای خود ایراد یابد) برسمِ رسالت فرستاده فنونِ تزویر درمیان آورد - مشارالیه کاردانی خود را بتقدیم رسانیده کارے نساخت - منعم خان برای رزینِ خود نگاهداشتنِ رسول را صلاحِ دولت[۲] دانسته رخصت نداد - و او را مشمولِ احسانِ خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانیِ آذوق و افزونیِ عقیدهٔ اهلِ حصار خاطرنشانِ او شد - و آنچنان تدبیرِ شایسته بظهور آورد که باوجودِ کمالِ بےسامانیِ و تنگیِ بر چنین ایلچیِ دوربین خلافِ واقع خاطرنشان گشته کمالِ استعداد و فراخیِ احوال یقین گشت - و الحق بهمین تدبیرِ دوراندیشانه کارِ شگرف باتمام رساند - بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد - که الحمد لله که من با چنین خدیوِ زمان اعتضاد دارم - و درونِ حصار آنقدر مردمِ باخلاصِ مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد - لیکن مراسمِ احتیاط از دست نمیدهم - و صد شکر که آذوق و سامانِ قلعه داری سالها سرانجام یافته است - و با این همه لشکرِ هندوستان (که از مور و ملخ افزون است) باستعدادِ تمام پیهم خواهد رسید ازین اندیشهٔ[۳] ناصواب برگرد - و خود را بکافرنعمتي انگشت نمای خاص[۴] و عام مساز - و نیلِ بدنامي بر رخسارهٔ دولت مکش - اربابِ شجاعت را بوعده نتوان فریفت - چه جای آنکه این گروهِ والاشکوه بدستیاریِ دولت از حضیضِ این مرتبه فرا ترک شده بآسمانِ اخلاص سربلندي یافته باشند - این طایفهٔ قدسیّه را چگونه بافسون و افسانه از جای توان برد ●

میرزا (که بامیدِ بیوفائیِ ساکنانِ آن مرز و بوم و کم‌آذوقیِ اهلِ قلعه طمعِ خام در سر داشت) یکبارگي نا امید شد - نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت - از همه راه گسسته و ناامید گشته دل بر صلح نهاد - و قاضي خان را باز به قلعه فرستاد - مشارالیه (چون شامتِ احوالِ رعایا از امتدادِ محاصره دریافته بود) بشرائطِ عظیمه درِ صُلح زد - منعم خان (که دل برگشته شدن نهاده بود) رحم بر حالِ خود و تنگدلیِ متحصّنان نموده بصُلح راضي شد فرستاده چون کاردان بود اوّل شرطِ صُلح آنرا ساخت که خُطبه بنامِ آن گمنامِ کوته حوصلهٔ بےادبِ معامله‌نافهم خوانده شود - منعم خان درینجا مسلکِ حق را به تدبیرِ منافقانِ مخلص‌نما گذاشته قرار بر چنین سوءِ ادب داد - و شرطِ دیگر آنکه آن روی آبِ باران به بدخشان متعلّق بوده بمیرزا منصوب باشد - منعم خان بظاهر نه بباطن قبولِ این معني نموده رخصت داد که در مسجدے از مساجد بحضورِ چندے از مردم خطبه را بروشے (که قرار یافته بود) خوانند

(۲) نسخهٔ [ح] وقت (۳) نسخهٔ [ا] ارادهٔ (۴) نسخهٔ [د] خواص و عوام ●

گرفتن آن را بخود قرارداد - و درنظر میرزا سلیمان صورت گرفتنی الهی ولایت را بسهولت چهره‌گشا کرد - لیکن از شکوهٔ حضرتِ جهانبانی این تیره باطنانِ ظاهربینی را مجالِ آن نمی‌شد چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولی‌نعمتِ کافرنعمت در بے راهی راهبرِ سالکِ مسالکِ وبال و نکال گشت - منعم خان چون بر حقیقتِ کار اطّلاع یافت بمقتضای عقلِ دوراندیش خود جنگ صف قرارنداده بسرانجام اسبابِ قلعه‌داری اشتغال نموده دل بر تحصّن نهاد - و به تعمیر شکست و ریخت قلعهٔ کابل و مرمّتِ برج و باره پرداخت - و پیش ازانکه میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبارِ تفرقه انگیزد حقیقتِ شورش انگیزی و حسد اندوزی را عرضهٔ داشت کرده بدرگاهِ گیتی پناه فرستاد - میرزا کثرتِ خود را و قلّتِ اولیای دولت را در نظرِ کوتاه بینی آورده کوچ بکوچ اوائلِ سالِ اوّلِ الٰهی (که اواسطِ بهار بود) آمده کابل را محاصره نمود - و در صدمهٔ اوّل آثارِ تسلّط و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد - و میانِ کابلیانِ حقیقت گذار و بدخشیانِ جرأت نشان هنگامهٔ کارزار گرم شد - و آتشِ گیر و دار زبانه زدن گرفت - هر روز جوانانِ کارطلب از جانبِ میرزا سلیمان بپای قلعه رفته دادِ دلیری و دلاوری میدادند - و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می‌تاختند - و اخلاص منشانِ کابل در محافظتِ قلعه کمالِ اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضربِ توپ و تفنگ چارهٔ کارِ این بے اعتدالان می‌نمودند - و بهادرانِ شیردلِ چابک پای از قلعه برآمده دادِ جلادت و شهامت میدادند - چون این نبرد آزمایانِ اخلاص پیشه اعتماد بر اقبالِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهی داشتند با وجودِ افزونیِ مخالف مظفّر و منصور میگشتند - و هیچ اندیشه بخاطرِ حق‌گزینِ این طبقه(۲) راه نمی‌یافت ٭

چون حقیقتِ حال بوسیلهٔ عرائضِ منعم‌خان مکشوفِ ضمیرِ جهانتاب(۳) شد توجّه بفرستادنِ لشکر فرمودند - جمعی بعرض رسانیدند که همان مردم (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ سرادقِ عصمت رفته‌اند) برای این کار کفایت می‌کنند - و هنوز رای جهان‌آرای بجهتِ اتمامِ(۴) بعضی مهمّاتِ ضروریِ ممالکِ هندوستان قرار بفرستادنِ کمک(۵) نداده بود که بتائیدِ الٰهی کارِ کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا نجات یافت - و گروهی (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ مقدّساتِ بیگمان رفته بودند) اگرچه شریکِ معامله نشدند امّا چون نزدیکِ نیلاب رسیدند و خبرِ آمدنِ لشکرِ هندوستان در کابل مشهور شد باعثِ دلنوازیِ متحصّنان و برهم زدگیِ خاطرِ مخالفان گشت - میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش‌آمد - و قاضی خانِ بدخشی را (که از مخصوصانِ او بعلم

---

(۲) نسخهٔ [ا] طایفه (۳) نسخهٔ [ج] انور (۴) در [بعضی نسخه] اهتمام - و در [بعضی] انتظام
(۵) نسخهٔ [د] کمک دیگر ٭

نیفتند) و تحریض حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمّات مالی و ملکی میرزا بے اتفاق او صورت نه بستی - و میرزا از کوچک‌دلی او را بر خود مسلّط ساخته بود] بسعی کوته‌اندیشی (غافل ازانکه سریر خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته) از فرمان برداری و بندگی صوری حضرت شاهنشاهی (که خدمتش سرمایهٔ بزرگی - و اطاعتش طاعت ایزدی است) بیرون آمده سر طغیان برداشتند - و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرج زمانه و مغرور ظاهری این خدیو جهان (که پردهٔ جمال جهان‌آرا بود) انداخته مدّعی سلطنت شد - و درزمانے که موسم حق‌گذاری و پاداش نعمت رسیدگی بود (که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بوسیلهٔ خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد - و به نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محکّ امتحان ناقدان بصیر رسانده کامیاب صورت و معنی شود) از فرط تبهرائی و ناشایستگی از بےحقیقتان ناحق شناس گشته دفاتر جلائل احسان را بآب عصیان شسته برخاک طغیان انداخت - و حقوق را بعقوق مبدّل ساخته راه بے آزرمی پیش گرفت - و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراگنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش‌نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخت ٭

حرم بیگم دختر میر ویس[۲] بیگ (که کوچ میرزا بود - و مادر میرزا ابراهیم - و بولی‌نعمت مشهور) در مبادی ایامی (که حضرت جهانبانی متوجّه تسخیر هندوستان شدند) بواسطهٔ مراسم تعزیت میرزا هندال آمده‌بود - که حضرات تتق عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیرهای گرامی حضرت جهانبانی جنّت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید - و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند - اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین داناند امّا حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که پسرش بود) رنجیده برآمده بود باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم - و باعث رنجیدن آنکه (چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمّات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت - و در نواختن گروهے و برانداختن گروهے دیگر استقلال تمام یافت) حسدپیشهای تنگ‌حوصلهٔ سخن‌ساز از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند - تا آنکه آن ترک ساده‌لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر خرد بیگم را (که مردم او را متّهم میداشتند) ببهانه گرفته کشت - بیگم رنجیده به کابل آمد - چندگاه درخدمت حضرات سرادقات عفّت بود - بعد ازان میرزایان از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند - و او ازکوتاهی عقل و تیرگی باطن برظاهر احوال کابل اطلاع یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] قریش بیگ ٭

چه عدالت را مکانے ست دیگر - و تفضّل را پایگاهے دیگر - (اگرچه در امثالِ این امور ازین خدیوِ صورت و معنی اعتبار افزودن عیار گرفتن است - و بباده ٔ نامردانگی مردشارِ دنیا حالتِ او را دانستن) اصالتِ صوری صد خدشه در راه باخود دارد - و بر تقدیرِ رفع آن خدشها نسبتِ صوری و مناسبتِ ظاهری در حصولِ مقصود بکار نیاید - رابطهٔ معنوی و پاک نهادیِ باطنی میباید تا در محکّ اخلاص کامل عیار تواند نمود - و لهذا چه عالی نسبانِ خاندانِ دنیا در درگاه معلّی آمده دعویِ ارادت و اخلاص کردند - و چون خاکِ این آستانهٔ دولت‌پناه معیارِ جوهرِ جهانیان است در اندک فرصتی نیک ذاتی و بدنهادی بظهور آمد - و بمجازاتِ آن رسیدند - آنان (که پاک درون بودند - و از اصالتِ معنوی بهره‌مند) روز بروز پایهٔ ایشان افزود - و آنان (که طرازِ صفای ظاهر را روپوشِ خُبثِ باطن ساخته گندم نمائی و جوفروشی میکردند) عاقبتِ کار بانواعِ خُسران و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند - چنانچه حالِ میرزا شرف الدّین حُسین و صد مثلِ او عبرت بخشِ هوشمندانِ حساب نگاه دار شده‌است - و اندکے از بسیارِ هرکدام در محلِّ خود یادکرده راهِ سعادتمندی برجمهورِ خلائق گشاده خواهدکرد - و درین هنگام (که جالندهر مخیّمِ سرادقاتِ عزّت بود) کمال[۲] خان گکهر پسرِ سلطان سارنگ (که برادرِ خردِ سلطان آدم گکهراست) به پشت گرمی دولتخواهیِ قدیم آمده دولتِ زمین‌بوس دریافت - و مشمولِ مراحمِ خسروانی گشته در جرگهٔ اُمرا انسلاک یافت - و در جنگِ هیمو و مانکوت و غیرِ آن خدمات شایسته کرده موردِ توجّهِ خاصِ حضرتِ شاهنشاهی گشت *

ذکر ناحق‌شناسیٔ میرزا سلیمان و محاصرهٔ نمودنِ او حصارِ کابل را و برگشتنِ او بصلح و غلبه نمودنِ اولیای دولت

درین هنگامِ سعادت‌پیرای (که موکبِ معلّی در جالندهر[۳] نظم‌بخشِ جهانیان بود) خبرِ بغی و طُغیانِ میرزا سلیمان بمسامعِ اقبال رسید - و اهتمام در فرستادنِ کمک شد - و تفصیلِ این سرگذشت آنکه (چون خبرِ وحشت اثرِ شنقار شدنِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بکابل و بدخشان رسید) میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم [چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند - و چه از معامله نافهمی و نادانیِ آنها که از پایهٔ سوداگری فرود آمده خُسرانِ خود طلب نمایند - و چه از بدذاتی و بد درونی که سودِ خود را در زیانِ دیگران اندیشند - و چه باغوای تیره‌باطنانِ کوته اندیش (که جز بسود‌نمائیِ[۴] نقد نظرکم‌شان

---

(۲) نسخهٔ [ط] جمال (۳) نسخهٔ [ه و ز] جلندر - و در [بعضی نسخهٔ] جالندر (۴) نسخهٔ [ج د] برنشو ونمای *

دست بیرام خان بود) بپاداش آن پایهٔ شیخ روی در افزایش نهاد - و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظّم و ترفّع زندگانی کرد - و چون ایّام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلائق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر مخیّم سرادقات اقبال شد - و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت - و تا قریب پنج ماه موکب مقدّس (۲) درانی عرصهٔ دلگشا نشاط پیرای بود - ایلچیان عبد الرّشید (۳) خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند - و شرائف تحف و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظلّ اللّهی شدند •

و مجملی ازین قضیّه آنکه عبد الرّشید خان پیوسته سلسلهٔ قرب و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسائل تحریک مینمود - و تاسیس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده پناهٔ برای خود می‌اندیشید - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی نیز آداب مروّت و فتوّت بتقدیم میرسانیدند ازانجمله دران هنگام (که یورش هندوستان پیش‌نهاد همّت والا شده بود) خواجه عبد الباری را (که از خواجهای سلسلهٔ علیّهٔ نقشبندیّه بود) بکاشغر فرستاده بودند - دریولا مشار الیه باستلام عتبهٔ اقبال معزّز گشت - و میرزا شرف الدّین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاده - که هم مراسم تعزیت بجای آورد - و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند - خواجه عبد الباری پسر خواجه عبد الکافی ست - و او پسر خواجه عبد الهادی - و او پسر خواجگان خواجه (۴) است - و او بے واسطه فرزند خواجهٔ احرار است (قدّس سرّه) و میرزا شرف الدّین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود - و خواجه برادر خرد خواجه عبد الهادی پسر خواجگان خواجه (۵) است - و میرزا شرف الدّین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبد الباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود - میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد - چه والدهٔ میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی ست - و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیّهٔ قدسیّهٔ حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا ست - و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد - و بمرتبهٔ امیر الامرائی رسید - چه با نسب صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدّعی پایهٔ بلند اخلاص شد •

این درگاهے ست که اینجا یکذرّه اخلاص را بجهانے برابر می‌سازند - اندیشهٔ تباه سنگ راه تو نشود - و نکوئی (که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است)

---

(۲) نسخهٔ [ة] عالی (۳) نسخهٔ [ط] عبد الرسول (۴) در [چند نسخه] خواجکا خواجه (۵) در [چند نسخه] خواجکا خواجه •

و غازیان صف شکن (که بسرکردگی پیر محمّد خان بزم مقاتلۀ پیکی میرفتند) در حوالی کوهستان سوالک بغنیم رسیده بدستیاری ثبات‌پائی تدبیرات صایبۀ بتقدیم رسانیدند - لیکن (چون اعتماد این گروه والا شکوه براقبال الٰهی بود و اعتضاد سکندر بر معاضدت تهوّر - سکندر شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت - و سپاه ظفرکاب هممنان فتح و فیروزی بدرگاه معلّی آمده مورد نوازش شد - و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا بود - و اکثر زمینداران باستان‌بوسی والا سعادت‌پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند - از انجمله دهرمچند[۲] راجۀ نگرکوت (که بوفور اعتبار و مزیّت جمعیّت کُلاه تفوّق بر اقران کج می‌نهاد) بسرنوشت دولت ازلی سعادت زمین‌بوس عتبۀ عالی دریافت - و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید وبشرائف توجّهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت ●

و از سوانح نصرت انتما (که دران زمان بظهور آمد) واقعۀ محاصره نمودن حاجی خان نارنول را ست - و شرح این قصّه آنست که چون قضیّۀ ناگزیر شنقارشدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان (که از غلامان رشید شیر خان بود) با جمعیّت[۳] فراوان محاصرۀ نارنول نمود راجه بهاریمل[۴] کچواهه (که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد - و پایۀ قدر او از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشت - و فرزندان و نبائر[۵] و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملی در هرجا گذارش خواهد یافت) دران ایّام همراه حاجی‌خان بود - مجنون‌خان‌قاقشال جاگیر دار آنجا متحصّن شد - و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد - راجۀ مذکور بمقتضای نیک‌طینتی و عاقبت‌اندیشی درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت - و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روان ساخت .- درینولا (که حضرت شاهنشاهی زینت‌بخش اورنگ فرمانروائی شدند و مهمّات دار الملک دهلی برای صواب‌انتمای تردی بیگ خان قرار گرفت) خان بآئین شایسته برسر حاجی خان رفته نارنول را ازو مستخلص ساخت - و بتعاقب آن ناعاقبت‌اندیش بمیوات رفت - و آنجا بسیاری از ارباب تمرّد وعصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار الملک دهلی مراجعت‌کرده و بشجاعت دانش اساس انتظام آرای گشت - و در همین ایّام شیخ گدائی کنبو[۶] پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود - و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجای آورده‌بود درین وقت (که عنان اختیار

---

(۲) نسخۀ [ط] رامچند (۳) نسخۀ [ا ب د] باجمعی (۴) در [بعضی نسخه] بهارهمل - و در [بعضی] بارهمل (۵) نسخۀ [ا] و سایر اقوام او (۶) نسخه [ز] کنبوه ●

و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهي (كه در مفتتح این سال مقدس بظهور آمد) بخشش باج و تمغا ست - مقدار آن كه تواند دریافت - بے تكلف از حاصل اللهم افزون است گیتي‌خدیو به شکرانهٔ عطیات الهي این چنین موهبت کبری فرمودند - و قوافل طلبان سوداگران (که فیض‌رسانان بارگاه تعلق اند) و خواطر جمهور مردم (که مظاهر فنون قدرت الهي اند) بوسیلهٔ این عطیهٔ والا خوش‌وقت شد - و این سانحهٔ خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطهٔ نقاب‌اندوزی فرمان روای زمان و حرص‌افزائی کارپردازان سلطنت روزے چند اختلالے درین اساس خیر راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهي بر دوام این عاطفت علیا بود (با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیه در پردهٔ تعطیل و تاخیر مانده) برکات و مبرات (که فذائح این کردار شایسته بود) از کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت - لله الحمد امروز (که جهان‌آرای خلافت خود بجزء و کل مهمات سلطنت میرسند[۲] - و عیار جهانیان گرفته هرکدام را در خور استعداد کامروا میسازند[۳]) این بهین[۴] عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هرچند از بندهای زبان‌آور فوائد و منافع عظیمهٔ این باب را بعبارات فریبنده بعرض اقدس رسانیدند (چون خاطر حق‌گزین حضرت شاهنشاهي از روی وابستگي[۵] بواسطهٔ محض تحصیل رضامندی ایزدي حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود) مسموع نشد - و طبقات عالم از عهدهٔ شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمي‌توانند برآمد - ایزد تعالی باندازهٔ برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس (که بوسیلهٔ این عنایت مورد رفاهیت اند) در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهي افزایش بخشاد ‌•

و از سوانح این ایام سعادت‌قرین آنست که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میرعبداللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد - و ولد اعز ارشد او میر غیاث‌الدین علي (که بعاطفت خسرواني بخطاب نقیب‌خاني سربلندي یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهي ست) همراه بود - میر بفنون علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبان‌زد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون میداشتند ‌•

چون رایات جهان آرا ظلال نصرت بر حوالی قصبهٔ دهمري انداخت بهادران نصرت پیوند

---

(۲) در [چند نسخه] میرسد (۳) در [چند نسخه] میسازد (۴) نسخهٔ [اد] مهین (۵) در [بعضی نسخه] دانستگي ‌•

فرموده بآئین شایسته بجانب کوهستان سوالک (که آنرا هملهل نیز گویند) نهضت عالي فرمودند *

آغاز سال اول الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال فروردین از دور اول

(چون روزگار بسلطنت معدلت افروز این نورپرورد الٰهي رونق گرفت - و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط ربیعي کردند - و ملک صوري و معنوي رونق و صفای دیگر یافت) بهار جان و تن بمبارکبادي آمد - و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهار شنبه بیست و هشتم ربیع الثاني (۹۶۳) نهصد و شصت وسه هلالي نوروز جهان‌افروز شد - و سلطان خاور با رایات عالم‌آرای بمحاذات حمل آمد * شعر *

جهان شد تازه از باد بهاران * زمین را آبرو افزود باران
خور خرّم نهاد خرّمي دوست * به گلها بردرید از خرّمي پوست
گل از گل تخت کاؤسي برآورد * بنفشه پرّ طاؤسي برآورد
زهر شاخي شگفته نوبهارے * گرفته هر گلي بر کف نثارے

نیّر اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس مقدّس شاهنشاهي رسانده مُستبصران آگاه دل و مُستعدّان رموز شناس را هزاران نوید جان‌پرور آورد ملک صورت ابتهاج یافت - عالم معني رونق گرفت - ظاهر همرنگ باطن گشته روشنائي بر روشنائي افزود *

کسے را که پرورش یافتهای این نورافزای انجمن صورت و معني تهنیت گویند دانا داند که چه میمنتها (از درازئ عمر و کامیابئ ظاهر و باطن و اعتدال صوري و معنوي) نتیجه بخشد چنانچه در باستاني‌نامها آثار آن مذکور است - پس اندازهٔ سعادات حقیقي و مجازئ نور پرورده [که تهنیت او را بے واسطهٔ بشري بذات انور بزبان فعلي (که بهار جهان‌آرای عبارت ازانست) فرماید] که تواند دانست - و مقدار برکات این عطیّهٔ عُلیا که یارد شناخت - و چون قرارداد دانش‌منشان حال و گذشته آنست (که هرگاه امرے جلیل‌القدر رفیع‌الشّان را مبدء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزے که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند) بنابران چند روز پیش از نوروز را داخل نوروز اعتبار کرده مبدءای تاریخ الٰهي ازین نوروز سعادت افزا قرار دادند - چنانچه درمنشور سابق بتفصیل گذارش یافت - و هرجا تاریخ الٰهي مذکور شود ابتدای آن ازین بهار دلگشای معتبراست *

امّا آدمئ (که حقیقت بدگوهري و بد دروني و شورانگیزي و فتنه اندوزي او بارها بامتحان رسیده باشد) بندخانهٔ زندان را بوجودِ او آلودن سزاوارِ کارآگهان نیست ـ لیکن ایزدِ جهان‌آرا (چون پیکرِ قُدسي‌نژادِ حضرتِ شاهنشاهي را مظهرِ کاملهٔ رحمتِ واسعهٔ خود فرموده است) سررشتهٔ تدبیر از دستِ چنین خیراندیشان گسسته اسبابِ ابقای این جوانِ معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند - تا در مبادیِ سلطنتِ عالم‌آرا آنچه صورتِ قهری داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در نیمتیغ اشرار کوشیدن با جمهورِ انام لطف نمودن است لیکن چون لطفی ست بصورتِ قهر در چنین موسمِ نو روزِ اقبال بظهور نیامد ـ و این دیوانهٔ فتنه‌انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدّیانِ این خدمت او را به پهلوان کلکز[۲] عسسِ لاهور سپردند - و آن معامله نافهم از بیپروائي یا بداندیشي در نگاه‌داشتِ آن بدمستِ فتنه اندوز احتیاط نکرد - تا آنکه از بندخانه فرار نموده و میرزا شاه و جمعي (که در لاهور بودند) پهلوان کلکز را مقیّد ساختند - پهلوان از بیمِ بے ناموسي زهرِ خورده خود را از زندانِ جسماني خلاص کرد - و منعم خان (که فرمانروائیِ کابلستان برای رزینِ او مفوّض بود) باستماعِ این خبر خوشحال شده میرهاشم برادرِ ابوالمعالي را (که کهمرد و غوربند و ضحّاک و غیرِ آن بجایگیرِ او مقرّر بود) بلطائف الحِیَل طلب داشته مقیّد ساخت و آن نیز عینِ صلاحِ دولت بود - و از سوانحِ عشرت افزای این وقت ارسالِ منشورِ اقبال است بدارالامنِ کابل ◦

چون خواطرِ قُدسیّهٔ اولیای دولت از مهمّاتِ ضروریِ این‌حدود فراغ یافت استیصالِ اسکندر (که در کوهستانِ سوالک بسر میبرد - و این یورشِ دولت‌انتما در اصل از دارالملکِ دهلي بجهتِ آن بود) بر پیشگاهِ همّتِ شاهنشاهي استقرار گرفت ـ لیکن ازانجا [که خاطرِ اقدس یادِ حضراتِ بیگمان میفرمود - و نیز اولیای دولت برای دل‌نهادِ بهادرانِ جهان‌سپار (که بنارگي در هند درآمده بودند) قرار دادند که جمعي از اُمرای قدیمي و معتمدانِ درگاه را به کابل باید فرستاد - تا اوّل حضراتِ بیگمان را و ثانیًا اهل و عیالِ سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بزودي در ممالکِ وسیعِ دلگشای هندوستان آورند - تا ثباتِ قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتنِ ولایت (که خو کرده اند) بقدرے باز مانند] بنابرین اندیشهٔ انتظام بخش محمّد قلي خان برلاس و شمس الدّین محمّد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا[۳] خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال‌الدّین محمود بدخشي[۴] و جمعي دیگر را با اسباب و هدایای گرامي بجهتِ تقدیمِ این خدمتِ ارجمند روان ساختند - و روزِ پنجم از جلوسِ ابدقرین لشکرها را در سایهٔ رایتِ ظفرآیت (که مطلعِ صبحِ فیروزي ست) مستمالِ عنایت

---

(۲) نسخهٔ [د] کلکر (۳) نسخهٔ [ب] و خضر خان (۴) نسخهٔ [ا] بدخشي ◦

دودِ سودا در سر پیچید - و گُلهٔ گوشهٔ شعورش از بادِ غرور کج شد) آثارِ خیالاتِ فاسد ظاهر شدن گرفت - و احتمالاتِ فتنه از پردهٔ روی نمودن پدید آمد - روزِ سیوم از نوروزِ جلوسِ اشرف در همان ساحتِ دلگشا مجلسِ[۲] عالي ترتیب دادند - حضرتِ شاهنشاهي بدولت و اقبال براورنگِ سلطنت نشستند - و سران و سرورانِ جهانگشای بآدابِ خدمت جا بجا ایستادند - و این بدمست را (پیش ازانکه این محفلِ هرشمندان منتظم شود) پیغام فرستادند که جشنِ عالي انعقاد یافته - و مهمّاتِ ملکي و مالي درمیان است - و آمدنِ ایشان ضرور - آن بدمستِ خودپرست عذرے چند بدتر ازگناه بجهتِ نا آمدنِ خود تمهید نمود - ازانجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنیامده‌ام - و بر تقدیرِ آمدن سلوکِ حضرتِ شاهنشاهي بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست - و اُمرا چون پیش خواهندآمد - چون مبالغهٔ عظیم در طلبِ او رفت سخن از پرده بیرون انداخت - و شرحِ نسبتِ قُرب به بساطِ اقدسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني و مزیدِ توجّهِ آنحضرت بیان نمود - و آمدنِ خود را بشرطے چند دور از کار (که چون سودای خامِ او ناپخته بود) مشروط ساخته حاضر شد - و بجانبِ دستِ راستِ حضرتِ شاهنشاهي نشست - و وقتِ آن شد که مایدهٔ نعمت و سماطِ افضال گسترده شود - چون شاه ابوالمعالي دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین (که از چابک دستانِ قوي بازو بود) بدستیاریِ اقبال نیز دستي کرد - و از پس درآمده هر دو دستِ او گرفته دستگیر ساخت - و دیگر ایستادگانِ پایهٔ سریرِ والا نیز دریں خدمت با او همدستي کرده کار از پیش بردند - شاه ابوالمعالي از فرطِ حیرت بےدست و پا شده سر رشتهٔ طاقت از دست داد - و مردمے که همراهِ او بودند (چون اکثرے از قدیم در سلکِ دولتخواهانِ این دودمانِ عالي انتظام داشتند - و پیشِ او بمصلحتے فراهم آمده بودند) همانروز به تازگي در عِدادِ[۳] بندگانِ بےواسطه درآمده مستمالِ عنایتِ پادشاهي گشتند - و اوّل نخچیرے (که در دامِ اقبال افتاد) او بود ٭

در آئینِ سلطنت و قانونِ نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیارِ شوربختانِ فتنه‌انگیز گرفته شود - چه آدمي (که طلسمے ست بدیع نما - و معمّائے ست بس مشکل گشا) بیک ناخوشے (که ازو بظهور آید) بعدمخانه نباید فرستاد - که این بنای عالي‌نهاد جز بدستِ قدرتِ ایزدي تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای انتظام‌بخش در انهدام و انعدامِ این کاخِ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند ٭ مصرع ٭ که نتوان سرِ کشته پیوند کرد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] مجلسے - و نسخهٔ [ب] جشن (۳) نسخهٔ [ب ج د ه ي] اعداد ٭

مصالحِ دیگر که بالغ‌نظرانِ دوربین بصرِ وقتِ[2] آن توانند رسید] این پادشاه صورت و معنی تمامِ مهمّاتِ مالی و ملکی به بیرام‌خان سپرده خود بامرے چند (که پردهٔ کمالِ آنحضرت تواند شد و ظاهربینانِ زمانه پَی بدقائقِ آن نتوانند برد) اشتغال داشتند ●

گرفتنِ شاه ابو المعالی و بزندانِ[3] تادیب بندکردن

چون مشیّتِ جهان‌آرای ایزدی (که انتظام‌بخشِ سلسلهٔ صوری و معنوی ست) خلعتِ سلطنتی را خواهد (که بدامنِ بقا پیونده - و بطرازِ ثبات مطرّز سازد) رخنه گرانِ ملک و فتنه سازانِ روزگار را بے شاخ و برگ ساخته از بیخ و بُن براندازد - و ازین شورش انگیزانِ آشوب پیشه امرے چند بوجود آید که[4] باعثِ وبال و موجبِ زوالِ ایشان گردد - و مصداقِ اینمعنی‌ست (که در آغازِ صبحِ دولتِ ازلی‌شعاع - و فروغِ خلافتِ ابدی‌ارتفاع - اتّفاق افتاد) که (چون افسرِ اقبال از شکوهِ دولتِ حضرتِ شاهنشاهی سربلندی یافت - و اورنگِ سلطنت بفرِ عظمتِ آنحضرت پرتوِ سعادتمندی گرفت) مدهوشِ بادهٔ وهمی وخیالی شاه ابوالمعالی (که از خودپرستی حمق و بدمستیِ دنیا جوهرِ دماغِ او پریشان شده بود - وپای اعتدالِ او از مسلکِ ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغازِ ملازمتِ او بحضرتِ جهانبانی تا سپری‌شدنِ آن بدروزگار جابجا گذارشِ یافتهٔ کلکِ تفصیل شده) درین هنگام (که فرمان روای زمان بشاهراهِ عالمِ بقا شتافت - و گیتی‌خدیوِ دوران با چندین جلبابِ خفا و حجابِ استتار از شورش وآشوبِ دلهای اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق نجات یافت) خونِ این خمارآلودِ بادهٔ دیرین و رقم‌خوانِ تقویمِ پارین را اندیشه‌های تباه پریشان‌تر ساخت - و سودای سری و مالیخولیای سروری بیشتر موجبِ فسادِ دماغ و تهییجِ[5] موادِّ جنونِ او شد - مست بود سگِ دیوانه گزید - دیوانه بود نیشِ عقرب خورد - و نیز بعضی از کهنه عملهٔ دنیا (که از بدنهادی جز صلاحِ خود نه بینند - حاشا حاشا بلکه جز فسادِ خود در اندیشهٔ تباه نگذرانند) از تیره رائی و کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسبابِ مزیدِ بدمستیِ او بودند - و همیشه داروی بیهوشی در بادهٔ غرورِ او می ریختند ●

درین‌میان بیرام خان خان‌خانان (که زمامِ مهامِ کارگاهِ سلطنت را بدستِ کاردانی خود گرفته ناظمِ اشتغالِ امور بود) اوّل خدمتی (که بعد از جلوسِ ابدپیوندِ حضرتِ شاهنشاهی بوقوع آورد) زنجیر کردنِ این بدمستِ دیوانه بود - و شرحِ این سرگذشت آنکه (چون آن[6] شعلهٔ خس را

(۲) نسخهٔ [ا] دقت (۳) در [بعضے نسخه] بزندان تادیب کردن (۴) در [چند نسخه] که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد (۵) نسخهٔ [ا ب] هیج (٦) نسخهٔ [٤] این ●

ذکر اعاظم انتظام‌بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابدقرین حضرت شاهنشاهی

دریں هنگام خجسته (که روزِ ولادتِ دولت و سعادت - و زمانِ ظهورِ عیارِ نقدِ عقیدت و ارادت بود) میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بآرامش و آسایش ملکِ بدخشان مقرّر بود - و ولایتِ کابل و غزنین و سایرِ آنحدود از هندو کوه تا آبِ سند (که به نیلاب شهرت دارد) بهوشمندی و کاردانیِ منعم خان (که در زمرهٔ سرکردهای این دولتِ ابدقرین بداد و عدل ممتاز بود) انتظام داشت - و محمّد حکیم میرزا و مخدّراتِ سرادقِ عفّت بحسنِ خدمتِ او دران دیار آسوده حال بودند - و قندهار با توابع و لواحق (که بجایگیرِ بیرام‌خان طرازِ اختصاص داشت) باهتمامِ شاه محمّد قلاتی (که علمِ شجاعت و تهوّر می‌افراخت) از حوادث و فتن برکران بوده موردِ امن و رفاهیت بود - و دادِ دهانِ دار الملک دهلی سابقاً بقلم تفصیل گذارش یافتند - و دار الخلافهٔ آگره و آن نواحی بحکومتِ اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظامِ سرکارِ سنبل[۲] به تدبیرِ علی‌قلی‌خان شیبانی بود - و سرکارِ کالپی بسرداریِ عبد الله خان اوزبک انتظام می‌یافت - و امدیت‌بخشِ میوات ملازمانِ تردی بیگ خان بودند - و قیاخان در کولِ جلالی و آنحدود بوده لوازمِ خدمت بجای می‌آورد - و حیدر محمّد خان دربیانه بوده اجرای احکامِ پادشاهی مینمود - و بتازگی منشورِ عاطفت بهریکے از ملازمانِ درگاهِ معلّی شرفِ صدور یافت که هرکدام را بنوازشِ خسروانه عزِّ امتیاز بخشیده محالِ جایگیر برقرار گذاشتیم - تا عیارِ اخلاص و نیکوخدمتیِ هرکدام بظهور آید - آن زمان درخورِ همّت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارجِ کمال خواهیم برآورد - و هنوز [چون رای جهان‌آرای حضرتِ شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزے چند در نقابِ احتجاب باشند - تا جمالِ عالم‌افروزِ آنحضرت را جز آنحضرت نظارگئ نباشد - چه وجهِ نیّتِ دوراندیشِ حق‌گزین آن بود که در لباسِ بےتوجّهئ دنیا عیارِ مردم گرفته اندازهٔ حالِ هرکس به بهترین وجهی در پیشگاهِ خاطرِ مقدّس قرار یابد - یا حوصلهٔ کوتاهِ آن‌مردم تابِ دریافتِ کمالاتِ قُدسی نداشت - ناگزیر بجهتِ آسودگئ جهانیان چنین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنانِ تیره‌رای حیله اندوز خاطرِ غبارآلودِ خود را از بداندیشئ گوهرِ والای عُنصرِ قُدسی فارغ ساخته در تبه‌کاریِ خود مشغول باشند - یا برای آنکه (چون نظرِ دوربینِ آن نگینِ خاتمِ خلافت بملکِ بےمُنتهای معنوی افتاده‌بود) نظر بر خاکدانِ دنیا نمی انداختند - یا بجهتِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] سنبهل ه

تا طایفهٔ (که در معاملات کار بزایشان مشکل باشد) بایں وسیلهٔ ازاں صعوبت برآیند و در تقاویم ممالکِ اسلام (از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها) ساری و جاری ست و تمسّکِ متشرّعانِ روزگار و متدیّنانِ هر زمان بآں تقاویم رایج - بنا بر تکرار التماسِ این جماعه و مراعاتِ خواطر مُلتمسِ ایشان را بموقفِ قبول رسانیده شد - و حکمِ مقدّس نفاذ یافت که نوروزے (که قریبِ سالِ جلوس بود) آنرا مبدءِ تاریخِ الٰهي اعتبار نموده ابوابِ آساني و شادماني کشایند - و از معدنِ دانش فرمانِ واجب الاتّباع صادر شد که اربابِ استخراج در تقاویمِ متعارفهٔ دیارِ اسلام (چنانچه تواریخِ عربي و رومي و فارسي و جلالي مرقوم میسازند) این تاریخِ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته ابوابِ یُسر گشایند - و در تقویمهای هند بجای تواریخِ مختلفهٔ آنها خصوصًا تاریخِ بکرماجیت (که اساسِ آن بر تلبیس بود) این تاریخِ مجدّد قلمي نمایند - و تواریخِ متنوّعهٔ آنها برطرف سازند - و چون در تقاویمِ متعارفهٔ هند سالها شمسي و ماهها قمري بود حکم فرمودیم که ماههای این تاریخِ مجدّد نیز شمسي باشد ٭

و [چون دانشورانِ ملل و نحل بجهتِ شکرگذاري و سپاسداري از شهور و سنین روزے چند را بمناسباتِ فلکي و مرابطاتِ روحاني بجهتِ سرورِ جمهورِ خلائق و خوشحالیِ طوائفِ انام (که باعثِ چندین خیرات و مبرّات است) اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند - و دران ایّام مسرّت پیرا اساسِ سپاس را محکم ساخته در ادای مراسمِ خضوع و خشوع بجنابِ کبریای الٰهي (که خلاصهٔ عبادات و زُبدهٔ طاعات است) مساعیِ جمیله بتقدیم رسانیده غني و فقیر و صغیر و کبیر بقدرِ قدرت مایدهٔ تفضّل و احسان گشاده ابوابِ عشرت و کامراني را بر خواطرِ مکروبه و بواطنِ محزونهٔ اخوانِ زمان و ابنای روزگار گشوده انواعِ برّ و احسان نموده اند] بنابران بعضے جشنهای عالي (که تفصیلِ آن از ذیلِ این منشورِ فایض النّور بوضوح خواهد پیوست - و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است - سیّما درین هزار سال معمولِ سلاطینِ عدالت‌گستر و حُکمای حقائق‌آئین بوده‌است - و درین دیار بواسطهٔ بعضے امور از شیوع افتاده بود) بجهتِ ابتغای مرضیّاتِ الٰهي و اقتفای آثارِ قُدَما آن ایّام مسرّت فرجام رایج ساختیم - باید که در جمیع ممالکِ محروسه (از امصار و بلاد و قُریٰ) بروجهِ اتم و طریقِ احسن رایج گردانند - و درین معني کمالِ اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ نامرعي نگذارند

تفصیلِ اعیاد ایّامِ نوروز - نوزدهمِ فروردین ماهِ الٰهي - سیومِ اردي بهشت ماهِ الٰهي - ششمِ خرداد ماهِ الٰهي - سیزدهمِ تیر ماهِ الٰهي - هفتمِ مرداد ماهِ الٰهي - چهارمِ شهریور ماهِ الٰهي - شانزدهمِ مهر ماهِ الٰهي - دهمِ آبان ماهِ الٰهي - نهمِ آذر ماهِ الٰهي - هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دي ماهِ الٰهي دومِ بهمن ماهِ الٰهي - پنجمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي ٭ تحریرًا بالامر المطاع ٭

روزگار را از مضائقِ حیرت نجات مي‌بخشیده‌اند - و الحال [چون تاریخ هجري (که آغاز آن از روزِ شماتتِ اعدا و کلفتِ احبّا ست) نزدیک بهزار رسیده - و تاریخ هنه از هزار و پانصد متجاوز گشته - و همچنین تواریخ اسکندري و یزدجردي که از الوف و مآت تجاوز نموده - چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است - و نوشتن و گفتنِ آن در مطارحات و معاملات بر اهلِ عالم مخصوصًا بر عوام‌النّاس (که مدارِ معامله بر ایشانست) بسیار مشکل شده - و ایضًا در ممالک محروسه اربابِ هند تواریخ مختلفه دارند - مثلِ آنکه در ولایتِ بنگ تاریخ از ابتدای حکومتِ لچهمن سین است - و ازان باز تا حال چهارصد و شصت و پنج سال شده است - و در ملکِ گجرات و دکن تاریخ سالباهن است - که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است - و در مالوه و دهلي وغیرِ آن تاریخ بکرماجیت متعارف است - که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومتِ آن قلعه داشته باشد ازو ابتدا مي‌کنند - و حالت و رتبتِ هر کدام معلوم دانایانِ وقائع و دانشورانِ آثار است - و مشخّص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیّه از امورِ عظیمهٔ حق اساس نیست] اگر بمقتضای عمومِ رافت و شمولِ عطوفتِ خود وضع تاریخی مجدّد شود (که هم آسانیِ خلائق دران باشد - و هم اختلافِ تواریخ هندیّه مرتفع گردد) هرآئینه مبرّات و حسناتِ این راجعِ حال و مآلِ آن رفیع‌الدّرجات خواهدبود - و در کُتبِ معتبرهٔ زیجاتِ متداوله مثلِ زیجِ ایلخاني و زیجِ جدیدِ گرگاني مصرّح است که مبدءِ تاریخ ظهورِ امرے عظیم گردانند - مثلِ ظهورِ ملّتِ قویم یا حصولِ سلطنتِ عظیم - و المنّة للّه تبارک و تعالی که درین سلطنتِ کُبری از عظائمِ امور و جلائلِ وقائع (از تسخیرِ بلادِ عظیمه و تفتیحِ قلاعِ حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات) آن قدر در عالمِ ظهور آمده که هر کدام لیاقتِ این امرِ جلیل‌الشّان دارد - امّا اگر آن حضرت مبدءِ تاریخِ جدید را از روزِ جلوس بر سریرِ سلطنتِ خود (که از اکبرِ نِعَمِ الٰهي و اعظمِ آلای نامتناهي است - که ازان هنگامِ سعادت‌آثار امروز بست و نهم سالِ شمسي و سي‌امِ قمري میشود) فرمایند هرآئینه بوسیلهٔ این امرِ خیر هم مراسمِ شکرگذاري بتقدیم رسانیده‌باشند - و هم انجاحِ مقاصدِ طوائفِ عالمیان بحصول انجامیده باشد - و ایضًا درضمنِ این عملِ خیر کسرے بشانِ رفیع‌المکانِ تاریخِ هجري (که از روزِ هجرتِ حضرتِ خیرالانام است از مکّهٔ معظّمه بمدینهٔ محترمه بواسطهٔ استیلای اهلِ عُدوان - که (۲) محلِّ شایبهٔ توهّمِ ناقصانِ علیل‌الفطرة قلیل‌الکیاسة است) لازم نمي آید - چنانچه در زمانِ ملک شاه (با آنکه تاریخِ هجري این مقدار امتداد نیافته‌بود - و کار باین درجه مشکل نشده) بجهتِ آساني تاریخِ جلالي وضع نمودند

---

(۲) نسخهٔ [د ز] محل توهّم ٭

کلّیه و جزئیّه بے بدرقهٔ دلیل قدم ننهند - و در مشارعِ مقاصدِ خود نقیراً و قطمیراً بے هدایتِ حجّت شروع نه‌نمایند] و ضمیرِ اصابت‌پذیرِ ما استکمالاً و تکمیلاً همواره بر حقائقِ علمي و دقائقِ حِکمي نظر مي‌اندازد - و بعنایت و هدایتِ غیبي از مبادیِ عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید است - و از آثارِ سلف و خلف نیز بمُقتضای حسنِ سریرت و صفایِ عقیدت محظوظ و بهره‌مند } دریتولا [چون عبور بر تقاویم مُتعارفهٔ[۲] اهلِ هند (که بزبانِ این طایفه پَتّره گویند بفتحِ بای مُوحّدهٔ فارسي - و سکونِ تای مثنّاةِ فوقاني - و فتحِ رای غیر منقوطه - و های مختفي) افتاد - و دریں اوراقِ کل پتره مشاهده نمود که مبدءِ شهورِ قمري را بعد از استقبال گرفته‌اند که زمانِ افزایشِ ظلمت است - و آنرا بزبانِ هندي کِشن پَچّهه گویند - و این سیه‌بختان بمحضِ تقلید و جهالت و غایتِ غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده‌اند - و با آنکه (بُطلانِ این عملِ بے ما حصل و عدمِ استفادِ آن بدلیلِ روشن‌تر ازانست که باستدلال احتیاج افتد) از تَتَبُّعِ مقدّمین این طایفه چنان بمسامعِ عزّ و جلال رسید و مطابقِ آن کُتبِ معتبرهٔ قدیمهٔ خود را بنظرِ صواب‌بین درآوردند که مبدءِ شهورِ قمري پیشِ قُدَما از ابتدای روشن شدنِ این جانبِ ماه (که بجانبِ ملست) بوده - که آنرا بلسانِ ایشان شُکل پَچّهه نامند - و از زمانِ بکرماجیت بواسطهٔ شیوعِ نامتدیّنان و وقوعِ هرج و مرج این روشِ روشن متروک و مهجور شده‌است - و معقولیّتِ آنکه اوّلِ ماه را از ابتدای ظهورِ نور کنند از اجلیِ بدیهیّات است] بنابران حکمِ مقدّس سعادتِ نفاذ یافت که اربابِ تنجیم و اصحابِ تقویم و مستخرجانِ کلِ ممالکِ محروسه مدارِ تقویمهای خود را بر طریقهٔ انیقهٔ شُکل پَچّهه نهند - و بواسطهٔ احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمُهرِ اشرفِ اقدس مزیّن فرموده فرستادیم که برین نمط جاري گردانند ٭

دریں اثنا اکابر و اعاظم بساطِ قُدس بموقفِ عرض رسانیدند که بر خاطرِ الهام مآثر[۳] پوشیده نیست که مقصود از وضعِ تاریخ آنست که اوقاتِ مهمّات و معاملات بآساني معلوم شود بنوعیکه احدے را مجالِ منازعت نباشد - مثلِ آنکه شخصے مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدّت چهار سال و چهار ماه مَثَلاً قرار داد - تا مبدء معیّن نباشد تعیّنِ این مدّت متعسّر بل متعذّر خواهد بود - و پیدا ست که هرگاه از ابتدای تاریخے عهدِ بعید گذشته باشد وضعِ تاریخِ تازه نمودن ابوابِ یُسر و سهولت بر جمهورِ اهلِ عالم گشودن ست - و بر واقفانِ مواقفِ اخبار ظاهر است که از مبادیِ احوال تا غایتِ حال دابِ سلاطینِ عِظام و اساطینِ حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمامِ خود اساسِ این بنای سعادت اقتباس را مجدّد مي‌ساخته‌اند - و معامله گذاران

---

(۲) نسخهٔ [ه ز] متفارقه (۳) در [چند نسخه] الهامي مآثر ٭٭

اسفندارمذ • خرداد • مرداد • دیبادر • آذر • آبان • زش • ماه • تیر • گوش • خور (دی بمهر) • مهرگان (مهر) • سروش • رشن • فروردین • بهرام • رام • باد • دیبادین • دین • آراد • اشتاد • آسمان • زمیاد • مارسفند • (مهراسفند) • انیران • و چون در بعضی ماهها[2] دو روز از سی زیاده بود آنرا بروز و شب نامزد کردند - و بمیامن توجه شاهنشاهی ایام مسترقه برافتاد و ماه چون سال شمسی شد - و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که هر سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد - لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماههای الٰهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الٰهی - و سال دوم سال اردی بهشت الٰهی - و عمدهٔ موسسان این تاریخ قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی[3] امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد - و اگرچه اساس این تاریخ در سال (۹۹۲) نهصد و نود و دو اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الٰهی خواهد بود ثبت این واقعهٔ شریفه در سال جلوس لایق نمود - امید که (چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از شعشعهٔ الٰهی ست) فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد - و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان مطاع (که از تحریرات راقم این دیباجهٔ سعادت ابوالفضل است - و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود) این است •

فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای (که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته - و آغاز ابتسام حدیقهٔ اقبال است) فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که {چون تمامی همت والا مصروف آنست [که کافهٔ انام از خواص و عوام (که بدائع و دائع غیبی اند) در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را (که مفقودالبدل و معدوم العوض است) در مرضیات الٰهی مصروف دارند - و رقبهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید (که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بران زده‌اند - و در جمیع ادیان مآثر قباحت و وقاحت آن بابلغ وجوه ادا می‌نمایند) باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند - و در مسالک مطالب

---

(۲) نسخهٔ [د] ماههای الٰهی (۳) نسخهٔ [ا] افلاطون الدورانی •

ابدي در ضمنِ آن منطوي[۲] ست) معلوم که چند گذشته باشد - و یکي از منتسبانِ سلسلهٔ نظم در تاریخِ جلوسِ اشرف گفته ٭ شعر ٭

از خُطبهٔ شاهِ رفعتِ منبر شد ٭ وز سکّهٔ عدل کارها چون زر شد

بنشست بتختِ سلطنت اکبرشاه ٭ تاریخِ جلوس نصرتِ اکبر شد

و مصراع ٭ ٭ جلوسِ خداوندِ عالم‌پناه ٭

نیز مُشعر برین سالِ سعادت انتظام است - و عبارتِ کام‌بخش نیز تاریخِ این زمانِ سعادت توامانِ است که مولانا نور الدّین ترخان نگاشتهٔ خامهٔ ضراعت نموده بود ٭

ذکر وضع تاریخ جدید الٰهي از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهي

بر ضمائرِ صافيِ درونانِ انصاف پذیر پوشیده نماند که قلمِ مشیّت بر دفاترِ اکوان برین رفته که نظامِ سلسلهٔ عالم بے حفظِ وقت و تعیّنِ تاریخ صورت نه بندد - و تعیینِ وقائع و تبیینِ سوانح بتواریخِ سنین و شهور تخصیص و تشخیص یابد - و سنّتِ ازلي چنان جریان یافته که بعد از چندگاه امرے عظیم را مبدءِ تاریخ سازند - و احکام و معاملاتِ دیني و دنیوي را بران مبتني گردانند - و چون جلوسِ اشرف از فراوانیِ فرخندگي و افزونیِ خجستگي سزاوارِ آن بود (که غرّهٔ جبههٔ مراداتِ بیغایت و مُقدّمهٔ ظهورِ سعادات نامتناهي گردد) به الهامِ ربّاني (که در ضمیرِ قُدسیِ حضرتِ شاهنشاهي پرتو انداخته بود) بموافقتِ آرای اصابت پیرای حکمت پرورانِ بالغ نظر (که فروغِ قبولِ حضرتِ شاهنشاهي یافته بودند) این سر دفترِ سنین و شهور را مبدءِ تاریخِ جدید ساخته نورافزای آساني و آسودگي گشتند - و (چون نو روزِ جهان‌افروز مقارن و مقاربِ جلوسِ اشرف بود - و جلوسِ اشرف از جلائلِ نظراتِ تربیتِ نیّرِ اعظم) این کسر را (که هزاران فتح درضمنِ آن چهره‌گشا ست) عُنوانِ ایّامِ نوروزي و دیباچهٔ فرّخي و فیروزي دانسته مبدءِ تاریخِ گرامي را از نوروزِ آینده اعتبار نمودند[۳] - و مدارِ حساب بر ماه و سالِ شمسیِ حقیقي نهادند - و حضرتِ شاهنشاهي خود بدولت و اقبال بالقای ربّاني این تاریخِ گرامي را تاریخِ الٰهي موسوم ساختند - و دبیرانِ سعادت ارقام در مناشیر و دفاترِ مُثبَت و مرقوم گردانیدند - و اسامیِ ماههای این تاریخ را همان اسامیِ شهورِ مشهورهٔ فارسي معتبر داشتند - و بلقبِ الٰهي مزیّن[۴] گردانیدند - چون فروردین ماهِ الٰهي - و اردي بهشت ماهِ الٰهي - و نامهای ایّام نیز همان سي نامِ متعارفِ فارسي گذاشتند بدین ترتیب ٭ اُرمز (اُرمزد) ٭ بهمن ٭ اردي‌بهشت ٭ شهریور ٭

---

(۲) نسخهٔ [ز] مطوي (۳) نسخهٔ [ب] فرمودند (۴) در [بعضی نسخه] مذیل ٭

دلیلیست برین که سعادت موروثي قرین حالِ کمالات ذاتي باشد - خانهٔ نهم دلو - بعلم و دین و سفر منسوب است - و عطارد (که صاحبِ طالع است) آنجاست - و بنظرِ تثلیث ناظرِ طالع آمده افاضهٔ انوارِ دانش میکند - و مخبراست از صدقِ تفکّر در امورِ دین و دولت - و اصابتِ تدبیر در بابِ سفر - و موافقتِ آن بتقویتِ دولت - شعر -

شاهي که بعقل ذوفنون خوانیمش - در راهِ خدای رهنمون خوانیمش

هرچند که سایهٔ خدایند شهان - او نورِ خدا ست سایه چون خوانیمش

خانهٔ دهم حوت (که آنرا وتدِ عاشر خوانند) خانهٔ سلطنت و امّهات است - نیّرِ اعظم و زهره و مرّیخ آنجاست - همیشه ایّامِ سلطنت بعیش بگذرد - و اسبابِ ابّهت و شوکتِ صاحبِ طالع روزافزون باشد - و امّهاتِ عالي‌درجات بدولتِ او بمراد رسند - خانهٔ یازدهم حمل مقتسبِ برجا و اصدقاست - بیت الشّرفِ نیّرِ اعظم افتاده - و قمرِ سریع السّیر زایدالنّور آنجاست - هر امید (که بخاطرِ اقدس رسد) بزودي و بهبودي برآید - و دوستان بوسیلهٔ این دولتِ عظمی کامروا شوند - خانهٔ دوازدهم ثور است - و آن خانهٔ اعدا ست - از کواکب خالي افتاده - و مرّیخ از دهم ناظر - دشمنانِ دین و دولت بصمصامِ بهرامي خون‌آشام شوند - نیّرِ اصغر در حمل (که خانهٔ شرفِ نیّرِ اعظم است افتاده - و اکابرِ این فن تصریح کرده‌اند که در زایچهٔ جلوس اختیارِ قمر (که واسطهٔ افاضهٔ انواراست از اجرامِ علوي بر اجسامِ سفلي) در حمل باید - و این بس معتبر داشته اند و نیّرِ اعظم بمشتري اتّصال دارد - و خداوندِ عاشر در هفتم وقوع یافته - و خانهٔ طالع هوائیست[۲] و اینها دلالت بر آراستگیِ عساکرِ نصرت قرین و برمزیدِ عظمت و شوکتِ پادشاهي میکنند وسهم السّعادة قوي‌حال است - چه دراسد (که خانهٔ نیّرِ اعظم است) تحقّق دارد - و صاحبِ او در عاشر آمده - و مشتري (که دلیلِ صدقِ بیعت است) در هفتم بخانهٔ خود کمالِ سعادت دارد و خداوندِ عاشر صاعد است - روز بروز امورِ ملکي و مهمّاتِ سلطنت در ترقّي و تزاید باشد و بعضے از بیت الطّالع خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده - و عطارد با قمر نظرِ دوستي دارد - و این‌همه دلائلِ ساطعه است برگشایشِ کار بطریقِ بهبود - و افزایشِ دولت به نیلِ مقصود - و شرحِ لطائفِ این زایچه و بدائعِ آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست - دقائق شناسانِ جداولِ آسماني و درجات دانانِ صفائحِ سطرلاب داني بزیجِ فکرت و تقویمِ فطنت میدانند که از زمانے [که ابتدای جنبشِ افلاک و کواکب شده - و انتظامِ عالمِ ناسوت (که لُبِّ لبابِ آفرینش است) باهتمامِ اجرام تعلّق گرفته] اینچنین ساعتے بزرگ بزرگي بخش (که چندین سعادت

---

(۲) در[بعضے نسخه] هوای است -

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهي

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده - اوّل آنکه در وتد عاشر (که بیت السّلطنت است) نیّر اعظم افاضهٔ نور مي‌نماید - و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانهٔ عاشر است - و آنگاه چنین صلاحے که بقدوم آن نگارندهٔ گیتي شده باشد و امام ابو المحامد غزنوي (که از اکابر ارباب تنجیم است) فرموده که روا ست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند - تا وتد عاشر اسد افتد که خانهٔ نیّر اعظم است - و المنّة لله که اینجا نیّر اعظم خود در بیت عاشر ناشر انوار سعادت و اقبال آمده • شعر •

شاهے که مرادبخش امّید بود • رخشنده دلش به نور جاوید بود
چون پرتو او جهان نسازد روشن • آنرا که مربّي چو خورشید بود

خانهٔ دوم (که خانهٔ مال است) سرطان اتّفاق افتاده - و نیّر اصغر (که صاحب خانه است) در خانهٔ یازدهم (که خانهٔ امید است) فوق‌الارض وقوع یافته - دلالت کند برآنکه مقالید خزاین و کُنوز عالم بےسابقهٔ منّت بدست گنجور اقبال او درآید - خانهٔ سیوم (که تعلّق بخویش و پیوند دارد) اسد است - و صاحب او نیّر اعظم در وتد عاشر - جمیع اقربا مامور احکام سلطاني و محکوم اوامر شاهنشاهي باشند - خانهٔ چهارم سنبله (که آنرا وتد الارض خوانند - و منسوب است بعواقب امور و املاک) و صاحب او در نهم (که بیت السّفر است) دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه - خانهٔ پنجم میزان است (که خانهٔ فرزند و عشرت و هدیه است) و صاحب او زهره در حوت (که برج شرف اوست) دلالت کرده برآنکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهي قرین باشند - و در سایهٔ دولت و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال انفصال لبالب باشند - و قوافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گشایند - خانهٔ ششم عقرب (که خانهٔ عبید و خدم و امراض است) و صاحب او مرّیخ در خانهٔ سلطنت واقع شده - علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج - و بر بسیاری غلامان وفادار - و خدمتکاران جان‌سپار - مشتري اگرچه در قوس است امّا بحسب تسویة‌البیوت بخانهٔ ششم نثار سعادت جاوید میکند - خانهٔ هفتم قوس وتد غاري‌ست (۲) نظیر طالع - و آن خانهٔ اعدا ست - چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالي‌ست بر مقهوریّت اعدای دولت ابدقرین دلیلےست قوي - خانهٔ هشتم جدي است متعلّق بمواریث - و صاحب خانه در یازدهم

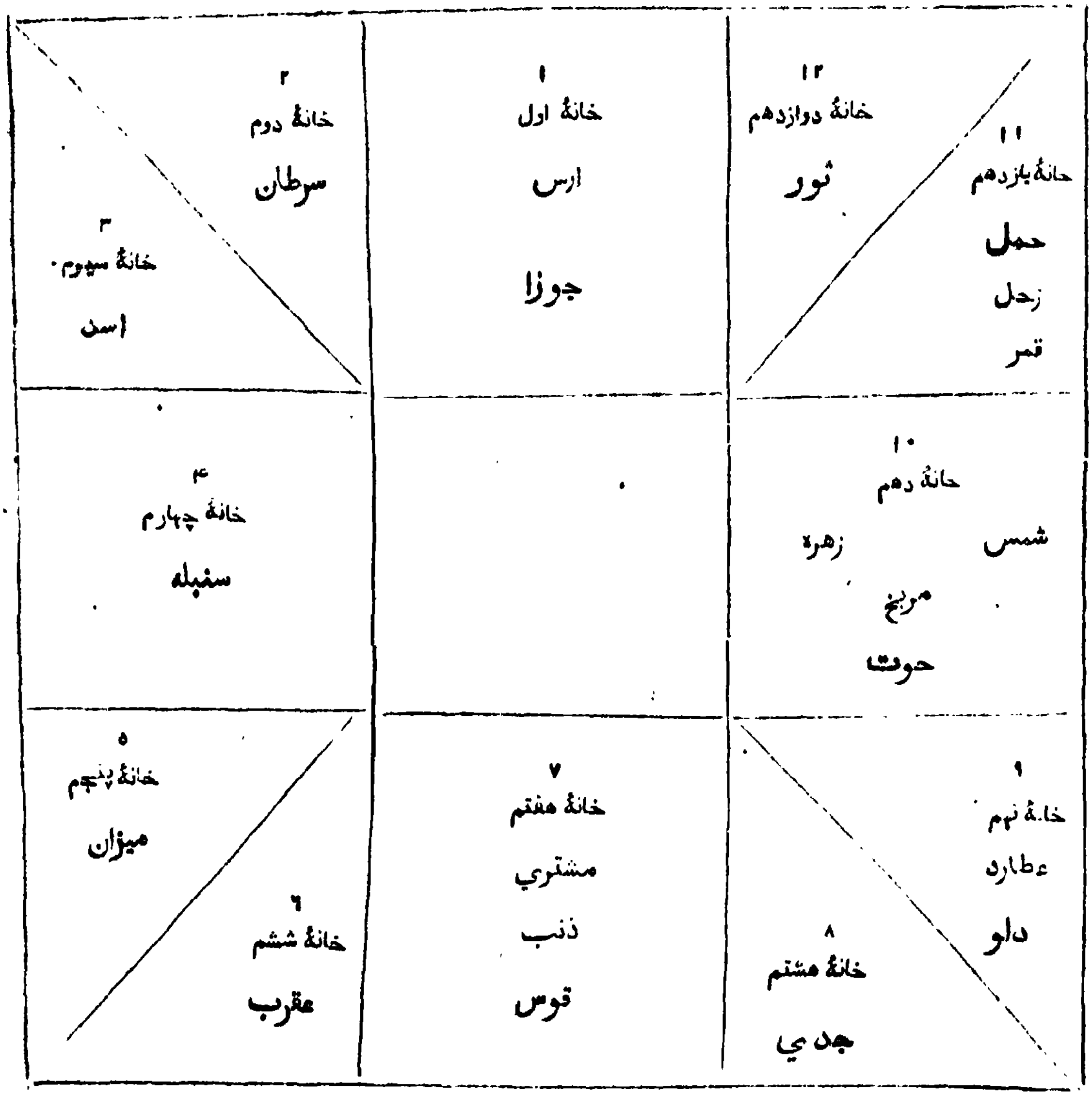
(۲) در [بعضے نسخه] عاري •

تصویر زایچهٔ طالع جلوس سعادت پیوند حضرت ظل‌اللهي

صورتِ زایچهٔ طالعِ جلوسِ اقدس نقش پذیرِ پرکارِ صدق و رقم‌آرایِ خامهٔ سِداد ساختن از لوازمِ وقت است - تا بینادلان را مستوجبِ مزیدِ روشنائي گردد ، و کوته بینان را چشمِ دوربین بدست افتد - بلکه مُرده درونان را جان بخشد - و جان‌داران را جانِ[۲] جهان‌بیني کرامت فرماید

• شعر •

زایچهٔ طالعِ شاهي ست این • جدولِ اسرارِ الٰهي ست این
لایحهٔ دولت و لوحِ مراد • فذلکهٔ دانش و فهرستِ داد
کوکبهٔ کوکبِ عزّ و عُلاست • کون و مکان را بسعادت ملاست
دیده برین لوحِ ازل بازکن • بردو جهان تابه ابد نازکن



(۲) نسخه [ج] چشم •

جهان (که آهوی دام‌جستهٔ شهرشکاران این بیشه است) صید دولت او شده لفظی اشتهار برآورد که

• شعر •

طالع مرا چو بسته بفتراک دولتش • کس چون گمان برد که شکار مسخّرم

اقبال (که سپهسالار قهرمان سلطنت است) شکرگویان تعداد نعمت نمود • شعر •

کز خاک بر گرفتهٔ خاقان اعظم • بر آسمان کشیدهٔ دارای اکبرم

در حضرتش بظاهر و باطن مکرّمم • وز دولتش بصورت و معنی تونگرم

از فیض اوست این همه سیراب گلشنم • و ز بزم اوست این همه لب‌ریز ساغرم

دولت (که رنگ‌آمیز صورتخانهٔ گیتی ست) بر سر یکرنگی آمده زبان برگشاد که • شعر •

رخسار من ز خال دورنگی منزّه است • الماس ابیضم من و یاقوت احمرم

باغ فریب چشم مَلَک نقش مفرشم • عطر دماغ روح قُدُس دود مجمرم

تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش • مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم

آسمان منطقهٔ مرصّع نجوم برمیان بسته رقص‌کنان آواز برداشت که • شعر •

دارم نطاق چاکری و طوق بندگی • درحضرتش مباد جزاین زیب و زیورم

فتح است بر جنود مخالف صف مرا • کز خیل بندگان خدیو مظفّرم

سعادت (که هوا خواه دولتخانهٔ سلطانی‌ست) عرض حال کرد که • شعر •

هر بامداد قبلهٔ من آستان اوست • کز شوق آفتاب شرف رو به خاورم

آید مگر کلید عنایت بجیب من • بر آستانه سلسله برپای چون درم

جمیع سران و سرداران و سپه کشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر بآن والا دودمان بیعت کردند - و پیمان هواخواهی موکّد بایمان الهی ساختند اعتضاد دولت قاهره بیرام خان خانخانان به التفات اشرف وکیل‌السّلطنت شد - و حلّ و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی‌درایت و کف کافی‌کفایت او تفویض یافت و دیگر آمرای مملکت‌آرائی و سایر بزرگان سلسلهٔ چغتائی (چه ازان جماعت که بشرف بساط بوس حضور استسعاد داشتند - و چه ازان سپه‌کشان که در اطراف و اکناف بضبط ولایت و فتح ممالک تعیّن بودند) هر یک بیش از فراخور حالت و استعداد بعنایت پادشاهی خاص[۲] شده به تربیت خاص اختصاص یافت •

---

(۲) نسخهٔ [۱] مباهی •

اقبال سربلندي گرفت - و درجات رفعت بمحامد و معالي ارجمندي يافت * شعر *

ابزد کنون بفرقِ خديوِ جهان نهاد * بارے که پيش ازين بسرِ آسمان نهاد

آنرا که در نهاد بود قوّتے چنين * بارِ دو کون برسرِ او مي‌توان نهاد

شاهِ جهان که بارِ جهان برسرش رسيد * بنهاد بار برسر و منّت بجان نهاد

هرچند خطيب بصورت پايه پايه فرود مي‌آمد امّا در معني مرتبه مرتبه بلند ميشد - چون زبانِ خطيب بالقابِ اقدس سامعه‌افروز شد و بنامِ اشرفِ اعلی گوهرريز گشت گلبانگِ دعا از چپ و راست برخاست - و نوای تسليم و رضا بے کم و کاست برآمد - پيرايه بندانِ کارخانهٔ سلطنت خلعتِ زرّين بر دوشِ خطيب انداخته خطيب را در زر گرفتند - وگنجينه دارانِ بارگاهِ خلافت از يمين و يسار گوهرافشاني و زرپاشي کردند * شعر *

زيکطرف زر و از يکطرف گهر ميريخت * گهر طبق طبق و زر سهرسپر ميريخت

همان روز طغرای فرمان‌روائي بالقابِ حضرتِ شاهنشاهي رفعت يافت - و منشورِ کشورگشائي بخاتمِ دولتِ آن خديوِ جهان (۲) زينت گرفت - و تمامِ آنروزِ جهان افروز (که في الحقيقت نوروزِ بهارِ دين و دولت بود) سکّهٔ سلطنت در دارالضّربِ اقبال بنامِ اشرف مسکوک شد و اقسامِ نقود بمعيارِ عدلِ او کمال يافت * رباعي *

چون سکّه بنامِ شاهِ پيراسته شد * در چشمِ ستاره قدرِ مه کاسته شد

دينار بسرخ روئي افروخته گشت * درهـــم بسفيد روئي آراسته شد

زمان زمان خوانهای زر و سيم در دامنِ اميدِ روزگار ريختند - و نفس نفس گنجينهای انعام در کنارِ آرزوی عالم افشاندند - صدای نفيرِ شوق و سرور تازه شد - وکوسِ عيش و شادي بلندآوازه گشت - سلطنت طرحِ اقامت انداخت - خلافت بقرارگاهِ سلامت رسيد - تخت مربّع نشينِ انجمن رفعت شد - تاج بسر بلندي جاويد سرافرازي يافت - نگين بطغرای جلال رسيد. چتر سايهٔ دولت بر آفاق گسترد - لوا طرازِ نورعلیٰ نور يافت - کوکبه را گوی مراد درخمِ چوگان آمد - تيغ در خلوتگاهِ نيام آرام گرفت - خنجر از تردّد آسود - کمان از کشاکشِ روزگار نجات ديد تير از جگردوزیِ اعدا فارغ نشست - عقلِ بلند مقام (که بسر بلندي از آسمان گذشته) به خطيبِ منبرِ سلطنت گفت * شعر *

دارم خطابِ خطبهٔ سرائيِ مدحتش * پست و بلند ساخته انديشه منبرم

شايسته بے بها گهرم گنجِ شاه را * ليکن نه گوهرے که بگيرند در زرم

---

(۲) نسخهٔ [ب] زمان *

و حدایقِ ازهارِ خلافتِ الٰهي بتازگي شگفتن گرفت - ماه جبههٔ نیّر بسجدهٔ شکر مي برد و بکفّ الخضیب نور مي‌چید - قطب دو دیدهٔ فرقدان را بمیلِ زرّینِ شعاع سرمهٔ سفید میکشید مهندسانِ رصد بند و مجسطي گشایانِ فلک پیوند (که باُصطرلابِ دانش راصدِ کواکبِ دولت بودند) اختراعِ زایچهٔ جهانباني از صحایفِ زیجِ آسماني نمودند - لاجرم بتائید الطافِ ذوالجلال و اتّفاقِ جنودِ دولت و اقبال • مصرعه • بساعتي که برو آسمان سجود کند • در میدگاهِ خطّهٔ دلگشای کلانور • مصرعه • که باد قبلهٔ اقبالِ دهر در هر دور • جشني عالي و مجلسي والا (که غیرت افزای انجمنِ افلاک تواند بود) ترتیب دادند • مثنوي •

دل‌افروز جشني شد آراسته • درون و برون هر دو پیراسته
نمودند در پیشِ این سبز کاخ • بساطي چو میدانِ همّت فراخ
سرا پرده‌هائی مکلّل کلاه • کشیدند بر دورهٔ جشنگاه
کران تا کران فرشِ آن سرزمین • پرندِ خطا بود و دیبای چین
زبس سایبانهای زرّینه تار • هوا بود چون پردهٔ زرنگار
فلک را گرفتند در زرِّ ناب • که خوش نیست در جشن نیلي‌نقاب
زبس نکهتِ بزم میرفت دور • فلک نافهٔ مشک بود از بخور
بزرگانِ درگاه برخاستند • عروسانه تختي بر آراستند
که دوشیزهٔ سلطنت را به نقد • بشاهِ جوان‌بخت بندند عقد
دو عالم بیکجا فراهم کنند • به پیوندِ جاوید محکم کنند
زمان میدهد پرده در پرده ساز • که ای تخت با بختِ دولت بناز
شهي میکند برسرِ تخت جای • که خواهد شدن تخت ازو دیرپای
کسي مي‌نشیند بر اورنگِ جاه • که خواهد باو بخت[۲] بردن پناه

آنگاه در ساعتِ فیض‌اشاعت (یعني قریبِ نصف النّهارِ جمعه - برویت دوم و بامرِ اوسط سیومِ ربیع‌الثّاني سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سیومِ قمري - دهمِ اسفندارمذ ماهِ جلالي سالِ (۴۷۷) چهارصد و هفتاد و هفتم - پانزدهمِ تیر ماهِ قدیمي یزدجردي سالِ (۹۲۵) نهصد و بیست و پنجم چهاردهمِ شباط ماهِ رومي سالِ (۱۸۶۷) یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم) آن والاگوهرِ عالي خاندان خلعتِ زرّین در بر و تاجِ مشکین برسر بدولت و سعادت بر تختِ سلطنت و اورنگِ خلافت نشست - و آوازِ مبارکبادي از شش جهت برخاست - منبرِ آسمان‌منظر بخُطبهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] تخت •

...ف جهان (كه ثابت قدمان مقام ايستاده اند) هم [illegible] و از عنايت او تصويبه و امر بر دارند • نظم •

همين نه جانور از دين و داد تاجوران • بامن و عيش گرايد بزيب و فر گردد
بنو بهار عدالت دمد ز سنگ گياه • گياه لعل شـــوه لعل بارور گردد
فروغ عدل دهد آن اثر بروى زمين • كه خاك سنگ شود سنگ سيم و زر گردد

[چون ذات مقدّس اين نونهال چمن اقبال مصداق اين مفاخر و معالي بود - واستحقاق اين منصب عالي داشت - وتباشير دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او مي‌تافت - و روايح مشكبار جهان‌آرائي از عنفوان صغر او بمشام ادراك عارفان انفس و آفاق ميرسيد - و شكوه جهانباني از لوح پيشاني او مي‌درخشيد - و فروغ جهانگيري از نظر دوربين او به بلندي مي‌شتافت - و آثار تخت نشيني از طرز نشست او پيدا بود - و رقوم خاتم فرمان روائي از خطوط دست او خوانده مي‌شد - و زمانے (كه افلاك در چندين ادوار انتظار آن مي‌بردند) رسيده - و دورے (كه انجم در چندين قرانات فرصت آن مي جستند) ظهور يافت] انتظام بخشان سلسلهٔ كون و مكان نداى بشارت در دادند - و نويد رسانان سكنهٔ زمين و آسمان به پيام امن و امان زبان حال بر گشادند • نظم •

كاى گهـــر بخت بنـــازم تـــرا • دور شهنشـــاهى عالـــم تـــرا
گوش فلك باز پى كوس تست • تخت هواخواه قدم‌بوس تســـت
بر سر دل تاج شرافت تراست • خطبهٔ خود خوان كه خلافت تراست

درهنگاميكه سلطان چهار بالش گردون به برج سعادت حوت رسيده نظر عالي به بيت الشّرف انداخته بود [نه تخت چهار پايهٔ حمل را به جلوس سعادت منوّر سازد - و غبار آلودگان خطّهٔ خاك را بفيض عام تازه و تر گرداند - بر تختگاه چمن سايبانهاى اشجار سايه افگن شوند - و خسرو گل با تاج صد برگي مرصّع به لعل و ياقوت برسرير زمرّدين جلوس فرمايد - و مرغان خوش‌آواز چون خطيبان جلوس پادشاهي (طيلسان شهپر بردوش - و پوستين قاقم در آغوش) بر منبر صدپايهٔ چوبين خُطبهٔ شوق بلند كنند - سرو و صنوبر (كه ايستادگان پيشگاه ادب اند) سر بتعظيم فرود آورند - و شمشاد و عرعر (كه كهن پيران آرزومند اند) به برگ و نواى جواني رسند - بزرگان شقايق و رياحين خلعتهاى رنگارنگ در پوشند - و خردان لاله و نسرين از شگفتگي در پيراهن نگنجند - آوازهٔ كوس رعد بر تارك فيلان غلغله در هفت اقليم اندازد - و صيت گوهر افشانى نو بهار صلاى عام بچهار ركن عالم در دهد] نسايم فيوضات ازلي از مهبّ عنايت آغاز وزيدن نهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

سلسلهٔ انتظامِ کارگاهِ آفرینش (که مظاهرِ حقیقت نمای شهود - و شواهدِ قدرتِ واجب‌الوجود است) وابسته بفرمان‌روائی بزرگ‌نهادے باید که بارِ عالم و عالمیان را ببازوی تائید الٰهی برسر تواندگرفت - وکارِ جهان و جهانیان را بنیروی کمالِ آگاهی سامان و سرانجام تواندنمود - شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبالِ او تابد - و بارقهٔ ابهّت از لوحهٔ احوالِ او فروغ دهد[۲] - شاهینِ ترازوی عدالت ببازوی ریاستِ او استقامت یابد - و آئینِ چارسوی سلطنت بدستیاریِ فکر و رویّتِ[۳] او رونق و بها پذیرد - زرهای ناب (نه نقدِ خزانهٔ آسمان است) بسکّهٔ عدلِ او کامل‌عیار برآید - و گوهرهای شب‌چراغ (که صیقل‌زدهٔ مهرهٔ انجم است) بتاجِ دولتِ او سربلندی بیند - چهارچمنِ خلافت از جویبارِ شمشیرِ او آب خورد - و شش‌جهتِ مملکت از ماهچهٔ لوای او تاب گیرد - طنطنهٔ کوسِ نهیبش غریوِ حوادثِ روزگارِ ستیزه‌انگیز را به پستی برد و کوکبهٔ سپاهِ شکوهش عرصهٔ گردآلودِ جهانِ تاریک را مشعله بخشد - گردِ فتنه را بآبِ تیغِ جهانگشای بنشاند - و برقِ حادثه را بسحابِ چترِ گردون‌سای منطفی سازد - پیش‌طاقِ درگاهش قطب‌نمای بادیه‌گردانِ آرزو گردد - و بارگاهِ آستانش قبله‌گاهِ زمین‌بوسِ گردن‌کشانِ پیشگاهِ نخوت شود - همّتش بر آبادیِ خراب‌آبادِ دلها مقصور بود - و طبیعتش بر جمعیّتِ شهرستانِ جانها مجبول و مفطور باشد - محبّتش در نهانخانهٔ ضمیرِ خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاهِ زبانِ صغار و کبار آرام کند - بلکه صـ[illegible]ـب نبات (که جلوه‌نمایانِ مقامِ ثبات اند) از چشمه‌سارِ افضالِ او سرسبز و سیراب گردند - و ا[illegible] نسیمِ بهارستانِ افاضهٔ او نشو و نما یابند

---

(۲) نسخهٔ [ز] یابد

(۳) نسخهٔ [ا] درایت •

* فهرست دفتر دوم از اکبرنامه *

- مهر تابانِ نکته داني - ماهِ رخشانِ سخن راني - افصح اللّسان - اوضح البيان ؍ منّف رأنّف - الصّاحب اے اي‌کَفْ - لازالت اثمارُ احسانه لامعه - و انوار امتنانه ساطعه ناطقه جاریه - و اخبار افادته ساریه) نعم البدل آمدند ٭ ٭ شعر ٭

اگر نو روزِ عالم رفت برباد ٭ گلِ صد برگِ سوري را بقا باد

للّه تعالی اگر زمانهٔ فدّار چندے مهلت دهد - و طالعِ بیدار اندکے مساعدت نماید در تصحیح و تحقیقِ دفترِ سیوم نیز جست و جوی بے‌تغافل - و تکاپوی بے‌تکاهل - بکار برد - و در تنقیح و تدقیقِ آن بهزار اهتمام پی خواهم نشرد - و التّوفیق من اللّه الجلیل حسبي و نعم الوکیل ٭

الّلهیف الاثیم - عبد الرّحیم ٭

کواکب بر افلاک دین پروری • جواهر ز دریای دانشوری

به بینش به پیغمبران همقدم • به نیکی ملقّب بخیر الامم

امّا بعد الحمد للّه و المنّة که بحسن توفیق یزدان پاک - و نیک تائید خالق انجم و افلاک موعود بود - بر روی ونما جلوهگری نمود - و آنچه منظور بود - از خصوص اختفا مقصود بروی امّید خندید - مطلوب از نهانخانهٔ قوّت بجلوهگاه فعل رسید -

این نامهٔ گرامی - از مصنّفات شیخ ابوالفضل علّامی بمساعدت همان ده نسخه دیباچهٔ اوّلین دفتر بالتّفصیل شرح داده شد) باعانهٔ نسخهٔ دیگر که بنسخهٔ ک مو حسن اختتام پذیرفت - و این عروس معنی از طبع لباس نو در بر گرفت •

پوشیده نماند که ابتدای طبع این دفتر بعهد مستر بلخمن صاحب بود - امّا بوقلمون آن جناب را بوش ازین فرصت نداد - و پیش از اختتامش بساط حیات در نورد و تفصیل این سانحهٔ عبرت بخش آنکه بر واقفان حقائق اسرار این جهان بے نهانت - و هم دقائق رموز این عالم مزخرفات - مبرهن است که این خمخانهٔ هوش ربا را حکم خانهٔ ست علی الدّوام دران یکے رحل اقامت اندازد - و دیگرے رخت بملک عدم کشد - و این طلسم حیرت افزا را شبه بستانے - که مدام دران گلے علم خوبی افرازد - و دیگرے پژمریده. بخاک نی صنمخانهٔ دلفریب چون گویم بلکه تماشا گاهیست - که یکے ساعتے چند نظّاره کرده بیرون خر گرے بصد شوق و تمنّا اندرون آید - و مصداق این مقال حال مجوّز طبع ساختن این کتا ناب والا قباب مستر بلخمن صاحب است - که در تحصیل علم و هنر چه چه ترقّیها بر

- و در ترویج علوم فنون چه چه آئینها ابداع فرمو

تمام نیافته بود رخت هستی بر بستند - و این سه

شتافتند - و در ایشیاٹک سوسائیٹی (که جناب ممدوح را دران حکوم

معلّی القاب (صاحب معالی و مفاخر - خداوند مناقب و مآثر - دانش آموزان - گل گلزار معانی - لعل بے بهاے کان سخن دانی برج بالغ نظری - ماهر علوم عقلی و نقلی - مستر هورن ا افاضته - و دامت ایّام افادته) جانشین گشتند •

گر گل از باغ جهان رختش بکتمان درکشید • لا

و در مدرسهٔ عالیه (که اصل حکومت جناب متوفّی (صاحب اخلاق سنجیده - خداوند اطوار پسندیده -

بسم الله الرحمن الرحیم

...ای جهان ستایش - و رسلی زمان نیایش - مرآرایندهٔ عرشِ احدیّت - و پیرایندهٔ کرسی
...ت راست - که در بارگاهِ لاهوت سوای او حاکمی علی الاتّفاق نیست - و در کارگاهِ ناسوت ورای او
...علی الاطلاق نه - عالمِ تقدیس بوئی از چمنِ ربوبیّتِ او ست - جهانِ تنزیه کوئی از شاهراهِ
...تِ او - نعیم سایهٔ از نورِ مهرِ او ست - جحیم شعلهٔ از نارِ قهرِ او - انبیا و صالحین مظاهرِ
...تِ او یند - اشقیا و طاغین مصادرِ غضب و سورتِ او - اگر آفتاب است مشعله دارِ طریقِ
...تِ او ست - و اگر ماهتاب است آئینه دارِ طلعتِ محمدتِ او - اوست که یکی را از ذروهٔ منزلت
...یضِ مذلّت فرود آرد - و دیگری را از اسفلِ السافلینِ ذلّت و هوان - باعلیٰ علیّینِ رفعت
...بر دارد ● ● نظم ●

کریمی که جاندار و بیجان همه ● ز فضلش گرانبارِ احسان همه
حکیمی که کسُ را بدو راه نی ● ز اسرارِ حکمش کس آگاه نی

...د نا محدود بر سالارِ قوافلِ قدسیان - مدارِ جهان و جهانیان - افضل الهداةِ سالکانِ
...معرفت - مجمعِ حسناتِ روحانی - منبعِ کمالا...
...چینِ توحیدش همگی ساکنانِ زمین و آسمان - ...
...روان - خوانی ست که از الوانِ اطعمهٔ حقیقت معمور - مغارب ست
...بت ازان پر نور - از یک نگاهِ مهرش هزاران گنهکاران را نویدِ مغفرت
...ا شیاطین را وعیدِ وبال و نکال برسد ● ● نظم ●

...بده دری ● ز فضلِ هدایت رسیده بری
...ان ● بعصمت فزون گشت بر قدسیان

...که شجراتِ بابرگ و بار اند از بوستانِ رشاد - و درجاتِ
...رامیرالمومنین - خلفاء راشدین - که افرازندهٔ الویهٔ دینِ
● نظم ●

BIBLIOTHECA INDICA:

A

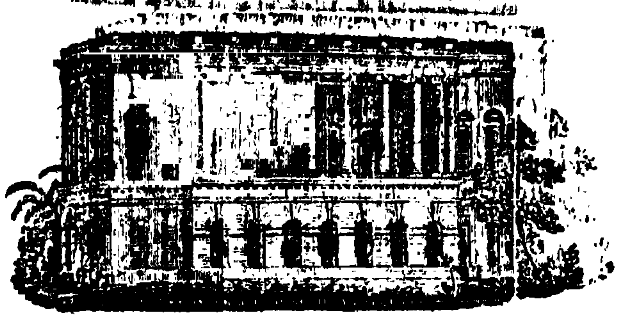
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 431, 432.



THE

AKBARNAMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBARAK I ALLAMI.

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS IV,

Page 288-393

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1879.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

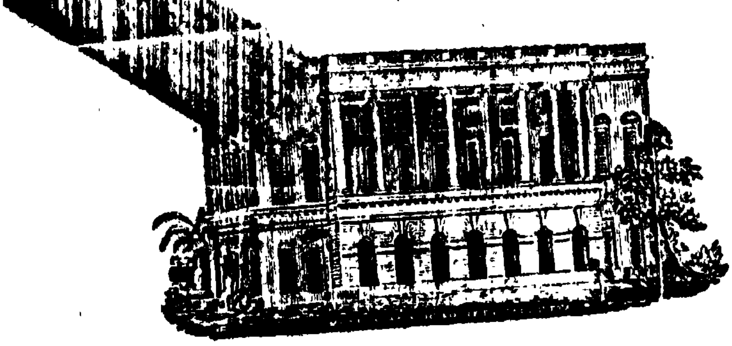
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 411, 412



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

PROFESSOF CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II.. 'CICULUS III.

Page 192-287

CALCUTTA:

PRINTED B · ROUSE, AT THE BAI F MI

1878.

BIBLIOTHECA INDICA:

A

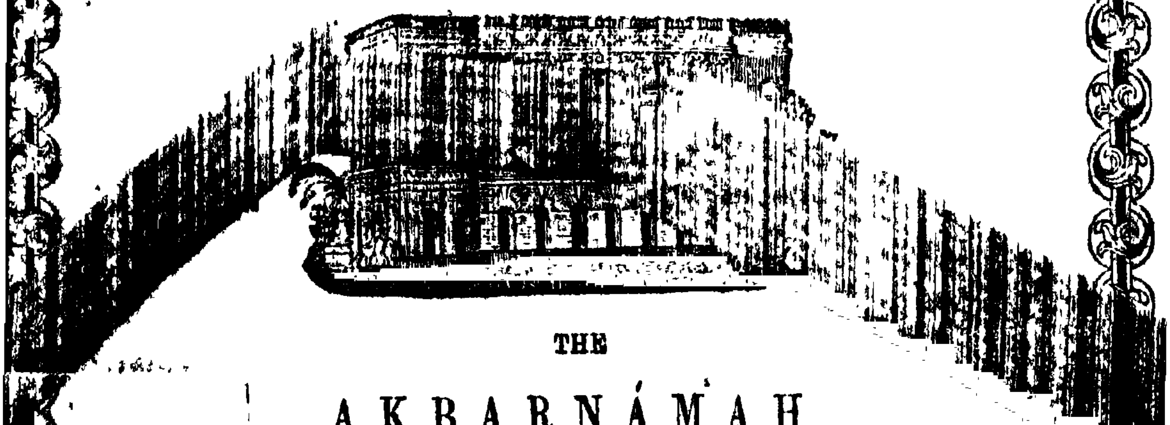
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 379 AND 380.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS II.

Page 96—191 (Started from page 192)

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1877.

BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS
PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 379 AND 380.



THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

CALCUTTA MADRASAH.

VOL. II., FASCICULUS II.

Page 96—191 (~~Started from~~ Page 192)

CALCUTTA:
PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
1877.

THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MI'.

VOL. II

'ENGAL.

CALCUTTA:
PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS, AND PUBLISHED ... HE
ASIATIC SOCIETY, NO. 57, PARK STREET.
1879.